

مقدمہ
فقہ اللغۃ
ایرانی

ای.م. اُرانسکی

ترجمہ کریم کشاورز



انتشارات پیام



انتشارات پیام

بها ۸۰۰ ریال

منتشر شده است:

نهضت سرمداران خراسان

ای. پ. بطروشفسکی

ترجمہ کریم کشاورز

اشکانیان

م. م. دیاکونف

ترجمہ کریم کشاورز

نور و ظلمت در تاریخ ادبیات

ایران

میخائیل. ای. زند

ترجمہ ح. اسدپور پیرانفر

اسلام در ایران

ای. پ. بطروشفسکی

ترجمہ کریم کشاورز

تاریخ ایران

[از آغاز تا پایان سده ہجدهم میلادی]

ن. و. پیگولوسکایا

ای. پ. بطروشفسکی

و دیگران...

ترجمہ کریم کشاورز

تاریخ ماد

ای. م. دیاکونف

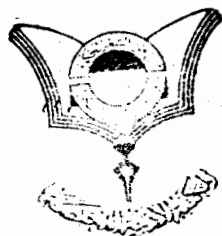
ترجمہ کریم کشاورز

مقدمہ فقہ اللغہ ایرانی

ای. م. اورانسکی

ترجمہ کریم کشاورز

In the name of God



مقدمه فقه اللغة ایرانی

ای.م. اُرانسکی

ترجمه کریم کشاورز



انتشارات پیام
تهران، ۱۳۵۸



انتشارات پیام

تهران، خیابان انقلاب، روبروی دانشگاه تهران، تلفن: ۶۴۹۵۳۱-۶۴۵۷۷۲

ای.م. آرانسکی

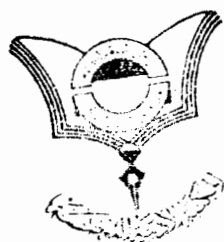
مقدمه فقه اللغة ایرانی

ترجمه کریم کشاورز

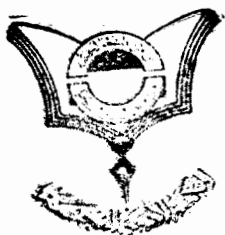
چاپ اول ۱۳۵۸

چاپخانه نقش جهان (رواج)

حق چاپ محفوظ است.



مقدمة فقه اللغة ايراني



سخنی از مترجم

از تاریخ انعقاد قرارداد مربوط به ترجمه کتاب مقدمه فقه‌اللفه ایرانی، تألیف اُرانسکی و تحویل متن ترجمه به طرف قرارداد بیش از پانزده سال می‌گذرد (تاریخ دقیق قرارداد ۱۳۴۳/۳/۲ بوده). شاید این مدت برای چاپ کتابی بدین حجم دراز به نظر آید. واقعاً هم چنین است. در این پانزده سال واندی سه ناشر (بنگاه ترجمه و نشر کتاب، بنیاد فرهنگ ایران و سرانجام مؤسسه «پیام») آن را دست به دست کردند؛ دو چاپخانه پس از آزمایش طبع قسمتی از کتاب از ادامه کار سرباز زدند. چون مشکلات فنی - وجود حروف میخی و پهلوی ساسانی و اشکانی و یونانی قدیم و سریانی و از این گونه و لزوم گنجاندن آنها در متن - سبب می‌شد که بسیاری از صفحات دو یا سه بار حروف چینی و «حروف چسبانی» و عکس‌برداری و افست شود. و بدیهی است در ظرف پانزده سالی که از نخستین تشبث برای چاپ آن می‌گذرد بهای همه این کارها چندبرابر شده است و این خود قیمت تمام شده کتاب را بالا برده. در نتیجه ناشر کنونی و واقعی کتاب یعنی مؤسسه انتشاراتی «پیام» از این چاپ سودی نمی‌برد و شاید زیان هم خواهد دید و برای جبران ضرر به چاپ‌های بعدی امید بسته است.

لازم به تذکر است، مؤلف که خبر ترجمه و احتمال طبع کتاب خود را از اولیای «بنگاه ترجمه و نشر کتاب» شنیده بود از پانزده سال پیش چشم به راه ترجمه چاپ شده اثر خویش بود... دریغا که این انتظار را مرگ او پایان داد. یادش بخیر و روانش شادباد...

این ترجمه شانزده سال پیش به عمل آمده و مترجم دیگر در آن دست نبرده و تجدیدنظری نکرده است... اگر اکنون به این کار دست می‌یازید شاید اندکی کیفیت آن بهتر می‌شد. ... وظیفه خود می‌داند از آقای نیکدست مدیر مؤسسه «پیام»، که همت او این مهم را به انجام رسانیده، و کوشش فراوان بانو فرزانه فراست (لاله‌یسی) و آقای لاله‌یسی، که درهموار کردن دشواری‌های ویژه چاپ این کتاب مبذول داشته‌اند، صمیمانه سپاسگزاری و توفیق ایشان را آرزو کنم.

در این کتاب ارقام مربوط به عده نفوس و متکلمان به فلان یا بهمان زبان کهنه شده است و بدیهی است که خوانندگان این نکته را در نظر خواهند گرفت.

به‌رغم کوششی که همه - ناشر و مصحح و مترجم - در تصحیح فرما به عمل آوردند کتاب از خطاهای چاپی بی‌نصیب نمانده و تهیه غلطنامه واجب افتاده. از خوانندگان تقاضا داریم بدان رجوع کنند... گویا کتاب بی‌غلط درآوردن آرزونی است که، لاقلاً، نسل حاضر به‌گور خواهد بود.

کریم کشاورز. اول دی‌ماه ۱۳۵۸

فهرست مطالب سخنی از مترجم

صفحه

۱	شیوه تحریر الفاظ و علامتهای وضع شده
۷	بخش اول
	مقدمه
	فصل اول
۹	فقه اللغة ایرانی. تعریف، هدف و وظیفه این علم
	اهمیت تاریخ از لحاظ فقه اللغة ایرانی
۱۲	فقه اللغة ایرانی و ایرانشناسی
	مقام ایرانشناسی و فقه اللغة ایرانی در میان رشته های شرقشناسی
۱۴	اهمیت فقه اللغة ایرانی
	فصل دوم
	زبانها و لهجه های ایرانی (بازدید کلی). مفهوم گروه (خانواده) زبانهای ایرانی
۱۶	زبانشناسی ایرانی
۱۶	زبانهای باستانی («مرده») و کنونی («زنده») ایرانی
۱۸	زبانهای باستانی ایرانی
۲۱	زبانهای کنونی ایرانی
۲۲	مفهوم گروه (خانواده) زبانهای ایرانی
	اشتراک قواعد دستوری و ذخیره اصلی لغوی زبانهای
۲۸	ایرانی نتیجه خویشاوندی نسبی آنهاست
	گروه (خانواده) زبانهای ایرانی نتیجه تکامل تاریخی
۲۹	لهجه های گوناگون زبان اصلی واحد ایرانی می باشد
۳۰	تاریخ زبانهای ایرانی مهمترین دلیل وحدت منشأ آنها می باشد
۳۱	ارتباط اصوات میان زبانهای ایرانی تابع نظمی است
۳۲	زبانشناسی ایرانی
۳۴	اسلوب تاریخی و تطبیقی در زبانشناسی ایرانی
	فصل سوم
	جدا شدن زبانهای ایرانی به صورت گروهی مستقل
۳۵	ادوار تاریخ زبانهای ایرانی
۳۶	قبایل آریایی زبان در آسیای میانه

۴۳	تفرقه و برهم خوردن اشتراك قبایل آریایی زبان
۴۵	و انشعاب گروه (خانواده) زبانهای ایرانی
۴۶	ادوار تاریخ زبانهای ایرانی
	رابطه ادوار آثار باقیه از روی علامات زبانی و فرهنگی و تاریخی
	بخش دوم
	عصر زبان ایرانی باستانی
	(از آغاز هزاره دوم قبل از میلاد تا قرن چهارم - سوم قبل از میلاد)
	فصل اول
	قبایل و اقوام ایرانی زبان عهد باستانی
۵۱	منابع اصلی
۵۱	منابع موجود به زبانهایی که کتابت آنها به خط میخی بوده
۵۲	تورات
۵۳	منابع یونانی
۵۴	منابعی که از سرزمین مصر قدیم به دست آمده
۵۴	مسکن قبایل و اقوام ایرانی زبان در عصر باستانی زبان ایرانی
۵۷	قبایل و اقوام ایرانی زبان آسیای میانه و ناحیه های مجاور آن
۵۷	انتشار قبایل و اقوام ایرانی زبان در اراضی بخش غربی فلات ایران
۵۸	مادها
۵۹	قبایل پارسی و دولت هخامنشیان
۶۰	قبایل سکایان (اسکیتها)
۶۳	قبایل و اقوامی که با قبایل ایرانی زبان عهدباستان همسایه بوده اند
	فصل دوم
۶۵	آثار مکتوب دوران باستانی زبانهای ایرانی
۶۵	اوستا
۶۶	تاریخ کشف و مطالعه اوستا
۶۸	تاریخ تدوین و استنساخ متن اوستا
۷۲	ترکیب و مضمون و مندرجات اوستا
۷۷	اسلوبهای اصلی احیای متن اوستا
۷۸	اوستا منبع تاریخی
۸۰	اوستا منبعی است برای مطالعه دین قبایل و اقوام ایرانی زبان در عهد باستان
۸۴	اوستا قدیمی ترین اثر ادبی اقوام ایرانی زبان است
۸۶	زبان اوستا
۸۷	درباره زمان و مکان تدوین اوستا
	چاپهای اصلی اوستا
۹۰	کتاب درسی اصلی و ترجمه های آن
	فصل سوم
	آثار مکتوب عصر زبان باستانی ایران (بقیه)

۹۲	کتیبه‌های پارسی باستانی به خط میخی
۹۲	داستان کشف و قرائت آن
	اهمیت گشودن راز خط میخی پارسی باستان در
۹۷	تاریخ شرق قدیم و زبانشناسی ایرانی و هندواروپایی
۹۷	خط میخی پارسی باستانی و منشأ آن
	تحریر اصوات خط متون پارسی باستانی به خط بین‌المللی صوتی و
۹۹	نوشتن آن به حروف متداول لاتین
۱۰۲	بازدید مختصری از کتیبه‌های میخی پارسی باستانی
۱۱۷	اهمیت تاریخی کتیبه‌های پارسی باستان
	زبان و سبک انشای کتیبه‌های میخی پارسی باستانی
۱۲۷	کتیبه‌های پارسی باستانی - قدیم‌ترین آثار زبان فارسی می‌باشند
۱۲۹	درباره خط شاهنشاهی هخامنشی و زبانهایی که در آن کشور دارای خط بودند
	چاپهای اصلی کتیبه‌های میخی پارسی باستانی
۱۳۳	کتب درسی اصلی و ترجمه‌ها
	فصل چهارم
۱۳۵	روابط میان لهجه‌ها در عصر زبان پارسی باستانی
۱۳۵	مقدمات تاریخی تطور زبان اصلی ایرانی باستانی
۱۳۶	طبقه‌بندی زبانهای باستانی ایرانی از لحاظ لهجه شناسی برچه مبنایی قرار گرفته؟
۱۳۹	جریان انتقال زبانهای ایرانی از حالت باستانی به حالت زبان میانی ایرانی
	بخش سوم
۱۴۵	عصر زبان ایرانی میانه
	فصل اول
۱۴۶	وقایع اصلی تاریخی. منابع اصلی
	فتوحات اسکندر مقدونی و انقراض دولت هخامنشیان
۱۴۶	زوال امپراطوری اسکندر مقدونی
۱۴۶	تأسیس پادشاهیهای یونانی - باکتریایی و پارتی
۱۴۷	دولت ساسانیان
	حرکت قبایل سکایی و طخاری و هیاتله
۱۴۸	نقش خوارزم
۱۴۸	قبایل صحرانشین ترك زبان در آسیای میانه
۱۵۰	تسخیر ایران و آسیای میانه توسط اعراب
۱۵۰	قبایل ایرانی زبان روسیه جنوبی و قفقاز شمالی
۱۵۱	منابع اصلی مکتوب (بازدید کوتاه)
	فصل دوم
۱۵۵	آثار مکتوب عصر زبان میانه ایرانی
۱۵۵	۱. خط
۱۵۵.	الفباهایی که ریشه آرامی دارند

۱۵۸	الفبای پارسی میانه
۱۶۰	الفبای هندی الاصل
۱۶۰	الفبای یونانی الاصل
۱۶۳	۲. آثار زبان پارسی میانه
۱۶۴	سنگ نبشته‌ها یا صخره نبشته‌های عهد ساسانی
۱۶۷	نوشته‌هایی که بر سکه‌ها و گوهرها و مهرها و ظرفها در دست است
۱۶۸	ادبیات پارسی میانه («پهلوی - کتابی»)
۱۶۸	ادبیات دینی (به‌استثنای کتب مانوی)
۱۶۹	ادبیات غیر دینی به‌زبان پارسی میانه
۱۷۳	خصوصیات کتابت پارسی میانه («پهلوی - کتابی»)
۱۸۷	متون مانوی
۱۹۱	پاپیروسهای پهلوی
۱۹۱	۳. آثار زبان پارتی
۱۹۲	کتیبه‌های خط پارتی
۱۹۳	متون مانوی به‌زبان پارتی
۱۹۳	چرم نبشته‌های اورامان
	بایگانی اسناد نسای باستانی
۱۹۳	موضوع زبان اسناد مزبور
۱۹۶	۴. آثار زبان سغدی
۱۹۶	نخستین اسناد سغدی که کشف شد
۱۹۸	خطوط قدیمی سغدی
۱۹۸	نوشته کارابالگاسون (قربلگسون)
۱۹۹	بایگانی سغدی کوه مغ
۲۰۱	سکه‌های سغدی. نوشته‌های سغدی بر ظروف و غیره
۲۰۲	موضوعهای ادبی آثاری که به‌سغدی نوشته شده
	مهمترین چاپهای متون سغدی و مهمترین کتب سودمند
۲۰۴	برای آشنایی با زبان سغدی
۲۰۵	۵. آثار زبان سکایی (ختی) و لهجه‌های سکایی طخاری
۲۱۰	۶. آثار زبان خوارزمی
	فصل سوم
۲۱۲	لهجه شناسی و روابط میان لهجه‌ها در عصر زبانهای میانه ایرانی
۲۱۳	۱. زبانهای ایرانی غربی
۲۱۳	روابط زبانهای ایرانی شمال غرب از لحاظ لهجه شناسی
۲۱۷	۲. زبانهای شرقی ایرانی. خصوصیات اصلی و مقایسه آنها با زبانهای غربی ایرانی
۲۲۰	روابط زبانهای شرقی ایرانی از لحاظ لهجه شناسی
	بخش چهارم
۲۲۵	دوره نوزبان ایرانی

فصل اول

وقایع اصلی تاریخ این دوره

منابع و مآخذ اصلی

- ۲۲۶ تأسیس دولتهای مستقل در خراسان و سیستان و ماوراءالنهر
۲۲۶ انتشار قبایل ترکی زبان در اراضی آسیای میانه و ایران
۲۲۷ انتشار قبایل افغانی و تأسیس دولت افغانستان
۲۲۸ ایران در اواخر قرون وسطی و عصر جدید
۲۲۹ آسیای میانه در اواخر قرون وسطی
۲۲۹ الحاق قفقاز و آسیای میانه به روسیه
اطلاعات مختصری درباره منابع کتبی اصلی که بر تاریخ
۲۳۰ و فرهنگ اقوام ایرانی زبان در قرون وسطی پرتو می افکند

فصل دوم

تغییراتی که در نقشه آسیای میانه و ایران از لحاظ لسانی پدید آمده

- ۲۳۳ ۱. جریان برخورد و اختلاط میان زبانهای ایرانی
۲۳۳ ۲. جریان برخورد و اختلاط میان زبانهای ایرانی و غیر ایرانی
۲۳۸

فصل سوم

خط و ادب مکتوب

- ۲۴۵ اقوام ایرانی زبان و عصر جدید زبان ایرانی
۲۴۵ ۱. خط

الفبای عربی و ویژگیهای آن

- ۲۴۸ تطبیق الفبای عربی برای ادای اصوات زبانهای ایرانی

الفبای عبری

- ۲۴۹ الفباهایی که بر پایه حروف لاتین می باشند

- ۲۵۰ الفباهایی که بر پایه حروف و خط روسی می باشد

- ۲۵۱ ۲. منابع و مآخذ برای مطالعه زبانهای ایرانی و ادبیات

- ۲۵۱ اقوام ایرانی زبان در قرون وسطی

- ۲۵۱ منابع تاریخ زبان و تاریخ ادبیات

- ۲۵۵ ۳. خط و کتابت و ادبیات مکتوب به زبان فارسی در قرون وسطی

- ۲۵۵ خط و کتابت به زبانهای ایرانی در نخستین قرنهای پس از غلبه اعراب

- ۲۵۸ زبان عربی و نقش آن در سرزمین خلافت در قرنهای نخستین پس از غلبه عرب

- ۲۶۱ شرایط تاریخی که به تکامل و پیشرفت ادبیات مکتوب به زبان پارسی کمک کرده اند

- ۲۶۳ رونق ادب و تألیفات علمی به زبان فارسی در عهد سامانیان و قرنهای بعد

- مبارزه به خاطر استعمال زبان ادبی فارسی در تمام شئون زندگی سیاسی و فرهنگی

- ۲۶۴ عقب نشینی تدریجی عربی در برابر فارسی

- ۲۶۷ رواج زبان ادبی فارسی در کشورهای شرق

- نقش شاعران و نویسندگان خراسان و ماوراءالنهر و سیستان

- ۲۷۰ در پیدایش زبان ادبی پارسی

۴. ادبیات کلاسیک فارسی وارث ادبیات اقوام

- ۲۷۱ ایرانی زبان دوران پیش از غلبه اعراب است
۲۷۱ موضوع منشأ شعر در زبان پارسی
۲۷۲ انشاء داستان‌ها و افسانه‌های باستانی و تدوین آنها به صورت مکتوب
۲۷۳ مضامین و تمثیلهای اوستا و انعکاس آنها در شاهنامه فردوسی
۲۷۴ مضامین حماسی سکایی در «شاهنامه»
۲۷۴ رابطه حماسه پهلوانی با سرزمین خراسان و سیستان و آسیای میانه
۲۷۴ روایات کتابی («پهلوی») در شاهنامه
۲۷۵ ۵. زبان پارسی عهد متقدم (کلاسیک) ادبیات
۲۷۵ موضوع انشعاب لهجه‌ها از زبان پارسی در دوره متقدم ادبیات
۲۷۷ وحدت زبان ادبی پارسی در سراسر قلمرو انتشار آن
۲۷۸ موضوع پایه لهجوی زبان ادبیات متقدم (کلاسیک)
زبان فارسی کنونی و تاجیکی کنونی
۲۷۸ دوگونه زبان پارسی عهد ادبیات متقدم (کلاسیک)

فصل چهارم

زبانهای کنونی («زنده») ایرانی

- ۲۸۳ قلمرو رواج زبانهای کنونی ایرانی
۲۸۳ مسئله طبقه‌بندی زبانها و لهجه‌های کنونی ایرانی
۲۸۴ زبان کنونی فارسی
۲۸۸ زبان تاجیکی کنونی
۲۹۷ زبان افغانی (پشتو)
۳۰۱ زبان آسی (آستی)
۳۰۵ زبان کردی
۳۱۱ لهجه‌های لری و بختیاری
۳۱۲ زبان بلوچی
۳۱۵ زبان تاتی
۳۱۷ زبان طالشی
۳۱۷ لهجه‌های نواحی مجاور دریای خزر - در ایران
۳۱۸ لهجه‌های مرکزی ایران
۳۲۱ لهجه‌های ایالت فارس
۳۲۱ زبانهای پامیری (یا مجاور پامیر)
۳۲۶ زبان مونجانی (و لهجه تیدغه یا یدغه)
۳۲۷ زبان ارموری (برکی، برگسته)
۳۲۸ زبان پرجی (پراچی)
۳۲۸ زبان یغنایی
۳۲۹ لهجه کومزاری

فصل پنجم

طبقه‌بندی زبانهای ایرانی کنونی از لحاظ تاریخی و لهجه‌شناسی

۳۳۰

۳۳۰

۳۳۰

۳۳۱

۱. زبانهای ایرانی غربی

زبانهای ایرانی شمال غربی

زبانهای ایرانی جنوب غربی

روابط میان زبانهای ایرانی جنوب غربی و شمال غربی

۳۳۱

از لحاظ لهجه‌شناسی

۳۳۵

۲. زبانهای شرقی ایرانی

۳۳۵

گروه فرعی شمال شرقی (اسکیتی)

۳۳۵

گروه فرعی جنوب شرقی

۳۳۶

۳. بعضی نشانه‌های ویژه تشخیص زبانهای شرقی ایرانی از غربی - به‌طور کلی

کتاب شناسی عمومی

۳۴۳

کتاب مرجع. دایرةالمعارفها

۳۹۷

فهرست نام‌ها و مفهوما

شیوه تحریر الفاظ و علامتهای وضع شده

مطالب مربوط به زبانها و لهجههای متعدد باستانی و کنونی ایرانی از تالیفهای مؤلفانی استخراج شده که در زمانهای مختلف و کشورهای متفاوت می زیسته و می نوشته اند و از گونا گونا گوترین شیوه های تحریر و الفباها استفاده می کرده اند. تحریر الفاظ چنین مطالب پر دامنه ای غالباً با دشواریهای جدی مصادف می شده و حتی در برخی موارد محتج می بوده. با این حال چنانچه شیوه های مختلف تحریر را در مورد مطالب مزبور به کار می بستیم (شیوه هایی که غالباً يك صدا به وسیله علامات مختلف معرفی می شود و یا بالعکس يك علامت نماینده چند صدای مختلف می باشد) مشکلات تازه ای پدید می آمد (بخصوص در جدولهای عمومی) و مستلزم تفسیرهای دیگری درباره شیوه تحریر الفاظ توسط فلان و یا بهمان مؤلف می بود. بدین سبب در هر موردی که صحت و دقت ادای الفاظ زبانی نمی دید، شیوه تحریر واحد و حتی المقدور ساده ای به کار بسته شده است. ضمناً، البته، باید در نظر گرفت که در این مورد نیز - مثل دیگر مواردی که شیوه های تحریر یکنواخت به کار بسته شود - تاحدی طرز ادای اصوات را باید قرار دادی و مشروط تلقی کرد. مثلاً حرف [O] در کلمه فارسی «بزرگ» و کلمه تاجیکی «بادام» (بُدُم) صدای واحدی را ادا نمی کند (در مورد اول مصوتی است کوتاه و نااستوار که در اشکال بسته خود (زبان برخاسته) به «او» نزدیک می باشد، و در مورد ثانی بالعکس مصوتی است از لحاظ کیفیت بسیار باز و استوار).

در این کتاب شیوه تحریر متداول در تالیفات ایران شناسی به کار رفته است - شیوه ای که پایه آن الفبای لاتینی است و چند حرف از الفبای یونانی و پاره ای علامات اضافی بدان ملحق شده. چون علامات و حروف زیر ممکن است نیازمند توضیح باشد، ذکر می شود:

مصوتها

۱. - مصوت ردیف قدیمی، پله دوم صعود از پایین، غیر لبی.

۲. - مصوت ردیف خلنی، صعود از پایین، لبی.

ε - مصوت ردیف قدامی - پله سوم صعود، غیر لبی.
 θ - در تحریر کلمات پارسی میانه و پارسی جدید (که به حروف عربی نوشته شده) صدایی است مصوت که مصوت تلفیقی (دیفتونگ یا مصوت دوتایی) ایرانی باستانی یعنی آنو ay (یا به اصطلاح «واو مجهول») را منعکس می‌کند و در تحریر لغات زبانهای کنونی ایرانی جانشین مصوتی است کشیده و لبی - از ردیف خلفی و پله سوم صعود.
 ϑ - مصوت ردیف قدامی، صعود میانه، لبی.
 ϑ - مصوت ردیف خلفی - پله صعودی چهارم و پنجم، لبی، در زبان تاجیکی کنونی - مصوتی است از ردیف مختلط، صعود متوسط، لبی، (در خط تاجیکی کنونی به شکل تر نوشته می‌شود).

η - مصوت ردیف قدامی، صعود بالایی، لبی (= u فرانسه)
 θ - کوتاه و غالباً مختصر. مصوتی است از ردیف مختلط (یا مختلط خلفی) از لحاظ پله‌های صعود بسیار نوسان‌کننده = (از پله دوم تا پنجم. در زبان وخی از پله سوم به پایین). علی‌المعمول لبی نیست. ولی انواع لبی آن نیز شنیده می‌شود.
 bl - (در زبان وخی) مصوت ردیف مختلط، پله پنجم صعود که نااستوار و در معرض اختصار و حذف قرار گرفته. معمولاً لبی نیست ولی انواع لبی آن نیز شنیده می‌شود.

مصمتها

c - مصمت سایشی انسدادی (آفریکات)، اصم و سرزبانی (= «تسه» روسی).
 č - مصمت سایشی انسدادی (آفریکات)، اصم و سرزبانی، با شکاف دوکانونی (= «چ».)
 dz - مصمت سایشی انسدادی آوایی و سرزبانی (گاهی در تحریر صوتی با حرف نموده می‌شود).

ʃ - مصمت سایشی انسدادی آوایی با شکاف دوکانونی از نوع ʒ انگلیسی در کلمه journal (= «ج» فارسی کنونی).

q - مصمت ملازی^۱ و انسدادی (= «ق» فارسی کنونی)
 چ - راء هجا ساز.

گ و گ - (در زبان سنسکریت) مصمتهای اصم و حلقی و دوکانونی - در تلفظ به «ش» نرم نزدیک هستند.

ڭ - حلقی، دوکانونی (با کانون دوم خلفی یا میانه)، مصمتی است اصم (از نوع ش روسی سخت، یا «ش» فارسی و تاجیکی نرم).

چ - مصمت حلقی، میان زبانی و آوایی (از نوع «ی» روسی و «ی» فارسی در کلمات «جای»، «پای»، «ری».)

w - حلقی، لبی، آوایی. (مصمت طنینی)

۱. ملازی یا «لهانی» = مربوط به زبان کوچک.

- ژ - مصمتی است حلقی، دوکانونی (با کانون دوم خلفی یا میانه) و آوایی (از نوع «*ж*» سخت روسی یا «ژ» نرم فارسی و تاجیکی).
- β - حلقی، لبی، آوایی (بیشتر در تحریرمتون باستانی به کار می‌رود).
- δ - حلقی، (دندانی بین‌السنین)، آوایی (از نوع *th* انگلیسی درحرف تعریف *the*).
- γ - حلقی، با قسمت خلفی زبان، آوایی («غ» کنونی فارسی).
- ۲ - حلقی، با قسمت خلفی زبان، آوایی (شکاف مدور).
- ξ - مصمتی است حلقی، با قسمت خلفی زبان و اصم (شکاف مدور)
- θ - حلقی، دندانی (بین‌السنین)، اصم، (از نوع *th* انگلیسی درکلمه *thing*)
- θ^۲ - (درپارسی باستانی) - صدایی است مصمت، برابر با θ^۲ اوستایی و θ^۲ سنسکریت.

علامات اضافی

- = روی مصوتها (مثلاً *ā, ē, ī*) درازی و مد صدا را می‌رساند.
- ~ - روی مصوت (مثلاً *ā, ē, ī*) نشانه کوتاهی صداست (فقط در مواردی به کار می‌رود که به‌ویژه باید کوتاهی صدا خاطر نشان شود).
- ≡ - روی مصوت (مثلاً *ā, ē, ī*) نشان می‌دهد که می‌توان آن را کوتاه یا طویل تلفظ کرد (با اینکه طول حرف مصوت معلوم نیست).
- - زیر مصوت (مثلاً *ā, ē, ī*) اشاره به تضييق صداست.
- ~ - زیر مصوت (مثلاً *ai, au*) معرف مصوتی است که در بخشی دوم مصوت تلفیقی (دوتایی) قرار گرفته و هجا نمی‌سازد.
- ~ - روی حرف (مثلاً *ā, ē, ī*) معرف تلفظ از بینی (تلفظ خیشومی) است.
- - زیر مصمت (مثلاً *t, d, r, n*) معرف تلفظ مغزی (برگشت به عقب) است.
- ° - سمت راست مصمت (مثلاً *p', t', k'*) معرف (در زبانهای معاصر ایرانی) دمی بودن (انفجار صوتی) (به استثنای *p'* کردی، که نمودار *p* (ر) متد و غران - ر - ر - است)
- - سمت راست مصمت (مثلاً *n'*) معرف کامی بودن است.
- ° - سمت راست مصمت (مثلاً *k°, x°*) معرف لبی بودن آن است.
- * - جلو کلمه یا بخشی از کلمه (مثل **daθa*) نشان می‌دهد که کلمه یا پسوند و پیشوند دستوری به یاری اسلوب تاریخی - تطبیقی - که تاکنون در آثار گذشته دیده نشده - از نو ساخته و احیاء شده است.
- > - بعد از کلمه معرف تکامل و تطور بعدی آن است.
- (مثل *mārd < martiya* - یعنی «مرتیا» - ی پارسی باستانی به صورت «مرد» فارسی کنونی درآمده است.)
- < - بعد از کلمه معرف منشا آن است (مثل *mārd < martiya* یعنی «مرد» فارسی کنونی از «مرتیا» - ی پارسی باستانی ریشه گرفته.)
- || - علامت تساوی و همانندی است (مثلاً میترا *miθra* - ی اوستایی و *mitra* - ی هندی باستانی که همانندند) به این شکل نوشته می‌شوند:

miðra || mitra

-- اجزای کلمه را از یکدیگر جدا می کند (مثلاً *me-kun-am* ، «می - کن» - آم).

۱ - روی مصوت (*á, ú*) تکیه را نشان می دهد (در ودایی و سنسکریت و یونانی باستانی - تن نامیده می شود، و در موسیقی ضرب).

در کتب علمی برای تحریر متون باستانی پاره‌ای شیوه‌های خاص به کار بسته می شود، بدین قرار:

۱. در تحریر متون پارسی باستانی حرف مصمتی که بالاتر از خط نوشته می شود (مثلاً *ba' daka, dārayavañ'uš*) نشان می دهد که در متن اصلی حرف مزبور وجود نداشته ولی با در نظر گرفتن ریشه و اشتقاق کلمه نوشته شده است (در پاره‌ای موارد حرفی که بالای خط نوشته شده باشد نشان می دهد که تلفظ صوت مزبور اختیاری است و یا کامل نیست و ممکن است مانند کلمه *verèd* یزغولی *veréd* یا *vred* تلفظ شود).

۲. کروشه [] در نقل و تحریر و ترجمه متون باستانی نشان دهنده آن است که کلمات و یا اجزای کلمه میان آنها را در متن اصلی نمی توان خواند (خلائی وجود دارد) و به وسیله محققان از روی قیاس و تشبیه و یا نظر دیگری بازسازی (یا اضافه) شده است. ۳. در تحریر متون باستانی حروفی که در پراکنش مدور قرار گرفته باشند نشان می دهند که در نحوه تلفظ آن اصوات شک است. (در ترجمه‌ها پراکنش) معرف اختلافات سبکی و اضافات و یا توضیحاتی است که به ترجمه افزوده شده.

۴. خطوط اوستایی و پارسی باستانی پاره‌ای ویژگی‌های مربوط به خط نویسی دارند (فی المثل تحریر *۳* پس از *۴* آخر کلمه در کلمه پارسی باستانی *ṣatīy*). این حروف را برای اجتناب از تحریف متن اصلی علی‌الرسم محفوظ می دارند. ولی در جدول‌های عمومی این علامات و حروف که غالباً و صرفاً مربوط به شیوه خط نویسی است حتی المقدور حذف می شوند. اطلاعات مربوط به حروف و علامات ویژه الفباهای اوستایی و پارسی باستانی در جدول‌های مربوطه متن این کتاب نقل شده است.

۵. در مورد اسناد سفدی شیوه تحریر ر. گوتیوکه اکنون در میان ایران شناسان متداول است به کار بسته شده. در این شیوه برای هر حرف خط سفدی معادل لاتینی و یا یونانی آن پذیرفته شده است. و اصواتی که در خط سفدی منعکس نشده (که بیشتر

مصوت‌ها هستند) نوشته نمی شوند، و اندیشه نگاریها (ایده‌آگرها، هزوارشها) با حروف بزرگ نوشته می شود. در نقل حروف پارتی نیز همین شیوه به کار رفته است.

۶. نوشته‌های سکایی در حین نقل حروف با مراعات ویژگی‌های خطی متون که به خط برهمایی است تحریر شده است.

بدیهی است که هر کوششی برای تحریر متون باستانی ایرانی (و همچنین اکثر دیگر متون باستانی) به عمل آید فقط به تقریب معرف اصوات اصلی بوده و مدعی بیش از این نمی تواند بود.

مؤلف جدولی از الفبای عربی را با معادل‌های روسی نقل کرده است تا هر جا که

تلفظ دقیق اسامی فارسی لازم شود، خوانندگان روسی را به کار آید. ۱.

y	غ	a	آ
f	ف	b	ب
k	ق	p	پ
κ	ك	t	ت - ط
g	گ	ʕ	ث - س - ص
l	ل	j	ج
m	م	č	چ
n	ن	h	ح - ه
v	و	x	خ
y	ی	d	د
a	ا	z	ذ، ز، ض، ظ
e	اِ	r	ر
o	اُ	ž	ژ
i	ای	š	ش
ū	او	ʿ	ع

۱. چون در ترجمه کتاب کلمات فارسی و عربی به حروف اصلی نوشته شده، نقل معادل‌های روسی ضرورتی نداشت و حذف شد و در موارد بسیار نادر مترجم الفبای لاتینی را با تغییراتی جزئی به کار برده است.

بخش اول

مقدمه

فصل اول

فقه اللغة ایرانی. تعریف، هدف و وظیفه این علم

فقه اللغة ترجمه کلمه «فیلولوژی» یونانی است که به معنی «عشق یا دوستی به سخن و بحث و اندیشه» است. (کلمه یونانی «فیلوس» *philos* یعنی «دوست» و «دوستدارنده» و «لوگوس» *logos* «سخن - کلمه، بحث، اندیشه» می باشد).

در یونان عهد باستان که هنوز علوم قدیم تفکیک نشده تصور حاصل نکرده بود مردان دانشمند را - صرف نظر از رشته فعالیت علمی ایشان «فیلولوگ» یعنی «دوستدار سخن و دانش» یا عالم به علم فقه اللغة می خواندند.

بعدها در نتیجه پیشرفت و تراکم علوم و بالضروره تفکیک و تطور آن، حجم و مضمون و مفهوم «فقه اللغة» نیز دستخوش دگرگونیهای بسیار شد.

چون در قرون وسطی و عهد تجدد (رنسانس) تألیفات مؤلفان عهد باستان مأخذ اصلی مطالعات دانشمندان فقه اللغة بود، از کلمه فقه اللغة نیز مفهوم «دانشی که به خواندن و تفسیر آثار ادبی باستانی اکتفا می کند»، استنباط می شد. تحقیق و مطالعه در آثار مزبور مستلزم بررسی عمیق زبانهایی که آن آثار بدان تحریر شده و همچنین مطالعه در اوضاع فرهنگی و تاریخی عهد پیدایش آنها بود. بدین طریق اصطلاح «فیلولوژی» یا «فقه اللغة» به مرور زمان در مورد علمی به کار رفت که فرهنگ فلان و یا بهمان قوم را (یا اقوام را) - که در آثار مکتوب باقی مانده - مورد مطالعه قرار می داد.

به تدریج که روابط دوران صنعتی کنونی میان مردم توسعه پیدا کرد و چندین دولت ملی در اروپا پدید آمد احتیاج به مطالعه و شرح زبانهای زنده ملی پیدا شد و در عین حال نخستین شروح مربوط به زبانهای شرقی (زبانهای ترکی - از قرن پانزدهم میلادی - و زبانهای ایرانی - از قرن شانزدهم - و زبانهای قفقازی و فنلاندی - اویغوری و شرق دور و غیره) تألیف گشت.

در اواسط قرن شانزدهم دانشمندان اروپایی از ده و اندی زبان اطلاع داشتند.^۱ ولی تألیف پ. س. هالاس دانشمند روسی تحت عنوان لغت نامه های تطبیقی زبانها و لهجه ها،

۱. گ. پوتلوس فرانسوی در سال ۱۵۳۸ رساله ای در خویشی زبانها (*De affinitate linguarum*) نوشت و فقط از ۱۲ زبان نام می برد.

که در پایان قرن هجدهم در پطرزبورگ منتشر شده حاوی لغات ۲۷۲ زبان جهان بود. کشفیات قرن نوزدهم آثار بسیار دیگری از السنه باستانی و زبانهای زنده را، که پیشتر دانشمندان از آنها اطلاع نداشتند، در اختیارشان گذاشت.

علم فقه‌اللغه نیز بالضروره بر اثر تراکم مطالب، به چند رشته مستقل تقسیم شد. از قبیل فقه‌اللغه اسلاوی، فقه‌اللغه رمان، فقه‌اللغه ایرانی و غیره که اینها در آغاز قرن نوزدهم تفکیک شدند و قرائت و تفسیر و تعبیر متون مؤلفان عهد باستان را به فقه‌اللغه قدیم (یا به اصطلاح فقه‌اللغه کلاسیک) حواله کردند.

بنابر این اکنون کلمه فقه‌اللغه علی‌الرسم مبین مجموع علومى است که زبان قوم (یا گروهى از اقوام) را مورد مطالعه قرار می‌دهد و فرهنگی را (آثار ادبی، فرهنگ عامه) که به وسیله اهل آن زبان (یا زبانها) پدید آمده بررسی می‌کند.^۱

هدف اصلی مطالعات فقه‌اللغوى همانا آثار مکتوب قوم (و یا اقوام) است در مدارج مختلف تکامل اجتماعى و تاریخی آن. بدین سبب فقه‌اللغه با مجموع رشته‌های علوم تاریخی و تاریخ فرهنگ - که خود غالباً با فقه‌اللغه تحت عنوان «رشته تاریخ و فقه‌اللغه» متحد می‌شوند - رابطه نزدیک دارد (مثلاً دانشکده‌های تاریخ و فقه‌اللغه در دانشگاهها). توجیه رابطه نزدیک میان تاریخ و فقه‌اللغه این است که تحقیقات تاریخی و فرهنگی تا حد زیادی مربوط به مطالعه آثار و منابع و متون مکتوب است. و این پژوهشها هر قدر بیشتر به تجزیه و تحلیل آثار مکتوب متکی باشد - جنبه فقه‌اللغوى آنها فزونتر است. از دیگر سو مطالعات فقه‌اللغوى به معنی اخص، یعنی بررسی زبان و آثار ادبی فلان یا بهمان قوم بدون در نظر گرفتن شرایط تاریخی حیات جامعه و زبان و ادبیات مورد مطالعه، محال است.

مصالح زبان‌شناسی و ادب‌شناسی یکی است یعنی کلمه، کلمه‌ای که با صدا ادا شود و یا ثبت گردد - یا متن. ولی موضوع زبان‌شناسی یعنی زبان و موضوع ادب‌شناسی - یعنی آثار ادبی دو چیز متفاوتند. اثر ادبی که یکی از مهمترین عناصر تاریخ فرهنگ است - مربوط به روئای فکری و عقیدتى می‌باشد و جریان (پروسه) تاریخی و ادبی تابع قوانین کلی سیر تکاملی افکار و عقاید در فلان یا بهمان جامعه است. ولی زبان يك پدیده اجتماعى خاص است که مربوط به روئای فکری و عقیدتى نیست و سیر تکاملی آن تابع قوانین دیگری است. و بدین سبب اگر رشته‌هایی را که زبان موضوع آن است با رشته‌هایی که موضوع آنها آفرینش ادبی است يك کاسه کنیم تا حدی به دشواری برخورد می‌خورد. مع‌هذا وجود علم فقه‌اللغه به صورت علمى واحد و کثیرالجوانب و پیچ در پیچ محرز است. زیرا که از دیر باز رسم و سنت علمى بر این قرار گرفته و تجارب و افری که در طی تعلیم آن به دست آمده وجود این علم را توجیه می‌کند. و چون مطالبی که مورد

۱. گاهی کلمه «فقه‌اللغه» برای مفهوم محدودتری استعمال می‌شود به این معنی که انتقاد لغوی و علمى را که به تعیین متن اصلی آثار ادبی پرداخته می‌رساند و از اسلوبهای انتقادى مطالعه و طبع متون سخن می‌گوید. کلمه «متن‌شناسی» نیز به همین معنی استعمال می‌شود.

مطالعهٔ زبان‌شناس و ادب‌شناس است یکی است، این نیز تعلیم فقه‌اللغه را - به‌مثابه‌دانشی مستقل - موجه می‌سازد.

مثلاً با وجود تفاوت فراوانی که در شیوهٔ پژوهش و روش ادب‌شناس و زبان‌شناس وجود دارد و اختلاف عمیقی که از لحاظ اسلوب کار ادب‌شناسی از یک سو و زبان‌شناسی از دیگر سو به چشم می‌خورد - این دو علم با یکدیگر بستگی‌های ناگسستنی دارند، زیرا مطالب مورد مطالعهٔ هر دو یکی است و هر دو با آثار مکتوب و متون سر و کار دارند. ۱. الواح باستانی که بر صخره‌ها منقور است و نسخ خطی قرون وسطی و حماسه‌های پهلوانی و افسانه‌های عامیانه و آثار هنری معاصر - همهٔ اینها به یاری کلام بیان شده‌اند و نه تنها جزو آثار ادبی مکتوب به شمار می‌روند بلکه از آثار زبان نیز می‌باشند و هم توجیه محققان زبان‌شناس را به خود جلب می‌کنند، هم ادب‌شناس را (گرچه میزان این توجه متفاوت است). مثلاً آثار ادبی مهم باستانی مانند اوستا و یا حماسهٔ پهلوانی چون شاهنامه در عین حال مهمترین آثار زبانهای ایرانی در دوران منظور نظر می‌باشند (حتی اوستا تنها اثر باقی از دوران خویش است). زبان موضوع مطالعهٔ زبان‌شناس است. ولی حتی برای ادب‌شناس نیز مطالعهٔ زبان - که «عنصر ابتدایی ادب است» اهمیت فوق‌العاده دارد. فرهنگ ادبی یک قوم و آثار شفاهی ملی و عامیانه و ادبیات مکتوب آن به وسیلهٔ کلمه و نطق مصوت (با شکل مکتوب آن) بیان شده و می‌شود. طبق تعریف دقیق ماکسیم - گورکی زبان هم ابزار اصلی ادبیات است و هم مصالح آن: «زبان عنصر اولیهٔ ادبیات است. ابزار اصلی آن است و در عین حال چون با وقایع و پدیده‌های زندگی همراه شود - مصالح آن (ادبیات) را تشکیل می‌دهد.»^۲

در بالا گفتیم که فقه‌اللغه با تاریخ و تاریخ فرهنگ رابطهٔ نزدیک دارد. بویژه فقه‌اللغه السنه شرقی با رشته‌های گوناگون علوم تاریخی مربوط می‌باشد. بر اثر یک سلسله اسباب و علل، مطالعهٔ تاریخ و تاریخ فرهنگ و زبان و ادبیات و آثار مکتوب اقوام شرق - که تا گذشتهٔ نزدیک هم تحت نظر و حمایت دانش غرب صورت می‌گرفت - در سطح نازلی قرار دارد. به رغم کامیابیهای عظیمی که نصیب دانشمندان شرق‌شناس شوروی و دیگر کشورها شده است، عقب‌ماندگی دیرین شرق‌شناسی را - مثلاً در مقام قیاس با «غرب‌شناسی» - هنوز نمی‌توان بر طرف شده شمرد. و چون بسیاری از اعصار تاریخی مورد مطالعه قرار نکرده عالم فقه‌اللغه شرق‌شناس ناگزیر است مستقلاً به تحقیق در اوضاع و احوال تاریخی و فرهنگی که فلان یا بهمان اثر و تألیف در آن به وجود آمده - همت گمارد. و از طرف دیگر فقدان چاپهای انتقادی آثار مکتوب گذشته در بسیاری از موارد مورخ شرق‌شناس را ناگزیر می‌سازد در آثار مزبور از لحاظ فقه‌اللغه تحقیق به عمل آورد.

۱. آنچه گفته شد البته به آثار شفاهی و فرهنگ عامه نیز مربوط است.

۲. ماکسیم گورکی، دربارهٔ ادبیات، مسکو سال ۱۹۳۵، ص ۶۶۶.

اهمیت تاریخ از لحاظ فقه اللغة ایرانی. فقه اللغة ایرانی و ایران شناسی.

بدین قرار فقه اللغة ایرانی علمی است که به مطالعه زبانهای ایرانی و ادبی که به زبانهای مزبور پدید آمده (و از آن جمله ادب و آفرینش شفاهی خلق) - در طی تاریخ و سیر تکاملی تاریخی آنها - می پردازد، با در نظر گرفتن رابطه آنها با تاریخ جامعه. به طوری که از تعریف بالا آشکار است مبنای این علم عبارت است از مفهوم زبانهای ایرانی و اینکه نشانه زبان ایرانی بودن چیست. به دیگر سخن هر زبان با گویشی که مربوط به گروه (خانواده) زبانهای ایرانی باشد (به بعد فصل دوم رجوع شود) و هر متنی که به یکی از زبانها یا گویشهای مذکور نوشته شده باشد موضوع مطالعه علم فقه اللغة ایرانی خواهد بود. سنگ نبشته های پارسی باستانی و سرودهای اوستایی درباره ایزدان و پهلوانان و آثار غیر مذهبی و مذهبی ادبی به زبان پارسی میانه و اسناد اقتصادی پارتی که بر سفالینه ها نوشته شده و نامه های سغدی و اسناد قضائی و تجاری بر چرمینه و چوب و سکه ها و سنگهای بهادر منقور و مهرها و ظروفی که مطالبی به زبانهای خوارزمی و باختری (باکتریایی) و سغدی و زبانهای پارسی میانه بر آنها نوشته شده و سرودهای مانوی به زبان پارتی و تالیفات بودایی به زبان سکایی و دیوانهای شاعران فارسی و تاجیکی و کرد در قرون وسطی و رمان فارسی و تاجیکی و یا آسی معاصر و روزنامه فارسی و یا افغانی و یا کردی و یادداشتهای مربوط به فرهنگ عامه و یا گویشهای بی شمار ایرانی (به صورت صوت نگاری یا ضبط اصوات) - ... همه این متنها - هر قدر هم از لحاظ زمان و مکان تحریر و مضمون و هدف و تعلقات دینی و خط و ارزش تاریخی و غیره متفاوت باشند - باری همه اینها را يك چیز متحد می سازد و آن ایرانی بودن است و همه اینها ممکن است همچون مصالحی برای مطالعه فلان یا بهمان دوره تکامل زبانهای ایرانی و یا ادبیات ایرانی به کار روند. بدیهی است درجه اهمیت هر يك از این آثار از نظر مطالعات فقه اللغةی متفاوت است. مثلاً اگر متون مطبوعات کنونی فارسی و یا تاجیکی فراوان است و قرائت و تفسیر آنها مشکل و شک و تردیدی به وجود نمی آورد ولی هر قدر به طرف دوران باستان پیش رویم و عمیق تر شویم وضع بالکل تغییر می کند.

شمار آثار باستان که به دست ما رسیده بهالنسبه اندك است و آثار مزبور برخلاف متونی که به زبانهای کنونی در دست است - به آسانی قابل درك نیست. هر قدر آثاری که از فلان یا بهمان دوران تاریخ محفوظ مانده کمتر باشد - به همان قدر علی القاعده ارزش آنها از لحاظ تاریخی و فرهنگی و زبان شناسی بیشتر می باشد و در عین حال مطالعه آنها دشوارتر می گردد. محققى که آثار مکتوب ایران باستان را مورد پژوهش قرار می دهد دائماً با مسائل گوناگون از قبیل صحت و یا عدم صحت متن، تاریخ آن، شرایط و اوضاع و احوال تدوین و حفاظت و استنساخ آن و موضوع تحریفها و الحاقات و تصحیحاتی که نساخان از خود آورده اند مواجه می باشد. گاه این متون به صورت تکه تکه و بریده بریده به دست ما رسیده و افتادگیها و خلاهایی دارند و فقط به یاری اسلوبهای تنظیم و تدوین ویژه فقه اللغةی می توان آنها را احیاء نمود. اگر سروکار محقق با متونی باشد

که به‌زبانی از دیرباز غیرمتداول و فراموش شده، نوشته شده باشد - کار به مراتب پیچ در پیچ‌تر و دشوارتر می‌شود. به‌خصوص اگر به‌خطی معضل و ناقص که قرائت متن را به‌صورت‌های گوناگون اجازه می‌دهد تحریر شده باشد. وسیله بسیار مهم که غالباً موضوع را حل می‌کند و فهم متنی را که به‌زبان مجهول یا غیرمشهور مقدور می‌سازد عبارت است از توسل به‌زبانهای خویشاوند و یا آثار مراحل جدیدتر سیر تکاملی زبان منظور. مثلاً کشف رمز و قرائت نوشته‌های میخی پارسی باستانی (قرن ششم تا چهارم قبل از میلاد) اگر چنانچه زبان سنگ‌نبشته‌های مزبور با زبانهای باستانی ایرانی (اوستایی) و هندی باستانی (سنسکریت) خویشاوند مقایسه نمی‌شد و مراحل بعدی سیر تکاملی زبان پارسی (پارسی میانه و فارسی کنونی) در نظر گرفته نمی‌شد - محال بود. استفاده از آثار زبانهای خویشاوند در قرائت و تفسیر متون زبانهای مجهول یا کم شناخته مستلزم دانستن و به‌کار بستن اسلوبهای ویژه زبانشناسی تطبیقی - تاریخی می‌باشد.

هر قدر بیشتر در دوران باستان عمیق شویم و پیش رویم، رابطه نزدیک و به‌دیگر سخن، تداخل تاریخ و فقه‌اللغه بیشتر و بیشتر محسوس می‌گردد. سطح یک تحقیق تاریخی بلاواسطه مربوط است به‌امکان قرائت صحیح متن، ولی، از سوی دیگر، قرائت و تفسیر و ترجمه متون باستانی که غالباً بریده بریده و تکه تکه و هر از اصطلاحات پیچ در پیچ - و نه همیشه مفهوم - می‌باشند فقط در صورتی مقدور و میسر است که محقق در اوضاع و احوال تاریخی و فرهنگی محیطی که متن مفروض در آن مدون گشته رخنه کند و با مجموع منابع و رشته‌های فرهنگی و تاریخی که بر محیط مربوط و آن زمان پرتو می‌افکنند آشنا باشد.

این مربوط است به‌درك درست شیوه زندگی و افکار و معتقدات محیط مفروض و بالضروره عالم فقه‌اللغه، در این مورد لزوماً با باستان‌شناسی و تاریخ فرهنگ مادی و تاریخ هنر و تاریخ ادیان و سکه‌شناسی و بسیاری دیگر از رشته‌های فرعی و کمکی تاریخی سرو کار پیدا می‌کند.

فقه‌اللغه ایرانی علمی است مبتنی بر آثار مکتوب مربوط به‌دو هزار و پانصد سال (از قرن ششم قبل از میلاد تا زمان ما) و ادوار تاریخی مختلف. بنابراین تاریخ در این علم واجد اهمیت بسیار است. فقه‌اللغه ایرانی در طی مدت هستی خود با حفظ مرابطه نزدیک با رشته‌های دیگر - یعنی تاریخ و تاریخ فرهنگ اقوام ایرانی زبان - تکامل یافته و مجموعاً علم پرشاخ و برگی را که ایرانشناسی نامیده می‌شود، تشکیل می‌دهند. بنابراین فقه‌اللغه ایرانی یکی از شاخه‌های ایرانشناسی - یعنی دانش مختلطی که زبانهای ایرانی و تاریخ عمومی و تاریخ فرهنگ اقوام و قبایل ایرانی زبان را مورد مطالعه قرار می‌دهد - می‌باشد.

مقام ایران‌شناسی و فقه‌اللغة ایرانی در میان رشته‌های شرق‌شناسی اهمیت فقه‌اللغة ایرانی

فقه‌اللغة ایرانی نه تنها با رشته‌های گوناگون ایران‌شناسی بلکه با بسیاری از دیگر شعب شرق‌شناسی از قبیل هندشناسی و سامی‌شناسی و ترک‌شناسی و غیره رابطه نزدیک دارد. این رابطه معلول تاریخ اقوام ایرانی زبان است که در طی دوران طویل موجودیت خویش با اقوامی که به زبانهای دیگر سخن می‌گفتند روابط فراوان و گوناگون اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و لسانی داشته‌اند.

چنانکه بعد خواهیم دید مقایسه زبانهای ایرانی با زبانهای هندی از لحاظ بررسی در زبانهای باستانی ایرانی و تدوین تاریخ السنه ایرانی کمک بزرگی می‌کند. زبانهای سامی و در درجه اول عربی در ترکیب لغوی بسیاری از زبانهای ایرانی تأثیر عمیق داشته‌اند. از دیگر سو واژه‌های ایرانی از دوران باستان در زبانهای میان دو رود (بین‌النهرین) و قفقاز و هندوستان و ترکستان شرقی و آسیای میانه و آسیای کوچک نفوذ کرده بودند. لایه‌های مشخص و گاه قابل ملاحظه‌ای از لغات ایرانی در زبانهای عیلامی و اکدی و آرامی و عربی و ارمنی و گرجی کشف شده است. و زبانهای ترکی و زبانهای هندوستان شمالی واژه‌های بسیار از السنه ایرانی به‌وام گرفته‌اند و در تکامل خط اقوام ایرانی زبان (پارسیان و پارتیها و سعدیان و غیره) نیز خطوط اقوام سامی‌زبان یعنی بابلیان و آرامیان و عربان نقش عظیمی بازی کرده است. اقوام ایرانی زبان عهد باستان تا حدی بر پایه این خطوط در زمانهای مختلف خطوطی از خود پدید آوردند (خط میخی پارسی باستانی و خط پهلوی و خط اوستایی و خوارزمی و سغدی و غیره) که در تاریخ سیر تکاملی خط و انتقال آن به دیگر اقوام خاور زمین (مانند اویغوران ترک زبان و غیره) اهمیت فراوان داشته.

در عین حال ایران‌شناسی که در فقه‌اللغة زبان پژوهش‌کنندمی تواند به موضوع روابط تاریخی و فرهنگی و زبانی که میان اقوام ایرانی زبان و ترک‌زبان وجود داشته و منجر به تغییرات اساسی در نقشه زبانی آسیای میانه و ایران و نواحی مجاور آن گشته بی‌علاقه باشد. خط و کتیبه‌های ایران باستان از لحاظ مطالعه تاریخ و تاریخ فرهنگ و معتقدات و ادیان اقوام خاور باستان و آسیای میانه و قفقاز و اراضی مجاوره منبع گران‌بهایی به‌شمار می‌رود، و برای دوران متأخرتر تألیفات فراوان تاریخی و علمی که به زبان فارسی در دست است واجد اهمیت بسیار می‌باشد.

چنان که گفتیم سیر تکاملی خانواده زبانهای ایرانی را آثار اصیل مکتوب در طی دوهزار و پانصد سال گواهی می‌کنند و ضمناً باید گفته شود که باستانی‌ترین آثار مکتوب به زبانهای ایرانی (اوستا و کتیبه‌های پارسی باستانی) در عین حال از قدیم‌ترین آثار زبانهای هند و اروپایی می‌باشند. بدین سبب مطالعه تاریخ تطبیقی زبانهای ایرانی نه تنها برای شناخت قوانین سیر تکاملی خانواده این زبانها بلکه جمله گروه زبانهای هندواروپایی به‌طور کلی مصالح با ارزشی بدست می‌دهد.

مطالعه زبانهای ایرانی در پیشرفت زبان‌شناسی هندواروپایی نقش بسیار مهمی ایفاء کرده و اکنون نیز بازی می‌کند. مسائل ویژه مربوط به رابطه لسانی ایران و اسلاو و ایران و بالتیک و ایران و ارمنی و غیره نیز شایان توجه خاص زبان‌شناسان می‌باشد. بدیهی است که در این میان نباید اهمیت علمی مطالعه زبانهای کنونی ایرانی را از نظر دور داشت. آثار ادبی که به زبانهای ایرانی و بخصوص و به‌طور کلی به فارسی ایجاد شده زمانی در سراسر شرق مقدم و میانه - از قسطنطنیه در غرب تا کلکته و بلاد ترکستان چین در شرق انتشار داشته و نه تنها در ادبیات اقوام شرق، بلکه در ادبیات روسی و برخی از ملل اروپایی نیز مؤثر بوده است.

آثار ادبی اقوام ایرانی زبان که از اعماق هزاره‌ها ریشه می‌گیرد در جریان تاریخ آفرینش ادب جهانی وظیفه مهمی انجام داده و می‌دهد و مطالعه این آثار که هزاران سال سابقه دارند از لحاظ تاریخ فرهنگ جهانی شایان توجه فراوان است.^۱

۱. به نظر می‌رسد که در روسیه نخستین آزمایش برای وارد کردن تاریخ ادب اقوام ایرانی زبان (و دیگر اقوام شرق) در تاریخ ادب جهانی در دهه نهم قرن نوزدهم به عمل آمد (تاریخ عمومی ادب تحت نظر و. ف. کورنش و آ. کورپیچ نیکوف، مجلد I، SPB، سال ۱۸۸۰). درباره گامهای دیگری که در این راه برداشته شده رجوع شود به کتاب، و. ب. نیکی‌تین، ... و. د. گ. ردر، تحت عنوان ادب شرق باستان، چاپ M. g. u. ۱۹۶۲، ص ۱۱ و بعد.

فصل دوم

زبانها و لهجه‌های ایرانی (بازدید کلی). مفهوم گروه (خانواده) زبانهای ایرانی. زبانشناسی ایرانی

قبل از اینکه به تاریخ پیدایش گروه (خانواده) زبانهای ایرانی و بازدید آثاری که در آن زبانها به وجود آمده و مطالعه روابط متقابل زبانهای ایرانی بپردازیم، لازم است به‌طور کلی با ترکیب خانواده زبانهای ایرانی آشنا شویم.

زبانهای باستانی (مرده) و کنونی (زنده) ایرانی

زبان مهمترین وسیله ارتباط آدمیان است. تا زمانی که زبانی این نقش مهم را ایفاء کند و وسیله ارتباط افراد جماعتی (عشیره، قبیله، قوم و یا ملت) باشد آن زبان را زنده گویند. زبانهایی که به سببی در یکی از ادوار تاریخی فاقد این نقش - یعنی وسیله ارتباط بودن - شود، علی‌الرسم مرده (یا باستانی) نامیده می‌شود.

بنابراین زبانهای ایرانی را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: زبانهای باستانی (مرده) ایرانی و زبانهای کنونی (زنده) ایرانی.

اسلوبهایی که در مطالعه زبانهای زنده و مرده به کار می‌رود بسیار متفاوت است. مدارک موجود برای مطالعه زبانهای زنده در واقع پایان‌ناپذیر است. و دائماً تکمیل می‌شود و برای تحقیق در زبانهای مزبور و اشکال مختلف آن اعم از ادبی (در صورتی که ادبیاتی وجود داشته باشد) و انواع لهجه‌ها و سبکهای متداول در کنایت و محاوره، مایه و مبنای معتبری بشمار می‌رود، لغات و دستور این زبانها را می‌توان عمقاً مسورد مطالعه قرار داد و فونتیک (والکشناسی) یا اصوات زبان را به‌مدد اسلوبهایی که با آلات دقیق به کار بسته شود، بررسی کرد.

ولی در مورد مطالعه زبانهای مرده وضع بالکل دگرگونه است. زبانهای باستانی (مرده) را فقط در صورتی که آثار مکتوبی از آنها باقی مانده باشد می‌توان کما هو حقّه مورد مطالعه قرارداد. شواهد معاصران زمان نیز ممکن است نقشی ایفاء کند ولی معمولاً گواهیهایی مزبور ناقص می‌باشند (در گفته‌های معاصران علی‌الرسم پاره‌ای کلمات مقطع و منفرد و غالباً اسامی خاص و نامهای قبیله‌ها و نقاط مسکونی و غیره منقول است و بس) و تصویر تمامی درباره ساختمان زبان و ترکیب لغوی و دستوری و صوتی آن بدست

نمی‌دهند، بالتجربه مدارکی که برای مطالعهٔ فلان یا بهمان زبان مرده به کار رود محدود به آثاری است که از آن باقی مانده و بسته بدان است که آثار مزبور در چه وضعی می‌باشند و تا چه حد محفوظ مانده‌اند.

تعداد آثار زبانهای باستانی که به ما رسیده معمولاً اندک است. سبب قلت آثار این است که در عهد باستان خط در موارد نادر به کار می‌رفته و بخش اعظم آثاری هم که وجود داشته از بین رفته است. از دورانهای عمدهٔ تاریخ بشر که دهها هزار سال به درازا کشیده هیچ گونه شواهد کتبی که آن ادوار را روشن کند، وجود ندارد. فقط پس از پیدایش طبقات و جامعه‌های بدوی برده‌داری و تشکیلات دولتی آنها و پیشرفت بازرگانی احتیاج به مکاتبات منظم و تثبیت نطق به شکل خط پدید آمد. نخستین انواع خط که کم و بیش و به تقریب نطق را تثبیت می‌نمودند - در عصر دولتهای آغاز برده‌داری (که در سرزمینهای مختلف و در ازمئه متفاوت به وجود آمدند) پیدا شدند.

هر قدر در عمق عهد باستان پیش رویم - عرصه استعمال خط تنگتر می‌گردد و به مکاتبات دولتی و بازرگانی و مراسم دینی محدود می‌شود و شمار کسان آشنا به خط و تعداد آثار مکتوب کمتر می‌شود. ولی حتی از آن آثار مکتوب خیلی که در عهد باستان ایجاد شده بخش بسیار ناچیزی به ما رسیده است و بسیاری از آن آثار به سبب بی‌دوامی مصالحی که برای تحریر به کار رفته بوده و یا شرایط نامساعد نگهداری آنها - از بین رفته است. پاره‌ای دیگر در آتش‌تهاجمات و جنگهایی که بارها سرزمینهای پهناور آسیا را دستخوش خود ساخته، مراکز بزرگ فرهنگی و شهرها را نابود کردند - معدوم شدند. غالباً آثار پراچ مکتوب عمداً بر اثر تعصبات سیاسی و عقیدتی و - در اکثر موارد - مذهبی نابود گردیده‌اند. مثلاً در عهد فتوحات اعراب در ایران و آسیای میانه (قرنهای هفتم و هشتم میلادی) و اشاعهٔ دین نوین - اسلام - در آن سرزمینها چنین شد و فاتحان عرب و نومسلمانان بسیاری از آثار مکتوب ایران و آسیای میانه را نابود ساختند.

بدین سبب هراثر تازه‌ای که از زبانهای مرده مکشوف گردد واجد اهمیت فوق‌العاده می‌باشد. ولی پیچ در پیچ و دشواری مطالعهٔ آثار زبانهای باستانی به علت تعداد آنها محدود نمی‌باشد، غالباً يك اثر به صورت و وضعی به دست شخص پژوهنده می‌رسد که حتی تعیین زمان و مکان تحریر آن و اوضاع و احوالی که در آن پدید آمده ناممکن است. گاهی این اثر که شاید حاوی ارزنده‌ترین مطالب فرهنگی و تاریخی و یا زبانی باشد فقط به شکل پاره‌ای از چرم و یا پارچهٔ ابریشمی و یا قطعهٔ کوزه شکسته‌ای و یا چوبی که خطوطی بر آن رسم شده - به دست محقق می‌رسد.

ولی بزرگترین مشکلی که محققان آثار زبانهای باستانی ایران با آن مواجه شدند، این بود که زبانهای مزبور از زمان قدیم از یاد رفته بودند. زبانهای لاتینی و یونانی باستانی و عبری باستانی و پاره‌ای دیگر از السنهٔ باستانی حتی پس از آنکه کسی بدان تکلم نمی‌کرده و از شمار زبانهای زنده خارج شده بودند نیز در محافل دانشمندان و روحانیان محفوظ مانده بودند. ولی وضع زبانهای باستانی ایرانی (پارسی باستانی و سغدی و خوارزمی و غیره) نه این بود: زبانهای مزبور که زمانی زنده بودند در عصر تاریخی

معینی فراموش شدند و سنت و خاطره آنها از دست رفت. دانشمندان با وظیفه بسیار دشواری روبرو شدند و می‌بایست آثاری را که به زبانهای مجهول نوشته شده بوده مکشوف ساخته بخوانند. گاهی در تحریر این آثار الفبایی به کار رفته بود که از روی منابع دیگر شناخته شده و معلوم بود و این خود حل مسئله را آسان می‌کرد و کشف مطلب بالنسبه سریع جریان می‌یافت. ولی گاهی نیز - مثلاً در مورد زبان پارسی باستانی - شخص محقق می‌بایست کتیبه‌ای را که به زبانی مجهول و خطی ناشناس نوشته شده بود بخواند. کشف مطلب این الواح نمونه درخشانی از نیروی فکر آدمی و منطق آهنین پژوهنده بود و در مطالعه تاریخ عمومی و تاریخ فرهنگ و زبانهای سراسر آسیای مقدم نقش مهمی را ایفاء نمود.

در نتیجه کشفیات باستانشناسی هرروزه آثار بیشتری از زبانهای باستانی ایرانی به دست می‌آید. بسیاری از این آثار هنوز شرح داده نشده و رمز آنها کشف نگردیده مورد مطالعه قرار نگرفته‌اند و چشم به راه پژوهندگان خویش‌اند. در عهد باستان زبانهای نیز وجود داشته‌اند که هیچ گونه اثری از آنها باقی نمانده است. عالم دانش به وجود برخی از زبانهای مزبور، فقط از روی نامهای آنها و یا کلماتی چند که در آثار دیگرالسنه محفوظ مانده و یا اسامی اماکن و قبایل، پی برده است.

زبانهای باستانی ایرانی

زبانهای باستانی ایرانی زیر شناخته شده است:

۱. زبان اوستا [یا اوستایی] - این اصطلاح اطلاق به زبانی می‌شود که اوستا به آن نوشته شده. اوستا مجموعه کتبی است حاوی سرودها و مقررات مذهبی اقوام باستانی ایرانی زبان.

اصطلاح «زبان اوستایی» مشروط و قراردادی است زیرا که اوستا کتابی یکدست نیست؛ و جزوهای آن در سرزمینهای مختلف و زمانهای متفاوت تدوین و تحریر شده. و بنا بر این اوستا از لحاظ زبان نیز یکنواخت و یکدست نمی‌باشد. قدیمترین بخشهای اوستا در هزاره دوم قبل از میلاد تدوین شده و دیربازی از نسلی به نسل دیگر سینه به سینه منتقل می‌شده است.

ظاهر آسوردهای مختلف و افسانه‌ها و مقررات دینی و تشریفات مذهبی که مضمون اوستا را تشکیل می‌دهند، برای نخستین بار، در قرنهای نخستین بعد از میلاد به صورتی تعریف شده و تغییر یافته به رشته تحریر در آمدند. و هم در آن زمان زبان اوستا زبانی مرده بشمار می‌رفت و فقط در مراسم مذهبی استعمال می‌شد. اوستا در زمان ساسانیان (قرن سوم تا هفتم بعد از میلاد) کتاب مقدس کیش رسمی ایران باستان - یعنی زرتشتگیری - بود و پس از فتوحات عرب و اسلام پذیرفتن مردم ایران - بخش اعظم آن مفقود گردید. تنها بخش ناچیزی از اوستای باستانی به دست ما رسیده و آن هم به صورت نسخی که در قرنهای متأخر نوشته شده (قدیمترین نسخه موجود مربوط به قرنهای سیزدهم و چهاردهم

۴. م. است). زبان اوستا آنچنانکه باید مورد مطالعه قرار نگرفته است.
۲. زبان پارسی باستانی - زبان قبایل ایرانی است که در نیمه نخستین هزاره اول قبل از میلاد بخش جنوب غربی فلات ایران را اشغال کرده بودند. زبان پارسی باستانی از روی کتیبه‌های میخی که از پادشاهان دودمان پارسی هخامنشیان (قرن ششم تا چهارم قبل از میلاد) باقی مانده شناخته شده است.
۳. زبان سکایی (اسکیتی) - زبان قبایل سکایی و سרمتی است که از قرن هشتم و هفتم ق. م. تا قرنهای چهارم و پنجم بعد از میلاد در کرانه‌های شمالی دریای سیاه ساکن بوده‌اند.
- از این زبان آثار اصلی باقی نمانده و فقط پاره‌ای کلمات اسکیتی [سکایی] (وبیشتر اسامی خاص و نامهای قبایل و اماکن) در مؤلفات یونانی دیده می‌شود.
۴. زبان هادی - زبان قبایل مادی است که در نیمه اول هزاره اول قبل از میلاد در بخش شمالی فلات ایران و جنوب دریای کاسپی (خزر) اقامت داشته‌اند. اطلاعات ما درباره این زبان حتی از زبان سکایی نیز کمتر است. متون مربوط و متصلی به زبان مادی در اختیار دانشمندان نیست. فقط کلمات معدود مادی در تألیفات هرودوت مورخ مشهور یونان باستان و برخی دیگر متون یونانی محفوظ مانده است.
۵. زبان پارسی میانه - این اصطلاح در مورد زبان آثار بالنسبه متعددی به کار می‌رود که بیشتر در سرزمین ایران به دست آمده و به انواع خطوط آرامی نوشته شده و به طور کلی مربوط به قرن سوم تا هشتم بعد از میلاد است.
- در زمان سلطنت دودمان ساسانی در ایران (قرن سوم تا هفتم بعد از میلاد) زبان پارسی میانه زبان رسمی دولتی و روحانیت زرتشتی بود. آثار اصلی زبان پارسی میانه، از قبیل سنگ نبشته‌ها (بیشتر مربوط به قرنهای سوم و چهارم بعد از میلاد) و کتب بالنسبه فراوان مذهبی (زرتشتی) و تألیفات غیر مذهبی مربوط بدین دوران است. اسناد مانوی - یعنی آثار فعالیت جماعت‌های مانوی که در تورفان [ترکستان چین] کشف شده است نیز اهمیت بسیار دارد. اسناد مزبور را پیروان پیامبر مانی - مصلح مذهبی (قرن سوم ق. م.) - که از ایران طرد و تبعید شده بودند با خود به آن خطه بردند. گاهی زبان پارسی میانه را پهلوی می‌نامند و این تسمیه دقیق نیست.
۶. زبان پادتی [پهلوی اشکانی] - این زبان در پایان هزاره اول قبل از میلاد و آغاز هزاره اول بعد از میلاد در بخش جنوبی آسیای میانه و خراسان و دیگر نواحی قسمت شمالی فلات ایران متداول بوده است. زبان پارتی را بیشتر از اسناد مانوی تورفان و روایات پارتی سنگ نبشته‌هایی که به زبان پارسی میانه نوشته شده و همچنین مدارک گوناگون مالی و اقتصادی، شناخته‌ایم. تحقیق درباره لغات پارتی که در زبان ارمنی وجود دارد نیز برای مطالعه آن زبان بسیار سودمند بوده است.
۷. زبان سغدی - زبان سغدی - یا ساکنان باستانی دره زرافشان و نواحی مجاور آن بود. مهمترین آثار زبان سغدی را که مربوط به ربع اول قرن هشتم بعد از میلاد است دانشمندان شوروی در ویرانه‌های کاخی که بر کوه مغ قرار داشته (در مسیر علیای رود زرافشان

و مشرق پنجی کنت. ناحیه زحمت آباد از جمهوری شوروی تاجیکستان) کشف کرده اند. بسیاری از آثار مهم زبان سغدی نیز از ترکستان چین بدست آمده، زیرا که در هزاره اول بعد از میلاد سغدیان در آنجا - و بر سراسر «جاده بزرگ ابریشم»^۱ جماعت های بازرگانی تأسیس کرده بودند. پاره ای سفال پاره های مکتوب و مسکوکاتی نیز به زبان سغدی پیدا شده است.

۸. زبان خوارزمی - زبان ساکنان باستانی واحه های مسیر سفلای رود آمو (جیحون) یا آمودریا بوده است. مدارکی که محتملاً مربوط به نخستین قرن های بعد از میلاد بوده و توسط باستان شناسان شوروی حین کاوش در خوارزم قدیم کشف شده، هنوز منتشر نشده است. اطلاعات دانشمندان درباره زبان خوارزمی بیشتر مبتنی بر لغات و جملات خوارزمی است، که از تالیفات عربی بسیار متاخر تر استخراج شده (قرن های سیزدهم و چهاردهم میلادی).

۹. زبان سکائی [خنتی]. زبان یک گروه اسناد مذهبی (بودایی) و غیر مذهبی که به الفبای برهمایی نوشته شده و در اوایل قرن بیستم در واحه های ترکستان شرقی (سین تسزیان) و به ویژه در ختن یافت شده چنین نامیده می شود. این اسناد به طور کلی مربوط به آخرین سده های هزاره اول بعد از میلاد است.

۱۰. زبان باختری [باکتریائی] - زبان مردم باستانی باختر (باکتریا) می باشد که شهرستانی بوده تاریخی در مسیر علیای آمودریا (جیحون) میان قلعه حصار در شمال و هندوکش در جنوب، عجله^۲ نخستین - و تنها متون مربوطی که به زبان باکتریائی یافت شده در پایان دهه ششم قرن حاضر در افغانستان شمالی (سرخ کتل) بوده است. این متون عبارتند از چند کتیبه (یکی از آنها بالنسبه بزرگ است) یا تکه پاره هایی از کتیبه که به نوعی الفبای یونانی نوشته شده و مربوط به آغاز تاریخ مسیحی می باشد.

۱۱. زبان آلانی - زبان آلانها که یکی از قبایل (یا گروه قبایل) ساکن دشتهای جنوب روسیه و شمال قفقاز در قرون وسطی بوده اند. برخی کلمات و جملات آلانی در تالیفات مؤلفان قرون وسطی محفوظ مانده است.

شاید در عهد باستان جز این نیز، زبانهای دیگر ایرانی وجود داشته ولی عجله^۳ عالم دانش از آنها اطلاعی ندارد. هر سال کشفیات تازه ای به عمل می آید. و محتمل است که در آینده نزدیک در باره زبانهای باستانی ایرانی بیش از آنچه تا کنون می دانیم اطلاعاتی بدست آوریم. کافی است بگوییم که فقط در نیمه اول قرن حاضر، آثار چهار زبان ایرانی (پارتی و سغدی و سکائی - خنتی و خوارزمی) که بیشتر کوچکترین اطلاعی از آنها در دست نبود کشف گردیده است و فقط در دهه ششم نخستین متون مربوط به باکتریایی بدست آمده.

بدیهی است، در آن دوران دیرینی - که زبانهای یاد شده ایرانی وجود داشتند - به لهجه ها و گویشهای بسیار منشعب گشتند. و وسعت اراضی مسکونی قبایل و اقوام

۱. «جاده بزرگ ابریشم» جاده بازرگانی کادواندوک که کرانه شرقی دریای متوسط (مدیترانه) را به چین مربوط می ساخت. این جاده از بین الهمین و ایران و آسیای میانه و ترکستان شرقی (چین) عبور می کرد.

ایرانی زبان و سستی روابط سیاسی و فرهنگی و اقتصادی که از ویژگیهای جماعات ماقبل سرمایه‌داری است - به این جریان - یعنی انشعاب لهجه‌ها و گویشهای فراوان از زبانهای اصلی - کمک می‌کرد. اگر حتی به تقریب نموداری از این انشعابات لهجوی زبانهای ایرانی، تعیین می‌شد وظیفه‌ای مهم و جالب ایفاء شده بود ولی عجالة این مهم ناممکن و دشوار است.

زبانهای کنونی ایرانی

زبانهای فارسی و تاجیکی و افغانی و آسی (آستی) و کردی و بلوچی و همچنین بسیاری زبانها و لهجه‌های دیگر که شمار متکلمان آنها ناچیز است جزو زبانهای ایرانی محسوب می‌گردند.

زبان فارسی کنونی بیشتر در ایران متداول است و زبان رسمی و دولتی کشور است.

در سرزمین افغانستان و ایالات شمال غربی پاکستان به زبان افغانی (پشتو) سخن می‌گویند که در حدود سال ۱۹۳۰ زبان دولتی آن کشور اعلام شده است.

تاجیکی کنونی زبان اکثر ساکنان جمهوری شوروی تاجیکستان و زبان دولتی جمهوری مزبور است. در دیگر جمهوریهایی آسیای میانه (به ویژه در ازبکستان) و در افغانستان نیز عده کثیری به زبان تاجیکی سخن می‌گویند.^۱

آسی (آستی) زبان مردم جمهوری خودمختار آستی شمالی و ناحیه خود مختار آستی جنوبی می‌باشد.

کردستان قلمرو اصلی زبان کردی است. کردستان ناحیه‌ای است کوهستانی در ایران عراق و ترکیه و سوریه. در قفقاز و همچنین دریکی از نواحی ترکمنستان شوروی عده‌ای از ساکنان آن دیار اقامت دارند که به زبان کردی تکلم می‌کنند.

بلوچی زبان بلوچانی است که در جنوب شرقی ایران کنونی و جنوب غربی پاکستان (تا کرانه راست رود سند) زندگی می‌کنند. در جنوب افغانستان و اتحاد شوروی (ناحیه ماری در جمهوری ترکمنستان) نیز عده‌ای بلوچ اقامت دارند.

دیگر زبانها و لهجه‌های ایرانی که در شوروی بدانها تکلم می‌شود عبارتند از: تاتی (در داغستان و آذربایجان شوروی) و طالشی (در آذربایجان)، زبانهای بامیری - یعنی شوغنانی و روشنی و یزغولی و وخی و اشکشمی و غیره (در ناحیه خودمختار بدخشان کوهستانی - که جزو جمهوری تاجیکستان است) و یغنابی (در دره رود یغناب - تاجیکستان).

قبایل لر و بهتباری که در مغرب و جنوب غربی ایران ساکن‌اند نیز به لهجه‌های ایرانی ویژه‌ای سخن می‌گویند. در سرزمینهای کرانه دریای خزر (مرکز ایران و فارس)

۱. در فصل چهارم از باب چهارم این کتاب اطلاعات مفصلتری درباره انتشار زبانها و لهجه‌های کنونی ایرانی داده شده است.

نیز به لهجه‌های خاص ایرانی تکلم می‌شود. در اراضی افغانستان گذشته از زبان فارسی - تاجیکی و پشتو زبانهای پراچی و اورموری و مونجانی و (در نقاط مرزی با شوروی) پامیری شنیده می‌شود. یکی از لهجه‌های ایرانی (کومزاری) در جنوب تنگه هرمز - در شبه جزیره عربی رأس مسندم انتشار دارد.

مفهوم گروه (خانواده) زبانهای ایرانی

مفهوم «زبانهای ایرانی» چیست؟ چرا چنین خوانده می‌شوند؟ زبانها و لهجه‌های پادشده که در زمان و مکان از یکدیگر جدا بوده ظاهراً هیچ وجه مشترکی ندارند چگونه تحت عنوان گروه (یا خانواده) واحد متحد شده‌اند؟ میان زبان آسی (آستی) که در قفقاز جمعی بدان متکلمند و افغانی که در افغانستان و پاکستان متداول است و با فارسی - (تاجیکی) که در ایران و آسیای میانه و افغانستان بدان سخن می‌گویند و زبان کردی که در ایران و ترکیه و عراق و قفقاز و برخی جاهای دیگر تکلم می‌شود چه مشابهتی وجود دارد؟ زبانی که سرودهای باستانی اوستا بدان سروده شده بود در هزاره اول قبل از میلاد مرده و از آن زمان دیگر وسیله ارتباط میان آدمیان نبوده است. زوال زبان پارتی که در عهد باستان در آسیای میانه و شمال ایران معمول بوده در قرنهای ششم و هفتم بعد از میلاد وقوع یافته و در قرنهای سیزدهم و چهاردهم میلادی خوارزمی که تا آن دوران زبان مردم واحه‌های مسیر سفلای رود آمو (جیحون) بود دچار همان سرنوشت گشت. این زبانهای مرده را که دیربازی است کسی بدانها تکلم نمی‌کند، چه چیز با زبانهای کنونی فارسی و افغانی و تاجیکی و آسی و غیره پیوند می‌دهد؟

برخی از زبانهای ایرانی (مانند فارسی) از زمان باستان نوشته می‌شده‌اند و دارای ادبیات مکتوب بسیار غنی می‌باشند. و بعضی دیگر (چون زبان یزغولمی در پامیر و مونجانی در افغانستان) هیچ گاه واجد خط و کتابت نبوده‌اند.

پاره‌ای از زبانهای ایرانی (چون فارسی و تاجیکی و آسی) زبان ملی و دولتی شده‌اند. ولی بعضی دیگر (مثل لهجه‌های لری و بختیاری در جنوب غربی ایران و لهجه‌های بلوچی در ایران و پاکستان) وسیله مکالمه و معاویره قبایل عقب مانده‌ای می‌باشد که غالباً صحرانشین بوده، در مرحله زندگی فئودالی متوقف مانده و احیاناً بقایای از عادات و رسوم سازمان عشیرتی در میان آنها دیده می‌شود.

مبنای وحدت این زبانها که در سرزمینهای مختلف و با در اعصار متفاوت متداول بوده و با جماعتی مختلف السطح از لحاظ رشد اجتماعی بدانها متکلمند و یک کاسه کردن ایشان تحت عنوان گروه (و یا خانواده) واحد زبانهای ایرانی چیست؟

پاسخ این پرسش را باید در خود زبانها و ساختمان دستوری و ذخیره اصلی لغوی آنها جستجو کرد. اگر ترکیب ذخیره اصلی لغوی زبانهای ایرانی را که اکنون در سرزمینهای دور از یکدیگر تکلم می‌شوند و پاهزاران سال بیشتر وجود داشته‌اند با یکدیگر مقایسه کنیم مشابهت عجیبی در میان آنها در همان بادی نظر به چشم می‌خورد (به جدول صفحه

بعد رجوع شود)

- چنانکه قواعد دستوری زبانهای ایرانی را با یکدیگر مقایسه کنیم - مثلاً در مورد صرف افعال - نیز این پدیده مشهود است، صرف مضارع فعل «بر» را در زبانهای ایرانی گوناگون قیاس می‌کنیم (به جدول آینده رجوع شود)

اشکال ضمیر اول شخص مفرد را در زبانهای ایرانی مختلف با یکدیگر مقایسه می‌کنیم - حالت بیواسطه اوستائی *azam*، پارسی باستانی *adam*، آستی (آسی) *āz*، افغانی *zə*، کردی *āz*، طالشی *āz*، اشکشی *az*، روشنی *az*، شوغنانی *wuz* «من». *mana* - ی اوستائی (حالت مضاف‌الیه) به معنی «مرا»، پارسی باستانی *mana*، (حالت اضافه و مفعول‌الیه^۱) به معنی «مرا» و «به من»، پارسی میانه *man* «من»، فارسی کنونی *mān* «من»، تاجیکی *man* «من»، بلوچی *man* «من»، کردی *mən* (حالت به واسطه) به معنی «مرا» یا «به وسیله من» و غیره، طالشی *mən(i)* (حالت به واسطه) به معنی «به من» «مرا» و غیره (بسته به حرف اضافه مربوطه)، شوغنانی - روشنی *mu, mo* (حالت به واسطه) به معنی «به من» «مرا»، یغانی *man* (حالت به واسطه و بی واسطه).

قربت زبانهای افغانی و فارسی و تاجیکی و آسی و بلوچی و اسکیتی و روشنی و دیگر السنه سابق الذکر را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ و مشابهت قواعد دستوری و ذخیره اصلی لغوی این زبانها را چگونه تفسیر نمود؟ دانشمندان مختلف در ازمینه گوناگون کوششهای متفاوتی برای پاسخگویی به این سؤالات به عمل آوردند.

زبان یغابی	کردی کورمانجی	بلوچی	زبان روشنی	افغانی	زبان آسی - لهجه دیکوری
------------	------------------	-------	---------------	--------	---------------------------

اصطلاحات خویشاوندی

پدر	pula	pās	pis	pēd	plār
پسر				puc	
مادر	virōt	bəra	mās	mōd	mor
برادر			brās	vīrōd	wror
					(<*vrada)

نامهای اعضای بدن

سر	sar	sāri	sar	sār	sār
دندان	dindak	daran	dendānēk	ḍendōn	dāndag
ناف	nōfa	navānēk	nāfaṭ	nif	naffā
پوست	zonk, zunk	ē'ārm	zanāk	zān	zangūn
زانو	ṭuṣ	guh	gōṣ	ṭaw	ṭwaṣ
پا	pōda	p'e	pād	pāḍ	bolay**
دست - پنجه	dast	čāng	dāst	dust	cang
					lās

اعداد

دو	du	dō	du/dō	ḍay	duwā
پنج	panē	penJ	panē	pīndz	fondz
هفت	aft	hāvt	apt	wāvd	avd
ده	das	dāh	dā	ḍās	dās
صد	sat, sad	sād	sad	sā	sādā

نامهای جانداران

اسب	asp	hāsp	asp	vaz	āfsā
بز	vuz, wuz,	bəzən	buz		wuz, wəz
گاو - گاونر	ṭoy	ga	gōk	ḡow	ṭog

فعلها ***

پرسیدن	purs-	pərs-	purs-	paṭs-	fārs-
ترسیدن		tərs-	truss-	vār-	tārs-
بردن	var-	bār-	bar-		wf-
داشتن - در دست داشتن	dor-	dār-	dār-	ḍer-	dar-

چیزها و پدیدههای طبیعت پیرامون

آب	op	av	āp	obā	aro
ابر		ewir		owrā	(<*avr)
باد	wot	ba	rōč	bōḍ	wad
روز - نور - پنجره	rūča	r'oč		rāz	rudzang
					(урон.)

فارسی کنونی	تاجیکی کنونی	زبان سغدی	زبان پارسی میانه	سکایی	پارسی باستانی	زبان اوستایی
<i>pedār</i> <i>pesār</i> <i>māddār</i> <i>bārādār</i>	<i>padar</i> <i>pisar</i> <i>modar</i> <i>barodar</i>	<i>ptr</i> <i>pðr</i> <i>m't</i> <i>βr't</i>	<i>piðar</i> <i>pus (ar)</i> <i>māðar</i> <i>brāða,</i>	<i>pitā</i> <i>puðra</i> <i>mātā</i> <i>brātā</i>	<i>pitar-</i> <i>puðra-</i> <i>mātar-</i> <i>brātar-</i>	
<i>sār</i> <i>dāndān</i> <i>nāf</i> <i>čārm</i> <i>zānu</i> <i>guš</i> <i>pā(y)</i> <i>čāng</i>	<i>sar</i> <i>dandon</i> <i>nof</i> <i>čarm</i> <i>zonu</i> <i>gūš</i> <i>po(y)</i> <i>čang</i>	<i>sr</i> <i>ðnt'k, dnt'</i> <i>n'f, n'β</i> <i>črmyh</i> <i>znwq, zn'wk'</i> <i>γwš</i> <i>p'ð</i>	<i>sar</i> <i>dandān</i> <i>nāf</i> <i>čarm</i> <i>zānāγ</i> <i>gōš</i> <i>pāy</i>	<i>sara</i> <i>dantā</i> <i>čarma</i> <i>gauša</i> <i>pāda</i> <i>čang</i>	<i>sarah-</i> <i>dantan-</i> <i>nāfa-</i> <i>čarəman-</i> <i>zānu-</i> <i>gaoša-</i> <i>pāda-</i>	<i>čarman-</i> <i>gauša-</i> <i>pāda-</i>
<i>dāst</i>	<i>dast</i>	<i>ðst</i>	<i>dast</i>		<i>zasta-</i> <i>dasta-</i>	
<i>do</i> <i>pān]</i> <i>hāft</i> <i>dāh</i> <i>sād</i>	<i>du</i> <i>pan]</i> <i>haft</i> <i>dah</i> <i>sad</i>	<i>ðw, 'ðw</i> <i>pnč</i> <i>'βt</i> <i>ðs, 'ðs'</i> <i>st</i>	<i>dō</i> <i>pan]</i> <i>haft</i> <i>dah</i> <i>sab</i>	<i>dūva-</i> <i>hapta</i> <i>dasa</i> <i>sata</i>	<i>dva-</i> <i>panča-</i> <i>hapta-</i> <i>dasa-</i> <i>sata-</i>	
<i>asp</i> <i>boz</i>	<i>asp</i> <i>buz</i>	<i>'sp</i>	<i>asp</i> <i>buz</i>	<i>aspa</i>	<i>asa-</i> <i>gau-</i>	<i>aspa-</i> <i>būza-</i> <i>gau-</i>
<i>pors-</i>	<i>purs-</i>	<i>'prs-</i>	<i>purs-</i>		<i>pr̥s-</i>	<i>pərəs-</i>
<i>tārs-</i> <i>bār-</i>	<i>tars-</i> <i>bar-</i>	<i>βr-</i>	<i>tars-</i> <i>bar-</i>	<i>tars-</i>	<i>tars-</i> <i>bar-</i>	<i>tərəs-</i> <i>bar-</i>
<i>dār-</i>	<i>dor-</i>	<i>ð'r-</i>	<i>dār-</i>	<i>dār-</i>	<i>dār-</i>	<i>dār-</i>
<i>āb</i> <i>ābr</i>	<i>ob</i> <i>abr</i>	<i>'p</i>	<i>āβ</i> <i>abr</i>	<i>āp-</i> <i>abra-</i>	<i>āpi-</i>	<i>āp-</i> <i>awia-</i>
<i>bād</i> <i>ruz</i>	<i>bod</i> <i>rūz</i>	<i>w't</i> <i>rwč</i>	<i>vāð</i> <i>rōz</i>	<i>rauka,</i> <i>rauča</i>	<i>raučah-</i>	<i>raoča-</i>

* بیشتر و یا منحصر؟ در کلمه‌های مرکب
 ** در Calor bolay به معنی «چهارپا»
 *** به شکل پایه زمان حال نقل شده

اوستای	پارسی باستانی	تاجیکی کنونی	فارسی کنونی
	مفرد		
اول شخص	<i>bar-ā-mi</i>	<i>(me-) bar-am</i>	<i>(mi-) bār-ām</i>
دوم شخص	<i>bar-a-hi</i>	<i>(me-) bar-i</i>	<i>(mi-) bār-i</i>
سوم شخص	<i>bar-a-ti</i>	<i>(me-) bar-ad</i>	<i>(mi-) bār-ād</i>
	جمع		
اول شخص	<i>bar-ā-mahi</i>	<i>(me-) bar-em</i>	<i>(mi-) bār-im</i>
دوم شخص	* <i>bar-a-tā</i>	<i>(me-) bar-ed</i>	<i>(mi-) bār-id</i>
سوم شخص	<i>bar-a-nti</i>	<i>(me-) bar-and</i>	<i>(mi-) bār-ānd</i>

نخست باید این فرض را که کلمات زبانهای گوناگون گوئیا بدان سبب «متشابهند» و یا هم صوتند که اشیاء و علامات و یا پدیده‌های همانند باید با اصوات همانند ادا شوند - به‌دورا فکند. زیرا در واقع میان شیء و علامت و پدیده و اصوات و یا به‌دیگر سخن کلمه‌ای که اداکننده آن است هیچ‌گونه رابطه درونی وجود ندارد.^۱

تلفیق اصواتی که فلان و یا بهمان شیء را معرفی می‌کنند هیچ رابطه‌ای با ماهیت آن شیء ندارند (مگر در مورد گروه قلیل‌العهده‌ای از کلمات که تقلیدی صوتی می‌باشند). بنابراین ممکن نیست در زبانهای مختلفی که به یکدیگر قرابتی نداشته‌اند - کلمات همانندی برای ادای اشیاء و علامات و اعمال متشابه پدید آمده باشند. از این مقدمه يك نتیجه احترازناپذیر به‌دست می‌آید که اگر در دو یا چند زبان به تعداد کثیری لغات برخوردیم که همانند بوده یا از روی نظم و قاعده‌ای به يك شکل تلفظ شوند و دارای معانی متشابه (و یا نزدیک به یکدیگر) باشند - دلیل بر آن است که میان زبانهای مزبور رابطه‌ای وجود دارد. ولی ویژگی این رابطه چیست و به چه صورت است؟

آکادمیسین ن. یا. مارو پیروان وی معتقد بودند که چنانچه میان چند زبان مشابهتی از لحاظ قواعد دستوری و لغات وجود داشته باشد... می‌رساند که این زبانها در آغاز مختلف بوده ولی بعدها در یکدیگر تأثیر کرده‌اند. طبق این نظریه زبانهایی که دربدو امر هیچ‌گونه وجه مشترکی بایکدیگر نداشته‌اند، ممکن است بعدها در نتیجه تأثیرات و اعمال نفوذ متقابل به تدریج، از لحاظ لغات و قواعد دستوری وجوه مشترکی پیداکنند. این فرضیه نادرست است. البته ممکن است زبانها در یکدیگر تأثیر مهمی داشته باشند. دیده شده است که يك زبان از زبان دیگر کلمات فراوانی به‌وام گرفته است.^۲ ولی این کلمات به‌وام گرفته علی‌القاعده به‌حریم ذخیره اصلی لغوی زبان تجاوز نمی‌کند. و ذخیره اصلی لغوی و بویژه لغتهای اصیلی که هسته آن را تشکیل می‌دهند از عهد باستان زنده بوده و استواری زبان و سیمای خاص ملی آن را معین و مشخص می‌دارند. علم‌زبان‌شناسی (جز در موارد استثنائی و نادر) نشان نمی‌دهد که زبانی کلمات نظیر «مادر» و «برادر» و «سر» و «دست» و «پا» و «دو» و «سه» و «پنج» و «من» و «تو» و «او» و «ما» و «زادن» و «مردن» و «خوردن» و «نوشیدن» و «زمین» و «آب» و «کوه» و غیره را - از زبان دیگری به‌وام گرفته باشد.

به طریق اولی (مگر در موارد بسیار نادر) قواعد دستوری يك زبان و نحوه صرف افعال و تصریف و تشکیل لغات و پس‌وندها و پیش‌وندها و مانند اینها هم از زبان دیگر متأثر نمی‌گردد. مثلاً دیده نشده است که زبانی نحوه صرف افعال و یا پس‌وندها و پیش‌وندها و مثلاً ادات جمع اسامی را از زبان دیگر گرفته باشد.

آیا تصور این امر ممکن است که روشنیان مقیم پامیر کلمه «مادر» را به زبان خویش از یاد برده این لفظ را از آسهای باشندۀ قفقاز به‌وام گرفته باشند؟ و یا اینکه

۱. اگر چنین رابطه درونی وجود می‌داشت لازم می‌شد که يك شیء و یا يك علامت و یا يك عمل همیشه و در همه زبانها با اصوات همانندی ادا شود و چنانچه چنین می‌بود زبانهای گوناگون وجود نمی‌داشت. ولی چنین نیست و يك شیء و یا علامت شیء و پدیده و عمل در زبانهای مختلف با تلفیق اصوات متفاوت ادا می‌شوند.

۲. مثلاً بسیاری از کلمات متداول در زبان کنونی فارسی از عربی مأخوذ است. مانند مجلس، مسجد، قلم، احترام، معلم، درس، کتاب، و غیره.

بلوچان کلمه‌ای را که به زبان خویش برای مفهوم «سر» و «دو» و «بردن» و «داشتن» دارند فراموش کرده از ایرانیان اخذ نموده باشند؟^۱

آیا ممکن است که نحوه صرف فعل مضارع را زبان فارسی از تاجیکی و یا بالعکس تاجیکی از فارسی به‌وام گرفته باشد؟ و یا ضمیر اول شخص مفرد (آز) را طالبان از روشنیان و یا بالعکس روشنیان از طالبان اخذ کرده باشند؟ چنین فرضی محال و متناقض با اصل استواری قواعد دستوری و ذخیره اصلی لغوی هر زبانی در برابر تأثیرات زبان پیکانه است که علماً ثابت شده و با این حقیقت مستدل زبانشناسی که «قواعد دستوری و سرمایه اصلی لغوی اساس و ماهیت و ویژگی هر زبان را تشکیل می‌دهند...» مغایر است.

ثبات و دوام قواعد دستوری و سرمایه اصلی لغوی و محفوظ ماندن این عناصر اصلی زبان در تمام مدت موجودیت آن - انتقال عناصر مزبور (و به‌طریق اولی مجموع و یا گروهی از آن عناصر) را از یک زبان به زبان دیگر غیر مقدور می‌سازد. بالتجربه این فرضیه که زبانهای مختلف (مختلف در آغاز) ممکن است در جریان تأثیر متقابل و به‌مرور زمان واجد قواعد دستوری و ذخیره اصلی لغوی مشترک گردند تا به‌انقراض آن نادرست است.

اشترک قواعد دستوری و ذخیره اصلی لغوی زبانهای ایرانی نتیجه خویشاوندی نسبی آنهاست.

اشترک قواعد دستوری و ذخیره اصلی لغوی و روابط منظم میان دویاچند زبان، طبق قاعده و قانونی معین - فقط ممکن است نتیجه منشأ مشترک زبانهای مزبور و انشعاب آنها از یک زبان اصلی مشترک باشد که زبانهای منشعب قواعد دستوری و هسته لغوی خویش را از آن نیای اولی به ارث برده باشند.

از مراتب فوق استنتاج اجتناب ناپذیر زیر به عمل می‌آید: چنانچه یک یا چند زبان مشابهت‌های منظمی که تابع قاعده‌ای باشد از لحاظ قواعد دستوری و ذخیره اصلی لغوی داشته باشند - این خود نشان می‌دهد که با یکدیگر خویشی نسبی دارند و از سرچشمه واحدی منشعب گشته‌اند و از زبان مشترکی ریشه می‌گیرند که اهل فن اصطلاح زبان اصلی یا «نیازبان» را برای آن وضع کرده‌اند.

چون در زبان فارسی و افغانی و تاجیکی و آسی و بلوچی و کردی و زبانهای اوستایی و پارسی باستانی و برخی زبانهای دیگر زنده و مرده این مشابهت‌های دستوری و لغوی دیده می‌شود، باید اذعان کرد که میان آنها خویشاوندی نسبی وجود دارد و از یک ریشه هستند.

و بنا بر این به سبب منشأ و ریشه واحد زبانهای یادشده و وجود خویشاوندی نسبی،

آنها را تحت يك گروه طبقه‌بندی کرده - گروه یا خانواده زبانه‌ای ایرانی می‌نامیم.

**گروه (خانواده) زبانه‌ای ایرانی نتیجه
تکامل تاریخی لهجه‌های گوناگون زبان اصلی
واحد ایرانی می‌باشد.**

چنانکه گفته شد سرچشمه واحدی که تمام زبانه‌های ایرانی از آن منشعب می‌گردند، به‌طور قراردادی زبان اصلی مشترک ایرانی نامیده می‌شود. این زبان اصلی ایرانی که در روزگار بسیار قدیم وجود داشته پایه و مایه وحدت تاریخی زبانه‌های ایرانی به‌شمار می‌رود. زبانه‌های ایرانی خویشاوند در جریان تطور این زبان اصلی و مشترک پدید آمدند. بنابراین تمام زبانه‌های ایرانی خویشاوند، اعم از باستانی و کنونی و زبانه‌های واجد خط و بدون خط و صرف نظر از شمار کم و یابیش - کسانی که بدانها تکلم کنند - در واقع لهجه‌های متفرع از زبان مشترک اصلی ایرانی می‌باشند که در طی تکامل طویل تاریخی به‌شکل زبانه‌های مستقل درآمده‌اند.^۲

باری مبناء و پایه تمام زبانه‌های ایرانی مایه و مصالح مشترکی است که همانا قواعد دستوری و ذخیره لغوی زبان اصلی و مشترک ایرانی می‌باشد. ولی این مایه اصلی و مشترک در هر يك از زبانه‌های ایرانی بر حسب قوانین داخلی تکامل هر زبان بخصوص، دستخوش تغییر گردیده. و چون قوانین داخلی و آهنگ تکامل زبانه‌های ایرانی متفاوت بوده بدیهی است که مایه اصلی که در آغاز برای همه مشترک بوده تغییر شکل یافته و در هريك از زبانه‌های ایرانی به‌صورت دیگری درآمده. و این خود یکی از علل اصلی اختلافی است که در قواعد دستوری و ذخایر اصلی لغوی زبانه‌های مختلف ایرانی وجود دارد. در بسیاری از موارد تطور زبانه‌های ایرانی و تفاوت میان آنها چنان عمیق گشته که متکلمان بدان زبانه‌ها از فهم سخن یکدیگر عاجزند. مثلاً آمی (آستی) زبان فارسی را نمی‌فهمد و تاجیک افغانی را. و مردم بامیر (مثلاً شوغنانی و یاروشنی) از بلوچی و طالشی چیزی درک نمی‌کنند. در برخی موارد نیز اختلاف چندان اندک است که متکلمان دو زبان با اینکه هريك به‌لسان خویش تکلم می‌کنند، سخن یکدیگر را می‌فهمند. مثلاً تاجیک بدون دشواری می‌تواند با فارسی زبان و شوغنانی و روشنی و غیره تکلم کند.

۱. در باره زمان هستی و پیدایش و همچنین سرزمین رواج زبان مشترک اصلی به‌مدعا سخن گفته خواهد شد.

۲. از این لحاظ می‌توان گفت که زبانه‌های ایرانی در واقع لهجه‌های منشعب از زبان اصلی مشترک می‌باشند. دو مفهوم «زبان» و «لهجه» با یکدیگر مربوط می‌باشند. تلاشی و تقسیم زبان قبیله و یا قوم موجب پیدایش لهجه‌ها می‌گردد. و هريك از لهجه‌های مزبور ممکن است در شرایط تاریخی معین ریشه‌ای برای نمود پیدایش زبان مستقلی گردد. و زبان مستقل اخیرالذکر نیز ممکن است به‌توبه خویش تطور حاصل کرده به لهجه‌های مختلف تقسیم گردد و الیغ.

تاریخ زبانهای ایرانی مهمترین دلیل وحدت منشا آنها می باشد.

مهمترین دلیل وحدت منشأ زبانهای ایرانی، تاریخ السنه مزبور است. فلان یا بهمان زبان ایرانی که در طی قرنهای متمادی هریک در تکامل خود متفاوت بوده و هریک بر حسب قوانین داخلی متغایری پیشرفت کرده اند، ممکن است در حالت کنونی خویش سخت با یکدیگر فرق داشته باشند. ولی همین که به تاریخ زبانهای مزبور مراجعه کنیم می بینیم هر قدر بیشتر در اعماق قرون و اعصار پیش رویم، السنه منظور نظراً به زبان اصلی مشترک ایرانی - و به یکدیگر - نزدیکتر می شوند.

برای نمونه زبان فارسی کنونی را که دنباله پارسی باستانی است و آسی (آستی) معاصر را که از سکائی ریشه می گیرد، در نظر گیریم. چنانکه گفتیم زبان آسی کنونی برای یک فرد ایرانی پارسی زبان نامفهوم است و فرد آسی نیز زبان فارسی کنونی را نمی فهمد. و واقعاً در بادی نظر میان «پدر» فارسی کنونی و «فیدا» -ی *fidā* آسی و لهجه (ایگوری) - که به همان معنی است - هیچ وجه مشترکی وجود ندارد. و همچنین میان «پسر» فارسی و «فورت» - *furt* آسی و پای فارسی و «فاد» *fad* آسی فرق بسیار است. ولی همین که به تاریخ زبان پارسی بنگریم، می بینیم که کلمات فارسی کنونی «پدر» و «پسر» و «پای»، به چندین واسطه به کلمات پارسی باستانی پیتا *Pitā* (حالت به واسطه *Pitar*) پوترا - *puθra* و پادا *Pādā* می رسد. و ضمناً چنانچه به تاریخ زبان آسی (آستی) رجوع کنیم ملاحظه خواهیم کرد که کلمات آسی «فیدا» و «فورت» و «فاد»، *fidā*, *furt*, *fad* از الفاظ سکایی پیتا (حالت، به واسطه *Pitar*) و پوترا - *puθra* و پادا *Pādā* مشتق شده است.

بدین طریق معلوم می شود که در عهد موجودیت و حیات زبانهای پارسی باستانی و سکائی یعنی در حدود اواسط هزاره اول قبل از میلاد تفاوت بین این دو زبان بسیار ناچیز بوده و هنوز چندان از زبان مشترک اصلی ایرانی دور نشده بوده اند.

ولی در ظرف مدت دو هزار و پانصد سالی که زبان کنونی فارسی را از نیای بلا فصل آن یعنی پارسی باستانی جدا می کند و زبان آسی نیز از ریشه اصلی خویش یعنی سکائی مهجور شده - در هریک از دوزبان تغییرات مهمی پدید آمده است: مثلاً در زبان فارسی از عهد باستان تا زمان ما «پ» - ی اول محفوظ مانده ولی در زبان آسی به «ف» مبدل شده است. و بالعکس «د» *d* - ی مابعد مصوت^۱ در زبان آسی به حال خود باقی مانده و در فارسی به «ر» (ی) مبدل شده است.

بدین طریق با (ی) کنونی فارسی و «فاد» *Fad* آسی در واقع دو شکل مختلف و تغییر یافته یک کلمه ایرانی باستانی یعنی پادا *Pāda* (به معنی پا) می باشد که در هریک از دو زبان مزبور طبق قوانین داخلی آنها تکامل یافته به دو صورت بالا («فاد» و «پا») درآمده است.

۱. ما فعلاً در اینجا با تفاوت لهجه ای که میان کنیه های میخی پارسی باستانی و آثار بدی آن زبان وجود دارد کاری نداریم.

۲. یعنی بعد از مصوت واقع شده باشد Postvocal.

در زبان فارسی : $pāda \rightarrow *pād \rightarrow pāy \rightarrow pā(y)$
 در زبان آسی : $pāda \rightarrow *fād \rightarrow fad$

ارتباط اصوات میان زبانهای ایرانی تابع نظمی است

تغییر اصوات در طی تکامل هر زبان تابع نظمی است - به این معنی که اصوات متشابه که در وضع متشابهی قرار گیرند علی القاعده دستخوش تغییرات متشابه می گردند (مثلاً در تاجیکی تمام *a* - های باستانی در دوره تاریخی مشخصی به صدای «*o*» تبدیل شد و تمام *c* - های مابعد مصوت در دوره تاریخی معینی به صدای «*Z*» تبدیل یافت.)
 بنابراین بدیهی است که چون منشأ زبانهای خویشاوند مشترک باشد باید میان آنها از لحاظ اصوات مطابقتی وجود داشته باشد. در واقع اگر در زبانهای فارسی و تاجیکی تمام «پ» (*P*) - های غیر مابعد مصوت مشترک ایرانی محفوظ می ماند ولی در زبان آسی به *f* تبدیل می شود - از اینجا چنین بر می آید که تمام «پ» - های غیر مابعد مصوت فارسی و تاجیکی - طبق این نظم و قاعده با «ف» آسی مطابقت خواهند داشت:

فارسی	تاجیکی	آسی
<i>Pedār</i>	<i>Padar</i>	<i>fidā</i>
<i>Pesār</i>	<i>Pisar</i>	<i>furt</i>
<i>Pā(y)</i>	<i>Po(y)</i>	<i>fad</i>
<i>Pānj</i>	<i>Panj</i>	<i>fondz</i>
<i>āsp</i>	<i>asp</i>	<i>āfsā</i>
<i>Purs</i>	<i>Purs</i>	<i>fārs</i>

(ریشه مضارع)

این مطابقت منظم صوتی میان تمام زبانهای ایرانی مشهود است. مثلاً علی القاعده «*o*» - ی تاجیکی با *a* - ی فارسی مطابقت دارد.

فارسی	تاجیکی
<i>nām</i>	<i>nom</i>
<i>āb</i>	<i>ob</i>
<i>bōd</i>	<i>bod</i>
<i>dād</i>	<i>dod</i>
<i>dāst</i>	<i>došt</i>

صدای *a* - ی فارسی با *a* - ی تاجیکی مطابق است. مثلاً:

فارسی	تاجیکی
<i>čārm</i>	<i>čārm</i>
<i>dāh</i>	<i>dah</i>

<i>tarsidan</i>	<i>tärsidän</i>	ترسیدن
<i>dast</i>	<i>däst</i>	دست
<i>mard</i>	<i>märd</i>	مرد
<i>sad</i>	<i>säd</i>	صد

«د» d - ی فارسی و تاجیکی و آسی در موارد معینی با δ روشنی مطابقت پیدا می کند. مثلاً:

روشنی	آسی	تاجیکی	فارسی	
<i>ðendön</i>	<i>dändag</i>	<i>dandon</i>	<i>dändän</i>	دندان
<i>ðay</i>	<i>duwä</i>	<i>du</i>	<i>do</i>	دو
<i>ðus</i>	<i>däs</i>	<i>dah</i>	<i>däh</i>	ده
<i>ðust</i>		<i>dast</i>	<i>däst</i>	دست

«c» چ - ی فارسی و تاجیکی با c - ی آسی و افغانی و روشنی مطابقت دارد. مثل:

روشنی	افغانی	آسی	تاجیکی	فارسی	
	<i>carmän</i>	<i>carm</i>	<i>čarm</i>	<i>čärm</i>	چرم
	<i>cang</i>	<i>cong</i>	<i>čang</i>	<i>čäng</i>	چنگ
<i>cavür</i>	<i>calor</i>	<i>curpar</i>	<i>čahar</i>	<i>čähâr</i>	چهار
<i>ca(v)</i>	<i>cə</i>	<i>cə</i>	<i>ci</i>	<i>če</i>	چه
<i>cōnd</i>	<i>co</i>	<i>cas</i>	<i>čand</i>	<i>čänd</i>	چند

بدین قرار اختلاف صوتی فلان یا بهمان کلمه در زبانهای گوناگون ایرانی بر نظم وقاعده‌ای مبتنی بوده و در طی تاریخ پدید آمده و کلمات مزبور در آغاز در آن زبانها متشابه بوده‌اند و سپس هر يك طبق نظم و قاعده خاص خویش تکامل یافته، بدین پایه رسیده‌اند.

وجود مطابقت‌های منتظم صوتی در کلمات زبانهای ایرانی دلیل قاطعی است بر اینکه زبانهای مزبور واحدی کامل بوده و همبستگی درونی داشته و مشابهتهایی که در آنها به چشم می‌خورد ریشه تاریخی دارد.

زبانهای ایرانی - گروهی (خانواده) است فشرده مرکب از السنه‌ای که با یکدیگر خویشاوندی نسبی دارند و از زبان مشترک اصلی ایرانی منشعب می‌گردند و در نتیجه اشتراك قواعد دستوری و ذخیره اصلی لغوی - که از زبان اصلی به میراث برده - و همچنین به وسیله مطابقتهای صوتی کلمات به یکدیگر مربوط می‌باشند.

زبانشناسی ایرانی

زبانشناسی ایرانی علمی است که گروه (خانواده) زبانهای ایرانی و تکامل و تطور آنها را در تاریخ مورد بررسی قرار می‌دهد. دو مفهوم «دانستن زبان» (یا زبانها) و «زبانشناسی» کاملاً با یکدیگر متمایز می‌باشند.

هر کسی که عملاً يك ياچند زبان را بداند، زبانشناس نیست.

دانستن عملی فلان یا بهمان زبان (یا زبانها) برای تشریح روابط متقابل عناصر زبان و قوانین تکامل و تطور آن (یا آنها) و رابطه میان تاریخ زبان و تاریخ قومی که آفریننده و واجد آن می باشد - کافی نیست. چنین کسی روابط آن زبان را با دیگر زبانها اعم از خویشاوند و بیگانه نیز نمی تواند تشریح نماید.

علم زبانشناسی از دو جهت با «زبان دانی» متفاوت است:

اولاً زبانشناسی هر زبان را چون واحد کاملی که تمام پدیده‌ها و جوانب آن با یکدیگر مربوطه نزدیک دارند و چون حلقه‌های يك زنجیر اند مورد بررسی قرار می دهد و ثانیاً زبانشناسی می کوشد تا رابطه علی میان پدیده‌های زبان (یا زبانها) را معلوم کند. علم نمی تواند به ثبت فلان یا بهمان پدیده زبان و طبقه بندی آنها اکتفا کند. بلکه باید در پدیده‌های مزبور پژوهش کند و توضیح دهد و رابطه علی میان آنها را مکشوف سازد.

زبان نیز مانند دیگر پدیده‌های اجتماعی است و محجر و تغییر ناپذیر نمی باشد و هر زبانی تغییر می کند، به مرور زمان تکامل می یابد و به تدریج ترکیب لغوی و ساختمان دستوری خویش را غنی می سازد. استخوان بندی زبان و ساختمان دستوری و ذخیره لغوی آن در طی اعصار متمادی تشکیل می شود. هر زبان کنونی را که در نظر گیریم - حاصل يك تکامل طویل تاریخی می باشد.

بنابراین توجیه و تشریح علمی پدیده‌ها و حقایق زبان تنها در صورتی مقدور است که تاریخ آن را در نظر گیریم.

به طور کلی در حین مطالعه پدیده‌های اجتماعی و از آن جمله زبان اصل زهر را باید ملحوظ داشت «رابطه تاریخی را فراموش نکرد، در مطالعه هر موضوع در نظر گرفت که آن پدیده در تاریخ چگونه پدید آمده و در طی تکامل خویش چه مراحل کلی را پیموده و از نظر گاه تکامل آن به وضع فعلی آن نگریست».

این اصل در مورد زبان هم کاملاً صادق است. وجود زبانشناسی علمی بدون در نظر گرفتن تاریخ زبان معنی ندارد.

شرط حتمی مطالعه علمی در زبانهای ایرانی این است که شخص محقق تاریخ زبان و همه حقایق و پدیده‌های آن را در پرتو تاریخ تکامل آنها مورد بررسی قرار دهد.^۱

و بالاخره تفاوت زبانشناسی با زبان دانی ساده در این است که زبانشناسی نیز چون دیگر علوم بر پایه‌های نظری مشخص قرار دارد و اسلوب معینی را به کار می بندد.

بدین قرار زبانشناسی - برخلاف زبان دانی - علم است. یعنی دستگاه و سلسله منتظمی است از دانشهای مربوط به زبان، علمی که حقایق و پدیده‌های زبان و روابط علی تاریخی

۱. افاده «منظریه جدید» و غلط «درباره زبان» یا «زبان یابی» که به کولامار مطرح کرده و زبان عمومی قومی و ملی را انکار کرده جزو دو پناهایی می‌شود (مترجم).

آنها را مورد بررسی قرار می دهد و به یاری اصول نظری و اسلوب عینی در آن پژوهش می کند. البته از مراتب فوق نباید چنین نتیجه گرفت که علم زبانشناسی بالکل از زبان دانی عملی جدا می باشد. دانستن زبانها شرط ضروری مطالعات زبانشناسی به شمار می رود. آشنایی به زبان (یا به زبانها) پایه و مایه مادی هر گونه تحقیقات زبانشناسی به شمار می رود. دو مفهوم «دانستن زبانهای ایرانی» و «زبانشناسی ایرانی» طابق النعل بالنعل همان تفاوتی را با یکدیگر دارند که میان دو مفهوم «زبان دانی» و «زبانشناسی» وجود دارد. ممکن است شخصی با يك یا چند زبان ایرانی آشنا باشد ولی در زمینه زبانشناسی ایرانی واجد تخصص نباشد.

زبانشناسی ایرانی (برخلاف آشنایی با يك یا چند زبان ایرانی) - علمی است «در تکامل تاریخی مجموع زبانهای ایرانی - یعنی واحدی کامل، یعنی زبانهایی که با یکدیگر خویشاوندی نسبی دارند و به تدریج در طی تکامل تاریخی خویش تغییر و تطور یافته اند»^۱. پایه و مایه ضروری و شرط لازم تحقیق در زمینه زبانشناسی ایرانی همانا دانستن زبانهای ایرانی است.

اسلوب تاریخی و تطبیقی در زبانشناسی ایرانی

اسلوب اصلی که در علم زبانشناسی ایرانی به کار بسته می شود همانا اسلوب تاریخی و تطبیقی است. هدف آن احیای تاریخ زبان (یا زبانها) است و وسیله رسیدن بدین مقصود عبارت است از تطبیق زبان منظور (یا گروه زبانها) با زبانهای خویشاوند.^۲ اسلوب تاریخی و تطبیقی (و یا تطبیقی و تاریخی) در زبانشناسی در آغاز قرن نوزدهم مدون شد و در بررسی علمی زبانها وظیفه مهمی را ایفا نمود. یکی از علمای مشهور علم الاجتماع می گوید: «ظاهر و باطن زبان مادری فقط به شرطی قابل درک خواهد بود که جریان پیدایش و تکامل تدریجی آن را مورد بررسی قرار دهیم و چنانچه اشکال و عناصر مرده زبان مادری و زبانهای زنده و مرده خویشاوند آن را مورد توجه قرار ندهیم این مقصود حاصل نمی شود».

کامیابیهای زبانشناسی ایرانی هم از آغاز مرهون به کار بستن این شیوه می باشد. گشودن رمز و خواندن قدیمترین آثار زبانهای ایرانی - مانند اوستا و کتیبه های میخی عهد هخامنشیان (قرن ششم تا چهارم قبل از میلاد) و آثار و اسنادی که به زبانهای دیگر نوشته شده (از قبیل پارسی میانه و پارتی و سغدی و خوارزمی) فقط با به کار بستن این شیوه مقدور گردید و بر اثر اعمال این اسلوب بود که تعلق زبانهای آسی و افغانی و پامیری و سکاکی و برخی دیگر السنه به خانواده زبانهای ایرانی ثابت گشته روابط میان السنه ایرانی و قوانین داخلی تکامل هر يك از آنها مکشوف شد.

۱. T. A. فریمان. اطلاعات فرهنگستان علوم شوروی - بخش ادبیات و زبان - جلد دهم سال ۱۹۵۱ - ص ۵۶.
۲. بدین سبب عنوان «اسلوب تاریخی و تطبیقی» ماهیت این شیوه را بهتر از اصطلاح «اسلوب تطبیقی و تاریخی» می رساند.

فصل سوم

جدا شدن زبانهای ایرانی به صورت گروهی مستقل. ادوار تاریخ زبانهای ایرانی

گوناگونی زبانهای ایرانی و نشر آنها در سرزمینهای وسیع نتیجه جریانات تاریخی
متمادی و پیچ در پیچ است.

قدیمترین سرزمینی که مقر مردم ایرانی زبان بوده و علم از آن خبر دارد آسیای
میانه و نواحی مجاور آن می باشد. آسیای میانه سر زمینی پهناور است که بخش اعظم
آن در پیرامون مسیر دو رود بزرگ آمودریا (*Oxus* یونانیان^۱ و جیحون تازیان) و
سیر دریا («یاکسارت» یونانیان و سیحون تازیان) قرار دارد. آسیای میانه از جانب
مغرب محدود است به کرانه شرقی دریای خزر و از سوی شمال به دشت کازاخستان. از
طرف مشرق با ترکستان شرقی یا ترکستان چین (مسیر رود تاروم - ایالت کنونی سین
تسیان چین) هم مرز می باشد و از جنوب حد آن فلات ایران است. بخش جنوب شرقی
آسیای میانه راکوهای بلند «پامیر» و «آلای» و «دروازه» و «قره تکین» و «حصار» و
غیره اشغال می کند.

ارتفاع آسیای میانه از سطح دریا به تدریج از شرق به غرب کاهش می یابد (به سمت
کرانه های دریاهای خزر و آرال)، بخش غربی و شمالی آسیای میانه صحراهای ریگزار
است. آسیای میانه خطه ای کم آب است. و رودهای معدود آن یا به دریاچه های بدون
مخرج (مثلاً دریای آرال) می ریزند و یا مانند رود زرافشان و مرغاب و تجن در ریگزارها
فرومی روند. آب و هوای آسیای میانه بری، گرم و خشک است. باران کم و تقریباً جز
در موسم پاییز و زمستان نمی بارد.

شرایط جغرافیایی آسیای میانه، بویژه در عهد باستان، در زندگی مردم آن سرزمین
نقش مهمی ایفا کرده است. نقاط مسکونی آدمیان در دره رودها و دامنه کوهها - آنجا که
رودهای سیلابی کوهستانی وارد جلگه می شدند - و در واحه ها تمرکز یافته بوده.
آسیای میانه به عقیده باستانشناسان، یکی از قدیمترین کانونهای سکونت آدمیان
بدوی بوده است. کشفیات باستانشناسی که مربوط به چندین ده هزار سال می باشد (و از

۱. صورتی است از *vaxša*-ی پارسی باستانی. با نام کنونی شاخه راست جیحون که به رود «وخش» موسوم است
قابل تطبیق می باشد.

نازالتزین درجه توحش تا دوران متأخر عصر جدید حجر (نثولیت) و انثولیت^۱ را دربر می گیرد) خود شاهد تکامل دائم مدنیت انسانی در اراضی آسیای میانه می باشد. درغار تشیک-تاش (کوههای بایسون تائو - در جنوب ازبکستان) یکی از قدیمترین گورستانهای آدمی - که در اتحاد شوروی پیدا شده - کشف گردیده است. طبق استنتاج باستانشناسان این گورستان از دوران «موسیتیه»^۲ یعنی به تقریب از دوره ای که از ۱۰۰ تا ۴۰ هزار سال قبل از میلاد محتمل بوده باقی مانده. حفریاتی که در آناؤو (نزدیک عشق آباد) و ناحیه خوارزم (آنچه اصطلاحاً «فرهنگ کلت - منار» نامیده می شود) به عمل آمده نشان می دهد که در آستانه هزاره چهارم و سوم قبل از میلاد در بعضی از نواحی آسیای میانه یک فرهنگ و مدنیت عالی و استوار و مردم اسکان یافته وجود داشته اند. با این حال کشفیات باستانشناسی مذکور - که از لحاظ مطالعه حیات اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی قدیمترین ساکنان آسیای میانه واجد ارزش بیحد و مراست - نمی تواند کوچکترین اطلاعی از لحاظ زبان مردم آن سامان به دست دهد. و ما نمی دانیم آن کودکانی که استخوانهایش در غارتشیک-تاش، سابق الذکر، یافت شده و در دهها هزار سال پیش از دوران ما زندگی می کرده به چه زبانی سخن می گفته است. و همچنین نمی دانیم که ماهیگیران و شکارچیان عصر جدید حجر که در دلتای رود آمو (آمودریا - جیحون) درون خانه های بزرگ بیضی شکل زندگی می کردند به چه زبانی متکلم بوده اند. درباره زبان مردم زراعت پیشه و اسکان یافته که فرهنگ آناؤو را پدید آوردند نیز هیچ اطلاع مثبت و مشخصی در دست نیست.

قبایل آریایی زبان در آسیای میانه

عالم علم در باره زبان گذشته مردم آسیای میانه - تا آستانه هزاره سوم و دوم قبل از میلاد - هیچ اطلاع مثبتی در دست ندارد. تا اینکه از آن زمان (یعنی قریب دوهزار سال پیش از میلاد) وجود قبایل آریایی در آن سامان معلوم گردیده. قبایلی که باستانیتزین آثار زبانهای هندی یعنی ودا و قدیمترین آثار السنه ایرانی یعنی سرودهای اوستا را پدید آوردند - خود خویشتن را چنین می خواندند («آریایی» می خواندند).

ودا و اوستا - هردو - آثاری چندلایه می باشند - به این معنی که مجموعی از افسانه و سرودهای اساطیری هستند که در طی قرنهای متمادی با شرکت سرایندگان و افسانه - سرایان قبایل گوناگون که به گویشهای متفاوت قبیله ای متکلم بودند - گرد آمده. متخصصان هندشناس تدوین قدیمترین مجموعه ودا یعنی دیگ ودا را به واسطه هزاره دوم قبل از میلاد و سرزمین هندوستان مربوط می دانند. تدوین و ترتیب نهایی و تحریر اوستا در زمانی متأخرتر - یعنی نخستین قرنهای بعد از میلاد در سرزمین ایران صورت

۱. انثولیت - دوران انتقال از عصر جدید حجر (نثولیت) به عصر مفرغ (مترجم).

۲. دورانی بسیار قدیم از فرهنگ آدمی و واسطه عصر حجر قدیم و زمان حداکثر یخبندان در اروپا. این نام از غار موسیتیه در فرانسه اخذ شده است. در آن غار آثار این دوران کشف گردیده که مربوط به مرحله اول جماعات بدوی می باشد. اسانهای این دوره غارنشین بودند و دسته جمعی حیوانات بزرگ (ماموت) را شکار می کردند. سلاحشان سنگ چخماق تیز و بیلچه مانندی برای ترائی بود (مترجم).

گرفت.

مع هذا از تجزیه و تحلیل قدیمترین بخشهای دیگ ودا و اوستا چنین معلوم می گردد که نیاکان قبایل ایرانی زبان - که اوستا را پدید آوردند - و نیاکان قبایل هندوزبان - که ودا را سرودند - در ازمنه بسیار قدیم یکجا و در سرزمینی واحد می زیسته اند و به لهجه های آریایی که از هر حیث به یکدیگر نزدیک و خویشاوند بوده اند سخن می گفته اند. موضوعهای مشترک حماسی که پایه و مایه سرودهای باستانی اوستا و دیگ ودا را تشکیل می دهند و معتقدات مشترک دینی گویندگان سرودهای مزبور و نام مشترک آریا [در اوستا *airya*، و در ودا *ārya*] شواهدی می باشند که درستی نظرفوق را گواهی می دهند. حتی نامهای خاص خدایان و پهلوانانی که در سرودهای اوستا و دیگ ودا مورد ستایش قرار گرفته اند غالباً یکی هستند. کافست یکی از درخشانترین سیمای اساطیری اوستا یعنی شاه «ایما» پسر «ویواخوانت» را در نظر گرفته آن را با شاه «یاما» فرزند «ویواسوانت» پهلوان ودا مقایسه کنیم.

یکی از ویژگیهای تصورات دینی قبایل باستانی آریایی همانا جنبه الوهیت دادن به نیروهای طبیعی - خورشید و باد و خاک و باران و کواکب و غیره - است. این تصورات موهوم در ودا و قدیمترین بخشهای اوستا منعکس است.

میسرا ۱۱ - ی اوستا با میترا ۲ - ی ودا خدای خورشید مطابقت دارد و «واتا»، وایو ۲ خدای باد و فضا که در ودا آمده با واتا - ی اوستایی یکی است و آپام - ناپات ۴ و دایی با آپام - ناپات اوستایی که به معنی خدای مذکر آبهاست مطابق است و الخ. در یکی از زیباترین سرودهای دیگ ودا جنگاور نیرومندی به نام ایندرا که خدای صاعقه است و ابلیس شریری به نام «وراترا» ۵ را که مظهر تاریکی و ابرهای بارانی است - شکست می دهد - مورد ستایش قرار گرفته. یکی از صفاتی که در دیگ ودا دائماً در مورد ایندرا به کار می رود کلمه «ورترگنا» می باشد [به معنی «قاتل ورتره»]. و همین نام [ورسرغنا] ۶ در اوستا دیده می شود که در مورد خدای پیروزی به کار گرفته. در ودا آسورا ۷ یکی از خدایان و اهداء کننده حیات است (که بعدها ابلیس شده) که در اوستا به صورت اهورا ۸ - به معنی «صاحب و خداوند» و اهورا مزدا [معنی تحت اللفظی «خداوند خردمند»] - و آفریننده جهان جسمانی آمده و بعدها رکیش زرتشتی بزرگترین مقام الوهیت را احراز می کند، اوستا و دیگ ودا - هردو - با پرستش آتش و پرستش آشامیدنی مستی آوری آشنا هستند که از شیر گیاهی تهیه شده و در ودا «سوما» ۹ و در اوستا هائوما (*Haoma*) از ریشه *Su - || hau -* ی سنسکریت به معنی «فشردن»، «به وسیله فشار به دست آوردن» نامیده می شود.

برای اثبات اشتراك مبانی دینی و عقیدتی و وحدت موضوعهای اوستا و دیگ ودا می توان شواهد فراوان دیگری نیز آورد.

اشترك بحور و اوزان در بخش منظوم اوستا و دیگ ودا نیز ملاحظه شده است: در

- | | | | |
|-----------------|----------------------|-----------------------|----------------------|
| 1. <i>Miθra</i> | 2. <i>Mitrá</i> | 3. <i>Vāta-, Vayu</i> | 4. <i>Apām Napāt</i> |
| 5. <i>Vrtra</i> | 6. <i>Vərəθraγna</i> | 7. <i>Asura</i> | 8. <i>Ahura</i> |
| | | | 9. <i>sóma</i> |

بسیاری از موارد بخشهای حماسی منظوم هردو اثر به صورت مصرعهای هشت هجایی سروده شده‌اند.

ولی مهمترین دلیل وحدت قدیم اراضی قبايل آریایی (یعنی نیاکان قبايل ایرانی زبان که اوستا را ساخته و قبايل هندی زبان که دهگد ودا را پرداخته) همانا خویشاوندی نزدیک زبان دو اثر مزبور است.

زبان اوستا در زبان ودا (سنسکریت ودايي) چه از لحاظ ریشه لغات و چه قواعد دستوری و ترکیب اصوات و اجزاء کلمه و نحو و شیوه واژه سازی لسوق العاده به یکدیگر نزدیک می‌باشند. مثلاً: به کلمات زیر که از دو زبان اخذ شده توجه کنید:

سنسکریت ودايي	اوستا
آب āp	āp
تن tanā	tanū
دهنده dātār	dātar
مرد - نر ndr	nar-
گاو - گاو نر gāu	gāu-
کوه giri-	gai'ri-
خاندان - عشیره - ده - جماعت vīś	vīś
لباس vāstra-	vāstra-
باد vāta-	vāta-
کلمه - صدا - واژه vācās-	vācāh-
نام nāman-	nāman-
روح - اندیشه manyū-	ma'nyu-
پدر pitr-	pitār-
زن nārī-	nā'ri-
در - اندر - درون antār-	antar-
برادر bhrātār-	brātār-
خاله - زمین - بوم bhāmī-	būmi-
در dvār-	dvar-

در قواعد دستوری این دو زبان نیز قرابت مشهود است. مثلاً:

۱. در اوستا به معنی «آفریننده» نیز آمده است. در صورتی که در سنسکریت «آفریننده» Dhātār است.

صرف کلمات و نامها

tanū - ی اوستایی || tanū - ی (نن) سنسکریت

سنسکریت ددایی	اوستایی	
tanūš	tanuš	حالت فاعلی ^۱
tanūm (tanvam)	tanūm (tanuēm)	حالت مفعول به
tanvā	tanva	حالت و میلتی
tanvē	tanuye	حالت مفعول الیه
tanvās	tanvaš	حالت تعویقی
tanvās	tanvō	حالت اضافه

صرف افعال (مضارع)

bar - اوستایی || bhār - سنسکریت - ریشه فعل «بردن»

سنسکریت ددایی	اوستایی	
مفرد		
bhār - ā - mi	bar - ā - mi	اول شخص
bhār - ā - si	bar - a - hi	دوم شخص
bhār - a - ti	bau - a - ti	سوم شخص
جمع		
bhār - ā - masi	bar ā - mahi	اول شخص
bhār - tha	bar - a-θa	دوم شخص
bhār - a - nti	bar - a-n̥ti	سوم شخص

ضمیرها

azəm - اوستایی || ahām - سنسکریت - ضمیر شخصی - اول شخص مفرد

سنسکریت ددایی	اوستایی	
ahām	azəm	حالت فاعلی
mām, mā	mām, ma (متصل)	حالت مفعول به
mē	mē (متصل)	حالت مفعول الیه
māt	maš	حالت تعویقی
māma, mē	mana, mē (متصل)	حالت اضافه

۱. حالات تصرف و انطاف اسمی یا فاعلیون چنین ترجمه شده است: حالت فاعلی nominatif، حالت اضافه génitif، حالت مفعول الیه datif، حالت مفعول به یا صریح accusatif، حالت وسیلتی instrumental، حالت ربط یا مکانی prépositional، حالت تعویقی différentif. (مترجم)

اعداد

سنسکریت ودایی	اوستا
دو <i>dvā-</i>	<i>dva-</i>
سه <i>tri-</i>	<i>tri-</i>
چهار <i>čatvār-</i>	<i>čaθvar--</i>
پنج <i>pāñca</i>	<i>panča</i>
شش <i>ṣáṣ</i>	<i>xšvaš</i>
هفت <i>saptá</i>	<i>hapta</i>
هشت <i>aṣṭá</i>	<i>ašta</i>
نه <i>náva</i>	<i>nava</i>
ده <i>dáśa</i>	<i>dasa</i>
بیست <i>vīśatī</i>	<i>vīśatī</i>
سی <i>trīśát-</i>	<i>θrisat-</i>
صد <i>śatá-</i>	<i>sata</i>

اکنون شیوه تشکیل اعداد مرکب:

سنسکریت ودایی	اوستایی
دوازده <i>dvā-daśa-</i>	<i>dva-dasa-</i>
پانزده <i>Pāñca-daśa</i>	<i>Panča - dasa -</i>

تطابق و رابطه منظم اصوات نیز- چنانچه لغات اوستایی و هندی باستانی را با یکدیگر مقایسه کنیم - به آسانی مشهود می افتد و گواه دیگری است:

b - ی اوستایی || *bh* سنسکریت

سنسکریت	اوستا
برادر <i>bhrātar-</i>	<i>brātar--</i>
خاک زمین - بوم <i>bhūmī-</i>	<i>būmī-</i>
بر- ریشه فعل بردن <i>bhār-</i>	<i>bar-</i>

d - ی اوستایی || *dh* سنسکریت

سنسکریت	اوستا
محکم - تندرست <i>dhruvā-</i>	<i>drva-</i>
بند - رشته <i>bandhā-</i>	<i>banda-</i>
دار - ریشه در دست <i>dhār-</i>	<i>dār-</i>
داشتن - داشتن	

h - اوستایی || *S* سنسکریت^۱

سنسکریت	اوستایی
هفت <i>saptá</i>	<i>hapta</i>
از <i>sáča</i>	<i>hača</i>
خواب <i>vásu-</i>	<i>vohu-</i>
هائوما - مشروب مقدس <i>sóma</i>	<i>haoma</i>

Z اوستایی || *h* سنسکریت یا *J* سنسکریت

الف - *Z* اوستایی || *h* سنسکریت

سنسکریت	اوستا
دست <i>hásta-</i>	<i>zasta-</i>
من <i>ahám</i>	<i>azəm</i>
بازو <i>bāhú-</i>	<i>bāzu-</i>

ب / *Z* اوستایی || *J* سنسکریت

سنسکریت	اوستا
زاده <i>jātás</i>	<i>zātā</i>
دریا <i>Jrāyas-</i>	<i>zrayah-</i>
(او) تعظیم می‌کند <i>yá jate</i>	<i>yaza'te</i>
«عشیره» - «خاندان»، «قبیله» <i>Jantú-</i>	<i>zantu-</i>

θr اوستایی || *tr* سنسکریت

سنسکریت	اوستا
پادشاهی - سلطنت - قدرت <i>kṣatrá-</i>	<i>xšaθra-</i>
پسر - پور <i>putrá-</i>	<i>puθra-</i>
سه <i>tri-</i>	<i>θri-</i>

حتی ساختمان و قواعد نحوی زبانهای اوستایی و ودایی چنان به یکدیگر نزدیک می‌باشند که چنانچه مطابقتهای صوتی حروف را در نظر گیریم، در بسیاری از موارد،

۱. به استثنای مواردی که بعد از *S* حرف انسدادی occlusal باشد.

می‌توان کلمه به کلمه جملات سنسکریت ودایی را به اوستایی و بالعکس ترجمه کرد!

مثلاً:

اوستایی (از سرود میترا یشتها - ۶۰۱۰) سنسکریت ودایی

<i>tam āmavantam yaŋatām</i>	<i>tām amavantām yazatām</i>
<i>śāram dhāmasu śaviṣṭham</i>	<i>sūrām dāmōhu saviṣṭam</i>
<i>mitrām yaŋai hō.rabhyaḥ</i> ^۱	<i>miθrām yazāi zaōṛabyō</i>

«آن ایزد نیرومند توانا را و در میان موجودات قویترین را (آن) مهر-میترا- را با زور می‌ستائیم... باهوآم آمیخته به‌شیر...»^۲

اشتراک قواعد دستوری و ذخیره اصلی لغوی در میان زبان اوستا و زبان سنسکریت ودایی و اینکه اصوات يك زبان به‌شکل منظم و تحت قاعده معینی به‌اصوات زبان دیگر تبدیل می‌گردد و مطابقتی از این لحاظ میان آنها وجود دارد - اینها همه شکی باقی نمی‌گذارد که زبانهای مزبور خویشاوندی نسبی داشته و از يك نیای مشترك - یعنی زبان - اصل آریایی منشعب گردیده‌اند.^۳

۱. این مقایسه و ترجمه به‌جکسون تعلق دارد *A. V. Williams Jackson, An Avesta grammar in comparison with Sanscrit*, Stuttgart, 1892, XXXI—XXXII)

این نمونه با اینکه ساختگی است - به‌طورمشهود قرابت لغات و اجزاء کلمه و نحو زبانهای اوستا و ریگ‌وِدا را نشان می‌دهد. و بعضی اعظم موارد تطابق و تبدیل اصوات که در بالا ذکر کردیم - در طی همین چندمصرع نقل شده است و در همین حال مثالی است از شمرهفت هجایی ودایی و اوستایی.

۲. این ترجمه از یشتها - جلد اول - ص ۲۲۵ - تفسیر و تألیف استادپورداد گرفته شده (مترجم).

۳. زبانهای آریایی (یعنی هندی و ایرانی) شاخه شرقی و نهایی گروه وسیع زبانهای هندواروپایی را تشکیل می‌دهند. گذشته از زبانهای هندی و اروپایی - خانواده‌های لسانی زیر جزو این گروه می‌باشند: ۱. زبان هیتی (که نمونه‌هایی از آن به‌صورت متون زبانهای باستانی موجود است که در هزاره دوم ق.م. در آسیای صغیر و مقدم شایع بوده). ۲. «طغاری» (از متون بریده بریده‌ای که در زاحه‌های کاراشر و کوچ - ترکستان چین - کشف شده به‌وجود آن مطلع شده‌ایم. این متون مربوط به هزاره اول بعد از میلاد است. و چون - به‌طوری که اکنون معلوم است - زبان طغاری به‌یکی از لهجه‌های شرقی ایرانی در هزاره اول بعد از میلاد اطلاعاتی شده - بدین سبب استعمال اصطلاح «طغاری» در مورد زبان متون کوچ و کاراشر قراردادی است و فقط برسیل رسم و سنت به‌کار می‌رود). ۳. یونانی (زبانهای یونانی باستانی و کنونی). ۴. ایالتی (لاتینی و زبانهای کنونی رمان: فرانسه، اسپانیایی، ایتالیایی، رومانی و غیره). ۵. اسلاوی (روس، لهستانی، اوکراینی، چکی، صربی و بعضی زبانهای دیگر کنونی. قدیمیترین آثار زبانهای اسلاوی مربوط به قرن نهم بعد از میلاد است). ۶. بالتی (لتونی و لیتوانی و برخی زبانهای مرده). ۷. ژرمنی (انگلیسی، آلمانی، نروژی، سوئدی، هلندی و بعضی زبانهای دیگر معاصر. آثار باستانی زبانهای ژرمنی مربوط به قریب‌های سوم و چهارم بعد از میلاد به‌دست آمده است). ۸. سلتی (از نوشته‌های بریده بریده‌ای که در اراضی فرانسه و جزایر بریتانیا کشف شده معلوم گشته است و گذشته از این چند لهجه از این زبان در برخی نقاط برتانی فرانسه و اسکاتلند و ایرلند محفوظ مانده است). ۹. آلبانی (تنها نماینده این زبان همانا آلبانی کنونی است که از قرن شانزدهم میلادی به این طرف آثاری از آن در دست است).

۱۰. ارمنی (نماینده آن زبان ارمنی است که باستانیترین اثر باقی مانده از آن مربوط به قرن پنجم میلادی می‌باشد). در حال حاضر دانشمندان اطلاعات پراکنده‌ای در باره بعضی زبانهای هندواروپایی دیگر نیز که زمانی

مجموع این مدارک زبانی و تاریخی و فرهنگی که از قدیمترین آثار السنه هندی و ایرانی اخذ شده اعتقاد دانشمندان را بر این استوار ساخت که نیاکان قبایل هندی زبان و ایرانی زبان در اعصار بسیار کهن روابط بسیار نزدیک داشته، در سرزمین واحدی می-زیسته و به لهجه های آریایی- که بایکدیگر تراثت فراوان داشتند - سخن می گفته اند. بدین سبب دوموضوع زیر دلیلی دانش را مدتی به خود مشغول داشته بود:

۱. قبایل آریایی زبان قبل از آنکه به دو شاخه اصلی - یعنی قبایلی ایرانی

زبان و هندی زبان تقسیم شوند در کجا زندگی می کردند؟
۲. عصر اشتراک بدوی قبایل آریایی زبان در چه زمان بوده و تفرقه آنان را به چه زمانی مربوط باید شمرد؟

تفرقه و برهم خوردن اشتراک قبایل آریایی زبان و الشعاب گروه (خانواده) زبانهای ایرانی

عصر اشتراک زندگی قبایل آریایی به عتیق ترین زمانها مربوط می گردد. هیچ ماخذ و منبع کتبی درباره آن عصر وجود ندارد. و بدین سبب جهان دانش فقط از روی آثار مکتوب بعدی و شواهد تاریخی و فرهنگی متأخر - متأخر نسبت به آن عصر - می تواند درباره آن داورى کند.

نام قبایل واقوام متکلم به السنه و لهجه های هندی، زمانی به تاریخ مکتوب راه یافت که آنان در دره سند زندگی می کردند و همچنین تاریخ از قبایل واقوام متکلم به زبانها و لهجه های ایرانی نیز زمانی یاد می کند که ایشان در فلات ایران و آسیای میانه می زیسته اند. ولی نه هندوستان نخستین میهن قبایلی که به لهجه های آریایی (یعنی هند و ایرانی) سخن می گفتند بود و نه فلات ایران. و قبایل هندی زبان در دره سند و قبایل ایرانی زبان در فلات ایران نورسیده بودند. در مقسور وهایی مطالبی درج شده حاکی از آنکه قبایلی آریایی زبان (هندی زبان) وارد دره سند شده با ساکنان اصلی هند باستانی - که در هزاره سوم و دوم قبل از میلاد مدنیت و سرهنگ عالیی پدید آورده بودند - به مبارزه برخاستند. این مطالب را حفاریات باستانشناسی که در خاراها - (پنجاب) و موهنجو دارو (سند) - سرزمین پاکستان کنونی - به عمل آمده و در نتیجه آن شهرهای باستانی (مربوط به هزاره دوم و سوم ق.م.) در دره سند مکتشف گردیده - به نحو درخشانی تأیید کرده اند.

شهرهای مزبور را ساکنان اصلی سرزمینهای مذکور (که نه هندی زبان بودند نه

→

در پیرامون دریای مدیترانه مداول بوده در دست دارند.

یکی از آخرین تألیفاتی که در این موضوع به زبان روسی منتشر شده اثر و. ای. گلورگیف است. تحت عنوان مسئله پیدایش زبانهای هند و اروپایی (۱۹۵۶ Vggg, شماره ۱, ۶۷-۴۳). کتب آثار باستانی زبانهای هند و ایرانی و خویشاوندی آنها با زبانهای قدیمی اروپا (بالائین و بویژه یونانی) در تکامل و ترقی زبانهای علمی و تاریخی و تمدن اسلوب تطبیقی و تاریخی در آن علم نای مهمی بازی کرده (از آغاز قرن نوزدهم).

هند و اروپایی - و شاید لسان دراویدی داشتند) ایجاد کرده بودند و ظاهراً توسط قبایل آریایی زبانی که به هندوستان هجوم آوردند - ویران گشتند.

مجموع مدارك تاریخی و فرهنگی و زبانی که از فلات ایران به دست آمده (بویژه آنچه مربوط به بخش غربی آن می‌شد) نیز حاکی از آن است که زبان ساکنان اصلی و بومی سرزمین مزبور نه به گروه آریایی مربوط بوده و نه (چنانکه مفهوم وسیعتری را در نظر گیریم) به زبانهای هند و اروپائی^۱.

باستانی‌ترین سرزمین قبایل آریایی زبان - که تا این زمان به جهان دانش مکشوف گشته - آسیای میانه و نواحی مجاور آن بوده است. این نظر به بهترین وجهی نفوذ قبایل آریایی زبان را در دره سندو، متعاقب آن، پراکنده شدن گروه دیگری از قبایل مزبور را در فلات ایران توجیه می‌کند. تجزیه و تحلیل سرودهای ودایی و داستانی - سرودهایی که شیوه زندگی و جهان بینی قبایل شبان پیشه و بدوی و صحرائشین - که با گله و رمه در دشتهای پهناور آسیای میانه در گشت و گذار بودند - در آنها منعکس شده - و همچنین نظرهای کلی که در طرق نشر قبایل باستانی متکلم به لهجه‌های هند و اروپایی وجود دارد... همه اینها مؤید عقیده فوق می‌باشد.^۲ محیط جغرافیایی که آفرینندگان اوستا از آن اطلاع داشتند به نحو آشکاری نقشه اماکن و نامهای جغرافیائی آسیای میانه را منعکس می‌کند و این خود ملموس‌ترین دلیل اثبات نظر یاد شده است.

اما برای پاسخ به دومین پرسش بالا... حقیقتی توسط هند شناسان ثابت شده - مبنی بر اینکه دیگه‌ددا در دره سند مدون گشته و مربوط به زمانی است که از اواسط هزاره دوم ق. م متقدم‌تر نمی‌باشد. و چون زبان دیگه‌ددا ویژگیهای زبانهای هندی را واجد می‌باشد تصور می‌رود که انشعاب قبایل آفریننده ددا و تجزیه ایشان از دیگر قبایل آریایی زبان قبل از آغاز هزاره دوم قبل از میلاد و محتملاً در آستانه هزاره سوم و دوم ق. م. صورت گرفته. بنا بر این عصر اشتراك قبایل آریایی زبان مربوط به زمانی است که متأخرتر از پایان هزاره سوم و آغاز هزاره دوم قبل از میلاد نمی‌باشد.

جمعی از دانشمندان معتقدند که در پایان هزاره سوم و آغاز هزاره دوم قبل از میلاد بخشی از قبایل صحرائشین آریایی زبان اندك اندك از حدود آسیای میانه کوچ کرده و به تدریج از طریق افغانستان کنونی در پنجاب و بخش علیای دره گنگ^۳ نفوذ کرده‌اند. لهجه‌های

۱. در این باره به مفصل‌تر سخن گفته خواهد شد.

۲. بدیهی است اینکه آسیای میانه مبدأ مهاجرت قبایل آریایی زبان به سرزمین هندوستان و فلات ایران بوده، با این فرض که در عصر قدیمتری - یعنی دورانی بعد از انشعاب لهجه‌های آریایی از زبانهای مشترک هند و اروپایی - لهجه‌های مزبور در نقاط غربی‌تر مستقر گشتند - تناقضی ندارد. مثلاً رجوع شود به نقشه ضمیمه اثر یاد شده و. ای. کریکوریف (ص ۶۴). در نقشه مزبور «زبان هند و اروپایی» در هزاره‌های چهارم و سوم قبل از میلاد در شمال دریای سیاه و دریای آزوف نشان داده شده است.

۳. ظاهراً حرکت گروهی از قبایل آریایی زبان به سوی آسیای مقدم و بین‌النهرین و نواحی مجاور آن نیز در هزاره دوم صورت گرفته. در اسناد زمان سلطنت می‌تانی (دولتی برده‌دار که در قرن هفتم قبل از میلاد در بخش شمال غربی بین‌النهرین - بستر مسیر علیای شط فرات - پدید آمده بود) نامهای خاصی ذکر شده که کاملاً جنبه هند و ایرانی دارند. از قبیل:

این گروه از قبایل آریایی زبان-که در اواسط هزاره دوم قبل از میلاد در دره‌های سند و گنگ پراکنده شده بودند - به‌طور کلی پایه و مبنای تمام زبانها و لهجه‌های هندی (هند و آریایی) و از آنجمله زبانها و لهجه‌های کنونی آن سرزمین را- تشکیل دادند.

چون بخش مزبور قبایل آریایی زبان از قبایلی که در آسیای میانه باقی مانده بودند جدا شدند - از آن زمان عصر تکامل مستقل دو گروه آریایی زبان - یکی گروه زبانهای هندی و دیگری گروه زبانهای ایرانی - آغاز گشت.^۱ تاریخ تکامل زبانهای اخیرالذکر (با مجموع مسائل مربوط بدان) موضوع اصلی زبانشناسی و فقه‌اللغه ایرانی را تشکیل می‌دهد.

ادوار تاریخ زبانهای ایرانی

پیشتر گفته شد که تاریخ ویژه زبانهای ایرانی- به‌صورت گروه لسانی مستقلی - از زمانی آغاز می‌گردد که لهجه‌های ایرانی از لهجه‌های هندی جدا شدند و یا به‌دیگر سخن لهجه‌های ایرانی از زبان مشترک آریایی منشعب گشتند.

ادوار گوناگون تاریخ خانواده زبانهای ایرانی از زمانی آغاز می‌گردد که زبانهای ایرانی از زبان مشترک آریایی مجزی گشته (به‌تقریب آغاز هزاره دوم ق. م.).

رسم چنین است که تاریخ زبانهای ایرانی را به سه دوره تقسیم کنند:

۱. دوره زبان باستانی ایرانی (از تاریخ تجزیه زبانهای ایرانی از زبان مشترک آریایی - یعنی تقریباً از آغاز هزاره دوم ق. م. تا قرن چهارم و سوم ق. م.).
۲. دوره زبان ایرانی میانه (از قرن چهارم و سوم ق. م. تا قرن هشتم و نهم بعد از میلاد).
۳. دوره زبان جدید ایرانی (از قرن هشتم و نهم بعد از میلاد تا عصر حاضر).

تعیین این ادوار مانند هر کوششی که برای دوره‌بندی تاریخ زبان (یا زبانها) به‌عمل آید جنبه قراردادی دارد. زبان به‌تأنی تکامل می‌یابد - و به‌تدریج که نسلی جایگزین نسلی

→
parsašatta (با **pārsaxšaštra* پارسی باستانی مقایسه شود) و *artatama* (با **arta-taxma* یا *arta-tauhmū* - ی پارسی باستانی مقایسه شود) و غیره. در رساله پروتس اسپ که توسط کیکولی از مردم می‌تالی مدون گشته و در بایگانی هیتی «بوغازکوی» کشف شده نیز اصطلاحات هند و ایرانی دیده می‌شود. از قبیل:

aikavartanna به معنی «یک چرخش، یک پیچ»، *panzavartanna* به معنی «پنج چرخش، پنج پیچ» (در هندی باستانی *ēka* به معنی «یک» و *pāñca* به معنی «پنج» و *vartana* به معنی «چرخش، پیچ» است.) و بالاخره در پیماهای منعقد توسط شاهان دولت مزبور خدایان «میترا» و «وارونا» به‌شهادت خوانده شده‌اند - یعنی همان خدایانی که قبایل آریایی زبان آفریننده ریگ‌ویدا در نظایر همان موارد- تجلیل می‌نمودند.

۱. تصور نشود که در دوران زندگی مشترک قبایل آریایی زبان آنان به یک لسان سخن می‌گفتند. با در نظر گرفتن وسعت اراضی که تحت اشغال قبایل یاد شده بوده و سستی روابط اقتصادی میان آنان، مسلم است که تفاوت لهجه میان آن قبایل وجود داشته. ولی به‌هر تقدیر این تفاوتها با وجود زبان واحدی که برای عموم قبایل مزبور مفهوم بوده منافاتی ندارد. فقط پس از تفرقه و برهم خوردن اساس اتحاد و اشتراك بدوی تفاوتهای لهجه‌ای به‌تدریج شدت پیدا کرده و در هر گروه قوانین تکامل متفاوتی- متفاوت از گروههای دیگر- پدید آمد و بالنتیجه راه تکامل مستقلی پیش پای زبانهای هندی و ایرانی گذاشته شد.

دیگرمی گردد تغییر می کند. این تکامل تدریجی بدون قطع و بریدگی صورت می گیرد: اگر زبان از لحاظ کیفی دچار تغییرات شدید می شد نامفهوم می گردید و تفاهم میان دونسل متواتر غیر مقدور می شد - به این معنی که زبان از اعمال و ایفای وظیفه اساسی خود - یعنی مهمترین وسیله معاشرت بودن - محروم می گشت.

بنابر این هر واضح است که در تاریخ زبان نمی توان ادوار و اعصاری را که حد و مرز مشخصی داشته باشند معین کرد. ولی با این حال از لحاظ تسهیل کار تعیین ادوار تاریخ زبان (یا گروه زبانها) عملاً کاری بجا می باشد. زیرا که طبقه بندی و ترتیب مواد و مدارک فراوانی را که بالضروره در مورد تاریخ زبان گرد می آید، ساده و آسان می سازد.

رابطه ادوار آثار باقیه از روی علامات زبانی و فرهنگی و تاریخی

آثار مکتوب مصالح اصلی برای تدوین تاریخ زبان است. قواعد دستوری و ترکیب لغوی و اصوات هر زبان در درجات گوناگون تکامل تاریخی آن، در آثار مکتوب مکنون است.

ولی پیدایش آثار مزبور (یا گروهی از آثار)، بخصوص در عهد باستان، با اعصار تاریخی و فرهنگی ویا وقایعی که در زندگی اقوام ایرانی زبان رخ داده - مربوط بوده است. این نکته را به یاری مثالی از تاریخ زبان پارسی روشن می کنیم. قدیمیترین آثار این زبان کتیبه های میخی می باشد که در اراضی مغرب و جنوب غربی ایران کشف شده است. همه این کتیبه ها به نام شاهان دودمان هخامنشی نقر شده و مربوط به دوران پادشاهی دودمان مزبور در ایران و ممالک همسایه آن می باشد (از قرن ششم تا چهارم قبل از میلاد). آثار مزبور از لحاظ زبان و خط و مضمون و محتوی و اوضاع و احوال تاریخی و فرهنگی دوره وزمانی که منعکس می کنند - مجموعی محدود را تشکیل می دهند. لشکر کشی اسکندر مقدونی به سوی مشرق به هستی پادشاهی هخامنشیان که بر ملل گوناگون تسلط داشتند پایان بخشید (۳۳۰ قبل از میلاد). با سقوط آن پادشاهی رسم و سنت نقر کتیبه به زبان پارسی باستانی و به خط میخی نیز متروک شد. پس از سقوط پادشاهی هخامنشیان در ظرف مدت پنج شش قرن آثار مهمی به زبان پارسی پدید نیامد و فقط بعد از آنکه در پارس باستانی دستگاهی دولتی تحت فرمان يك سلالة پارسی یعنی ساسانیان به وجود آمد (از قرن سوم تا هفتم بعد از میلاد) نخست رسم نقر کتیبه ها والواح تجدید شد و متعاقب آن ادبیات نسبتاً مهمی به زبان پارسی (پارسی میانه) پدید آمد.

در فاصله هفت هشت قرنی که کتیبه های مهم میخی عهد هخامنشیان را از آثار ادبی پارسی میانه جدا می سازد، تغییرات کیفی فوق العاده ای در زبان پارسی پیدا شد. صرف اسامی و ضمائر و صفات که در زبان باستانی متداول بود متروک گشت و گرایشهای تحلیلی افزایش یافت و بالنتیجه قواعد دستوری زبان دستخوش دگرگونیهای فراوان گشت. اصوات و ترکیب لغوی زبان نیز تغییر کرد. حتی آثار نو کیفیت دیگری پیدا کرده، اوضاع و

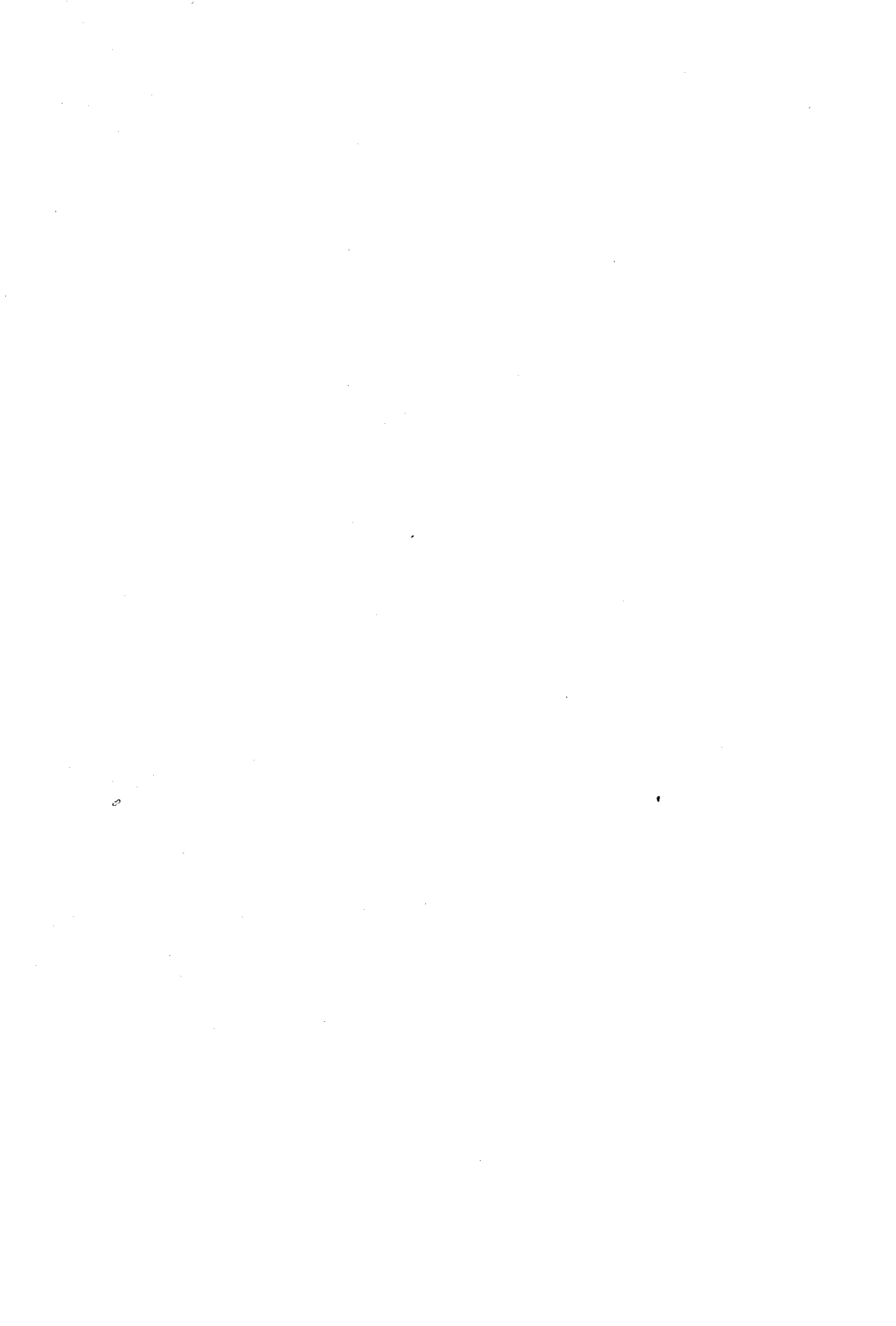
احوال فرهنگی و تاریخی نوین را منعکس کردند: که عبارت بود از يك سازمان طبقاتی و صنفی استوار و دولتی متمرکز و کیش زرتشتیگری. آثار این دوران نه به خط میخی بلکه به یاری الفبایی دیگر - که بر پایه خط آرامی قرار داشت - نوشته می شد. بخش اعظم آثار این گروه قبل از قرن هفتم و هشتم یعنی پیش از فتح ایران به دست اعراب و رواج دین نو - اسلام - در آن سرزمین به وجود آمد.

نخستین آثار زبان فارسی نو که به خط عربی نوشته شده مربوط به قرن نهم و دهم بعد از میلاد است. آثار اخیر الذکر مرحله نوین تکاملی زبان فارسی را منعکس کرده در عین حال نمودار دوران جدیدی در حیات تاریخی و فرهنگی و عقیدتی و ادبی ملی - که در خط و تحریرات خویش از زبان فارسی استفاده می کردند - بوده است.

بدین قرار دوره بندی تاریخ زبان - که تا حد زیادی به وجود و وضع آثار بستگی دارد - علی الرسم در عین حال با طبقه بندی و تعیین مراحل خود آن آثار (نه تنها از روی علائم و آثار زبانی بلکه تاریخی و فرهنگی هم) مربوط می شود.

البته استثناهایی هم وجود دارد. مثلاً زبان خوارزمی از لحاظ ساختمان خویش به دوران میانه زبانهای ایرانی مربوط است. ولی اکنون آنچه دانشمندان از زبان مزبور می دانند از تألیفات متأخرتر (قرنهای دوازدهم و سیزدهم) که به زبان و خط عربی نوشته شده، و نمود معتقدات اسلامی در آن مشهود است، اخذ گشته است.

بخش دوم



عصر زبان ایرانی باستانی
(از آغاز هزاره دوم قبل از میلاد تا قرن چهارم - سوم قبل از میلاد)

فصل اول

قبایل و اقوام ایرانی زبان عهد باستان
منابع اصلی

منابع اصلی برای مطالعه زندگی فرهنگی و تاریخ سرزمینهایی که در عهد باستان مسکن قبایل و اقوام ایرانی زبان بوده عبارت است از دستا و کتیبه‌هایی به خط میخی. در فصول جداگانه به بازدید آثار کتابت ایران باستان می‌پردازیم. زندگی تاریخی مردم سرزمین مورد علاقه ما، در منابع دیگری که به زبانهای شرق باستانی و اقوام اطراف دریای متوسط (مدیترانه) نوشته شده در دست است و روشن شده است.

منابع موجود به زبانهایی
که کتابت آنها به خط میخی بوده

قدیمیترین اطلاعات مربوط به سرزمینهایی که بعدها توسط قبایل ایرانی زبان اشغال شد از آثار والواح میخی که به السنه میان دورود باستانی (بین النهرین) است، به دست می‌آید، که عبارتند از شومری و اکدی (بالجه‌های بابلی و آشوری) نخستین اطلاعات ناچیزی که درباره نواحی غربی فلات ایران و قبایل ساکن آن در دست است از منابع شومری و مأخذ قدیم اکدی مربوط به هزاره سوم و آغاز هزاره دوم قبل از میلاد و همچنین الواح سلاطین آشوری هزاره دوم ق.م. اخذ گردیده. منابع آشوری (الواح و اسناد بایگانیهای شاهی) مربوط به قرنهای نهم تا هفتم قبل از میلاد مطالب مشروحتری در دسترس ما می‌گذارند.

آشوریان به نواحی غربی فلات ایران لشکر می‌کشیدند. از آغاز قرن نهم قبل از میلاد پادشاهی آشور مورد فشار سخت قبایل ایرانی زبان مادی و سکایی قرار گرفته بود و علیه ایشان به عملیات جنگی مبادرت می‌ورزید و اتحادیه‌های سیاسی با سران سکایی (اسکیت) تشکیل می‌داد و در آن گیرودار موفقیت گاهی نصیب ایشان و زمانی مخالفان شان - مادیها - می‌شد. و مجموع این وقایع تاریخی به نحوی از انحاء در منابع آشوری آن زمان منعکس

می گشت^۱.

بدیهی است باید در نظر داشت که آثار مزبور خالی از غرض و جانبداری نبوده و به منظور تجلیل سلاطین آشور نوشته شده است. ولی اسناد بایگانی و پیامهای شاهان مزبور خطاب به خدایان و پهرش نظر هاتقان و مدارك دیگر به حقایق تاریخی نزدیکتر است. کتیبه ها و شرح وقایع روز به لهجه بابلی زبان اکدی که حاوی اطلاعات مهمی در پیش آمدهای تاریخی قرنهای هفتم و ششم قبل از میلاد است - نیز (تارومارشدن سلطنت آشور به دست مادها و تأسیس پادشاهی هخامنشیان و فتوحات کورش کبیر و غیره)^۲ واجد اهمیت شایان است.

از لحاظ مطالعه گذشته تاریخی نواحی غربی فلات ایران، کتیبه های میخی به زبانهای اورارتویی و عیلامی نیز تاحدی مهم است. کتیبه های اورارتویی^۳ مطالب چندی در باره وقایع نخستین قرنهای هزاره اول قبل از میلاد - که در شمال غربی فلات ایران (ماد) رخ داده به دست می دهد و الواح عیلامی حاوی مدارک است که داورى ما را درباره وضع قومى و زبانی نواحی جنوب غربی ایران در هزاره اول قبل از میلاد - مقدور می سازد. حتی پس از آنکه عیلام و بابل جزو شاهنشاهی هخامنشی شدند نیز کتیبه های مهم و اسناد اقتصادی به زبانهای عیلامی و بابلی تنظیم می شده.^۴

تورات

تورات که مهمترین اثر ادبیات باستانی عبری است نیز حاوی اطلاعات چندی در باره وقایع تاریخی تأسیس پادشاهیهای ماد و پارس و فتوحات شاهان مادی و پارسی و هجوم قبایل اسکیت (سکایی) - می باشد. تورات مجموعه آثاری است گوناگون از لحاظ مضمون و مربوط به زمانهای متفاوت، که از میان آنها سخنان دینی و سیاسی انبیایی مانند ناحوم (پایان قرن هفتم ق.م.) و ارمیا (آغاز قرن ششم ق.م.) و عزرا و نحمیا (قرن پنجم ق.م.) و دیگران - از لحاظ تاریخ قبایل و اقوام ایرانی زبان اهمیت دارد. اطلاعات چندی نیز از دیگر کتب تورات و بخصوص کتاب پادشاهان (که ظاهر آمتن کنونی آن در قرن ششم قبل از میلاد انشاء شده است) به دست می آید.

۱. ای. م. دیاکونوف در این باره تحقیق مشروح کرده است. رجوع شود به مقاله وی تحت عنوان منابع آشوری و بابلی در تاریخ اورارتو (VDI، ۱۹۵۱، شماره ۴-۲) که در طی آن متون بسیار مربوط به نواحی مختلف فلات ایران و بویژه سرزمین ماد نقل شده. همچنین به اثر وی موسوم به تاریخ ماد (مسکو - لنینگراد، سال ۱۹۵۶) رجوع شود.

۲. رجوع شود به:

S. Smith, *Babylonian historical texts Relating to the capture and downfall of Babylon*, London, 1924.

۳. توسط گ. آ. ملیکی شوبلی منتشر شده است [VDI، ۱۹۵۳، شماره ۶-۱ و ۱۹۵۴، ش ۱]

۴. درباره ترجمه کتیبه های فارسی باستانی به عیلامی و بابلی و بایگانی اقتصادی قرنهای ششم و پنجم به زبان عیلامی به بخش دوم فصل سوم رجوع شود.

منابع یونانی

مؤلفان باستانی یونان بر اثر وقایع سیاسی قرنهای پنجم و چهارم قبل از میلاد (جنگهای ایران و یونان در قرن پنجم قبل از میلاد، لشکرکشی اسکندر مقدونی به مشرق و غیره) به پارس (ایران) و تاریخ و مردم آن علاقه پیدا کردند.

تازمانی که رمزکپیهای میخی به پارس باستانی مکشوف نگشته بود- تألیفات مؤلفان یونان باستان مهمترین منبع و در واقع مأخذ منحصر به فرد برای مطالعه تاریخ و فرهنگ قبایل و اقوام ایرانی زبان دوران باستان شمرده می شد.

مأخذ مزبور تاکنون نیز ارزش خویش را از دست نداده اند. بویژه تاریخ مشهور هردوت (وفات در حدود ۴۲۵ ق. م.) واجد اهمیت است. و مندرجات آن درباره پادشاهی ماد و امپراطوری پارس هخامنشیان بیشتر مبتنی به اطلاعاتی است که مؤلف از افراد خاندانهای بزرگ و متعین مادی و پارس به دست آورده. اطلاعات هردوت درباره اسکیتها نیز بسیار مهم می باشد.

آثار کتسیاس (پایان قرن پنجم و آغاز قرن چهارم ق. م.) و کزنفون (تولد در حدود ۴۳۵ ق. م.) نیز از منابع مهم محسوب می شوند. و بر مشاهدات شخصی مؤلفان مزبور مبتنی هستند. کتسیاس در آستانه قرن پنجم و چهارم ق. م. در دربار شاهان پارس به شغل پزشکی اشتغال داشت و کزنفون مدتی در دربار کوروش (معروف به کهر)، شاهزاده پارس، می زیسته و سپس در لشکرکشی کوروش - در ۴۰۱ ق. م. علیه برادر وی اردشیر دوم پادشاه پارس - شرکت جست. دیگر مؤلفان متأخرتر یونانی در شرح تاریخ آن دوران نوشته های هردوت و کزنفون و کتسیاس را نقل کرده اند (اثر مؤلف اخیر الذکر که پرمیکا نام داشته فقط به صورت مستخرجاتی که در کتب مؤلفان متأخرتر باقی مانده در دست است).

از ربع آخر قرن چهارم ممالک و اقوام جدیدی - که سیاهیان یونانی و مقدونی به هنگام لشکرکشی اسکندر با آنان آشنا شدند - در میدان دید مؤلفان یونانی قرار گرفتند.

آنچه از منابع یونانی مربوط به قبل از لشکرکشی اسکندر است (و همچنین آثار مکشوف به خط میخی و تودات که در بالا یاد شد)، تقریباً درباره آسیای میانه و نواحی شرقی ایران هیچ اطلاعی بدست نمی دهند. ولی از پایان قرن چهارم و آغاز قرن سوم قبل از میلاد مطالب مربوط به سرزمینهای مزبور و اقوام ساکن آن در آثار یونانی بسیار است.^۱

کنیه های یونانی نواحی کرانه شمالی دریای سیاه که از لحاظ مطالعه تاریخ و زبان قبایل اسکیت حایز اهمیت فراوان می باشد نیز باید در شمار منابع یونانی محسوب گردد.

۱. درباره منابع یونانی که وقایع را از آغاز ثلث آخر قرن ۴ ق. م. به بعد شرح می دهند به بخش سوم فصل اول این کتاب رجوع شود.

منابعی که از سرزمین مصر قدیم به دست آمده

می دانیم که سرزمین مصر در سال ۵۲۵ ق. م. توسط هخامنشیان مسخر شد. و یک سلسله الواح مصری از آن زمان باقی مانده که سیاست خارجی شاهان پارسی (ایران) را روشن می سازد. اسناد آرامی قرن پنجم قبل از میلاد که در طی حفريات شهرکی نظامی مربوط به زمان هخامنشیان در الفاتین (مصر) کشف شده نیز اهمیت بسیار دارد. در میان اسناد مزبور بخشی از ترجمه آرامی کتیبه بیستون یافت شده. تألیفات بسیار وقف انتشار و تجزیه و تحلیل اسناد مزبور گشته است (ای. م. والکوف، E. Sachau، G. R. Driver و دیگران).

مسکن قبایل و اقوام ایرانی زبان در عصر باستانی زبان ایرانی

قبایل و اقوام ایرانی زبان آسیای میانه و ناحیه های مجاور آن

عصر باستانی زبانهای ایرانی دوران بزرگی از حیات اقوام ایرانی زبان را که دست کم به دو هزار سال برآورد می شود - در برمی گیرد. قبایل ایرانی زبان که از گروه قبایل آریایی جدا شده بودند در آغاز این دوران اراضی آسیای میانه و خراسان^۱ و نواحی مجاور آن را اشغال کرده بودند. امست که قدیمترین اثر زبانهای ایرانی و در عین حال باستانی ترین تألیف مکتوب نیاکان ایرانیان و تاجیکان و دیگر اقوام ایرانی زبان است - تنها منبع مکتوبی است که درباره سرزمین و جایگاه و شیوه زندگی قبایل و اقوام ایرانی زبان در نیمه نخست دوره مزبور - اطلاعاتی به دست می دهد. فرگرت نخستین دیدودات، حاوی شرح آفرینش جهان مسکون توسط اهورامزدا - خدای بزرگ کیش زرتشتی - می باشد و مهمترین مطالبی که در بررسی سرزمین جایگاه قبایل و اقوام ایرانی زبان به کار آید، از آن به دست می آید. بزرگترین واحدهای آسیای میانه و نواحی مجاور آن از قبیل گاوا^۲ «جایگاه سفدیان» (سفدیانی یونانی که ناحیه ای بوده در مسیر رود زرافشان) و مرغو-^۳ (مرغیانای یونانی پادری رود مرغاب، واحه مرو، ناحیه کنونی ماری) و بختی^۴ (باکتریای یونانی، ناحیه مسیر علیا و وسطای رود آمودریا - جیحون - در شمال افغانستان و بخش جنوب شرقی آسیای میانه، باختر یا بلخ) هر یوه^۵ (areia - ی منابع یونانی قدیم، منطقه مسیر هریود، ناحیه شهر هرات کنونی، در افغانستان شمالی) و غیره، به مؤلفان این بخش امست معلوم بوده است.

۱. خراسان (xvar-ās-) ترجمه تحت اللفظی آن «جای برآمدن خورشید»، «مشرق» نام امالانی است تاریخی. در ازمته مختلفه حدود آن نیز متفاوت بوده. از لحاظ تاریخی کلمه خراسان علی الرسم به سرزمینی که آمودریا (جیحون) در شمال و جبال هندوکش و بیابان دشت کویر در جنوب آن - واقع بوده اطلاق می شود.

2. gava 3. maryu 4. baxšt 5. haraiva

در متن اوستا چنین گفته شده است (ویدودات نخست):^۱

۱. اهورا مزدا به سپیتامه زراتوشترا گفت: «ای سپیتامه زراتوشترا، من جایی را که نیک بختی نمی‌بخشید به جایی که آسایش می‌بخشید بدل کردم. زیرا که، ای سپیتامه زراتوشترا، اگر من جایی را که نیک بختی نمی‌بخشید به جایی که آسایش می‌بخشید بدل نمی‌کردم، تمام عالم جسمانی آریانا و جا^۲ را غرق می‌کرد.

۲. من-که اهورامزدا باشم، آریانا و جارا به وسیلهٔ دائیتیا-ی^۳ نیک آفریدم-که نخستین و نیکوترین سرزمینهاست. ولی انگره‌مئین یوه (اهریمن)-ی^۴ مرگ آور در مقابل آن ازدهای سرخ (رودخانه؟) و زمستان را که ساخته دیوان^۵ است آفرید.

۳. آنجا ده‌ماه زمستان (و فقط) دو ماه تابستان است^۶ و برای آب سردند و برای زمین سردند و برای گیاهان سردند. و (هست) وسط زمستان و (هست) قلب زمستان. و (هنگامی که) زمستان به آخر می‌رسد، آنگاه سیلابهای بسیار (راه می‌افتد).

۴. من، اهورامزدا، گاو^۷ را که دومین درمیان بهترین جاها و سرزمینهاست و مسکن سفیدیان است، آفریدم. ولی انگره‌مئین یوی مرگ‌آور ساکائیتی (؟) را در مقابل به وجود آورده که برای گاو و دایا (؟) *Daya* مرگ نیستی می‌آورد.

۵. سومین و بهترین جا و کشوری را که من- اهورامزدا - آفریدم (*ašavan-*) مرو (*mōuru-*) نیرومند راستگراست. ولی انگره‌مئین یوه در مقابل آن - *marədu* (؟) و- *vrduša* (؟) را آفرید.

۶. چهارمین و بهترین جا و کشوری را که من- اهورامزدا- آفریدم بلخ^۸ زیباست با

۱. این بخش پنج در پنج اوستا راهبه به یک گوله تعبیر نمی‌کنند و در ضمن تجزیه و تحلیل آن باید در نظر گرفت که بخشهای گوناگون آن در زمان واحد تنظیم نگشته و محتملاً آنچه به دست ماریسده در زمانهای بعد تحریر شده. در این مورد میان دانشمندان اختلاف نظر وجود دارد. مثلاً، کریستنسن و جمعی دیگر تحریر فرکرد نخستین را به قرن پنجم قبل از میلاد مربوط می‌دانند ولی ف. آندراس و. ا. هرفسلد منتقدند که در قرن دوم قه م. تحریر شده. ولی صرف نظر از تاریخ آن جملگی در این نظر شریک می‌باشند که بخش اصلی فرکرد نخستین به اواخر پارسا قدیم مربوط است.

۲. آریانا و جا (به اوستایی *airyanəm vaējō > ērān-vēj* تحت اللفظی به معنی «پهنهٔ آریائی (= ایرانی)، گسترش آریایی (= ایرانی)». نام ناحیه‌ای است نیمه افسانه‌ای که در زمان تحریر اوستا زادگاه اصلی ایرانیان و در همین حال موطن کیش زرتشتی. به عقیدهٔ عده‌ای از دانشمندان نامی محرران اوستا از این اصطلاح ناحیه واقع در مسیر سفای آمودریا- جیحون- را در نظر داشتند (واحهٔ خوارزم که در اوستا *xvairizām* خوانده شده).

۳. در اوستا به صورت *vanhušta dāityayā* (حالت اشافه) آمده. نام رودی افسانه‌ای که بعضی محققان همان آمودریای می‌شمارند.

۴. انگره‌مئین یوه (اهریمن) در دین زرتشتی نام خدای خبث و شرارت، و موجود عالی جهان تاریکی و بدی.

۵. دیوان (در اوستا *daēva-dēv*) ابواب خبیث در دین زرتشتی. مجریان ارادهٔ اهریمن.

۶. در بعضی نسخه‌ها: «هفت‌ماه تابستان و پنج ماه زمستان» نوشته شده است.

۷. در متن *gāum* (حالت مفعول به) نوشته شده. برخی از محققان (ه. بیللی، ا. بنویست) این کلمه را نام محلی‌سند می‌دانند. و بعضی نیز آنرا کلمهٔ تخفیف‌آمیزی می‌شمارند؛ «کشور دواب» (از کلمهٔ «گار» یا «دهکده» نقطهٔ مسکون). (با کلمهٔ آمی *Vau*) که به معنی ده و نقطهٔ مسکونی است- مقایسه شود).

درفش بلند افراشته. ولی انگره‌مئین یوی مرگ‌آور در مقابل بی‌ایمانی (شک؟) مهلك را به وجود آورد.

۸. ششمین و بهترین جا و کشوری که من، اهورامزدا، آفریدم هرویوم (*harōyūm*) (که در آنجا) خانه‌ها ترك می‌شوند و ولی انگره‌مئین یوی مرگ‌آور در مقابل ساراسکا-*Saraska* (۹) و دریویکا *Drivikā* (۹) را به وجود آورد.

۹. هفتمین و بهترین جا و کشوری که من، اهورامزدا، آفریدم وایکرته^۲ مسکن-*dužakā* می‌باشد. ولی انگره‌مئین یوی مرگ‌آور در مقابل خناساتی زن جادوگر را خلق کرد که با کرساسپ پیوست.

۱۰. هشتمین و بهترین جا و کشوری که من، اهورامزدا «آفریدم اوروا -*urvā* که مرغزارهای پر نعمت دارد آفریدم. ولی انگره‌مئین یوی مرگ‌آور در مقابل مالکان شریر (نورسیده‌ها؟) را به وجود آورد...» و الخ.

سپس جاهای زیر بر شمرده می‌شوند: (کشور) زیبای هاراخ وایتی (*harax vaiti*) «که با آراخوزیادی منابع یونانی قابل انطباق است (ایالت قندهار، در جنوب افغانستان) و» (کشور) مجلل و با عظمت هایتومانت «(*haētumanā*) که بادره رود هیلمند (یا هیرمند-بخش مرکزی و جنوب غربی افغانستان کنونی) منطبق می‌شود. و کشور هیننت «مسکن گورگانیان» که ظاهراً باید همان ایالت تاریخی گرگان (ناحیه‌ای که جنوب غربی کرانه دریای خزر، دره رود گرگان) باشد. در دیگر بخشهای اوستا از ناحیه وایتی گائس (*vaitigaēsa*) یاد شده که همان ایالت تاریخی بادغیس می‌باشد که جغرافیون عرب ذکر کرده و بین هرات و سرخس قرار دارد. و دیگر خواریزم (خوارزم *xvārizm*) که در مسیر سفلی آمودریا (جیحون)

۱. مبنای این تعبیر (از کر. بارتولومه و ف. ولف) ترجمه این فرگرت به پارسی میانه است که این جمله نیز بدان افزوده شده: «... اگر کسی در آن خانه‌ها درگردد». و. کیگر و آ. کریستن من ترجمه دیگری را به این شرح پیشنهاد می‌کنند: «... آریو (هاریو) که دهکده‌های بسیار دارد».

۲. کر. بارتولومه و سپس ف. ولف و ه. نیوبرگه این کلمات را چنین ترجمه می‌کنند: «گریه و ناله و فغان (به خاطر مرده)» (گریه و زاری به خاطر مردگان بارسوم زرتشتیگری تناقض دارد).
آ. کریستن من که یکی از آخرین محققان در باره فرگرت نخستین است فرضیه نکته سنجانه‌ای پیش کشیده، که مفهوم اصطلاحات مبهم ماده ۶۵۳ و ۸ (که به عقیده وی قدیمیترین بخش موزون فرگرت مزبور را تشکیل می‌دهند) همانا گروه‌های قومی و مذهبی هستند که با قبایل زرتشتی ایران دشمنی می‌ورزیدند، از قبیل *sakaif* که همان قبایل سکاها و *marāθā* که قبایل مردان و *drivikā* که قبایل دریکیان باشند و الخ.

۳. به عقیده برخی از دانشمندان نام این ناحیه (که در اوستا *vāēkarata* آمده) از *vayu-krtā* یعنی «مخلوق وایو» مشتق است. وایو (در اوستا وایو-*vayu* و درودائی نیز *vayu* آمده) خدای پهنه‌های فضا است در نزد قبایل آریایی زبان. رجوع شود به اثر و. ای. آبايف تحت عنوان یادداشت‌هایی در اشتقاق و ریشه کلمات (نبردی ۱۷۸۲ مجلد ششم. چاپ مسکو ۱۹۵۶)، ص ۴۵۶. محققان ماسارمیتسکه که این ناحیه همان «کالدار» است که در کتیبه‌های باستانی پارسی ذکر شده (دره کابل).

۴. ف. ولف چنین ترجمه می‌کند: *vāēkarata* «(که آنجا) زادگاه خارپشتان».

۵. در مورد محل این سرزمین اختلاف نظر وجود دارد.

واقع است^۱ و غیره.

تذکر این نکته ضرورت دارد که ظاهراً مؤلفان این بخش اوستا از نواحی غربی و بویژه جنوب غربی فلات ایران اطلاعی نداشتند. و می توان گفت که غربی ترین ناحیه فلات ایران که در اوستا نامی از آن آمده همان رغه (ragha) یا ری منابع قرون وسطی) می باشد که با ناحیه تهران کنونی قابل انطباق است.^۲

از نواحی غربی فلات ایران و از آنجمله ایالت پارس (پرسید- یا پارسا- ی کتیبه های پارسی باستانی) که در تاریخ ایران باستان نقش فوق العاده مهمی را ایفاء کرده در اوستا بالکل ذکر نشده است.^۳

انتشار قبایل و اقوام ایرانی زبان در اراضی بخش غربی فلات ایران

از آغاز هزاره اول قبل از میلاد حرکت گروه های بزرگی از قبایل ایرانی زبان در اراضی واقع در مغرب و جنوب غربی آسیای میانه - و بیشتر به سوی بخش غربی فلات ایران مشاهده می گردد. بین النهرین و بخش غربی فلات ایران (که همسایه آن است) در عهد عتیق مسکن قبایل و اقوامی بود که زبان شان جزو گروه هندواروپایی محسوب نمی شده. دره های حاصلخیز دجله و فرات را قبایل و اقوامی اشغال کرده بودند که بیشتر به زبان های سامی (آشوری و بابلی و غیره) سخن می گفتند. در جنوب غربی و دره های رود کارون و کرخه (خوزستان کنونی) عیلامی - زبان یکی از باستانی ترین دولتهای آسیای مقدم یعنی عیلام - که شوش پایتخت آن بود - رواج داشت. آثار زبان مزبور - مربوط به هزاره سوم قبل از میلاد - در برخی از نقاط مرکزی ایران و پارس نیز کشف گردیده است. در کوهستان های غربی ایران قبایل کوه نشین کاسی و لولوبی زندگی می کردند و به زبان های گوناگون که محتملاً به عیلامی نزدیک بوده سخن می گفته اند. در جنوب غربی دریای خزر (کاسپی) قبایل کاسپیان و مانیان که معروف مؤلفان باستانی یونان بودند سکونت داشتند ولی مدارکی که از روی آن بتوان درباره زبان ایشان داوری کرد تقریباً وجود ندارد. بدین قرار قبایل ایرانی زبان که در هزاره اول قبل از میلاد به فلات غربی ایران

۱. xwāirizəm «خوارزم» قطعه یار در اوستا یاد شده و نام آن به دیال نواحی مرو و هرات و سند آمده - آجا که از «رود های پهن قابل کشتی رانی» سخن گفته شده است (یشتها، X، ۱۴). به عقیده محققان در موارد دیگر کشور «آریانا و جا» همان خوارزم است.

۲. راست است که نام کشور bawri- (یشتها، ۷، ۲۹-۲۸) که محققان آن را همان بابل (babiru-) - ی پارسی باستانی) می دانند نیز در اوستا ذکر گردیده. ولی برخی تصور می کنند که اصطلاح Bawri در عصر نسبتاً متاخری وارد اوستا شده (در حدود آغاز قرون میلادی؟) و تبدیل w- (babiru-? <bawri) خود شاهد این مدعی است. رجوع شود به تاریخ ماد تألیف ای. م. دیاکونوف - چاپ مسکو - لنینگراد سال ۱۹۵۶ ص ۴۸ حاشیه ۱.

۳. مطالب جغرافیای اوستا یکی از مهمترین دلایلی است که می رساند منشأ بعضی های قدیمی آن کتاب - شرق ایران می باشد. در بخش دوم و فصل دوم این کتاب مفروح در این باره سخن گفته شده است.

گام نهاده نام خویش را بدان سرزمین پهناور دادند^۱ بومی آن نواحی نبوده‌اند. قبایل ایرانی زبان ضمن پیشروی و حرکت خویش به سوی مغرب و نواحی جنوبی و جنوب غربی دریای خزر (کاسپی) بالضروره می‌بایست با کشورهای برده‌دار باستانی شرقی بین‌النهرین- که قدرت ویا نفوذشان در سرزمین مزبور بسط یافته بود- (و در درجه اول بادولت آشور) برخورد کنند. و این تماس اجتناب‌ناپذیر بود. و واقعاً از آغاز قرن نهم قبل از میلاد در الواح شاهان آشور به اسامی قبایل ایرانی زبان و نامهای سران آنان و بعدها شاهان‌شان (که قبایل و اراضی را تحت سلطه خویش متحد ساخته بودند) برمی‌خوریم.

مادیها

در الواح شولمانو آشاریدوسی سوم پادشاه آشور در وقایع سال ۸۳۵ ق.م. برای نخستین بار نامی از قبایل ماد^۲ ذکر شده است.

قبایل مزبور بعدها دولتی برده‌دار در شمال غربی ایران کنونی تشکیل دادند که مرکز آن شهر اکباتانا بود (*Expatava* به یونانی قدیم و *ham>ham-gmatūna* *gmata-* حالت مفعولی *ham-gam* به معنی «مجموع شدن»- و معنی تحت‌اللفظی آن «جای اجتماع»- همدان کنونی) و نام خویش را به آن سرزمین دادند (ماد- که غربیان مدی گویند) و معاصران ایشان نیز سرزمین مزبور را به همین نام می‌شناختند.

آثار اصیلی به زبان مادی وجود ندارد. اطلاعاتی که در منابع موجود درباره قبایل مادی وجود دارد فوق‌العاده ناچیز است ولی با این حال برای اثبات تعلق و بستگی زبان قبایل مزبور به گروه زبانهای ایرانی کافی می‌باشد.

هرو دوت اسامی شش قبیله را که جزو اتحادیه قبایل مادی بوده‌اند و نیز چند کلمه مادی را در آثار خویش آورده و به وضوح می‌رساند که مادیها به لهجه‌های ایرانی سخن می‌گفته‌اند. اسامی مادی‌ای که در الواح شاهان آشور (به خصوص سارگون- از ۷۲۱-۷۰۵ ق.م.) و کتیبه‌های پارسی باستانی ذکر شده نیز گواه بر این مدعی می‌باشد. کافی است در اینجا نام قبیله مادی آریازانتو^۳ (قبیله آریا) و یا کلمه مادی را که هرو دوت در ترجمه لفظ «سگ» آورده ذکر کنیم (اسپاکا- *spaka-* ی مادی مقایسه شود با- *span* سپان *Sran* اوستایی و ساکا *saka-* ی پارسی باستانی و سگ فارسی کنونی) و یا نامهای سران جنگی مادی را که در کتیبه‌های پارسی باستانی آمده در نظر گیریم (تخمسپاد^۴ که معنی تحت‌اللفظی

۱. کلمه «ایران» حالت اضافه جمع نام قبیله‌ای یا نژادی- *arya* می‌باشد که در زبان پارسی میانه منعکس شده. *aryunam xšāram* («پادشاهی آریاییان») برابر است با *ērān sahr* پارسی میانه (به معنی «دولت و یا کشور ایران»). نخستین بار این اصطلاح در زبان یونانی و تألیف اراتوسفن (در حدود ۱۹۴-۲۷۶ ق.م.) به صورت *Coriane* دیده شده. جغرافیدان مشهور مزبور کشور واقع میان هند و بین‌النهرین را چنین نامیده بود. به نقشه شرق زمین طبق تألیف اراتوسفن ضمیمه کتاب تاریخ جغرافیای باستان تألیف ج.ا. تومسون- مسکو سال ۱۹۳۵، تصویر ۹ (۲۰۱-۲۰۰)، رجوع شود.

3. aryazantu

4. tuxmaspada

۲. *madai* (مادیها)

آن «دارنده لشکر نیرومند» است) والخ. قبایل ماد در تاریخ شرق باستانی نقش مهمی ایفاء کردند. در پایان قرن هفتم قبل از میلاد کیاکسار (هوخستره) پادشاه ماد به اتفاق بابلیان دولت بسیار مقتدر شرق باستانی - یعنی آشور را تارومار کرد و پایتخت آن - نینوا - را ویران ساخت (۶۱۲ ق. م) و نفوذ پادشاهی ماد را در سرزمین پهناوری که شامل بخش غربی فلات ایران می گشت و تا نواحی آسیای صغیر (کاپادوکیه) - به سمت غرب - ممتد بود - بسط داد.^۱

قبایل پارسی و دولت هخامنشیان

گروه دیگری از قبایل ایرانی زبان - یعنی پارسیان (پارسای پارسی باستانی) در تاریخ شرق باستان نقش بزرگتری ایفاء نمود. دانشمندان معتقدند، اصطلاح «پارشوآ» که در الواح آشوری اواسط قرن نهم ق. م. دیده می شد (یعنی تقریباً همزمان با نخستین اطلاعاتی که درباره مادیها در منابع باستانی پدید آمده) قدیمیترین تذکری است که درباره قبایل مزبور در آثار عهد قدیم مشهود افتاده.^۲ در آن دوران قبایل پارسی هنوز در صحنه تاریخ جهان - به صورت نیرویی مستقل - وارد میدان نشده بودند. پس از چند قرن تاریخ از نام قبایل پارسی - در بخش جنوب غربی فلات ایران و کرانه خلیج فارس، یاد می کند. و آن بخش ایران - به نام قبایل پارسی پارسا خوانده شد. (پارسای پارسی باستانی و «پرسید» یونانی - که معرب آن فارس و فارسستان است). قبایل پارسی پس از آنکه در ناحیه مزبور مستقر و استوار گشتند در سال ۵۵۳ قبل از میلاد علیه فرمانروایی ماد علم عصیان برافراشتند و در نتیجه پادشاهی ماد تارومار شد. دولت نوی که اراضی امپراطوری پیشین ماد را در تحت حکومت سلاله هخامنشیان متحد ساخت، تأسیس یافت (۵۵۰ قبل از میلاد).

کوروش بنیان گذار دودمان نوین (از سال ۵۵۸ تا ۵۲۹ ق. م. سلطنت کرد) که بیشتر به نیروهای مسلح قبایل پارسی متکی بود جنگهای فراوان و فتوحات بسیار کرد و نواحی مختلف فلات ایران و آسیای مقدم و آسیای صغیر و بخش مهمی از آسیای میانه را تابع پادشاهی پارسی (ایران) نمود. این فتوحات در زمان جانشینان کوروش یعنی کمبوجیه (کامبیز ۵۲۹ تا ۵۲۲ ق. م. سلطنت کرد) و داریوش اول (۴۸۶ - ۵۲۲ ق. م.) نیز دوام داشت. در عهد داریوش اول، در آستانه قرنهای ششم و پنجم قبل از میلاد قدرت شاهنشاهی هخامنشیان به سرزمین پهناوری - از آسیای میانه و ارمنستان - در شمال - گرفته تا حبشه - در جنوب - و از کرانه های دریای اژه - در مغرب - تا دره رود سند - در مشرق - بسط یافت. قبایل پارسی که در آن کشور مرکب از عناصر و عشایر مختلف مقام فرمانروایی داشتند مانند مادیها از آسیای میانه آمده بودند.

۱. اراضی که هوخستره مسخر ساخته بود از سمت مغرب تارودها لیس (قرل ایرماک کنونی) بسط می یافت.

۲. دیاکونوف در تاریخ ماد ناحیه پارشوآ را غیر از پارس می داند (مترجم).

پارسیان نیز مانند دیگر قبایلی که باستانی‌ترین سرودهای ادستا را پدید آورده بودند، خود را آریایی می‌شمردند، شاهان هخامنشی که از میان قبایل پارسی برخاسته بودند نیز خود را آریائی می‌خواندند:

*adam dārayava'uš xšāyaθiya vazrka xšāyaθiya xšāyaθiyānām...
vištāspahya puθ'a haxāmanišiya pārsa pārsahya puθ'a ariya
ariyač'iθ'a*

من، داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان... پسر ویشتاسپا، هخامنشی، پارسی، پسر پارسی، آریایی، ازپشت آریایی (۱۵-۸، Dar. NRa، کتیبه داریوش).
در دیگر کتیبه‌های داریوش اول و کتیبه‌های خشایارشاى اول همین جمله‌ها (مثلاً در کتیبه داریوش در شوش ۱۴-۷، e و کتیبه خشایارشا در استخر، ۱۳-۶، h'۶) کلمه آریا *arya* غالباً جزو اسمی خاص بزرگان پارسی و سران نظامی می‌باشد (مثلاً نام نیای بزرگ داریوش اول آریا رمنه - *Ariyāramna* بوده).
در کتیبه بیستون (ستون ۴) کلمه آریا به معنی زبان پارسی باستانی که متن اصلی کتیبه مزبور بدان نوشته شده به کار رفته است.

قبایل سکایان (اسکیتها)

گروه دیگری از قبایل ایرانی زبان که در نیمه نخست هزاره اول قبل از میلاد از حدود آسیای میانه تجاوز کرده در نقاط دور پراکنده شدند سکایان بودند. در کتیبه‌های پارسی باستانی، قبایل صحرانشینی که در عهد عتیق نواحی شمالی آسیای میانه رامسکن خویش برگزیده بودند - سکایان نامیده شده‌اند. چند شعبه از قبایل سکایی که در کتیبه‌های مزبور مذکور گردیده به قرار زیر است:

۱. سکاتیگراخانودا به معنی «سکایان تیزخود».^۱
۲. سکا هومه ورگا. چنانچه این گروه قبایل سکایی همان «آمیورگیامیان» مذکور در اثر هرودوت باشند محل سکونت ایشان را ظاهرآ باید دره رود مرغاب شمرد.^۲
۳. سکاتیائی پرسوگدم «سکایانی که آن سوی سغد هستند».^۳
۴. سکاتیایی پردریا «سکایانی که آن سوی دریا هستند». موضوع تعیین محل این گروه قبایل سکایی پیچ در پیچ است. اینان ممکن است سکایانی باشند که آن سوی دریای

۱. *sakā tigraxaudā* تصویر پیشوای قبایل مزبور در نقوش برجسته بیستون در میان اسیران دیده می‌شود و شرح زیر بدان افزوده شده: ایام سکویاها یا ساکو *tyam skuⁿ xa hya sakū* به معنی «این سکونهای سکائی است». ویژگی ملبوس اسیر مزبور کلاه بلند بوک نیز اوست.

۲. *sakā haumavargā* برخی از دانشمندان این نام را «سکایانی که هانوما - آتامیدی مقدس - تهیه می‌کنند» ترجمه کرده‌اند. تمبیرات دیگری نیز وجود دارد. (مثلاً به مقاله A.ن. برشتام تحت عنوان سکایان پامیر (VDI، ۱۹۵۶، شماره ۱ ص ۱۳۱ - رجوع شود).

آرال^۱ زندگی می کرده اند و یا سکاها (اسکیت‌های) نواحی کرانه دریای سیاه.^۲ در صورت اخیر سخن از قبایلی که در شمال دریای سیاه می زیسته اند در میان خواهد بود. (آیا «دریا» به معنی رود استعمال نشده؟ مترجم)

بسیاری از منابع یونانی و لاتینی وجود قبایل سکایی (اسکیتی) را در اراضی دور از آسیای میانه - تارکانه‌های شمالی دریای سیاه - تأیید کرده اند. مؤلفان یونانی قبایل سکایی مزبور را اسکیت و سمرت خوانده اند.^۳

در قرنهای هشتم و نهم قبل از میلاد بخشی از قبایل اسکیت از طریق قفقاز وارد آسیای مقدم گشتند. از اخبار مؤلفان باستانی و بویژه هرودوت و همچنین تودات چنین بر می آید که قبایل اسکیت به نواحی بین النهرین و سوریه و جنوب فلسطین کوچ کرده و حتی در فلسطین مستقر گشته مصر را مورد تهدید قرار دادند.^۴ منابع آشوری و بابلی نیز اخبار مربوط به هجوم اسکیتها را به آسیای مقدم تأیید می کنند. قبایل اسکیت از سوی مغرب تارکانه چپ دانوب (که در منابع باستانی «ایستر» خوانده می شده) پیش رفته بودند. اسکیت‌های مزبور که در اقصای غرب نفوذ کرده بودند. در سال ۵۱۲ قبل از میلاد در مقابل داریوش اول که با سپاهیان پارسی از بغاز بوسفور و دانوب گذشته بود مقاومت کردند. داریوش در آن سرزمین با قبایل آزادی دوست اسکیت در آویخت و مزه نخستین شکست سخت را چشید. و ناگزیر از عقب نشینی شد. هرودوت (در تادیخ، کتاب ۴) از لشکرکشی داریوش اول و شکست وی سخن می گوید.

مؤلفان باستانی متأخرتر - مانند استرابون (در آغاز تاریخ میلادی) و آریان (قرن دوم بعد از میلاد) از چند قبیله دیگر سکاها (اسکیتها) نیز یاد می کنند (داهان - که محلشان در مشرق دریای خزر و بخش جنوبی ترکمنستان کنونی شوروی بوده و مساکتها که با سکاها «دورتر از ایشان (از داهان) - طرف مشرق می زیستند»). هرودوت نیز از مساکتها یاد کرده می نویسد که «بخش مهمی از جلگه پهناور را» اشغال کرده بودند. به عقیده محققان، محل مزبور همان بخش شمالی قراقوم و پهنه واقع بین قسمتهای سفلی آمودریا و میر دریا (جیحون و سیحون) می باشد. ظاهراً مساکتها اتحادیه بزرگی از قبایلی سکائی بوده اند. اصطلاح «مساگت» را می توان «سکایان بزرگ» تعبیر کرد. (مس - mas به زبان پارسی باستانی به معنی «بزرگ» است + سا saka - ی پارسی باستانی + پس وند - (ت) ۵ که در زبانهای شرقی ایرانی - اعم از باستانی و کنونی - علامت جمع بوده و هست.)

۱. نظر آکادمیسین و. و. استرووه این است که «سکاها آن سوی دریا» و داهان که در کتیبه «شد دیو» خشیارشا و منابع باستانی نامشان ذکر شده یکی هستند. رجوع شود به اطلاعات فرهنگستان علوم شوروی. СИЭ. مجلد سوم - رساله سوم، ۱۹۴۶ از ص ۲۴۱ به بعد. در تاریخ جهان نیز (مجله دوم ۱۷۲) محل «سکاها آن سوی دریا» در شمال دریای آرال ذکر شده است.

۲. saka tyaty para draya «سکاها آن سوی دریا همیشه در کتیبهها بعد از yauna (یونانی) و قبل از skudra (که محتملاً «فراکیه» و «مقدونی» می باشد) آمده است و این مؤید نظر اخیر است.

۳. هرودوت می گوید (VII-۶۴) که پارسیان (ایرانیان) همه اسکیتها را سکاها می خوانند.

۴. هسامتیخ اول فرعون مصر (۶۱۱ - ۶۶۵ ق. م.) مجبور شد برای رهایی از چنگ قبایل اسکیت که شهر آسکالون (جنوب فلسطین) را تصرف کرده مصر را تهدید می کردند باجی به ایشان بدهد.

۵. در باره پس وند - t (ت) به بعد رجوع کنید.

در منابع هندی وچینی نیز از قبایل سکائی (به سنسکریت «شکا» *saka* وچینی سک *sak*، که بعدها به سه *sa* و سی *sai* تبدیل یافت) که در مشرق آسیای میانه و مغرب ترکستان چین زندگی می کرده اند (ایالت کنونی سین تسزیان چین) یاد شده است. آثار اصلی از زبان اسکیتی در دست نیست. ولی در تالیفات مؤلفان باستانی و کتیبه های یونانی نواحی مجاور دریای سیاه و دریای آزوف^۱ تعدادی کلمات اسکیتی محفوظ مانده است که بیشتر آنها نام قبایل اسکیت و سمرت و اسامی خاص و غیره می باشند. تجزیه و تحلیل این کلمات درباره ایرانی زبان بودن اسکیتها شکی باقی نمی گذارد. اسکیتها نیز مانند قبایل ایرانی زبان آسیای میانه و مادیها و پارسیان خویش را از قبایل آریایی دانسته به لهجه های مختلف مشتق از زبان اصلی ایرانی- سخن می گفتند. مثلاً نامهای زیر را که از آن قبایل اسکیت و سمرت است در نظر بگیرید: آرشی، آلان، آلانی <*āriyana*>، روکسولانوی *Roksolanai* که معنی تحت اللفظی آن «آلانهای سفید - یا روشن -» است (کلمه پارسی باستانی *rauxšna* روخشنا که به معنی «روشن» است به اضافه آریانا *āriyana*) و غیره. اسامی خاص پیشوایان اسکیت از قبیل: آریانتاس^۳ و آریایی سس^۴ و آریارامنس^۵ (بنگرید به کلمه پارسی باستانی پیش گفته آریارمنه) و غیره. مؤلفان باستانی رابطه قبایل اسکیت اروپای شرقی را با آسیای میانه نیک درک می کردند. حتی آمیان مارتسلین که در دوران بالنسبه متأخرتری می زیسته (قرن چهارم میلادی) و در تالیف خود از هجوم هونها سخن می گوید آلانها و مساکنها را - بالصراحه - یکی می داند.^۶ به احتمال قوی آلانها یکی از قبایل سکایی (اسکیتی) بوده اند که در آغاز جزو اتحادیه مساکنها شمرده می شده و بعدها به مغرب کوچ کردند.

شاید در میان قبایل صحرائشین اروپای شرقی- که مؤلفان باستانی جمله ایشان را «اسکیت» می خوانند - قبایلی که به لهجه های ایرانی سخن نمی گفتند نیز وجود داشته اند. استرابون و آریان نیز می گویند که «نام مشترک ایشان «اسکیت» است، گرچه هر یک از آن اقوام نام خاصی دارند». آمیان مارتسلین همچنین می نویسد: «... آن سوی آن (منظور وی آن سوی رود تانائیس است که همان رود دن کنونی باشد) دشتهای بیکران اسکیتی محتمل است که ساکنان آن آلانها می باشند. آنان (آلانها) اندک اندک، مانند پارسیان

۱. در قریبهای هشتم و هفتم ق.م. نفوذ یونانیان به کرانه دریای سیاه آغاز گردید، از قرن ششم قبل از میلاد «شهر- مستعمره» های یونانی در کرانه شمالی دریای سیاه نیز پدید آمدند، از قبیل: اولویا (در مصب رود بوگو- دنیپر) و پنته کپه (در شبه جزیره کرج و محل کرج کنونی) و فاناگوریا (در کرانه شرقی تنگه تامان) و خریبوس (در محل سواستوپول کنونی) و غیره. شهر- مستعمره های یونانی با مردم بومی پیرامون خویش و از آنجمله با قبایل اسکیت و سمرت مجاور دریای سیاه و آزوف تجارت و روابط سیاسی وسیع داشتند. بدین سبب در کتیبه های یونانی نواحی مزبور کلمات اسکیتی چندی محفوظ مانده و به ما رسیده است.
۲. یکی از ویژگیهای زبان اسکیتی (یا برخی از لهجه های آن زبان) تبدیل صوت *ry* (ری) به «ل» *d* می باشد $ry > l$.

3. ariantas 4. ariapeises 5. ariaramnes

۶. «... این قوم هر جنب و جوش و سرکشی (هونها) ... به محل آلانها (*halanos*) که مساکنهای پیشین (*Veteres*) باغند رسید» (اطلاعاتی درباره نوشته های مؤلفان باستانی راجع به اسکیتها و قفقاز، VDI، ۱۹۴۹، شماره ۳) ص ۳۰۴.

(ایرانیان) با جنگها و پیروزیهای پیوسته اقوام همسایه خود را فرسوده کرده و نام و عنوان قوم خویش را به آنان دادند^۱ ولی این موضوع به هیچ وجه مطلب دیگری را که لغات اسکیتی مذکور در منابع باستانی منشأ ایرانی دارد - رد نمی کند. کلمات یادشده شاهد بارز ایرانی زبان بودن قبایل اسکیتی (و یا بخشی از آنها) اروپای شرقی می باشد.^۲ قبایل ایرانی زبان اسکیت در اسامی اماکن اروپای شرقی و نواحی مجاور دریای سیاه - و آزوف و کریمه نیز اثری از خویش باقی گذارده اند. اسامی بسیاری از رودهای منطقه آزوف و دریای سیاه - از قبیل دن، و دنتس و دنیپر و دونای (دانوب) و دنیستر ریشه ایرانی دارند (در نظر گیرید دانو - *Dānu* استایی را که به معنی «رود» است و همچنین «دن» را که در زبان آسی کنونی به همان معنی آمده و مقایسه کنید با اسامی رودهای قفقاز شمالی به زبان آسی - از قبیل آردن و نیاگدن و گیزلدن و اورس دن و غیره). نام باستانی تنگه کرچ و «شهر - مستعمره» یونانی ای که بر کرانه آن قرار داشته «پنتی - کپه» بوده (> پنتن *Pontan* در پارسی باستانی به معنی «راه»^۳ «کپه» - ماهی) - که به طور تحت اللفظی «راه یا معبر ماهی» ترجمه می شود^۴، و نام «سوداک» که یکی از شهرهای کنونی کریمه است (از > سوغدک *suḡdak* باستانی مأخوذ می باشد که در دستا به شکل *suḡda* و در پارسی باستانی *suguda-* که همان «سغد» یا «سغدیانا» بوده و نام ناحیه ای است در آسیای میانه) و غیره.

قبایل و اقوامی که با قبایل ایرانی زبان عهد باستان همسایه بوده اند

بنابراین قبایل و اقوام ایرانی زبان از قبیل خوارزمیان و سغدیان و سکیان (اسکیتها) و مادیه و پارسیان و غیره در عصر باستانی تاریخ زبان ایرانی در سرزمین وسیعی که از سمت مغرب به دانوب و نواحی شمالی مجاور دریای سیاه و از سمت مشرق تا فرغانه و ترکستان شرقی (چین) و از شمال به سیر دریا (سیحون) و از جنوب تا کرانه های خلیج فارس محدد بود - پراکنده بودند.

قبایل و اقوام ایرانی زبان مقیم شمال این خطه پهناور (و بخصوص قبایل اسکیت) - در بخش سفلی مسیر رود اورال و ولگا با قبایلی که به زبانهای اویغور و فنلاندی سخن می گفتند، تماس داشتند. شاهد وجود رابطه لسانی بین قبایل مزبور کلماتی است که متکلمان به زبانهای اویغور و فنلاندی از همسایگان جنوبی خویش (اسکیتهای ایرانی زبان) به وام

۱. از منبع سابق الذکر نقل شده. ص ۳۰۴ - در باره بسط مفهوم نام پارس به سراسر اراضی هخامنشیان به بعد رجوع کنید.

۲. میان نامهای خاصی که مؤلفان یونانی و لاتینی عهد باستان در کتب خویش آورده اند بیش از ۳۰۰ نام محققاً ریشه ایرانی دارند. نامهایی نیز دیده می شود که ریشه فراکی و ایرانی دارند (رجوع شود به:

L. Zgusta, Die Perso-nennamen griechischer Staate der nordlichen Schwarzw meerküste, Praha, 1955)

۳. به آخرین حاشیه - آخرین فصل این کتاب رجوع شود

گرفته‌اند. مثلاً وورون *vurun* که به زبان کومی-زیریانی به معنی «پشم» است (> از پارسی باستانی وورنا *vūrna*) و زرنی *Zarni* به زبانهای «اودمورتی» و «کومی-زیریانی» به معنی «طلا» (> به پارسی باستانی زرنیا- *zaranya*) و مورت *murt* به زبان «اودمورتی» که در زبان «کومی-زیریانی» مرت *mort* به معنی «مرد و آدمی» آمده (> مرتیا-ی پارسی باستانی *martiya* و پودو *pudo* به زبان «اودمورتی» و پدا *Podā* به زبان «کومی-پرمیاکی» به معنی «دام» است (در زبان تاجیکی پدا *podā* به معنی «رمد» آمده) و مژ *mez* در «کومی-زیریانی» به معنی «گوسفند» (> در زبان ایرانی قدیم *maēša* و پارسی میانه مش *Mes* و فارسی میشل و افغانی مژ *maž*) و «نان» به زبانهای «اودمورتی» و «کومی-زیریانی» به معنی نان فارسی (ناغنا *naγno*-ی پارسی باستانی و *nān* پارسی میانه) و الخ. ظاهراً «کن» *Ken* «اودمورتی» که به معنی «عروس» (زن پسر) می‌باشد نیز در این شمار است (> کنیا-ی پارسی باستانی *kanya* به معنی «دختر» و «دوشیزه» و کیندزه *kindžū*-ی آسی (ایگوری)، به معنی «عروس» بیشتر کلماتی که مردم «اویغور و فنلاندی» از همسایگان ایرانی زبان خویش به وام گرفته‌اند مربوط به دامتاری-که شغل اصلی قبایل ایرانی زبان عهد باستان بوده- می‌باشد و این خود پدیده‌ای پرمعنی است.

اما در سمت جنوب شرقی- یعنی منطقه رودسند، قبایل واقوامی که همسایه ایرانی زبانان بودند به زبانهای هندی سخن می‌گفتند. در باره همسایگان غربی ایشان بیشتر صحبت داشتیم.

فصل دوم

آثار مکتوب دوران باستانی زبانهای ایرانی.

اوستا

اوستا قدیمیترین و مهمترین اثر زبانها و ادبیات ایرانی است. به صورت مجموعه‌ای از متون مقدس زرتشتی گری - که قبل از فتح اعراب دین رسمی و دولتی ایران بوده - (قرن هفتم قبل از میلاد) به دست ما رسیده است. پس از فتح ایران به دست اعراب و رواج اسلام در آن سرزمین، پیروان دین کهن ناگزیر - بر اثر زجر و تعقیب مسلمانان از زادگاه خویش آواره شده، گسروه بالنسبه کثیری از زرتشتیان ایران به هندوستان مهاجرت کردند و بازماندگان ایشان تا کنون نیز در آن سرزمین ساکن می باشند و کیش باستانی را حفظ کرده اند و جماعت مذهبی کم و بیش محدودی را تشکیل می دهند. هم در طی فتوحات اعراب (بین سالهای ۳۰ و ۴۰ میلادی) بسیاری از زرتشتیان نواحی غربی ایران به مناطق امن تر مشرق کشور گریختند (سیستان، کرمان و مکران). و از آنجا - از آغاز قرن هفتم میلادی مهاجرت زرتشتیان به هندوستان شروع شد و چندین قرن دوام داشت و مهاجران نخست به شبه جزیره کنیاور (کتخیاور) و سپس به نقاط جنوبی تر رفته در کرانه غربی هندوستان و ناحیه بمبئی ساکن گشتند. تاریخ در قرون وسطی حضور زرتشتیان را در جنوب بمبئی و کرانه مالابار (مثلاً در قرن پانزدهم در بندرگاه چائول) شهادت می دهد. زرتشتیان هندوستان - که علی الرسم «پارسی» نامیده می شوند - بیشتر در ایالت بمبئی و شهر بمبئی و چند شهر دیگر گجرات زندگی می کنند. عده پارسیان هندوستان اکنون در حدود ۱۱۵ هزار است. پارسیان در قرون وسطی زبان گجراتی را پذیرفته بدان متکلم گردیدند و اکنون زبان مزبور لسان محاوره ای و ادبی ایشان و مردم اطراف می باشد. در قرن پانزدهم کتابهای مذهبی پارسیان نیز به زبان گجراتی ترجمه شد. عده کمی از زرتشتیان نیز در ایران زندگی می کنند (مجموعاً قریب ده هزار نفر در یزد و کرمان و گروههای کوچکی نیز در تهران و شیراز و کاشان و غیره). زرتشتیان را در ایران «گبر» می خوانند (به نظر می رسد که عده زرتشتیان یزد و کرمان و دیگر شهرها بیشتر باشد. مترجم).

پارسیان هندوستان بقایای کتب مقدس خویش اوستا را - که نیاکان ایشان در عهد قدیم از ایران خارج کرده بودند - نیز با کیش باستانی حفظ کردند.

تاریخ کشف و مطالعه اوستا

تألیفات مؤلفان یونان باستان و سریانی و ارمنی و عرب از وجود کتابهای مقدس اوستا در ایران باستان حکایت می کردند. افسانه های حماسی اقوام ایرانی زبان که در قرن دهم و یازدهم ددشاهنامه مشهور فردوسی مدون و منتظم گشته نیز از اوستا یاد می کنند. باین حال دانشمندان درباره نخستین نسخه های خطی - حاوی قطعات اوستا - فقط در قرنهای هفدهم و هجدهم میلادی اطلاع پیدا کردند. ولی چون نسخ اوستا به زبان ناشناسی نوشته شده بوده قابل استفاده نبوده است، تا اینکه در نیمه دوم قرن هجدهم جوانی فرانسوی به نام آنکتیل دوپرون^۱ (۱۸۰۵-۱۷۳۱) سفری به هندوستان کرد و اوستا - شناسی را بنیان گذارد. آنکتیل دوپرون پس از آنکه با چند ورق از نسخه خطی اوستا که در آکسفورد محفوظ بوده آشنا شد، (به مسئولیت و خرج خود) عازم هندوستان گشت. و امیدوار بود که راز کتابهای مقدس اوستا را بگشاید.

دوپرون شش سال در هندوستان اقامت گزید (از ۱۷۵۵ تا ۱۷۶۱ م.) و بردشواریهایی فراوان فایق آمد و با روحانیان زرتشتی (دستوران) تماس گرفت و اعتماد ایشان را جلب کرد و با رسوم دینی و سنن پارسیان که شفاهاً و سینه به سینه به ایشان منتقل گشته بود آشنا شد. وی در هندوستان خواندن متون مقدس باستانی را فرا گرفت و چند نسخه خطی به دست آورد. آنکتیل دوپرون در سال ۱۷۶۱ میلادی به پاریس بازگشت و به مطالعه مطالبی که گرد آورده بود پرداخت و ثمره کوششهای وی به صورت نخستین ترجمه اوستا به یک زبان اروپائی و متون آن تحت عنوان زند - اوستا، تألیف زدشت ... ترجمه به زبان فرانسه از اهل زند با تعلیقات و حواشی منتشر شد.^۲

بدین طریق مهم ترین اثر ادبیات باستانی ایرانی در دسترس دانشمندان قرار گرفت و اکنون قریب دو قرن است توجه دائم عده کثیری از مورخان شرق باستانی و شرق شناسان و زبان شناسان و علمای فقه اللغة بدان معطوف است. اهمیت اثر مزبور واقعاً فوق العاده عظیم است. برخی از بخشهای اوستا مربوط به قریب دوهزار سال قبل از میلاد می باشد و حاوی اطلاعاتی است درباره زندگی تاریخی و فرهنگی مردم باستانی آسیای میانه و نواحی مجاور آن و معتقدات مذهبی و اساطیر و حماسه های پهلوانی ایشان و غیره. اوستا در عین حال باستانی ترین اثر زبانهای ایرانی است.

چنانکه در صفحات بعد خواهیم دید، اثر آنکتیل دوپرون - چون وی دارای معلومات فقه اللغوی لازم نبوده و روایات پارسیان را درست، بدون اعمال نظر انتقادی،

1. anquetil du perron

2. Zend-Avesta Ouvrage de Zoroastre ... trad. en Fruncais Sur l'original Zend, avec des remarques. Vol. I - III, Paris, 1771.

پذیرفته - از بسیاری جهات ناقص بوده. حتی عنوان ترجمه مفسر وی می‌رساند که وی اوستا را با ترجمه آن به زبان پارسی میانه مخلوط و اشتباه کرده است. به‌طوری‌که بعدها معلوم شده اصطلاح «زند- اوستا» (به پارسی میانه *apastāy u zand*) - یعنی تعریفی که به‌طور کلی کتب مقدس کیش زرتشتی را در برگیرد - بعد از قرن ششم پس از میلاد پدید آمده. در آن زمان مفهوم این اصطلاح عبارت بود از اوستا به معنی اخص *avastā* پارسی میانه به معنی «متن اصلی»، «قانون اصلی»^۱ و «زند» *Zand* پارسی میانه که معنی تحت‌اللفظی آن «دانائی»، «تفسیر» و «تعبیر» بوده- ترجمه اوستاست به زبان پارسی میانه و تفسیری بر آن به همان زبان^۲ که در زمان ساسانیان مدون گشته و مبنای اوستای پارسیان را تشکیل می‌دهد). این نکته نیز مبرهن است که اوستا مجموع متونی است که در ادوار مختلف تدوین شده و ممکن نیست شخصی واحد (اعم از زرتشت افسانه‌ای و یا شخص واحد دیگری) مصنف آن باشد. بسیاری از جاهای مشکل اوستا در ترجمه اول آن نا- مفهوم بوده و یا به‌غلط تعبیر شده بوده. به‌محض انتشار اثر آنکتیل دوپرون، در محافل خاورشناسان بحثی بر سر اصالت متنی که وی ترجمه کرده بود در گرفت و بسیاری از دانشمندان بزرگ در آن شرکت جستند و بحث به تقریب نیم قرن دوام داشت تا اینکه در نتیجه موفقیت‌های سنسکریت‌شناسی و تاریخ تطبیقی دستور زبانهای هندواروپایی مباحثه پایان یافت و اصالت اوستا شناخته شد.

در سال ۱۸۲۶ راسموس کریستیان راسک زبان‌شناس نامی دانمارکی (۱۷۸۷-۱۸۳۲) که یکی از بنیانگذاران زبان‌شناسی تطبیقی و تاریخی است، قدمت زبان اوستا و خویشاوندی نزدیک آن را با زبان هندی باستانی - یعنی سنسکریت - ثابت کرد.^۳

قربت دو زبان اوستا و سنسکریت مورد استفادهٔ ا. بورنوف سنسکریت‌شناس فرانسوی (۱۸۵۲-۱۸۰۱) قرار گرفت و او به یاری مطابقت‌های منظمی که میان این دو زبان خویشاوند بوده بسیاری از جاهای نامفهوم ترجمه دوپرون را بدرستی قرائت کرد و برخی جاها را هم که دوپرون درست نفهمیده بود تصحیح کرد. وی از ترجمه (یا صحیح‌تر

۱. علی‌الرسم کلمه *apastāk > apastāy* پارسی میانه را از *upa-stū-ka* و ریشهٔ *stā-* به معنی «ایستادن» یا تحت‌اللفظی «اساس و پایه» مشتق می‌دانند. تلفیق کلمات *upastā-* در پارسی باستانی به کلی معنی دیگری دارد و این مانع از پذیرفتن اعتقاد فوق‌است. فی‌المثل جملهٔ زیر، *Ahuramazdāmaiy upastām* به معنی «اهورا مزدا به من واری (یا تحت‌اللفظی به معنی «الحاق») کرد (B. 1/25) حسن کریستیان بارتولومه قابل قبول تر است (Zum altiranischen Wörterbuch, S. 108) که: *upa-stāv-ag-* *apastāk* پارسی میانه از ریشهٔ *stāu* به معنی «ستودن» (تحت‌اللفظی «ستایش»). اخیراً توجیهات دیگری نیز شده است. (رجوع شود به: ص ۲۶. 1956. J. c. Tavadia, Die mittelpersische Sprache ...).

۲. رجوع شود به S25. *Die mittelpersische Sprache und Literatur* ... نویسنده می‌گوید که اصطلاح زند *zand* به معنی «دانایی» و «علم» و «قانون» در بسیاری موارد، نه تنها برای رسانیدن مفهوم «روایت اوستا به زبان پارسی میانه» بلکه به معنی (متون اصلی اوستا نیز به کار رفته است. وی معتقد است که استعمال این اصطلاح به معنی «ترجمه اوستا به پارسی میانه و تفسیر و تعبیر آن» مربوط به دوران متأخر می‌باشد.

۳. ترجمه آلمانی تألیف راسک در این باره تحت عنوان *Ueber das Alter und die Echtheit der Zend-Sprache und des Zendavesta...* (Berlin, 1826)

معروف است. اصل دانمارکی عنوان چنین است: *Om Zendsprogets og Zendavestas Ælde og Ægthed*.

لگوئیم اقتباس) برخی از بخشهای اوستا به زبان سنسکریت که در قرون وسطی توسط نریوسنگ پارسى به عمل آمده بود، استفاده کرده. گرچه اقتباس مزبور مستقیماً از اوستا به عمل نیامده بلکه از روی ترجمه‌ای که به زبان پارسى میانه شده بود- صورت گرفته - مع هذا، ا. بورنوف از آن بهره گرفته به فهم زبان اوستا توفیق یافت. در سال ۱۸۳۳ بورنوف مجلد اول از تفسیر یسنه را منتشر کرده در طی آن ویژگیهای اصلی قواعد دستوری زبان اوستا را طرح نموده است.^۱ کشف اوستا و ترجمه تعبیر و تفسیر آن که به شیوه دقیق بورنوف صورت گرفت- شیوه‌ای که به قول آ. میه^۲ «نیروی عقل سلیم بانبوغ در آن پهلومی زد» - در ترقی و تکامل زبانشناسی هندوایرانی و هندواروپائی نقش مهمی ایفاء نمود. از سال ۱۸۳۳ که دستود تطبیقی ف. بوپ (۱۸۶۷-۱۷۹۱)^۳ از طبع خارج شد زبان اوستائی را دانشمندان مرتباً با سنسکریت و یونانی قدیم و لاتینی و دیگر زبانهای باستانی تطبیق کرده به مطالعه آن پرداختند.

در قرن نوزدهم دو مکتب اصلی در مطالعه اوستا پدید آمد. یکی از این دو، در تعبیر و تفسیر اوستا بیشتر به روایاتی که در ادبیات زبان پارسى میانه جماعات پارسیان محفوظ مانده بود تکیه می‌کرد و مکتب دیگر (که بیشتر از زبان‌دانان تشکیل شده بود) صحت و اهمیت علمی روایات پارسیان را رد کرده و در تقریر متن اوستا تقریباً فقط به مقایسه زبان آن با سنسکریت متکی بود.

در نیمه دوم قرن نوزدهم کوششهایی برای انتشار متن انتقادی و ترجمه متون اوستا- بدان صورتی که به دست اهل زمان ما رسیده - به عمل آمد. این امر به سبب آنکه تدوین و استنساخ اوستا تاریخ طولی دارد و در طی قرنهای متعددی صورت گرفته و همچنین سر نوشتی که نسخ اوستا پس از رواج اسلام در ایران بدان دچار شده - مشکلات فراوان در بردارد.

تاریخ تدوین و استنساخ متن اوستا

چنانکه پیش گفتیم، اوستا اثری است چندین لایه و بخشهای آن از لحاظ زمان و مکان و پیدایش یکدست نیستند. قدیمترین بخشهای اوستا در نیمه اول هزاره دوم قبل از میلاد در سرزمین آسیای میانه پدید آمده است و مبین عصری از زندگی قبایل ایرانی زبان می- باشد که قبایل مزبور در پهنه‌های آسیای میانه به دامپروری و صحراگردی اشتغال داشتند و به دیگر سخن اوستا شیوه زندگی و عادات و رسوم و معتقدات دینی و اساطیری صحرائشینان دامپرور را منعکس نموده.

دیگر بخشهای اوستا که به زرتشت (زراتوشترا) و تعالیم دینی وی منسوب است دیرتر از آن زمان تنظیم شده و دوره انتقال گروهی از مردم قدیمی آسیای میانه را به شیوه‌ها و اشکال جدید و ترقیخواهانه تر اقتصادی - یعنی کشاورزی و دامپروری توأم با زندگی غیر صحرائشینی و اسکان در يك محل - منعکس می‌سازد.

1. E. Burnouf. *Commentaire sur le yaçna*. T.1. Paris. 1833 - 1835

2. a. meillet 3 F. Bopp

و بعد از آن، محتملاً در عصر هخامنشیان، زرتشتیگری کیش دولتی و رسمی ایران گشت و سپس در نخستین قرنهای بعد از میلاد روحانیان زرتشتی نیرو و نفوذ عظیمی کسب کردند. وبخصوص در عهد ساسانیان (از قرن سوم تا هفتم بعد از میلاد) از مساعدت مستقیم شاهان برخوردار بودند. هم در آن زمان میان دو نیروی دینی و غیر روحانی ایران عهد ساسانیان روابطی بر مبنای اصل مشهور «دیهیم تکیه گاه معبد و معبد تکیه گاه دیهیم» برقرار شد. دستگاه روحانی زرتشتیگری و اصول مدون و ثابت آن و سلسله مراتب سازمان دینی در آن عصر یکی از مهمترین وسایل ایجاد مرکزیت در تحت لوای قدرت شاهان ساسانی بود. و تدوین و تنظیم متن ثابت و قاطع اوستا - متنی که بقایای آن به دوران ما رسیده - بر اثر این ضرورت صورت گرفت.

در طی قرون متمادی سروده های باستانی که در ستایش ایزدان و پهلوانان سروده شده بوده و افسانه های عامه خلق (به عبارت دیگر آنچه بعدها در اوستا مدون گشت) فقط به صورت روایات شفاهی وجود داشت و مانند آثار فرهنگ عامیانه و غیر مکتوب سینه به سینه، از نسلی به نسل دیگر منتقل می شد. بدیهی است که در جریان انتقالات و در طی قرون ممکن نبود که روایات مزبور از گزند دگرگونیها و تغییرات مصون بماند؛ بخشی از آنها از دست رفت و بخشی تغییر شکل داد و یا تکمیل شد و موضوعهای نوینی بدان اضافه گشت و افسانه های تازه بر آن افزوده شد و موضوعها و افسانه هایی که همواره در محیط قبایل و اقوام مختلف ایرانی زبان تکوین می شد - بدان ضمیمه گردید.

مسئله زمان و مکان و اوضاع و احوالی که در آن به نوشتن متن اوستا اقدام شد و تواریخ بخشهای آن یکی از پیچ در پیچترین مسائل ایران شناسی است. مورخان شرق باستانی و آسیای میانه و مورخان ادیان و متخصصان زبانها و ادبیات و کتابت و خط باستانی ایران ناگزیر به این موضوع توجه نمودند. و نظریات فراوان - که در بسیاری از موارد ناقص یکدیگر بودند ابراز داشتند. هیچیک از نظرها و فرضیه های ایشان در حال حاضر مورد قبول همگان نیست. بنا به روایات زرتشتیان متن اوستا در زمان هخامنشیان وجود داشته و بر پوست گاو نر به خط زر نوشته شده بوده و در کاخهای استخر از آن حفاظت می شده. و گویا نسخ مزبور به هنگام تصرف استخر از طرف اسکندر مقدونی نابود گردید. سپس در زمان ولاش - بلاش (ولگز) اول پادشاه هارت (۵۱ تا ۷۸ ق. م.) - چنانکه از روایات مزبور استنباط می شود - کوششی برای احیاء و تحریر مجدد متن اوستا به عمل آمد و متن جدید به آتشکده گنج شیز (اورمیه) سپرده شد. ممکن است که این روایت تاحدی از لحاظ تاریخی درست باشد. می دانیم که نخست اوستا با الفبائی آرامی که حروف مصوت نداشت نوشته شده بود. ۱. الفبای مزبور تقریباً در حدود مبدأ تاریخ

۱. الفبای آرامی که یکی از انواع خطوط فنیقی است در قرنهای نهم و هشتم قبل از میلاد در سراسر آسیای مقدم رواج وافر داشت. این الفبا نیز مانند دیگر خطوط سامی شرقی فقط واجد حروف مصمت بود و برخی از مصوت های محدود - و آن هم نه همیشه - نوشته می شدند. توجه این وضع چنین است که در زبانهای سامی (بابلی و فنیقی و آرامی و عربی و غیره) لغات اصلی - علی الرسم از سه حرف مصمت مرکبند (فلائی). و صداهای مصوت (و همچنین پیشوندها و پسوندهای مختلف) فقط برای تغییرات (که بیشتر جنبه دستوری دارد) معنی اصلی لغت (که به وسیله مصمتها بیان شده) به کار می رود.

میلادی کم و بیش در ایران و آسیای میانه رواج یافت و در تحریر زبانهای ایرانی مورد استفاده قرار گرفت.^۱

شواهد بسیار نشان می دهد که محتملاً هم در این عصر سنن و رسوم محلی (در مقابل فرهنگ یونانی) احیاء گشت.^۲

گمان می رود که یکی از مهمترین نمونه های احیاء و تحکیم سنن و رسوم محلی همانا کوششی بوده که به خاطر گردآوری و نوشتن داستانهای گوناگون اساطیری و افسانه های باستانی و دستورات مذهبی به عمل آمده و زان پس وارد احکام و مطالب ادستا

الفبای اوستائی

مصوتها

ā ē ē { ē ō
ā ī u ū
ō ā ā i ī u ū

مصمتها

k g x ǰ č ǰ t
d ū ḡ ḡ t' p b f
w ŋ^۲ ŋ^۳ n n, m^۴ m
ru (y) ḡ v r s z
u (ru) š ŋ ž ŋ h^۵ x^۶

- ۱- یکی از اشکال صوت x که علی الرسم در آخر کلمه دیده میشود . ۲- بوسیله بخش خلفی زبان خیشومی اندادی . تقریباً با ng انگلیسی در کلمه long مطابقت دارد . ۳- یکی از اشکال صوت ǰ شاید ǰ خفیف باشد . ۴- یک صدای خیشومی که دقیقاً مشخص نشده . شاید شکلی از صوت n باشد . ۵- شکل ملایم صدای ǰ یا x . پیش از استعمال میشود . ۶- ǰ لبی را معرفی میکند (ǰ)

شده . در دورانی که وحدت ایران تحت حکومت ساسانیان تحقق می یافت، بر اثر علل یساده شده امر گردآوری و انشای ادستار رونقی به سزا یافت . اقدامات پسر دامنه ای صورت گرفت تا زرتشتیگری پایدار و استوار گردد و بعضی جریانات مذهبی از آن طرد و جریانات دیگری بدان ملحق شود و به صورتی در آید که جوابگوی منافع روحانیان عالی-

۱. قدیمترین مورد استفاده از خط آرامی در تحریر زبان پارسی باستانی کتیبه نقش رستم است که مربوط به قرن ۴ - ۵ ق.م است و توسط ا. هرتسفلد کشف گردیده . ولی در این اواخر درباره سحت قرائت و تعبیر آن مشکلی پدید آمده (به صفحه ۱۱۴ اصل حاشیه ۲۱ رجوع شود).
۲. مثلاً در عهد سلطنت پارتها - در قرن اول میلادی بر سکه ها به جای الفاظ یونانی و خط یونانی - کلمات پارتی به خطی که اصلاً آرامی بود نوشته شده .
۳. بویژه از این رهگذر مبارزه با مانویان اهمیت خاصی داشته است . تقالیم مانوی در قرن سوم میلادی در ایران و سپس آسیای میانه و دیگر کشورها رواج یافت . پیروزی بر مانویت و طرد پیروان آن به خارج از قلمرو دولت ساسانیان یکی از مهمترین مراحل استحکام و استقرار زرتشتیگری بود .

مقام زرتشتی و طبقات زمامدار باشد. گمان می‌رود که روحانیان زرتشتی - یعنی محرران متن مدون اوستا - در طی فعالیت خود آنچه را که به زعم خویش اصیل و باستانی نمی‌شمردند از متن حذف کرده و بخشهای نوی را که با نیازمندیهای کیش مزبور سازگار بود بدان افزودند. و به منظور تثبیت تلفظ صحیح و دینی آن کتاب، الفبای ویژه اوستائی، بر پایه الفبای پارسی میانه (که منشأ آن نیز آرامی بوده) مدون ساختند و چند حرف مصوت و مصمت بدان افزودند (به جدول رجوع شود)



صفحه‌ای از اوستای مجموعه کهنه‌ها

باید در نظر گیریم که امر عظیم تدوین و تحریر اوستا و نقل آن به الفبای جدید توسط روحانیانی صورت گرفت که زبان اوستا برای ایشان زبانی مرده و (تا حد معتنا بهی)

نامفهوم بود و در نتیجه بالطبع در جریان عمل متن کهن دستخوش تحریفات فراوان گشت. بنابراین اثری که از زیر دست محرران اوستا بیرون آمده تعیین متن واقعی اوستا و تلفظ حقیقی زبان آن را سخت دشوار می‌سازد.

در عین حال اوستا را از زبان باستانی (مرده) - که فقط در مورد نیازمندیها و مراسم دینی محفوظ داشته بودند - به زبان زنده و محاوره‌ای و ادبی آن زمان یعنی پارسی میانه ترجمه کردند. تفسیر اوستا (ذند) نیز به زبان مزبور تحریر و کتب بالنسبه فراوان دینی و فلسفی که از لحاظ مضمون مربوط به اوستا بوده به وجود آمد.

ظاهراً متن نهائی اوستا که اصیل و مطابق موازین دینی شناخته شده در قرن چهارم، در عهد شاپور دوم (۳۷۹-۳۱۰ میلادی) مدون گشته و ترجمه آن به زبان پارسی میانه و تحریر تفاسیر در قرن هشتم و عهد سلطنت خسرو اول (۵۷۹ - ۵۳۱ میلادی) صورت گرفته.

ترکیب و مضمون و مندرجات اوستا

تألیفات زرتشتی به زبان پارسی میانه که در این زمان محفوظ مانده تاحدی معرف متن اصلی اوستا می‌باشد. در دائرة المعارف دینی یا «دینکرت» (قرن نهم میلادی) درباره ۲۱ کتابی (نسک) که پیش از فتوحات اعراب اوستا را تشکیل می‌داده سخن گفته شده است. هر یک از نسک‌های مزبور مرکب بود از متن اصیل اوستا و ذند - یعنی تفسیر آن بخش به زبان پارسی میانه. هر نسک نامی ویژه داشت که با یکی از ۲۱ کلمه اهونا ویریا *ahuna-Vairya* - یا مقدس‌ترین دعای زرتشتیان مطابقت می‌نمود.

اطلاعاتی درباره مضمون نسک‌های مزبور در دینکرت محفوظ مانده است، بدین قرار نسک اول (در پرهیزگاری و شرافت)، نسک دوم (در مراسم دینی)، نسک سوم (در کیش مزیسنا و شرایع آن)، نسک چهارم (درباره آفرینش جهان، و درباره این جهان و جهان بعد از مرگ و در رستاخیز مردگان و داوری هراس‌انگیز رستاخیز - قیامت). نسک پنجم (در ستاره‌شناسی)، نسک هشتم (مقررات حقوقی)، نسک دهم (درباره گشتاسپ شاه و پادشاهی او و نفوذ زرتشت در گشتاسپ)، نسک سیزدهم (در پرهیزگاری و کودکی زرتشت)، نسک پانزدهم (درباره عدالت در امور، در اوزان و مقادیر و راههای رستگاری)، نسک شانزدهم (در قوانین کشوری و لشکری و در نواح با اقارب و در اصول ایمان)، نسک هفدهم (در تشریفات مذهبی، و وظایف روحانیان، در مجازات آنجهانی به خاطر معاصی، درباره نجوم)، نسک نوزدهم («و ندیداد»، که صحیحتر آن دیدودات است به معنی «قانون ضد دیوان»، درباره ناپاک شدن و تشریفات ازاله نجاست) نسک بیستم (در پرهیزگاری، در سرنوشت روح پس از مرگ)، نسک بیست و یکم (در ستایش اهورامزدا و امشاسپنت) ۱ بدین قرار در آن زمان اوستا تنها مجموعه‌ای از دعاها نبوده بلکه قواعد اخلاقی را که عرف و عادت مقدس می‌شمرد و همچنین مقررات زندگی معنوی و رسوم و تشریفات مذهبی را شامل

۱. امشاسپنتها (که منی تحت اللفظی آن «مقدسان جاویدان» است) - مظاهر مجسم معانی گوناگون فلسفی و اخلاقی زرتشتیگری می‌باشند.

می‌گشته. و در عین حال مطالب افسانه‌واری که جنبه حماسی داشته و اطلاعات هیبتی و نجومی و سخنانی دربارهٔ ساختمان عالم و دستورات پزشکی و غیره را حاوی بوده است. از این متنهای فراوان اندکی محفوظ مانده که آن‌هم - تقریباً - فقط مربوط به نیازمندیهای روزانه دینی و برگزاری تشریفات دینی می‌باشد. بخش اصلی اوستا در آتش فتوحات عرب - به‌هنگام ترویج اجباری اسلام سوخته و نابود گشت.

بقایای اوستا که در محافل روحانیان زرتشتی محفوظ مانده بود پس از مهاجرت پارسیان به هندوستان بارها استنساخ شد و به‌صورت دست‌نوشته‌هایی که تاریخ آن بالنسبه تازه است به‌دست ما رسیده.^۱ به‌عقیدهٔ کارشناسان هیچیک از نسخ مزبور مربوط به ماقبل قرنهای سیزدهم و چهاردهم میلادی (هفتم و هشتم هجری) نمی‌باشد. و آن بخش ناچیز اوستا که به‌ما رسیده - به‌صورت قطعات و متنهای بریده بریده در نسخ خطی مختلف پراکنده است. و هیچ نسخه‌ای متن کامل بخشهای محفوظ اوستا را شامل نیست. متن اوستائی که دانشمندان در اختیار دارند مجموعه‌ای است از قطعات مزبور که از نسخ گوناگون استخراج شده.

متن مزبور به‌چند بخش تقسیم می‌شود. به‌قرار زیر:

۱. یسنه

۲. ویسپرد (ویسپرت)

۳. وندیداد (ویدودات)

۴. یشتها

۵. بخشهای جزئی گوناگون، بعضی ادعیه و یا قطعه‌هایی از ادعیه.

ویدودات تنها کتاب کاملی است که از اوستای باستانی محفوظ و باقی مانده (مطابق با نسک نوزدهم است). باقی همه قطعات بریده بریده‌ای است از کتابهای مختلف. سه بخش نخستین (یسنه و ویسپرد و ویدودات) که از لحاظ برگزاری تشریفات دینی زرتشتیان از دیگر قسمت‌ها مهمتر است، در برخی نسخ به‌صورت بخشی مستقل و در بعضی دیگر به‌شکل واحدی کامل دیده می‌شوند. در مورد اول، هر يك از بخشهای مزبور معمولاً با ترجمه به‌پارسی میانه همراه است. و در مورد دوم فاقد ترجمه می‌باشد^۲ و پاره‌ای از فصلهای هر سه بخش به‌ترتیب تواتری که در جریان برگزاری مراسم دینی وجود داشته قرار گرفته، نظم آنها برهم خورده است. شکل ملفق فصول مزبور که به

۱. ولی به‌طوری که از مطالعه و مقایسه نسخ خطی محفوظ مانده اوستا معلوم گشته - همهٔ نسخ مزبور از يك نسخهٔ قدیمی استنساخ شده‌اند. و برخی محفوظات و اشتباهاتی که در تمام نسخ مشترک می‌باشد، این استنتاج مهم را تأیید می‌کنند. رجوع شود به H. S. Nyberg, *Die Religionen des alten Iran*, Leipzig, 1938, S. 13-14; G. Morgenstierne, *Orthography and Sound-system of the Avesta* (NTS, Bd XII, 1940), p. 32-33, note 5.

۲. این اختلاف ناشی از آن است که بعضی از نسخ (فاقد ترجمه) فقط مختص کسانی بوده که دعاها را (بدون فهم معنی درست آن) از بر کرده تکرار می‌کردند و بالعکس نسخ دیگر برای اشعاصی بوده که علاقهٔ بیشتری به فهم متن اوستا داشتند و به‌این سبب با ترجمهٔ پارسی میانه منظم بوده (و بعدها ترجمهٔ سنسکریت و کجراتی نیز بدان ضمیمه شده).

ترتیب فوق تنظیم شده و فاقد ترجمه به پارسی میانه می باشند وندیداد ساده - یعنی وندیداد خالص (وندیداد بدون ترجمه و تفسیر) نامیده می شود.^۱ غالباً، در نسخ خطی، یشتها به همراه ادعیه کوچک گوناگون نقل شده. مجموع این متون خرده اوستا نامیده می شود.^۲ اکثر متنهای مزبور فاقد ترجمه به پارسی میانه است.

مضمون بخشهای باقی مانده اوستا به اختصار ذیلاً شرح داده می شود:

۱. یسنه (از یز - *yaz* اوستائی. به معنی «بزرگداشتن» و «تعظیم») که معنی صحیح آن «دعا» و «تعظیم» بوده، بخش اصلی تشریفات مذهبی اوستا را تشکیل می دهد و از فصل ۷۲ (*hā, hāiti*) مرکب می باشد - اینها متونی هستند که روحانیان به هنگام برگزاری مراسم دینی و تشریفات گوناگون مذهبی و نثار قربانی می خوانند.

فصلهای ۳۳-۳۸ و ۴۶ - ۴۳ و ۵۰ - ۴۷ و ۵۱ و ۵۳ (جمعاً ۱۷ فصل) دارای اهمیت خاص می باشند و به صورت سرودهای منظوم تنظیم شده اند.^۳ این سرودها گاهها (گهها) خوانده می شوند (یعنی «سرود خوانی») و به زرتشت افسانه ای منتسب می باشند. گاهها مواظ و الهامات زرتشت است خطاب به انسان. وی مخاطب را دعوت می کند از جهان شر و بدی و تاریکی پیوند بگسلد و جهان نیکی و روشنائی را برگزیند. زبان گاهها تاحدی با زبان دیگر بخشهای اوستا تفاوت دارد. و جنبه عاطفی مفرط این سرودها و پریشانی و پریدگی اندیشه ها و فقدان رابطه منطقی بین مصرعهای مترادف - تجزیه و تحلیل و تعبیر آن را سخت دشوار می سازد.

فصلهای ۴۲-۳۵ گروه ویژه ای را تشکیل می دهند که به اصطلاح یسنه هفت فصل *yasna haptavhāiti* نامیده می شود. فصول مزبور (به استثنای فصل چهارم) به نثر است و شامل ادعیه گوناگون - خطاب به اهورامزدا و ارواح راستگاران و آتش و آب و خاک می باشد.

۲. دیسپرد (به اوستایی *vispē ratavō* - که به معنی «جمله داوران» و «جمله خدایان» است) مشتمل بر ۲۴ فصل است (تعداد فصول در نسخ مختلف تغییر می کند) به نام (کرده *Karde*) و ادعیه ای است خطاب به خدایان گوناگون (ایزدان) و بزرگداشت و تعظیم ایشان. این بخش از لحاظ مضمون و شکل و زبان به یسنه نزدیک است و به هنگام ادای تشریفات مذهبی برخی از قسمتهای دیسپرد و یسنه توأم می شوند.

۱. نسخ خطی یسنه ساده و دیسپرد ساده نیز وجود دارد.
۲. خرده اوستا در واقع ادعیه ای است که زرتشتی مؤمن در زندگی روزمره خویش بداهایا زمند است و از متون اوستا استخراج شده. گذشته از بعضی یشتها پنج (یایش) نیز در این مجموعه گنجانده شده - در ستایش خورشید و میترا و ماه و آتش و پنج دما (گاه *gah*) که در مواقع مربوط به روز و شب خوانده می شود *gh, Ocak* (سی روز) - تقویم دهاگونه ای که نامها و خواص سی تن از خدایان (یزدان) را که هر یک از ایشان با یکی از روزها مربوط است - برمی شمارد، و چند دعای دیگر. تحریر خرده اوستا را به آذربید مهراسپند که در عهدشاپور دوم (۳۷۹-۳۱۰ بعد از میلاد) می زیسته نسبت می دهند.
۳. این هفته فصل به پنج گروه تقسیم می شود و مبنای این تقسیم بندی به وجهی مختلفی است که سرودها در آن به ورگفته شده است.

۳. ویدودات (اوستایی = ویدواداتا *vidaēva* به معنی «قانون خدایوان»). نام این بخش را غالباً تحریف کرده به صورت وندیداد آورده‌اند. ویدودات از ۲۲ فصل (فرگرد *fragard*) مرکب است که از لحاظ سبک انشاء و مضمون و منشأ بسیار متفاوتند. و بسیاری از آنها مربوط به دوران بالنسبه متأخری می‌باشند.

فرگرد اول که شامل افسانه آفرینش سرزمینهای مسکون توسط اهورامزدا می‌باشد، بیش از فرگردهای دیگر اهمیت دارد. فرگرد دوم نیز از توسیع خاک به دست «ائیم» (جمشید) پادشاه و عصر طلایی و هجوم سرماهای سخت همه چیز نابودکن و اقداماتی که برای نجات زندگان از آن باید به عمل آید صحبت می‌دارد و فرگرد سوم که بیشتر در ستایش کشاورزی می‌باشد جالب توجه هستند. فرگرد چهارم جنبه حقوقی دارد و از نقض تعهدات پیمانی و اهانتها و تجاوزها و مجازاتهایی که برای فلان و بهمان جرم باید به عمل آید سخن می‌گوید.

دیگر فرگردها بیشتر به جزئیات قواعدی که شخص مؤمن باید در اعمال خویش مرعی دارد می‌پردازند. مثلاً از فرگرد پنجم تا دوازدهم درباره ناپاک شدن افراد و اشیا بر اثر تماس بالاشه مرده و قواعد ازاله ناپاکی و فرگرد سیزدهم درباره رفتار با سگان (در این فرگرد از سگ ستایش شده است) و فرگرد هفدهم در باره گرفتن ناخن و ازاله مو و فرگرد بیستم تا بیست و دوم در بیماریها و هنر پزشکی و غیره سخن می‌گوید. دربرگزاری مراسم مذهبی برخی از بخشهای ویدودات با گانه‌ها توأم خوانده می‌شوند.

اکنون قطعه‌ای از فرگرد دوم ویدودات را که حاوی یکی از باستانی‌ترین اساطیر آریائی (هندو ایرانی) - یا افسانه توسیع خاک توسط «ائیم» (جمشید) برای خیر و صلاح انسانهاست نقل می‌کنیم.^۱ «زراتوشترا از اهورامزدا پرسید، ای اهورامزدا، روح مقدس، آفریننده جهان جسمانی، راستین! ای اهورامزدا، تو پیش از من - که زراتوشترا باشم - با چه کسی صحبت می‌داشتی؟ دین خداوند و زراتوشترا را نخست به چه کسی آموختی؟» و اهورامزدا گفت: «با ائیمای زیبا و دارای گله‌های بسیار، ای زراتوشترا راستکار - من نخست از میان انسانها با او - پیش از تو - که زراتوشترا باشی - صحبت می‌داشتم و دین خداوند و زراتوشترا را به او اعلام داشتم. و به او، ای زراتوشترا، گفتم من، که اهورامزدا باشم: «آماده باش، ای ائیمای زیبا، پسر و یواخوانت، تادین را بررسی کنی و حفظ کنی». و آن ائیمای زیبا ای زراتوشترا، به من چنین پاسخ گفت: «من برای بررسی و حفظ دین آفریده نشده و تعلیم نیافته‌ام». و به او، ای زراتوشترا، من که اهورامزدا باشم، گفتم: «اگر، ای ائیمای زیبا، توبه خاطر من آماده نیستی تا دین را بررسی کنی و حفظ کنی پس بازگرد و جهان مرا بزرگ ساز. و مدافع و حافظ و ناظر جهان من باش». و پاسخ داد مرا چنین، آن ائیمای زیبا، ای زراتوشترا: «من جهان را بزرگ خواهم ساخت، من مدافع و حافظ و ناظر جهان تو خواهم بود. بگذار در قلمرو وزیر فرمان من نه باد سرد باشد و نه گرما و نه بیماریها و نه مرگ». و دادم من، که اهورامزدا باشم، به او آلتھائی: تیری از زر و تازیانه‌ای آراسته به

۱. داستان همانندی در اساطیر باستانی هند نیز وجود دارد.

زره... و سیصد سال از پادشاهی ائیمیا گذشت. وزمین اوپراز دامهای کوچک و بزرگ و آدمیان و سگان و پرندگان و آتشهای سرخ فروزان شد. جابر ای دامهای کوچک و بزرگ و آدمیان نبود. و من به ائیمیا چنین اعلام داشتم: «ای ائیمیا زیبا، پسر و یواخوانت! زمین از دامهای کوچک و بزرگ و آدمیان و سگان و پرندگان و آتشهای سرخ فروزان پر شد و جا برای آنها نیست» و ائیمیا به سوی روشنائی، به سوی نیمروز، بر ضد راه خورشید به راه افتاد. او خاک را باتیر زرین کند و با تازیانه آراسته به زر بدان نواخت درحالی که چنین می گفت: «ای آراماتی [= خاک- زمین] گرامی و مقدس! حرکت کن- جابده، ای آغوشی که دامهای کوچک و بزرگ و آدمیان! [رامی پذیرد] و ائیمیا زمین را به پیش حرکت داد و زمین به قدر یک سوم بزرگتر (شد) از پیش. دامهای کوچک و بزرگ و آدمیان به میل و اراده خویش هر طور خواستند در آن به حرکت درآمدند و ششصد سال از پادشاهی ائیمیا گذشت.» (و باز هم زمین بیش از اندازه پر شد و ائیمیا به همان منوال به قدر یک سوم بزرگش کرد)... «و نهصد سال از پادشاهی ائیمیا گذشت...» و باز هم ائیمیا زمین را به قدر یک ثلث دیگر بزرگ کرد و بالغ^۱.

۴. یشتها (بزرگداشت). یشتها از لحاظ مضمون قدیمترین بخش اوستاست. و از ۲۲ دعا و سرود که بیشتر مربوط به نیروهای گوناگون طبیعت و اجرام آسمانی- خورشید و ماه و باد و غیره است مرکب می باشد. شیوه زندگی و جهان بینی و تصورات مذهبی صحرانشینان دامدار باستانی آسیای میانه در یشتها به کاملترین وجه ممکن منعکس شده و بیشتر سیماها و موضوعهای اساطیری که باسیماها و موضوعهای همانند دداها مشابهت و گاهی مطابقت دارند- در آن اثر محفوظ مانده.

اصلاحات مذهبی زرتشترا بر ضد خدایان باستانی آریائی- یعنی نیروهای طبیعی، ظاهراً نتوانسته بود، تصورات پیشین و بزرگداشت خدایان مزبور را از مخیله توده های مردم، طرد کند. و بدین سبب روحانیان کیش رسمی زرتشتی بالاچار بسیاری از سرودها و افسانه های باستانی را که معتقدات قبل از زرتشتیگری در آنها منعکس بوده در قوانین مقدس اوستایی وارد ساختند.

۵. اما بخشهای بریده بریده. قطعاتی از فصول اوستای عهد ساسانی- که به دست ما رسیده، به صورت مستخرجاتی در تألیفات گوناگون زرتشتی محفوظ مانده است. مثلاً در دو نسخه خطی متأخر قطعاتی از نسک هفدهم به نام اهر پستان *Ehr Patastān* (قوانین مربوط به روحانیان که حاوی اطلاعاتی درباره سازمان روحانی آن عصر نیز می باشد) و نیرنگستان (قوانین مربوط به تشریفات مذهبی) محفوظ مانده است. قطعاتی از نسک بیستم که در سرنوشت روح پس از مرگ، باقی مانده. بعضی لغات و جملات اوستایی و تفسیر آنها به زبان پارسی میانه در «لغتنامه اوستائی- پارسی میانه» به نام «فرهنگ ایمن اواک» *oīm ēvak* (یا لغتنامه ای که با کلمه اوستایی ایمن *oīm* معادل اواک *ēvak* پارسی میانه، آغاز می گردد) محفوظ مانده است. ۲۹ مستخرج اوستایی از رساله اوگم دنا *Aogamadūēcā*

که به زبان پارسی میانه است بیرون کشیده شده است. این رساله به نام نخستین کلمه اوستایی که در آن دیده می شود خوانده شده است.

اسلوبهای اصلی احیای متن اوستا

دانشمندان تحقیقاتی را که در پایان قرن هجدهم و آغاز قرن نوزدهم شروع شده بود عمیقتر تعقیب کرده، در دهه های اخیر کامیابیهای مهمی در تعبیر متن اوستا و مطالعه خط و زبان اوستا به دست آورده اند. ولی تاکنون دشواری عمده - یعنی فقدان متن اصلی - برطرف نشده است. یکی از پیچ در پیچترین وظایف فقه اللغة ایرانی عبارت است از اینکه متن اصلی اوستا معلوم شود و از تمام اضافات و ملحقات و تحریفات که بعداً در آن به عمل آمده تصفیه گردد و زبان واقعی آن (که بخشهایی از اوستا به آن زبان بوده) احیاء شود.

انجام این وظیفه بر مسئولیت فقط در صورتی مقدور خواهد بود که تمام اسلوبهای موجود انتقاد فقه اللغوی و زبانشناسی تطبیقی و تاریخی به کار بسته شود. مهمترین اسلوبهایی که در تشخیص و تعیین متن اصلی اوستا مورد استفاده قرار گرفته به قرار زیر است:

الف/ انتقاد متن از نظر فقه اللغة. این اسلوب مبتنی است بر بررسی نسخی که به ما رسیده و مقایسه آنها با قطعات اوستا - به منظور تعیین باستانی ترین متن و قرائت آن. در تشخیص معنی قطعات نامفهوم متن اوستا - و یا قطعاتی که فهم آن دشوار است - در برخی موارد، ترجمه پارسی میانه و تفسیر قطعات مربوطه مارا تا حدی یاری می کند. مع هذا باید در نظر داشت که روحانیان زمان ساسانیان - مترجمان و مفسران اوستا - خود نیز گاهی معنی متن اصلی اوستا را نمی فهمیدند و در ترجمه ها و تفسیرهای خویش مرتکب اشتباهاتی می شدند. گذشته از این جنبه فوق العاده آشفته و قشری بیان و پیچ در پیچی خط پهلوی فهم ترجمه پارسی میانه و تفسیر را بحدی دشوار می سازد که استفاده از آن برای احیای متن اصلی اوستا در بسیاری از موارد نتیجه مثبت نمی دهد.

ب/ تحقیق در زبان اوستا در پرتو دستور تاریخی و تطبیقی زبانهای ایرانی و هندو - ایرانی و (به مقیاس وسیعتر) هندواروپائی. مقایسه زبان اوستا با زبانهای خویشاوند دیگر ایرانی و هندی و هندواروپائی اجازه می دهد تا در بسیاری از موارد معنی لغات نامفهوم را که در متن مزبور وجود دارد تعیین کنیم و طرز قرائت آن را بدانیم و ساختمان دستوری زبان را احیاء نمائیم.

ج/ تجزیه و تحلیل اوزان و بحر متن. از آنجایی که بعضی از بخشهای اوستا به نظم هجایی گفته شده (و هر مصرع آن تعداد معینی هجا دارد) - به کار بستن این اسلوب در موارد بسیار اصوات بدوی مصرع را مشخص می سازد و اجازه می دهد تا يك هجا و یا قطعه ای را که در آن بحر درست در نمی آید و یا وزن منطبق نیست - و بدین طریق منشأ متأخر آن کشف می شود - حذف کنیم. این اسلوب بویژه در تصفیه متن از اضافات و ملحقات متأخر

اهمیت بسزائی دارد.

در تجزیه و تحلیل متن از لحاظ خط شناسی. که مبنی بر مطالعه شیوه خط نویسی است اجازه می دهد تحریر بدوی برخی از جاهاى متن را - که بر اثر استنساخهای متواتر و اختلاط طرز نوشتن حروف و غیره تحریف شده احیاء کنیم.

اوستا منبع تاریخی

اوستا نیز همچون دیگر آثار همانند خود شیوه زندگی و معتقدات پدید آورندگان خویش را منعکس می کند. با در نظر گرفتن اینکه قدیمیترین بخشهای اوستا از هزاره دوم قبل از میلاد به بعد در سرزمین آسیای میانه پدید آمده و تا قرنهای اخیر پیش از میلاد هیچ اثر مکتوب دیگری که تاریخ آن سامان را روشن کند در دست نیست - اهمیت فوق العاده تاریخی اوستا معلوم می گردد. استفاده از اوستا برای اطلاع از چگونگی تمدن آسیای میانه و ایران (به معنی وسیع این کلمه) در دهه های نخستین قرن نوزدهم آغاز شد. از میان آثاری که در این زمینه در قرن گذشته تألیف شده اثر و. گیگر تحت عنوان فرهنگ مشرق ایران در عهد باستان از همه کاملتر است.^۱

هدف تألیف گیگر تشریح ویژگیهای فرهنگ «مردم اوستائی» است - یعنی مردمی که اوستا را به وجود آورده اند و به عقیده وی قبل از تأسیس شاهنشاهی هخامنشیان در منطقه سیردریا (سیحون) و آمودریا (جیحون) می زیسته اند. نقص تألیف و. گیگر و همچنین آثاری که پیش از آن در این موضوع نوشته شده - عدم توجه کافی آنها به یک نکته و حقیقت مهم است که اوستا را نمی توان تألیفی یکدست و مجموعی کامل شمرد. بخشهای مختلف اوستا اعصار تاریخی متفاوت را منعکس می کنند و در محیطهای تاریخی گوناگون و سرزمینهای مختلف به وجود آمده اند.

چنانچه این نکته را با دقت ملحوظ نظر قرار دهیم - می توان از اوستا مطالب بسیار ارزنده ای درباره تاریخ و زندگی فرهنگی و مدنی مردم آسیای میانه و کشورهای مجاور آن و منطقه انتشار آنان و اشتغالات و سازمان اجتماعی و معتقدات و اساطیر ایشان و غیره به دست آورد.

بیشتر مطالب عمده را در باره انتشار قبایل و اقوام ایرانی زبان در عهد باستان و نواحی آسیای میانه و فلات ایران که به مصنفان اوستا معلوم بوده نقل کردیم. و مدارکی را که اشتراک زبان و معتقدات دینی و اساطیر مصنفان اوستا را با قبایل هندی زبان (که وداها را به وجود آورده اند) از متن اوستا بیرون کشیده، آوردیم.

مجموع مطالب یاد شده به طور قطع استنتاجی را که از لحاظ علمی اهمیت دارد - به این معنی که آسیای میانه قدیمی ترین میهن معلوم قبایل ایرانی زبان می باشد - تأیید نمود.

اساطیر اوستائی و مقامی را که دامداری در آن دارد و پهلوانانی که «دارای گله‌های فراوان و زیبایی» با وضوح تمام گواه نقش مهمی می‌باشد که دامپروری در زندگی پدید آورندگان اساطیر مزبور - یعنی مردم صحرائشین و دامپرور قدیمی و ایرانی زبان آسیای میانه و سرزمینهای مجاور - ایفا می‌نموده است.

يك دوره تاریخی دیگر زندگی اقوام ایرانی زبان آسیای میانه - یعنی دوره انتقال ایشان به شیوه‌های مترقی‌تر و مولدتر اقتصادی - یا عصر کشاورزی و زندگی پاهرجا^۱ نیز در اوستا منعکس شده است. مظاهر این پیشرفت اجتماعی و اقتصادی در زمینه معتقدات، همانا تعالیم دینی زرتاتوشترا می‌باشد که پیروان خویش را علناً به زندگی - ثابت و پاهرجا - اشتغال به زراعت دعوت می‌کرد: «آن کس که گندم می‌افشاند، تخم راستکاری می‌افشاند» (دیدودات، III) و عمل او از هزار تعظیم و قربانی خداپسندانه تراست. به طوری که ب. آ. تور یاف اشاره کرده «در نظر پیروان اوستا و سرایندگان گائوها زراعت نه تنها شغل محترمی است بلکه يك نوع ورع و پرهیزگاری شمرده می‌شود که بدون آن پیروی از «تعالیم دین ارزشی ندارد». متنهای اوستائی (دیدودات) حاکی از آن است که مردم زراعت پیشه آسیای میانه در عهد باستان باشیوه‌های آبیاری مصنوعی آشنا بوده‌اند. در متنهای مزبور کلمات ویژه‌ای در تعریف مجرای آبیاری (*vaidi*) یزغولی *waδ* و *vaδ* به وخی و ساریکولی (سریقلی) و *wōδ* به برتنگی ارشری و *wēδ* به شوغانی و *wēδ* به روشنی و *wela* به مونجانی) و بعضی آلات و ابزار کار زراعتی دیده می‌شود. دامپروری در شرایط زندگی پاهرجا نیز در حیات قبایلی که گائوها در میان ایشان به وجود آمد، نقش بزرگی را ایفاء می‌نموده. اینکه در گائوها توجه وافر به تیمار و تربیت و حفظ دامها معطوف گشته و اینکه مطالب برخی از قسمتهای گائوها تقریباً بالتمام به ستایش دامها^۲ که منبع نعمت و آبادانی هستند» مصروف شده تصادف محض نیست.

با این حال همه قبایل آسیای میانه در زمان واحد به زندگی پاهرجا نگراییدند. در آسیای میانه نیز - مانند دیگر نواحی مشرق زمین، هم از آغاز تاریخ برخی از اهالی اسکان یافته و پاهرجا شده و بعضی دیگر که اسکان زندگی صحرائشینی را تعقیب می‌کردند.

مردم واحدها و ساکنان دره‌های رودها (خوارزم و سفد و باختر (باکتریا) و مرغیان و غیره) که به شیوه زندگی پاهرجا گراییده زراعت پیشه کرده بودند می‌بایست دائماً در مقابل مهاجمات و دستبردهای قبایل صحراگرد دشتها و بیابان (شمالی) آسیای میانه مبارزه کنند. این پیکار در اوستا نیک مشاهده می‌گردد و پدید آورندگان آن کتاب قبایل صحرائشین شمالی را «ربایندگان اسبان» خوانده در شمار نیروهای انگره‌مشین یوه (اهریمن) - خدای بدی

۱. زندگی پاهرجا به معنی *Sedentaire* در مقابل زندگی صحرائشینی و چادرنشینی آمده است (مترجم).

۲. اینها همان قبایلی بودند که در کتیبه‌های پارسی باستانی به نام «سکایان» خوانده شده‌اند، ظاهراً سیر دریا (سیحون) از قدیمترین ازمه مرزی میان سرزمینهای کشاورزی از یکسو و قلمرو قبایل صحرائشین و جنگجو از دیگرسو بود. اراتوسفن (به نقل استرابون ۸۸۸-۸۸۷) سیر دریا (سیحون) را مرز میان سفدیان و سکایان شمرده است.

وشر- می شمردند.

کشاورزان و دامپروران صلحجوی نواحی مزبور دائماً بایم خطر «تهاجم لشکریان هزار اسب به دهکده‌های پیروان مزدیسنا و قتل مردان و ربودن و بردن دامها» می‌زیستند (دیدودات ۱۸/۱۲). بدین سبب هم از آغاز زرتشتیگری اندیشه حکومت نیرومندی (خستراه *xšāθra*) که از کار مسالمت‌آمیز و اقتصاد ثابت و پابرجای کشاورزان و دامپروران دفاع کند و قبایل دشمن را، که دهکده‌ها را غارت کرده دامها را می‌بردند، دفع نماید بسیار سخن گفته شده است. اطلاعاتی درباره ساختمان اجتماعی مردم باستانی آسیای میانه نیز در اوستا محفوظ مانده است. دانشمندان شوروی به اتکال مطالب مزبور معتقد شده‌اند که در زمان تصنیف بخشهای قدیمی اوستا جماعت کشاورزی یا «ویس» *Vīs* اوستائی و «ویش» *Viš* سنسکریت و «ویت» *viθ* پارسی باستانی و «وس» اسلاوی باستانی به معنی «دهکده» و «ویکوس» *vicus* لاتینی به معنی «دهکده» (که در آغاز به معنی «خاندان بزرگ»، «عشیره» و «جماعت» بوده) پایه و اساس جامعه را تشکیل می‌داده است. در رأس جماعت مزبور ویسپاتیش *Vispaitis* «رئیس جماعت» قرار داشت. اوستا از قبیله یا «زنتو» *Zantu* و واحد ارضی یا «دهیو» (*dahyu*) که در آغاز تابع قدرت پیشوا و بعدها پادشاه یا «کاوی» (*kavi-*) بوده، نیز سخن می‌گوید. در اوستا از پول و اقتصاد پولی خبری نیست و از تولیدات پیشه‌وری نیز کم یاد شده است. از مطالب اوستا مورخان شوروی چنین استنتاج کرده‌اند: «گمان می‌رود که در این مورد با سازمان متکامل دموکراسی نظامی سرکار داریم که بعدها دوران برده‌داری در چار-چوب آن پدید آمده.»^۱

اوستا منبعی است برای مطالعه دین قبایل اقوام ایرانی زبان در عهد باستان

اوستا که به طور کلی مجموعه‌ای از متون مقدس زرتشتیگری است از لحاظ مطالعه معتقدات دینی ساکنان آسیای میانه و ایران مطالب ارزنده‌ای به دست می‌دهد. معتقدات دینی که منعکس‌کننده سازمان اجتماعی و اقتصادی و شیوه زندگی آن مردم بوده - همگام با تغییر شرایط زندگی اجتماعی و اقتصادی جامعه - دستخوش دگرگونی گشته. اوستا به ما اجازه می‌دهد تا تکامل تدریجی معتقدات مزبور را - از تصورات دینی بدوی باستانی و بزرگداشت اجرام سماوی و نیروهای طبیعی گرفته تا اعتقاد به ثنویت زرتشتیگری و سلسله مراتب دقیقی که آن کیش برای نیروهای خداوندی قائل است - تعقیب و مشاهده کنیم.

قدیمترین معتقدات دینی قبایل ایرانی زبان در یشتها یافت می‌شود. یشتها حاوی

۱. به اثر ب. گ. غنوراف تحت عنوان تاریخ مردم تاجیک مجلد اول - چاپ سوم - مسکو ۱۹۵۵ ص ۲۶، رجوع شود.

سرودها و دعاها بی‌است خطاب به ایزدان طبیعی، خورشید و ماه و ستاره تشریا و باد و غیره. یشتها مشتمل بر اکثر موضوعها و اسامی خاص خدایان و پهلوانانی می‌باشد که قبایل ایرانی زبان از عصر آریائی به ارث برده و به نحوی از انحاء در وداها نیز دیده می‌شود (میترا، وراترانگا و غیره). باستانی‌ترین نظرهای دینی در تعظیم نیروهای سرکش طبیعت - چون خاک و آتش و آب و باد یا هوا - در مراسم تدفین نیز منعکس شده و ملوث ساختن آن چهار عنصر مقدس بلاشئ مرده منع شده است. بدین سبب مردگان را به خاک نمی‌سپردند و در آتش نمی‌سوزاندند و به آبشان نمی‌افکندند بلکه بر صخره می‌نهادند و فقط پس از آنکه پرندگان و ددان استخوان ایشان را از آنچه فساد پذیرد برهنه می‌کردند و باران می‌شستشان و باد بر آنان می‌وزید و آفتاب خشکشان می‌کرد و ناپاکی از ایشان زایل می‌شد، آنها را می‌توانستند به ستودان یا استخوان دان بپسارند.

مرحله بسیار مهم دیگری از زندگی تاریخی مردم باستانی آسیای میانه نیز در گاهها منعکس شده است. گاهها بنا به روایت مشهور - مواعظ خود زراتوشترا می‌باشد و مجمعی از اصلاحات دینی را، که بر اثر انتقال بخشی از قبایل ایرانی زبان به امر زراعت و دامپروری و گرایش به زندگی پابرجا به عمل آمده بود در نظر ما مجسم می‌کند. جای خدایان باستانی طبیعی را اصل ثنویت که به نام زرتشتیگری مشهور است می‌گیرد. مبنای معتقدات اخیر الذکر این است که همه موجودات اعم از طبیعت زنده و جامد، به دو عالم متناقض - یعنی عالم نیکی و روشنی از یک سو و عالم شر و بدی و تاریکی از دیگر سو - تعلق دارد. این دو عالم از ازل موجود و دائماً با یکدیگر در پیکازند. در رأس دو عالم مزبور دو برادر (دوقلو) - پسران زروان اکران (زمان بیکران - جاویدان): یکی اهورامزدا (به معنی «خداوند خردمند») و دیگری انگره مئین یوه - اهریمن (روح خبث و دشمنی) قرار دارند. اهورامزدا در پیکار دائم با انگره مئین یوه (اهریمن) و عالم شر و تاریکی از یاری نیروهای آسمانی - که امشاسپنتان («مقدسان جاویدان») نقش اصلی را در میان آنان ایفاء می‌کنند - برخوردار است.

امشاسپنتان (که شمار آنان شش است) مظهر و تجسم مجرداتی هستند که به پایۀ ایزدی ارتقاء یافته‌اند. بدین قرار:

وهومنه *Vohu manah* «اندیشه نیک» (که شخص مؤمن را با خداوند مربوط می‌سازد)

اشه وهیشته *asha vahishta* «بهترین راستکاری» (نظم الهی که جهان را فرا گرفته)

خشته ویریہ *xšaθra Vairya* «پادشاهی نیک (مطلوب)» (پادشاهی نیکی و روشنایی که پس از نابودی مخالفان اهورامزدا در زمین حکمفرما خواهد گشت).

سپنتا آرمائیتی *spanta armaiti* «آرامش مقدس» (صلح و آشتی که در میان آدمیان حکمفرما باشد).

هائورواتات - «تندرستی» (روحی و جسمی) «رهایش - نجات».

امراتات *am^o rtat* «جاودانی - بيمرگی» (همیشه با تندرستی توأم است).^۱
 سره نوشه *sraoša* که به معنی «اطاعت» است (روح نیکی که خواست ایزدان را به آدمی می‌رساند و وی را از بدی به دور می‌دارد).
 وفرهوشی *fravašay* - یا ارواح لایزال و نیروهای که تمام موجودات را حفظ می‌کنند.^۲

و بسیاری «یزته»های (ایزدهای) دیگر جزو نیروهای آسمانی می‌باشند.^۳
 در مقابل این خدایان نیکی، انگره‌مئین یوه‌نیز لشکری از ارواح خبیثه دارد که هر يك از افراد آن معارض و دشمن ایزدی از محفل اهورامزدا می‌باشد. تمام موجودات واز (آنجمله) آدمی در پیکار این دو عالم شرکت می‌کنند. آدمی، طبق تعالیم زرتشتی، بوسیله اندیشه‌های نیک خویش (هومته *humata*) و گفتارهای نیک خویش (هوخته *Hūxta*) و کردار نیک خویش (هه‌ورشته *hvaršta*) پیروزی نیروهای نیکی را بر نیروهای بدی و همچنین حکمفرمایی عدالت را نزدیک می‌کند. و بالعکس آدمی با اعمال بد خویش به نیروهای بدی یاری می‌کند.

بنا بر آنچه دربارهٔ مبنای اجتماعی زرتشتیگری گفته شد - کیش مزبور مهمترین محاسن و پرهیزگاری مرد مؤمن را کشاورزی و مبارزه برضد حیوانات موذی و ددان و همچنین مبارزه علیه قربانی تعداد کثیری دام می‌داند و پاکیز می‌خوارگی و افراط و عیاشی که با قربانی تعداد کثیری دام توأم بوده و ثروت مردم را به باد می‌داده و عملی لغو بوده مبارزه می‌کرده - چنانکه این موضوع به وضوح در گائها منعکس است - مثلاً در «گات گاونر» (بسنه ۲۹) که «روح گاو نر» از خداوندان استدعا می‌کند وی را در مقابل کشتار دفاع کند.

آئین زرتشتی تعالیمی را شامل است در زندگی آن‌جهانی و پاداش پس از مرگ آدم راستکار («اشوان» *ašavan*) و مجازات آدمی که به عالم دروغ و بدی تعلق دارد (درغونت *dragvant*).

معتقدات زرتشتیگری جانشین معتقدات باستانی که مبتنی بر بزرگداشت نیروهای طبیعت بود گشت. بالطبع پیروزی دین نوین مستلزم دشمنی با خدایان پیشین (دیوان یا *Daēva* - ی اوستا) «شرك» بود و خدایان مزبور زن پس در شمار ارباب انواع خبیث و ابلیسانی که با آفریدهٔ اورمزد یعنی عالم نیکی و روشنایی دشمنی می‌ورزیدند - در آمدند.^۴ مبارزه با بزرگداشت این خدایان مشرکان یکی از هدفهای عمدهٔ مبلغان دین

۱. یشت دوم در تجلیل امشاسپنت است.

۲. یشت ۱۳ در تجلیل فروغی‌هاست. نام نخستین ماه خورشیدی ایرانیان یا «فروردین» از این کلمه (که مکرر آن به فارسی فرود *fārvār* است) مشتق می‌باشد.

۳. یزته - ی اوستائی - *yazata* (به فارسی جدید: ایزد که جمع آن یزدان است) به معنی «شایستهٔ بزرگداشت» یا «خداوند». برخی از یزته - های مذکور در اوستا حافظ و حامی اجرام سماوی و باد و خاک و آتش و آب و بعضی نیز مظهر تجسم مجردات (پیروزی، حقیقت و غیره) می‌باشند.

۴. در اوستا کلمهٔ دیو (*Daeva*) فقط به این معنی دیده می‌شود. ولی در سنسکرت کلمهٔ دیو (*Devah*) منی قدیمتر یعنی «خدا» را حفظ کرده است.

نوین بود. مع هذا ظاهراً معتقدات قدیمی و پرستش نیروهای طبیعی به آسانی از افکار مردم زایل نمی گشت و بزرگداشت محترمترین ارباب انواع طبیعی کماکان به نحوی از انحاء در میان مردم رواج داشت. در بسیاری موارد از ورای لفافه نازک مجردات زرتشتیگری خطوط نمایان چهره خدایان طبیعی و ارباب انواع که برای توده های مردم مفهوم تر و به ایشان نزدیکتر بودند به چشم می خورد. مثلاً از ورا *spantā armaiti* (آرامش مقدس) تصویر الهه خاك و مادر و مربی و غذا دهنده آدمیان نمایان می گردد. رب النوع دوستی و پیمان و نظارت بر اجرای پیمان یا میترا جز تجرد خورشید - یعنی رب النوع باستانی که بر همه چیز ناظر است چیز دیگری نمی باشد (بیهوده نیست که برای وی هزار گوش و دهها هزار چشم قائلند).^۱

بانیان معابد زرتشتی و محرران اوستا، ظاهراً، ناگزیر بودند سخت جانی این معتقدات باستانی را در نظر گیرند و برخی از آنها را وارد اوستا سازند. و می بینیم که نه تنها در یشتها، بلکه در یسنة - که کتاب اصلی دینی زرتشتیان است - نیز خدایان خاك و آب و آتش و باد و هئومه خدای دیرین هند و ایرانی که در وجود نوشابه ای مذهبی - به همان نام (هئومه) - که از شیره گیاهی گرفته می شود - تجسم یافته و امثال اینها، در ردیف اهورامزدا و امشاسپنتان مورد ستایش قرار گرفته اند. پرستش میترا (*miθra*) و وراترا انگنا (*varəθraŋna*) و دیگر خدایان باستانی که در میان عامه خلق رواج و شیوع داشته نیز در اوستا جایی یافته است. و حتی بعضی از روزها و ماههای گاهنامه خورشیدی اوستائی به نام خدایان مزبور خوانده شده اند (مثلاً ماه هفتم سال خورشیدی و روز شانزدهم ماه به نام میترا (مهر) و روز بیستم ماه به نام وراترا انگنا و الخ).

بنابراین اوستا، به صورتی که به دست ما رسیده، محصول سازشی است میان معتقدات قدیمی طبیعی از يك سو و نظرهای دینی و فلسفی بآنسببه متأخرتر زرتشتیگری، از دیگر سو.

مطالب اوستا از لحاظ تعبیر تعالیم دینی متأخرتری که در ایران و آسیای میانه و سرزمینهای مجاور در هزاره اول بعد از میلاد رواج پیدا کرده نیز واجد اهمیت شایان می باشد. مثلاً می دانیم که ثنویت زرتشتیگری در مانویت چه تأثیر عمیقی داشته است. پرستش میترا خدای خورشید که از طریق اوستا بدان آشنا شده ایم، در مانویت نقش مهمی را ایفاء کرده. مانویت نیز مانند زرتشتیگری به وجود ازلی دو مبدأ خیر و شر - که یکی نیکی و روشنائی و دیگری بدی و تاریکی باشد - معتقد است.^۲ بعضی از رسوم و معتقداتی که در اوستا ذکر شده، با وجود اینکه اکنون بیش از هزار سال از سلطه اسلام در ایران می گذرد هنوز هم در میان مردم محفوظ مانده و اخیراً مردمشناسان نیز به موارد مزبور توجه کرده اند.

۱ در امشاسپنتهای فوق *haurvatāt* و *āmərtaē* نیز چهره خدایان طبیعی یا رب النوعان پیشین دیده می شود: به این معنی که اولی نماینده الهه حامی و حافظ آبها و دومی نیز الهه حامی و حافظ درویدنیهای مفید می باشد.

۲. از جمله رجوع شود به A.V.W. Jackson, *Zoroastrian Studies* در این تألیف به تألیفات دیگر نیز اشاره شده است. new - brvk, 1928/p. 211.

کتب مهم بسیار بر مبنای مطالعات متون اوستائی - در معتقدات مذهبی مردم باستانی ایران و آسیای میانه تألیف شده است.^۱

اوستا قدیمی ترین اثر ادبی اقوام ایرانی زبان است

اوستا در تاریخ ادب فارسی مقام ارجمندی دارد در اوستا اساطیر و افسانه‌ها و داستا - نه‌ای مربوط به ایزدان و پهلوانان - بقایای آثار شفاهی مردم باستانی ایرانی زبان - محفوظ مانده است.

بویژه تذکر این نکته مهم است که افسانه‌ها و داستانهای مزبور نخست در طی قرنهای متمادی در میان خلق زنده بوده و از سینه به سینه و از نسل به نسل منتقل می - شده تا سرانجام در عهد عتیق در اوستا ثبت و مدون گشت.

اساطیر و تمثیله‌ها و تصویرها و نامهای پهلوانان حماسی که اوستا از ایشان یاد کرده و تجلیلشان نموده... فردوسی و دیگر مؤلفان خراسان و آسیای میانه که در آستانه هزاره اول و دوم میلادی - یعنی دست کم بیست و پنج قرن بعد از پیدایش اساطیر مزبور می زیسته‌اند با آنها آشنا بوده‌اند. در پیشگاه و دیدودات نسخه‌های اصلی پهلوانان باستانی شاهنامه فردوسی - از قبیل هوشنگ («هه نوشیه نخ» اوستا) و طهمورث^۲ (طه روپای اوستا) و جمشید (یه مه‌خشه تیه - ی اوستا) و کیومرث («گه یومرتان» اوستا) و فریدون (فرته‌ئوننه - ی اوستا) و ضحاک («آژی - دهاک» اوستا - و اژدها و اژدهار فارسی کنونی) بر می‌خوریم. دلیریه‌های این پهلوانان و روابط میان ایشان و اوضاع و احوال و محیط عملشان، در اثر حماسی مشهور فردوسی، انعکاسی از موضوعهای اوستا است و در بسیاری از موارد کاملاً با مطالب آن مطابقت دارد.^۳ در اینکه موضوعها و تمثیله‌ها و تصویرهای ادبی اساطیر اوستائی در روایات شفاهی اقوام آسیای میانه و ایران محفوظ مانده بوده شکی نیست و منابع تاریخی و حفاریات باستانشناسی این نظر را تأیید می‌کنند. بویژه نقشهای سفیدی که باستانشناسان شوروی در ویرانه‌های پنجی کنت باستانی (در کنار پنجی کنت کنونی که مرکز ناحیه لنین آباد تاجیکستان است و در کرانه چپ رود زرافشان و ۸۶ کیلومتری سمرقند به طرف بخش علیای رود واقع است) کشف کرده‌اند از این لحاظ بسیار جالب و گیراست. بر دیوارهای یکی از ابنیه پنجی کنت باستانی که به ظن غالب مربوط به قرن هفتم بعد از میلاد است نقوشی کشف شده که برخی از محققان آن را

۱. به فهرست کتب رجوع شود.

۲. به رسم الخط عربی طهمورث نوشته می‌شود. البته ت در رسم الخط با ف سه نقطه - که در برخی زبانهای ایرانی (مثلاً خوارزمی) مصمت لبی β است - مخلوط شده. *taxmarupa* > *taxmīraB* پارسی باستانی به رسم الخط عربی طهمورث (با ف سه نقطه) نوشته می‌شد و به علت یاد شده به طهمورث مبدل گشت.

۳. تا حدی توجیه این مقال را در روایات مکتوب می‌توان یافت. مثلاً می‌دانیم که فردوسی در شاهنامه از مطالب نیمه افسانه‌ای تاریخ خوتای نامک *xvādāy-nāma* و شاید هم از منابع مکتوب دیگر استفاده می‌کرده.

صحنه‌ای از سوك سیاوش می‌دانند.^۱ افسانه کهن اوستائی درباره سوك سیاوش در بخارای قرون وسطی نیز بسیار شایع و مورد توجه بوده و نرشخی مورخ قرن دهم (میلادی) در کتاب مشهور قادیخ بخارا به این نکته اشاره می‌کند. افسانه سیاوش در حماسه شاهنامه فردوسی نیز آمده است. به گفته اوستا (یشت نهم) سیاوش (سیاورشان اوستا) بدست افراسیاب تورانی (فرانگ راسیان اوستا) کشته شد. خسرو پسر سیاوش به کینخواهی خون پدر برخاست. و در این امر ایزد هئومه وی را یاری کرد و دعای ویژه‌ای خطاب به اهورامزدا خواند. فردوسی و نرشخی نیز با حفظ نامهای پهلوانان در روابط بین آنان همین واقعه را با اندک تغییر و ذکر جزئیاتی نقل کرده‌اند. و نرشخی می‌گوید که گویا بخارا مدفن سیاوش است و در آنجا مراسم خاصی توأم با سرود سوك در عزای سیاوش برگزار می‌شود (رجوع شود به نقوش پنجی کنت). وقایع مشروح در شاهنامه - وقایعی که با نامهای سیاوش و جمشید و ضحاک و دیگر پهلوانان اساطیر اوستائی مربوط می‌باشد - نیز حاکی از آن است که روایات حماسی باستانی مزبور همچنان از سینه به سینه منتقل می‌شده و هرگز قطع نگشته است تا به زمان فردوسی رسیده. بعضی از این افسانه‌ها حتی مربوط به دوران زندگی مشترک هندوایرانی می‌باشد. آکادمیسین و. و. بارتولد معتقد بود که حفظ و توسیع و تنقیح روایات حماسی مزبور را در درجه اول مردم آسیای میانه و خراسان و سیستان به عهده داشته‌اند.

در متن اوستا بخشهای منظومی مکشوف گردیده که غالباً در بحور یازده هجائی و یا هشت هجائی سروده شده و این خود از لحاظ تاریخ ادب فارسی حایز اهمیت خاص است. در اوستا بخشهای منظوم دیگری نیز وجود دارد که در هر مصرع آن تعداد متساوئی هجاهاى تکیه‌ای دیده می‌شود (نظم شعر طبق اصل تکیه‌ای)^۲ این حقایق گواه بر آن است که مردم (ایران زمین) و آسیای میانه از عهد باستان با کلام منظوم آشنا بوده‌اند و این خود واجد اهمیت ویژه‌ای می‌باشد، زیرا که حتی در گذشته نزدیک هم نظر شایع این بود که تا فتوحات عرب اقوام ایرانی و آسیای میانه از خود کلام موزون و منظوم نداشته بودند. به گفته اینان عروض فارسی فقط بر اثر نفوذ عروض عربی در قرن نهم پدید آمد. ولی وجود کلام موزون در اوستا و دیگر آثار زبانهای ایرانی پیش از هجوم اعراب - نشان می‌دهد که اقوام ایرانی زبان در باستانی‌ترین دوران نیز شعر می‌گفتند و واجد کلام موزون بودند و این رسم هرگز در میان ایشان موقوف و مقطوع نگشته بوده. اکنون در زیر متن اصلی و ترجمه قطعه‌ای از اوستا (پسند - IX، ۵) در وصف عصر طلائى پادشاهی یه‌مه (ائیما) (جمشید) نقل می‌شود که به شعر هشت هجائی گفته شده است:

۱. مثلاً می‌توانید به مقاله آ. م. بلنی‌تسکی تحت عنوان «مسائل مربوط به معتقدات و کیش سند از روی مدارک مابعد پنجی کنت» در کتاب نقوش پنجی کنت باستانی چاپ مسکو سال ۱۹۵۴ - از ص ۷۶ به بعد رجوع کنید. استاد آ. آ. سمیوفوف در تقریظی که به کتاب مزبور نوشته نظر دیگری اظهار داشته است «لارهای استیتوی تاریخ و باستانشناسی و مردمشناسی فرهنگستان علوم تاجیکستان» مجله XLII. استالین آباد - سال ۱۹۵۶، ص ۴۴-۴۳ و (306) p. NB4, II 1957: o.maenchen-Helfn Central Asiatic Journal. 2. Tonique

گانه‌ها و زبان دیگر بخشهای اوستا را ممکن است بیشتر نتیجه شرایط متفاوت انتقال و استنساخ متن اوستا دانست. و یحتمل اینکه زبان گانه‌ها تاحدی مهجور به نظر می‌رسد، بدان سبب باشد که به هنگام نقل و تحریر متنهای مزبور (گانه‌ها) که به شخص زراتوشترا منتسب بوده، دقت خاصی در نقل هر کلمه به کار برده و مرعی داشته‌اند.

چون روایات پارسیان آغازکار زراتوشترا را با سرزمین باختر (باکتریای) باستانی مربوط می‌داند - غالباً در قرن نوزدهم زبان اوستا را «باکترائی باستانی» خوانده‌اند. این اصطلاح مناسب نیست زیرا نمی‌توان ثابت کرد که تمام اوستا یا بخش مشخصی از آن در باختر یا باکتریا تدوین شده. و نیز اینکه زبان مزبور را «زندی» خوانده‌اند - سوء تفاهمی بیش نیست: زند (zand به پارسی میانه) فقط تفسیری است به اوستا، که در زمان ساسانیان به زبان پارسی میانه نوشته شده.

اکنون در مورد زبان کتابهای مقدس مزبور اصطلاح «زبان اوستائی» (astā) اکنون در مورد زبان کتابهای مقدس مزبور اصطلاح «زبان اوستائی» (astā) به کار برده می‌شود.

درباره زمان و مکان تدوین اوستا

موضوع تعیین زمان و مکان پیدایش اوستا و یا بخشهای اصلی آن با مسئله زادگاه و تاریخ ظهور زرتشتیگری و معتقدات و تصورات دینی قبایل و اقوام ایرانی زبان، ماقبل آن، پیوستگی نزدیک دارد. روایات متناقض پارسیان و منابع تاریخی و یکدست نبودن متن اوستائی که به دست ما رسیده و وضع بد آن موجب گشت که دانشمندان در موضوع مکان پیدایش اوستا نظرهای گوناگون اظهار کنند. ولی اخیراً این نظر که اثر مهم مزبور در مشرق ایران و آسیای میانه و خراسان پدید آمده بیش از پیش قوت گرفته و راسخ تر گشته است. علی‌الرسم دلایل زیر به سود این فرضیه اقامه می‌شود:

۱) مطالب جغرافیائی اوستا

۲) رابطه مضامین حماسی اوستا با روایات حماسی مشرق ایران

۳) روایات پارسیان که ظهور زرتشت را از سرزمین باکتریا (باختر - بلخ) می‌دانند و بیشتر اماکن مقدس زرتشتیان را در نواحی شرقی ایران قرار می‌دهند.

۴) برخی ویژگیهای زبان اوستا (لهجه گانه‌ها) که آن را با زبانهای باستانی آسیای میانه - یعنی سغدی و خوارزمی - مربوط می‌سازد.

در کتیبه‌های شاهان هخامنشی که ستایشگران اهورامزدا بودند هرگز نام زراتوشترا ذکر نشده و این خود به‌طور غیر مستقیم به سود نظر بالا گواهی می‌دهد. در تألیفات نویسندگان یونان باستان نیز (هرودوت، کزنفون، استرابون) که باکیش و معتقدات مغرب ایران نیک آشنا بودند نامی از وی نیست.

موضوع زمان حیات زراتوشترا - پیامبر افسانه‌ای - که روایات زرتشتی گانه‌ها را از وی می‌دانند در میان دانشمندان مباحثات فراوان برانگیخته. برخی از دانشمندان (مثلاً ا. میر مورخ معروف در اروپای غربی) ظهور زرتشت را در آغاز هزاره دوم قبل از میلاد

دانسته و بعضی دیگر زمان حیات وی را در قرنهای هفتم و ششم قبل از میلاد می‌دانند.

مبنای نظر اخیر گفته ابوریحان بیرونی است که ظهور زرتشت و گرویدن ویشناسپ شاه باختر (باکتریا) را به‌دین او در سال ۲۵۸ قبل از مبدأ تاریخ سلوکیه یعنی ۵۷۰ قبل از میلاد مسیح می‌شمارد. مؤلفان روم شرقی و غربی در نخستین قرنهای بعد از میلاد با نام شاه ویشناسپ افسانه‌ای حامی زراتوشتراکه در اوستا ذکر شده آشنا بوده‌اند و وی را با ویشناسپا پدر داریوش اول که در قرن ششم قبل از میلاد می‌زیسته و نامش در تاریخ مذکور است - یکی می‌دانند.^۱ بسیاری از کارشناسان معاصر نیز با این نظر موافق می‌باشند. فقط نقطه‌آسیب‌پذیر این فرضیه مطلبی است که پیشتر گفته شد، به این معنی که نه داریوش اول پادشاه مقتدر و فرزند ویشناسپا و نه خشایارشا نوّه وی و نه دیگر شاهان هخامنشی، هیچیک نامی از زراتوشترا ذکر نمی‌کنند، همچنانکه در هیچ جای اوستا نیز سخنی از شاهان هخامنشی و زادگاه ایشان - یعنی پارس - نرفته است. تذکر این نکته اساسی نیز ضروری است که میان اصطلاحات دینی اوستا و کتیبه‌های پارسی باستانی اختلاف وجود دارد و از جانب دیگر دستور اوستا در طرز تدفین مردگان باشیوه به‌خاک سپردن شاهان هخامنشی تفاوت بسیار دارد.^۲

اخیراً دانشمندان شوروی به منظور حل مسئله معضله زمان پیدایش اوستا از مدارک باستانشناسی استفاده کرده‌اند.

باستانشناسان شوروی در اراضی مغد باستانی (ویرانه افراسیاب - نزدیک سمرقند کنونی) و مرغیان (ویرانه گبر قلعه «گورکاله» نزدیک مرو کنونی) و باکتریا (ویرانه‌بادیان نزدیک میکویان آباد بر رود کافرنگان) تمدنهای متکامل کشاورزی کشف کرده‌اند که طبق مدارک باستانشناسی مربوط به ربع دوم هزاره اول قبل از میلاد می‌باشد و به‌اتکای اسناد مزبور می‌توان گفت که در آن دوران در واحه‌های آسیای میانه و شمال افغانستان^۳ تولیدات کالائی و مقدمات زندگی شهری و پیشه‌ها (کوزه‌گری و پارچه‌بافی) و به‌النتیجه دادوستد و بازرگانی وجود داشته. جامعه‌هایی که چنین تمدن و فرهنگی پدید آورده بودند، استوار و پایداری در زندگی غیرسیار با برجا گام نهاده (خانه‌هایی با پی‌آجر بنا می‌کردند) به‌ساختن آلات آهنی آشنا و مراکز مسکونی شهرگونه‌ای ایجاد کرده بودند (مانند مرو و بلخ و سمرقند). و چون جامعه‌ای که وصف آن در اوستا آمده (حتی در بخشهای متأخر اوستا) از نقاط مسکونی شهرگونه خبری نداشته و فاقد پیشه‌های متکامل بوده و به‌احتمال قوی از ساختن

۱. ظاهراً نخستین کسی که در نوشته‌های خویش این دوکس را یکی دانسته آمیان مار-سِلین (قرن چهارم میلادی) بوده است.
۲. در اوستا (و به‌مر تقدیر در خرده اوستا) خدا «یَزتا yazata» و مرد روحانی «اَذروان-avran» خوانده شده. ولی در کتیبه‌های میخی شاهان هخامنشی خدا «بَگا- bga» و روحانی «مَنی magu» نامیده شده. پیروان تمالیم زرتشت نباید خاک را به‌لاشه مرده آلوده و نجس کنند. ولی هخامنشیان پدران خود را در آرامگاههای مجلل به‌خاک می‌سپردند (البته نه در خاک بلکه بر صخره‌ها).
۳. بر اثر حفاریات باستانشناسی که در بلخ بعمل آمده فرهنگ و مذهبیتی کشف شده که با مذهبتهای مذکور آسیای میانه همانند و همزمان بوده است.

آلات آهنی نیز بی اطلاع بوده... می توان حدس زد که تدوین بخش اصلی اوستا مربوط به دورانی قدیمتر از ربع دوم هزاره اول ق.م. بوده و بهر تقدیر وی شک پیش از نیمه دوم قرن ششم ق.م. مدون گشته.

این استنتاج را قضیه زیر نیز تأیید می کند: در اوستا کوچکترین ذکری از پول و اصول مالیاتی و جاده های پستی و ساتراپ نشینها و دیگر مؤسسات پادشاهی هخامنشیان به عمل نیامده. و حال آنکه در نیمه دوم قرن ششم میلادی - چنانکه می دانیم - حکومت هخامنشیان در ایران و آسیای میانه برقرار شده و قبایل و اقوام گوناگون ایرانی زبان در آن عهد با مؤسسات مذکور سروکار داشته نیک از آن مطلع بودند. گذشته از این، طی جنگهای کشور گشایانه ای که هخامنشیان در قرنهای ششم و پنجم قبل از میلاد در سرزمینهای میان دورود (بین النهرین) و سوریه و آسیای صغیر و مصر و یونان کردند، نمایندگان قبایل و اقوام مختلف ایران و آسیای میانه، در صفوف لشکریان هخامنشی (در سرزمینهای یاد شده) خدمت می کردند و با ساکنان آن مناطق و شیوه زندگی و دیگر ویژگیهای ایشان آشنا شده بودند. ای.م. دیاکونوف در قادیخ ماد (ص ۴۸) اشاره می کند که «اگر اوستا به طور کلی شرایط زمان هخامنشیان را منعکس می نمود محال بود که مراتب فوق در آن انعکاس نیابد». این نظر دیاکونوف کاملاً صحیح است.

مطالبی که درباره تاریخ و زمان پیدایش اوستا (یا بخشهای اصلی و باستانی تر آن) در بالا ذکر شد دلیل دیگری است بر اینکه اثر مزبور در مشرق ایران و آسیای میانه و خراسان پدید آمده. اگر قبول کنیم که قدیمی ترین بخشهای اوستا قبل از نخستین قرنهای هزاره اول پیش از میلاد مدون گشته - پس محال بود که در غرب ایران (پارس و ماد) به وجود آمده باشد؛ زیرا در آغاز هزاره اول قبل از میلاد هنوز در آن مناطق مردم ایرانی زبان ساکن نبوده اند (یا تقریباً وجود نداشتند).

بعضی از دانشمندان نیز به اتکای تجزیه و تحلیل متون اوستائی و بخصوص گاتاه ها - به حق - اشاره می کنند که اثر اخیر الذکر مشعون از اندیشه های تناقض و مبارزه ای است که میان قبایلی اسکان یافته و پاهرجا با صحرانشینان جریان داشته. چنین افکاری ممکن بود فقط در مرز مدنیت مردم پاهرجا و اسکان یافته و قبایل صحرانشین و جنگجو پیدا شود.

با این استدلال و نظر نمی توان دمساز نبود. چنانکه پیش گفتیم از زمانهای کهن آسیای میانه و سرزمین مجاور سیردریا (سیحون) میدان این مصادمات بود. ضمن حفریاتی که در خوارزم باستانی به عمل آمده ویرانه شهرکی کشف شده است که مردم زراعت پیشه مناطق کشاورزی و دامهای ایشان در مقابل هجوم و دستبرد صحرانشینان - به درون حصار قطور آن پناه می بردند و بدین نحو کشفیات باستانشناسی نیز نظر فوق را صریحاً تأیید می کند.^۱

۱. محققان این نقاط مسکون و یا دهکده های مستحکم را با «چهار دیواری» که در اوستا شرح آن آمده و قلعه ای بوده که ایما پادشاه اساطیری مردمان و دامها را هنگام خطر در آن جای می داد - مربوط می دانند (ویدوات ۲) و این نظر ایشان بی پایه نیست.

سبعترین دشمنان زرتشتیان اسکان یافته و پابرجا - که در اوستا به نام قبیله تور *tura* ذکر شده (همان «تورانی» که در روایات حماسی اقوام ایرانی زبان آمده) - احتمالاً همان سکاها (اسکیت‌های) آسیای میانه بوده‌اند - که به گفته داریوش اول نیز اهورامزدا را ستایش نمی‌کردند (B.V, 31 - 32). اگر این مطلب صحیح باشد - خود دلیل دیگری است که منشأ و زادگاه زرتشتیگری آسیای میانه بوده و بخشهای قدیمی اوستا که ادوار متقدم تکامل آن کیش را منعکس می‌کنند در آن سرزمین مدون گشته.

چاپهای اصلی اوستا کتاب درسی اصلی و ترجمه‌های آن

متون اوستائی که در اواسط قرن نوزدهم منتشر شده بودند اکنون کهنه شده‌اند. از چاپهای موجود اوستا چاپ K. F. Geldner که در پایان قرن گذشته منتشر شد از همه کاملتر است.^۱

در طی دهه‌های اخیر کتابخانه دانشگاه کپنهاگ که بزرگترین مجموعه نسخ خطی اوستا را در اختیار دارد^۲ به طبع سلسله انتشاراتی تحت عنوان قوانین اوستائی و پهلوی کتابخانه دانشگاه کپنهاگ^۳ همت گماشته است و همه نسخ خطی پارسی باستانی را که از لحاظ تنقیح متن اوستا اهمیت داشته و در کتابخانه مزبور موجود بوده منتشر کرده است. این سلسله انتشارات از ۱۲ مجلد مرکب است (آخرین مجلد آن در ۱۹۴۴ منتشر شد) و تحت نظر آ. کریستن سن منتشر شده.

مهمترین کتابی که در قواعد دستوری زبان اوستا نوشته شده به قلم کریستیان بارتولومه تحت عنوان زبان اوستا و پارسی باستانی می‌باشد که جزئی از مجموعه مشهور فقه اللغة ایرانی زیر عنوان - *Chr. Bartholomae, awestasprache und alt persisch* (Bd I, Strassburg, 1895-1901) به شمار می‌رود. کتاب جکسون که قواعد و ساختمان دستوری زبان اوستا را شرح می‌دهد و با قواعد دستور سنسکریت مقایسه می‌کند نیز سودمند است.

(A. V. W. Jackson, *An Avesta Grammar in Comparison with Sanskrit*, Part I Phonology, Inflection, Word-Formation with an Introduction on the Avesta, Stuttgart, 1892).

لغتنامه ایرانی باستانی «*Altiranisches Wörterbuch*» که در سال ۱۹۰۴ توسط کر. بارتولومه منتشر شده و اندکی بعد تکمله‌ای بر آن نوشته (Zum Altiranischen - *Indogermanische Wörterbuch*) Strassburg, 1906.

1. K.F. Geldner, *Avesta, die heiligen Bucher der Parsen*, Bd. I-III, Stuttgart, 1886-1895.

۲. این مجموعه را (راسک) زبان‌شناس مشهور دانمارکی - که هنگام سفر خویش به ایران و هندوستان مجموعه نفیسی از نسخ خطی اوستا به دست آورد - پایه‌گذاری کرد. (۱۸۱۹-۱۸۲۲ م.)

3. *Codices Avestici et Pahlavici Bibliothecae Universitatis Hafniensis.*

«forschungen» برای مطالعه اوستا کتاب بی نظیری است. مهمترین اطلاعات مربوط به اوستا و کتبی که در باره آن نوشته شده در رساله گلدنر تحت عنوان (GIPh, II) Awestali teratur مندرج است. در رساله مزبور تاریخ مطالعات اوستائی و اطلاعات مشروح کتابشناسی مربوط به آن گرد آمده است.

برای تعلیم و تدریس هنوز هم کتاب ددسی زبان اوستایی و. کیگر مورد استفاده می باشد و همچنین کتاب ه. ریخلت به نام گراماتیکا (W. Geiger, *Handbuch der Awestasprache, Grammatik, Chrestomathie und Glossar Erlangen* 1879). (H. Reichelt; *Awestisches Elementarbuch, Heidelberg* 1909) که بعد از کتاب کیگر نوشته شده و کرسئوماتی یا منتخب اوستای (Awesta Reader Strassburg, 1911) وی قابل استفاده است. در کتاب اخیر الذکرمئون به خط متداول نقل و نوشته شده است.

در باره ترجمه اوستا به زبانهای اروپایی که توسط آنکتیل دوپرون به عمل آمده (۱۷۷۱ میلادی) قبلاً سخن گفته شد. در حدود ۱۸۵۰ الی ۱۸۶۰ فر. اسپیکل اوستا را به زبان آلمانی ترجمه کرد. (Fr. Spiegel *Avesta der Parsen*, Bd 1-III, Leipzig, 1852 - 1863) مطالب این کتاب مدتی است کهنه شده و گذشته از این نسخ آن ندرتاً به دست می آید. ترجمههایی در حدود سالهای ۱۸۸۰ - ۱۸۹۰ توسط ج. دار مستر به زبانهای انگلیسی و فرانسه به عمل آمده است. در آغاز قرن بیستم کر. بارتولومه گانه ها (Die Gûtha's des Awesta, Strassburg, 1905) فردریک ولف شاگرد وی باقی بخشهای متون اوستائی را ترجمه کرد.

(Fr. Wolf, *Avesta, die heiligen Bücher der Parsen*, Strassburg, 1910) این ترجمه که از روی چاپ گلدنر به عمل آمده از دیگر ترجمه های موجود کاملتر و دقیقتر است.

در حدود سال ۱۸۶۰ نخست لک. آ. کاسویچ استاد دانشگاه پترزبورگ (چهارمقاله از زند اوستا Cn5. سال ۱۸۶۱) و سپس آکادمیسین لک. گ. زالمان قطعاتی از اوستا را ترجمه کردند (تاریخ مختصر ادبیات پارسی یا ایرانی باستانی جزو کتاب قادیخ عمومی ادبیات... تحت نظر و. ف. کورش، (شماره ۱، Cn8، سال ۱۸۸۰). در سال ۱۹۲۴ ترجمه چند قطعه توسط ا. ا. برتلس منتشر شد (مجله وامتوک شماره ۴)، و در سال ۱۹۳۵ آ. آ. فریمان (یشت X) را در کتاب وامتوک (مشرق) مجموعه ۲، چاپ «آکادمیا»، مسکو - لنینگراد سال ۱۹۳۵ - ص ۳۲ منتشر ساخت.

آثار مکتوب عصر زبان باستانی ایران (بقیه)
کتیبه‌های پارسی باستانی به خط میخی
داستان کشف و قرأت آن

ویرانه‌های پرسپولیس (یا استخر) تختگاه باستانی پادشاهان هخامنشی که نزدیک شهر شیراز کنونی قرار دارد از دیرباز توجه جهانگردان را جلب می‌نموده. آنجا، بر باقی‌مانده دیوارهای کاخها و ستونها و بر صخره‌های مجاور کتیبه‌هایی محفوظ مانده که به خطی ناشناس و زبانی مجهول نقر شده بود. نخستین کسی که وصف کم و بیش مشروحی از ویرانه‌های استخر کرده پیترودلاواله جهانگرد و هنگامه جوی ایتالیائی بود. هم او در سال ۱۶۲۱ چند حرف مکتوب را رونویس کرد و به اروپا آورد. حروف مزبور نخستین علامات میخی بود که به نظر اروپاییان رسید به شکل زیر:

« 1 м К- 1 « 11

این حروف را نظر به شکل ظاهرشان خط میخی خواندند.

در قرن هجدهم چندین نوشته میخی منتشر شد و از آنجمله بود رونوشت کامل یکی از کتیبه‌های استخر که توسط شاردن جهانگرد مشهور در سال ۱۷۱۱ میلادی برداشته شد و دیگر نوشته ظرفی از سنگ مرمر که کنت دکایوس^۲ در سال ۱۷۶۲ از ایران آورد. ن. ای. و پنیگلمان مؤلف کتاب تادیک هنر باستانی نیز (در سال ۱۷۶۴) از چند قطعه سنگ و سفالینه که خطوط میخی بر آنها منقور و در مجموعه‌های خصوصی محفوظ بود اطلاع داشت، وی متوجه شد که علامات منقور بر آن قطعه سنگها «با علامات ویرانه‌های پرسپولیس (استخر) مشابهت دارند».

رونوشت‌هایی که کارستن نیبور^۲ جهانگرد دانمارکی در سال ۱۷۶۵ از کتیبه‌های استخر برداشت و در سال ۱۷۷۸ منتشر کرد مهم‌تر از دیگر رونوشتها بود. واز سوادهای مزبور در کشف راز قرائت خط میخی پارسی باستانی استفاده شد. در گذشته «پیترو دل‌واله» با توجه به اینکه تیزی میخ‌های افقی به طرف راست متوجه است حدس زده بود که خط میخی را باید از چپ به راست خواند. لک. نیبور يك حقیقت مهم دیگر را ثابت کرد که در کتیبه‌های مزبور سه شیوه خط به کار رفته است. اندکی بعد (در سال ۱۷۹۸ میلادی) ا.

تیخسن^۱ معلوم ساخت که میخ موری که منظمآ - در شیوه اول - پس از چند علامت تکرار می شود ظاهراً باید برای جدا کردن کلمات از یکدیگر باشد. مع هذا کوششی که وی برای خواندن کتیبه ها به عمل آورد به جائی نرسید، فردریک میونتر دانشمند دانمارکی^۲ متوجه نکته مهمی شد. وی به نقوش برجسته استخر و تصویر پادشاه و ردیف خراج گزاران که هدایائی تقدیم وی می دارند توجه نمود و دید که لباس و سلاح پادشاهی که بر تخت جلوس کرده با وصفی که مؤلفان باستانی یونان از البسه و اسلحه ایرانیان باستان کرده اند مطابقت دارد، «میونتر» از شکل ظاهر خراج گزاران دانست که نمایندگان اقوام افریقا - یعنی مصریان و نوبیان - می باشند و از آنجائی که مصر و دیگر سرزمینهای افریقایی فقط در عهد هخامنشیان جزو پادشاهی پارس (ایران) بوده اند، وی چنین نتیجه گرفت که تصاویر و نوشته های مزبور مربوط به قرن ششم تا چهارم قبل از میلاد می باشد. در سال ۱۸۵۲ میلادی گ. گروتفند^۳ به کشف راز کتیبه ها همت گماشت و موفق به یافتن کلید قرائت خطوط میخی گشت. وظیفه ای بس دشوار بود: در آغاز قرن نوزدهم هیچ یک از خطوط میخی خوانده نشده بود و اصوات مربوط به آن حروف معلوم نبود و زبانی که کتیبه ها با آن نوشته شده بود مجهول بود.

«گروفتند» تحقیق خویش را به این فرض مبتنی کرده که کتیبه‌ها (چنانکه می‌ونتر معلوم کرده) مربوط به دوران هخامنشیان بوده و ظاهراً حاوی القاب و اسامی خاص شاهان هخامنشی می‌باشد. وی ضمناً حدس زد که القاب هخامنشیان با القاب شاهان بعدی ایران یعنی ساسانیان مشابهت داشته است. و اما القاب ساسانیان در آن زمان که گروفتند سرگرم پژوهش بوده. معلوم بود به‌قرار زیر:

«A شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه ایران و انیران، پسر B، شاه بزرگ»
گرفتند از میان کتیبه‌هایی که نیبور منتشر کرده بود دو نوشته را که بیشتر بایکدیگر
مشابهت داشتند انتخاب کرده به کشف راز قرائت آنها همت گماشت.

کتیبه نخستین (Dar. Pers. a) داریوش

, $\bar{n} \bar{m} \in K - \mathbb{E} \langle \bar{n} \rangle \setminus$, $\langle \bar{n} \rangle \setminus \bar{m} K - K \bar{n} K - \setminus$, $\mathbb{E}$
 $\mathbb{E} \in \mathbb{E} \setminus$, $\langle \bar{n} \rangle \setminus \bar{m} K - K \bar{n} K - \setminus$, $\langle \bar{n} \rangle \setminus \bar{m} K - K$
 $\bar{n} K - \bar{m} \in \bar{m} - \mathbb{E} \setminus$, $\langle \bar{n} \rangle \setminus \bar{m} K - K \bar{n} K - \setminus$, $\bar{n} \in K -$
 $\langle \bar{n} \rangle \in \bar{m} - \mathbb{E} \setminus$, $\bar{n} \bar{n} \setminus \mathbb{E} \bar{m} \mathbb{E} \in K - \bar{m} \setminus$, $\mathbb{E} \langle \bar{n} \rangle \setminus$
 $\mathbb{E} \in \langle \bar{n} \rangle \bar{m} - \mathbb{E} \in \bar{n} \setminus \bar{n} K - \setminus$

1. O.G. Tychsen

2. Fr. Munter

3. G.F. Grotefend

۴. **A و B** - به جای نام شاهان گذاشته شده. و - حرفی (و یا دسته‌ای از حروف) است که بعد از نام آمده. کشف القاب کتیبه‌های ساسانی در سال ۱۷۹۳ توسط سیلوستر دسائی (S. de sacy) صورت گرفت.

کتیبه دوم (Xerxs, Pers., e) خشایارشا

۱. <Π <Π K- m̄ El <Π m̄ \ ۲. <Π <Π m̄ K- KI m̄ K- \
 ۳. -E I-! El E \ ۴. <Π <Π m̄ K- KI m̄ K- \ ۵. <Π
 <Π m̄ K- KI m̄ K- m̄ <Π -I \ ۶. m̄ m̄ El K- -E
 <Π <Π \ ۷. <Π <Π m̄ K- KI m̄ K- <Π K- m̄ \
 ۸. <Π <Π \ ۹. <Π <Π m̄ -I \ <Π <Π m̄ K- \

وی نخست متوجه شد که گروههای کاملی از حروف مزبور منظمآ در هر دو کتیبه تکرار شده است. (مثلاً توجه شود که گروه ۳-۲ و ۵-۴ در کتیبه اول با گروههای مربوط کتیبه دوم متشابه است. همچنین گروههای ۱۰-۹ کتیبه اول با گروه ۹-۸ کتیبه دوم شبیه است). ولی در عین حال دیگر گروههای حروف متفاوت بود (مثلاً گروه ۱ در کتیبه اول و دوم). گروتفند حدس زد که این کتیبه ها متعلق به دو پادشاه بوده، گروههای حروف مکرر در هر دو کتیبه - کلماتی هستند که جزو القاب می باشند (که در مورد هر دو پادشاه متشابهند) و حروفی که با یکدیگر متفاوتند اسامی خاص آن دو پادشاه هستند. گذشته از این، معلوم شد که بعضی از گروههای حروف غالباً بالتام در یک کتیبه تکرار شده (مثلاً گروه های ۲ و ۴ و ۶ کتیبه اول و ۲ و ۴ کتیبه دوم) و گاهی هم چند حرف دیگر به پایان گروه های مزبور افزوده شده است. (مثلاً گروه ۵ کتیبه اول با گروههای ۵ و ۷ کتیبه دوم مقایسه شود). گروتفند نیز مانند میونتر - معتقد شد آن گروهی که بیش از دیگران تکرار می شود معرف کلمه «شاه» است. و در آن مورد که به همین گروه چند حرف دیگر افزوده شده، باز هم «شاه» است منتهی با برخی پسوندهای دستوری نامعلوم. محقق مزبور به اتکای این مقدمات هر دو کتیبه را تجزیه کرد. ما هم تجزیه مزبور را تکرار می کنیم و کلماتی را که جزو القاب است با حروف a, b, c, d و اسامی خاص را با حروف x, y, z و پسوند های دستوری را با حروف یونانی آلفا α و بتا β مشخص می سازیم.

کتیبه اول

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
x	شاه	a	شاه	شاه + α	شاه	b	y + β	c	d

کتیبه دوم

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
z	شاه	a	شاه	شاه + α	x	شاه + β	c	d

به طوری که مشاهده می شود، چنانچه اسامی خاص و کلمات α و ψ کتیبه اول را که در کتیبه دوم نظیری ندارند مستثنی کنیم- دو کتیبه تقریباً همانند می باشند و چنانکه القاب ساسانیان را اساس دآوری خویش قرار دهیم این کلمات باید به معانی زیر باشند:

α - «بزرگ»

α - پیشوند حالت اضافه جمع (شاه + α - شاهان) به حالت مضاف

β - پیشوند حالت اضافه مفرد (شاه + β - «شاه» به حالت مضاف)

c - «پسر»

d - نام دودمان «هخامنشی» که در منابع باستانی یونانی آمده و قبلاً معلوم بوده. چنانچه کلمات را به ترتیب فوق به جای حروف قرار دهیم و گروه های ψ - ϕ کتیبه اول را مسکوت گذاریم به نتیجه زیر می رسیم:

x شاه بزرگ، شاه شاهان، x شاه راهسر، هخامنشی...

این تجزیه هنوز کلید کشف رمز خط میخی را به دست نداده بود و معلوم نبود که این کلمات در زبان پارسی باستانی چگونه تلفظ می شده اند و بالتجیه معنی صوتی حتی يك حرف میخی نیز مکتشف نگشته بود. تنها راه چاره این بود که معلوم شود کتیبه ها به کدام يك از پادشاهان تعلق دارد و به جای اسامی خاص کتیبه ها نام شاهان هخامنشی - که در منابع یونانی محفوظ بوده گذاشته شود.

گرفتند دو کتیبه را با یکدیگر مقابله کرد و مکتشف ساخت. نامی که کتیبه اول با آن آغاز می گردد (x) در کتیبه دوم به جای نام پدر شاه z قرار گرفته. و از اینجا چنین نتیجه گرفت که این دو کتیبه به پدر (x) و پسر (z) تعلق دارند. و ضمناً متوجه شد که در کتیبه دوم بعد از نام پدر کلمه «شاه» قرار دارد « x شاه را پسر»، ولی در کتیبه اول پس از نام پدر این کلمه دیده نمی شود (و فقط « z را پسر» نوشته شده). از اینجا گرفتند استنتاجی به عمل آورد که از لحاظ کشف رمز خطوط میخی قطعی بود: به این معنی که شاه x پدر شاه بود ولی پسر شاه نبود. فقط لازم بود روشن شود که کدام يك از شاهان سلاله هخامنشی خود شاه بوده و پدرش شاه نبوده است.

در منابع یونانی دوشاخه از شجره شاهان مزبور را نشان می دادند که این وصف در حق ایشان صدق می کرد.

«کمبوجیه» (جد - شاه نبود) - کورش (پدر - شاه بود) - کمبوجیه (پسر - شاه

بود) و

هیستامپ (جد - شاه نبود) - داریوش اول (پدر شاه بود) -

«خشایارشا» ی اول (پسر، شاه بود)

بالتجیه کتیبه های مزبور ممکن بود به اشخاص زیر تعلق داشته باشند:

۱. به کورش و (کمبوجیه) و یا

۲. به داریوش اول و خشایارشا ی اول

فرض اول برکنار شد. زیرا که نام کورش و کمبوجیه بایک حرف مشترك (ك) آغاز

می‌گردد. ۱. و حال آنکه اسامی شاهان، در دو کتیبه مذکور، با حرفهای متفاوت آغاز می‌گردید. و گذشته از این نام شاه کتیبه اول از هفت حرف ترکیب شده بود و بنابراین کمتر گمان می‌رفت که مربوط به نام کورش باشد. ۲. بنابراین گرو تفتند از حدس اول صرف نظر کرد و به روایت دوم پرداخت و پس از وضع نامها و کلمات به ترتیب دیگر عبارت زیر را به دست آورد:

کتیبه اول (از چپ به راست خوانده شود)

۱	۲	۳	۴	۵	۶
داریوش	شاه	بزرگ	شاه	شاهان	شاه
	۷	۸	۹	۱۰	
		هیستامپ را	پسر	هخامنشی...	

کتیبه دوم (از چپ به راست)

۱	۲	۳	۴	۵
خشایارشا	شاه	بزرگ	شاه	شاهان
	۶	۷	۸	۹
	داریوش	شاه را	پسر	هخامنشی

بدین منوال چون به نامهای خاص مزبور آشنا بودند توانستند اصوات مربوطه برخی از حروف میخی را مشخص سازند. حرف اول کتیبه اولی «د» و حرف دوم «آ» و حرف سوم «ر» و الخ. ولی منابع یونانی تلفظ دقیق و صحیح این کلمات را منعکس نمی‌کرد. گرو تفتند متون اوستا را نیز به یاری طلبید ولی در بعضی موارد از این استمداد نتیجه‌ای حاصل نمی‌شد. بدین سبب بعد معلوم شد که از تمام حروف الفبای پارسی باستانی که وی تشخیص داده فقط ده حرف درست بوده. مع هذا کلیدی برای قرائت خطی میخی کشف شده بود. و بر اثر کشفیات بعدی و بویژه کشف و انتشار (سال ۱۸۴۷) کتیبه بیستون که حاوی تعداد زیادی اسامی خاص اشخاص و اماکن بود امر کشف رمز خطوط میخی به سرعت پیشرفت کرد. در نیمه دوم قرن نوزدهم تقریباً تمام حروف خط میخی پارسی باستانی کشف گردید و دانشمندان بالنسبه به آسانی به قرائت کتیبه‌های جدید موفق می‌شدند. بر اثر کاوشهای باستانشناسی در قرن بیستم شمار کتیبه‌های میخی افزایش یافت

۱. بعدها معلوم شد که این نظر نقی داشته زیرا نام کوروش (*kūruš* - پارسی باستانی) با حرف (ku) <I> شروع می‌شود و نام کامبیز (کمبوجیه پارسی باستانی) با حرف (k) <I>.
۲. يك ملت دیگر برکنار کردن حمس اول این بود که در این شاخه جد و نوه هر دو يك نام (کمبوجیه - یا کامبیز) داشته ولی در کتیبه‌ها نامهای جد (y) و نوه (z) مختلف بود.

واکنون به صد بالغ گشته. ذیلاً باز دیدی از مهمترین کتیبه‌ها به عمل می‌آید.

اهمیت گشودن راز خط میخی پارسی باستانی در تاریخ شرق قدیم و زبانشناسی ایرانی و هند و اروپائی

کشف گروتفند نمونه درخشانی از «انتظام تعقل و تفکر منطقی» بود و واقعاً از لحاظ تاریخ مشرق باستانی و زبانشناسی ایرانی و هند و اروپائی عصر جدیدی را آغاز کرد. تا آن زمان مورخان منابع اصیلی برای مطالعه در تاریخ ایران و کشورهای مجاور آن در اواسط هزاره اول قبل از میلاد نداشتند و گشودن راز خط میخی پارسی باستانی این نقیصه را رفع کرد. زبانشناسان باستانی‌ترین آثار اصیل زبانهای ایرانی را (مربوط به قرنهای ششم تا چهارم قبل از میلاد) که از هرگونه تحرینی مصون مانده بوده‌اند (برعکس اوستا) و هیچ‌گونه اضافه و الحاق و «اصلاحی» در آن به عمل نیامده بوده به دست آوردند. تا زمانی که اسناد هیتی کشف نشده بود، کتیبه‌های میخی پارسی باستانی را دانشمندان قدیمی‌ترین متون هند و اروپائی قابل ملاحظه می‌شمردند.

مع‌هذا اهمیت کشف راز خطوط میخی به این قدر محدود نبود. زیرا که بسیاری از کتیبه‌های پارسی باستانی همراه متون دیگری (ترجمه کتیبه‌های مزبور به زبانهای عیلامی و بابلی) بودند. و چون بر اثر قرائت متن پارسی باستانی مضمون و محتوی ترجمه‌های مزبور نیز معلوم گردید، دانشمندان توانستند شیوه خط میخی بابلی و سپس عیلامی را هم کشف کنند. و بدین طریق به بایگانی عظیم اسناد تاریخی بابلی و آشوری که بر تاریخ سرزمینهای آسیای مقدم - در هزاره‌های سوم و دوم و اول قبل از میلاد پرتو می‌افکندند دست یافتند. و کشف اسرار خطوط میخی آشوری و بابلی به نوبه خویش به گشودن راز بایگانی کذابی بغازکوی (در آسیای صغیر و ۱۵۰ کیلومتری آنکارا) کمک کرد. بر اثر کوششی که ب. گروزی دانشمند چک برای کشف راز بایگانی مزبور به عمل آورد - اکنون دانشمندان اسناد اصلی به زبان هند و اروپائی هیتی - که مربوط به اواسط هزاره دوم قبل از میلاد است در دست دارند. و بدین منوال کشف نبوغ آمیز گروتفند پایه سلسله درازی از پیروزیها و موفقیتها بود و به دانشمندان اجازه داد تا تاریخ تقریباً سه هزار ساله آسیای مقدم را روشن کنند. و این عمل عالم علم را با باستانی‌ترین آثار اصیل - به زبانهای ایرانی و هند و اروپائی غنی ساخت.

خط میخی پارسی باستانی و منشأ آن

مبنا و اصول خط میخی پارسی باستانی هجائی است. برخی از حروف این خط گویای صداهای مصوت هستند (مثل a 𐎠, i 𐎡) و یا تلفیقی از مصمت را با مصوت معرفی می‌کنند (مثل da 𐎠𐎡, ra 𐎠𐎵, ma 𐎠𐎡𐎴, di 𐎠𐎡𐎴) و یا مصمت بدون

مصوت را (s, m) و غیره).

الفبای پارسی باستانی

حروف مصوت

$\bar{m}$ a $\bar{n}$ i $\bar{u}$

حروف مصمت + a

$\bar{k}$ $\bar{x}$ $\bar{g}$ $\bar{h}$ $\bar{c}$ $\bar{j}$ $\bar{y}$

$\bar{t}$ $\bar{d}$ $\bar{n}$ $\bar{r}$ $\bar{s}$

$\bar{s}$ $\bar{z}$ $\bar{p}$ $\bar{f}$ $\bar{b}$ $\bar{m}$ $\bar{v}$

حروف مصمت + u

$\bar{k}$ $\bar{g}$ $\bar{t}$ $\bar{d}$ $\bar{n}$ $\bar{r}$ $\bar{m}$

حروف مصمت + i

$\bar{j}$ $\bar{d}$ $\bar{m}$ $\bar{v}$

حروف فاصله کلمات

< |

اندیشه نگاریها - هزوارشها

$\bar{k}$ xšāyaŋiya (XŠ) شاه $\bar{b}$ ūmi (BU) بومی - بوم

$\bar{b}$ aga (BG) خدا $\bar{a}$ hūramazdā (AM) اهوره مزدا

$\bar{d}$ ahyu (DH) کشور - دهیو

اعداد

1 2 5 8 9 10

12 20 23 u.m.d.

$\bar{d}$ ahyu

این علامت که در جدول بالا وارد نشده فقط در چهار کلمه که منشا خارجی دارند دیده شد (نام اشخاص و اماکن)

در خط میخی پارسی باستانی ۳۶ حرف از این گونه وجود دارد و از آن جمله است:
سه حرف برای مصوتها، ۲۲ حرف برای مصمتها + a ، هفت حرف برای مصمتها
+ u ، چهار حرف برای مصمتها + i «ای». گذشته از اینها چند حرف اندیشه‌نگاری
(هزوارش) نیز وجود دارد - یعنی حروفی که برای مفهومی وضع شده‌اند. و دو حرف هم
برای تفکیک کلمات از یکدیگر و حروفی نیز برای اعداد و شمارش.

با اینکه نواحی میان دورود (بین النهرین) نخست از طرف مادها و سپس توسط پارسیان مسخر گردیده بوده مع هذا تمدن باستانی نواحی مزبور (بین النهرین) تأثیر بسیار در فرهنگ و مدنیت فاتحان داشته است. و علائم این تأثیر در آثار فرهنگ و مدنیت مادی و نقوش صخره ها و گاهنامه و غیره ایشان دیده می شود. ریشه الفبای پارسی باستانی - که مبنای آن خط میخی آشور و بابل است - نیز به بین النهرین منتهی می شود. در خط میخی پارسی باستانی هم همان علاماتی وجود دارد که در الفبای آشور و بابل می بینیم (میخ عمودی و میخ افقی) ولی هیچیک از حروف میخی بلا واسطه به الفبای آشوری و بابلی مربوط نمی شود.^۱ نمی توان به یقین گفت که خط میخی در چه زمان و چگونه برای نوشتن زبان پارسی باستانی اختیار شد. بیشتر کتیبه های میخی به نام داریوش اول (از ۵۲۲ تا ۴۸۶ ق. م.) و خشایارشا اول (۴۸۶ تا ۴۶۵ ق. م) نقر شده است، ولی نوشته های متعددی نیز به نام کورش کبیر (۵۵۹ تا ۵۲۹ ق. م) و نیاکان داریوش اول - از آن جمله جد او آرشام وجد اعلایش آریارمنه (پایان قرن هفتم و آغاز قرن ششم قبل از میلاد) وجود دارد.^۲

تحریر اصوات خط متون پارسی باستانی به خط بین المللی صوتی
و نوشتن آن به حروف متداول لاتین

بدیهی است که خط میخی هجایی نمی‌توانست صداهای زبان پارسی باستانی را دقیقاً ادا کند و بدین سبب قرائت متن میخی همواره تا حدی مشروط به‌بقیدو شرط است. مثلاً در خط میخی پارسی باستانی فقط سه حرف مصوت وجود دارد $\overline{a}$ ، $\overline{i}$ ، $\overline{u}$ ای که در عین حال هم $\overline{a}$ و $\overline{i}$ و $\overline{u}$ محدود و هم $\overline{a}$ ، $\overline{i}$ ، $\overline{u}$ کوتاه را ادا می‌کنند: گاهی تفاوت میان $\overline{a}$ و $\overline{a}$ باعلامتی بیان می‌شود.^۳

۱. اخیراً اظهار عقیده شده است که خط میخی پارسی باستانی به‌خط مادی که هنوز درجائی دیده نشده مربوط می‌گردد و خط مادی مزبور ممکن است «یکی از محتمل‌ترین حلقه‌هائی» باشد که خط میخی آسیای مقدم را به خط پارسی باستانی مربوط می‌کرده (رجوع شود بمقالهٔ و.و. استروره تحت عنوان اصلاح خط در عهد داریوش اول BAN، سال ۱۹۵۱، شمارهٔ ۳، از ص ۱۸۶ به بعد. وای. م. دیاکوفوف تاریخ ماد- مسکو و لنینگراد، سال ۱۹۵۶- ص ۳۶۶).

۲. اسالت دو کتیبه اخیر مشکوک است. بعضی از دانشمندان معتقدند که کتیبه‌های مزبور مربوط به قهرهای پنجم و چهارم قبل از میلاد می‌باشند (رجوع شود به R. G. Kent, *Old Persian*, 2nd ed.,

۱۹۵۳، پ. ۱۲، note ۲).

۳. درمیان کلمه a باعلامت $\overline{a}$ معرفی می‌شود. a دروسط کلمه علامت مخصوصی ندارد. درآغاز و پایان کلمه $\overline{a}$ ممکن است هم a - ی قدیم و هم a-ی قدیم را ادا کند. هرچاکه ما در آخر کلمه a آورده‌ایم مقصود بیان تلفظ $\overline{a}$ بوده است.

J. Kuryłowicz, *L'accentuation des langues indo-européennes*, 1952, (د-تو-ع شؤد ٥: ٣٨٥, p. 438).

تبصره: در متن اصلی کتیبه بیستون علامت تفکیک کلمات زاویه‌ای است به طرف چپ و نه میخی مورب.

نخستین قدمی که باید برای قرائت متن برداشت برگرداندن آن است به حروفی که با آن آشناهستیم و یا به اصطلاح علمی ترانس‌لیتراسیون^۱ و تبدیل صوت هریک از حروف میخی به خط آشنا (در نمونه فوق الفبای لاتین را به کار می‌بریم و صدای هر حرف میخی به حروف لاتینی در بالای آن حرف نوشته شده). مرحله بعدی قرائت متن است:

1) adam 2) dārayava^huš 3) xšāyaθiya 4) vazrka xšāya-
aθiya 5) xšāyaθiyānām xšāyaθiya 6) pārsaiy xšāyaθiya
7) dah[*yūnām*] 8) vištāspahyā 9) puθ'a 10) aršāmahyā 11) na-
pā 12) haxāmaniš[*iya*].

تفسیر

۱. adam - ضمیر شخصی اول شخص مفرد. حالت فاعلی («من»). قرائت آن از روی قیاس با azam اوستا معین شده (اسلاوی باستانی a33). سنسکریت: aham.
۲. dārayava^huš - اسم خاص «دارپوش». حالت فاعلی با حرف پایانی s (ش)، بعد از u. h. (قبل از u) که خط فاقد آن بود. از روی ریشه کلمه اخذ و اضافه شد: dārayavahuš از ریشه dār «داشتن»، «نگه داشتن» (مقایسه شود با «در-زات» روسی و «دار» فارسی) + Vahu «مال» (vohu - ی اوستائی و vāsu - ی سنسکریت). معنی تحت-اللفظی: «دارای مال». احیای h را حالت اضافی این اسم dārayavahauš تأیید می‌کند. که در آن h در جلوی a در متن حذف می‌شود (به کلمه ششم کتیبه خشایارشا که در بالا تجزیه شده رجوع کنید).

۳. xšāyaθiya - به معنی «شاه». حالت فاعلی. مفرد مذکر. از ریشه Xšay «دارا بودن» «حکومت کردن» (-Xšāy- اوستا و Kšáy- سنسکریت).

۴. Vazrka - صفت «بزرگ». حالت فاعلی. مفرد مذکر. از لحاظ جنس و عدد و حالت با کلمه ماقبل مطابقت می‌کند و مسند آن است.

۵. xšāyaθiyānām - اسم. حالت اضافه. جمع با ānām - (با ānām - سنسکریت قیاس شود). از xšāyaθiya منسوب به کلمه پیش.

۶. pārsaiy. اسم مکان به معنی «در پارس» (پایان aiy - مطابق با e - اوستا و e - سنسکریت) مفرد مذکر از Pārsa.

۷. aahyūnām. اسم عام. حالت اضافه، جمع (پایه آن با u) - مشتق از dahyu «سرزمین - شور» «ناحیه» منسوب به کلمه پیشین. با - dahyu - ی اوستائی و دیه و

۱. ترانس‌لیتراسیون (از کلمه لاتینی «ترانس» که به معنی «از طریق» است و «لیتر» که به معنی «حرف» است) عبارت است از ادای حروف يك خط به وسیله حروف خطی دیگر - مثلاً چون کلمه فارسی «میز» را با خط لاتین «miz» نویسیم.

ده فارسی کنونی مقایسه شود.

۸. *vištāspahyā* - اسم خاص. حالت اضافه (پایان *ahyā* -) مفرد مذکر از *vištāspa* «هیستاسپ» (پدر داریوش اول). منسوب به کلمه بعدی. بخش دوم کلمه پارسی باستانی *aspa* به معنی «اسب» است ولی ریشه بخش اول مورد بحث می باشد. ۹. *puθra* - اسم. حالت فاعلی، مفرد مذکر. به معنی «پسر» با *puθra* - ی اوستائی و *putra* - ی سنسکریت و *pus* پارسی میانه و «پسر» *pesār* پارسی کنونی، مطابق است.

۱۰. *aršāmahyā* - اسم خاص. حالت اضافه. مفرد مذکر. از- *aršāma* (شاید هم از- *aršāma*) «آرشاما» از ریشه *arša* - (*arša* -) به معنی «نرینه»، «مرد»، «پهلوان» منسوب به کلمه بعد.

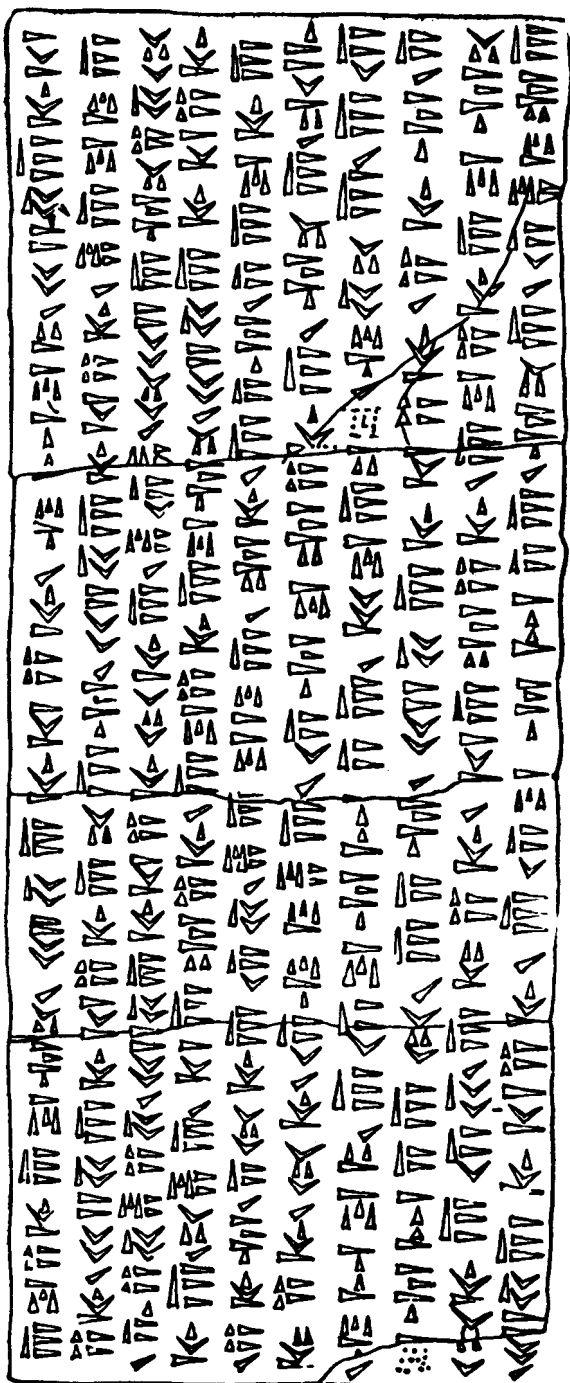
۱۱. *napā* - اسم. حالت فاعلی. مفرد مذکر. به معنی «نوه». مقایسه شود با *napāt* اوستائی و *nepōs* لاتینی و *nābire* (نبیره) فارسی کنونی و *nabūs* روشنی. ۱۲. *haxāmanišiya* - نام سلاله ای. حالت فاعلی. مفرد مذکر. «هخامنشی». *haxā* - *haxā* - *haxā* (ی اوستائی و *sākhā* - ی سنسکریت) به معنی «دوست» + *maniš* (مقایسه شود با *munah* اوستائی و *mānas* سنسکریت) به معنی «پندار- فکر». پسوند صفتی *iya* - معنی تحت اللفظی «دارای پندار دوستانه».

ترجمه

من، داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه درپارس، شاه کشورها، پسر هیستاسپ، نوه آرشاما، هخامنشی.

بازدید مختصری از کتیبه های میخی پارسی باستانی

متن پارسی باستانی کتیبه آریارمنه و آرشامه (اولی ۱۰ سطر و دومی ۱۴ سطر ناقص) بر صفحه های طلا که در همدان کشف شده نقر شده است. اگر نوشته های مزبور ساختگی نباشد و واقعاً از آن کسانی باشد که به نام ایشان نقر شده (پایان قرن هفتم و آغاز قرن ششم ق.م.) - می توان گفت که قدیمی ترین کتیبه هایی هستند که تا کنون به پارسی باستانی کشف شده. در زیر تلفظ کلمات و ترجمه کتیبه آرشامه نقل می شود (در اینجا و بعد از آن ارقام هندسی سطر کتیبه را معین می کنند).



صفحه طلا به خط پارسی باستانی که از طرف آریارمه نقل شده

1. *aršāma xšāyaθiya vazrka x*
2. *šāyaθiya xšāyaθiyānām x*
3. *šāyaθiya pārša ariyūramna xš*
4. *āyaθiyahyā puθ'a haxā manī-
šiya*
5. *θātiy, aršāma xšāyaθiya a^hu*
6. *ramazdā бага vazrka hya
maθiš*
7. *tā bagūnām mām xšāyaθiya*
8. *m akunauš hauv dahyāum p*
9. *ūrsam manā frābara tya
hukāram*

۴-۱. آرشامه، شاه بزرگ، شاه شاهان،
شاه (در) پارس آریارمنه شاه را، پسر،
هخامنش.
۵-۱۵. میگوید آرشامه شاه: اهوره مزده،
خدای بزرگ، که بزرگترین خدایان است،
مرا شاه کرد، این سرزمین پارس را، که
(دارد) خوب مردمی، خوب اسبانی، بمن
سپرد.

10. *huvaspam vašnā a^huramaz-
dāha im*
11. *ām dahyāum dārayāmiy
mām*
12. *a^huramazdā pātuvo utāmai y v*
13. *iθam utā imām dahyāum
[tya]*
14. *adam dārayāmiy hauv pāt
[uv]*

۱۵-۱۱. یخوات اهوره مزده (من) دارای
این سرزمینم.
۱۶-۱۱. بگذار اهوره مزده از من حمایت
کند و از خاندان من و این کشور (که) من
دارم حمایت کند.

کتیبه آریارمنه پسر چیش پیش («تثی سپس» یونانی)، نوه سرسلسله هخامنشی («آخه-
من» یونانی) که نام آن سلاله از اوست از لحاظ شکل و مضمون مانند کتیبه بالاست.

کتیبه کورش کبیر

سه کتیبه به نام کورش مشهور است و مانعی برای انتساب آنها به کورش کبیر^۱ (۵۵۸-
۵۲۹ ق.م.) وجود ندارد، بخصوص که همه آن آثار در پاسارگاد یافت شده (پاسارگاد
تختگاه قدیمی کورش کبیر است که ویرانه های آن اکنون در نزدیکی شیراز کنونی دیده می-
شود). همه کتیبه ها سه زبانی هستند (پارسی باستانی و عیلامی و بابلی) و در چند نسخه
نوشته شده اند (به هر حال بعضی از آنها). از لحاظ حجم کوچک اند و فقط حاوی نام و لقب
شاه می باشند. فقط یکی از کتیبه ها - که فقط تکه هایی از آن باقی مانده - مفصلتر بوده
است. در زیر متن پارسی باستانی و ترجمه یکی از کتیبه های کورش را نقل می کنیم:

1. *adam Kuruš xšāya*

۲. ۱. من، کورش، شاه، هخامنشی

2. *θiya haxāmanišiya*

۱. يك فرضیه نیز وجود دارد که کتیبه های مزبور به کورش کهنتر تعلق دارد، که در نیمه دوم قرن پنجم قبل از
میلاد می زیسته و در سال ۴۰۱ ق.م. در طی مبارزه بطاطر تاج تخت - بابرادر خویش اردشیر دوم کشته شده.

کتیبه‌های داریوش

کتیبه‌های داریوش اول (۵۲۲-۴۸۶ ق.م.) از همه نوشته‌های پارسی باستانی، از لحاظ حجم بزرگتر و از جهت مضمون مهمتر است. و بزرگتر از همه آنها کتیبه بیستون است. صخره عظیمی که کتیبه مزبور بر آن نقر شده بر سر راه باستانی کاروان روی که بغداد را به‌رغه (ری) متصل می‌کرده - میان کرمانشاه و همدان - برپاست و اکنون «بیستون» نامیده می‌شود و این تحریرنی است که عوام در کلمه باستانی بغه - ستانه *Baga - stāna* (جای خدایان) به‌مرور زمان به‌وجود آورده‌اند (جغرافیون عرب در قرون وسطی این صخره را بهیستون خوانده‌اند). تقریباً در ارتفاع ۷۰ متری از جاده، سطح صخره را کتیبه‌ای به‌سه زبان (پارسی باستانی و عیلامی و بابلی) و نقوشی چند اشغال کرده. متن پارسی باستانی مرکب از ۴۱۴ سطر است که به‌ پنج ستون تقسیم شده (به‌ ترتیب ۹۶، ۹۸، ۹۲ و ۹۲ و ۳۶ سطر در ستون‌ها). در کنار متن پارسی باستانی متن‌های عیلامی و بابلی قرار دارند که ترجمه متن پارسی می‌باشند (مربوط به چهار ستون نخستین آن). در کتیبه از وقایع تاریخی مربوط به آغاز سلطنت داریوش اول سخن گفته شده است: و از لشکرکشی سلف او کمبوجیه (۵۲۹-۵۲۲ ق.م.) به مصر و مرگ (خودکشی) کمبوجیه و به دست گرفتن حکومت توسط غاصبی به نام گئوماتای مغ و پیروزی داریوش بر گئوماتا و اقداماتی که پس از جلوس به تخت سلطنت به عمل آورده و عصیان‌های بسیاری که در نقاط مختلف شاهنشاهی، در سال اول سلطنت داریوش بروز کرده، حکایت می‌کند. نقش برجسته‌ای که در بالای کتیبه است در واقع متن را مصور می‌سازد و داریوش را نشان می‌دهد که پای چپ را به روی گئوماتای مغ غاصب - که به خاک افتاده - نهاده است. پشت سر داریوش دو تن سلاح‌داران وی دیده می‌شوند و در برابر او نه اسیر - یاسران شورشهایی که وی فرو نشانده - ایستاده‌اند. گردن‌های اسیران به یک طناب بسته شده و دست‌هایشان از پشت مقید است. بر سر داریوش اهورامزدا سایه افکنده - اهورامزدائی که «به‌خواست وی» داریوش به‌شاهی رسیده و در پیکار با دشمنان خویش کامیاب گشته.

در کنار تصاویری که در این نقش نقر شده ۱۱ نوشته کوچک دیده می‌شود که در واقع این صحنه را شرح می‌دهند و نام آن اشخاص را معلوم می‌دارند. از کتیبه بیستون نخستین بار گ. راولینسون رونوشت برداشت (۱۸۳۶) و در سال ۱۸۴۷ آن را منتشر کرد. سپس در سال ۱۹۰۳ و. جکسون^۲ و در سال ۱۹۰۷-۱۹۰۴ ل. کینگ^۳ و ر. تومپسون^۴ و در سال ۱۹۴۸ گ. کامرون^۵ از آن رونوشتی تهیه کردند. قطعاتی از کتیبه بیستون برای نخستین بار به زبان روسی توسط ک. گ. زالمان ترجمه شد (تاریخ مختصر ادبیات پارسی یا ایسرانی باستانی) و در کتاب تاریخ عمومی ادبیات ... تحت نظر و. ف. کورش

۱. در چهار ستون اول متن پارسی باستانی از وقایع نخستین سال پادشاهی داریوش اول (۵۲۲-۵۲۱ ق.م.) سخن گفته شده. ستون پنجم و آخری که وقایع سال‌های دوم و سوم پادشاهی داریوش اول را نقل می‌کنند چند سال بعد از آنکه بخش اصلی کتیبه و ترجمه عیلامی و بابلی آن خاتمه پذیرفته بود - نثر شده.

2. A.V.W. Jackson 3. L.W. King 4. R.C. Thompson 5. G.G. Cameron

34. [pasāva] drauga dahyauvū
vasaiy abava utā pārśaiy utā
mādaīy ut
35. [ā anliyā^huvū dahyusuvū
ḍātiy dārayava^h uš xšāyaḍiya
pa
36. [sāva] I martiia maguš āha
gaumāta nūma hauv udapata-
tā hačā paiši
37. [yā^huvādāyā arakadriš nā-
ma kaufa hačā avadaša viyax-
nahya māh
38. [yā] XIV raučabiš ḍakatā
āhaⁿ yadiy udapatatā hauv
kārahyā avaḍā
39. [a]durujiya adam bṛdiya
a^hmiy hya kūrauš puḍ^a ka^m-
bū^jiyahyā br
40. [ā]tā pasāva kāra haruva
hamiḍⁱya abava hačā ka^mbū-
jiyā abiy avam
41. [a]šiyava utā pārśa utā mā-
da utā aniyā dahyāva xšaḍ^am
hauv
42. agrbāyatā garmapadahya
māhyā IX raučabiš ḍakatā
āhaⁿ ava ḍ ā xša
43. ḍ^am agrbāyatā pasāva ka^m-
būjiya^huvāmṛšiyuš amariyatā
ḍātiy
44. dārayava^huš xšāyaḍiya aita
xšaḍ^am tya gaumāta hya
maguš adin
45. ā ka^mbūjiyam aita xšaḍ^am
hačā paruviyata a^hmāxam
tau^hmāyā ā
46. ha pasāva gaumāta hya
maguš adinā ka^mbūjiyam utā
pārśam utā
47. mādam utā aniyā dahyāva
hauv āyasatā^huvāipašiyam
akutā hau
48. v xšāyaḍiya abava...

۴۴-۴۵. گوید داریوش شاه. پس بودیکی
مرد مغ بنام گئوماته - او برخاست (عاصی
شد) از پای شیاووادا، کوهی بنام آراکادریش -
از آنجا چون چهارده روز از ماه ویه‌خنا
گذشت (۵). او شورش کرد. مردم را او
چنین فریب میداد: منم بردیه که پسر کورش
است، برادر کمبوجیه. پس همه مردم شدند
(او را) همدست (شورش کردند) و از کمبوجیه
بسوی او رفتند و پارس و ماد و دیگر ایالتها.
او پادشاهی را غصب کرد. سپس کمبوجیه
برگشت خود مرد. (۶)

۴۴-۴۸. گوید داریوش شاه: این پادشاهی
که گئوماته‌ی مغ گرفت از کمبوجیه از قدیم
تعلق داشت به‌خاندان ما. پس گئوماته‌ی مغ
آنرا از کمبوجیه گرفت. هم پارس و هم ماد
و هم دیگر ایالتها را غصب کرد و از آن خود
ساخت. او شد شاه....

مبارزه با فرورتیش.

64. *ḡātiy dārayava^huš xšāyaḡi-
ya pasāva adam nižāyam ha-
čā*
65. *bābairauš ašiyavam mādam
yaḡa mādam parārasam kuⁿ-
duruš nāma*
66. *vṛdanam mādayi avadā
hauv fravartiš hya mādayi
xšāyaḡiya a*
67. *gaubātū āiš had[ā] kārū pa-
tiš mām hamaranam čarta-
naiy pasāva hamarana*
68. *m akumā a^huramazdāmai
upastām abara vašnā a^hura-
mazdāha kāram*
69. *tyam fravartaiš adam aḡa-
nam vasaīy aduka[na]išahya
māhyā XXV ra*
70. *učabiš ḡakatā āhaⁿ avadā
hamaranam akumā ḡātiy dā-
rayava^huš x*
71. *šāyaḡiya pasāva hauv fra-
vartiš hadū kamnaibiš asa-
bāraibiš amuḡa ra*
72. *gā nāmā dahyāuš mādayi
avaparā ašiyava pasāva adam
kāram f*
73. *rūišayam nipadiy fravartiš
āgrbī[ta] anayatā abiy mām
ada*
74. *mšai[y] utā nāham utā gau-
šā utā hazānam frājanam
utāša*
75. *iy[ī čaš]^mam avaḡam dva-
rayāmaiḡ basta adariya haru-
vašim k*
76. *āra avaina pasāvašim ha^m-
gmatānaiy uzmayāpatiy akun-
avam*
77. *utā ma[r]tiyā tyaišaiy frata-
mā anušiyā āhaⁿ tā avaiy ha^m*
78. *gmatā[naiy aⁿta]r didām
frāhaⁿjam*

۷۵-۶۴. گوید داریوش شاه. پس من حرکت کردم از بابل و رفتم به ماد. چون به ماد رسیدم — گوندوروش نام شهری در ماد — آنجا که فرورتیش، که (خود را) در ماد شاه میخواند — حرکت کرد با لشکریان برضد من جنگ کند. پس ما پیکار کردیم. اهوره مزده مرا یاری کرد. بخواست اهوره مزده از ماه آدونایشا (۷) ۲۵ روز گذشته بود که ما جنگ کردیم.

۷۸-۷۵. گوید داریوش شاه: پس آن فرورتیش با اندکی سواران گریخت — رغه (ری) نام ناحیه است در ماد — به آنجا (او) گریخت. پس من فرستادم در پی (بدنبال او) لشکریان، فرورتیش گرفته شد و آورده شد نزد من. من او را هم بینی و هم (هر دو) گوش و زبان بریدم و او را يك چشم درآوردم. در دروازه من او در قید نگهداشته میشد. همه مردم او را دیدند. پس در اکباتانا او را بر نیزه نشاندم و مردانی را که او را نخستین پیروان بودند در اکباتانا — در دژ — بدار آویختم.

از کتیبه‌های کوچکی که صحنه نقوش برجسته صخره بیستون را توضیح می‌دهند، کتیبه دوزبانی «α» (۱۸ سطر متن پارسی باستانی و ده سطر عیلامی) مربوط است به خود داریوش و مطابق است با سطرهای ۱-۱۱ ستون اول کتیبه بزرگ، بدین قرار:

- | | |
|---|---|
| 1. <i>adam dārayava^huš xšāyaθiya</i>
<i>vazrka xšāya</i> | ۴-۱. من داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان. شاه در پارس. شاه کشورها، پسر ویشتاسپه (هیستاسپ) نوۀ آرشامه، هخامنشی. |
| 2. <i>θiya xšāyaθiyānām xšāyaθi-</i>
<i>ya pārsaiy xš</i> | |
| 3. <i>āyaθiya dahyūnām vištāspa-</i>
<i>hyā pu^hra</i> | |
| 4. <i>aršāmhyā napā haxāmani-</i>
<i>šiya θātiy dāra</i> | ۴-۲. گوید داریوش شاه: پدر من — ویشتاسپه، پدر ویشتاسپه — آرشامه — |
| 5. <i>yava^huš xšāyaθiya manā pi-</i>
<i>tā vištāspa vi</i> | پدر آرشامه — آریارمنه، پدر آریارمنه — چیش‌پیش، پدر چیش‌پیش — هخامنش — بود. |
| 6. <i>štāspahyā pitā aršāma aršā-</i>
<i>mahyā pi</i> | |
| 7. <i>tā ariyāramna ariyāramna-</i>
<i>hyā pitā</i> | |
| 8. <i>čišpiš čišpaiš¹⁸pitā haxāma-</i>
<i>nīš</i> | |
| 9. <i>θātiy dārayava^huš xšāyaθiya</i>
<i>avahya</i> | ۱۳-۱۴. گوید داریوش شاه: بدین سبب ما هخامنشیان نامیده می‌شویم. از قدیم (ما) هستیم متشخصان (تحت اللفظی «شایستگان»، «سزاوران») از قدیم خاندان ما شاهی بود. |
| 10. <i>rādiy vayam haxāmanišiyā</i>
<i>θahyā</i> | |
| 11. <i>mahiy hačā paruviyata āmā-</i>
<i>tā</i> | |
| 12. <i>a^hmahiy hačā paruviyata</i>
<i>hyā a^hmā</i> | |
| 13. <i>xam tau^hmā xšāyaθiyā āha</i>
<i>θā</i> | ۱۳-۱۸. گوید داریوش شاه. ۸ (مرد) از خاندان من (بود) که پیشتر شاهان بودند. من نهمی هستم. نه (مرد) ما در دو شاخه شاهان هستیم. (۴) |
| 14. <i>tiy dārayava^huš xšāyaθiya</i>
<i>VIII ma</i> | |
| 15. <i>nā tau^hmāyā tyaiy paruva</i> | |
| 16. <i>m xšāyaθiyā āhaⁿ adam na</i> | |
| 17. <i>vama IX duvitāparanam va-</i>
<i>yam x</i> | |
| 18. <i>šāyaθiyā a^hmahiy</i> | |

نه‌نوشته کوچک بعدی (b, c, d, e, f, g, h, i, j) به‌سه‌زبان (پارسی باستانی، عیلامی، و بابلی) است. و آخرین (یازدهمین) نوشته کوچک («K») فقط به‌پارسی باستانی و عیلامی است. همه نوشته‌های کوچک در واقع توضیحاتی هستند درباره تصاویر اسیران و دشمنان داریوش حاکی از جریمه‌های ایشان. نوشته («b») مربوط است به دشمن اصلی داریوش یعنی گئوماتای غاصب.

1. *iyam gauma*
2. *ta hya maguš a*
3. *durujiya*
4. *avaḍa adaha adam b*
5. *ṛdiya a^hmiy hya k*
6. *ūrauš puḍ'a adam xš*
7. *āyaḍiya a^hmiy*

۱-۲ گنوماتامی مغ است. (او) دروغ
گفت، چنین گفت: من (هستم) برده-
که پر کورش است، من (هستم) شاه.

دیگر سنگ نبشته‌ها مربوط به تصاویر سران قبایل می‌باشند. به این ترتیب: آسرینا (پیشوای شورش عیلام)، نادین تابایرا (پیشوای شورش بابل)، فرورتیش (پیشوای شورش ماد)، مارتیا (پیشوای شورش عیلام)، چیسران تاخما (پیشوای شورش ساگارتی)، واخیزداتا (پیشوای شورش پارس)، آرخا (پیشوای شورش بابل)، فرادا (پیشوای شورش مرغیانه)، سکونخا (پیسرای سکایان). همه نبشته‌های مزبور (بجز «K») یکنواخت می‌باشند. بر سبیل نمونه نوشته «e» مربوط به فرورتیش - که قطعه‌ای درباره مبارزه با وی در بالا ذکر شد - نقل می‌شود:

1. *iyam fra*
2. *vartiš*
3. *aduru*
4. *Jiya ava*
5. *ḍā adaha adam*
6. *xšadrita a^h miy*
7. *^huvaxštrahya*
8. *tau^hmāyā adam*
9. *xšāyaḍiya a^hmiy*
10. *mā*
11. *daiy*

۱-۱۱. این فره ورتیش است. (او) دروغ
گفت. چنین گفت: من (هستم) خشنیننه
از خاندان هووخشتره، من (هستم) شاه
ماد. کیاکار - بزبان یونانی - شاه ماد
که کورش برانداخت.

۱. ممکن است *čaḥišpiš* یا *čaḥišpaiš* باشد - که به یونانی تنی سیس می‌گفتند.
۲. منظور شاخه‌ارشد خاندان هخامنشیان (کورش اول، کمبوجیه اول، کورش دوم (کبیر)، کمبوجیه) و شاخه‌اسفر است (آریارامنه، آرشامه، ویشتامیه و داریوش اول). نیای هر دو شاخه چیش پیش پسر هخامن (آخمن به یونانی) بوده است. داریوش فقط نیایان مستقیم خویش را ذکر می‌کند و نمایندگان هر دو شاخه را در شمار هشت پادشاهی که قبل از او سلطنت کرده بودند - می‌آورد. ۱. هخامن، ۲. چیش پیش (تنی سیس)، ۳. کورش اول، ۴. کمبوجیه اول، ۵. کورش دوم (کبیر)، ۶. کمبوجیه دوم، ۷. آریارامنه، ۸. آرشاما، ویشتاسپا (هیستاسپ) پدر داریوش شاه نبود.

نېشته («K») تا حدی از دیگران جداست:
۱-۲. این سکونخای سکائی است.

1. *iyam sku*ⁿ

2. *xa hya saka*

نېشته اخير مربوط به اسير آخري است که کلاهی بلند و تيز بر سر دارد - وپيشوای قبیله سکاتیگره خثودا^{۱۱} (سکایان تيزخود) است. داریوش درباره لشکر کشی علیه قبیله سکائی مزبور در آخرین سطور ستون پنجم کتیبه بیستون که آسیب دیده و اندکی بعد از بخش اصلی کتیبه نقر شده سخن می گوید. در آن زمان تصویر سکونخای سکائی و نېشته کوچک مربوط بدان نقر شد.

از دیگر کتیبه های داریوش اول کتیبه استخر و نقش رستم و شوش و ترعه سوئز واجد اهمیت بیشتر است.

کتیبه های استخر بر دیوارها و ستونها و قرنیس پنجره ها و دیگر قسمتهای کاخهای ویران کنونی نقر شده اند، گاهی يك نېشته چند بار تکرار می شود و در هر مورد همراه تصویر و سلاحداران وی نقر شده است. سنگ نېشته های کاخ استخر از لحاظ حجم بزرگ نیستند. بزرگترین نېشته ها (کتیبه «d» و «e») بر دیوار اتاقائی جنوبی کاخ نقر شده. نوشته مهمی بر دو صفحه طلا و دو صفحه نقره (*Dar, Pers, h*) که حاوی اطلاعاتی درباره مرزهای پادشاهی داریوش می باشد و اکنون در تهران حفظ می شود از همان مکان به دست آمده. بعضی از کتیبه های داریوش در استخر (*e, h, i, a, b*) سه زبانی است (پارسی باستانی و عیلامی و بابلی)، و برخی دیگر (*d, c*) فقط حاوی متن پارسی باستانی می باشد و بالاخره گروه سوم (*f, g*) فقط به عیلامی و یا بابلی نوشته شده است. در چند کیلومتری شمال ویرانه استخر - در محلی که به نقش رستم مشهور است - چهار رف بزرگ در صخره های کوه کنده شده که مدخل مدفن شاهان هخامنشی بوده اند. در درون یکی از آنها (دومی از سمت مشرق) مدفن داریوش اول قرار دارد. بر فراز مدخل مقبره نقش برجسته ای با تصویر داریوش اول دیده می شود که بر پله های تخت ایستاده و روی به آتشگاه کرده و بر فراز آتشگاه اهورامزدا قرار دارد، صفحه تختگاه را دو صف از نمایندگان اقوام مغلوب بر سر گرفته اند. تصویر سلاحداران شاه نیز در آنجا دیده می شود. پشت سر داریوش کتیبه ای به سه زبان نقر شده (نقش رستم «a») مرکب از ۵۰ سطر متن پارسی باستانی و ۴۸ سطر عیلامی و ۳۶ سطر بابلی. در مرکز رف، از دو طرف مدخل مقبره کتیبه بزرگ دوم قرار دارد (نقش رستم «b») مشتمل بر متن پارسی باستانی (۵۰ سطر، سمت چپ مدخل) و عیلامی (۴۳ سطر، سمت راست مدخل) و بابلی (۳۹ سطر سمت



نقش رستم. صخره ومقابر شاهان هخامنشی وتصاویر وسنگ نبشته های داریوش اول
سمت راست آتشکده (؟)

دونوشته کوچک سه زبانی (Dar. NRc و Dar. NRd) که مربوط به نیزه دارو کماندار داریوش اول است وسی نوشتۀ کوچک (سه زبانی) مربوط به اشخاصی که تیخت را بر سر گرفته اند به نقش مزبور متصل است.

شوش یکی از اقامتگاه های داریوش اول بوده و بسیاری از نوشته های وی از آنجا به دست آمده است. اکثر نوشته های مزبور بر صفحه های گلین و یامرمر و یا پایه

۱. زیر متن میلامی نوشته ای (۲۵ سطر) به خط آرامی نقر شده بود که اکنون فقط چند کلمه از آن باقی مانده. و بقایای آن توسط ا. ه. راسنلد کشف و منتشر شد. (Alt persische Inschriften, Berlin, 1938, S. 12). بعضی از دانشمندان (مثلا کنت, Old Persian, Second edition, New Haven) این کتیبه را ترجمۀ آرامی کتیبه داریوش (نقش رستم 1c) می دانند. برخی دیگر معتقدند که نوشته مزبور به زبان پارسی باستانی است و قدیمی ترین نمونه ای می باشد (قرنهای پنجم و چهارم ق. م. به ص ۱۳۲ فصل رجوع شود) که در آن خط آرامی برای تحریر متن ایرانی به کار رفته. رجوع شود به ای. م. دیاکوفوف و م. دیاکوفوف و آ. لیوشینس اسنادی از نای باستانی (MIOTAKΘ شماره ۲ چاپ فرهنگستان علوم ا. خ. ش. س. مسکو-لنینگراد سال ۱۹۵۱ ص ۷۶ و ۵۳) و گهرشمن ایران از دوران باستان تا فتوحات اسلامی ۱۹۵۳ ص ۱۶۴. موضوع تاریخ و تفسیر بقایای کتیبه مزبور از لحاظ تاریخ خط پارسی متوسط واجد اهمیت خاص است و اخیراً مباحثاتی در کتب و مجلات علمی بر سر آن درگیر شده (مثلا رجوع شود به ر. فرای در موضوع سقوط پادشاهی پارت, BAN, ۱۹۵۶- شماره ۴ ص ۱۱۶) و هنوز نمی توان آن را حل شده شمرد.

ستونهای شکسته و غیره نقر شده. وباستنای دونوشته («e» و «f») باقی از حیث حجم کوچک می باشد (از ۲ تا ۱۱ سطر متن پارسی باستانی) و بسیاری از آنها قطعه قطعه و ناقص می باشند. در بسیاری از موارد متن پارسی باستانی با ترجمه عیلامی و بابلی و گاهی با ترجمه ای به یکی از این دو زبان همراه می باشد. متن پارسی باستانی (e) (۵۲ سطر) به یاری قطعات بسیار و با استفاده از مقابله با ترجمه بابلی آن - که تقریباً بالتمام محفوظ مانده - بازسازی شده است. این کتیبه گذشته از سخنان خطاب به اهورامزدا و القاب شاه و نامهای کشورهای مغلوب حاوی مطالبی درباره اقدامات داریوش اول به خاطر تحکیم مبانی قدرت و حکومت خویش می باشد.

کتیبه سه زبانی «f» (۵۸ سطر متن پارسی باستانی) از روی قطعات چند رونوشت که بر صفحات گلین و مرمرین و سفالهای حاشیه تالار کاخ نقر شده احیا و گشته است و بسیار جالب توجه می باشد. رونوشتی که بر صفحات گلین پخته نقر شده و احیای متن مزبور بیشتر از روی آن صورت گرفته محفوظتر مانده است. این کتیبه حاوی داستان بنای کاخ شوش است. و. ای. آبایف کتیبه یاد شده را ترجمه و تفسیر کرده است.^۱

در ۳۳ کیلومتری شهر سوئز نزدیک ترعه سوئز قطعه ای سنگ خارا کشف شده که ۳ نبشته کوچک از داریوش اول (۱ و ۶ و ۱۲ سطر متن پارسی باستانی) بر آن منقور شده. نبشته سوم از حفر ترعه میان نیل و دریای سرخ سخن می گوید و ترجمه ای به زبان عیلامی (۷ سطر) منضم به آن است. متنی که در زیر متن عیلامی قرار داشته ظاهراً بابلی بوده و اکنون بالکل محو شده است. در طرف دیگر قطعه سنگ مزبور نیز نبشته هیروگلیف مصری نقر شده و حدس می زنند که آن نیز مربوط به حفر ترعه بوده است. آ. آ. فریمان و آبایف نبشته مربوط به احداث ترعه را به زبان روسی ترجمه کرده اند (مجله داستوک (مشرق) سال ۱۹۲۵، شماره ۵).^۲

نوشته سه زبانی دیگری از داریوش اول که در کوه الوند نقر شده (جنوب غربی همدان) و ایضاً نوشته سه زبانی بر صفحات طلا و نقره از همدان و نوشته سه زبانی بر چهار هرم سنگی که به جای سنگ توزین استعمال می شده (که یکی از آنها در موزه ارمیتاژ محفوظ است) و همچنین نوشته نگین ها معروف است.^۳

کتیبه های خشایارشای اول

از خشایارشای اول (۴۶۵-۴۸۶ ق. م.)، فرزند و وارث تاج و تخت داریوش اول

۱. در کتاب منتخباتی از تاریخ جهان باستان مجلد اول تحت عنوان مشرق باستانی (چاپ ۱۹۳۶ و ۱۹۵۰) و در مجموعه زبانهای ایرانی، I، مسکو - لنینگراد سال ۱۹۴۵ ص ۱۳۳-۱۲۷ چاپ شده است.

۲. رجوع شود به منتخباتی از تاریخ جهان باستان (چاپ ۱۹۵۰).

۳. به احتمال قوی کتیبه پارسی باستانی که قطعه بسیار کمیوبی از آن اخیراً در رومانی کشف شده نیز به نام داریوش اول نقر شده بوده. رجوع شود به ۱۴

J. Harmatta, A recently discovered Old Persian inscription, Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae, t. II, fasc. 1-2, Budapest, 1954, p. 1-16

	25 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45 46 47 48 49 50 51 52 53 54 55 56 57 58 59 60 61 62 63 64 65 66 67 68 69 70 71 72 73 74 75 76 77 78 79 80 81 82 83 84 85 86 87 88 89 90 91 92 93 94 95 96 97 98 99 100	25 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45 46 47 48 49 50 51 52 53 54 55 56 57 58 59 60 61 62 63 64 65 66 67 68 69 70 71 72 73 74 75 76 77 78 79 80 81 82 83 84 85 86 87 88 89 90 91 92 93 94 95 96 97 98 99 100	25 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45 46 47 48 49 50 51 52 53 54 55 56 57 58 59 60 61 62 63 64 65 66 67 68 69 70 71 72 73 74 75 76 77 78 79 80 81 82 83 84 85 86 87 88 89 90 91 92 93 94 95 96 97 98 99 100	25 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45 46 47 48 49 50 51 52 53 54 55 56 57 58 59 60 61 62 63 64 65 66 67 68 69 70 71 72 73 74 75 76 77 78 79 80 81 82 83 84 85 86 87 88 89 90 91 92 93 94 95 96 97 98 99 100
--	---	---	---	---

کتیبه داریوش اول دربارهٔ بنای کاخ شوش (Dar ^susa, f)

متن پاریسی باستانی

از سطر ۴۴ تا ۵۸.

نیز کتیبه‌های فراوان باقی مانده. کتیبه‌هایی که به نام او منقور شده دراستخر و شوش و کوه الوند و دریاچه وان یافت شده است. بیشتر کتیبه‌های مزبور سه‌زبانی است ولی نوشته‌های دوزبانی (پارسی باستانی و بابلی و یا پارسی باستانی و عیلامی) نیز در میان آنها دیده می‌شود: برخی کتیبه‌ها نیز فقط حاوی متن پارسی باستانی می‌باشند. جالبترین نبشته‌های او به عنوان «ضد دیو» و «کتیبه حرم» معروفند.

کتیبه «ضد دیو» در سال ۱۹۳۵ در جریان حفاریات باستانشناسی دراستخر کشف شد. کتیبه مزبور بر صفحات سنگی نقر شده و دو صفحه حاوی متن پارسی باستانی است (یکی کاملاً ۶۰ سطر و دیگر فقط تا سطر پنجاه و یکم). یکی همراه ترجمه عیلامی (۵۰ سطر که چندان محفوظ نمانده) و دیگری بابلی (۵۰ سطر). این کتیبه درباره مبارزه علیه پرستش دیوان است و بدین سبب «ضد دیو» نامیده شده. و.ای. آبايف آن را به زبان روسی ترجمه کرده. کتیبه دوم نیز چند سال پیش از آن دراستخر کشف شده و بر صفحه‌ای از سنگ آهکی نقر شده و از ۴۸ سطر پارسی باستانی و ۳۸ سطر متن بابلی مرکب است. این کتیبه را علی‌الرسم «کتیبه حرم» می‌خوانند زیرا که در ویرانه‌های کاخ جنوب شرقی استخر - که به عقیده محققان حرم داریوش و خشایارشا بوده - پیدا شده است.

کتیبه «حرم» خشایارشی اول مکشوف در استخر (*Xexxes Pers. f.*)

نقل لغات و ترجمه

- | | |
|---|--|
| 1. <i>baga vazrka a^huramazdā hya imā</i> | ۱-۸. حدای بزرگ اهوره مزده، که خاک را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که آدمی را آفرید، که آسایش (شادی) را برای آدمی آفرید، که خشایارشا را شاه کرد، او یکی را از میان همه شاه کرد، و او یکی را از میان بسیاری فرمانروا کرد (۱) |
| 2. <i>m būmim adū hya avam asm</i> | |
| 3. <i>anam adā hya martiyam adā</i> | |
| 4. <i>hya šiyātim adā martiyahy</i> | |
| 5. <i>a hya xšayāršām xšāya^hiyam</i> | |
| 6. <i>akunauš aivam parūnām xš</i> | |
| 7. <i>āya^hiyam aivam parūnām fram</i> | |
| 8. <i>atāram adam xšayāršū xšā</i> | ۹-۱۵. من خشایارشا، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای قبایل بسیار، شاه این خاک بزرگ، که خیلی دور (بسط یافته) فرزند داریوش شاه، هخامنشی. |
| 9. <i>ya^hiya vazrka xšāya^hiya xšā</i> | |
| 10. <i>ya^hiyanām xšāya^hiya dahyū</i> | |
| 11. <i>nām paruv zanānām^h xšāya^h</i> | |
| 12. <i>iya ahyāyā būmiya vazrk</i> | |
| 13. <i>āyā dūrai^hy apiy dā rayavaha</i> | |
| 14. <i>uš xšāya^h iyahyā pud^ha haxā</i> | |
| 15. <i>manišiya^h vātiy xšayāršā</i> | ۱۶-۱۹. سوید شاه خشایارشا: پدر من داریوش بود، پدر داریوش و یشتاسپه نام داشت - پدر و یشتاسپه آرشامه نام داشت. |
| 16. <i>xšāya^hiya manā pita dā-
raya</i> | |
| 17. <i>va^huš dārayavahauš pita^h
viš</i> | (۱) ممکن است چنین خواند: «یکی بر بسیاری شاه، یکی بر بسیاری فرمانروا» (۲) اغلب |
| 18. <i>tāspa nāma a ha vištāspahy</i> | |

19. ā pitā aršāma nāmu āha u
20. tā vištāspa utā aršāma
21. ubā a jivatam ačiy a^huramaz
22. dām avaθā kūma āha dāra-
yava
23. ^hum hya manā pitā avam
xš
24. āya^θiyam akunauš ahyāyā
25. būmīyā yaθā dūrayavaha-
uš²⁸ xš
26. āya^θiya abava vasaiy tyā
fra^θara
27. m akunauš θātiy xšayāršā
28. xšāya^θiya dūrayava^huš²⁸
puθ^ā
29. aniyaičiy āhaⁿ tā a^huramaz-
dām
30. avaθa²⁹ kūma āha dūraya-
va^huš hya
31. manā pitā pasā tanūm mām
32. maθištām akunauš yaθāmai
33. pitā dūrayava^huš gāθavā a
34. šiyava vašnā a^huramazda-
hā³⁰ ada
35. m xšāya^θiya abavam piθ^ā a
gā
36. θavā yaθā adam xšāya^θiya
a
37. bavam vasaiy tyā fra^θaram
aku
38. navam tyamaiy piθ^ā a krtam
āha
39. ava adam apayaiy utā anī
40. ya krtam abi^θavayam tyā-
pati
41. y adam akunavam utamaiy
tyā
42. pitā akunauš ava visam
43. vašnā a^huramazdahā³⁰ aku-
mū θ
44. ātiy xšayāršā xšāya^θiya

۱۹-۲۵. ویشتاسپه، و آرشامه هردو (هنوز) زنده بودند (ولی) اهوره مزدا را خواست چنین بود - (که) داریوش پدر من، را شاه کند در این سرزمین.

۲۵-۲۷. چون داریوش شاه شد، بسیار (هست) که (او) عالی کرد (ساخت).

۲۷-۳۲. گوید شاه خشایارشا. داریوش را دیگر پسران بودند - (ولی) چنین بود خواست اهوره مزدا - داریوش که پدر من است - پس از خود مرا بزرگتر ساخت.

۳۲-۳۶. چون پدرم داریوش از تخت کرانه گرفت (۱) بخواست اهوره مزدا من شدم شاه بر تخت پدر.

۳۶-۴۵. چون من شاه شدم، بسیار (هست) آنچه من کارهای عالی کردم (ساختم). آنچه کرده شده بود (ساخته) شده بود (توسط پدرم من حفظ کردم و دیگر کرده‌ها (ساخته‌ها) (من) افزودم.

۴۵-۴۳. آنچه من اضافه بر آن کردم و آنچه پدرم کرد - همه اینها را بخواست اهوره مزدا کردیم.

۴۳-۴۸. گوید شاه خشایارشا: اهوره مزدا (۱) ظاهر؟ اشتباه است. در سطر ۲۵ می‌بایست darayavahus حالت اسمی و در سطر ۲۸ darayavahus (حالت مضاف الیه) باشد. (۲) علی‌الرسم avava. (۳) علی‌الرسم اهوره مزدا... ha (۴) یعنی «مرد»

45. *mām a^huramazda pātuv utama* من و پادشاهی مرا حفظ کناد و آنچه من کردم (ساختم) و آنچه پدرم کرد (همه را) اهوره مزدها حفظ کناد!
46. *iy xša^θram utā tya manā kṛ*
47. *tam utā tyamaiy pi^θra kṛ-tam*
48. *avašči^y a^huramazda pātuv*

کتیبه‌های سایر شاهان هخامنشی

کتیبه‌های شاهان هخامنشی که بعد از خشایارشاى اول حکومت کردند اندک‌اند و از لحاظ حجم نیز بزرگ نیستند. دو کتیبه از اردشیر اول (۴۲۵-۴۶۵ ق.م.) که یکی از آن دو (۲۴ سطر) از روی قطعات پراکنده احیاء شده، از استخر به دست آمده و حاوی متن پارسی باستانی و بابلی می‌باشد. نوشته دیگر روی چهار دیس نقره‌کنده شده و بر هر چهار دیس سطری همانند به پارسی باستانی نوشته شده. محل کشف دیسها معلوم نیست. چند نوشته منقور به نام داریوش دوم (۴۰۵-۴۲۴ ق.م.) و اردشیر دوم (۳۵۹-۴۰۵ ق.م.) و اردشیر سوم (۳۳۸-۳۵۹ ق.م.) محفوظ مانده است. کتیبه‌های داریوش دوم و اردشیر دوم در ضمن حفريات باستان‌شناسی شوش کشف شده است. سه کتیبه نیز از اردشیر دوم (دو کتیبه بر پایه ستونها و یکی بر صفحه طلا) از همدان به دست آمده. بعضی از کتیبه‌های یاد شده سوزبانی است (پارسی باستانی، بابلی و عیلامی) و برخی دوزبانی (پارسی باستانی و بابلی) و متونی به پارسی باستانی تنها نیز وجود دارد.

کتیبه‌های اردشیر سوم بر دیوارها و پله‌های کاخ وی در استخر نقر شده. نوشته‌های مختصر بر مهرها^۱ و ظروف^۲ نیز به پارسی باستانی در دست است (یکی از مهرها در مسکو محفوظ می‌باشد) نوشته بر ظروف گذشته از متون مرسوم به پارسی باستانی و عیلامی و بابلی حاوی هیر و گلیف مصری نیز می‌باشد.

اهمیت تاریخی کتیبه‌های پارسی باستانی

اهمیت تاریخی کتیبه‌های میخی به پارسی باستانی بیرون از حد است. کتیبه‌های مزبور اسناد اصیل و مورخی است که بر زندگی تاریخی ایران و سرزمینهای مجاور آن در اواسط هزاره اول قبل از میلاد، پرتو می‌افکنند و با وقایعی که نقل می‌کنند هم‌عصر می‌باشند و به همان صورتی که دوهزار و پانصد سال پیش نقر شده به دست ما رسیده‌اند و دستخوش هیچ گونه دستکاری و «تصحیح» نگشته‌اند. این کتیبه‌ها تاریخچه تأسیس امپراطوری هخامنشیان و اصل و تبار سلاله زمامدار^۳ و مبارزه بخاطر تاج و تخت و غیره می‌باشند.^۴ اطلاعاتی که

۱. بر صفحه‌هایی که از «کنج‌خانه» استخر به دست آمده (به مر ۱۳۰ اصل رجوع شود).

۲. به نام خشایارشا و اردشیر.

۳. فی‌المثل رجوع شود به کتیبه کوچک «B» فوق‌الذکر که مربوط به نقوش بیستون و با سطرهای ۱۱-۱۲ ستون اول کتیبه مزبور است.

۴. رجوع شود به قطعه‌ای از کتیبه بیستون که از مبارزه داریوش اول با گووماتای مغ سخن می‌گوید.

کتیبه‌ها دربارهٔ کشورها و نواحی جزو و تابع پادشاهی هخامنشی و حدود آن می‌دهند مهمتر است. مثلاً داریوش اول در یکی از کتیبه‌های خویش که در استخر نقر شده چنین می‌گوید:

(سطرهای ۸-۳)

θātiy dārayava'uš XŠ ima xsāθ'am tyā adam dārayāmiy hačā sakaibištaiy para sugdam amata yāta ā kūšā hačā hi'dauv amata yāta ā spardā...

«گوید شاه داریوش: این پادشاهی، که من دارم، از سکیان که آن‌سوی سغدند، تا حبشه، از هند تا سارد...»^۱

کشورهای بسیار که مسکن قبایل و اقوام گوناگون بودند جزو شاهنشاهی هخامنشی شمرده می‌شدند. و نام آنها در سطرهای ۲۰-۱۲ ستون اول کتیبهٔ بیستون و همچنین در بسیاری از دیگر کتیبه‌های داریوش اول و جانشینان وی منقول است:

«گوید داریوش شاه: این کشورها که مرا (تحت حکومت) درآمدند به‌خواست اهورامزدا من شاه آنها هستم: پارس، شوش (سوزیانا)، بابل، آشور، عربستان، مصر (ایالت) کنار دریا، ساردها، یونیه، ماد، ارمنستان، کاپادوکیه، پارت، درانگیانا، هرهیه، خوارزم، باکتریا (باختر)، سغد، گاندارا، اسکیتی، ساتاگیدیه، آراخوزیه، مکران. بر روی هم ۲۳ کشور. گوید داریوش شاه: این کشورها که (تحت حکومت) من درآمدند به‌خواست اهورامزدا فرمانبردار من هستند. برای من خراج می‌آوردند، هر چه از طرف من به‌ایشان گفته می‌شد، چه شب و چه روز همان توسط ایشان مجری می‌گشت...»

مکان ۲۳ ایالت شاهنشاهی هخامنشی ذیلاً شرح داده می‌شود:

پارس (*Pārsa*) - بخش جنوب غربی فلات ایران، در کنار خلیج فارس، زادگاه سلاله و مرکز سیاسی پادشاهی هخامنشیان. نظر به اهمیت سیاسی این ناحیه، یونانیان نام آن را (پرسید) به تمام کشور دادند. و دیگر اقوام اروپا نام مزبور را (پرسید - پرسیا) از یونانیان اخذ کردند.

سوزیانا (شوش) (پارسی میانه *uuaša, *ūša- huš*) سرزمین واقع در جنوب شرقی قسمت پست میان دورود که به فلات ایران متصل می‌شود، در مسیر رودهای کارون و کرخه. نام این سرزمین از شهر سوزا (شوش) که یکی از بزرگترین مراکز مشرق باستانی و پایتخت عیلام بوده مأخوذ است. عیلام از هزارهٔ سوم قبل از میلاد به بعد در زندگی سیاسی و فرهنگی شرق باستان نقش مهمی بازی می‌کرد. در زمان پادشاهی هخامنشیان نیز سوزیانا و شهر سوز (شوش) که شهر عمدهٔ آن سرزمین بود مقام مهم سیاسی و فرهنگی خویش را حفظ کرد. نام باستانی «سوز» تا زمان حاضر هم در اسامی نقطه‌ای مسکون به نام شوش (السوس جغرافیون عرب قرن دهم میلادی) محفوظ مانده است. در قرون وسطی

۱. در کتیبهٔ داریوش اول - از همدان - و دیگر کتیبه‌ها نیز چنین است.

این ناحیه را خوزستان می‌نامیدند.

بابل - (*bābiruṣ*) - به سامی *bāb-ilu* یعنی «دروازه خدا» بزرگترین مرکز سیاسی اقتصادی و فرهنگی شرق باستانی و شهر عمده بین‌النهرین - بر ساحل رود فرات بود. از پایان هزاره سوم قبل از میلاد به بعد بابل مرکز دولتی بود که در بین‌النهرین جنوبی به وجود آمده و گاهی سلطه خویش را به سرزمینهای وسیعی بسط می‌داده بابل در سال ۵۳۸ ق.م. به تصرف کوروش درآمد.

آشور - (*adura*) - کشوری که در منطقه مسیر علیای رود دجله قرار داشته. در هزاره دوم و اول قبل از میلاد دولت برده‌دار نیرومندی در سرزمین آشور وجود داشت که در حدود قرنهای هشتم و هفتم قبل از میلاد بخش مهمی از شرق باستانی را تحت سلطه خویش درآورده بود. در سال ۶۱۲ ق.م. نینوا پایتخت پادشاهی آشور (بر رود دجله - در ناحیه موصل کنونی) توسط نیروهای متحد ماد و بابل ویران شد و در سال ۵۶۰ ق.م. آشور بالکل قلع و قمع گشته و به تابعیت کشور ماد درآمد و سپس تابع دولت پارس (ایران) گشت.

عربستان - (*arubāya*) شبه جزیره عربستان (معملاً بخش شمالی و شمال شرقی آن)

مصر - (*muārāya*) دره رود نیل.

ایالات کنار دریا (*tyaiy drayahyā*). تحت اللفظی «آنان که لب دریا هستند» یا «آنان که روی دریا هستند» (حالت مکانی).

ساردها - (*Sparda*) ناحیه‌ای در شمال غربی آسیای صغیر که لیدی نامیده می‌شده - و به نام شهر عمده (آن سرزمین) ساردخوانده شده است.

یونیه - (*yauna* - یونان) «شهر - دولتهای» یونانی برگرفته دریای اژه در آسیای صغیر. بعدها این نام را در مشرق به سراسر یونان بسط دادند.

ماد (*māda*) سرزمینی در جنوب و جنوب غربی دریای کاسپی (خزر). به بالارجوع شود.

ارمنستان (*armina*) سرزمین واقع در فلات ارمنستان و منطقه دریاچه‌های وان و سوان.

کاپادوکیه (*katpatuka*) - ناحیه‌ای در بخش مرکزی آسیای صغیر در مسیر رود هالیس (قزل ایرماق کنونی).

پارت (*parḍava*) - ناحیه‌ای در جنوب شرقی دریای کاسپی (خزر) - شمال خراسان و بخش جنوب غربی آسیای میانه.

در انگیان (*zraṅka*) ناحیه کرانه دریاچه هامون؛ در قرن دوم قبل از میلاد قبایل صحرانشین سکایان ناحیه مزبور را اشغال کردند. و به نام ایشان سکستان (سرزمین سکایان) خوانده شد و در منابع قرون وسطی به سجستان و سیستان مسمی گردیده. نام باستانی ناحیه مزبور در اسم شهر «زرنج» زرنده، که در قرون وسطی شهر عمده این ناحیه بوده باقی و محفوظ است.

هره‌یوه - آره‌یا (به‌داستانی *haraiva, harōiva*) - ناحیه‌ای در مسیر هریرود. نام هرات از آن مأخوذ است.

خوارزم - (به‌داستانی *uvārazmiš, xvarizam*) ناحیه‌ای در مسیر سفلی آمو - دریا (جیحون).

باکتریا - (به‌داستانی *bāxtriš, baxδi*) باختی و باختریش - ناحیه‌ای در مسیر علیا و وسطای آمو دریا (جیحون) - در دو کرانه آن رود - که از سمت جنوب به جبال هندوکش و از شمال به کوه‌های حصار محدود می‌باشد. نام شهر بلخ (در شمال افغانستان) از این کلمه مأخوذ است.

سغدیانا - سغد - (به‌داستانی *suguda, suṣḍa*) ناحیه‌ای در مسیر رود زرافشان.

گندرا (*gaḍara*) - ناحیه واقع میان هندوکش و جبال سلیمان. باناحیه کابل قابل تطبیق است.

اسکیتی - (به‌هندی باستانی *Śaka, saka*) - نواحی شمالی آسیای میانه که مسکن قبایل صحرانشین سکایان بوده. منابع یونانی قبایل مزبور را اسکیت می‌نامند. ساتاگیدیه (*ṭataguš* - ساتاگیته) بخش مرکزی افغانستان کنونی...

آراخوزیا - *haraḥuvatiš* آراخوداتیش به‌داستانی *haraxvaiti* هرخوایتی، به سنسکریت *śarasvati* سرسواتی - به معنی «هرآب» ناحیه واقع در مسیر رود هیلمند - با بخش جنوبی افغانستان کنونی قابل تطبیق است.

مکران (*maka*) «گدروزیا» - ی منابع یونانی - ناحیه واقع در کرانه خلیج عمان - اقصی ناحیه جنوب شرقی ایران کنونی.

اراضی وسیعی که در تحت حکومت مرکزی شاهان هخامنشی در آمده بود نه از لحاظ اقتصادی و نه از نظر گاه فرهنگ و زبان یک واحد کامل و یکدست را تشکیل نمی‌داد. و قبایل و اقوام بسیاری که جزو شاهنشاهی مزبور بودند هر یک زندگی اقتصادی خاص خویشان را تعقیب کرده و از خود سنن فرهنگی دیرین داشته به زبان خویش سخن می‌گفتند.

مورخان به اخبار و اطلاعات مربوط به مبارزه قبایل و اقوام مزبور - مبارزه‌ای که به خاطر آزادی و استقلال خویش می‌کردند - توجه عمیق مبذول می‌دارند. مردم آسیای میانه و قفقاز و دیگر سرزمینهای مفتوح - علیه خراج سنگین و شرکت اجباری در لشکر - کشیها بارها شورش کردند. شاهان هخامنشی در کتیبه‌های خویش از شورشهای اقوام مزبور و اقداماتی که ایشان برای اطفای ناپره شورش به عمل آوردند سخن می‌گویند. مثلاً به شهادت کتیبه بیستون - فقط در سال اول سلطنت داریوش اول (از پائیز سال ۵۲۲ تا پائیز سال ۵۲۱ ق.م) شورشهای عیلام و بابل و ماد و آشور و مصر و هارت و مرغیانه و قبایل سکائی و دیگر بخشهای شاهنشاهی و حتی خود پارس (پرسید) فرونشاند شد. کتیبه مزبور از ۱۹ پیکار داریوش اول خبر می‌دهد که فقط در طی یک سال علیه مردم عیلام

و بابل و ماد و مرغیانه و ساگارتی و پارت و هیرکانیه و دیگر سرزمینها صورت گرفت. ۱. دیگر کتیبه‌های باستانی پارسی واز آنجمله کتیبه نقش رستم که به نام داریوش اول نقر شده («a» سطور ۴۰-۳۰) و کتیبه «ضد دیوان» خشایارشاى اول (سطور ۳۵-۲۸) و غیره از شورشهای اقوام تابع سخن می‌گویند.

کتیبه‌های هخامنشی حاوی بسیاری اصطلاحات جغرافیائی و قومى و نام قبایل مى‌باشد و این خود در روشن کردن ترکیب قومى مردم سرزمین وسیعی که در منطقه نفوذ شاهنشاهی هخامنشیان سکونت داشتند کمک می‌کند. بر کتیبه آرامگاه داریوش در نقش رستم «a» از نام سی کشور یاد شده است (سطور ۱۸ و ۳۰-۲۲) به شرح زیر:

پارسا Pārsa - پارس

مادا māda - ماد

هوزا hūža - عیلام (سوزیانا) - خوزستان

پارتاوا parθava - پارت

هاریوا Haraiva - هرهیه (ناحیه هرات)

باختریش Bāxtriš - باکتریا (بلخ)

سوگادا Sugada - سغدیانان - سغد

خوارازمیش uvārazmiš - خوارزم

زرانکا Zraṇka - درانگیان (سیستان کنونی)

خاراخواتیش - haraṇuvatiš - آراخوزیا (بخش جنوبی افغانستان)

تاتاگوش dataguš «ساتاگیدیا» (بخش مرکزی افغانستان)

گاندارا gaṇdara - گاندارا (قندهار)

هندوش hiṇdūš - هندوستان

سکاخثومورگا sakā ḥaumavargā - سکیان خثومورگا

سکاتیکرا خثودا sakā tigraxaudā - سکیان تیز خود

بابیروش Bābiruš - بابل

آتسورا aṭurā - آشور

عربایه arabāya - عربستان

مودرایه mudrāya - مصر

ارمیننه armina - ارمنستان

کت‌پتوکه katpatuka - کاپادوکیه

سپرده sparda - سارد

یثونا yauna - یونیه - یونان (شهرهای یونانی آسیای صغیر)

سکاتیری پره دریاه - سکیان آن‌سوی دریا^۲

۱. به قطعه‌ای که قبلاً نقل شد و درباره مبارزه داریوش اول علیه شورش ماد در آن سخن رفته رجوع شود.

۲. درباره مکان قبایل سکائی به مطالب ماقبل رجوع شود.

سکودره - *Skudra* - محتملاً: فراکیه و مقدونیه.
یثونا تکه‌بر - *yaunā takabarā* - یثونیان سپردار (۹)

پوتایا - *Putāyā* - لی بیان
کوشی یا - *kūšiyā* - حبشیان
مچی یا - *mačiyā* - مکرانیان
کرکا - *Karkā* - کاری‌نیا (۹)²

نمایندگان قبایل و اقوام ساکن سرزمینهای پیش‌گفته در تصاویر کتیبه مزبور به لباسهای ملی خویش ملبس و خطوط رخسارشان نیز از «ملیت» آنان حکایت می‌کند. سی نوشته کوچک سه زبانی در زیر نقوش منقور و درباره آنها توضیح می‌دهند. (متأسفانه فقط هشت نوشته را می‌توان خواند) *iyam pārša* «این پارسی است»، *iyam māda* «این مادی است» *iyam parθava* «این پارتی است» و الخ. بدین سبب یکی از محققان نقوش نقش رستم را «نوعی موزۀ مردمشناسی» نامیده است.
از کتیبه «a» نقش رستم و دیگر کتیبه‌های پارسی باستانی نیک پیداست که ناحیه پارس و قبایل پارسی که سلالۀ زمامدار از میان ایشان برخاسته بود وضع خاص و ممتازی داشته‌اند:

*adam dārayava^huš xšāyadīya vazrka xšāyadīya xšāyadīya-
nām xšāyadīya dahyūnām vispazanānām xšāyadīya ahyāyā
būmiyā vazrka^hyā dūraiapiy vištāspahyā puθra haxāmanišiya
pārša pāršahyā puθra ariya ariya^hidra*

«من داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای مختلف القبایل، شاه این کشور بزرگ، که (تائقات) دور گسترده است، پسر ویشتاسپا، هخامنشی، پارسی، پسر پارسی، آریائی، از اصل آریائی (*DAS.NRa* سطور ۱۵-۸).
و پلین‌تر:

*vašnū a^huramazdah im[ā] dahyāva tyā adam agrba^hya[m] apa-
taram hačā pārša adam šā[m] patiyaxšayaiy manā bašim aba[ra]-
ha^h tyāšām hačāma adahya ava [a]kunava" dātām tyā manā
avadiš adūraiya...*

«بخواست اهورامزدا، این کشورهاییست که من تسخیر کردم دور (از) پارس. من بر آنها فرمانروائی کردم، مرا (آنها) خراج می‌آوردند، آنچه من به ایشان می‌گفتم (توسط من به ایشان گفته می‌شد)، آنها به کار می‌بستند، قانون من، ایشان را منع می‌کرد (نگاه می‌داشت) (سطور ۲۲-۱۶)، سپس اسامی کشورهایی که داریوش اول مطیع خویش ساخت ذکر شده).

۱. *mačiya* مأخوذ از - *maka* «مکران».
۲. کر یا ناحیه قدیمی در جنوب غربی آسیای صغیر.
۳. تحت اللفظی «همه قبایل» یعنی مسکن همه قبایل و اقوام.

yadipatīy manīy[āhaiy t]ya čiyakaram [āhaⁿ] avā dahyāva tyā dāraya[va]^auš xšāyaθiya adāraya vatikarā didiy tyā[īy] gāḍum barāⁿ tiy a[va]dā xšnāsāhiy adataiy azdā bavā[t]iy pārsah[yā] marti yahyā dūraiyy aršt[i] § parāgmatā adataiy azdā bavātiy pārsa martiya dūrayapiy [hač]ā pārsā partaram patiya[ata]

اگر (تو) بیندیشی: چقدر بسیار (بودند) آن کشورهایی که، شاه داریوش در تصرف داشت، بنگر به نقشه‌هایی که می‌برند (برسر گرفته‌اند) تخت را،^۱ آنگاه بدانی (تو)، آنگاه با خبر خواهی شد، (که) نیزهٔ مرد پارسی دور نفوذ کرد، آنگاه با خبر خواهی شد (که) مرد پارسی دور از پارس دشمن را شکست (سطرهای ۴۷-۳۸).^۲

اطلاعات مربوط به ترکیب قومی ساکنان سرزمینهای مزبور نیز از کتیبه‌های داریوش اول (چه در بیستون^۳ و چه نقاط دیگر و چه کتیبهٔ «ضد دیوان» خشایارشا^۴ اول - که دو نام جدید قبیله، یعنی *Dahā* و *akaufačiyā* اکئوفچییه بدست می‌دهد) نیز بدست می‌آید. ظاهراً اصطلاح نخستین مربوط به قبیلهٔ اسکیتی است که استرابون (مؤلف یونانی قرن اول میلادی) به نام *Δάξαι* «داهها» می‌خواند و مکان آن در مشرق دریای خزر (بخش جنوبی ترکمنستان شوروی کنونی) بوده. اصطلاح دوم - یعنی اکئوفچییه *akaufačiyā* از کلمهٔ ایرانی باستانی کئوفه *kaufa* «کوه» مشتق است و معنی آن «کوهستانی» می‌باشد. شاید قبایل اکئوفچییه *akaufačiyā* که در کرمان جنوبی و بلوچستان ساکن بوده‌اند نیاکان کوفچیان یا اقوامی باشند که جغرافیون قرون وسطی وجود ایشان را در سرزمینهای مزبور تصدیق کرده‌اند (قفص به عربی و کوفج به فارسی) قوم مزبور به زبان خاصی که حدس زده می‌شود - از ریشهٔ دراویدی بوده سخن می‌گفته است. می‌دانیم گروه کوچکی که به زبان دراویدی (براکوئی) تکلم می‌کند تا روزگار ما هم در نواحی مزبور بسر می‌برد. فهرست نامهای قبایل و اقوام ساکن شاهنشاهی هخامنشی در یکی از نقوش برجستهٔ استخر که به اردشیر دوم و یا سوم تعلق داشته نیز محفوظ مانده است.

بسیاری از کتیبه‌های پارسی باستانی دربارهٔ هدیه‌ها یا خراجی که از اقوام مطیع گردآوری می‌شده سخن گفته‌اند. نقوش برجستهٔ همراه کتیبه‌ها یعنی تصویر خراج‌گزاران یا هدیه‌دهندگان (باکتریان شتر هدیه می‌کردند و مردم کیلیک گوسفند و غیره) به‌ما اجازه می‌دهند تا دربارهٔ انواع خراج مأخوذ از اقوام مختلف داوری کنیم. مطالبی که دربارهٔ وقایع سیاسی داخلی^۵ و اصلاحات و اقدامات به‌منظور تحکیم قدرت دولت و امتیازات

۱. یعنی بر نقش برجسته‌ای که همراه کتیبه است.

۲. ممکن است «جنگ کرده» باشد.

۳. ص ۱۲۵ اصل رجوع شود.

۴. مثلاً به کتیبهٔ «حرم» خشایارشا^۱ اول که در بالانقل شده توجه شود.

برخی از خاندانهای پارسی - یعنی بازماندگان همراهان داریوش اول و غیره در کتیبه‌ها ذکر شده بسیار جالب توجه است. مثلاً به‌سطور کتیبه بیستون (1، 68-61) - آن جایی که داریوش اول درباره اقدامات خویش از نظر سیاست داخلی سخن می‌گوید توجه کنید:

ḍātiy dārayava^huš xšāya^hdiya xšad'am tya hačā a^hmāxam tau^h-māyā parābr̥tam āha ava adam patipadam akunavam adam-šim gāḍavā avāstāyam ya^hḍā paruvamčiy ava^hḍā adam akunavam āyadānā tyā gaumāta hya maguš viyakaⁿ adam niya^hḍārayam kārāhyā abičariš gai^hḍāmčā māniyamčā vi^hḍbiščā tyādiš gaumā ta hiya] maguš adīnā adam karam gāḍavā avāstāyam pārsam-[č]ā mādam[č]ā utā aniyā dahyāva ya^hḍā paruvamčiy ava^hḍā adam tya parābr̥[ta]m patiyābaram

«گوید داریوش شاه: پادشاهی را که از خاندان ما منتزع شده بود، آن را من احیاء کردم، آن را من به جایش نهادم. آنچنانکه پیشتر (بود) همان گونه کردم (ساختم - درست کردم) معابد را، که گئوماتای مغ ویران کرد. من احیاء کردم (بازگرداندم) مراعاتی را که (متعلق) به مردم بود و مال و مسکن و... را که گئوماتای - مغ گرفت. من مردم را به جایشان گذاشتم (نشاندم) در پارس و در ماد و دیگر کشورها. همچنانکه پیشتر (بود) آنچه را گرفته شده بود بازگرداندم».

دیگر کتیبه‌های داریوش اول نیز حاوی مطالب فراوان درباره اصول حکومت می-باشد («b» نقش رستم و «e» سوئز و غیره).

کتیبه‌های ساختمانی شاهان هخامنشی از منابع مهم تاریخی شمرده می‌شود. در کتیبه‌های مزبور از ساختمان کاخهای عظیم و ترعه‌های بزرگ و از آنجمله ساختمان ترعه‌ای که نیل را به دریای سرخ متصل می‌کرد سخن گفته شده است:

۱. ترجمه جدید این قطعه مهم که توسط و. ا. بیورین به عمل آمده و مضمون روایت عیلامی و همچنین قطعات آرامی کتیبه بیستون در آن ملحوظ گشته به شرح زیر است:

«من به مردم وسایل زندگیشان را (abicarīs) حیاط‌هایشان را (ga^hḍāmčā) و نیروی کار در حیاط‌هایشان را (māniyamčā) و همچنین اموال جماعت را (vi^hḍbiščā) - (همه آنچه را) که گئوماتای مغ از ایشان گرفته بود - بازگرداندم (کارهای انستیتیوی زبان فرهنگستان علوم شوروی مجلد VI مسکو، ۱۹۵۶ - ص ۵۲۴). به ترجمه جدید ای. م. دیاکولوف نیز رجوع شود (تاریخ ماد ص ۴۲۷) و همچنین انتقاد ترجمه مزبور

1. [baga] vazrka a^huramazda
hya avam asmānam adā hya
imām būm
2. im adā hya [mar]tiyam adā
h[ya š]iyātim adā martiyahy
3. ā hya dārayava^hum Xšyam
akunauš hya d[ā]rayavahauš
Xšyahyā xša^θra
4. m frābara tya vazrkam tya
[^huvaspam ^hu]mar[tī]yam
adam dārayava^huš
5. XŠ vazrka XŠ XŠyānām XŠ
dahyunām v[ispazan]ānām
[XŠ a]hyāy
6. ā būmiyā vazrkāya dūrai
apiy vištās[pahyā p]u^θra ha
7. xāmaⁿišiya θātiy dāra[ya]va^h
uš XŠ ada[m p]ārsa a^hmi[y
hač]ā pā
8. rsā mudrāyam agrbāyam
adam nī[yaš]tāyam imām
[yauviyā]
9. m kaⁿtanaiy hačā pirāva nā-
ma rauta tya mudrāyaiy danu
[vatiy ab]
10. iy draya tya hačā pārsā ai-
tiy pa[sāva] iyam yauviyā
[akaniya]
11. ava[θā yaθā] adam niyaštā-
yam u[ā] nāva ayāⁿtā hačā
[mudrā]
12. yā ta[ra imā]m yauviyām
abiy pār[sam avaθ]ā yaθā
mā[m kāma āha]

۱-۴. (خدای) بزرگ اهوره مزده که آن آسمان را آفرید، که این خاک را آفرید، که آسایش و رفاه را برای آدمی آفرید، که داریوش را شاه کرد، که شاه داریوش را پادشاهی داد بزرگ (دارای) - اسبان خوب و مردان خوب.

۴-۷. من داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای مختلف، القبايل - شاه در این سرزمین بزرگ، که (تا نقاط) دور گسترده است، پسر و یشتاسپه، هخامنشی.

۷-۸. گوید داریوش شاه: من (هستم) پارس، از پارس، من مصر را فتح کردم.

۸-۱۹. من فرمودم این (ترعه) را (۱) از رودی که پیراوا نام دارد و در مصر جاریست (۲) به دریائی که از پارس می آید بکنند. (۳) سپس این ترعه (حفر شد) آن چنانکه من فرموده بودم و (کشتیها) از مصر از طریق این ترعه به ایران (پارس) رفتند همچنانکه خواست من بود.

۱- سخن از ترعه ایست که نیل را بدریای سرخ متصل مینموده. این ترعه در زمان فراغت مصر وجود داشته ولی بعد ویران شده بود و بفرمان داریوش اول احیاء شد.
۲- رود نیل
۳- دریای سرخ

در میان کتیبه های ساختمانی کتیبه ای که از داریوش اول درباره ساختمان کاخ شوش، باقی مانده مقام خاصی دارد و حاوی اطلاعات مهمی درباره فن ساختمان در آن زمان و مصالحی که در بنای کاخ به کار رفته می باشد. و از کشورهای (فلسطین، گاندارا، کرمان، لیدی، بلخ، سغد، خوارزم، مصر، یونیه، حبشه، هند، آراخوزیه، عیلام) مصالح ساختمانی

از آنجا آورده شده و از افراد اقوام گوناگونی (آشوریان، یونیان، مادیه‌ها، مصریان، بابلیان) که در ساختمان و تزئین کاخ شرکت جسته‌اند صحبت شده است. کتیبه مزبور نشان می‌دهد که در بنای آثار زیبای معماری که در عهد هخامنشیان پدید آمده گذشته از پارسیان دیگر اقوام نیز شریک بوده‌اند.

کتیبه‌های پارسی باستانی که به خط میخی در دست است برای داوری درباره دین و مبارزات مذهبی ایران باستان و مناسبات دین ایران زمان هخامنشیان بازترشتیگری و غیره مدارکی به دست می‌دهند.

شاهان هخامنشی در تمام کتیبه‌های خویش - حفظ خاندان خود و یاری در امور را از اهورامزدا - یعنی خدائی که در اوستا نیز بالاتر از دیگر خدایان است - طلب می‌کنند. شاهان هخامنشی می‌گویند که همه موجودات - از زمین و آسمان گرفته تا آدمی به توسط اهورامزدا آفریده شده‌اند. هخامنشیان آنچه می‌کنند «به خواست اهورامزداست» و «به خواست اهورامزدا» بر کشورها و اقوام بسیار حکم فرما هستند.

در کتیبه‌های متأخر هخامنشی از دیگر خدایان و بخصوص (میترا) که یکی از خدایان هندوایرانی است - نیز نام برده شده است:

ḍātiy artaxšaθrā xšāya θiya mām aθurāmazdā utā miθra бага pātuv utā imām DHyaum utā tya mām krtā

«گوید اردشیر شاه: مرا حمایت کند اهورامزدا و ایزد میترا و این کشور را و آنچه را من کردم (ساختم) (اردشیر سوم، استخر، a سطور ۲۵-۲۳).
در کتیبه‌های اردشیر دوم نام خدای دیگری - یعنی آناهیتا - نیز در کنار اهورامزدا و میترا دیده می‌شود:

AM anahita [utā mitra mām pātuv hačā vispā gastā utamaiy krtam

«اهورامزدا، آناهیتا و میترا مرا در برابر هر بدی حمایت کنند، و آنچه را من کردم (ساختم) (اردشیر دوم، شوش، d، سطور ۳-۴).

کتیبه معروف (ضد دیوان) خشایارشی اول که در استخر به دست آمده و در آن از پیکار شاه علیه پرستش دیوان - یعنی خدایان طبیعی عتیق - که پرستش آنها در یکی از ممالک مفتوحه محفوظ مانده و متداول بوده - سخن می‌گوید، یکی از مهمترین منابع تلخیص دین در ایران عهد هخامنشیان است. خشایارشی اول پس از تخریب معبد دیوان^۲ پرستش اهورامزدا و آرتا^۳ را که در اوستا نیز نامش آمده در آن کشور معمول و متداول کرد.

۱. مثلاً رجوع شود به کتیبه داریوش اول درباره ساختمان برعه.

۲. در روایت بابلی اسم جمع «مابده» آمده.

۳. arta - ی پارسی باستانی asa - ی اوستائی و rta - ی ودائی، به معنی «خوشی آسمانی»، «نظم الهی»، «حقیقت».

به‌رغم وجوه مشترکی که میان دین اوستا و دین ایران زمان هخامنشیان وجود دارد - مع‌هذا نمی‌توان با اعتماد کامل گفت که کیش اخیر همان زرتشتیگری بوده است. محققان از دیرباز توجه کرده‌اند که در کتیبه‌های پارسی باستانی به خط میخی حتی يك بار هم نام زراتوشترای پیامبر نیامده است. از دیگر سو متوجه اختلاف اصطلاحات دینی موجود میان کتیبه‌های هخامنشی و اوستا گشتند. شاهان هخامنشی در کتیبه‌های خویش غالباً گذشته از اهورا مزدا و میترا، به دیگر خدایان نیز خطاب کرده متوسل می‌شوند.

در یکی از کتیبه‌های داریوش در استخر (d) - نام اهورامزدا همچون بزرگترین خدا آمده است ولی در همان جا از دیگر خدایان نیز - که حامیان (حافظان) خاندان اند - یاری خواسته شده است.

*θ ātiy dārayavaḥuṣ xšāyaθiya marā aḥu ramazdā upastām baratu-
tuḥ hadā viθaibiš багайбйш utā imām dahyāum aḥu ramazdā pātuv
hačā haināyā hačā dušiyārā hačā draugā abiy imām dahyāum mā
āJamīyā mā ha[ī]nā mā dušiyāram mā drauga aita adam yānam
jadīyāmiy aḥu ramazdā hadā viθaibiš багайбйш ai[tamaiy] y[ānam
aḥu] ramazdā dadātu[ḥ hadā viθaī]biš багайбйш*

«گوید داریوش شاه: بگذار اهورامزدا به‌همراه ایزدان حامی خاندان مرا یاری کند. ۲ و این کشور را حفظ کند، اهورامزدا، از سپاه (دشمن)، از قحطی (خشکسالی) ۳ از دروغ (شورش)! و بگذار نیاید به این کشور نه‌سپاه (دشمن)، نه قحطی نه‌دروغ! (شورش و اغتشاش) من از اهورامزدا و خدایان حامی خاندان این لطف را استغاثه می‌کنم. بگذار اهورامزدا به‌همراه خدایان حامی خاندان، این لطف را به‌من بکنند» (سطور ۲۴-۱۲) از این خدایان که ظاهراً از آن خاندان سلطنتی بوده‌اند در کتیبه‌های دیگر نیز یاد شده است.

کتیبه‌های پارسی باستانی اجازه می‌دهند که درباره برخی دیگر از جوانب فرهنگ مادی و معتقدات عهد هخامنشی نیز داوری کنیم. مثلاً تاریخ دقیق نبردهایی که سردارهای داریوش اول کرده‌اند و در کتیبه بیستون منقول است - به محققان اجازه داده است تا گاهنامه پارسی باستانی را کشف و احیاء کنند.

تذکر این نکته نیز مهم است که کتیبه‌های هخامنشی قدیمی‌ترین منابع اصیل کتبی تاریخ ارمنستان و سغد و خوارزم و باکتریا و مرغیانه و سرزمین سکایان و غیره می‌باشند.

زبان و سبک انشای کتیبه‌های میخی پارسی باستانی.

کتیبه‌های پارسی باستانی - قدیم‌ترین آثار زبان فارسی می‌باشند.

زبان کتیبه‌های میخی پارسی باستانی از لحاظ ساختمان دستوری به زبان اوستا فوق‌العاده نزدیک است. جنبه تصریفی زبان کتیبه‌ها نیز مانند زبان اوستا بسیار بارز است، نامها سه

۱. اهورامزدا بزرگ بزرگترین خدا میان خدایان سطر ۲ - ۱.

۲. ترجمه تحت‌اللفظی «به اتفاق خدایان خاندانی» *hadū viθaibiš багайбйш*

۳. *hačā dušiyārā* به‌معنی از «بدسالی».

جنس دارند (مذکر و مؤنث و میانه) و از روی پایانه‌های تصریفی مشخص می‌گردند. همه اسمی هشت حالت دارند (حالت فاعلی، حالت اضافه، حالت مفعول الیهی، حالت مفعول بهی، حالت وسیلتی، حالت مکانی، حالت تعویقی و حالت ندائی) که هر یک با پسوند خاصی مشخص می‌گردند. اسمی از لحاظ عدد نیز تغییر می‌کنند (مفرد و جمع و ندرتاً تثنیه). اشکال مکمل یا «سوپله‌تیو» در ضمائر بسیار دیده می‌شود (مثلاً ضمیمه شخص اول شخص مفرد حالت فاعلی: *adam*. حالت اضافه مفرد آن: *manā* جمع حالت فاعلی آن: *vayam* جمع حالت اضافه آن: *amaxam* و الخ). اشکال فعل نیز متنوع است و از انواع ریشه‌های فعلی تشکیل می‌شود و هر یک پسوند خاص خود دارند که شخص و عدد و زمان و صرف و حالت آنها را مشخص می‌سازند. ساختمان دستوری زبان کتیبه‌ها موضوع مطالعه بسیاری از دانشمندان سرشناس قرار گرفته و اکنون کاملاً در آن تحقیق به عمل آمده است. تعداد لغات کتیبه‌ها چندان زیاد نیست و البته نمی‌توان از روی آن درباره لغات زبان پارسی باستانی داوری کامل کرد.

کتیبه‌ها حاوی تعدادی لغات - که از زبانهای سامی و دیگر السنه غیر هندواروپائی آسیای مقدم به‌وام گرفته شده - می‌باشد و چنانچه نقشی را که اقوام مختلف اللکسان تابع هخامنشیان در زندگی اقتصادی و فرهنگی دولت ایشان ایفاء کرده‌اند در نظر گیریم توجیه این وضع آسان است.

ویژگیهای صوتی تعدادی از کلمات نشان می‌دهد که از زبان مادی به‌وام گرفته شده‌اند و آن زبان به‌ظن قوی در زبان کتیبه‌های هخامنشی - و بخصوص در بخش اصطلاحات رسمی و دولتی - تأثیر فراوان داشته است. و از خصوصیات قابل ذکر این است که ویژگیهای صوتی زبان مادی بیشتر (البته صرف نظر از اسمی خاص و نامهای امکنه) در کلمات رسمی ظاهر می‌شود. مثل خشایاتیا *xšāyaθiya* «شاه»، و زرکه *vazrka* «بزرگ»، و سپازنا *vispa-zana* «کثیر القبایل» (در اصطلاح «شاه کشورهای کثیر القبایل») هواسپا *huvaspa* «دارای اسبان خوب» (همچنین در عبارت متداول: «پادشاهی... بزرگ که دارای اسبان خوب و مردان خوب است») و الخ.

زبان کتیبه‌ها ساده و عاری از تصنع و هنرنمایی است. اصطلاحات و القاب و موارد خطاب به خدایان و غیره به‌طور کلی یکنواخت است. از انشای کتیبه‌های نیک معلوم است که آن زبان فاقد سنن ادبی استوار و دیرین بوده است. در بعضی ویژگیهای نحوی آن تأثیر زبان آرامی - که در زندگی اداری و اقتصادی شاهنشاهی هخامنشی نقش مهمی داشته - مشهور است.

بعضی از محققان معاصر (ژ. فریدریخ، و. کتیک، م. معین) ۲، حدس زده‌اند که در

۱. ترجمه روسی آن در کتاب منتخبات تاریخ جهان باستان مجلد اول مشرق باستانی چاپ مسکو - سال ۱۹۵۰ - ص ۲۱۱ مندرج است.

۲. روایات عیلامی کتیبه‌های هخامنشی متأخرترین آثار مکتوب زبان عیلامی می‌باشند. گرچه ممکن است زبان مزبور دیربازی در محاوره به‌کار می‌رفته. استخری از یک زبان «خوزی» که «له عبری و نه سریانی و نه پارسی» بود و در زمان او در خوزستان (یعنی سرزمین عیلام قدیم) وجود داشته سخن می‌گوید.

کتیبه‌ها قطعات کلام موزون و مقفی وجود دارد. مثلاً در آغاز کتیبه ترعه سوئز-که پیشتر نقل شد - هجای *da* تکرار می‌شود و تصویری از قافیه در ذهن به وجود می‌آورد.

<i>baga vazrka a'uramazdā</i>	(هجا ۹-۱۰)
<i>hya avam asmānam adū</i>	(هجا ۸)
<i>hya imām būmim ada</i>	(هجا ۷)
<i>hya martiyam ada</i>	(هجا ۶)
<i>hya šiyūtīm ada</i>	(هجا ۶)

ولی این حدس نکته سنجانه هنوز به‌طور قطع ثابت نشده است. زبان این کتیبه‌ها را علی‌الرسم پارسی باستانی می‌خوانند. این تسمیه از لحاظ علمی موجه است زیرا بیشتر کتیبه‌ها در پارس کشف شده و زبان آنها زبان قبایل باستانی پارسی است. ولی باید در نظر داشته باشیم که زبان این کتیبه‌ها پایه زبان فارسی کنونی و تاجیکی کنونی است. و بنابراین کتیبه‌های میخی پارسی باستانی قدیمترین آثار مکتوب زبان فارسی و تاجیکی است.

درباره خط شاهنشاهی هخامنشی و زبانهایی که در آن کشور دارای خط بودند

پیشتر نام قبایل و اقوام متعددی را که در سرزمین‌های هخامنشیان ساکن بودند بر- شمردیم و گفتیم که آن دولت بدین سبب دستگاه اداری و نظامی ناپایداری بود. بالطبع قبایل و اقوام مزبور به زبانهای خود - زبانهایی که از قدیم تکوین شده بودند - تکلم می- کردند. شاهنشاهی هخامنشی که از لحاظ نژادی ساکنان آن گوناگون و رنگارنگ بود زبان واحدی برای سراسر شاهنشاهی نداشت.

آثار مکتوب مانده از آن عصر بهترین مؤید این نظر است. زبان قبایل پارسی که در دستگاه دولت مزبور مقام اولویت داشت - قادر نبود زبانها و لهجه‌های محلی را - در کشورهایی که پارسیان گشوده بودند - برکنار کند. و حتی در خود پارس (پرسید)، در مرکز دولت پارس باستانی و در تختگاههای شاهان هخامنشی، در عهد هخامنشیان هم، زبان مردم اصلی محلی - یعنی عیلامی - محفوظ مانده بوده. در زمان داریوش اول محاسبات اقتصادی و مالی در بارشاهی در استخر به زبان عیلامی تحریر می‌شد و شاهد این مدعی (چندین هزار صفحه گلین) بایگانی عظیم اسناد اقتصادی به زبان عیلامی است که در حدود سال ۱۹۳۵ در ضمن حفاریات استخر کشف شده و به‌طور کلی مربوط به قرن پنجم قبل از میلاد می‌باشد. مطالعه بایگانی مزبور نه تنها از لحاظ تاریخ و عیلامشناسی بلکه از نظرگاه ایرانشناسی و بخصوص تاریخ زبانهای ایرانی بسیار جالب و نافع است - زیرا که در صفحات عیلامی مزبور تعداد بالنسبه معتابیهی کلمات که از پارسی باستانی به وام گرفته شده وجود دارد. و بسیاری از این کلمات در کتیبه‌های پارسی باستانی دیده نشده. و این خود ارج آنها را می‌افزاید.

نیاکان کورش کبیر - شاهان کشور پارس، آریارمنه و آرشامه - در کتیبه‌های خویش فقط به زبان پارسی باستانی سخن گفته‌اند، ولی کورش و جانشینان وی، پس از آنکه بر شاهنشاهی بزرگی سلطنت یافتند و «شاه کشورها» شدند خواهی نخواهی ناگزیر گشتند که با مردم کشورهای مزبور به زبان خود ایشان سخن گویند. تنها سند مهم (از لحاظ حجم) که از دوران حکمرانی کورش کبیر باقی مانده «بیانیه» ای است درباره فتح بابل به دست پارسیان که از طرف او، اندکی پس از سال ۵۳۸ ق.م. تحریر گشته - و این بیانیه کتیبه‌ای است به زبان بابلی.^۱ سنت نوشتن کتیبه به سه زبان مورد تاسی داریوش اول و اخلاف وی نیز قرار گرفت. تمام کتیبه‌های پارسی باستانی (جز در موارد نادر) با متونی (ترجمه‌هائی) به زبانهای مهم شاهنشاهی - یعنی عیلامی و بابلی همراه می‌باشند. در کتیبه مربوط به حفر ترعه سوئز و نوشته‌های ظروف، خط هیروگلف مصری نیز به آنها افزوده شده است. زبان و خط آرامی در شاهنشاهی هخامنشی وضع خاصی داشت. زبان آرامی لسان یکی از گروههای قبایل سامی بود که از نیمه دوم هزاره دوم ق. م. در آسیای مقدم سکونت داشت. در قرن هشتم ق.م. زبان آرامی در کشورهایی که تحت سلطه آشور متحد شده بودند به صورت لسان بین‌المللی درآمد. ولی در دولت هخامنشی اهمیت بیشتری حایز گشت زیرا در مکاتبات دولتی و روابط میان حکومت مرکزی و دفترخانه‌های ساتراپها - یا حکام ایالات پادشاهی پارس - مورد استفاده قرار می‌گرفت. کتیبه‌های پارسی باستانی نیز به زبان آرامی ترجمه می‌شد و از آن جمله بود بیانیه معروف داریوش اول - یعنی کتیبه بیستون. در جریان حفاریاتی که در جزیره الفانتین (بر رود نیل) به عمل آمد تکه‌های سفالینه مکتوب^۲ و پاپیروسهایی متعلق به یکی از نقاط مسکونی سپاهیان - مربوط به زمان هخامنشیان - در مصر یافتند. و در بین پاپیروسهای مزبور (که به قرن پنجم قبل از میلاد مربوط بود) قطعاتی از ترجمه کتیبه بیستون به زبان آرامی کشف شد. این کشف توجه دانشمندان را به سطور ۹۲-۸۸ ستون ۴ متن پارسی باستانی کتیبه بیستون جلب کرد. زیرا داریوش اول در آنجا می‌گوید که رونوشتی از کتیبه مزبور به ایالات فرستاده شده است. متأسفانه سطور مزبور - از متن پارسی باستانی - از مرور زمان زبان فراوان دیده و ترجمه متن مزبور نیز به زبان بابلی وجود ندارد. و بدین سبب تعبیر آن سطور بیشتر به روایت عیلامی

۱. توجه شود به تغییراتی که در املاي کتیبه‌ها در طی تاریخ پدید آمده (رجوع شود به تاریخ ماد اثر ای.م. دیاکونوف - چاپ مسکو لنینگراد، ۱۹۵۶ - ص ۳۶۹).

مبتنی است. ذیلاً ترجمه و تعبیر قطعه مهم مزبور را - که از طرف ر. گ. کنت^۱ پیشنهاد شده، نقل می‌کنیم: *ṭatīy dārayava^h uš xšāyaṭiya vašnā a^hura^hmalzd* *āha i(ya)m dipīmaī[y tyām] adam akunavam paṭišam ariyū āha utā pavastāy[ā] utā čarmā gra[ṭitā āhapa]ṭišamaiy [patika]ram akunavam pa[ṭi]ṣā[m u]vaddā[m akunavam] utā niyapiṭ[ṭ]iyyū u[ṭ]ā pa tiyaṭraṭiyā paišiyā mā[m] pasāva i(mā)m dipī[m a]dam [r]āstāyam vi[s]pādā utar dahyā[va] kūra hamā[ta] xšatā* «گوید داریوش شاه: بخواست اهورامزدا این نوشته‌ای است (که) [من] کردم (ساختم)، گذشته از آن (چه) بود به‌آریایی^۲، و روی چرم^۳ و روی چرم (دباغی شده) (چرم آماده برای نوشتن)^۴ تنظیم شده. گذشته از آن تصویره مرا (من) کردم (ساختم)، گذشته از آن شجره‌النسب (خود را) من (ساختم - کردم). و بود (این) نوشته و بودخوانده شده برای من. ۶. سپس من این کتیبه را به هرجا فرستادم به ۷ ایالات. مردم (لشکریان) کوشیدند (به اتفاق من اقدام کردند).

این سطور تأیید می‌کنند که کتیبه بیستون نه تنها برای تخلید اعمال شاه بوده (که بدین منظور بر سنگ منقور شده بود)، بلکه برای آشنا شدن مردم کشورهای مفتوح با مضمون آن تنظیم شده بوده است. و بدین منظور کتیبه مزبور (و یا قطعاتی از آن) به زبانهای دیگر ترجمه و برچرم و یا صفحات گلین ثبت شده به اطراف و اکناف خاک شاهنشاهی ارسال می‌شده. ۸. گذشته از قطعات ترجمه آرامی کتیبه بیستون که در الفانتین کشف شده سنگ «دلریتی» بابل نیز حاوی ترجمه بعضی از قطعات کتیبه مزبور به زبان بابلی می‌باشد (یعنی قطعاتی از روایت بابلی کتیبه بیستون).

اسناد آرامی به خط آرامی خاصی که از الفبای سامی فنیقی ریشه می‌گرفت - نوشته می‌شده. محتملاً در عصر هخامنشیان خط آرامی مزبور برای تحریر متون به زبانهای ایرانی و بخصوص پارسی باستانی به کار می‌رفته. بسیاری از دانشمندان سرشناس به این

1. (Old Persian, 1953, P130)

۲. در روایت عیلامی پس از این کلمه نوشته شده: «آیچه بیشتر نبود».
۳. در متن *pavastāya* نوشته شده - حالت مکانی، مفرد مؤنث از *pavastā* (با پارسی متوسط Post و پارسی کنونی پوست مقایسه شود). به عقیده ا. بنویست زبان‌شناس و ایرانشناس مشهور فرانسوی در این مورد سخن از لفافه گلین صفحات در میان است (تطبیق می‌کند با کلمه *halat* «آجر خام» ترجمه عیلامی) رجوع شود مجله BSL ۴۷، بخش اول، ۱۹۵۱، ص ۴۹-۴۰.
۴. در متن *čarmā* (به فارسی «چرم»).
۵. مقصود نقش برجسته‌ای که بالای کتیبه است.
۶. در متن *Paisiya mam* که به معنی «در برابر من» است - آمده.
۷. در متن علی‌الرسم *atar* آمده. باید *antar* خواند. به پارسی باستانی *antar* < پارسی میانه *andar* < فارسی کنونی دروآند.
۸. بسیاری از دانشمندان صاحب نظر این سطور را دلیلی می‌دانند بدان که داریوش اول اصلاحی در خط به عمل آورده به این معنی که الفبای آرامی را برای تحریرات آراهایی (در این مورد پارسی باستانی) معمول داشته است. (رجوع شود به نوشته پارسی باستانی به خط آرامی از نقش رستم).

عقیده هستند و مبنای آن به طور کلی بقایای کتیبه‌ای است که به الفبای آرامی منقور و در نقش رستم کشف شده است. این نوشته بسیار زیان دیده و محکوک است ولی هر تسفد



نوشته نقش رستم بخط آرامی

عکسی از آن تهیه کرده^۱ که در سطر بیستم آن گوئی این حروف *RTHSS* [و]- یعنی ارتخشتره *artaxšaθra* خوانده می‌شود و بنا بر این نوشته مزبور مربوط به قرنهای پنجم

۱. به صفحه ۱۱۲ اصل حاشیه ۱ اصل رجوع شود.

و چهارم قبل از میلاد می باشد.

نوشته مزبور نخستین موردی است که خط آرامی برای تحریر متون ایرانی (و به طور عموم غیر سامی) به کار رفته و دانشمندان از آن اطلاع دارند. بعدها این رسم شیوع یافت و الفباهای بسیاری بر مبنای خط آرامی پدید آمد و در ایران و آسیای میانه حتی تازمان فتوحات اعراب نیز- مورد استفاده قرار گرفت.

چاپهای اصلی کتیبه های میخی پارسی باستانی. کتاب درسی اصلی و ترجمه ها

نخستین چاپهای کتیبه های میخی پارسی باستانی مربوط در اواسط و نیمه دوم قرن نوزدهم مانند چاپ گ. راتولینسون (۱۸۴۷) و ت. بنی (۱۸۴۷) و ژ. اپرت (۱۸۵۱) و فر. اشپگل (چاپ اول ۱۸۶۲، چاپ دوم ۱۸۸۱) و لک. کوسوویچ (۱۸۷۲) و غیره اکنون فقط اهمیت تاریخی دارند. در قرن بیستم تعداد کثیری کتیبه های جدید کشف شده و از کتیبه هایی که قبل از آن شناخته شده بوده رونوشت های دقیقتر برداشته شده و در نتیجه چاپهای جدیدی پدید آمده. در این زمینه سفر هیئت کینگ و تومپسون (۱۹۰۴) - که در نتیجه آن دقیقترین رونوشت کتیبه بیستون (دقیقتر برای آن تاریخ) منتشر شد نقش مهمی ایفاء نموده. ۱. نتایج کار هیئت مزبور در تألیفات تولمان و ویسباخ - که هنوز هم اهمیت خود را از دست نداده اند- مورد استفاده قرار گرفته است.

تألیفات تولمان ۲ حاوی متون اصلی تمام کتیبه های پارسی باستانی، که در آن زمان شناخته شده بود، با تلفظ و به حروف معمولی و ترجمه آنها به زبان انگلیسی و لغت نامه بوده است. و ضمناً اطلاعات مختصری درباره اصوات حروف و تغییر آن به مرور زمان و اجزای کلمات زبان پارسی باستانی داده شده بود. در تألیف ویسباخ ۳ هر سه روایت کتیبه های خط میخی هخامنشی (به حروف لاتین) نقل شده است (روایت پارسی باستانی و عیلامی و بابلی) و ترجمه و لغت نامه اسامی خاص نیز بدان منضم است. و فهرست کاملی از کتب مربوطه (و کامل برای آن زمان) داده شده است.

کتیبه یی که هنگام حفاریات باستانشناسی از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ در ایران به دست آمده، توسط و. شیل و ا. هرتسفلد ۴ منتشر شده است.

1. L. W. King, R. C. Thompson, *The sculptures and inscriptions of Darius the Great on the rock of Behistun in Persia*, London, 1907.
2. H. C. Tolman, *Ancient Persian lexicon and text*, Nashville, 1908; H. C. Tolman *Cuneiform supplement*, Nashville, 1910.
3. F. H. Weissbach, *Kellinschriften der Achämeniden*, Leipzig, 1911.
4. V. Scheil, *Inscriptions des Achéménides à Suse* («Mémoires de la Mission Archéologique de Perse», t. XXI, Paris, 1929; t. XXIV, 1933, p. 105-129); E. Herzfeld, *Altpersische Inschriften*, Berlin, 1938.

فهرست کامل تمام کتیبه‌های پارسی باستانی منضم به شرح مختصری درباره هریک از آنها و کتب مهمی که در موضوع منتشر شده، در بخش دوم تألیف ر. گ. کنت تحت عنوان زبان پارسی باستانی^۱ مندرج است. در این تألیف متن کامل کتیبه‌های پارسی باستانی با تفسیرات و ترجمه نقل شده است (ولی متأسفانه فقط به حروف کنونی)^۲.

ساختمان دستوری زبان پارسی باستانی از لحاظ تغییراتی که به مرور زمان در آن پیدا شده در تألیفات جونسون^۳ و میه- بنویست^۴ و کتاب یاد شده کنت آمده است. لغتنامه‌هایی- حاوی لغات مستخرج از کتیبه‌های پارسی باستانی ضمیمه تألیفات بالای تولمان و کنت می‌باشد. به لغتنامه ایرانی باستانی کریستیان بارتولومه نیزه لغات پارسی باستانی منضم است. لغت نامه و. هینتس^۵ مخصوص لغات پارسی باستانی است. گ. کامرون^۶ فهرستی از لغات پارسی باستانی اسناد بایگانی اقتصادی استخراج و منتشر کرده. مهمترین کتیبه‌های پارسی باستانی را (کتیبه بیستون، کتیبه مربوط به حفر ترعه، و ساختمان کاخ شوش، کتیبه «ضد دیوان» خشایارشاى اول) ل. گ. زالمان و آ. آ. فریمان و و. ای. آبایف به زبان روسی ترجمه کرده‌اند. (اسامی کتب مربوطه را در شرح مختصر کتیبه‌ها- که قبلاً داده شده- خواهید یافت) تعبیر تاریخی بعضی از کتیبه‌ها، با بخشی از آنها- در کتب مورخان روسی از قبیل ب. آ. تورایف و و. و. استرووه و و. ای. آودویف و غیره آمده است.

1. R. G. Kent, *Old Persian. Grammar, text, lexicon*, ed. 2, 1953.

۲. هنگام استفاده از این تألیف باید تقریظ ۱. بنویست را در نظر گرفت (به فهرست کتب رجوع شود).

3. E. L. Johnson, *Historical grammar of the Ancient Persian language*, New York, 1917.

4. A. Meillet, *Grammaire du vieux perse*, Paris, 1915.

چاپ دوم این کتاب به شرکت ل. بنویست در سال ۱۹۳۱ در پاریس منتشر شده.

5. Chr. Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg, 1904

(این کتاب از لحاظ مطالعه لغات پارسی باستانی کهنه شده است)

6. W. Hinz, *Altpersischer Wortschatz*, Leipzig, 1942.

7. G. G. Kameron, *Persepolis treasury tablets*, Chicago, 1948.

فصل چهارم

روابط میان لهجه‌ها در عصر زبان پارسی باستانی مقدمات تاریخی تطور زبان اصلی ایرانی باستانی

قدیمیترین آثار زبانهای ایرانی (۱) دستا و کتیبه‌های میخی) خود دلیلی است که در عصر زبان ایرانی باستانی در میان لهجه‌های ایرانی اختلافاتی وجود داشته است. پیدایش این اختلافات نتیجه طبیعی تقسیم قبایل ایرانی زبان عهد باستان به گروههای جداگانه و پراکنده شدن ایشان در پهنه‌های آسیای میانه و ایران و سرزمینهای مجاور بوده است. بدین طریق تطور زبان اصلی ایرانی باستانی و پیدایش و تشدید اختلاف میان لهجه‌های برخی قبایل (یا گروههای قبایل) معلول شرایط زندگی قبایل مذکور بوده است. چون جامعه به اجزاء جداگانه منقسم شد، شرایطی که وجود زبان واحد مشترک را ضروری ساخته بود مفقود گشت. و سستی روابط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی میان قبایل (و یا گروههایی از قبایل) که در سرزمینی پهناور پراکنده بودند- عواملی نبودند که به حفظ زبان واحد مشترک کمک کنند.

از دیگر سو، شرایط متفاوت تاریخی و فرهنگی و محیط نژادی و زبانی بیگانه‌ای که در اطراف مقر جدید برخی از قبایل ایرانی زبان وجود داشته- به تشدید تفاوت‌های لهجه‌ای بدوی کمک کردند.

تألیفاتی در اوضاع زندگی و زبانهای بومیان امریکای شمالی وجود دارد- که شرایط سابق الذکر- یعنی اوضاع و احوالی که باعث تقسیم زبانی واحد به لهجه‌های گوناگون می‌گردد- در آن شرح داده شده است. در اواسط قرن نوزدهم بومیان امریکای شمالی هنوز در شرایط عشیرتی و قبیله‌ای می‌زیسته‌اند- به دیگر سخن تقریباً از لحاظ رشد اجتماعی در همان پله‌ای بودند که بسیاری از قبایل باستانی اروپا و آسیا دیربازی پیش از میلاد مسیح در آن شرایط قرار داشته‌اند.^۱

بدین سبب مطالعه سازمان عشیرتی بومیان شمال امریکا خود کلیدی است برای فهم

۱. استاد مربوط به سازمان اجتماعی وضع زندگی بومیان امریکای شمالی را لوئیس مورگان دانشمند امریکائی گرد آورده در دسترس دانشمندان قرار داد (۱۸۸۱-۱۸۱۸) به کتاب جامعه باستانی او رجوع شود.

و کشف تاریخ قبایل باستانی. میان تقسیم و تجزیه قبایل و تطور زبان واحد بدوی رابطه مستقیم وجود دارد. یکی از محققان می گوید: «تشکیل قبایل جدید و پیدایش لهجه ها از طریق تجزیه و تقسیم در امریکا در گذشته نزدیک جریان داشته و گمان نمی رود جریان مزبور تا کنون قطع شده باشد» وی سپس چنین می نویسد: «بومیان امریکای شمالی قبیلۀ واحدی بودند که به تدریج در قارۀ پهنای پراکنده شدند و قبیلۀ هایی از آن مجزی و جدا شدند و به اقوام و گروه های قبایل مبدل گشتند و زبانهای ایشان نیز تغییر کرد. به حدی که نه تنها يك قبیلۀ زبان قبیلۀ دیگر را نمی فهمید بلکه کوچکترین اثری از وحدت بدوی زبانها در السنۀ ایشان باقی نماند. اما بدیهی است تصویری که از تطور زبانها و تجزیه آن به لهجه های گوناگون در بالا رسم شده تنها در مورد بومیان شمال امریکا صدق نمی کند بلکه به طور کلی از ویژگی های جامعۀ عشیرتی است. دانشمندی ملخص کتاب لوئیس مورگان امریکائی را چنین می گوید: «گرایش دایم به تقسیم و تجزیه خود در سازمان عشیرتی مکنون بود. و گرایش به تطور زبان آن را شدیدتر می ساخت. و گرایش به تطور زبان به سبب وضع اجتماعی و اراضی وسیعی که آنها (یعنی قبایل وحشی) اشغال کرده بودند غیر قابل اجتناب بود. گرچه زبان معاوړه از لحاظ ترکیب لغوی بسیار استوار و از لحاظ قواعد دستوری حتی استوارتر است، ولی باین حال لایتنیر نیست. تجزیه مکانی به مرور زمان منجر به پیدایش اختلاف و تجزیه در زبان گشت.»

جریانات مشابهی در هزاره های دوم و اول قبل از میلاد میان قبایل ایرانی زبان بروز کرد. قبایل مادی و پارسی و دیگر قبایل ایرانی زبان که در اوایل هزارۀ اول قبل از میلاد به نواحی غربی فلات ایران کوچ کرده بودند از هم عشیره های آسیای میانه خویش جدا ماندند و میان قبایل ایرانی زبان آسیای میانه و مغرب ایران بهنه های لم یزرع و یانیمه بیابان و از آن جمله شوره زارهای صعب العبور دشت کویر و دشت لوت قرار داشت. قبایل اسکیت اروپای جنوبی نیز از تودۀ اصلی قبایل ایرانی زبان جدا ماندند. سرنوشت تاریخی هر يك از این گروه ها به شکلی متفاوت بود و بنا بر این اختلاف زبان نیز میان ایشان تشدید یافت. این تصور که لهجه های (<زبانهای) متعدد ایرانی باستانی در زمان واحد از زبان اصلی منشعب شدند غلط است. تجزیه قبایلی که متکلم به سخن ایرانی بودند و جدا شدن آنها از گروه اصلی و تشکیل و تلاشی اتحادیه های نوین قبیلۀ ای در طی قرنهای متمادی صورت گرفت، نه در يك زمان واحد و واضح است که تطور و تجزیه زبان اصلی ایرانی نیز در زمان واحد و وقوع نیافت و چنین نبود که زبان واحد بناگاه به چند لهجه تقسیم و تجزیه شود. لهجه های گوناگون قبیلۀ ای درازمنۀ مختلفه از زبان اصلی مشترك ایرانی و در درجات مختلف تکامل زبان اصلی مزبور منشعب گشتند.

طبقه بندی زبانهای باستانی ایرانی
از لحاظ لهجه شناسی بر چه مبانی قرار گرفته؟

نتیجۀ این جریان اختلافاتی بود که از قدیم میان لهجه های قبایل ایرانی زبان (یا

گروه‌های قبایل) پدید آمد. این اختلافات مبنای تقسیم لهجه‌های ایرانی است به دو گروه اصلی: یکی گروه الف/ گروه لهجه‌های غربی ایرانی و دیگر ب/ گروه لهجه‌های شرقی ایرانی. دشت کویر را می‌توان به‌طور مشروط و قراردادی مرز مناطق این دو گروه قرارداد: به این معنی که لهجه‌های متداول در مشرق بیابان مزبور گروه شرقی و لهجه‌های سمت مغرب کویر گروه غربی را تشکیل می‌داده‌اند.

در آن عصر لهجه‌های متداول در آسیای میانه و نواحی مجاور آن (خوارزم، سغد، باختر، مرغیانه) جزو گروه زبانهای ایرانی شرقی بودند. لهجه‌های قبایل سکایان (اسکیتها) واز آنجمله اسکیت‌هایی که به نقاط دور از آسیای میانه، به سمت مغرب، کوچ کرده بودند نیز جزو همین گروه بود. بعضی از ویژگیهای لهجه‌های شرقی ایرانی در گاه‌های اوستا دیده می‌شود.

اما از میان لهجه‌های غربی ایرانی دو گروه مشخص می‌گردد:
الف/ گروه لهجه‌های شمال غربی (مادی) که در شمال غربی فلات ایران رواج

داشته و

ب/ گروه لهجه‌های جنوب غربی (پارسی) که در جنوب غربی فلات مزبور در کرانه خلیج فارس (ناحیه پارس) متداول بوده. زبان کتیبه‌های میخی پارسی باستانی جزو لهجه‌های اخیر است.

این تصویر اجمالی تقسیمات لهجه‌های ایرانی در عصر باستانی تاریخ زبانهای ایرانی مبنای لهجه‌شناسی تاریخی ایرانی را تشکیل می‌دهد: به این معنی که تمام زبانها و لهجه‌های (واژ آنجمله زبانها و لهجه‌های کنونی) مشتق از لهجه‌های باستانی شرقی ایرانی جزو السنه شرقی ایران شمرده می‌شوند. گرچه در حال حاضر در سرزمین دیگری متداول باشند و همین گونه، تمام زبانها و لهجه‌هایی که از لهجه‌های باستانی جنوب غربی مشتق گردیده‌اند جزو گروه زبانهای ایرانی جنوب غربی محسوب می‌گردند. و در این مورد هم مثل مورد پیشین - ناحیه کنونی رواج آن زبانها در این تقسیم بندی دخالتی نخواهد داشت.

علی‌رغم وسعت اراضی که در اواسط هزاره اول قبل از میلاد مسکن قبایل ایرانی زبان بوده، لهجه‌های قبایل مزبور (ویا گروه‌های قبایل) هنوز در آن عصر وجوه مشترک بسیاری را که از زبان اصلی باستانی ایرانی به ارث برده محفوظ داشته بودند. زبان کتیبه‌های میخی پارسی باستانی چنان به زبان اوستا نزدیک است که آن دورا می‌توان لهجه‌های يك زبان - یعنی زبان اصلی باستانی ایرانی شمرد. این نظر در مورد زبانهای اسکیتی و مادی نیز - تا حدی که از روی آثار لغوی ناچیز باقیه از آنها می‌توان داوری کرد - صادق است. می‌توان حدس زد که تفاوت میان زبانهای (لهجه‌های) مزبور، در آن عصر چنان ناچیز بوده که متکلمان به آن السنه قادر به فهم سخن یکدیگر بودند.

استرابون (که به تقریب از ۶۵ ق. م. تا ۲۱ بعد از میلاد می‌زیسته) گواهی يك مؤلف دیگر یونانی - اراتوسفن (تقریب ۱۹۴-۲۷۶ ق. م.) - را بدین شرح نقل می‌کند که ساکنان پارس و ماد و باختر و سغد «ها جزئی تفاوتی هم زبان هستند» یعنی «در واقع يك

زبان دارند»^۱. اطلاعات چژان تسیان سیاستمدار و جهانگرد مشهور چین که در سال ۱۲۸- ۱۲۹ ق. م. به آسیای میانه سفر کرده مربوط به زمانی دیرتر است (قرن دوم ق. م.). چژان تسیان می گوید که «از دوانه (فرغانه) در مغرب تا کشور آنسی (پارت)، گرچه اختلاف بزرگی در لهجه ها وجود دارد ولی زبان آنها خیلی نزدیک به یکدیگر است و در محاوره سخن یکدیگر را می فهمند»^۲.
گواهیهایی یاد شده به امتتاجی که از مقایسه زبانهای باستانی ایرانی در تأیید قرابت آنها به یکدیگر، به دست می آید کمک می کند:

زبان اوستا	پارسی باستانی	زبان اسکیتی	زبان مادی	
<i>airya- aspa- brātar- dār-</i>	<i>ariya- asa- brātar- dār-</i>	<i>aril aspa brātā dār-</i>	<i>ariya aspa</i>	آریایی اسب برادر ریشه فعل «داشتن» و نگهداشتن
<i>mūtār- pitā puθra- span- azəm zasta- zaranya- pāda- masišta- vš</i>	<i>mātar- pitā puθra- adam dasta- daraniya- pāda- maθišta- viθ</i>	<i>mada pit, pid puθra pāda</i>	<i>spaka</i>	مادر پدر پسر سگ من دست طلا پا بزرگتر از همه خانه، عشیره، خاندان سلطنت
<i>asənga- sarəd- zrayah- yazaitē ēiθra- θritiya- martiya-</i>	<i>aθanga- θard- drayah- yadataiy ēiθra- θritiya- martiya-</i>			سنگ سال دریا او دعا میکند اصل - تبار - منشأ سوم مرد - آدمی - شوی
<i>tiθri- arma- xšaθra-</i>	<i>tigra- xšaθra-</i>	<i>arma xšaθra-</i>	<i>tigri- xšaθrita^۱</i>	تیری - تیر دست - بازو پادشاهی - قدرت (۱) اسم خاص

۱. استرابون. جغرافیا (XI و ۲۵۸). گفته های اراتوسفن که در تألیف خود از اطلاعات گردآورده همراهان اسکندر مقدونی - هنگام لشکرکشی وی به مشرق - استفاده کرده بسیار ارزنده است. جغرافیای اراتوسفن به دست ما نرسیده ولی قطعاتی از آن در تألیف استرابون نقل شده و محفوظ مانده است.

۲. رجوع شود به کتاب ن. یا. بیچورین مجموع اطلاعات مربوط به اقوام ساکن آسیای میانه در زمان باستان - چاپ مسکو - لنینگراد سال ۱۹۵۰ - مجلد ۲ - ص ۱۸۸ - ۱۶۱.

اما دربارهٔ قرابت قواعد دستوری زبان اوستا با پارسی باستانی - می‌توان از روی جدول صرف فعل مضارع که پیشتر نقل شده داوری کرد. به‌رغم محدودیت تعداد نمونه‌ها، نظم و ترتیبی هم در اختلافات صوتی که دو لهجه را از یکدیگر متمایز می‌گرداند دیده می‌شود. مثلاً S پارسی باستانی با SP اوستائی و اسکیتی و مادی مطابقت دارد و h ، j سنسکریت) اوستائی و z (سنسکریت) اوستائی و اسکیتی و d پارسی باستانی با Z ($||$ که تفاوت لهجه‌های جنوب غربی (پارسی) با زبان اصلی باستانی ایرانی بیش از دیگر لهجه‌هاست. و تا حدی بدان سبب بوده که قبایل پارسی در اقصی نقاط جنوب غربی جهان ایرانی‌زبانان متمکن گشته و از دیگران جدا شده بودند و تا حدی نیز تأثیر زبان مردمی که به زبان دیگر (عیلامی) سخن می‌گفتند (و بومی سرزمین اشغال شده توسط قبایل پارسی بودند) موجب تشدید اختلاف لهجه گردیده.

در لغات لهجه‌های ایرانی باستانی نیز برخی اختلافات دیده می‌شود: مثلاً *martiya* - ی اوستائی و پارسی باستانی که به معنی «آدمی» و «شوی» و «مرد» است و همچنین - *Zasta* - ی اوستائی $||$ - *dasta* - ی پارسی باستانی به معنی «دست» در لغات اسکیتی که معلوم و در دسترس است دیده نشده. از دیگر سو کلمهٔ اوستائی و اسکیتی *arma* به معنی «دست» در متون شناخته شدهٔ پارسی باستانی مشاهده نگشته است.

با این حال، چنانکه گفته شد، این تفاوتها از حدود اختلافات لهجه‌ای تجاوز نمی‌کرده و امکان تفاهم را از متکلمان لهجه‌های ایرانی باستانی سلب نمی‌نموده است.

جریان انتقال زبانهای ایرانی از حالت باستانی به حالت زبان میانی ایرانی

ویژگی تمام زبانهای باستانی ایرانی همانا تصریف و انعطاف پذیری تمام اشکال دستوری آنها (یا «فلکسیون») بوده است. صرف اسامی و ضمایر و غیره که قواعد دستوری زبانهای باستانی ایرانی بر آن مبتنی است در اوستا و کتیبه‌های پارسی باستانی داریوش اول و خشایارشاى اول کاملاً نمایان است. ولی هم در عصر باستانی زبانهای ایرانی به تدریج تصریف و انعطاف اسامی و ضمایر (فلکسیون) ضعیف شد. پسوندهای دستوری (که معرف حالت و یا جنس و غیره بودند) آخر کلمات رفته رفته خفیف شده زایل گشتند و این خود به تدریج موجب زوال و گسیختگی قواعد باستانی صرف و انعطاف کلمات گشت. زوال و گسیختگی اساس مزبور با قوانین تکیه ضربی کلمات زبان ایرانی باستان رابطهٔ نزدیک دارد. و این قوانین بیشتر از مدارك تاریخ زبان پارسی شناخته شده‌اند.^۱ طبق قوانین مزبور تکیه به‌روى هجای دوم از آخر کلمه - در صورتی که هجای مزبور محدود می‌بود - به‌عمل می‌آمد. ولی اگر هجای دوم از آخر کلمه مقصور می‌بود - تکیه به‌روى هجای سوم - از آخر کلمه - می‌افتاد. مثلاً در کلمات پارسی باستانی بند کانام

۱. عمل قاعدهٔ تکیه در زبانهای شرقی ایرانی کمتر مورد مطالعه قرار گرفته.

asmānam (حالت اضافه، جمع بند که *bandaka* به معنی «بنده») و آسمانم *asmānam* (حالت مفعول بهی، مفرد از آسمانا *asmāna* به معنی «آسمان») و پارسائی *pārsaiy* (حالت وسیلتی مفرد از *Pārsa* «پارس») و پارساهیا *pārsahyā* (حالت اضافه مفرد از پارس *Pārsa* «پارس») و کمنه‌ئی بیش *kāmnaibiš* (حالت وسیلتی جمع از کمنه *Kamna* «کوچک و کم») و *Visati* ویستی به معنی «بیست» و الخ. هجاهای بعد از تکیه که بالطبع بانبروی کمتری از هجاهای تکیه‌دار تناظ می‌شدند رفته‌رفته ضعیف و خفیف‌شده حذف گشتند. و چون عناصر اصلی تصریف و انعطاف کلمات در پایان کلمه متمرکز بودند (پسوندهای حالت و جنس و غیره)، «سترده شدن» پایان کلمات سرانجام منجر به نابودی دستگاه انعطاف و تصریف یا فلکسیون گشت: به پارسای باستانی *bandakānām* < در پارسای میانه *banda rān* شد. و پارسای باستانی *visati* < در پارسای میانه *Visi* شد و پارسای باستانی *asmānam* < در پارسای میانه *asmān* شد و پارسای باستانی *pārsaiy* < در پارسای میانه *Pārs* شد و پارسای باستانی *Pārsahyā* < در پارسای میانه *Pārs* شد و پارسای باستانی *Kāmnaibiš* < در پارسای میانه *Kam* شد و الخ. به موازات گسیختگی و نابودی دستگاه انعطاف و تصریف، اختلاف میان حالات کلمه، میان مذکر و مؤنث و بخشی و مفرد و تثنیه و غیره نیز از میان رفت. در جدول زیر من باب مثل جریان نابودی حالات کلمه پارسای باستانی *martiya* («مرد»، «شوی» «آدمی») را نشان می‌دهیم:

	پارسی میانه	پارسی باستانی
حالت فاعلی	<i>marō</i>	<i>mārtiya</i> >
حالت اضافه	<i>marō(ē) > marō</i>	<i>martīyahyā</i> >
حالت مفعول الیهی		
حالت مفعول بهی	<i>marō</i>	<i>mārtiyam</i> >
حالت ندا	<i>marō</i>	<i>mārtiyā</i> >

نابودی انعطاف و تصریف منجر به تقویت نقش ادات تحلیلی (از قبیل اضافات منفصل ماقبل و مابعد کلمات و اشکال پیچ در پیچ فعلی و غیره) گشت. در ضمن نابودی تدریجی اساس انعطاف و تصریف و تقویت نقش اشکال تحلیلی (اضافات منفصل قبل و بعد از کلمه)، زبان ایرانی از صورت باستانی به حالت میانه درآمد و عصر ایرانی باستانی به عصر زبان ایرانی میانه انتقال یافت.^۱ آغاز این جریان را

۱. این جریان، یعنی گسیختگی تدریجی اجزاء کلمه و نابودی اساس تصریف و انعطاف کلمات و تقویت اشکال تحلیلی، از ویژگیهای تاریخ تکامل گروه (خانواده) زبانهای ایرانی می‌باشد. بدیهی است که شت این جریان در تمام زبانهای ایرانی به یک صورت و یکنواخت نبوده. مثلاً در زبان پارسای میانه حالات تصریفی و جنس و عدد خیلی زود نابود شدند (قبل از قرن سوم میلادی) ولی در زبان سندی تا پایان عصر زبان میانه ایرانی محفوظ ماندند و در بعضی زبانهای ایرانی (مثلاً افغانی و کردی و وختی) هنوز هم وجود دارند. شاید این تفاوت مربوط بدان باشد که در طی تاریخ خصوصیت تکیه کلمات در زبانهای غربی و شرقی ایرانی متفاوت بوده است.

می‌توان در کتیبه‌های میخی پارسی باستانی پایان قرن پنجم تا چهارم قبل از میلاد مشاهده کرد. در این کتیبه‌های بالنسبه متأخر هخامنشی بر عکس کتیبه‌های داریوش اول و خشایارشا اول - که انعطاف و تصریف کلمات در آنها مراعات شده - تخفیف و سستی در انعطافها و تصریفها دیده می‌شود. مثلاً از ویژگیهای کتیبه‌های اخیر الذکر عدم مراعات جنس مذکر و مؤنث کلمات و مخلوط کردن آنها و تفاوت نگذاشتن میان حالات و اشکال مختلف پسوندها و دیگر (خطاهای) دستوری می‌باشد که از نظر گاه ساختمان زبان کتیبه‌های متقدم‌تر بالکل ناپسند بوده. موارد نقض موازین دستوری زبان کتیبه‌های داریوش اول و خشایارشا اول ممکن است نتیجه تغییراتی باشد که در کلمات زبان - بر اثر خفی شدن پسوندهای تصریفی - پدید آمده بوده.^۱

در اصوات پارسی میانه نیز نسبت به اصوات پارسی باستانی تغییراتی پیداشده بود. مثلاً دریکی از نوشته‌های ظروف اردشیر به جای از تخشتر می مرسوم اردخستره (*artaxšaθra*) به جای (*ardaxšaθra*) نوشته شده که ممکن است نمودار تبدیل $rt > rd$ باشد و این خود از ویژگیهای عصر میانه زبان ایرانی بوده. تغییرات صوتی مشابهی در لغات اسکیتی نیز مشاهده می‌گردد: کلمه «*Pit*» اسکیتی به معنی (پدر) (مثلاً در $\pi\tau\tau\varphi\alpha\rho\nu\acute{\alpha}\chi\eta\varsigma$ «دارای فرپدری») و *piā* و *fid* به همان معنی (مثلاً در $\pi\iota\delta\omicron\varsigma, \pi\iota\delta\epsilon\iota\varsigma, \varphi\iota\delta\alpha\varsigma$ و غیره).

اگر شکل *Pit* از لحاظ صوتی به صورت کلمات دوره ایرانی باستانی است ولی اشکال *fid* و *Pid* که تکامل بعدی آن را نشان می‌دهند ($Pit > pid > fid$) دارای ویژگیهایی صوتی می‌باشند که این کلمه را با اشکال متأخرتر آن (با آسی - آستی - دیگری کنونی *fidā* «پدر» - مقایسه کنید) نزدیک می‌کند. اشکال *aspa* (مثلاً در کلمات پایسر آپوس و «اسپاخوس» $\beta\alpha\iota\sigma\alpha\sigma\pi\omicron\varsigma, \Delta\sigma\alpha\chi\omicron\varsigma$ به معنی «بسیار اسب» «دارای اسبان بسیار» و *asfa* و *afsa* (مثلاً در کلمه «اسپاخوس»، و «اسفاروپوس» $\Delta\sigma\varphi\omicron\rho\omicron\upsilon\varsigma$ و $\Delta\psi\alpha\chi\omicron\varsigma$)^۲ در نظر گیریم. اولی با کلمه پارسی باستانی (*-aspa* - اوستائی به معنی «اسب» قابل تطبیق است و دومی شاهد تغییری است که در اولی داده شده و صورت تازه‌تری دارد (مقایسه کنید با کلمه آسی - دیگری *āfsā* به معنی «مادیان»). به تغییر صوتی $g > k$ - نیز که به صورت‌های مختلف در لغات اسکیتی مشاهده شده توجه شود که *K* - ایرانی باستانی بعد از مصوت به *g* مبدل شده. (*navakos* ناواکش و *navagos* ناواکش به معنی (نو) - با کلمه آسی کنونی نوگ *nāwāg* مقایسه شود).

تبدیل $ry > l(i)$ که در نام قبایل اسکیت - نامی که خود خویشتن را بدان می‌خواندند - جالب توجه و قابل تذکر است. مقایسه کنید *āryana*, *ārya* به معنی «آریائی» را (*ārii*) نام یکی از قبایل اسکیت - سرمت است و آریامانتس $\Delta\rho\iota\alpha\nu\alpha\tau\epsilon\varsigma$ نام پادشاه اسکیت

۱. این «غلطها» ممکن است تاحد فراوانی نتیجه آن باشد که کتیبه‌های متأخر را بیگانگانی که زبان پارسی باستانی زبان مادری ایشان نبوده انشاء و نفر کرده باشند.

۲. در یونانی باستانی حرف φ از لحاظ صوتی معادل ph بود. ولی در کلماتی که از زبانهای ایرانی مأخوذ شده بود صدای f به توسط حرف مزبور ادا می‌شد.

بوده) باآلانی *Alavai* «آلانوی» «آلانها» (نام قبیله اسکیت و سرمت- قیاس شود با *allon* 'آسی کنونی- که در فرهنگ عوام آسیان خویشان را به این نام می خوانند.) با اینکه مدارك به زبان اسکیتی بسیار محدود است مع هذا می توان نمونه های دیگری نیز آورد که زبان مزبور گرایشی به دور شدن از زبان باستانی ایرانی داشته.

مدارك زبان ایرانی، مربوط به آخرین قرن های قبل و نخستین قرن های بعد از میلاد، که به دست مارسیده بسیار ناچیز است- با این حال به دلایلی می توان حدس زد که در طی قرون مزبور (آخرین قرن های قبل و نخستین قرن های بعد از میلاد) چند تغییر مهم در ساختمان کلمات و اصوات زبان های ایرانی پدید آمد که خود مقدمه انتقال به مرحله جدیدی از تکامل تاریخی زبان- یعنی عصر زبان ایرانی میانه بوده است.

بخش سوم

عصر زبان ایرانی میانه

(از قرن چهارم و سوم قبل از میلاد تا قرن ۸-۹ بعد از میلاد)

در تاریخ زبانهای ایرانی «عصر زبان ایرانی میانه در واقع مرحله‌های انتقالی و حلقه‌ای واسط است که زبانهای ایرانی باستانی و کنونی را به یکدیگر متصل می‌کند. در این مرحله زبانهای ایرانی از حالت باستانی و اشتراك و همانندی بدوی خویش بیش از پیش دور شدند.

در آغاز این دوره اختلاف زبانهای ایرانی آنچنان فراوان نبود که تفاهم میان متکلمان اقوام گوناگون ایرانی زبان (واژ آن جمله میان متکلمان به زبانهای غربی و شرقی) را بالکل غیر مقدور سازد ولی در پایان دوره مزبور وضع به کلی دگرگونه بود. مقایسه آثار زبانهای غربی ایرانی (مثلا آثار پارسی میانه در قرن ششم میلادی) با آثار معاصر آن (قرن ششم) که به زبانهای شرقی ایرانی (مثلا سغدی) وجود داشته، نشان می‌دهد که در پایان عصر زبان ایرانی میانه دایره اختلاف تاچه حد وسیع شده بوده. فرد سغدی و یا خوارزمی که در قرن ششم میلادی می‌زیسته و به زبان مادری خود سخن می‌گفته نمی‌توانست به ساکنان فلات ایران که به پارسی یا پارتی سخن می‌گفتند ادای مقصود کند.

در زمینه تغییر اجزای کلمات زبانهای ایرانی نیز آنچه در پایان عصر باستانی زبان ایرانی آغاز شده بود همچنان جریان داشت (ساده شدن و زوال انعطاف و تصریف-فلاکسیون- ایرانی باستانی و در مقابل تقویت نقش شکلهای تحلیلی دستوری). برخی تغییرات صوتی که در همه زبانهای ایرانی آن عصر مشترك بود نیز در این عهد پدید آمد (مثلا يك صدایی شدن^۲ مصوت‌های تلفیقی^۳ باستانی $ai > e$, $au > o$)

۱. به‌گواهی گفته‌های اراتوسفن و استرابون و جزان تسپان که قبلا نقل شد رجوع شود.

S. monophthongivsatōn

۲. diphtong - مصوت دوتایی

فصل اول

وقایع اصلی تاریخی. منابع اصلی

عصر زبان میانه ایرانی تقریباً با دو واقعه تاریخی مهم که در زندگی اقوام ایران و آسیای میانه، رخ داد مصادف بود: آغاز آن عصر بالشکرکشی اسکندر مقدونی به سوی مشرق و انقراض شاهنشاهی هخامنشی و پایان آن با فتح ایران و آسیای میانه به دست تازیان و دخول آن سرزمینها در قلمرو اسلام مقارن گشت. در این دوران که بیش از هزار سال به درازا کشید در سرزمینهای پهناور اقوام ایرانی زبان وقایع مهم تاریخی بسیار روی داد.

فتوحات اسکندر مقدونی و انقراض دولت هخامنشیان زوال امپراطوری اسکندر مقدونی

امپراطوری اسکندر مقدونی که بر ویرانه‌های کشور هخامنشیان پدید آمد، مانند آن، دستگاه نظامی و اداری موقتی و ناستواری بود. قبایل و اقوام متعددی که اسیر لشکریان اسکندر مقدونی بودند نه از لحاظ اقتصادی واحد متحد و ثابتي را تشکیل می‌دادند و نه از جهت قومی و فرهنگی. پس از مرگ اسکندر، بیدرنگ (سال ۳۲۳ ق.م.) امپراطوری عظیم وی متلاشی و به چند بخش تقسیم گردید و سرداران نامی یونانی و مقدونی در رأس آن بخش‌ها قرار گرفتند. بخش شرقی امپراطوری مزبور و از آن جمله اراضی ایران و آسیای میانه جزو امپراطوری سلوکیه درآمد که در ۳۱۲ ق.م. توسط سلوکوس یکی از سرداران اسکندر مقدونی تأسیس یافت.

تأسیس پادشاهیهای یونانی - باکتریایی و پارتی

ولی سلوکیه قادر نبودند حکومت پایداری در آن اراضی پهناور برقرار سازند و باقی بمانند. در حدود سال ۲۵۰ قبل از میلاد، تقریباً در يك زمان دو ایالت بزرگ باکتریا «باختر» و پارت از قلمرو سلوکیه جدا شدند. به جای ساتراپ‌نشین قدیمی باکتریا (باختر)

يك پادشاهی مستقل «یونانی- باکتریائی» تأسیس گشت که به تفاریق ایام برخی از نواحی آسیای میانه (سغد و مرغیانه) و افغانستان کنونی (آرهیه و آراخوزیه و درانگیانا و غیره) و هندوستان شمال غربی جزو آن بودند.

ولی پادشاهی پارت که در نتیجه قیام قبایل داعها در آسیای میانه به وجود آمد در تاریخ ایران و آسیای میانه نقش مهمتری ایفاء نمود. آرشاک (اشک) که یکی از سران قیام بود سلسله ارشاکیان یا اشکانیان را که در حدود پنج قرن در رأس پادشاهی پارت قرار داشت تأسیس کرد. شاهان پارت (اشکانی) با موفقیت تمام علیه سلوکیه و پادشاهی «یونان- باکتریا» جنگهایی کرده در آغاز قرن اول بعد از میلاد حکومت خویش را در سراسر ایران و بخش مهمی از بین النهرین بسط دادند. و پایتخت پادشاهی پارت که در آغاز نزدیک عشق آباد (اشک آباد) کنونی قرار داشت- رفته رفته بر اثر موفقیتهای نظامی- به سوی مغرب منتقل می شد. و نخست، به محلی در ناحیه جنوب شرقی دریای خزر (نزدیک شهر کنونی دامغان) و سپس به اکباتانه و سرانجام، در اواسط قرن دوم میلادی، در کرانه چپ رود دجله اردوگاهی نظامی ایجاد کردند که بعدها به پایتخت جدید تبدیل شد (طیسفون یا کتسیفون در ناحیه بغداد کنونی). در همان زمان پادشاهی پارت به امپراطوری مقتدری مبدل شده بود که با موفقیت تمام در آسیا با امپراطوری روم چه از لحاظ اقتصادی و چه سیاسی و نظامی رقابت می کرد.

پارت در آن روزگاران بر مهمترین طرق تجارت جهانی که کرانه های مدیترانه را به هندوستان و چین مربوط می ساخت تسلط داشت و این خود واجد اهمیت بسیار بود.

دولت ساسانیان

در آغاز قرن سوم بعد از میلاد سلطنت پارت به دست سلاله ساسانیان که از فارس برخاسته سراسر سرزمین ایران و نواحی مجاور آن را تحت حکومت خویش در آورده متحد ساخت- منقرض شد. دولت مقتدر ساسانی بیش از چهار قرن برپا بود و در دوران رونق و شکفتگی خویش (مثلاً در اواسط قرن ششم بعد از میلاد) سرزمینی را که از آسیای میانه- در شمال شرقی- تا مصر و عربستان- در جنوب غربی- ممتد بود در تصرف داشت و تقریباً به مرزهایی که در زمان هخامنشیان وجود داشت رسیده بود. شاهان ساسانی و روحانیان زرتشتی که متحد ایشان بودند، کوشش بسیار برای تمرکز قدرت دولت و متحد ساختن سراسر ایران و کشورهای مفتوح در زیر لوای دولت مرکزی واحد به عمل آوردند. این تمایل در القاب شاهان ساسانی که خویشان را «شاه اران اوت آئران»- شاه ایران و غیر ایران- می نامیدند نیز منعکس گشته بود. دولت ساسانی در روابط بین المللی آن عصر نقش نمایانی ایفاء می نمود و بارها در پی کار علیه امپراطوری نیرومند روم و رومیه الصغری (روم شرقی) پیروز گردید.

مردم مغرب زمین آن روز یعنی جهان یونان و روم کشور پادشاهی ساسانی را نمونه آبادانی و عمران و دولت منتظم و استوار می شمردند. ولی این تصویر تاحدی غلو آمیز

بود... وشاهد این مدعی نهضت‌های مکرر عامه مردم آن زمان علیه طبقات زمامدار دوران ساسانی، علیه روحانیان زرتشتی (نهضت مانویان و مزدکیان) می‌باشد. و سرانجام دولت ساسانی که از مساعدت مردم محروم و بر اثر جنگ‌های پی‌درپی ضعیف شده بود نتوانست در مقابل حمله فاتحان عرب مقاومت کند و در سال ۵۶۱ میلادی به دست ایشان از پای درآمد.

حرکت قبایل سکائی و طخاری و هیاتله. نقش خوارزم.

در اراضی آسیای میانه در آن روزگاران وقایع تاریخی جریان دیگری را سیر می نمود. حرکت قبایل صحرانشین آسیای مرکزی که در قرن دوم قبل از میلاد آغاز شده بود به قبایل ایرانی زبان سکائی و طخاری نیز سرایت کرد. قبایل سکائی و طخاری در تحت فشار هونها در جهت جنوب غربی به حرکت درآمدند در اواسط قرن دوم قبل از میلاد در مسیر علیا و وسطای آمودریا (جیحون) سکونت گزیدند و در قلع و قمع پادشاهی «یونانی-باکتریائی» شرکت کردند (قریب ۱۳۰ سال قبل از میلاد) و باکتریای باستانی به نام ایشان طخارستان خوانده شد. برخی از گروه‌های قبایل سکایان به نقاط جنوبی‌تر، به سوی منطقه مسیر رود هیلمند و دریاچه هامون کوچ کردند. و این ناحیه که در عهد باستان «درانگیانه» نامیده می‌شد به نام ایشان سیستان (سکستان، سجستان، سیستان *Seistan > seJestān > Sakastān*) موسوم گردید و تا کنون نیز نام سکایان را محفوظ داشته است. از میان قبایل طخاری و سکائی چندین سلاله محلی و از آن جمله سلاله مشهور کوشانیان که در رأس پادشاهی کوشانیان کبیر قرار گرفتند برخاستند. در قرن اول و دوم میلادی پادشاهی مزبور شامل اراضی آسیای میانه و افغانستان کنونی و کشمیر و شمال غربی هندوستان می‌گردید.

در دوران مزبور خوارزم که در قرن سوم میلادی بالقطع از پادشاهی کوشانیان جدا شده و در قرون مابعد نیز استقلال خویش را حفظ کرده بود در زندگی سیاسی آسیای میانه نقش مهمی را ایفاء می‌نمود. در طی قرن‌های چهارم و پنجم بعد از میلاد پادشاهی کوشانیان در تحت فشار ساسانیان از طرف مغرب و قبایل هیاتله هیونیت (هپتالیان) از مشرق روبرو انقراض نهاد. در اواسط قرن پنجم میلادی قبایل اخیر الذکر طخارستان و سغد و دره کابل را که هنوز در آن اوان تحت سلطه کوشانیان قرار داشتند تابع خویش ساختند. هیاتله در آسیای میانه مستقر گشته باموفقیت علیه ایران ساسانیان مبارزه می‌کردند و این مبارزه در پایان قرن پنجم به پیروزی هیاتله (هپتالیان) پایان یافت.

قبایل صحرانشین ترک‌زبان در آسیای میانه.

سلطه سیاسی هیاتله (هپتالیان - هیونیتها) در آسیای میانه اندکی بیش از یک قرن برقرار بود. در سالهای ۵۶۷-۵۶۳ میلادی دولت هیاتله توسط قبایل صحرانشین ترک‌زبان که در اراضی سیبری جنوبی و مغولستان و آسیای مرکزی اتحادیه سیاسی عظیمی را به نام

خاقانات ترك تشكيل داده بودند تارومار شد.

در آن زمان سغد در زندگی اقتصادی و فرهنگی آسیای میانه نقش رهبر را بازی می کرد. مهمترین راههای تجاری به هندوستان (از طریق بلخ) و چین (از طریق ترکستان شرقی)^۱ از سغد می گذشت. «جاده بزرگ ابریشم» که چین را به کرانه های دریای متوسط (مدیترانه) و امپراطوری رومیه الکبری و رومیه الصغری مربوط می ساخت واجد اهمیت خاص بود. سغدیان کاروانهای تجاری بین المللی تشکیل داده در بازرگانی که از این راه صورت می گرفت فعالانه شرکت می جستند و کلنیها و شهرکهای بازرگانی خویش را در سراسر جاده مزبور مستقر می ساختند. این کلنیها و شهرکها در نقاط دور از خاک سغد، در هفت آب (از قرن سوم میلادی) و ترکستان شرقی تأسیس شده بود. در حدود قرن هفتم بعد از میلاد در نواحی مجاور تیان شان و دره های رود «چو» و رود «تلس» شهرکهای متعدد سغدی وجود داشت. نفوذ سغدیان به حدی عظیم بود که سیوآن تسزیان زایر چینی که در سال ۳۰۵ هجری به نواحی مزبور سفر کرده - تمام سرزمینی را که آن سوی سویاب (شهری باستانی در دره رود «چو») قرار داشته «سو-لی» - یعنی سغد - می خواند. در قرنهای هفتم و هشتم بعد از میلاد کلنیهای سغدی در ترکستان چین تاناحیه دریاجه «لوب-نور» رسیده بودند. ویکی از کلنیهای مزبور (در لوتو-لان) توسط یکی از اهالی سمرقند تأسیس گشته بود و وی شخصاً آن را اداره می کرد.

با اینکه در آن عهد قدرت سیاسی در آسیای میانه نخست به دست هیاتله و سپس به دست خاقانات ترك بود سغدیان کماکان در زندگی اقتصادی و فرهنگی مؤثر بوده نقش خویش را ایفاء می کردند. مثلاً دانسته است که در رأس سفارتی (۵۶۸-۵۶۹ میلادی) که از طرف خاقانات ترك به دربار ژوستینین دوم امپراطور رومیه الصغری اعزام گشت مردی سغدی به نام مناخ قرار داشت. فعالیت بازرگانی سغدیان در پیشرفت و تکامل فرهنگی - نه تنها ملل آسیای میانه بلکه - اقوام ترکستان شرقی و چین نیز تأثیر فراوان داشت. اسبان مشهور دره فرغانه از آسیای میانه به چین صادر می شد و چینیان نتایج پیشرفتهای فرهنگ مادی مردم آسیای میانه را از ایشان (سغدیان) اخذ کرده به کار بستند: مانند کشت یونجه و تاک و تولید شراب انگور و شاید حتی کشت پنبه را.^۲ از دیگر سو روابط نزدیک بازرگانی با چین، خود به پیشرفت نوغانداری و صنعت ابریشم و اسلحه سازی و - بعدها - کاغذ سازی در آسیای میانه کمک کرد. حفاریات باستانشناسی دانشمندان شوروی در اراضی سغد و باکتریا و خوارزم و پارت باستانی آثار يك فرهنگ بسیار عالی - عالی برای آن زمان - مردم آسیای میانه را قبل از فتح اعراب - نشان می دهد.

۱. راههای اصلی که به ترکستان شرقی (چین) ممتد بود از هفت آب و فرغانه می گذشت. از طریق پامیر هم راهی وجود داشت.

۲. درباره نقش زبان و خط سغدی به بعد رجوع شود.

تسخیر ایران و آسیای میانه توسط اعراب

دولت دینی که در آغاز قرن هفتم میلادی در شبه جزیره عربستان پدید آمده بود در نخستین دهه‌های عمر خویش به چند جنگ به منظور کشور گشائی دست زد که سرانجام منجر به تشکیل امپراطوری بزرگ اسلامی یا خلافت عربی گردید.

در پایان قرن هفتم میلادی، فاتحان عرب پس از استقرار سلطه خویش بر ایران ساسانی (۶۵۱ میلادی) تهاجم علیه ماوراءالنهر را آغاز کردند.^۱

سغدیان در طی دهه‌ها سال با استفاده از کمک دیگر اقوام آسیای میانه میارز سرسختانه‌ای علیه غاصبان مهاجم به عمل آوردند. فقط برتری بارز نیروهای نظامی اعراب و پاشیدگی و افتراق سیاسی آسیای میانه به لشکریان خلافت اجازه داد به فتح آن کشور موفق گردند. خلفای عرب در مبارزه به خاطر آسیای میانه با امپراطوران چین برخورد کردند. پیکار قطعی در سال ۷۵۱ میلادی ردره رود تلس (نزدیک شهر کنونی «جمبول») وقوع یافت و به پیروزی اعراب پایان پذیرفت. آسیای میانه جزو قلمرو خلافت عربی گشت و مردم آن دیار در زندگی سیاسی و فرهنگی و اقتصادی خلافت مزبور نقش نمایانی ایفاء کردند. کیش فاتحان یعنی اسلام به تدریج در سرزمین آسیای میانه نیز- همچنان که پیشتر در ایران رواج یافته بود- جانشین دین پیشین گشت.

قبایل ایرانی زبان روسیه جنوبی و قفقاز شمالی

در عصر مورد نظر سرنوشت تاریخی مردم ایرانی زبان نواحی کرانه شمالی دریای سیاه و شمال قفقاز بالکل دیگر گونه بود. در اواسط هزاره اول قبل از میلاد قبایل ایرانی زبان اسکیت که اراضی مزبور را اشغال کرده و در واقع از دیگر گروههای جهان ایرانی زبان- یعنی فلات ایران و آسیای میانه- جدا مانده بودند. در نخستین قرنهای بعد از میلاد قبایل اسکیت- سرمت روسیه جنوبی و قفقاز شمالی در مرکز و قایع تاریخی پیچ در پیچ- آنچه اصطلاحاً حرکت و کوچ بزرگ اقوام خوانده می‌شود- قرار گرفتند. برخی از گروههای قبایل اسکیت و سرمت- که در منابع تاریخی آن زمان به نام آلانها خوانده شده‌اند^۲- در جریان کوچها و حرکتها متعدد و عظیم نژادی و قبیله‌ای از ارمنستان و ماد (در قرنهای اول و دوم میلادی) و کریمه (از قرن سوم به بعد) و نواحی مجاور دانوب (از قرن چهارم به بعد) سردر آوردند و در قرن پنجم حتی به سرزمینهای گل و اسپانیا و افریقای شمالی (به اتفاق و اندالها) رسیدند. ظاهراً گروههای اسکیت مذکور به زودی زبان ایرانی را از دست

۱. نواحی آسیای میانه که در آن سوی- شمال- آمودریا (جیحون) قرار داشته.

۲. مؤلفان رومی قرن چهارم میلادی، مثلاً آمیان مارتسلین (تاریخ روم، XXXI، ۲) گروه قبایل صحرائشین را که در شرق رود تانائیس (یعنی دن) می‌زیستند «آلاها» می‌خواندند. یوسف فلاوی مورخ یهودی که مؤلفات خود را به زبان یونانی می‌نوشت و در قرن اول میلادی می‌زیسته (جنگ یهود VII، ۷، ۴۰) آلاها را اسکیت می‌خواند. دیگر منابع باستانی نیز به رابطه میان آلاها و قبایل باستانی اسکیت و سرمت اشاره می‌کنند.

داده در اقوام مجاور مستحیل گشتند.

ولی از اینجا نباید استنتاج کرد که پس از نخستین قرنهای بعد از میلاد در جلگه جنوب روسیه (سمت مشرق دن) و شمال قفقاز مردم ایرانی زبان وجود نداشته اند. به استناد گواهی منابع متعدد می توان با اعتماد تمام گفت که قبایل آلانی باقی مانده در آن نواحی کماکان به لهجه های ایرانی (اسکیتی) سخن می گفته اند. قبایل آلانی مزبور در طی قرنهای متمادی نقش نمایانی در سر نوشت تاریخی اروپای شرقی بازی کرده و مؤلفان رومیة الصغری و گرجی و ارمنی و عربی و منابع روسی از وجود ایشان اطلاع داشته اند. ضمناً در برخی از منابع (گرجی و روسی و غیره) آلانها را «آس» و «یاس» و «اس» و غیره (یعنی آستی) می خواندند.

آلانهای قرون وسطی همان آستها (آسهای) کنونی هستند و کشف این موضوع را عالم علم مرهون علمای شوروی می باشد (آکادمیسین و. ف. میللر و دیگران). اکنون این نظر را مدارک لسانی نیز ثابت کرده است. و مدلل شده که زبان آستی (آسی) قفقاز خلف بلافصل زبان آلانهای قرون وسطی- یعنی اسکیت های جهان باستان است.

منابع اصلی مکتوب (بازدیدنی کوتاه)

زندگی تاریخی و فرهنگی قبایل و اقوام ایرانی زبان آن عصر را (گذشته از آثاری که به زبانهای ایرانی در دست است)، منابع مکتوب السنه دیگر، یعنی یونانی و لاتینی و ارمنی و سریانی و چینی و هندی باستانی و ترکی باستانی و عربی نیز روشن می کند و پرتوئی بر آن می افکند.

منابع یونانی و لاتینی

اطلاعاتی که همراهان اسکندر مقدونی، در طی لشکر کشی وی به سوی مشرق، در باره ایران و آسیا گرد آورده بودند. اکنون نیز از لحاظ علمی واجد اهمیت شایان است. این گونه اخبار و اطلاعات در خاطرات روزانه سفر مورخان درباری اسکندر و یادداشتهای برخی از سرداران وی (آریستوبول، بطلمیوس لاگ، نه آرک فرمانده جهازات) دیده می شود. هیچ يك از تألیفات مذکور تمام و کمال به دست مانرسیده. ولی اطلاعات گردآمده در آن عهد بالکل نابود نگشتند و مؤلفان باستانی متأخرتر قطعاتی از آنها را در آثار خویش نقل کرده اند. از این رهگذر مورخان بیشتر به تألیف آریان مورخ یونانی تحت عنوان آنا بامیس اسکندر (قرن دوم میلادی)- که مؤلف آن از یادداشتهای آریستوبول و بطلمیوس لاگ در آن استفاده کرده و همچنین به نوشته های دیودور سیسیلی (قرن اول ق. م.) و کوینت کورتس روف نویسنده رومی (قرن اول میلادی) و پلوتارک (۱۲۰-۴۶ میلادی) و ژوستین (قرن دوم میلادی)- توجه داشته اند. درباره اهمیت تألیف اراتوسفن (۲۷۶-۱۹۴ ق. م.) که کتابدار اسکندریه بوده (تقریباً ۱۹۶-۲۳۴ ق. م.) و از اطلاعات همراهان اسکندر استفاده کافی نموده، قبلاً سخن گفته شد. در تألیفات مؤلفان مزبور اطلاعات ارزنده

بسیاری مربوط به دوران سلطه سلوکیه و پادشاهیهای «یونانی- باکتریا» و پارتی نیز محفوظ مانده است. از میان دیگر مؤلفان باستانی که اطلاعاتی در باره عهد اخیرالذکر به دست می‌دهند باید نام آپلودور (قرن دوم ق.م.) و همپی‌تروگ (قرن اول ق.م.) که مستخرجاتی از آثار ایشان در جغرافیای استرابون (از تقریباً ۶۵ ق.م. تا ۲۱ میلادی) و ژوستین وارد شده ذکر کنیم. دوران سلطنت کوشانیان در منابع باستانی کمتر منعکس شده است.

وقایع آسیای میانه و ایران از قرن چهارم تا هفتم میلادی در نوشته‌های آمیان مارسلین (قرن چهارم) مورخ رومی و مورخان رومیه‌الصغری (از قرن ششم تا هشتم میلادی) مانند پروکوپئ قیصرانی و تئوفان بیزانتي و آگانی و مناندر پروکتور و تئوفیلاکت سیموکات کامیاب مشروحاً نقل شده است.

منابع یونانی و لاتینی نه تنها از لحاظ تاریخ اقوام ایرانی زبان سرزمین ایران و آسیای میانه اهمیت دارد بلکه بر تاریخ قبایل ایرانی زبان اروپای جنوبی- یعنی اسکیتها- نیز پرتو می‌افکند. تمام قطعاتی که در باره محل سکونت اسکیت‌های اروپایی در منابع باستانی وجود دارد توسط و.و. لاتیشف دانشمند روسی استخراج و به روشی ترجمه شده و تحت عنوان اخبار نویسندگان باستان درباره اسکیتها و قفقاز منتشر شده است.

منابع ارمنی

ارمنستان در زمان سلطه اشکانیان (و سپس ساسانیان) مرکز مبارزه‌ای بود که در طی قرون متمادی میان ایران و امپراطوری روم (و بعدها ایران و رومیه‌الصغری) به خاطر فرمانروایی بر خاور نزدیک جریان داشت. در جریان این مبارزه برخی از بخش‌های ارمنستان گاهی در قلمرو سلاطین ایرانی قرار می‌گرفتند.

میان ارمنستان و ایران در طی قرنهای متمادی روابط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی نزدیک وجود داشت. رجال فرهنگی و علمی ارمنستان نیک از اوضاع زندگی دولت ساسانی مطلع بودند و تألیفات ارزنده و بسیار درباره ایران و حتی آسیای میانه- قبل از فتح اعراب- از ایشان باقی مانده. تألیفات موسیس خورناتسی (موسی خورنی) مورخ بزرگ ارمنی که در قرن پنجم و اوایل قرن ششم بعد از میلاد می‌زیسته، از این رهگذر واجد ارزش خاص می‌باشد. اخبار و اطلاعات پربهایی نیز از تألیفات پاستوس بوزاند (فاوست بوزاند - قرن پنجم میلادی) و یگیشه (قرن پنجم میلادی) و لازاربارتسی (لازارباربی قرنهای پنجم و ششم میلادی) و سبتوس (قرن هفتم میلادی) و جغرافیای ارمنی موسی خورنی دروغین (قرن هشتم میلادی) به دست می‌توان آورد.

منابع سریانی

پیدایش منابع سریانی که بر تاریخ سرزمین ایران و آسیای میانه در قرون ماقبل فتح اعراب پرتو می‌افکند- مربوط به فعالیت مسیحیان سوری نستوری مذهب می‌باشد. بسیاری از نستوریان به قصد گریز از تعقیبات و تضییقات روحانیون اورتودوکس رومیه‌الصغری، به نواحی زیر فرمان دولت ساسانی- بین النهرین و ایران- پناهنده شدند و سپس مذهب

نستوری از آنجا به سمت مشرق - آسیای میانه و ترکستان چین و هندوستان - بسط یافت. نه تنها سوریان به زبان سریانی می نوشتند بلکه افراد برخی اقوام دیگر نیز که به کیش مسیح درآمده بودند (مثلاً ایرانیان مسیحی) به آن زبان تألیفاتی داشته اند. مؤلفان مزبور با اوضاع فرهنگی و تاریخی ایران و آسیای میانه نیک آشنا بودند و در تألیفات خویش اطلاعات ارزنده بسیاری درباره آن دوران نقل کرده اند. اخبار و تألیفات دیگر بسیار به زبان سریانی وجود دارد که به خصوص از لحاظ مطالعه تاریخ زندگی شهری و تاریخی ادیان در ایران و غیره حایز اهمیت می باشد.

منابع چینی

منابع چینی از قرن دوم قبل از میلاد به بعد - دارای اهمیت فراوان می باشند. به خصوص که در آن عهد (یعنی پس از سقوط پادشاهی یونان - باکتریا) اطلاعات مؤلفان باستانی در باره ایران و آسیای میانه بسیار ناچیز است. «کشف» «سرزمین آسیای غربی» (یعنی میانه و سرزمینهای واقع در غرب آن) توسط چینیان با نام چوان تسیان سیاستمدار و جهانگرد عالقدر چینی که در سال ۱۳۸ ق.م. به مأموریتی سیاسی از چین به نزد قبایل یوئه - چژی رفت مربوط می باشد. وی پس از سالها سرگردانی و اسیری در سال ۱۲۸ - ۱۲۹ ق.م. به آسیای میانه رسید و در سال ۱۲۶ ق.م. به میهن خویش بازگشت و نخستین اطلاعات مربوط به کشورهای آسیای میانه و طرق وصول به آنها را به چین برد. چیزی از آن تاریخ نگذشت که در طرق مکشوف توسط چوان تسیان کاروانهای بازرگانان به سیر و حرکت درآمدند و تجارت پرونقی میان چین و آسیای میانه آغاز گشت و کالاهای چین از آن سرزمین به نقاط غربی تر - به ایران و بین النهرین و کرانه های دریای متوسط (مدیترانه) حمل می شد. بدین طریق از آغاز قرن دوم قبل از میلاد میان چین و ممالک ایران و آسیای میانه، روابط مستقیم سیاسی و اقتصادی و فرهنگی برقرار شد و بر اثر آن در منابع چینی نیز اطلاعاتی در باره قبایل و اقوام ایرانی زبان - اطلاعاتی که مورد علاقه ما است - پدید آمد.

اطلاعاتی که چوان تسیان گردآورده در یادداشت های قادیخی سیم تسیان مورخ مشهور چین باستانی (۸۸-۱۵۵ ق.م.) و قادیخ سلاله خان اشد (تسیان خان شو) که در قرن اول میلادی نوشته شده - محفوظ است. مطالب فراوان دیگری نیز راجع به ممالک «غربی» در تواریخ سلاله های بعدی مندرج است.

تألیفات زائران بودایی چینی که در سفرهای زیارتی خویش بارها نواحی آسیای میانه و افغانستان کنونی را در نور دیده بودند نیز از لحاظ وفور اطلاعات منابع ارزنده ای به شمار می روند. در تألیفات زائران بودایی از قبیل فاسیان (قریب ۴۰۰ میلادی) و سون یون (۵۱۸ میلادی) و وی تسزه (۶۰۵ میلادی) و دیگران اطلاعاتی درباره نواحی مزبور

وجود دارد. باین همه آنچه در نظر ما اهمیت دارد تألیفات سیوآن تسزیان است که در سال ۳۰ میلادی سراسر آسیای میانه و افغانستان شمالی را در نور دیده و دیگر خوی چائو که تقریباً در همان مسیر - يك قرن بعد (۷۲۸ میلادی) سفر کرده است.

اطلاعات مربوط به گذشته دور آسیای میانه را ن. یا. بیچورین چین‌شناس روسی در تألیفی به نام مجموعه اطلاعات مربوط به اقوام ساکن آسیای میانه در عهد باستانی (مجلدات III - I، چاپ مسکو - لنینگراد - سال ۵۳ - ۱۹۵۰ - نخستین چاپ این تألیف در سال ۱۸۵۱ منتشر شد) از منابع چینی استخراج کرده و در دسترس خوانندگان روسی زبان نهاده است.

منابع هندی

از منابع هندی تألیفی به نام میلینداپن^۱ معروف است که مربوط به قرن دوم قبل از میلاد می‌باشد و بیشتر از لحاظ مطالعه تاریخ پادشاهی یونانی - باکتریائی اهمیت دارد.

منابع ترکی

قدیمیترین آثار زبانهای ترکی - یا کتیبه‌های رونی ارخونو-ینی‌سئی (از قرن پنجم تا هشتم میلادی) که در هفت آب^۲ و سبیری و مغولستان کشف شده حاوی اطلاعات تاریخی ارزنده‌ای - نه تنها در باره تاریخ قبایل ترک زبان بلکه - از لحاظ تاریخ همسایگان غربی ایشان - یعنی قبایل و اقوام ایرانی زبان آسیای میانه - نیز می‌باشند.

منابع عربی

پس از فتوحات اعراب - بی‌درنگ - تألیفاتی به زبان عربی پدید آمده که جنبه تاریخی و جغرافیایی داشتند و مهمترین منابع تاریخ خلافت عربی را در نخستین قرنهای موجودیت آن تشکیل می‌دهد.

منابع مزبور مشروحاً جریان فتوحات عرب را در ایران و آسیای میانه و مبارزات اقوام ایرانی زبان را علیه فاتحان بیگانه بیان می‌کنند و حاوی مطالب فراوانی هستند که اوضاع تاریخی و فرهنگی زمان را در نظر ما مجسم کرده، تاحدی ترسیم نقشه لسانی سرزمینهای مورد نظر ما را در قرنهای هفتم تا نهم میلادی - یعنی دوران انتقال زبان ایرانی میانه به زبان ایرانی کنونی - مقدور می‌سازد. ولی اهمیت منابع عربی به این حد محدود نمی‌گردد. مؤلفان مزبور در بسیاری از موارد (به طور مستقیم یا بواسطه) از مطالب روایات ایرانی پیش از اسلام (پارسی میانه) استفاده کرده‌اند. تألیفات مورخانی چون طبری (۳۱۱ - ۵۲۲۴ / ۹۲۳ - ۸۳۸ م) و ابن خردادبه (۳۰۰ - ۵۲۰۵ / ۹۱۲ - ۸۲۰ م) و مسعودی (قرن دهم م) و ابن حوقل (قرن دهم م) و مقدسی (قرن دهم) و عده دیگر مهمترین آثار از این نوع تألیفات می‌باشند. ترجمه برخی (ترجمه کامل یا قطعاتی از آنها) از تألیفات پارسی میانه - که اصل آنها از دست رفته - محفوظ مانده است. ترجمه‌های ابن مقفع (۷۵۷ - ۷۲۱) ایرانی که به زبان عربی می‌نوشته از این لحاظ اهمیت خاصی دارد.

1. Milinda Panxa

۲. هفت آب (جئی سو) - ناحیه‌ای است در جنوب شرقی کاخستان کنوسی شودوی، میان دریاچه بالغاش و جبال جونگاد آلا^۳ و شمال میان‌خان. این نام به مناسبت هفت رودی است که در آن ناحیه جاری می‌باشد، به شرح زیر: املی، قره‌تال، بیهن، آق‌سو، بسقان، سرکند، لپسا.

فصل دوم

آثار مکتوب عصر زبان میانه ایرانی ۱. خط

خطوطی که آثار عصر میانه زبان ایرانی بدان نوشته شده گوناگون می باشند و می توان به سه گروه اصلی تقسیمشان کرد: (۱) خطوطی که ریشه آرامی دارند. (۲) خطوطی که ریشه هندی دارند. (۳) خطوطی که ریشه یونانی دارند.

الفباهایی که ریشه آرامی دارند

اکثر آثار این دوره به الفباهائی که منشأ آرامی دارند نوشته شده. چنانکه پیشتر گفته شد زبان و خط آرامی در دفترخانه های شاهنشاهی هخامنشی بسیار متداول بوده است. نخستین موارد استعمال خط آرامی در تحریر متون السنه ایرانی^۱ که دانشمندان از آن اطلاع دارند - مربوط به زمان هخامنشیان است. پس از انقراض شاهنشاهی هخامنشی خط میخی بالکل متروک گردید و الفباهائی که بر مبنای خط آرامی بود، تقریباً در سراسر سرزمینی که جزو منطقه نفوذ شاهنشاهی مزبور بود - رواج کامل یافت و در ایران و آسیای میانه و باکتریا - باختر و شمال غربی هندوستان و قفقاز (ارمنستان و گرجستان) و آسیای صغیر (کاپادوکیه) و مصر متداول گشت. و در بسیاری از کشورها - و از آن جمله ایران - برای تحریر زبانهای محلی (پارتی، سغدی، خوارزمی، ارمنی باستانی، گرجی باستانی، پراکرتی شمال غربی هندوستان و غیره) به کار می رفت. این الفباها - که مبنای مشترک آرامی داشتند - ولی در نواحی گوناگون و محیطهای فرهنگی و تاریخی متفاوت متداول بودند - در شیوه ترسیم حروف با یکدیگر اختلافاتی داشتند و این تفاوتها در جدول ضمیمه نشان داده شده است. ضمناً

باید تذکر دهیم که این تفاوتها بیشتر مربوط به مصالحي است که به کار برده شده. مثلاً

قرن سوم میلادی	روایات کتبهای باستانی	قرن ۴ میلادی	اسناد سفیدی	دوم میلادی	سکههای اشکانی قرن	سکههای اشکانی قرن	سکههای اشکانی قبل از میلاد	سکههای ایرانی قرن اول و دوم	اول ق. م. اورامان قرن	چشم نوشته	شون نا اول ق. م. قرن	از سوم قبل از میلاد	سکههای ایرانی قرن سوم قبل از میلاد	قرن پنجم ق. م. نقش رستم	قرن ۵ ق. م. آق‌تپه	پایروهای
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸
۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱
۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳
۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴
۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶
۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷
۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸
۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹
۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰
۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱
۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲
۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳
۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴
۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵
۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶
۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷
۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸
۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹
۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰
۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱
۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲
۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳
۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴
۳۵	۳۵	۳۵	۳۵	۳۵	۳۵	۳۵	۳۵	۳۵	۳۵	۳۵	۳۵	۳۵	۳۵	۳۵	۳۵	۳۵
۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶
۳۷	۳۷	۳۷	۳۷	۳۷	۳۷	۳۷	۳۷	۳۷	۳۷	۳۷	۳۷	۳۷	۳۷	۳۷	۳۷	۳۷
۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸
۳۹	۳۹	۳۹	۳۹	۳۹	۳۹	۳۹	۳۹	۳۹	۳۹	۳۹	۳۹	۳۹	۳۹	۳۹	۳۹	۳۹
۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰
۴۱	۴۱	۴۱	۴۱	۴۱	۴۱	۴۱	۴۱	۴۱	۴۱	۴۱	۴۱	۴۱	۴۱	۴۱	۴۱	۴۱
۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲
۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳
۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴
۴۵	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵
۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶
۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۴۷
۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸
۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹
۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰

جدول الفباهای باستانی ایران وآسیای میانه که مبنای آرامی داشته‌اند.

حرف واحد - چون بر صخره نقر شود و یا بر سکه ای نقش بندد و یا بر ظرفی فلزی کنده

شود و یا با قلم موئی برچرم یا ظرف سفالین رسم گردد- اشکال مختلف پیدا می کند. همچنین صورت ظاهر حروف بنا به خصوصیات اسناد تغییر می کند. مثلاً حروفی که برای تخلید نام پادشاهی با دقت تمام بر صخره ای نقر شده با کلماتی که بر سبیل یاد داشت بر پاره چرمی قلمی گردیده فرق بسیار دارد. بخصوص در تند نویسی که حروف مخلوط شده و متصل می کردند تغییرات مشهودی در آنها پیدامی شود. مثلاً حرف *a* در کتیبه های پارسی متوسط که بر صخره ها نقر گردیده به این شکل است: **لا** ولی در دست نبشته ها به این شکل **ه** یا حرف *g* در سنگ نبشته ها به شکل **و** و در دست نبشته ها **د** می باشد و الخ (ظاهر آ در دست نبشته ها گوشه های حروف مدور شده و خطوط آن ملایم تر بوده و علی الرسم به یکدیگر متصل می شوند).

در دوران سلطه سیاسی پارت خطی که منشأ آرامی داشت در پارس^۱ و بخش شمال غربی ایران^۲ و خراسان متداول بوده است.^۳ تا اواسط قرن اول میلادی سکه های پارتی به خط و زبان یونانی بود ولی از آغاز سلطنت ولگز (ولخش) اول (۷۷-۵۱ میلادی) به جای زبان و حروف یونانی الفبائی که منشأ آرامی داشت مورد استفاده قرار می گرفت. محتملاً این امر واکنشی بود محلی در مقابل نفوذ یونانیان و سلوکیه در زندگی سیاسی و فرهنگی کشور پارت. علاقه مفراطی که شاهان اشکانی (پارتی) به سنن «ملی» ایران ابراز می داشتند و استساخت و تحریر ادستا خود یکی از مظاهر آن بود، نیز حاکی از همین جریان می باشد. این نخستین متن ادستاکه تحریر شده و تاریخ به یاد دارد به دست مانرسیده ولی می توان گفت که به یکی از انواع الفباهای آرامی نوشته شده بوده. مبنای الفبای پارسی میانه که در ایران عهد ساسانیان رواج وافر یافت نیز آرامی بوده است. (بنگرید به جدول ص ۱۵۷ اصل) این خط در روایات پارسی (پارسی میانه) سنگ نبشته های عصر ساسانی و

۱. مطلب سکه های فردرها که امیران محلی پارس بوده اند (قرن سوم تا اول ق. م.) به یکی از انواع خط آرامی ولی به زبان پارسی نوشته می شد.
۲. اسناد اقتصادی قرن اول قبل از میلاد به زبان پارتی که در اورامان کردستان کشف شده دلیل این مدعی است (به بعد رجوع شود).
۳. در حفاریاتی که در سا- هایتخت باستانی پادشاهی پارتها (ویرانه آن در ۱۸ کیلومتری عشق آباد است) توسط دانشمندان شوروی به عمل آمده- چندی پیش بایگانی عظیم اسناد اقتصادی مربوط به قرن اول قبل از میلاد- که به الفبای آرامی نوشته شده کشف گردیده است. به بعد رجوع شود.

نَبشته سکه‌ها و مهرها و ظروف و دست‌نَبشته‌های آثار ادبی پارسی‌میانه دیده شده است.^۱ روحانیان زرتشتی که تالیفات دینی بالنسبه زیادی از ایشان باقی مانده نیز از این الفبا استفاده می‌کرده‌اند و برای تحریر اوستا تغییراتی در آن دادند.

الفبای پارسی میانه

	𐭠	𐭡	𐭢		𐭠	𐭡	𐭢
1	𐭠	𐭡	ā, a	12	—	𐭠	𐭢
2	𐭡	𐭢	b	13	𐭠	𐭡	l, r
3	𐭢	𐭣	g	14	𐭠	𐭡	m
4	𐭣	𐭤	d	15	𐭠	𐭡	n
5	𐭤	𐭥	h	16	𐭠	𐭡	s
6	𐭥	𐭦	v	17	𐭠	𐭡	š (šah)
7	𐭦	𐭧	z	18	𐭠	𐭡	p, f
8	𐭧	𐭨	x, h	19	𐭠	𐭡	č
9	𐭨	—	t	20	𐭠	𐭡	r, l
10	𐭩	𐭪	i, y	21	𐭠	𐭡	š
11	𐭪	𐭫	k	22	𐭠	𐭡	t

حروف ۵ و ۱۷ فقط در اندیشه نگارها (هروارش) دیده‌میشود.

۱. مؤلفان شرقی (و به‌متابعت ایشان بعضی از مؤلفان اروپای غربی نیز) خط و زبان پارسی میانه را علی‌الرسم «خط پهلوی» و «زبان پهلوی» می‌خوانند و این تسمیه نادرست است زیرا معنی صحیح کلمه «پهلوی» «پارتی» ←

روحانیان و رجال دیگر ادیبانی که در آن عهد در ایران رایج بوده (مانویان و مسیحیان نستوری مذهب) در کتابت نوع دیگری از خط آرامی را به کار می بردند (خط سریانی یاسرانی شرقی).^۱

به تدریج الفباهای آرامی الاعل در نواحی مسیر آمودریا (جیحون) و زرافشان نیز رواج یافت. قدیمیترین نمونه های خطوط مزبور در سرزمینهای اخیر الذکر نوشته ای است مرکب از يك كلمه که بر کوزه شکسته ای از خوارزم رسم شده و به عقیده باستان شناسان مربوط به قرن چهارم و یا سوم قبل از میلاد است و نوشته دیگر يك كلمه ای (RHSN «رسکانا» اسم خاص) بر انگشتی طلا از «گنجینه آمودریا» که به تقریب از قرن سوم قبل از میلاد می باشد.^۲

خطوط خوارزمی و سغدی^۳ که قبل از فتوحات اعراب در سرزمین خوارزم و سغد متداول بوده نیز بر مبنای کتابت آرامی قرار داشت.

→ است) پارسی باستانی: *parθava* «پارت» و «پارتی» < پارسی میانه *pahlav* و از این کلمه صفتی: پارسی میانه *pahlav-ik* < *pahlavi* < *pahlavī* < و فارسی کنونی *Pahlavī*). محتملاً در آغاز از کلمه «پهلوی» *Pahlavī* زبان و خط پارسی استنباط می شد. ولی بعدها به سبب رواج زبان و خط پارسی میانه در سرزمین ایران زبان و خط مزبور نیز بدین نام خوانده شد. در دوران فتوحات عرب معنی بدوی کلمه «پهلوی» بالکل فراموش شده بود و به زبان و خط پارسی میانه قبل از اسلام - در مقابل «پارسی جدید» - پارسی یا فارسی - (یعنی همان زبان پیشین که به خط عربی نوشته می شد) اطلاق گشت. بدین سبب مؤلفان متقدم (مثلاً فردوسی) این کلمه را اندکی به معنی دیگری به کار برده اند - یعنی به معنی «پیشین» پیش از اسلام، ایرانی» در مقابل «عربی - اسلامی» و محتملاً «ترکی» هم.

تذکر این نکته لازم است که پس از فتح اعراب، مؤلفان عرب و پارسی زبان برای اصطلاح پهلوی تسمیرات گوناگون و متناقضی قائل بوده اند. مثلاً برای استخری و ابن حوقل «پهلوی» زبان و خط ادبیات باستانی ایران (قبل از اسلام) است ولی ابن مقفع و بعضی مؤلفان دیگر زبان مردم ری و اصفهان و همدان و نهاوند و آذربایجان را پهلوی می نامند. (با در نظر گرفتن کهنگی و مهاجری زبان این نواحی و یابری ویژگیهای دیگر آن).

به این نکته نیز اشاره کنیم که در نواحی اخیر الذکر (نواحی مرکزی و شمال غربی ایران) لهجه های بی خط و کتابت ایرانی که سخت با زبان فارسی فرق داشتند مدت ها باقی بوده و حتی هنوز هم از میان برفته اند. فرهنگهای فارسی فردوسی و سبطی نیز برای کلمه «پهلوی» معانی بسیار گوناگونی قائلند.

۱. در آغاز قرون وسطی به تقریب همه مردم بی سواد بودند و خط و سواد بیشتر تیول روحانیان بود و ایشان از کتابت برای اشاعه و تحکیم تعلیمات دینی استفاده می کردند و بدین سبب است که بخش مهم آثار عصر پارسی میانه جنبه مذهبی دارد. رواج فلان یا بهمان خط علی الرسم در عهد باستان با انتشار فلان یا بهمان دین همزمان بوده است. مثلاً خط پهلوی به طور کلی در محیط زرتشتیان رواج داشته و خط مانوی میان مانویان و خط نستوری میان عیسویان و الخ.

۲. رجوع شود به اسناد نای باستانی از ای. م. دیاکوف و م. دیاکوف و آ. لبوشین. (مدارک *lotak* شماره ۲ - چاپ مسکو - لنینگراد سال ۱۹۵۱. ص ۲۶). «گنجینه آمودریا مجموعه بزرگی از مصنوعات ظریفه (از قرن چهارم تا دوم ق. م.) (که بیشتر از طلا و نقره هستند) و سکه ها که متعلقند از نواحی گوناگون آسیای میانه به دست آمده در پایان قرن پیش (۱۸۷۷) مجموعه مزبور - در ناحیه قبادیان از اهالی محل ابتیاع شد (میکویان آباد کنونی - در مسیر سفلی کافرلکان - جنوب تاجیکستان).

۳. جدول خط سغدی را که بعد خواهد آمد بنگرید.

نظر به نقش مهمی که سغدیان در زندگی اقتصادی و فرهنگی آسیای میانه ایفاء کرده و فعالیتی که در طرق بازرگانی جهانی آن زمانی ابراز می داشتند زبان ایشان (زبان سغدی) - در سراسر بخش شرقی «جاده یزرگ ابریشم» (آسیای میانه، هفت آب، ترکستان چین) - اهمیت بین المللی پیدا کرده بود.^۱ اسناد و مدارک سغدی نه تنها در سرزمین سغد بلکه در مرو و ترکستان چین و حتی مغولستان نیز کشف شده است. نتیجه رواج وافر خط سغدی این شد که اویغورها - قوم ترک زبانی که در ترکستان چین متمکن بودند - شیوه کتابت ایشان را پذیرفتند. الفبای مزبور از ترکستان چین به مشرق نفوذ کرد و نخست مغولان و سپس منچوریان سمت تحریر آن را تغییر داده - به کارش بستند^۲ بدین طریق خطوط آرامی الاصل در نتیجه شرکت فعالانه اقوام ایرانی زبان ایران و آسیای میانه، کرانه های دریای متوسط (مدیترانه) و سراسر قاره آسیا را فرا گرفته تقریباً به کرانه های اقیانوس آرام رسیدند. خطوط مختلفی که بر پایه الفبای آرامی پدید آمده و در کتابت متون ایرانی (پهلوی، مانوی، سغدی، و دیگر خطوط) به کار رفتند. خصوصیات را واجد بودند که تنها به شیوه ترسیم حروف محدود نمی شد. مهمترین ویژگیهای مزبور به تدریج در طی تعریف آثار مربوطه ذکر خواهد شد.

الفبای هندی الاصل

از خطوط هندی الاصل فقط الفبای برهمنی در زبانهای ایرانی به کار رفته است. متون سکائی که در ختن و دیگر واحه های ترکستان چین بدست آمده و مربوط به آخرین قرنهای هزاره اول میلادی است به این خط کتابت شده. نفوذ خط هندی در ترکستان چین بارواج کیش بودائی مربوط بوده است.

الفبای یونانی الاصل

پس از لشکرکشی اسکندر مقدونی، در سرزمینهای شاهنشاهی پیشین هخامنشی شرایطی برای انتشار فرهنگ و خط یونانی فراهم آمد. نخستین شاهان اشکانی (تاواسط قرن اول میلادی) بر سکه های خویش عبارات یونانی ضرب می کردند و خویشتر را «فیل هلن» یا «دوست یونان» می خواندند. در اورامان کردستان و دورا - اوروپوس (برفرا) اسنادی تجاری به زبان یونانی پیدا شده که مربوط به سرزمین پادشاهی پارت و دوران ایشان بوده است. ارتابان سوم (اردوان سوم) شاه اشکانی نامه ای به شهر شوش به زبان یونانی نوشته که تاریخ آن مطابق سال ۲۱ میلادی می باشد. حتی در قرن سوم میلادی شاهان ساسانی

۱. Lingua Franca

۲. خطوط آرامی الاصل به طور عموم واز آن جمله خط سغدی از راست به چپ و به طور افقی نوشته می شود ولی در کتابت مغولی و منچوری به طور عمودی واز بالا به پایین است.

بعضی کتیبه‌های خویش را به یونانی ترجمه می‌کردند. خط یونانی در قلمرو پادشاهی «یونانی-باکتریائی» که در سرزمین باکتریا تأسیس شده بود، نیز رواج داشت (از اواسط قرن سوم ق. م. تا اواسط قرن دوم ق. م.). عده افراد پادگان یونانی باکتریا اندک بود و زبان یونانی تقریباً هیچ تأثیری در مردم ایرانی‌زبان پیرامون نکرد^۱ و لسی سنت استفاده از خط یونانی حتی بعد از سقوط پادشاهی «یونانی-باکتریائی» نیز محفوظ ماند و پادشاهی کوشانیان بزرگ و سپس دولت هیاتله - هیونیت (هپتالیان) از آن پیروی کردند. مقداری سکه‌های شاهان کوشان و هیاتله که الفبای یونانی در آنها به کار رفته از باکتریا و سیستان و شمال غربی هندوستان بدست آمده است. نوشته‌ای یونانی نیز بر مهر دواشتیج - شاه سغدی اوایل قرن هشتم میلادی - مهربی که به یکی از اسناد بایگانی وی آویخته - معروف است. این سند نامه‌ای است به زبان سغدی که به «پادشاه سغد دواشتیج سلطان سمرقند» از طرف صاحب ختلان^۲ ارسال شده است و به مهر شخصی او مهور است و این کلمات به حروف یونانی بر آن نوشته شده:

[yu] dag šetak Xailān «یوداگ، ایخشید (صاحب) ختلان»

سالهای اخیر در تاجیکستان جنوبی زنگوله‌ای مفرغی و ظرفی سفالین که بر آنها نوشته یونانی دیده شود کشف شده است. چند کتیبه منقور به الفبای یونانی و مربوط به نخستین قرنهای بعد از میلاد نیز در اراضی افغانستان مکشوف گردیده. از مطالعه حروف سکه‌های سلاطین کوشانی و هیاتله تکامل تدریجی کتابت مزبور - که نوعی از خطوط یونانی شمرده می‌شود - به سوی خط دست نیسته (شکسته) مشهود می‌گردد.^۳ شیوه اخیر الذکر در سکه‌های متأخر هیاتله و خط شکسته‌ای از لوثو - لان (چین) - که از آن سخن گفته خواهد شد به کار بسته شده.

سیوآن تسزیان زائر چینی که در نیمه اول قرن هفتم در نواحی مسیر علیای آمودریا (جیحون) سفر کرده نقل می‌کند که خط تو - خ - لو (طخارستان) با خط سو - لی (سغد) فرق فاحش دارد و دارای ۲۵ حرف است و جهت کتابت خط مزبور افقی و از چپ به راست است. شرحی که سیوآن تسزیان در باره کتابت طخاری نوشته حاکی از آن است که حتی در قرن هفتم میلادی نیز خط یونانی الاصلی در طخارستان معمول بوده و برای ادای اصوات زبانه‌ای محلی ایرانی حرف *ϣ* نماینده صدای - ش - را که الفبای یونانی فاقد آن بود - بدان افزودند (۲۴ حرف الفبای یونانی با ۲۵ حرف طخاری که سیوآن تسزیان شرح داده مقایسه شود)، اینکه الفبای طخاری از چپ به راست نوشته می‌شده نیز خود حاکی از یونانی الاصل بودن آن است. جهت کتابت خط سغدی آرامی الاصل برعکس آن (از راست به چپ) بوده و حروف آن نیز شکل دیگری داشته و به احتمال قوی منظور زائر دقیق چینی

۱. اگر چند کلمه معدود یونانی را که به‌وام گرفتند در نظر بگیریم.

۲. ختالیان - ختلان - سرزمینی تاریخی و متصرفه‌ای فئودالی در جنوب تاجیکستان کنونی. تقریباً ناحیه کلیاب کنونی.

۳. جدول تکامل این خط در کتاب ر. گریسمان به نام *Les Chionites-Hephtalites* قاهره، سال ۱۹۴۸ ص ۶۲ منقول است. بر اثر کشفیات اخیر تکمیل و تصحیح آن ضروری است.

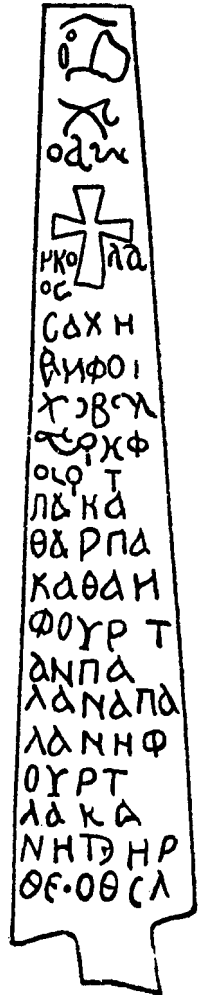
از اختلاف فاحش خطهای سغدی و طخاری همین بوده.

تأخدی که از آثار یاد شده و اطلاعات سیوآن

- ۱ ~Σ تسزبان چینی برمی آید خط طخاری مزبور محتملاً
- ۲ X~Σ تا قرن هشتم میلادی در سرزمین باکتریا - که ختلان
- ۳ 0Λ...Σ و دره حصار و پامیر غربی (شوغنان و غیره) و ناحیه
- ۴ NIKO ΛΛ بامیان (افغانستان شمالی) و غیره را، تا حدود
- ۵ 0Σ سیستان، شامل بوده رواج داشته است. ۱. در شمال
- ۶ ΣΛXH منطقه رواج خط طخاری (ماوراء جبال حصار
- ۷ ΡΗΦΟΥ [PT] و سغد) سغدی رایج بوده و در مغرب (در سرزمین
- ۸ X..... کنونی ایران) به انواع شیوه های خط پهلوی و
- ۹ ...ΡΗΦ در مشرق به خط کروشتی و سپس (از آغاز قرن پنجم
- ۱۰ 0ΥPT میلادی) به خط برهمنی می نوشتند. تصوری رود
- ۱۱ ΠΑΚΑ اینکه سماعی نویسنده عربی زبان (قرن دوازدهم)
- ۱۲ ΘΑΡΠΑ می گوید که هنگام تهاجم اعراب در نواحی و شگرد
- ۱۳ ΚΑΘΑΠ تاجیکستان (الفبای خاصی وجود داشته که «بدان
- ۱۴ ΦΟΥPT کتابت می کردند» - مقصودش همان خط طخاری
- ۱۵ ΑΝΠΑ بوده است.

- ۱۶ ΑΑΝΑΠΑ شرایط - فرهنگی و تاریخی دیگری موجب
- ۱۷ ΑΑΝΗΦ رواج الفبای یونانی در انتهای دیگر جهان ایرانی
- ۱۸ 0ΥPT زبان، یعنی روسیه جنوبی و شمال قفقاز، گشته بود. ۲.
- ۱۹ ΑΑΚΑ از قرن پنجم به بعد آئین مسیح همعنان خط یونانی،
- ۲۰ ΝΗΤΖΗΡ از بیزانس به گرجستان و از آنجا میان آلانان
- ۲۱ ΘΕ·0ΘΣΑ نفوذ کرد.

يك گواهی مستقیم تاریخی از ویلهلم روبرولش - جهانگرد اروپای غربی در قرن سیزدهم م. محفوظ مانده است که وجود خط یونانی را در کتابت آلانها تأیید می کند. وی می گوید: «آلانها که در آنجا آاس (یعنی آسها «یا آستها») نامیده



نوشته زلنچوک - بزبان آسی
باستانی (آلانی)

۱. اسناد و مدارکی که به این خط نوشته شده و در تورفان کشف گردیده و دست بشته مکشوف در لوئو-لان (چین) و همچنین نوشته هایی که در افغانستان مرکزی یافت شده - مدارکی هستند که در مطالعه رواج خط مزبور در جهت جنوب و مشرق مارا کمک می کنند.
۲. مصنف همه جا شمال قفقاز را «ماوراء قفقاز» یا «قفقاز مقدم» می نامد و این اصطلاح از نظر مردم روسیه درست است، ولی خواننده ایرانی را بحق دچار تردید می کند. این است که همه جا شمال قفقاز آورده ام. (مترجم).

می‌شوند» مسیحی هستند و مذهب مسیحیان یونانی را دارند، خطشان یونانی و روحانیان‌شان نیز یونانی می‌باشند. «نوشتۀ زلنچوک عجالتاً تنها اثر مکشوف زبان آلانی است و واجد اهمیت بیشتری می‌باشد. اثر مزبور در سال ۱۸۸۸ در کرانه راست رود زلنچوک ناحیه کوبان- یعنی در سرزمین باستانی آلان کشف شده و سنگ قبری است منقور به خط یونانی. نوشتۀ مزبور مشتمل بر ۲۱ سطر است. کلمۀ فوئیرت φουερε «پسر» چهاربار در آن تکرار شده (مقایسه شود «فوئیرتاس» φουερε «اسکیتی با آسی- دیگوری کنونی furt) و گذشته از این بعضی اسامی خاص در آن وجود دارد که شکی در آلانی بودن آن باقی نمی‌گذارد.

و. ف میلار نوشتۀ معروف به زلنچوک را مربوط به قرن ۱۲-۱۱ م. می‌داند ولی طبق پژوهشهای اخیر (رجوع شود به مقاله گ.ف. تورچانیکوف. اطلاعات فرهنگستان علوم ا. ج. ش. س. - بخش ادبیات و زبان- مجلد هفتم- شماره اول ۱۹۴۸) در حدود سال ۹۳۱ م. تحریر شده است.

گواهی روبروک و نوشتۀ زلنچوک مربوط به زمانی است که تا حدی از حدود عصر میانه زبان ایرانی خارج می‌باشد. مع‌هذا حدس زده می‌شود که نظایر نوشتۀ مزبور بسیار بوده است. در همان ناحیه تعداد زیادی سنگ قبرهای مسیحیان که نوشته‌هایی به حروف یونانی بر آنها نقر شده مکشوف گردیده است: عجالتاً سنگ قبرهای مزبور- به سبب آنکه سخت‌از گذشت زمان زبان دیده‌اند- خوانده نشده ولی محقق است که بسیاری از آنها به زبان غیر یونانی هستند.

بادر نظر گرفتن برخی مدارک تاریخی و فرهنگی و نظر به مشابهتی که میان آنها و نوشتۀ زلنچوک وجود دارد- می‌توان حدس زد که در میان نوشته‌های ناخوانده سنگ قبرهای آلانی نیز وجود دارد.

۲. آثار زبان پارسی میانه

چنانکه نام «زبان پارسی میانه» نشان می‌دهد- این زبان در تکامل لسان فارسی- زبان پارس باستانی- پلۀ وسط است. وضع عتیق‌ترین دوران این زبان از روی کتیبه‌های میخی عصر هخامنشی معلوم می‌گردد (از قرن ششم تا چهارم قبل از میلاد). اگر از القاب واسامی خاص معدودی که بر سکه‌های ایرانی محکوک است صرف نظر کنیم- دیگر هیچ مدرکی که تکامل این زبان را از اواسط قرن چهارم قبل از میلاد تا اواسط قرن سوم بعد از میلاد منعکس کند در دست نداریم.

بنابراین به تقریب شش قرن از تاریخ تکامل زبان فارسی فعلاً غیر مستند است. فقط از زمان استقرار سلطنت پارسی ساسانی (۲۲۴ میلادی) کمابیش آثاری به زبان پارسی میانه پدید آمد. در قلمرو شاهنشاهی ساسانی زبان پارسی میانه لسان رسمی دولتی و روحانیان کیش زرتشتی - دین غالب سکنه ایران - بود. در آن دوره ادبیات و کتب فراوان دینی (زرتشتی) و غیر دینی به زبان پارسی میانه به وجود آمد. جماعت‌های مانوی نیز از زبان مزبور استفاده می‌کردند. شمار آثار زبان پارسی میانه بالنسبه زیاد است. و آثار مزبور را می‌توان به گروه‌های اصلی زیر تقسیم کرد: ۱/ سنگ نبشته‌ها یا صخره نبشته‌ها. ۲/ نوشته‌های سکه‌ها و گورها و ظروف و مهرها. ۳/ تألیفات دینی (زرتشتی) و غیر دینی زبان پارسی میانه که زرتشتیان آن را محفوظ داشته‌اند. ۴/ متون مانوی. ۵/ ناپیروسها.

سنگ نبشته‌ها یا صخره نبشته‌های عهد ساسانی

سنگ نبشته‌های این دوران به نام نخستین شاهان سلسله ساسان نقر شده و بیشتر مربوط به قرن‌های سوم و چهارم میلادی می‌باشد.

کتیبه‌های اردشیر اول (۲۴۱ - ۲۲۴ میلادی) و شاپور اول (۲۷۲ - ۲۴۱ م.) در نقش رستم و نقش رجب و حاجی آباد و کتیبه نرسی (۳۰۲ - ۲۹۳ م.) از بیگولی (به بعد رجوع شود) و شاپور دوم (۳۷۹ - ۳۰۹ م.) و شاپور سوم (۳۸۸ - ۳۸۳ م.) در طاق بستان معروف است.

کتیبه‌های یاد شده غالباً مختصرند و زیان فراوان دیده‌اند و علی‌الرسم حاوی نام و لقب (و گاهی سلسله‌النسب) شاهان ساسانی می‌باشند که به دو گونه حروف و دو زبان - پارسی میانه (روایت پارسیک *Pārsīk*) و پارتی (روایت پهلویک *Fāhlevīk*) نوشته شده‌اند. در کتیبه‌های نخستین شاهان ساسانی (اردشیر اول و شاپور اول) به دو روایت سابق‌الذکر روایت سومی - یعنی یونانی - نیز افزوده شده است. علی‌الرسم نقوشی در تجلیل عظمت پادشاه و پیروزی‌های وی و تأیید جنبه الهی قدرت سلطنت نیز همراه کتیبه‌ها می‌باشد. چند فقره از این گونه نقوش با تصویر اردشیر اول در جنوب شیراز - ناحیه فیروزآباد - که پایتخت باستانی مؤسس دودمان ساسانی بوده - کشف شده است. نقش برجسته‌ای که اردشیر اول را بر اسب نشان می‌دهد و ارتوان (اردوان) پنجم آخرین پادشاه اشکانی، که مغلوب وی گشته بود - در زیر سم مرکب او افتاده - بسیار مشهور است. در کناری تصویر اهورامزدا منقور است که این پیروزی را تقدیس می‌کند. کتیبه‌ای به سه زبان (پارسی میانه و پارتی و یونانی) همراه این نقش است. نقش برجسته و کتیبه مزبور در نقش رستم نقر شده و مقبره‌های هخامنشیان و تصاویر ایشان و کتیبه‌های مربوطه نیز در همانجاست.

در همان صخره‌ها - پائین‌تر از مقبره داریوش اول - نقش برجسته مشهوری که اسیر شدن والریان امپراطور روم را به دست شاپور اول (۲۶۰ میلادی) نشان می‌دهد نقر شده است. این نقش در واقع کتیبه مفصل شاپور اول را - که مربوط به فتوحات وی علیه رومیان است - مصور می‌کند. کتیبه در حدود سال ۱۹۳۰ بر دیوارهای بنای مربعی (آتشکده؟) که روبروی نقوش نقش رستم قرار دارد و معروف به «کعبه زرتشت» می‌باشد کشف شده و مرکب است از سه متن پارسی میانه و پارتی و یونانی که به ترتیب بر دیوار شرقی و غربی و جنوبی بنای مزبور منقور و حاوی مطالب تاریخی بسیار ارزنده‌ای می‌باشد. بدین شرح: القاب و سلسله‌النسب شاپور اول و نام نواحی که جزو امپراطوری وی بوده، شرح سه لشکرکشی علیه رومیان که با پیروزی وی پایان یافت، اطلاعاتی درباره اسیر شدن والریان و شهرهای مسخر شده و مطالب دینی و غیره. پس از کشف این کتیبه، در طی سالهای اخیر، تألیفات بسیار در باره آن منتشر شد که در آنها مطالب تاریخی و فرهنگی و لسانی آنها تجزیه و تحلیل شده است (به فهرست کتب رجوع شود).

از میان دیگر نقوش برجسته و کتیبه‌های شاپور اول می‌توان تصاویر سپاهیان شاپور اول و آوردن خراج و هدایا را به نزد وی و کتیبه سه‌زبانی معروف زیر نقش شاپور اول را در نقش رجب و کتیبه دوزبانی (روایات پارسیک و پهلویک) حاجی آباد که در آن درباره تیراندازی شاه در حضور بزرگان سخن گفته شده - یاد کرد.

تصاویر شاپور دوم و شاپور سوم و نوشته‌های مربوط بدان در نقوش برجسته معروف طاق بستان (نزدیک کرمانشاه - در دنباله کوهی که کتیبه بیستون بر آن منقور است) وجود دارد. در طاق بستان صحنه‌هایی از شکار و شکارگاه شاه نیز دیده می‌شود.

کتیبه پیکولی که در خاک عراق - بین شهر مرزی قصر شیرین (ایران) و شهر سلیمانیه (عراق)، نزدیک دهکده کرد نشین بان - خیلان (در نقشه‌های کنونی بانه - خلان - خان نوشته شده) واجد اهمیت تاریخی عظیمی است. بنائی که کتیبه بر آن نوشته شده بود فرو ریخته و صفحات سنگ منقور شکسته شده در پای آن بنا پراکنده گشته بود. کشف بنا و کتیبه پیکولی توسط گ. راولینسون صورت گرفت و وی در سال ۱۸۳۶ خبر کشف خویش و در سال ۱۸۶۸ مندرجات برخی از قطعات کتیبه را منتشر کرد. ولی کتیبه چنان زیان دیده بود که حتی پس از سفر هیئت ا. هرنسفلد (۱۹۱۱-۱۳) بدان جا به رغم کوششی که وی برای احیای آن کرد نیز برخی از جاها خوانده نمی‌شود و یا مورد اختلاف و بحث است. این کتیبه به دو زبان تنظیم شده (پارسی میانه و پارتی) و از لحاظ تاریخ بسیار مهم است، زیرا وقایعی که در آستانه دو قرن سوم و چهارم میلادی رخ داده در آن شرح

شاردن^۱ (سفرنامه‌اش در ۱۷۱۱ منتشر شد). نیبور^۲ (سال انتشار سفرنامه ۱۷۷۸). کر-پورتر، (سفر در ۱۸۲۰-۱۸۱۷، انتشار شرح سفر ۱۸۲۲-۱۸۲۱). فلاندن و کوست^۳ (در ۱۸۴۱-۱۸۴۰ سفر کرد و شرح سفر در ۱۸۵۱ منتشر شد).

در اواخر قرن هجدهم کتیبه‌های پارسی میانه با استفاده از رونوشت کتیبه‌های اردشیر اول بابکان و شاهپور اول (از نقش رستم و نقش رجب) خوانده شد. افتخار این خدمت به سیلوستر-د-ساسی^۴ شرقشناس فرانسوی تعلق دارد. وی برای کشف راه قرائت کتیبه‌های سه‌زبانی مزبور از روایت یونانی آن استفاده کرد.

در نیمه دوم قرن نوزدهم اطلاعاتی که بر اثر مطالعه دست نوشته‌های زرتشتی به دست آمده بود در قرائت کتیبه‌های مزبور مؤثر استفاده قرار گرفت.

کتیبه‌های ساسانی که در حدود سال ۱۲۹۰ مکشوف و معلوم شده بود با عکسهای مربوط توسط ا. هرتسفلد منتشر شد.^۵ در این ایام نوشته‌های پارسی میانه به تدریج جزو مجموعه کامل کتیبه‌های ایرانی (Corpus Inscriptionum Iranicarum) که به همت ایرانشناسان کشورهای مختلف انتشار می‌یابد چاپ می‌شود.^۶

نوشته‌هایی که برسکه‌ها و گورها و مهرها و ظرفها در دست است

قرائت کتیبه‌های پارسی میانه اجازه داد تا نوشته سکه‌های فراوان عهد ساسانیان که در مجموعه‌های مختلف موجود است خوانده شود. تحقیق در نوشته‌های مهرها توسط ا. هرتسفلد به عمل آمد و در تألیف سابق الذکر وی گنجانده شده است. مجموعه بسیار غنی از مصنوعات نقره (ظروف و ساغر و غیره) مربوط به زمان ساسانیان - مجموعه‌ای که شهرت جهانی دارد - در موزه دولتی ارمیتاژ لنینگراد محفوظ است. مصنوعات مزبور در اراضی شوروی - در نواحی کی‌روف (گنجه) و پرم و قفقاز (مثلاً پالای نقره طی حفاریات آرمازی - گرجستان - کشف شده) پیدا شده است. اینها در ضمن مبادله کالا به کالا - که در طرق باستانی تجاری صورت می‌گرفته - به آن نواحی راه یافته بوده‌اند. بسیاری از این مصنوعات با تصاویر بسیار بدیع مزین می‌باشند و نوشته‌هایی - مرکب از یک یا چند کلمه - بر آنها کنده شده. صفحه‌ای مسین با نوشته‌ای پهلوی از هندوستان به دست آمده که احتمالاً به قرن نهم مربوط می‌باشد - چهار نوشته (نزدیک به بی) کشف گردیده که نام پارسیان در آنها دیده می‌شود. ولی در این آثار جز نامهای خاص مطلبی

1. Chardin

2. Niebuhr

3. Flandin et Coste

4. S. de Sasy, *Mémoires sur diverses antiquités de la Perse*, Paris, 1793.

5. E. Herzfeld, *Paikuli. Monument and inscription of the early history of the Sasanian empire*, Bd I-II, Berlin, 1924.

۶. در نظر است که این مجموعه کامل به صورت چهار بخش زیر منتشر گردد: کتیبه‌های پارسی باستانی

۲. کتیبه‌های عصر سلوکیه و پارت و همچنین کتیبه‌های شرق ایران و آسیای میانه. ۳. کتیبه‌های پهلوی.

۴. کتیبه‌های پارسی تا آغاز زمان صفویه.

دیگر مشاهده نمی‌گردد. چند قطعه سفالینه و استخوان با نوشته‌های پهلوی (که تاکنون خوانده نشده) ضمن حفريات باستانشناسی که در یکی از شهرکهای مرو باستانی صورت گرفته کشف شد (حفريات ر. پامپلی، ۱۹۵۴ و آ.آ. ماروشچنکو ۱۹۳۷). حروفی که بر این سکه‌ها و گورها و ظرفها نقر شده، معرف اشکال مختلف تکامل و تطور الفبای پارسی میانه (درکتیبه‌های ساسانی) یا «پارسیک» بود. و تنها تفاوتی که با سنگ نبشته‌ها دارند از لحاظ گرایشی است که به‌سوی شیوه کتابت شکسته در آن دیده می‌شود. مدارك لسانی این نوشته‌ها نیز مانند اسنادی که درکتیبه‌های ابنیه و صخره‌های زمان ساسانی وجود دارد چندان غنی نیستند.

ادبیات پارسی میانه (پهلوی - کتابی)

آثار ادبی پارسی میانی (پهلوی - کتابی) را از لحاظ مضمون و مفاد به دو گروه اصلی می‌توان تقسیم کرد: ۱) آثار ادبی دینی (که تقریباً بالتمام زرتشتی است). ۲) آثار ادبی غیر دینی.

آثار مزبور به‌طور کلی به‌یکى از انواع خط آرامی که اصطلاحاً «پهلوی کتابی» نامیده می‌شود و ثمره تکامل الفبای پارسیک *Pārsīk* است - نوشته شده. بخش اصلی این ادبیات در زمان دولت ساسانی پدید آمده (از قرن سوم تا هفتم میلادی)، گرچه بعضی تألیفهای مهم آن به‌زمان بعد (قرن هشتم تا دهم میلادی) مربوط است.

از تألیفات ادبی فراوانی که در آن عصر به‌وجود آمده بود فقط بخش ناچیزی به‌دست ما رسیده و آن‌هم بر اثر کوشش جماعات زرتشتی (پارسی) هندوستان و ایران بوده است. نسخ خطی باستانی را جماعات مزبور استنساخ کرده از نسلی به‌نسلی دیگر منتقل می‌کردند. هیچ‌یک از نسخ خطی که محفوظ مانده به‌ما قبل قرن چهاردهم میلادی مربوط نمی‌باشد.

ادبیات دینی (باستثنای کتب مانوی)

در فصل مربوط به‌اوستا راجع به‌کوشش فراوانی که در تدوین و تنظیم و تحریر متن ثابت اوستا در عهد ساسانی به‌عمل آمد، سخن گفته شد. در همان زمان اوستا به زبان پارسی میانه برگردانده شده و تفسیراتی به‌لسان اخیرالذکر بر آن تحریر گشت که «زند» نامیده می‌شود. این ترجمه‌ها و تفسیرات بخش اعظم ادبیات دینی زبان پارسی میانه را تشکیل می‌دهند. در این زمینه ادبیات مذهبی وسیعی که مسائل گوناگون دینی و فلسفی در آن طرح شده است، پدید آمد. مشهورترین آثار ادبی مزبور عبارتند از: ادتاویراز نامک *Arđavirāz-nāma* کتاب در باره ادداویراز، دینکرت *Dēnkar* «عمل دینی» بوندهشن (*Bundahišn*) «پایه‌سازی»، «آفرینش اولیه» پند نامک *Pand - nāmay-i Zaratušt* «پندنامه زرتشت» مینوک خرت (*Mēnok-i xraδ*)

«روح خرد» و غیره.

نخستین کتاب یاد شده (کتاب ارداویراز) حاوی افسانه‌ای است در باره امحای نسخ قدیمی اوستا در زمان اسکندر مقدونی و پیدایش اختلافات میان پیروان بسی کتاب مانده زرتشت. بنابه افسانه مزبور مرد مقدسی به نام ارداویراز به منظور کشف حقیقت و احیای وحدت زرتشتی «سفری» به دنیای بعد از مرگ - دنیای آخرت - کرد. سپس (در ترجمه تألیف مزبور به پارسی میانه) گفته شده است که اردشیر اول چهل هزارتن از موبدان و دستوران زرتشتی را احضار نموده فرمود تا اوستا را گرد آورده به رشته تحریر درآورند، و منقح سازند، این اثر بر روی هم می‌رساند که روحانیون زرتشتی و مقام سلطنت کوشش بسیار برای تدوین متن اوستا به عمل آوردند تا وحدت دین و دولت را تأمین کرده استوار سازند. موضوع سفر به دنیای بعد از مرگ با مواضع متشابهی که بعدها در ادبیات اروپای غربی نیز پدید آمد همانندی جالبی دارد (مثلاً با کمدی الهی دانته).

بوندهشن - یا کتاب آفرینش جهان - حاوی اطلاعاتی در هیئت و علوم طبیعی و آخرت شناسی^۱ و غیره می‌باشد. بعضی از افسانه‌های باستانی که در بخشهای موجود اوستا وجود ندارد در این اثر محفوظ مانده است.

دینکرت یک گونه دائرة المعارف دینی زرتشتیان است.

اهمیت این آثار از لحاظ زبان شناس در این است که حاوی مدارك لغوی و دستوری فراوان زبان پارسی میانه می‌باشند. هر مورخی به طور اعم، و مورخ فرهنگ بالاخص، اطلاعاتی درباره معتقدات و جهان بینی مذهبی و طبیعی و علمی آن زمان، از این آثار - به دست می‌آورد، و به طور کلی ادبیات مزبور (بویژه ترجمه‌های اوستا و تفسیر آن) ما را یاری می‌کنند تا درباره متن اصلی اوستا دآوری کنیم و پایه و مایه‌ای هستند که در احیای متن مزبور به کار می‌آیند.

به ظن نزدیک به یقین تنها اثر ادبی دینی غیر زرتشتی که به زبان پارسی میانه و خط پهلوی نوشته شده و در دست است ترجمه قطعات مزامیر می‌باشد که در تورفان کشف شده.^۲

ادبیات غیر دینی به زبان پارسی میانه

در محافل زرتشتیان، گذشته از آثار دینی، دست نبشته‌های برخی از تألیفات غیر دینی که در عصر پادشاهی ساسانیان و نخستین قرون پس از غلبه عرب به وجود آمده نیز - محفوظ مانده است، از نوشته‌های مؤلفان ارمنی و ییزانتی و عرب و ترجمه برخی قطعات پارسی میانه به زبان عربی که در دست است، چنین برمی‌آید که تألیفات محفوظ مانده فقط بخش کوچکی از کتب غیر دینی عظیمی را که قبل از فتوحات اعراب در ایران وجود داشته

1. Escazologie

۲. رجوع شود به F.C. Andreas - K. Barr, *Bruchstücken einer Pehlevi-Ubersetzung der Psalmen* (SPAW, 1933 Phil.-hist. kl, nr. I, S. 91 - 152)

این قطعات گواه بر آنند که مسیحیان ایرانی زبان هم تا حدی از خط پهلوی استفاده می‌کرده‌اند.

تشکیل می دهد.

به عقیده ت. نولدکه^۱ کتاب یادگار زدران *Yādgār-i Zarērān* قدیمترین اثری است که محفوظ مانده (تقریباً مربوط به سال ۵۰۰ میلادی است)، مضمون این اثر افسانه‌ای است درباره جنگ میان ارجاسپ شاه هیونیتها و ویشناسپ پادشاه ایران و سبب جنگ روی بر نتافتن ویشناسپ از کیش زرتشتی بوده، از آنجا که در یادگار زدران برخی عناصر لغوی خاص زبان پارتی کشف گردیده، اکثر محققان معاصر معتقدند که متن اثر از آغاز (شاید در عهد اشکانیان) به زبان پارتی تنظیم گشته و فقط بعدها به زبان پارسی (پارسی میانه) برگردانده شده است.

يك اثر جالب توجه دیگر زبان پارسی میانه یعنی کاردنامک ارتخشیر بابکان (*Kār-nāma-y-i Aršaxšēr-i Pāpān*) - کادنامه اردشیر بابکان - مربوط به اواخر قرن ششم می باشد. این داستانی است تاریخی که از وقایع مربوط به انقراض سلاله پارتی اشکانیان و جلوس اردشیر بابکان (۲۴۱-۲۴۴ میلادی) مؤسس شاهنشاهی ساسانی سخن می گوید. در این اثر هسته حقیقت تاریخی با لفافی از روایات و افسانه‌های آن دوران پوشیده شده است.

ظاهر آ ایجاد این گونه آثار نقلی - تاریخی به موازات ثبت وقایع جاری که در دربار ساسانی متداول بوده و در کتابخانه پادشاهی نگه داشته می شده - صورت می گرفته است. آگانی مورخ رومیة الصفری (قرن ششم میلادی) از وجود این گونه وقایع نگاریها و سالنامه‌ها در کتابخانه ساسانیان خبر می دهد. این تواریخ و یا سالنامه‌ها در واقع مدحنامه‌ای بوده است رسمی که تاریخ مروی فرمانروایان ایران را از عهد کیومرث افسانه‌ای («کیومرث» اوستا یا نخستین «آدم - شاه») شرح می دهد. چون تاریخ واقعی ایران در عهد هخامنشیان و سلاله‌های بعدی آن در آن زمان تقریباً به کلی فراموش شده و مجهول بوده در مدحنامه مزبور به جای آنان دو سلسله افسانه‌ای - پیشدادیان و کیان - گذاشته شده. حتی در روایات تاریخی تقریباً هیچ اطلاع درستی درباره دوران سلطنت سلاله پارتی ارشاکیان محفوظ نمانده و تنها نام تعریف شده آن سلاله (به صورت اشکانیان) باقی مانده است. مدحنامه رسمی مزبور فقط در بخش مربوط به دوران ساسانیان حاوی مطالبی می باشد که از لحاظ تاریخی موثق است (نظم تواتر سلاطین و تاریخهای سال و ماه و غیره). طبق روایت محفوظ در مقدمه شاهنامه^۲ بایسنقری تحریر و تدوین نهایی سالنامه‌های مزبور در زمان سلطنت یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی (۶۲۳/۶۳۲ میلادی) پایان گرفت. شکل کامل این تاریخ یا سالنامه که به زبان پارسی میانه تنظیم شده بود «خوتای نامک» *Xwātāy-nāmak* «شاهنامه» خوانده می شد و در اواسط قرن هشتم میلادی توسط ابن مقفع رجل فرهنگی مشهور آن زمان که اصلاً ایرانی بود (۷۲۱-۷۵۷ م.) به زبان عربی ترجمه شد - ولی نه اصل پارسی آن باقی مانده و نه ترجمه

1. Th. nÖldke

۲. در سال ۱۴۲۵/۱۴۲۶ م به امر بایسنقر - نوه تیمور - نوشته شده شد.

عربی فقط قطعاتی از ترجمه عربی آن در تالیفات عربی زمانهای متأخرتر محفوظ مانده و در دست است. مع هذا حتی در قرن دهم و یازدهم نیز برخی محافل و اشخاص از مضمون تاریخ مزبور و تالیفات تاریخی و نقلی مربوط بدان مطلع بودند. مطالب مزبور یکی از منابع شاهنامه مشهور فردوسی بوده و مضمون کادنامک و یادگاد دذیران تقریباً بلا تغییر در شاهنامه مورد استفاده قرار گرفته است.

منظومه ددخت اسودیک او بز «*Draxt-iasūrtiyubuz*» (درخت آشوری - نخل - و بز) نیز بسیار جالب توجه است. در این منظومه بحثی هزل آمیز میان بز و نخل در می گیرد که کدام یک از آن دو برای آدمی سودمندتر است. این منظومه از لحاظ مضمون به اشعار عامه خلق نزدیک است و زندگی مردم در آن منعکس شده و از بسیاری لوازم مورد احتیاج عامه - از قبیل جاروب و هاون گندم خردکنی و کفش چوبی و چوبی که بدان بز را می زنند و طنابی که با آن دست و پایش را می بندند (اینها را نخل به رسم سخریه بر می شمارد) و شیر و پنیر و لور و مایه پنیر و مشک که آب را خنک نگاه می دارد (مشک را بز ذکر می کند) و غیره - نام برده شده است. منظومه ددخت آشود و بز نیز مانند یادگاد دذیران نخست به زبان پارسی بوده و بعدها در دوران ساسانیان و تحریر آن از لحاظ زبان در آن تجدید نظری به عمل آمد و تغییراتی داده شد و توسط محرران پارسی زبان که می کوشیدند زبان آن را به پارسی میانه نزدیک کنند - «پارسی» شد.

دیگر آثار ادبی پارسی میانه که به دست ما رسیده عبارتند از : ماتیگان چترنگ (داستان دیاکتاب شطرنج) «*Māñiγān-i čatrang*»، خسرو کوادان اوت (تنگی) (داستان خسرو قبادان و غلام او) «*Xusrav Kavadān uθ reḡar-e*» و متن مختصری تحت عنوان ابدیخ اوت سخیکیخ سکستان «*Abdīh uθ sahīγīh-i sakastān*» (عجایب و دیدنیهای سرزمین سکایان - سیستان) و غیره. یک متن مختصر دیگر نیز حاوی نمونه پیمان نامه زناشویی در دست است که با مطالعه آن درباره وضع زن در آن زمان می توان داوری کرد و دیگر نمونه مراسلات است به زبان پارسی میانه. کتب تعلیمی از نوع پندنامکها و اندرزنامکها بسیار رواج داشته. برخی از کتب مزبور به شاهان ساسانی (مثلاً خسرو اول) و یا مشاوران ایشان منتسب می باشند. این تالیفات از اسلوبهای کشورداری و خصال حکام و سلاطین خوب و غیره سخن می گویند و مطالب ارزنده ای درباره نظرها و عقاید محافل زمامدار عهد ساسانی در مسائل مزبور می باشند. دیگر تالیفاتی که از این نوع بوده خویشکامیه دیتکان «*X^eškarīh-i reḡarān*» (وظایف جوانان) و اندرزکوتکان «*Andarz-i kōḡarān*» (اندرز کودکان) است که مخصوص آموزش قواعد رفتار شخص با دیگران است و غیره.

مسعودی جغرافیدان اسلامی از وجود «آئین نامه» ئی مربوط به عهد ساسانیان خبر می دهد که - به گفته وی - مرکب از چند هزار برگ بوده و احتمالاً در قرن دهم میلادی هنوز در دست بوده است. این تالیف نیز مانند دیگر تالیفات حقوقی و نظامی و سیاسی پارسی میانه فقط به صورت قطعاتی از ترجمه عربی - که این مقنع سابق الذکر در قرن هشتم میلادی به عمل آورده بود - به دست ما رسیده. مهمترین تالیف این نوع (که اصل

پارسی میانه آن باقی مانده) همانا مجموعه قوانین عهد ساسانی به نام ماتیگان هزارداستان *Mādiḡān-i hazār dāḡastān* (کتاب هزار دستود) است. در این کتاب مسائل مربوط به بازرگانی و برده‌داری و زناشویی و آئین دادرسی و غیره مورد مطالعه قرار گرفته است. تاریخ تدوین نهائی این مجموعه درست روشن نیست ولی در اینکه بخش اعظم آن موازین حقوقی عهد ساسانیان را منعکس می‌کند شککی وجود ندارد.

در آن دوران ترجمه‌هایی از افسانه‌های باستانی هندی نیز به عمل آمده بود. و از آن جمله ترجمه مجموعه داستان‌هایی است از قول حیوانات که بعدها به نام کلیله و دمنه در سراسر جهان اسلام و اروپا نامی گشت. و ترجمه مزبور که در سال ۵۵۰ میلادی به پارسی میانه به عمل آمد - مبنای روایت عربی آن قرار گرفت و بعدها ترجمه عربی مزبور واسطه ورود کلیله و دمنه در ادبیات جهانی گردید. در همان زمان (عهد ساسانی) طوطی نامه نیز به پارسی میانه ترجمه شد. و ادب عرب با بسیاری از افسانه‌های هندی به میانجی تألیفات و ترجمه‌های پارسی میانه آشنا گشت. و سپس در کشورهای دیگر از طریق ترجمه‌های عربی از آنها خبر یافتند.

آثار ادبی پارسی میانه حاوی مدارک زبانی فراوان می‌باشد که مبنای اطلاعات ما را درباره لغات و دستور زبان مزبور تشکیل می‌دهد. و از لحاظ تاریخ ادب فارسی نیز اهمیت فراوان دارد، زیرا - چنانکه نشان داده شد - ادبیات عصر فردوسی در موارد بسیار از آثار زبان پارسی میانه ریشه می‌گیرد. بدین مناسبت تذکر یک نکته مهم ضروری به نظر می‌رسد: برخی از آثار پارسی میانه - مثلاً منظومه ددخت آسودی و بز که پیشتر ذکر آن رفت - به شکل موزون نوشته شده بوده‌اند و حتی در بعضی موارد مصرع‌های مقفی داشتند. مثلاً مدحنامه شاه بهرام که تمام سی مصرع آن قافیه آن *av* - دارد.

آثار ادبی پارسی میانه از لحاظ تحقیق در فرهنگ آن عصر نیز حایز اهمیت فوق العاده می‌باشد. حتی در قرن گذشته، دانشمندان از تألیفات اصیل پارسی باستانی، ویا مستخرجاتی که در ترجمه‌های عربی باقی مانده بود - استفاده کرده، وضع زندگی و فرهنگی و تاریخی ایران عهد ساسانیان را به یاری آن منابع معلوم می‌ساختند. از این نظرگاه نامه تنسر به پادشاه طبرستان که از موضوعهای تاریخی و سیاسی و اخلاقی بحث می‌کند بسیار جالب توجه است - متن ترجمه این اثر که به دوران ما رسیده در پایان قرن گذشته توسط دارمستتر^۲

۱. تاریخ ترجمه‌ها و انتشار داستان‌های کلیله و دمنه در ادبیات جهانی در تألیف آکادمیسین کراچکوسکی تحت عنوان کلیله و دمنه (آثار منتخبه) مجلد دوم، چاپ مسکو - لنینگراد، ۱۹۵۶ ص ۴۴۲-۴۴۳ مفصلاً آمده. لازم است متذکر شویم که مترجم کلیله و دمنه به زبان عربی نیز همان ابن مقفع مترجم خدااینامه و آلین نامه بوده است. ابن مقفع بزرگترین مترجم آثار پارسی میانه به زبان عربی بوده (ولی البته تنها او نبوده است). در نخستین قرن‌های بعد از غلبه اعراب بسیاری دیگر به کار ترجمه دست زدند و بر اثر کوشش ایشان روایات و سنن ادبی ایران پیش از اسلام برای نسل‌های بعد محفوظ ماند.

2. M. [J] Darmesteter, *Lettre de Tansar au roi de Tabaristan* (JA, 9- me série, III, 1894, p. 185-250).

شرقتناس فرانسوی منتشر شد و باری دیگر (در ۱۹۳۲) مجتبی مینوی دانشمند ایرانی به انتشار آن همت گماشت. مجموعه قوانین عهد ساسانی به نام ماتیکان هزاراداستان *Mādiqān-i hazar dāḍastān* (کتاب هزار دستور) که ذکر آن رفت و همچنین دیگر تألیفات برای تحقیق در وضع تاریخی و فرهنگی مورد استفاده شایان قرار گرفت (کارهای کریستیان بارتولومه و دیگر دانشمندان). بسیاری از تألیفات ک.آ. ایناسترانسف دانشمند روسی که تحت عنوان کلی مطالعات ساسانی (СІІ6., 1909) منتشر شد، از زندگی تاریخی و فرهنگی ایران عهد ساسانی بحث می کند (روایات ادبی، اصول حرب، عیدها و رسوم و آداب وغیره)... تألیفات مزبور بر پایه آثار آن دوران قطعات و مستخرجاتی که مصنفان عرب نقل کرده اند - مبتنی می باشد. متونسی از قبیل داستان خسرو قبادان و غلام او نیز تصویر نیکی از زندگی محافل فتودالی ایران عهد ساسانی در نظر خواننده مجسم می سازند. متن پارسی میانه به نام شهرستانهای ایران *Šahrastānīhā-yi Erānšahr* شهرهای ایران - برای تحقیق در تاریخ و جغرافیای تاریخی ایران باستان بسیار مهم است. در متن مزبور شهرهای ایران بر شمرده شده است و اطلاعاتی درباره بنیانگذاری آنها وجود دارد.

مهمترین بازدیدهایی که از ادبیات پارسی میانه به عمل آمده نخست از «وست»^۱ و - در زمان اخیر - از تاوادیا می باشد.^۲

خصوصیات کتابت پارسی میانه («پهلوی - کتابی»)

آثار پارسی میانه - اعم از دینی و غیر دینی - که بر شمردیم به خط ویژه ای که «پهلوی - کتابی» یا فقط «پهلوی» نامیده می شود نوشته شده است. این خط یکی از انواع خط «پارسیک» *Pārsīk* است و تفاوت آن با خط روایت پارسی میانه کتیبه های ساسانی و حروف سکه های آن دوران این است که خط مورد نظر جنبه دست نبشته و شکسته دارد و قرائت و تفسیر آثاری که به این خط نوشته شده بسیار دشوار می باشد.

نخست لازم است تذکر دهیم که تعداد حروف الفبای پهلوی (۲۲) کمتر از تعداد اصوات زبان پارسی است. بدین سبب بعضی از حروف هم از آغاز معرف دوصوت گشتند. مثلاً پ و ف و ه و خ و ه بوده است و الخ. اما مصوتها، علی الرسم در خطوط سامی الاصل مصرفی ندارند و یا به وجهی بسیار ناقص و نامستمر معرفی می شوند. در خط

1. E. W. West, *Pahlavi literature* (G1Ph, Bd II).

2. J. C. Tavadia, *Die Mittelpersische Sprache und Literatur der Zarathustrier*, Leipzig, 1956.

پهلوی مصوت‌های مقصور یا کوتاه $\ddot{u}$, $\ddot{i}$, $\ddot{a}$ به‌طور کلی معرفی نمی‌شوند و مصوت‌های ممدود یعنی $\bar{u}$, $\bar{o}$, $\bar{e}$, $\bar{i}$, $\bar{a}$ به‌کمک حروف v , y که در عین حال مصمتها را ادا می‌کنند معرفی می‌گردند. ضمناً گاهی از همین حروف برای معرفی مصوت‌های کوتاه استفاده می‌شود.^۱ بدین‌قرار علامت $\bar{v}$ در عین حال ممکن است $\bar{u}$, $\bar{o}$, $\bar{u}$, $\bar{i}$ و $\bar{a}$, $\bar{e}$, $\bar{i}$, $\bar{v}$ را معرفی کند و قس علی‌هذا.

گذشته از این در تندنویسی ترقیم بسیاری حروف به‌یک شکل در می‌آمد و در نتیجه مثلاً علامت d, g, y و r, l, n, v را نیز معرفی می‌کرد و الخ. و از آنجا که بعضی از این حروف - بدون این تداخل نیز معرف چند صدا بوده‌اند در نتیجه گاهی علامتی واحد ممکن بود در عین حال مبین چهار تا هفت صدا باشد (مثلاً علامت $r, l, n, \ddot{u}, o, v, \bar{u}$ را معرفی کند و علامت $\bar{v}$ معرف $x, h, \ddot{a}$ و علامت $d, g, y, \bar{e}, \ddot{i}, \bar{i}$ باشد و الخ).^۲ این را هم بگوئیم که گاهی در حین تحریر در نتیجه اتصال دو حرف چیزی شبیه به‌یک حرف دیگر پدید می‌آید و این خود قرائت کلمه را با دشواریهای بیشتری روبرو می‌کند. (مثلاً تلفیق دو حرف v و $\bar{v}$ «الف» در تحریر با حرف $\bar{v}$ (ش) شبیه می‌شود و تلفیق $\bar{z}$ و d در تندنویسی به‌صورت $\bar{d}$ در می‌آید و با حرف «الف» که معرف $x, h, \ddot{a}$ است متشابه است و الخ).

باید در نظر گرفت که املاهای دست‌نویس‌های پهلوی تاریخی است (قدیمی است). و بدین سبب حالت صوتی واقعی زبان پارسی را در عصر ایجاد آثار مزبور نمی‌رساند، بلکه وضع صوتی زبان پارسی پیش از دوران ساسانیان را منعکس می‌کند. مثلاً از لغاتی که زبان ارمنی و دیگر زبانها از پارسی میانه به‌وام گرفته‌اند (و همچنین از دیگر مدارك) معلوم شده است که پس از قرن پنجم میلادی (و شاید هم پیشتر) t - ی باستانی پس از مصوتها و حروف n, r مانند $\bar{v}$ تلفظ می‌شده. ولی با این حال در تألیفات پارسی میانه که مدتها بعد تحریر شده در حالات مذکور، به‌رسم قدیم، t نوشته می‌شده.^۳ از دیگر سو چون $\bar{y}$ چون $\bar{v}$ متن چندین بار استنساخ می‌شده - نساخان، تحت تأثیر تلفظ خویش قرار گرفته، شیوه تحریر بدوی متن را غالباً تحریف می‌نمودند و آن را به‌وضع صوتی زبان پارسی

۱. به اصطلاح scriptio Plena «تحریر کامل».

۲. فقط در برخی نسخ خطی متأخرتر حروفی که در تحریر متشابه‌اند به‌کمک اعراب و اشکالی که ظاهراً از الفبای عربی به‌وام گرفته شده - مثلاً $\bar{d}, \bar{g}, y$ و r, l, n, v از یکدیگر جدا و مشخص می‌کردند.

۳. اختلاف میان الفبای قدیم و تلفظ زمان در زبانهای دیگر نیز - از جمله انگلیسی و فرانسه و روسی وجود دارد.

زمان - زمانی که استنساخ صورت گرفته بوده، نزدیک می کردند. ۱. مجموع این عوامل تعیین اصوات زبان پارسی آن زمان را بسیار دشوار می سازد.

ولی با این حال در قرائت متون پهلوی آنچه از همه دشواریها بالاتر است همانا وجود تعداد کثیری اندیشه نگاری یا مفهوم نگاری می باشد. اندیشه نگاری^۲ یا ایده نوگرام یا هزوارش علامتی است شرطی برای معرفی فلان یا بهمان مفهوم یا اندیشه. علامت اندیشه نگاری معنی کلمه را ادا می کند نه اصوات آن را. ممکن است علامات شرطی گوناگونی در اندیشه نگاری به کار روند. ۲. در خط پهلوی نیز علامات اندیشه نگاری برای تحریر کلمات آرامی به کار می رفت. این کلمات ظاهراً از عهدی که زبان و خط آرامی به عنوان زبان رسمی اداری متداول بوده - در زبان پارسی محفوظ مانده بود. مثلاً برای ادای حرف اضافه پارسی «از az»، اضافه آرامی «من» - به این صورت *min rē* و به همان معنی - مورد استفاده قرار می گرفت. و برای ادای نه *nē* پارسی میانه که کلمه نفی بود نفی آرامی *Lā* به کار می رفت و برای ادای *nām* «نام» و «شب» *šaβ* از کلمات آرامی *šm* (شام) و *lylyh* «لیله» استفاده می شده، الخ. وجود این کلمات سامی (آرامی) در متنی که به زبان ایرانی، (در این مورد پارسی میانه) نوشته شده - در بادی نظر این اندیشه را در ذهن پدید می آورد: که متن مزبور به زبان مختلطی که برخی از عناصر آن ایرانی و بعضی سامی می باشد نوشته شده است. نخستین موارد این اختلاط در سده های قرن سوم (چهارم؟) قبل از میلاد دیده می شود.

شمار لغات سامی (آرامی) در متون پهلوی بسیار است. و علی الرسم اضافات و حروف ربط و ضمایر و افعال کثیر الاستعمال و قیود و بسیاری از اسامی عام به آرامی ادا می شده است. و بدین سبب بسیاری از دانشمندان غربی عقیده داشتند که متون پهلوی به یک زبان مخلوط ایرانی و سامی نوشته شده. کشف سیمای واقعی خط پهلوی خدمتی است که دانش روسی به عالم علم کرده است. در سال ۱۸۸۰ آکادمیسین ک. گ. زالمان چنین نوشته بود: «... متون پهلوی که به پارسی خالص بوده بیشتر با کلمات یک لهجه سامی که در این مورد نقش اندیشه نگاری را ایفا می کرد - نوشته می شده است. مخترعین این شیوه به سامی

۱. این گونه اشتباهات «صوتی» ساخان گاهی در تعیین تلفظ حقیقی کلمه در عصر مربوط به محققان کمک می کند.

2. ideogramme

۳. مثلاً در خط چینی علامت *م* معرف مفهوم «آدمی» و *د* مفهوم «قلب» است و الخ. در خطوط صوتی نیز ممکن است بعضی علامات اندیشه نگاری وارد شود. مثلاً علامت «4» مفهوم معینی را می رساند که در زبانهای مختلف به اسمهای متفاوت تلفظ می شود. (به زبان فارسی «چهار»، به روسی «چنیره»، به آلمانی «Vier» و به فرانسه «quatre».

می نوشتند و به پارسی می خواندند.^۱ در سال ۱۸۸۶ ک. گ. زالمان کوشید تا بخش سامی متون پهلوی را به ایرانی درآورد یعنی به جای کلمات سامی (آرامی) معادل‌های ایرانی آنها را بگذارد.

وی در بسیاری از نوشته‌های خویش عقیده مختلط بودن زبان متون پهلوی را رد می‌کند و دلایل وزینی در اثبات اینکه کلمات سامی متون مزبور فقط نقش علامات شرطی را ایفاء می‌کردند و هرگز تلفظ نمی‌شده‌اند - اقامه کرده است. دلایلی که به سود این عقیده می‌باشد به قرار زیر است:

۱. ساختمان دستوری زبان متون پهلوی پارسی خالص است. و حتی به کلمات آرامی پسوندهای پارسی افزوده شده. مثلاً به کلمه آرامی **𐭠𐭣𐭥𐭥** «malkā ملک» (شاه) پسوند پارسی جمع **𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥** «ān - آن» و به ریشه‌های افعال آرامی **𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥** «کردن -» و **𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥** «بردن» پسوندهای پارسی شخصی: اول شخص مفرد یعنی **am** - ام و دوم شخص مفرد **ēh** - ده، **ay** - ای، یاه و سوم شخص مفرد **ēd** - اد و اول شخص جمع **ēm** - ام و دوم شخص جمع **ēd** - اد و سوم شخص جمع **ēd** - و «and - end» - «اند» و «آند» اضافه می‌شود. به این گونه ریشه‌های افعال برای بیان حالت مصدری پسوند **tan** - و **dan** - تن و دن ملحق می‌شود و **alx** ریشه‌های آرامی با پسوند پارسی **𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥** ملک **ān**، **malkā-ān** و غیره که به نظر غریب می‌آید - به نحوی کاملاً طبیعی با گذاشتن هموزن پارسی آن ملکان خوانده نشده بلکه شاهان **ān - Sāh** خوانده می‌شود و **alx**.

۲. در نسخ خطی کلمه واحدی گاه به وسیله اندیشه نگاری و گاه با کلمه پارسی مربوطه ادا می‌شود. مثلاً مقایسه کنید «**𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥** kar-ō - کرد» را که اندیشه نگارشی است یا پسوند پارسی حالت مفعولی (= سوم شخص مفرد ماضی) و **karō** «کرد» که همان کلمه است ولی به پارسی نوشته شده (به صورت صوتی). و همچنین **𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥** **būdan** - بودن «اندیشه نگاری با پسوند پارسی مصدر **tan** - و **dan** - تن و دن» و **𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥** **būdan** - که همان کلمه است منتهی به صورت صوتی. حرف اضافه **az** «از» که با اندیشه نگاری ادا شده و **𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥** که نوشته همان حرف اضافه است به پارسی و **alx**.

۳. اگر واقعاً این همه لغات آرامی که در متون پهلوی دیده می‌شود در زبان

۱. ک. گ. زالمان تاریخ مختصر ادبیات پارسی باستانی یا ایرانی (تاریخ عمومی ادبیات تحت نظر و ف. کورشی شماره ۱ - ۱۸۸۵). ص ۱۸۷. - وجود اندیشه نگاری را در متون پهلوی وسترگارد (Nöldeke) و دیگران قبل از زالمان متذکر شدند. ولی این نظر فقط درعالمیات ک. گ. زالمان که شیوه تراس لیتراسیون (انتقال به خط لاتین) و تراس کریسیون (ادای اصوات به وسیله حروف لاتین و غیره) متون پهلوی را تدوین کرد - به طور کامل به کرسی نشست.

پارسی میانه وجود می‌داشت (و از آن جمله کلماتی که جزو ذخیره اصلی لغوی زبان هستند از قبیل ضمائر و اضافات و حروف ربط و افعال مهم) لااقل اثری از آنها درخلف و وارث زبان پارسی میانه - یعنی پارسی نو می‌بایست باقی مانده باشد. و حال آنکه در پارسی کنونی و دیگر زبانهای ایرانی عناصر آرامی وجود ندارد (بجز آن کلمات معدودی که شاید بعدها بعضاً به واسطه زبان عربی به وام گرفته شده. مثل خرج و کنز و غیره).

۴. زرتشتیانی که از خط پهلوی استفاده می‌کردند فرهنگهای ویژه‌ای برای تفسیر اندیشه‌نگاریها داشتند. که هراندیشه‌نگاری یا هزوارش - به زبان پارسی میانه «ترجمه» (توضیح) می‌شد.

تذکر این نکته مهم است که برخی از لغات پارسی میانه که در فرهنگهای مزبور محفوظ مانده در متون پهلوی به صورت صوتی دیده نمی‌شود. به جای آنها علی‌الرسم اندیشه‌نگاریهای سامی قرار دارد. و حال آنکه لغات مزبور در زبان زنده و محاوره حتماً وجود داشته‌اند (مثلاً ضمائر و حروف ربط و غیره) و فرهنگهای مزبور شاهد این مدعی می‌باشند. یکی از مشهورترین فرهنگهای یاد شده به نام فرهنگ پهلویک مورد مطالعه و تحقیق عده‌ای از دانشمندان قرار گرفته. آخرین طبع آن توسط یونکر^۱ صورت گرفته و برای تحقیق و مطالعه متون پهلوی (رجوع به فهرست کتب شود) کتاب بی- نظیری است. پارسیان گاهی به منظور تسهیل تفهم متون پهلوی به استنساخ و برگرداندن متون مزبور مبادرت ورزیده و به یاری فرهنگهای مذکور - در ضمن تحریر - برای اندیشه‌نگاریها معادل‌های پارسی آنها را قرار می‌دادند. و در این امر (استنساخ و برگرداندن) از خط اوستائی (یا بعدها) الفبای عربی استفاده می‌کردند. متون پهلوی که به این شیوه استنساخ شده اگر به خط اوستائی تبدیل شده باشند پازند (*Pazand*) و اگر به حروف عربی نوشته شده پارسی نامیده می‌شوند. بعضی از آثار زبان پارسی میانه فقط به این صورت به دست ما رسیده است.

۵. مؤلفان متقدم عربی زبان با این شیوه قرائت متون پهلوی آشنا بوده‌اند. ابن مقفع (قرن هشتم) می‌گوید که: «آنان (یعنی پارسیان) خط خاصی دارند که زوارش *Zavāriš*^۲ نامیده می‌شود: مثلاً اگر کسی بخواهد «گوشت» *gōš* بنویسد، بسر^۳ می‌می‌نویسد و گوشت تلفظ می‌کند، یا اگر بخواهد «نان» *nān* بنویسد «لحم»^۴ می‌نویسد و نان می‌خواند...»^۴

1. H. F. J. Junker

۲. در پارسی متوسط *uzvārišn* «اوزواریشن» (هزوارش) یعنی «توضیح» و «تعبیر».

۳. بسر = به آرامی - گوشت

۴. لحم = به آرامی نان

قطعه‌ای از متن پهلوی با تبدیل آن به حروف لاتین بین‌المللی و همچنین حروف صوتی (ترانس لیتراسیون و ترانس کریپسیون) و ترجمه و تفسیر آن که طبق اصول سابق‌الذکر به‌عمل آمده - در زیر نقل می‌شود:

1. שלם 2. לט 3. וואס 4. פון 5. שטענדיג 6. ראם
 7. 16 8. 17 9. 18 10. 19 11. 20 12. 21
 13. 22 14. 23 15. 24 16. 25 17. 26 18. 27
 19. 28 20. 29 21. 30 22. 31 23. 32 24. 33
 25. 34 26. 35 27. 36 28. 37 29. 38 30. 39
 31. 40 32. 41 33. 42 34. 43 35. 44 36. 45
 37. 46 38. 47 39. 48 40. 49 41. 50 42. 51
 43. 52 44. 53 45. 54 46. 55 47. 56 48. 57 49. 58
 50. 59 51. 60 52. 61 53. 62 54. 63 55. 64 56. 65
 57. 66 58. 67 59. 68 60. 69 61. 70 62. 71 63. 72
 64. 73 65. 74 66. 75 67. 76 68. 77 69. 78 70. 79
 71. 80 72. 81 73. 82 74. 83 75. 84 76. 85 77. 86
 78. 87 79. 88 80. 89 81. 90 82. 91 83. 92 84. 93
 85. 94 86. 95 87. 96 88. 97 89. 98 90. 99

تبدیل کلمات به حروف بین المللی (۱)

1) $\begin{array}{ccccccc} & & & l & & l & \\ & & & g & r & r & \\ h & l & d & n & h & n & \\ 1) & x & r & y & v & x & v \end{array}$

2) $\begin{array}{cccc} & & & l \\ & & & g \\ & & r & g \\ l & h & d & \\ 2) & r & x & y \end{array}$

3) $\begin{array}{ccccccc} & & & & & l & \\ & & & & & r & g \\ & & & & n & d & \\ 3) & k & v & y & \check{c} & k & l \end{array}$

(۱) در تبدیل کلمات به حروف بین‌المللی (ترانس‌لیتراسیون) اشکال مختلف ممکن قرات حروف بطور عمودی قرار گرفته وزیر اندیشه نگارها خط کشیده شده. :: علامت پایان جمله است.

^l
^{' č ' g r g}
^{h f h d n d}
 4) x p x y š v y k 5) ^l b v t 6) — 7) —

^l
^{' č ' r g}
^{h f h n d}
 8) x p x v y k 9) ^l k v y ^l č k x v 10) ^{' č} x p r m y k t ^g

^l
^r
ⁿ
 11) v 12) ^g y r x m y k t r ['] ^g ^l 13) ^g y x š t ['] ^l ^r ⁿ
 14) v

^l ^l
^{' g r g r}
^{h d n d n}
 15) — 16) — 17) x y v y v k 18) ^{f l} p r s t š n

['] ^{g n} [']
^{h l d r h}
 19) x r y v x r 20) — t 21) — 22) ^l k v y č k ^{r g} ^{n d}

^l
^r
ⁿ
 23) k v t 24) ['] — x t ^h 25) — l 26) —

['] ['] ^g
^{h l h d l}
 27) x r t x š y r 28) — 29) ^l s t v r y x s ^{r g} ^{n l d h} 30) — st

^l ^l ^l
^r ⁿ ⁿ
ⁿ ^{r y r l}
 31) v 32) t v b v r 33) z t 34) ^l v 35) ^l s r v t v x p y k ^r ^{' č g} ⁿ ^{l n} ^{n h f d}

^l ^l ^g [']
^r ^{' r} ^{d h}
ⁿ ^{h n l}
 36) v 37) x v r m y x 38) ^l k v t ^r 39) ['] x r t x š y r ^g ^{d l} 40) y y t ^{g g} ^{d d}

^l
^r
ⁿ
 41) v

^f
 42) p t š

^l
^r g ' č ' r
ⁿ d h f h n
 43) v y x p x v

^l
^r
ⁿ
 44) b v

^l
^r
ⁿ
 45) v

^l l
^r r
ⁿ n
 46) — 47) — 48) — 49) — 50) x r t x š y r 51) m t v v

^l
^r
ⁿ
 52) v

^l
^r g r
ⁿ d n
 53) y v s t y x

^l
^r g ' r
ⁿ d h
 54) v

^l
^r g r
ⁿ d n
 55) y v š x r m

^l l
^r r
ⁿ n
 56) — t v v

^l
^r
ⁿ
 57) p t v s t

^h h
 58) x m x y

59) — 60) — 61) —

^l l
^r g r ' r
ⁿ d n h n
 62) x r y v x v

63) — 64) — tk

^h h
 65) b x x t

66) — 67) — t

^l
^r g
ⁿ d
 68) — 69) k v y č k

^l
^r g ' ' r
ⁿ d h h n
 70) — 71) v y x x v

72) —

^l
^r g g g ' g
ⁿ d d d h
 73) v z y y k y x

^g
^d
 74) y

^h l h g d l
 75) x r t x š y r

76) — t

^l
^r
ⁿ
 77) v

^l
^r g
ⁿ d
 78) — 79) v z y

^h
 80) b x m

^h l h
 81) — 82) x r t x š y

	l		l										
	r		r										
	n		n										g
83)	b	v	t	84)	v	85)---	86)---	87)---	88)	p	y	š	d
	</												

تبدیل بحروف بین‌المللی صوتی (۱)

- 1) *arðapān* 2) *rāy* 3) *kanēzaγ - ē(v)* 4) *aβāyišntγ* 5) *būd*
 6) *kē* 7) *āz* 8) *aβārtγ* 9) *kanēzaγān* 10) *āzarmtγtar* 11) *uð*
 12) *grāmtγtar* 13) *dāšt* 14) *uð* 15) *pāð* 16) *hār* 17) *ēvēnaγ*
 18) *parastišn[-i]* 19) *arðapān* 20) *būd* 21) *ān* 22) *kanēzaγ*
 23) *karð* 24) *estād* 25) *roz-ē(v)* 26) *kā* 27) *arðaxšēr* 28) *pāð*
 29) *stōrgāh* 30) *nišast* 31) *uð* 32) *tanbūr* 33) *zað* 34) *uð*
 35) *srūdāzth* 36) *uð* 37) *xurramth* 38) *karð [ō]* 39) *arðaxšēr*
 40) *drð* 41) *uð* 42) *pāð - aš* 43) *niyāzān* 44) *būd* 45) *uð*
 46) *pas* 47) *āz* 48) *ān* 49) *aβāz* 50) *arðaxšēr* 51) *mihr*
 52) *uð* 53) *dōstth* 54) *uð* 55) *dōšarām* 56) *karðan* 57) *pāð-*
vast 58) *hamē(v)* 59) *pāð* 60) *šāβ* 61) *kā* 62) *arðapān[-i]*
 63) *bē* 64) *šūdaγ* 65) *baxt* 66) *bē* 67) *xvaft* 68) *ān*
 69) *kanēzaγ* 70) *pāð* 71) *nihān* 72) *ō* 73) *nazdtγth* 74) *-i*
 75) *arðaxšēr* 76) *šūð* 77) *uð* 78) *tāγ* 79) *nazd[-i]* 80) *bām*
 81) *āpāγ* 82) *arðaxšēr* 83) *būd* 84) *uð* 85) *pas* 86) *aβāz*
 87) *ō* 88) *pēš[-i]* 89) *arðapān* 90) *šūð*

تفسیر

۱. *arðapān* «ارتبان»، «اردوان»، «اردبان» نام آخرین شاه سلاله ارشاکیان (اشکانیان) ارتبان پنجم. *arðapān > arta - pāna* - ی پارسی باستانی، به معنی «نگهبان و مدافع آرت» . تحریر این کلمه به صورت *rdv'n* (با *d* و *v*) تلفظ نساخ متأخر را منعکس می‌کند.

۲. *ray* - اضافه منفصل بعد از کلمه، که در این مورد به معنی تعلق و گرایش است. *ray > radi* - ی پارسی باستانی: به معنی «به‌ناظر»، «برای»، «به‌سبب» (در زبان روسی هم «رادی» به همین معنی است). را *ra* - ی کنونی فارسی. *ray arðapān* یعنی «اردوان را». نظیر «پادشاه را سه دختر بود» فارسی، که در افسانه‌ها گفته می‌شود.

۳. *kanēzaγ*، کنیزک به معنی «خدمتکار زن» و «دختر جوان». این کلمه در پارسی متوسط به شکل *kanγ* «کنیک» نیز دیده شده. *Kanya* - ی هندی باستانی، *ka'ne* - ی اوستائی، «کنیز» و «کنیزک» فارسی، *Kindza* - ی آسی (دیگوری) به معنی «عروس»،

Kani و *Keni*-ی کردی، *Kina*-ی طالشی به معنی «دختر»، *keina*-ی به لهجه زازا به معنی «عروس»، «تازه عروس»، *kiñtikā* و *Kiñkikā*-ی مونیجانی به معنی «دختر جوان» و غیره. این کلمه با *Kin* و *kənik* ارمنی به معنی «زوجه» و «زن» نیز قابل قیاس است. (شاید از پارسی میانه وارد زبان ارمنی شده؟).

تحریر این کلمه به شکل *knyčk* (با *č* و *K* در آخر آن) تلفظ عصری متقدم تر از زمان تألیف متن را منعکس می کند و نمونه ای از املای تاریخی و قدیم است. *e(v)* - پسوند نکره و نامشخص - *ē(v)* - > از پارسی باستانی *aiva* به معنی «یک» - مطابق با «یای وحدت» فارسی کنونی. این پسوند در متن با علامت «I» - ادا شده است. کنیزکی *kanēzač-ē(v)* به معنی «یک دختر جوان» یا «دختر جوان نامعلومی». با حروف تعریف نامعین زبانهای اروپایی مقایسه شود (*ein* در آلمان و *un* در فرانسه و غیره) که از عدد «یک» مأخوذند.

۴. *aβāyisntč* «شایسته»، «سزاوار». مسند کلمه ماقبل. علامت اضافه ۱ ادا نشده، زیرا که پس از پسوند اضافی نکره علی الرسم ادا نمی شود. *-č* - پسوند صفات نسبی، مطابق با *-č* فارسی کنونی (در دولت-ی، فارس-ی و غیره). *-išn* - پسوند اسم مصدر که به پایه زمان حال ملحق می شود. *-č* - فارسی کنونی و *-č* تاجیکی کنونی (مقایسه شود با «خوانش» تاجیکی به معنی «قرائت» و روش *rav-iš* فارسی و غیره).

aβāy - پایه زمان حال فعل *aβāyistan* - ابا یستن - به معنی «شایستگی داشتن»، «قابل بودن برای کاری»، «لازم بودن». *aβāy* > از ایرانی باستانی *upa* (اضافه ای که گسترش در مکان را می رساند) + *-ay* - ریشه فعل «آمدن». از لحاظ تشکیل فعل با کلمه هم معنی روسی آن *noð-xoðumь* (به معنی شایستگی کاری را داشتن) و *con-venir* فرانسه، همانند است و الخ. تحریر این کلمه به شکل *p'yšnyk* (با *p* و *k*-ی ما بعد مصوت) نتیجه املای تاریخی و قدیم است. در زبان فارسی کنونی و تاجیکی کنونی اشکال سوم شخص مفرد زمان حال این فعل (باید و بید *Boyad* و *Bāyād*) به طور نامشخص استعمال می شوند - به معنی «لازم است»، «ضروری است».

۵. *būd* - پایه زمان گذشته (= سوم شخص مفرد زمان گذشته) از فعل بودن *būd. būdan* > از پارسی باستانی *būta* (مفعول از ریشه *-bū*). با *šumь* «بیت» روسی مقایسه شود. تحریر این کلمه به صورت *bvt* (با *-č* ی مابعد مصوت) نتیجه املای تاریخی و قدیم است.

۶. *Kē* - ضمیر نسبی. مطابق «که» فارسی و *Ki* تاجیکی امروزی. این کلمه در متن به وسیله اندیشه نگاری ادا شده.

۷. *az* «از» فارسی کنونی، به وسیله اندیشه نگاری بیان شده (در متن حروف *č* MN که معرف اضافه سامی است و به معنی «از» است نوشته شده. با «من» *min* عربی مقایسه شود).

۸. *aβārīč* به معنی «دیگر». *aβārīč* > از ایرانی باستانی *apara* (*apara*-ی اوستائی به معنی «خلفی - بعدی»، «دیرتر») + پسوند صفتی *-īč* (به بالا رجوع شود).

دربارهٔ تحریر این کلمه به صورت *p'ryk* (با *p* و *k* مابعد مصوت) به تفسیر شماره ۴ رجوع شود.

۹. *kanēzaγān* - جمع *kanēzaγ* (شمارهٔ ۳) که به کمک *ān* - معادل *ān* - فارسی کنونی و *on* - تاجیکی تشکیل شده (مثل مردان *mardan* فارسی و *mardón* تاجیکی و غیره).

۱۰. *āzarmitar* «محترم‌تر». صفت تفضیلی از صفت نسبی *āzarmit* که خود مرکب است از اسم عام *āzarm* «آبرو» «شرف» «احترام». *tar* - «تر» پسوند تفضیلی (با «تر» فارسی و تاجیکی در کلمات بزرگتر و کلاتر مقایسه شود). *tγ* - پسوند صفت نسبی (به بالا رجوع شود). دربارهٔ املاي قدیم این کلمه و کلماتی که بعد می‌آید به بالا رجوع شود.

۱۱. *uδ* حرف ربط. *o* - ا - سی فارسی و *u* - ی «او» - تاجیکی (مثل *kitob-u* *spadar u modar uδ daftar* و *uδ* > از پارسی باستانی *uā*).

۱۲. *grāmītar* «گرامیتر - ارزنده‌تر». حالت تفضیلی از صفت نسبی *grāmī* به معنی «عزیز - و ارزنده» (با کلمهٔ «گرامی» فارسی مقایسه شود).

۱۳. *dašt*. «اوداشت» یا «اودردست داشت» (= سوم شخص مفرد زمان گذشته) از ریشهٔ *dār* «داشتن» و «دردست داشتن» همان «داشت» فارسی کنونی.

۱۴. *uδ* (به بالا شمارهٔ ۱۱ رجوع شود).

۱۵. *paδ* - اضافه به معنی «در - درون». *paδ* > از پارسی باستانی *Pati*. فارسی کنونی «به». در متن به وسیلهٔ اندیشه‌نگاری ادا شده.

۱۶. *har*. ضمیر نامعین. «هر». *har* > از پارسی باستانی *haruva* همان «هر» فارسی کنونی. در متن با اندیشه‌نگاری ادا شده.

۱۷. *evēnaγ* (*aδvēnaγ*) به معنی «رسم» «قاعده» «شیوه» «طرز». از لحاظ اشتقاق با فارسی کنونی «آئین» مربوط است و همان معنی را دارد.

۱۸. *Parastišn* «خدمت - پرستش». اسم مصدر که به کمک *išn* - (به بالا رجوع شود) و فعل پرستیدن *parastiδan* تشکیل شده: *Parast*. همان پرستش فارسی کنونی. *[i-]* اضافه. (به معنی «پرستاری»؟ - مترجم).

۱۹. *arδaβān*. (به شمارهٔ ۱ رجوع شود).

۲۰. *būδ*. (به بالا - شمارهٔ ۵ - رجوع شود) ریشهٔ فعلی *bū* - به کمک اندیشه‌نگاری ادا شده ولسی علامت دستوری پایهٔ زمان گذشته (یعنی *t* -) به شیوهٔ صوتی (با حرف *t*) بیان شده است. این نکته پرمعنی است که در عبارتی واحد این فعل هم به صورت صوتی و هم به شکل اندیشه‌نگاری نوشته شده است: *arδaβān būδ* جمله‌ای است معترضه و نسبی برای کلمهٔ *parastišn*. و به وسیلهٔ اضافه‌ای که در متن ادا نشده (به شمارهٔ ۱۸ رجوع شود) از لحاظ دستوری بدان مربوط می‌شود.

۲۱. *ān* - ضمیر اشاره. همان «آن» پارسی کنونی. در متن به وسیلهٔ اندیشه‌نگاری ادا شده است.

۲۲. *kanēzaγ* (به شماره ۳ رجوع شود).

۲۳ و ۲۴. *karδ ēstāδ* - فعل مرکب. سوم شخص مفرد ماضی از فعل کردن *karδan* که به کمک فعل معین «ایستادن» *ēstādan* تشکیل شده، مبین عملی است که در گذشته چندبار و یا در مدت مدیدی وقوع یافته. (در تاجیکی کنونی «ایستادن» به شکل معین فعل و تقریباً به همین معنی استعمال می شود - مترجم) ریشه فعل معین یعنی - *est* به وسیله اندیشه نگاری ادا شده، ولی علامت دستوری پایه زمان ماضی (*-āδ*) به شیوه صوتی (با حرف *ɪ*) نوشته شده است.

۲۵. *rōz - ē (V)* - به معنی «زمانی» «روزی». *rōz* «روز» > از پارسی باستانی *rauča*، همان «روز» فارسی کنونی. به شیوه اندیشه نگاری تحریر شده (حروف *yom* - یوم - ریشه سامی این کلمه را که به معنی روز است منعکس می کنند. با «یوم» عربی مقایسه شود). اما در باره *ē* - علامت نکره یا وحدت به بالا رجوع شود (شماره ۱۳).
۲۶. *Ka* - حرف ربط زمانی به معنی «چه وقت» و «کی» و «زمانی که». همان «که» پارسی کنونی و «کی» تاجیکی. در متن به وسیله اندیشه نگاری ادا شده.

۲۷. *arδaxšēr* - (اردخشیر - اردشیر). نام مؤسس سلسله ساسانی (از ۲۲۴ تا ۲۴۱ میلادی سلطنت کرد). *arδaxser* > از پارسی باستانی *arta - xšāθriya* آرت - خستریه، به معنی «دارنده پادشاهی آرت» (با نام چندین تن از شاهان هخامنشی مقایسه شود با *artaxšāθra* و آرتاکرزس» یونانیان).

۲۹. *Stōrgāh* «ستورگاه» به معنی «طویل» «اصطبل». کلمه ای است مرکب از *stōr* که به معنی «دام بزرگ» است. با *Staora* - ی اسقائی و «ستور» فارسی کنونی که «حیوان سواری و یا باربر» باشد قابل تطبیق است (اسب، شتر و غیره) + *gāh* به معنی محل و مکان (همان *gāh* فارسی کنونی).

۳۰. *nišast*. سوم شخص مفرد ماضی فعل *nišastan* «نشستن». *nišast* «نشست» > *ni* (زائده فعلی که جهت پائین رامی رساند) + *Sad* ریشه فعل «نشستن» (با *cuδemb* روسی و *Sedēre* لاتینی که هر دو به همین معنی است مقایسه شود) + *ta* - پسوند زمان ماضی. طبق قواعد صوتی زبانهای باستانی ایرانی، *S* (اگر بعد از *i* واقع شود) *S* «ش»، *d* (قبل از *i*) *S* می شود. «نشست» فارسی کنونی. «نیشست» تاجیکی. پایه فعل به صورت اندیشه نگاری ادا شده است.

۳۲. *tanbūr* «تنبور» (آلت موسیقی سیمی) همان «تنبور» فارسی کنونی.
۳۳. *zaδ* - سوم شخص مفرد زمان ماضی از فعل زدن *zaδan* (در این مورد به معنی نواختن آلت موسیقی است).

۳۵. *srūδvāzīh* «سرایش». کلمه مرکب: از *srūδ* (سرود) + *vāz* به معنی «آواز و صدا». با «آواز» در فارسی کنونی مقایسه شود. (*ā - vāz*) «صدا»، به لاتینی *Vocis, Vox* والخ. *īh* - پسوند اسم معنی (*i* - فارسی کنونی).

۳۷. *xurramīth*. همان «خرمی - شادی» فارسی کنونی.

۳۸. *karδ* - سوم شخص مفرد ماضی از فعل *karδan* (کردن).

۴۰. *diṭ* - سوم شخص مفرد ماضی فعل *dīdan* (دیدن). همان دیدن فارسی).
 ۴۲. *paṭ* - *as* - اضافه *paṭ* به معنی «در و اندر» (به شماره ۱۵ که اضافه مزبور در آنجا به وسیله اندیشه نگاری ادا شده رجوع شود) + ضمیر متصل سوم شخص مفرد. (کنونی فارسی).

۴۳. *niyāzān* - نیازان اسم فاعل از پایه نیاز - *niyāz* «نیاز» «ضرورت».
 ۴۶. *Pas* «پس» > از پارسی متوسط *Pasāva* (> *Pasa - ava* - به معنی «پس از آن») به معنی «پس» فارسی. به وسیله اندیشه نگاری ادا شده.
 ۴۹. *aβāz* - در این مورد اضافه «با» (علی الرسم *aβā*) - به بعد شماره ۸۱ رجوع شود).

۵۱. *mihr* («مهر») به معنی «دوستی» «عشق» «توافق» (> از ایرانی باستانی - *miṭra* || هندی باستانی *mitrá*) فارسی کنونی «مهر». تحریر تاریخی این کلمه با *tr* - *hr* ایرانی باستانی را منعکس می کند. *hr* نشان می دهد که این کلمه از لهجه های شمال غربی (پارتی) وارد پارسی میانه شده است (در تاریخ زبان پارسی *s > r* > *tr*). مثلاً *se > ri > ri* که به معنی «سه» است. معنی «آخر که در تحریر این کلمه و دیگر کلمات به کار رفته چندان روشن نیست (شاید این حرف معرف يك مصوت خفیف باشد).

۵۳. *Dōstīh* - اسم. «دوستی». به کمک پسوند *īh*. (به بالا رجوع شود) تشکیل شده. *Dōst* «دوست» > از پارسی باستانی - *Dauštar* (از پارسی باستانی *Dauš* || *zaoš* اوستائی «مایل بودن» «خوش آمدن»). در فارسی کنونی نیز گفته می شود.
 ۵۵. *dōšārām*. اسم. «آسایش شیرین». کلمه ای است مرکب از: *dōš* (به تبصره کلمه پیش رجوع شود) + *ārām* «آرامش» (همان «آرام» در فارسی کنونی).

۵۷. *paḍvast* - سوم شخص مفرد ماضی از فعل *paḍvāstan* به معنی «پیوستن - متصل کردن - مربوط ساختن» (از پارسی باستانی - *Pati - basta* - «پیوستن» فارسی کنونی).

۵۸. *hamē* (*v*) به معنی «همیشه» «دائم» (> از پارسی باستانی *ham - aiva* به معنی «يك به يك با هم» «بارها»).

۶۰. *šaβ* «شب» (> از پارسی باستانی *xšapa* خشیپه) - همان «شب» فارسی کنونی. این کلمه در متن به وسیله اندیشه نگاری ادا شده - به این شکل *LyLyH*. با «لیل» عربی مقایسه شود.

۶۳ و ۶۴ و ۶۵. *be-šūdan* - *baxt* - صفت. به معنی «بدبخت» (معنی تحت-اللفظی «بشده بخت» یا «بخت از دست رفته»). مسند کلمه *be . arəβān* اضافه ای است بر سر فعل که ختام کامل عمل را می رساند (مانند «ب» کنونی فارسی در بشد و بکرد و بزد و غیره). *šūdan* - «شده» - که از پایه ماضی فعل «شدن» و به کمک پسوند اسمی *-ak* - > *a* تشکیل شده. *baxt* «بخت». اضافه *be* و ریشه فعلی *-šū*. به وسیله اندیشه نگاری ادا شده اند.

۶۶ و ۶۷. *be* اضافه فعلی (به بالا رجوع شود). *xvaft* سوم شخص مفرد ماضی

از فعل *xvaftan* خوفتن «خفتن». به وسیله اندیشه نگاری ادا شده.
۷۰ و ۷۱. *pað-nihān* - «پنهان». *pað* (اضافه به معنی «به» «در») +
nihān «پنهان» (درفارسی کنونی نیز «پنهان» است) مقایسه شود با «پنهان» فارسی کنونی
به همین معنی.

۷۲ و ۷۳ و ۷۴. *O* - حرف اضافه به معنی «نزد - به سوی» (*ava-saiy >*)
(دستانی *avahe*). *nazdīrīh* - اسم به معنی «نزدیکی». متشکل از *nazd* و دو پسوند
اسمی: *-īr* و *-īh* (فارسی کنونی - همان «نزدیکی»). *i* - اضافه. در این مورد
nazdīrīh-i به معنی «در نزدیکی». اضافه «*O*» به وسیله اندیشه نگاری نوشته شده
است.

۷۶. *šud* - سوم شخص مفرد ماضی از «شدن» (این فعل به معنی قدیمی آن در
ادبیات کلاسیک فارسی نیز دیده می شود). ریشه این فعل یعنی *-šii* «شو» به صورت
اندیشه نگاری نوشته شده ولی علامت دستوری مفعولی ماضی (= سوم شخص مفرد ماضی)
δ به شیوه صوتی تحریر گشته (به شکل تاریخی و قدیمی *t*).

۷۸. *tāy* - اضافه «تا» - به وسیله اندیشه نگاری ادا شد.

۷۹. به شماره ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ رجوع شود.

۸۰. *bām* «بام» به معنی «سپیده دم» «صبح» - همان بامداد و «بام» در فارسی کنونی.

۸۱. *aβāy* - اضافه. به معنی «با» (> ایرانی باستانی *upāka*). در ادبیات کلاسیک
فارسی کنونی «ابا» آمده و در زبان کنونی فارسی «با». این کلمه هم به وسیله اندیشه نگاری
ادا گردیده.

۸۶. *aβāz*. قید. به معنی «از نو» «باز» «بعقب» (> ایرانی باستانی *apā - ča*)
(*apā - ka*). همان فارسی کنونی «باز». این کلمه هم به وسیله اندیشه نگاری ادا شده.
۸۸. *Pēš* - «پیش» (> از پارسی باستانی *Paišiyā*). در این مورد *Opēš[i]* به
معنی «به پیش می باشد».

ترجمه

«۱-۱۳ اردوان را کنیزك شایسته ای بود که از دیگر کنیز گمان محترم تر و گرامی ترش
می داشت».

۱۴-۲۴ و هر گونه خدمتی اردوان را بود آن کنیزك انجام می داد.

۲۴-۲۵ روزی که اردشیر در اصطبل نشسته و تنبور می زد و سرود می خواند و
خرمی و شادی می کرد، او (آن کنیزك) اردشیر را دید و خاطر خواه او شد.

۴۵-۵۷ و پس از آن با اردشیر [پیوند] مهر و دوستی و آرامش دل بست

۵۸-۹۰ همه شب که اردوان بشده بخت (بدبخت) بختی آن کنیزك پنهان به
نزدیک اردشیر شدی و تا نزدیک بامداد با اردشیر بودی و پس از آن به پیش اردوان باز
رفتی...

این قطعه خودگواه پیچیدگی و دشواری تعیین ترکیب صوتی زبان پارسی میانه-آنچنانکه در متون پهلوی منقول است - می باشد. گذشته از «خطاهای» مرسوم، ۳۳ کلمه از ۹۰ کلمه قطعه کوچک مزبور به وسیله اندیشه نگاریهای سامی (آرامی) ادا شده است.

آشنائی به اصول خط اندیشه نگاری ضرورت دارد - بخصوص که شیوه مزبور نه تنها در زبان پارسی میانه بلکه در دیگر زبانهای ایرانی میانه - که از انواع خط آرامی الاصل استفاده می کردند - نیز متداول بوده.

این که کلمات سامی متون پهلوی اندیشه نگاری است و لاغیر و همواره به پارسی میانه خوانده می شدند - پس از کشف و مطالعه متون مانوی کاملاً ثابت گردید.

متون مانوی

در آغاز قرن بیستم توجه محافل علمی جهان به سوی کشفیات باستان شناسی که در ترکستان چین به عمل آمده بود - و مجموعه های پربهایی از آثار هنری عهد باستان و خطوط به زبانهای گوناگون را در دسترس دانشمندان قرارداد - معطوف گردید. در بسیاری از کشورها کمیته های ویژه ای تأسیس گشت که هیئتهای علمی چندی تشکیل داده به ترکستان چین (مین تسزیان) اعزام کردند. هیئتهای مزبور اسناد و مدارک دینی و فلسفی بسیار مربوط به مسیح - بودایی و مانوی و مسیحی کشف کردند. بخش مهمی از اسناد مزبور به زبانهای ایرانی نوشته شده بوده.

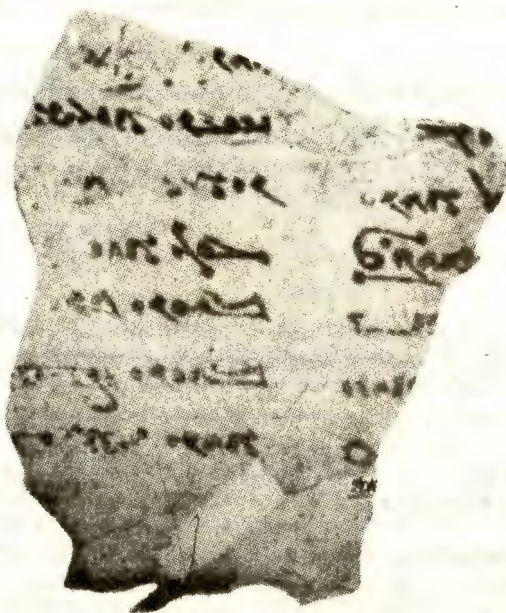
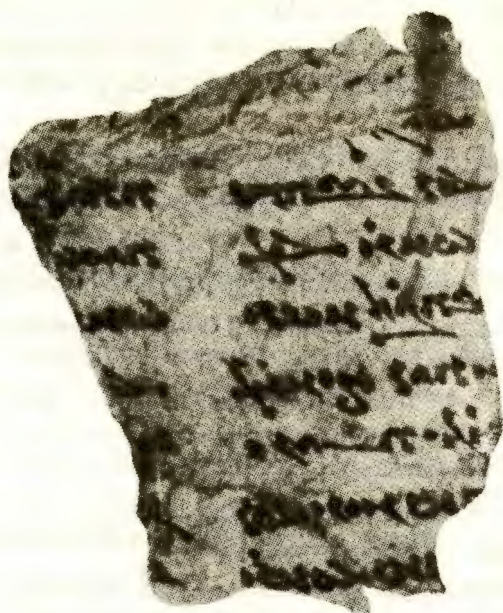
قسمت اعظم آنچه در ترکستان شرقی به زبانهای ایرانی کشف شده عبارت است از اوراق و یا تکه هایی از اوراق دست نبشته های گوناگون. اکثر این مدارک مربوط به عهد سلطنت سلاله تان (۹۰۷-۶۱۸ م) در چین می باشد. گرچه تاریخ برخی از اسناد مزبور از آن زمان نیز تجاوز می کند.^۲

۱. مهمترین هیئتهای اعزامی: هیئت انگلیسی (A. Stein)، در ۱۹۰۱-۱۹۰۰ و ۱۹۰۸-۱۹۰۶ هیئت آلمانی کریونودل (A. grunwedel) و فن لکوک (A. Vonlecoq)، ۱۹۰۳-۱۹۰۲، ۱۹۰۴، ۱۹۰۶-۱۹۰۵، ۱۹۱۴-۱۹۱۳، هیئت فرانسوی پللیو (P. Pelliot)، ۱۹۰۹-۱۹۰۶، فرهنگستان علوم روسیه در آن دوره دو هیئت به رهبری آکادمیسین س. ف. اولدنبورگ به ترکستان چین اعزام داشت (۱۹۱۵-۱۹۱۴) که نتایج علمی مهم کسب کردند.

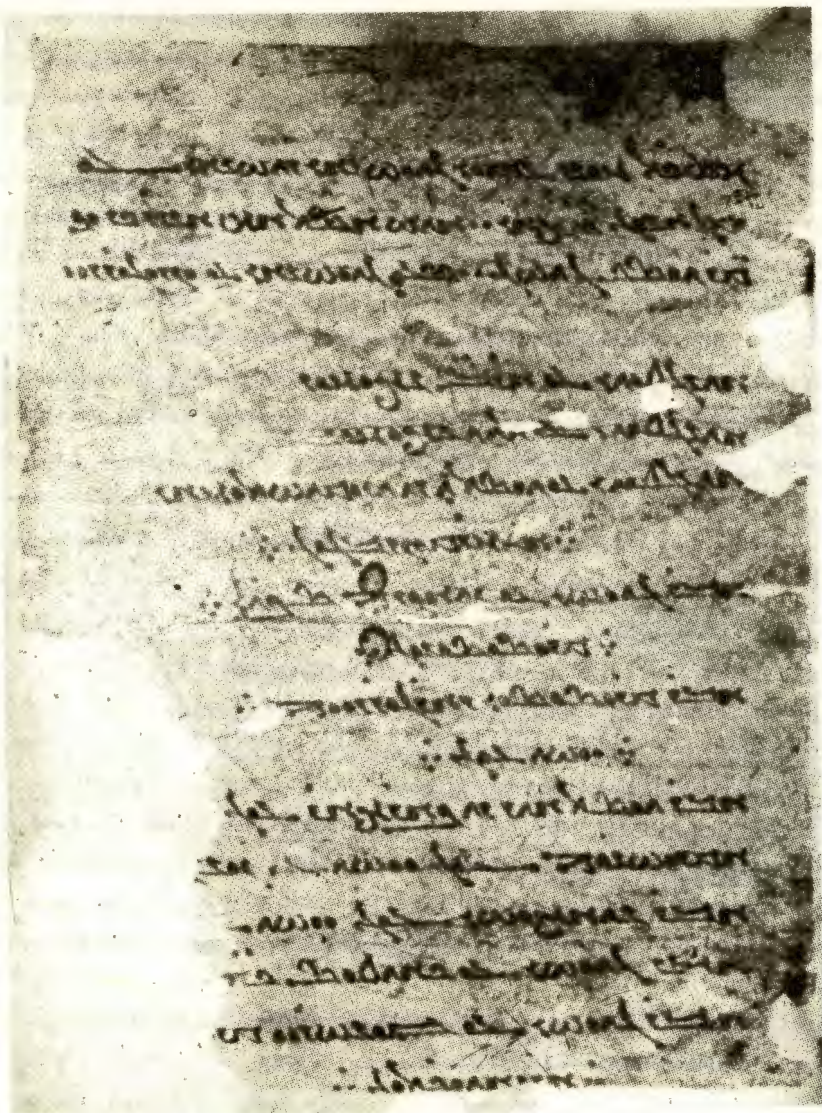
۲. اطلاعات مشروحتری درباره مدارک ترکستان شرقی به زبانهای ایرانی در فصول مربوطه منقول است. اطلاعات عمومی درباره دست نبشته های زبان ایرانی در ترکستان شرقی و وضع مدارک مزبور و پیشرفتی که در مطالعه آنها به عمل آمده از تالیفات ذیل به دست می آید:

H. Lüders, *Über die literarischen funde von Ostturkistan* (SPAW, 1914, VI, S. 85-108). W. Lentz, *Fünfzig Jahre arbeit an der iranischen Handschriften Turfan-Sammlung* (ZDMG, Bd 106. H. 2. 1956 2. 3-22 (حاوی اطلاعات کتابشناسی بسیار مفید است).

M. Boyce, *Some remarks on the present state of the Iranian Manichaean MSS from Turfan...* («Mitteilungen des Instituts für Orientforschung», Bd IV, H. 2., Berlin, 1956, S. 314-322).



قطعه دست نبشته مانوی بزبان پارسی میانه (از مجموعه موزه آسیایی انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم شوروی)



قطعه دست نیسته مانوی بزبان پارسی‌میانه (از مجموعه موزه
آسیایی انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم شوروی)

یکی از نتایج مهم حفریاتی که در واحه تورفان (در شمال بیابان تکله - مکان) به عمل آمد همانا کشف متون مانوی به زبان پارسی میانه بود.^۱

کشف متون مانوی در ترکستان شرقی تصادف محض نبود. پیروان مانی (در ۲۱۶ و یا ۲۷۶-۲۱۷ میلادی) پیامبر که در ایران عهد ساسانیان مورد تعقیب قرار گرفته بودند هم از قرن سوم و چهارم میلادی عرصه فعالیت خویش را به سوی مشرق - به خراسان و آسیای میانه و ترکستان چین منتقل کردند. در آن ناحیه جماعات کثیر العده مانوی وجود داشتند و در میان ایشان عده ای از افراد اقوام ایرانی زبان نیز دیده می شدند. کثرت متون مانوی که به پارسی میانه تحریر شده گواه بر آن است که زبان مزبور در کیش مانوی و تبلیغات آن نقش مهمی را ایفاء می کرده. متون مانوی مکشوف که به زبان پارسی میانه بوده به حروف مانوی ویژه - یکی از انواع خطوط آرامی - سریانی تحریر شده بوده. تاریخ دست نبشته های مانوی تورفان، به زبان پارسی میانه، به تقریب پایان قرن هشتم و آغاز قرن نهم میلادی می باشد؛ ولی متون مزبور حاوی قطعاتی از تألیفات ادوار متقدم تر می باشد. و از آن جمله قطعاتی از تألیفات شخصی مانی نیز ضمن آنها محفوظ مانده است. مطالعه متون مانوی تورفان در تحقیقات زبان شناسی ایرانی و زبان پارسی میانه و تاریخ زبان پارسی نقش بسیار مهمی بازی کرده. زیرا خط مانویان (که ایجاد آن به شخص مانی نسبت داده می شود) به مراتب بهتر و دقیقتر از خط پهلوی ترکیب صوتی و ساختمان دستوری زبان پارسی میانه را منعکس می کند، املاء خط مانوی بر عکس کتابت پهلوی اسیر سنت قدیم نیست. گذشته از این در متون مانوی به هیچ وجه اندیشه نگاری (هزارش) دیده نمی شود. بنابراین خصوصیات خط پهلوی - خصوصیتی که اصوات زبان پارسی میانه را از محققان پنهان می دارد - در متون مانوی بالکل - یا تقریباً بالکل - وجود ندارد. نخستین چاپ متون مانوی به زبان پارسی میانه (توسط ف. و. ک. میولر. سال ۱۹۰۴) نشان داد که زبان متون مزبور همان زبان تألیفات و ادبیات وسیع مذهبی (زرتشتی) و غیر مذهبی پهلوی است.^۲ بدین قرار ثابت شد که عناصر سامی (آرامی) که بخش مهمی از لغات متون پهلوی را تشکیل می دهند - جز اندیشه نگاری نبودند و هرگز تلفظ نمی گشتند و هنگام قرائت هموزنهای پارسی میانه آنها خوانده می شده.

متون مانوی تورفان از لحاظ تاریخ ادبیات فارسی نیز واجد اهمیت فوق العاده

۱. حفريات ترکستان چین له تنها متون پارسی میانه بلکه دست نبشته هایی به زبانهای پارسی و سندی و سکاکی ختنی و طخاری (یا هیاتلی) و فارسی نو در دسترس ایرانشناسان گذاشت. متونی که در آنجا به زبانهای ایرانی کشف گردیده به خطوط زیر به دست ما رسیده است: خط مانوی (متون سندی و پارسی میانه و فارسی نو)، خط سندی (متون سندی)، خط برهمائی (متون سکاکی - ختنی)، خط سریانی - استوری (متون سندی و فارسی نو)، خط «پهلوی» (متون پارسی میانه)، خط طخاری (متون طخاری یا هیاتلی)، بعضی متون به زبانهای ایرانی در لفافه خطوط چینی و رولی ترکی نیز محفوظ مانده است.

۲. البته فقط باین تفاوت که به علل یاد شده، زبان متون مانوی مانند زبان ادبیات پهلوی حاوی آنهمه عناصر مهجور و کهنه نیست.

می‌باشد. آکادمیسین ک. گ. زالمان موفق شد در نبشته‌های مانوی (۱۹۰۸ م.) قطعات منظوم و موزون چندی کشف کند. قطعات موزون مزبور نمونه‌هایی از اشعار هجائی هستند که از عهد عتیق در میان اقوام ایرانی زبان متداول بوده است. در زیر نمونه‌ای از اشعار تغزلی متون مانوی نقل می‌شود:

<i>xvarxšēd-i rošan</i>	<i>uō purmah-i brāzāg</i>
<i>rōčēnd uō brāzēnd</i>	<i>az tanvār-i ōy draxt</i>
<i>murvān bāmēvān</i>	<i>ōy nāzēnd šāḍtha</i>
<i>nāzēnd kaḇōtar</i>	<i>frašēmurv-i visp- [rang]...</i>

خورشید روشن
نور می‌پاشند و می‌درخشند
و بدر درخشان
مرغان بامدادان شادمان می‌سرایند
از پس تنه آن درخت
می‌سرایند کبوتر و طاوس رنگا [رنگ]...

پاپیروس‌های پهلوی

پاپیروس‌های پهلوی که در پایان قرن نوزدهم در ناحیه فایوم مصر کشف شده گروه ویژه‌ای از آثار زبان پارسی میانه را تشکیل می‌دهند. پاپیروس‌های مزبور مربوط به قرن هشتم میلادی است و بنابراین قدیمی‌ترین دست‌نشته‌های خط پهلوی شمرده می‌شود که محفوظ مانده (قدیم‌ترین دست‌نشته معلوم ادب پهلوی مربوط به قرن چهاردهم میلادی است) پاپیروس‌های مزبور به خط مکاتبه و شکسته نوشته شده و ظاهراً اسناد تجاری و اقتصادی می‌باشد. امر قرائت این پاپیروس‌ها به‌کندی پیشرفت می‌کند. پاپیروس‌های پهلوی در موزه‌های مسکو و برلن و وین و استراسبورگ و پاریس و آکسفورد و فیلادلفی و چند مرکز دیگر محفوظ می‌باشند.

۳. آثار زبان پارسی

در متون مانوی مربوط به مغرب ایران (از لحاظ زبان) که در تورفان کشف شده وجود دو لهجه مختلف مشهود گردیده. برخی از متون مانوی به زبان پارسی میانه نوشته شده بود ولی بعضی دیگر به یک لهجه نامعلوم ایرانی میانه تحریر شده بود - که به پارسی میانه نزدیک، ولی با این حال واجد ویژگی‌هایی از خود بوده است. و معلوم شد که لهجه دوم همان است که روایت دوم متون صخره نبشته‌های ساسانی (روایت پهلویک) بدان نوشته شده. بدین طریق معلوم گشت که روایت ثانی صخره نبشته‌های عهد ساسانی و مدارک مانوی به‌دو زبان خویشاوند - یعنی پارسی میانه و پارسی نوشته شده است. زبان اخیر الذکر در دوران باستان و میانه زبان ایرانی در بخش جنوب غربی آسیای میانه (بخش جنوبی ترکمنستان) و همچنین خراسان رواج داشت. زبان پارسی را از روی صخره

متون مانوی به زبان پارتی

منبع اصلی مطالعه زبان پارتی متونی است که در حفريات تورفان کشف گردیده. تحقيق در اسناد مزبور خصوصيات اصلی لغات و ساختمان دستوري زبان پارتی و تفاوت آن را با پارسی میانه معلوم ساخته.

بخشی از متون مانوی مزبور که به زبان پارتی نوشته شده ترجمه‌هایی است از پارسی میانه که به‌مهت جماعات مانوی خراسان و ترکستان چین به‌عمل آمده است. و چون این متون ترجمه است نه‌اصل و جماعات مانوی نیز از لحاظ زبان مختلط بوده‌اند، بالطبع متون مزبور از لحاظ لغوی و نحوی از عوامل مذکور متأثر گردیده‌اند.

چرم نبشته‌های اورامان

در سال ۱۹۱۳ موزه بریتانیا سه قطعه چرم نبشته را که اندکی پیش از آن تاریخ در کردستان ایران - نزدیک قریه اورامان - کشف شده بود ایتای نمود. دو چرم نبشته به زبان یونانی و سومی - چنانکه بر اثر تحقیق معلوم شد - به حروف پهلوی و به زبان پارتی بوده است. در حاشیه سند اولی نیز مطلبی به زبان پارتی نوشته شده. اسناد مزبور قبلاً خرید و فروش قطعه زمین و تاکستانی می‌باشد و ظاهراً در قرن اول میلادی تنظیم شده. سند پارتی از لحاظ لغات فقیر است و بر روی هم حاوی ۲۳ لغت ایرانی است که از این شمار ۱۵ اسم خاص است

بایگانی اسناد نسای باستانی موضوع زبان اسناد مزبور.

در سال ۱۹۴۸-۱۹۴۹ ضمن عملیات باستانشناسی که از طرف هیئت مختلط باستانشناسی ترکمنستان جنوبی *you - Ta - ké* تحت ریاست ورهبری استاد م. ا. ماسون در خرابه‌های نسای کهنه ونو (نزدیک عشق‌آباد - اشک‌آباد) چند تکه سفالینه که مطالبی بر آن نوشته شده بود کشف شد. این قطعات شکسته سفالینه‌هایی بوده (که اصطلاحاً *ostrak* «استراک» نامیده می‌شود) که در عهد قدیم غالباً برای نوشتن و به‌جای کاغذ از آن استفاده می‌شده. در سالهای بعد تعداد این کشفیات افزوده شد و تا سال ۱۹۵۴ بیش از ۱۲۰۰ قطعه سفالینه مکتوب کشف شده بود.^۲

اسناد مزبور به یکی از انواع خط آرامی نوشته شده که به خط چرم نبشته‌های اورامان نزدیک است ولی از شیوه شکسته و مساهله‌آمیز به‌دور می‌باشد و این تفاوت بارزی است میان خط اخیر الذکر و شیوه کتابت نوشته‌های اورامانی (به‌عکس بنگرید). این خط

۱. «استراک» شکسته‌های سفالینه یا صدف و غیره - که در عهد باستان مردم آن به‌وسیله آن رای به‌نوی بلد اشخاص می‌دادند و بدین سبب نفی بلد را استراکیزم گویند (مترجم).

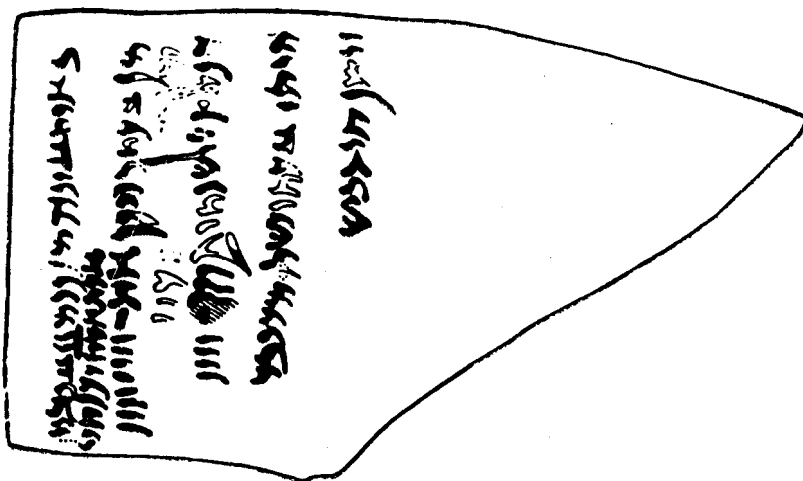
۲. اکنون (سال ۱۹۶۰) به‌پیش از ۲۰۰۰ رسیده است.

از لحاظ شیوه ترسیم حروف با خطی که در مکاتبات اداری هخامنشیان به کار می‌رفته - و پاپیروسهای مکشوف در الفاتین مصر نمونه ای از آن است - نزدیک می‌باشد.



تکه سفالینه II - از نسای قدیم

برسر موضوع زبان مدارك مزبور بحثی میان دانشمندان در گرفت و مطالب فراوان در پیرامون آن نوشته شد (به فهرست کتب رجوع شود). کشف این اسناد در نسای باستانی - پایتخت شاهان پارتی - و اینکه تاریخ تقریبی آنها قرن اول میلادی تخمین زده شده - این حدس را تقویت می‌کرد که زبان اسناد - پس از کشف و قرائت - پارتی باشد. ولی معلوم شد که تعداد کلمات ایرانی (پارتی) متن ناچیز است. و لغات آن بیشتر سامی (آرامی) بوده‌اند. بالنتیجه محققان به این موضوع برخوردند که: آیا اسناد مورد نظر به زبان آرامی نوشته شده‌اند (در این صورت کلمات پارتی متن را زبان آرامی از پارتی به‌وام گرفته است) و یا اینکه اسناد به پارتی نوشته شده و کلمات آرامی جنبه اندیشه‌نگاری (هزوارش) دارند و در حین قرائت باید به جای آنها کلمات پارتی گذاشت. این موضوع تاکنون به‌طور قطع حل نشده است.



نمونه‌های اسناد نای قدیم. سند شماره ۷۳-۱ و ۴۴-۱.

تکه‌های سفالینه نسا از لحاظ مضمون اسناد اقتصادی و بازرگانی، مربوط به وصول مالیات جنسی (به شراب و سرکه) از چند تاکستان می‌باشند. کشف راز قرائت بایگانی مزبور از نظر مطالعه تاریخ و تاریخ فرهنگ آسیای میانه در دوران سلطه سیاسی سلاله پارتی ارشاکیان (اشکانیان) واجد اهمیت عظیمی است. این اسناد از لحاظ فقه اللغة ایرانی نیز بسیار اهمیت دارد زیرا عجله قدیمترین متون مربوط واصلی هستند که از سرزمین آسیای میانه به دست آمده. گذشته از این تحقیق در بایگانی مزبور مطالبی برای داوری در سیر تکامل خطوط آرامی الاصل در ایران و آسیای میانه و مطالعه زبان پارتی به دست می‌دهد.

۴. آثار زبان سغدی

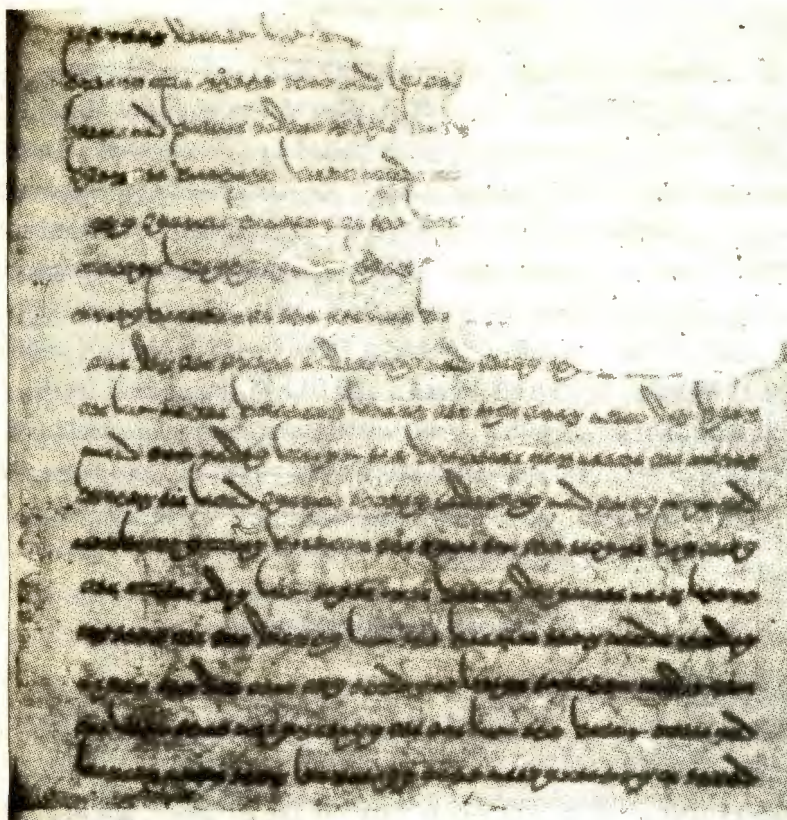
نخستین اسناد سغدی که کشف شد.

در میان دست‌نوشته‌های فراوانی که در آغاز قرن بیستم در ترکستان چین کشف شد اسناد چندی به‌زبانی مجهول وجود داشت. همه این اسناد که به‌طور کلی مربوط به‌قرنهای هشتم و نهم بودند با حروف گوناگون آرامی الاصل از قبیل سریانی و مانوی (با همان حروفی که اسناد مانوی پارسی و پارتی تورفان نوشته شده بود) و به‌خط دیگری که در میان اسناد اویغوری (که قبلاً کشف شده) مشاهده گشته - نوشته شده بوده. علت اختلاف بین خطوط مزبور این بود که از جماعت‌های مختلف وابسته به فرهنگ‌های متفاوت - ریشه می‌گرفتند. مثلاً متون مسیحی به‌خط سریانی و مانوی به‌خط مانوی و بالاخره متونی که بیشتر مضمون بودایی داشتند به‌خط ثالی نوشته می‌شدند (که بعدها به نام «سغدی» و یا «خط سغدی» خوانده شد).

باری معلوم شد که زبان همه اسناد مزبور یکی است و به‌خانواده زبانهای ایرانی

تعلق دارد.^۱

۱. اختلافات چندی که در سبک و اجزاء کلمات و نحو متون و لغات مانوی و بودایی و مسیحی دیده می‌شود بیشتر مربوط به تفاوت میان محیط‌های فرهنگی و تاریخی بوده است که متون مزبور در آن تدوین و ترجمه و استنساخ شده بودند. بیشتر متون بودایی که در صومعه‌های بودایی آسیای میانه منون گشته از چینی و سنسکریت ترجمه شده بود و خصوصیات متون مزبور بیشتر نتیجه نفوذ متنی که از آن ترجمه شد و گاهی نتیجه عدم تفهم متن اصلی از طرف مترجم بوده. ویژگی‌های متون مسیحی (انجیل و غیره) که کلمه به کلمه از سریانی ترجمه شده نیز نتیجه تأثیر اصل سریانی بوده. علت اینکه در متون مانوی تعداد زیادی لغات پارسی و پارتی دیده می‌شود این است که متون مزبور در جماعت‌های مانوی متشکل از ایرانی‌زبانان مختلف بوجود آمده بود و در جماعت‌های مزبور ظاهراً مراسم دینی به‌زبانهای پارسی میانه و پارتی برگزار می‌شده. باید املاهای قدیمی و تاریخی (و احتمالاً برخی خصوصیات دستوری) آثاری را که «به زبان سغدی خاص» نوشته شده در نظر گرفت. شاید زبان آثار مزبور برای مردم قرن هشتم تا دهم میلادی - بیشتر زبانی قدیم (و به عقیده برخی محققان «مرده») بوده است؛ برعکس املاهای متونی که به حروف مانوی و سریانی نوشته شده تلفظ زنده سندیان آن زمان را بهتر منعکس می‌کند، بدیهی است که رجال روحانی مانوی و مسیحی که در میان مردم آسیای میانه در نیمه دوم هزاره اول بعد از میلاد فعالانه تبلیغ می‌کردند - ناچار می‌بایستی به زبان زنده سندیان با ایشان سخن گویند. و واقعاً زبان متون مانوی و بخصوص مسیحی، ظاهراً به زبان زنده سغدی در قرن هشتم و نهم و دهم نزدیک است. از میان تألیفات اخیر که در این موضوع منتشر شده رجوع شود به بعضی مسال تاریخی زبان سغدی. اثر ک. و. کائوفمان. (کارهای I. Ya. Z. VI 1956 - صفحه ۴۵۹).



سندی بزیان سغدی و مضمون بودایی (قطعه‌ای از افسانه‌ای) که
در درون خوان بلسست آمده (از مجموعه موزة آسیایی -
انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم شوروی، هیئت س.ف.
اولدنبورگ ۱۹۱۵ - ۱۹۱۶)

درمتون مانوی برخی اصطلاحات مربوط به گاهنامه وجود داشت که با اصطلاحات
نجومی خوارزمیان و سغدیان - که در آثار دانشمند بزرگ خوارزمی الاصل قرن دهم و
یازدهم، ابوریحان بیرونی محفوظ مانده - مقابله شد و مقایسه نشان داد که اصطلاحات
گاهنامه متون مانوی با آنچه بیرونی در اثر خود آورده و از آن سغدیان می‌داند - مطابق
است. بنابراین در سال ۱۹۰۴ زبان همه متون مزبور را «سغدی» خواندند و این نام
برای آن لسان مسجل گشت.

«خطوط قدیمی سغدی»

هیئت آ. استین^۱ (در سال ۱۹۰۸-۱۹۰۶) در ویرانه برج نگهبانی در مغرب «دوخوان» اسناد دیگری یافت که به یکی از انواع خط اندیشه نگاری آرامی تحریر شده بوده. بر اثر تحقیقات ر. گوتیو^۲ ایرانشناس فرانسوی معلوم شد که اسناد مزبور نیز به زبان سغدی بوده و مکاتبه ای خصوصی را تشکیل می دهند. تاریخ آنها قرن چهارم میلادی تخمین زده شده (و. هنینگ) و در تألیفات علمی به عنوان «نامه های قدیمی سغدی» معروف اند. تفاوت «نامه های قدیمی» با متون مذهبی در این است که «نامه ها» به سبک ساده نامه نویسی و به زبان متداول محاوره ای نوشته شده است و حاوی تعداد کثیری لغات است که در زندگی روزمره به کار می رفته و در متون دینی دیده نمی شود. نامه ها نشان می دهند که میان کلنی و شهرک مزبور و خاک اصلی سغد (و بخصوص سمرقند) رابطه بسیار نزدیکی وجود داشته. بعضی از نامه ها را نویسندگان برای ارسال به خاک سغد که محل سکونت خانواده های ایشان بوده، نوشته بودند و برخی دیگر بر عکس از سغد (که ساکنان کلنی مزبور برای انجام کارهای خویش به آنجا می آمدند) به ترکستان چین (که محل سکونت نویسندگان نامه ها بود) فرستاده شده بوده.

نوشته کارابالکاسون (قربلگسون)

مدتی پیشتر از تاریخ فوق (سال ۱۸۸۹) ن. م. یادرینتسف محقق روسی در کرانه چپروداورخون - درویرانه های کارابالکاسون پایتخت باستانی اویغورها (مغولستان شمالی) بقایای یک کتیبه سه زبانی قدیمی را کشف کرده بود. دوروایت اول این کتیبه - یعنی ترکی باستانی (که فقط تکه هایی از آن باقی مانده بود) و چینی - را، در پایان قرن نوزدهم، دو دانشمند معروف روسی - و. و. رادلوف ترکشناس و و. پ. واسیلیف چین شناس - چاپ و منتشر کردند. روایت سوم را در آغاز امر به غلط اویغوری دانستند و فقط در سال ۱۹۰۹، پس از آنکه اسناد سغدی در ترکستان چین کشف شد، ف. و. ک. میولر^۳ شرق شناس آلمانی معلوم ساخت که روایت مزبور به زبان سغدی و به حروفی که با خط دست نبشته های سغدی - بودائی مشابهت دارد، نقر شده است. کتیبه به افتخار خاقان اویغور که از ۸۰۸ تا ۸۲۱ م. فرمانروایی داشت کنده شده. ولی معلوم نیست که در زمان حیات خاقان منقور گشته یا بعد از وفات او.

همه آثار زبان سغدی که بر شمرده شد در نقاطی که از حدود سرزمین سغد دور بوده کشف شده است. این آثار گواه رواج زبان سغدی در سراسر طرق بازرگانی جهانی آن زمان - حتی تا چین و مغولستان بوده و می رساند که سغدیان در طرق مزبور چه نقش مهمی ایفاء می کرده اند.

1. a. Stein
2. R. gauthio
3. F.W.K. muller

بایگانی سغدی کوه مغ

با این حال تا حدود سال ۱۹۳۰ حتی يك اثر زبان سغدی در آن سرزمین (یعنی دره زرافشان) کشف نشده بود. هیئت اعزامی پایگاه فرهنگستان علوم شوروی در تاجیکستان تحت رهبری استاد آ.آ. فریمان عضو وابسته فرهنگستان مزبور در سال ۱۹۳۳ حفریاتی در محل قلعه‌ای که برکوه مغ قراردادش به عمل آورد و کشف آثار مزبور مربوط بدان حفریات است. ویرانه قلعه‌ای که اسناد در آن کشف شده در مسیر علیای رود زرافشان و ملتقای آن رود و رودکوم (نزدیک دهکده خیرآباد - ناحیه زحمت‌آباد تاجیکستان) - تقریباً در ۱۲۰ کیلومتری مشرق سمرقند - قرار دارد. نخست یکی از شبانان محلی به نام جورعلی محمدعلی در بهار سال ۱۹۳۲ نخستین دست‌نوشته را در کوه مغ پیدا کرد و سپس چیزهای دیگری در آن محل کشف شد و سرانجام هیئتی ویژه در اکتبر سال ۱۹۳۳ از طرف پایگاه فرهنگستان علوم شوروی در تاجیکستان به منظور پژوهش تشکیل شد. در نتیجه کشفیاتی که در کوه مغ به عمل آمد بایگانی بسیار ارزنده‌ای حاوی قریب ۹۰ سند اصیل مربوط به ربع اول قرن هشتم میلادی بدست آورد. اسناد مزبور برچرم و کاغذ چینی و (چوبدستی) نوشته شده است.

اکثر اسناد با نام «دواشتیچ شاه سغد و سلطان سمرقند» مربوط است. وی یکی از سازمان دهندگان برجسته نهضت مقاومت سغدی‌ان در مقابل فاتحان عرب بود و نام وی در منابع عربی نیز آمده (طبری).

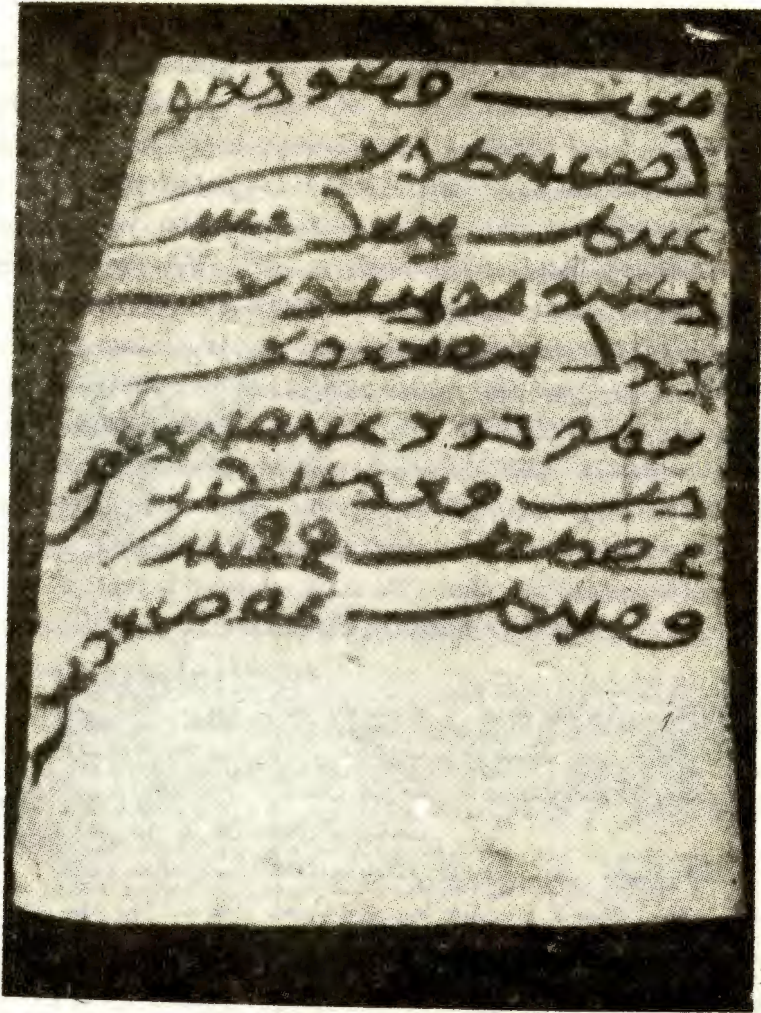
تمامی اسناد مزبور - بجز يك سند عربی و سه سند چینی - به زبان سغدی و به همان حروف اسناد سغدی - بودائی مکشوف در ترکستان چین، نوشته شده و زبان اسناد این بایگانی با زبان متون ترکستان چین یکی است. بدین منوال به طور قطع ثابت شد که اسناد اخیر نیز به زبان سغدی بوده است.

کشف و مطالعه دست‌نوشته‌های بایگانی کوه مغ - یعنی نخستین اسناد سغدی که در سرزمین سغد پیدا شده - در تحقیقات مربوط به تاریخ و فرهنگ آسیای میانه و زبان و خط سغدی و زبانشناسی ایرانی به طور عموم - نقش برجسته‌ای ایفاء کرده و می‌کند. در این بایگانی نامه‌هایی خطاب به دواشتیچ و نامه‌هایی از طرف دواشتیچ به عنوان کسان دیگر و یادداشتهای تجاری و اقتصادی و فرمانها و گاهنامه سغدی و غیره دیده می‌شود. سند عربی این مجموعه نیز بسیار جالب توجه است زیرا قدیمترین اثر زبان و خط عربی می‌باشد که در آسیای میانه کشف گردیده.

در صفحه بعد عکس، قرائت و ترجمه سند سغدی چرم‌نشته 30. A8 بایگانی کوه مغ نقل می‌شود.^۲

۱. درکوه مغ مصنوعات قدیمی مهم آثار فرهنگ مادی نیز به دست آمد.

۲. منقول از کتاب کارهای انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم XVII، چاپ مسکو - لنینگراد. سال



سند سغلی ۴۵. ۸۰ از مجموعه کوه مغ

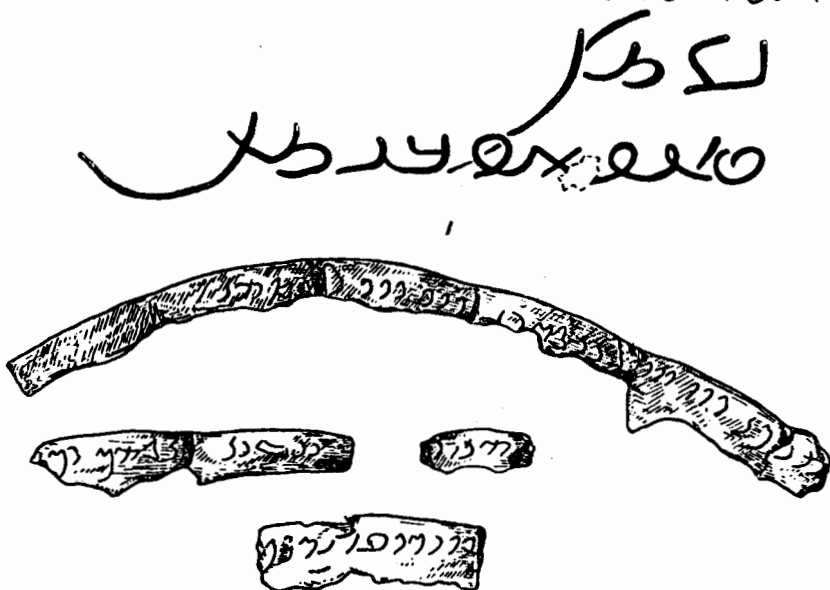
ZKn pnčy MR'Y
 dyw'styč
 'št srδ''γ
 m'ry nysnyč
 myδ γwrrwč
 rty βyr 'γwšmryk
 MN prm'nδ'r
 'wt 20-20-3
 wwt čw w'ry'k

از آقاي پانچا
 دواشتیچ
 هشت سال است
 ماه نیسانچ
 روز خواروچ
 و دریافت داشت «آلت حساب» (حسابداری)
 از رگیس
 اراضی انحصاری (۹) ۴۵-۴۵-۴۵ (یعنی ۴۳)
 چرم ممتاز

سکه‌های سغدی. نوشته‌های سغدی بر ظروف و غیره

در ضمن حفاریات کوه مغ چند سکه سغدی نیز کشف شد. در نتیجه عملیات اخیر باستانشناسی و حفاریاتی که در ناحیه سمرقند به عمل آمد و بخصوص بر اثر کارهایی که هیئت باستانشناسی سغدی - تاجیکی در تحت نظر استاد آ. یو. یاکوبوسکی عضو وابسته فرهنگستان علوم شوروی در شهرک باستانی پنجی کنت صورت گرفت، تعداد سکه‌های سغدی مکشوف به مراتب افزایش یافت و این خود انگیزه‌ای بود برای پیشرفت کار و مطالعه در زمینه سکه‌شناسی سغدی.

اکنون ثابت شده که نوشته‌های بسیاری از سکه‌های قدیمی که از واحه بخارا به دست آمده و از دیرباز توجه دانشمندان را جلب می‌کرده، از لحاظ خصوصیات زبان و خط، سغدی می‌باشند. بر این سکه‌ها کلمات زیر نوشته شده: *puxār xvaß kân(ā)* یعنی «سلطان بخارا (از خاندان) کان». تاریخ سکه‌های بخاری که نوشته سغدی دارد و تاکنون کشف گردیده از اواسط قرن پنجم تا آغاز قرن نهم میلادی می‌باشد. بر سکه‌های قدیمتر این گروه نوشته سغدی و پهلوی در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند و نوشته پهلوی تقلیدی است از سکه‌های پهلوی. در سکه‌های متأخر گروه مزبور (از ربع آخر قرن هشتم به بعد) عربی جانشین پهلوی شده است.



2

نمونه‌های خط سغدی بر ظروف و غیره

- ۱- نوشته سغدی بر یاره سفالینه. مکشوف در پنجی کنت (مجموعه انستیتوی تاریخ و باستانشناسی و مردمشناسی فرهنگستان علوم تاجیکستان)
- ۲- نوشته‌ای بر تکه‌های ظرف نقره مکشوف در مونچاق تپه.

تعداد نوشته‌های سغدی بر ظروف و غیره، مکشوف در آسیای میانه، به تدریج افزایش می‌یابد. هنگام حفریاتی که در شهرک پنج‌کنت باستانی به عمل آمد مجموعه کوچکی از این گونه نوشته‌ها فراهم گردید. پاره سفالینه‌هایی با مطالبی به خط سغدی در شهرک مرو قدیم به دست آمده و معروف است. بنابه گفته مؤلفان عرب در آن شهر جماعتی از سغدی‌ان مقیم بوده‌اند. در نتیجه حفریات تل برزو (شهرک قدیمی در شش کیلومتری جنوب سمرقند) و همچنین در قرقزستان نیز پاره سفالینه‌های منقوش به خط سغدی پیدا شده. مصنوعات قلم‌زده با نوشته سغدی در سراسر جاده‌های بازرگانی عهد باستان و نقاط دور از سرزمین سغد مکشوف می‌گردد. نوشته‌های چندین ظرف (یا قطعات ظروف) که در اورال و ناحیه پرم و منطقه مرکز برق آبی فرهاد - بر سیردریا (شهرک مونچاک تپه) کشف گردیده و در موزه دولتی ارمیتاژ لنینگراد محفوظ است - سغدی شناخته شده. در لاداکخ (در مرز کشمیر و تبت) - دور از حدود آسیای میانه - نوشته منقوری از یک سیاح سغدی که از سمرقند به هندوستان سفر می‌کرده کشف گردیده است.

موضوعهای ادبی آثاری که به سغدی نوشته شده.

انتشار آثاری که به خط سغدی نوشته شده می‌رساند که سغدی‌ان در پروراندن و تکامل موضوعهایی که بعدها وارد گنجینه ادب فارسی گشت نقش بزرگی ایفاء نموده‌اند - و هر روز که بگذرد این نقش نمایان‌تر می‌گردد. در یکی از قطعات سغدی موضوع جنگ رستم پهلوان نامی حماسی با دیوان - به شرح زیر محفوظ مانده است:

«... رستم، همچنان، ایشان را تا دروازه شهر دنبال کرد. بسیاری از پای در آمدند و پایمال او گشتند. هزاران تن [ناگزیر پای به گریز نهادند]. و چون به شهر در آمدند دروازه‌ها را بستند. رستم با فرو جلال بازگشت. او به مرغزار خرمی رسید و توقف کرد و زین و لگام از اسب برداشت [و] برای چرا رهایش کرد. از خویشتن سلاح برگرفت، خورد و سیر شد و سلاح مرتب کرد و آرمید و به خواب رفت. دیوان به گروه (؟) رفتند... [و] به یکدیگر گفتند: «چه بلای بزرگ و رسوایی بزرگ به ما روی آورده، که سواری یکنه ما را در شهر محاصره کرده. چه کار کنیم؟ یا همه می‌میریم [و] درمی‌گذریم و یاکین شاهان می‌گیریم». دیوان خویشتن را آماده می‌ساختند و کسانی گذشته از آن (؟)... بودند. تدارکهای بزرگ و سنگین. به زور و با ضررهای سخت دروازه‌های شهر را گشودند. دیوان بسیار بودند... بسیاری بر عرابه‌ها سوار شدند، بسیاری بر فیلان، بسیاری بر... بسیاری بر خوکان، بسیاری بر روباهان، بسیاری بر سگان، بسیاری بر ماران [و] سوسماران، بسیاری پیاده، بسیاری پرواز می‌کردند چون شاهینان و همچنین (؟) بسیاری سرنگون و پابه‌ها... می‌رفتند... مدتی دراز. آنان باران، برف [و] تگرگ سخت برانگیختند. آنان زوزه می‌کشیدند. آتش و شعله و دود برون می‌دادند. آنان برای جستن رستم دلیر راهی شدند...»

خط سغدی قرنهای ۷-۹ م	اسناد سغدی قرن ۴ م	نوشته سغدی مونچاق تپه	خط سغدی بخارا	متون ناسا قرن دوم ق. م	
𐭠 𐭡	𐭢 𐭣	𐭤	𐭥 𐭦 𐭧	𐭨	'
𐭩	𐭪	𐭫	𐭬 𐭭	𐭮 𐭯	B
𐭰	𐭱 𐭲				C
				𐭳	H
	𐭴 𐭵	𐭶	𐭷	𐭸	W
𐭹	𐭺	𐭻	𐭼	𐭽	Z
	𐭾 𐭿	𐮀	𐮁 𐮂 𐮃	𐮄	X(H)
𐮅	𐮆	𐮇	𐮈	𐮉	J
𐮊	𐮋	𐮌	𐮍 𐮎	𐮏	K
𐮐	𐮑 𐮒	𐮓	𐮔	𐮕	D(L)
𐮖	𐮗	𐮘 𐮙	𐮚	𐮛	M
𐮜	𐮝	𐮞	𐮟	𐮠	N
𐮡	𐮢 𐮣	𐮤	𐮥 𐮦		S
𐮧	𐮨	𐮩	𐮪 𐮫	𐮬	P
𐮭	𐮮 𐮯				Č(Š)
𐮰	𐮱	𐮲	𐮳	𐮴	R
𐮵	𐮶		𐮷	𐮸	Š
𐮹 𐮺	𐮻 𐮼	𐮽 𐮾	𐮿	𐯀	T
𐯁	𐯂	𐯃			h

حروف آثار سغدی و مقایسه آن با حروف
اسناد مکتوف در نهای باستانی .

رخش آتش دم (؟) آمد [و] رستم را بیدار کرد. رستم بیدار شد (؟)، بشتاب دوباره پلنگینه برتن کرد، تیردان خود آویخت (؟)، بر رخس جست، [و] روی به دیوان آورد. چون رستم ازدور لشکر دیوان دید، به رخس گفت: «... اندک بترس»... خواهام، اگر دیوان در کنار مرغزارند... رخس رضاداد. آنگاه رستم باز گشت. چون دیوان [اورا] دیدند، اسبان جنگی خویش را تاختند. در آن حال سپاهیان پیاده به یکدیگر گفتند: «اکنون دلیری سردار [رستم] شکسته شد. دیگر نمی تواند باماپیکار کند. هرگز مگذارید بگریزد و اورا نخورید ولی زنده بگیرید تا سخت سیاستش کنیم». دیوان یکدیگر را سخت دلیر می کردند (؟) و یکجا زوزه کشیدند [و] به تعاقب رستم رفتند. آنگاه رستم برگشت. به دیوان حمله کرد، چون شیر ژبان به طعمه، چون... دلیر به گله، چون باز به...»^۱

جماعت‌های مانوی در نقل موضوع‌های ادبی نقش مهمی را ایفاء می کردند و به خصوص در تبلیغات خویش از افسانه‌های کلیله و دمنه استفاده می نمودند. برخی از افسانه‌های مزبور («بازرگان و مزدوری که مروارید می سفت» و «سه ماعی» و «روباه و میمون» و غیره) به زبان سغدی باقی و محفوظ مانده‌اند.

متون ناف - نامک *nāf - nāmak* («فهرست اقوام») (قرنهای هشتم و نهم میلادی) و اجداهمیت فرهنگی و تاریخی عظیمی می باشد. این متون در شمار اسناد سغدی - مانوی بودند.

در این متون نام‌های قبایل و اقوامی که سغدی‌ان آنها را می شناختند ذکر شده است (بر روی هم ۲۱ نام). در میان نام‌های مزبور به نام پارسیان (*Pṛsyk*)، مردم بخارا (*prwx'r*)، طخاریان (*s'lyw'rk*) مردم چاچ^۲ (*čč'n'y*)، سغدی‌ان (*Swr'yk*)، چغانیان^۳ (*č'γ'n'y*) و غیره دیده می شود.

مهمترین چاب‌های متون سغدی و مهمترین کتب سودمند برای آشنائی با زبان سغدی

مجموعه بزرگ متون سغدی و بودائی که هیئت فرانسوی پایو^۴ به دست آورده بطور کلی توسط ر. کوتیوه و ا. بنوئیست^۵ چاپ و منتشر شده است.

۱. ترجمه ای. س. براکینسکی از روی متن و ترجمه فرانسه ا. بنوئیست (رجوع شود به: ای. س. براکینسکی. از تاریخ اشعار ملی تاجیک مسکو، ۱۹۵۶ س ۱۳۰-۱۲۹ - متن با حروف صوتی در همان کتاب ص ۴۱۳-۴۱۴)

۲. م. آ. بلنی‌تسکی حدس می زند که این موضوع مضمون تصویر زیبایی دیوارهای راکه در تابستان سال ۱۹۵۷ هنگام حفريات پنجگانه کشف گردیده - تشکیل می دهد. و این نظر او بی پایه نیست (گزارش وی در جلسه شعبه علوم اجتماعی فرهنگستان علوم تاجیکستان - در اکتبر سال ۱۹۵۷).

۳. واحه تاشکند.

۴. چغانیان - متصرفه قدیمی فنودالی در دره رود سرخان دریا.

۵. p. Pelliot 5. R. Gauthiot, *Une version sogdienne du Vessantara Jātaka* (JA, 1912. mai — juin).

6. E. Benveniste. *Textes sogdiens*, édités, traduits et commentés, Paris' 1940. *Vessantara Jātaka*..., Paris, 1946.

متون سغدی - مسیحی مجموعه‌های برلن توسط ف. و. ک. میولر^۱ (1913) و و. لنتس^۲ (1934) و ا. هانسن^۳ (۱۹۴۱-۱۹۵۴) منتشر شده است. قطعاتی از متون سغدی - مسیحی را که دانشمند اخیرالذکر چاپ و منتشر کرده بود (از زندگی سن ژرژ و دیگران) بعدها مجدداً توسط ا. بنونیس^۴ به زبان فرانسه ترجمه شده و تعلیقات و تفسیراتی نیز به آن افزوده شد (۱۹۴۳-۱۹۵۵). به فهرست کتب رجوع شود).
انتشار متون اصلی سغدی - مانوی به همت و. ب. هنینگ^۵ صورت گرفت. (به فهرست کتب رجوع شود).

ه. ریختل مجموعه موزۀ بریتانیا را که اسناد مکشوف توسط هیئت‌های آ. استین اساس آن را تشکیل می‌دهد - منتشر کرد. ۵ قطعات متون سغدی - بودائی که توسط هیئت س. ف. اولدنبرگ در ۱۹۱۵-۱۹۱۴ کشف شد درلینگراد محفوظ است و ف. روزنبرگ^۶ دانشمند روسی به انتشار آنها همت گماشت.

کشف و وصف و همچنین نشر بخشی از مجموعه کوه مغ توسط دانشمندان روسی صورت گرفت.^۷

شالوده دستور زبان سغدی نیز توسط یکی از دانشمندان روسی (ک. گ. زالمان) ریخته شد.^۸

بعد از «زالمان» ر. کوتیو دانشمند فرانسوی و متعاقب وی ا. بنونیس تألیفی تحت عنوان آزمایشی برای تدوین دستور زبان سغدی^۹ منتشر کردند. اخیراً ای. گرشویچ دستور جدیدی برای زبان سغدی تألیف و منتشر کرده که مبنای آن متون سغدی - مانوی می‌باشد.^{۱۰}

آثار زبان سکائی (ختنی) و لهجه‌های سکائی طخاری

تا آغاز قرن بیستم دانشمندان تقریباً هیچ اطلاعی از زبان قبایل طخاری و سکائی

1. F.W.K. muller
2. Lentis
3. O. Hausen
4. W. B. Henning
5. H. Reichelt, *Die soghdischen Handschriftenreste des Britischen Museums*. I. *Die buddhistischen Texte*, Heidelberg, 1928; II. *Die nichtbuddhistischen Texte*, 1931.
6. Fr. Rosenberg, *Deux fragments sogdien-bouddhiques du Ts'ien-fo-tong de Touen-houang*, I. *Fragment d'un conte*, (NPAI, T. XII: 1918), II *Fragment d'un sūtra* (NPAH, 1920)
۷. رجوع شود به «مجموعه سغدی» تحت نظر ای. یو. کراچکوسکی و آ. آ. فریمان. لنینگراد. سال ۱۹۳۴ و همچنین نشریه‌هایی که متون اصلی کوه مغ را مشتمل می‌باشند و در فهرست کتب نام آنها مذکور است.
8. C. Salemann, *Manichaica*, II, 1907 V, *Beiträge zur christlich-soghdischen grammatik*, (سری ۴. مجلد ۷، ۱۹۱۳. ص ۱۲۵ «چاپ فرهنگستان علوم امپراطوری») 1-6
9. R. gauthiot, *Essai de grammain sogdienne*, 1-e Partie (phonétique), Paris, 1914 - 1923. E. Benveniste, *Essai de grammaire sogdienne* 2-e Partie (morphologie, syn taxe et glossaire) Paris 1929.
10. I. Gershevitch, *A grammar of Manichean Sogdian*, Oxford, 1954.

که در قرن دوم میلادی، نواحی مسیر علیای آمودریا (جیحون) - یعنی باکتریا (باختر) و درانگیانه و آراخوزیه - را تصرف کرده سلطه خویش را به شمال غربی هندوستان بسط دادند، نداشتند.

زبان هیونیت‌های - هیاتلی (هپتالی) - یعنی گروه دیگری از قبایل که چهارهنگ قرن بعد، مانند قبایل سابق الذکر، از ترکستان چین به سرزمین آسیای میانه و باکتریا (باختر) نفوذ کردند نیز بر عالم علم مجهول بود. تنها منبع کسب اطلاع درباره زبان قبایل مزبور نوشته سکه‌هایی بود که از سران سلاله‌های طخاری و سکائی و هیونی (هپتالی - هپتالی) باقی مانده و اکثر آنها به شاهان کوشانی و هیاتله تعلق داشت. به طوری که پیشتر گفته شد کوشانیان و هیاتله نوشته سکه‌های خویش را به الفبای یونانی اصلی ضرب می‌کردند. در سکه‌نشته‌ها القاب *śāunānuṣā* (شاهنشاه) *Sah* (شاه) و *xʷatāy* خوتای (سلطان) و غیره به کار رفته و این خود می‌رساند که قبایل هیونی ایرانی زبان بوده‌اند^۲ هیتهائی که در آغاز قرن بیستم اعزام شده بودند (بخصوص هیئت آ. استین) در ختن (جنوب بیابان تکلک مکان) و دیگر واحه‌های ترکستان چین، اسنادی بودائی که به خط برهمایی هندی نوشته شده بود کشف کردند. متون مکشوف در آن ناحیه را مربوط به قرنهای هفتم تا دهم میلادی حدس می‌زنند و اکثر آنها ترجمه از سنسکریت می‌باشند. زبان متون مزبور با زبان سکه‌نشته‌های سلاله‌های سکائی یکی است و بدین سبب سکائی نامیده شده. گاهی هم آن زبان را «هندواسکیتی» و یا به نام مکان کشف مدارک مزبور «سکائی - ختنی» و یا فقط «ختنی» می‌خوانند^۳ میان متون سکائی (ختنی) اسنادی رسمی، نظامی، تجاری، شرح مسالک و منازل و مکاتبات خصوصی، اشعار بودائی - که به عقیده محققان از نمونه‌های هندی مأخوذ است - دیده می‌شود. گذشته از اسناد ختنی مدارک دیگری به لهجه سکائی که جنبه خصوصی دارد از واحه مرال باشی (ترکستان چین - بر سر راه یارکند و کاشغر به آق‌سو) به دست آمده است.

برسر این که کدام زبان را باید طخاری نامید بحث‌های فراوان میان دانشمندان در گرفته. اکنون عقیده‌ای که در سال ۱۹۰۸ از طرف یکی از دانشمندان روسی اظهار شده پیروز گشته است. به این معنی که زبان طخاری (*toxri*) یکی از زبانهای ایرانی است که

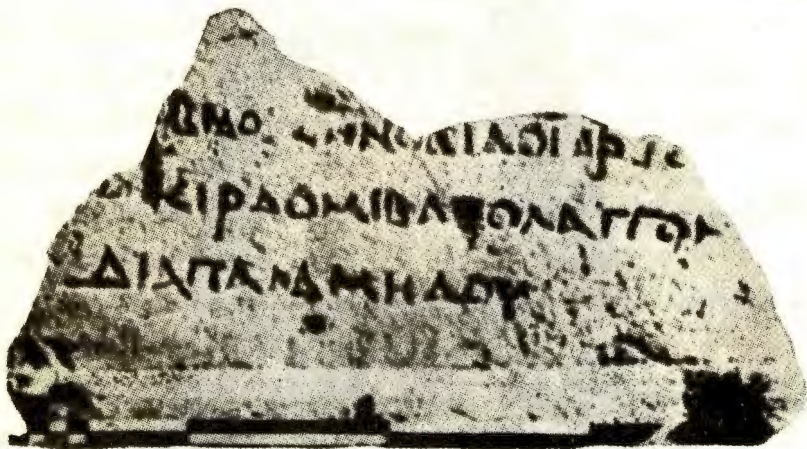
۱. در زمان سلطنت شاپور دوم شاه ساسانی (یعنی تا ۳۷۹ م.) هیونتها سراسر باکتریا را تصرف کرده با ایران زمان ساسانی در حالت جنگ بودند. نام قبیله‌ای هیونتها (*xyōn*) در ادبیات پادسی میانه آمده و در یادگار زریران یوندهشن نیز دیده می‌شود. در اوستا هم این نام ذکر شده (*f 930, yt = hyaona*) (f 1967, yt) و در بهمن یشت هم از ایشان یاد شده. (منتهی جزو ترکها). هیاتله فقط نام سلاله سلطنتی است (۲) که از هیونتها برخاسته بودند. چنانکه در عهد متیق این شیوه در موارد دیگر دیده می‌شود. اقوام مجاور، قبایل هیون را به نام خاندان سلطنتی ایشان «هیاتله» می‌خواندند.

۲. در اصل *paonano pao* نوشته و علامت *p* (San) جانشین صدای *s* «ش» است که زبان یونانی فاقد آن می‌باشد (به صفحه ۱۶۱ اصل رجوع شود).

۳. با *aryāsp* نام پادشاه هیاتله که در یادگار زریران آمده مقایسه شود (*aryāsp Xyōnān xʷatāy*).

۴. نام اخیر دقیقتر است زیرا «سکایان» و «سکائی» مفهومی وسیع می‌باشند و زمان و مکان مفهومی مزبور به قدر کمالات معلوم نیست. این زبان در خود مدارک مزبور *hvarna* - , *hvata* و غیره نام دیده شده یعنی «ختنی».

در قرن هشتم و نهم میلادی در اراضی ترکستان چین رواج داشته و با زبان اسناد سکائی ختن و مرال‌باشی خویشاوندی نزدیک دارد (اگر خود همان زبان نباشد). قبایل طخاری و سکائی و هیونی که از قرن دوم قبل از میلاد تا قرنهای چهارم و پنجم بعد از میلاد به اراضی آسیای میانه و افغانستان کنونی نفوذ کردند، ظاهر آفقط بخشی از ایرانی‌زبانانی را که در دوران باستان واحدهای ترکستان چین را اشغال کرده بودند تشکیل می‌داده‌اند. بخش دیگر اینان که در حرکت قبایل ایرانی‌زبان به سوی غرب و جنوب غربی شرکت نجستند در دره رود تاروم باقی ماندند. متون بودائی که در ختن و مرال‌باشی کشف شده آثار زبان مردم اخیر الذکر می‌باشد. و گواه بر آن است که حتی در پایان هزاره اول میلادی در واحدهای ترکستان چین هنوز مردمی می‌زیستند که به یکی از زبانهای شرقی ایرانی متکلم بوده‌اند.



نوشته طخاری (؟) که در حفريات سرخ كتل (افغانستان شمالی) بدست آمده.

این که قبایل سکائی و طخاری و هیونی - که از آغاز قرن دوم میلادی به آسیای میانه و افغانستان کنونی نفوذ کرده بودند - زبانشان ایرانی بود، بر اثر کشف آثار تازه‌ای که در ظرف دهه‌های اخیر به دست آمده تأیید شده است. آثار مزبور به یکی از انواع خطوط یونانی - که اکنون نام طخاری بر آن نهاده‌اند (و درباره انتشار آن بیشتر در صفحه ۱۶۱ اصل سخن گفته شده) نوشته شده.

آثار خط طخاری مزبور به اندازه‌های کوچک می‌باشند و سخت زیان دیده‌اند و گاهی درست خوانده نمی‌شوند و عجله از لحاظ مطالعه زبان قبایل سکائی - طخاری و

هیونی مدارك ناچیزی به دست می دهند.

مدارك مزبور عبارتند از:

- ۱) نوشته های سکه ها و مهرهای شاهان هیاتله.
- ۲) قطعه ای از يك دست نبشته که آ. استین در سال ۱۹۱۶ در لوئولان (چین) کشف کرده و ف. و. توماس منتشر کرده است.
- ۳) سه نوشته مختصر که توسط هیئت باستانشناسی فرانسوی در ۱۹۵۳ - ۱۹۵۲ هنگام حفريات معبد باستانی در سرخ کتل (افغانستان شمالی، باکتریا - باختر باستان) کشف شده و ظاهراً مربوط به دوران کوشانیان است (به عکس صفحه ۲۰۷ اصل بنگرید).
- ۴) تکه هایی از نبشته «هیاتلی» مکشوف در واحه تورفان (ترکستان چین) که توسط هیئت باستانشناسی آلمانی به دست آمده و ا. هانسن منتشر کرده.
- ۵) دو نبشته که در سال ۱۹۵۳ در ناحیه شهر «اوروزگان» (افغانستان مرکزی، شمال غربی قندهار) کشف گردیده و بیوارة آن را منتشر کرده - تاریخ هردو نوشته در حدود ۵۰۰ میلادی است.
- ۶) نوشته مهری که به یکی از اسناد (5. B4) بایگانی دواشیچ سفدی آغاز قرن هشتم میلادی آویخته بوده.
- ۷) نوشته ای بر پارچه مخم زیر خاکی مربوط به قرن اول و دوم میلادی که در سال ۱۹۵۱ در دوشنبه کشف شده.
- تاکنون به قرائت بعضی از کلمات منفرد یا گروه کلمات آن آثار موفق شده اند. وشکی نیست که همه آثار مزبور به یکی از لهجه های شرقی ایرانی (سکائی - طخاری) - دوران میانه زبانهای ایرانی نوشته شده اند.
- نوشته زنک شتری که اخیراً در دشت جوم - ناحیه کلیاب تاجیکستان - کشف شده (به عکس بنگرید) که هنوز کشف و خوانده نشده به خط مزبور تحریر شده است. تاریخ این

۱. آخرین تالیفی که سکه نبشته های مزبور مشروحاً در آن مورد مطالعه قرار گرفته به ر. گریسمان تعلق دارد: *Les Chionites—Hephthalites, Le Caire, 1948*

2. F. W. Thomas, *A Tokhari (?) MS* (JAOS, 64, 1944, p. 1—3).

۳. نوشته هایی که در تالیف R. Curiel تحت عنوان *Inscriptions de Surkh - Kotal JA, t. CCXLII*, fasc. 2, 1954, p. 189 - 205

4. O. Hansen, *Die Berliner Hephthaliten-Fragmente* («La Nouvelle Clio» III, Bruxelles 1951, p. 41—69); «La Parola del Passato», XX, [Napoli], 1951, p. 361—366.

5. A. D. H. Bivar, *The inscriptions of Uruzgan* (JRAS; 1954, parts 3-4 p. 112 - 118

۶. T. T. فریمان. فهرست اسناد دست نبشته... (مجموعه سفدی. لینگراد. ۱۹۲۴) ص ۲۴-۲۵ و تصویر جدول I. R. Ghirshman, *Les Chionites- Hephthalites*, p. 58-60 و VII-۲

۷. آ. لیویشیتس. نبشته طخاری بر روی مخم (AAH تاجیکستان شماره VII ۱۹۵۳ ص ۲۸-۲۲).

زنگ شتر تخمیناً قرن اول و دوم میلادی تعیین شده است.^۱
کتب اصلی که برای مطالعه زبان سکائی (ختنی) وجود دارد همانا تألیفات استن -
کونو^۲ می باشد. دیگر تألیفات و نشریات مهم در فهرست کتب مذکور است.



زنگوله مفرغی مکتوف در تاجیکستان جنوبی (مجموعه انستیتوی
تاریخ و باستانشناسی و مردمشناسی فرهنگستان علوم تاجیکستان)

۱. ب. آ. لیت وینسکی - مدارک جدید باستانشناسی تاجیکستان (КСИМК - شماره ۵، ۱۹۵۴) ص ۱۴۴ تصویر شماره ۵ (۲، ۳). حروفی که س. ک. کابانوف ذکر کرده چندان روشن نیستند (اخبار فرهنگستان علوم ازبکستان، ۱۴۹۸، شماره ۵ ص ۸۷-۷۷) حروف مزبور که «کوشانی» شمرده می شوند (ک. و. کرور چنین عقیده دارد) هنوز خوانده نشده اند و بر طرفی که در محل مرکز برقی آبی فرهاد (ازبکستان) یافت شده نوشته شده است. تاریخ ظرف مزبور قرن اول و دوم تخمین زده شده.

2. S. Sten - Kanow, *Saka Studies*, Oslo, 1932, S. Sten - *Konow Primer of Khotanese Saka. Grammatical sketch, chrestomathy, vocabulary, bibliography* (NTS, Bd. XV Oslo, 1949).

۶. آثار زبان خوارزمی

در منابع مکتوب قرون وسطی از وجود زبان ویژه خوارزمی سخن گفته شده است. ابوریحان بیرونی دانشمند خوارزمی الاصل مشهور (۱۰۴۸ - ۹۷۳) یکی از فصول کتاب *آثار الباقیه عن القرون الخالیة* خویش را به شرح جشنها و گاهنامه خوارزمیان اختصاص داده است. در فصل مزبور نامهای خوارزمی روزهای هفته و ماهها و صور فلکی و جشنها ذکر شده است. برخی از کلمات خوارزمی - بخصوص اسامی خاص - در تألیفات تاریخی و جغرافیائی مؤلفان عربی زبان از قبیل ابن فضلان (آغاز قرن دهم) و استخری (قرن دهم) و یاقوت (قریب ۱۲۲۹-۱۱۷۹) و دیگران - نقل شده است. چند اصطلاح حقوقی به زبان خوارزمی (بدون ترجمه) در کتاب فقه عربی نیمه اول قرن دوازدهم و قریب ۴۰ کلمه خوارزمی (۱۳ جمله) در لغتنامه عربی - فارسی موسوم به مقدمه الادب که در قرن دوازدهم توسط زمخشری خوارزمی تألیف شده دیده می شود. آنچه دانشمندان در حدود سال ۱۸۳۰ درباره زبان خوارزمی می دانستند به همین قدر محدود بوده. بدیهی است که ممکن نبود از این مدارك اندك تصویر کاملی از زبان خوارزمی در ذهن مجسم ساخت.

در سال ۱۹۳۶ فرهنگستان علوم شوروی نسخه خطی تألیف قزمینی فقیه خوارزمی قرن سیزدهم را که عنوان *کتاب المونیه* دارد اهتمام کرد. کتاب مزبور به زبان عربی نوشته شده و حاوی فصولی در ازدواج و طلاق و آزاد کردن بندگان و سوگند و منهیات و طرز رفتار می باشد. نسخه خطی مزبور در قرن چهاردهم نوشته شده و در نتیجه تحقیق معلوم شد که تعداد کثیری لغات منفرد و جملات و حتی مکالمات خوارزمی - که مانند متن به حروف عربی نوشته شده - به اثر مزبور راه یافته است. بیشتر لغات خوارزمی با حرکات و اعراب است و این خود تلفظ دقیق آنها را آسان می کند. ۱. دفتری به این نسخه خطی ملصق است که حاوی لغتنامه ای از تمام لغات خوارزمی کتاب می باشد. این لغتنامه در قرن چهاردهم تنظیم و تمام اصطلاحات و جملات خوارزمی (مربوط به ازدواج و طلاق و سوگند و غیره) کتاب به عربی و یا فارسی ترجمه شده ... این اثر و لغتنامه ضمیمه آن *عجالة* بزرگترین (و در واقع تنها) منبع اطلاعات ما درباره زبان خوارزمی به شمار می رود. آ.آ. فریمان در مدارك لسان خوارزمی این اثر مطالعه به عمل آورد (قریب ۳۰۰۰۰ لغت که بخشی از آنها مکرر است) و توانست ویژگیهای اصلی صوتی و ساختمان دستوری و لغات زبان مزبور را کشف و احیاء کند و رابطه خوارزمی را با دیگر زبانهای ایرانی مشخص سازد.

از حدود سال ۱۹۳۰ تاکنون حفريات باستانشناسی پردامنه ای تحت نظر استاد س. پ. تالستوف عضو وابسته فرهنگستان علوم شوروی در سرزمین خوارزم باستانی به عمل می آید. عملیات مزبور فرهنگ پر ارج و مستقل مردم خوارزم قدیم را در عهد عتیق

۱۱ در کتابت عربی مصوهای مقصور علی الرسم نوشته نمی شود و فقط در بعضی موارد برای قرائت دقیق کلمه زهر و زهر و پیش گذاشته می شود.

مکشوف ساخت. در نتیجه این حفريات نه تنها آثار عديده‌ای از فرهنگ مادی و هنر (مجسمه‌ها و نقاشی بر دیوار) به دست آمد، بلکه کشفیات مهمی در زمینه کتابت خوارزمی صورت گرفت. از آن جمله مجموعه‌های ارزنده‌ای از سکه‌های شاهان خوارزم باستان و ظروف (و یا قطعات شکسته ظروف) نوشته به دست آمد. نوشته سکه‌ها و سفالینه‌ها به خط آرامی-الاصل - که بارها در شرح آثار قرون وسطائی زبان ایرانی از آن سخن گفته شد - می‌باشد. یکی از این نوشته‌ها بر خمی است که در ضمن حفريات «کوی - کريل - گان - کلا» (در جمهوری خودمختار قره قلیاق) کشف شده و س.پ. تالستوف آن را چنین خوانده (SPBR(D?K که شاید اسم خاصی باشد مانند *aspabarak* «برده شده توسط اسب»، «سوار» یا *Aspabadak* «نشسته بر اسب» (به‌ظن اقوی اولی درست است. مقایسه شود با پارسی باستانی *asa - bāra* <پارسی کنونی سوار). از آنجایی که خم مزبور در حین خاکبرداری از اطراف بنائی که - از نظر باستانشناسی تاریخ آن قرن چهارم و سوم قبل از میلاد تخمین زده شده - مکشوف گردیده و ترسیم بعضی از حروف به‌شیوه بسیار قدیم و مهجور است - س.پ. تالستوف تاریخ نوشته را نیز قرن چهارم و سوم قبل از میلاد می‌داند. اگر این تواریخ تأیید شود نوشته مزبور قدیمترین اثر مکتوب مکشوف در اراضی آسیای میانه خواهد بود. باین حال مسلماً بایگانی اسناد خوارزمی که هیئت باستانشناسی خوارزم در ضمن حفريات توپراق قلعه به دست آورده اهمیت بیشتری خواهد داشت. اسناد بایگانی مزبور که تاریخ آن عجالة قرن سوم میلادی تخمین زده شده به خط آرامی‌الاصلی نوشته شده است و قرائت و انتشار آنها مدارك تازه و فراوانی درباره تاریخ خط آسیای میانه و زبان خوارزمی و زبانشناسی ایرانی در اختیار دانشمندان خواهد گذاشت. لازم نیست از اهمیتی که اسناد بایگانی مزبور برای مطالعه تاریخ و فرهنگ آسیای میانه دارد سخن گوئیم. آثار خط و کتابت خوارزم باستانی که تاکنون کشف گردیده نشان می‌دهد که در خوارزم نیز - چون دیگر نواحی ایران و آسیای میانه - قبل از غلبه عرب، الفبائی آرامی‌الاصل متداول بوده است. بعد از غلبه اعراب و رواج اسلام در نوشتن زبان خوارزمی از الفبای عربی استفاده شد (ظاهراً از آغاز قرن دهم) و جملات خوارزمی تألیفات عربی سابق‌الذکر در قرنهای یازدهم و دوازدهم سیزدهم نیز بدان خط نوشته شده است (نسخ خطی قرن چهاردهم میلادی). الفبای عربی را با افزودن چند حرف مصمت که در زبان خوارزمی وجود داشته و خط عربی فاقد آنها بوده برای ادای اصوات زبان خوارزمی کامل کردند.^۱

آ.آ. فریمان مطالعات اساسی را که در زمینه زبان خوارزمی به عمل آمده در کتابی تحت عنوان زبان خوارزمی. مدارك و تحقیقات گرد آورده و منتشر کرده است. (I - چاپ مسکو - لنینگراد - سال ۱۹۵۱).

۱. جدول الفبای عربی در ص ۲۴۷ نقل شده. حروف اضافی که در نوشتن زبان خوارزمی به کار می‌رفته در ص ۲۴۷ اصل آمده است.

فصل سوم

لهجه شناسی و روابط میان لهجه‌ها در عصر زبانهای میانه ایرانی

در قرن بیستم سه زبان ایرانی که پیشتر کس از آنها خبر نداشت مکشوف گردید و در دسترس دانشمندان گذارده شد. این سه زبان عبارت بودند از: سغدی و سکاکی (ختنی) و خوارزمی. درسالهای تألیف «گروندرپس» (سین فاصل بین قرنهای نوزدهم و بیستم) دانشمندان دربارهٔ هیچ یک از زبانهای ایرانی میانه آسیای میانه و افغانستان و ترکستان چین اطلاعی در دست نداشتند ولی اکنون علم ایرانشناسی مدارك اصیلی به سه زبان باستانی ایرانی که درعهد زبان میانه ایرانی درسرمینهای مذکور متداول بوده دراختیار دارد. و شاخهٔ پرکاری از زبانهای ایرانی و بخش مهمی از تاریخ السنهٔ مزبور - که در گذشته هیچ اطلاعی از آن در دست نبود، بر اثر این کشفیات در دسترس علما قرار گرفت. در قرن بیستم علم ایرانشناسی مدارك مهمی دربارهٔ زبانهای پارسی میانه و پارتی بدست آورد و غنی تر شد و در نتیجه اطلاعات ما در بارهٔ زبانهای یاد شده کاملتر گشت و اشتباهات سابق رفع شد و نظر ما در بارهٔ السنهٔ مذکور و تاریخ و روابط متقابل آنها دقت و صحت بیشتری یافت.

تحقیق در زمینهٔ زبانهای ایرانی میانه بر اثر کشف اسناد و مدارك فراوان برپایهٔ استواری قرار گرفت و تا حدی خلائی را که میان زبانهای ایرانی باستانی و جدید وجود داشت پر کرد و تاریخ گروه (خانوادهٔ) زبانهای ایرانی را به طور کلی روشن تر ساخت. در زمینهٔ لهجه شناسی تاریخی نیز پیشرفت مهمی حاصل شد. بر اثر مطالعاتی که در این زمینه صورت گرفت معلوم شد که اختلاف میان برخی از لهجه‌های ایرانی - اختلافاتی که در عصر باستانی زبان مزبور ناچیز بوده - بعدها در عصر زبان میانه ایرانی صورت عمیقتر و شدیدتری پیدا کرد. اختلافات جدیدی به موازات تفاوت‌های قدیم پدید آمد. و فرق میان دو گروه اصلی زبانهای ایرانی - یعنی گروه غربی و گروه شرقی ژرفتر شد.

نه تنها تفاوت‌های صوتی و لغوی عمیقتر گشت بلکه اختلاف در ساختمان دستوری (در ساختمان اجزاء کلمات و نحو زبان) زبانهای شرقی و غربی ایرانی شدیدتر گردید. ناهم آهنگی سرعت تکامل زبانها باعث گشت که ساختمان تصریفی و انعطافی زبانهای غربی به مراتب سریعتر از زبانهای شرقی دچار انهدام گردد. مثلاً در آثار زبان پارسی میانه -

در پایان عصر زبانهای ایرانی میانه - حتی اثری هم از جنس اسامی و یا تعریف نامها و ضمائر وجود ندارد ولی در آثار سغدی مربوط به همان زمان (آثار سغدی - بودائی) و یا آثار سکائی (ختی) اسامی مذکر و مؤنث و خنثی و تصریف اسم و حالات مختلف آن کاملاً محفوظ مانده. تشدید اختلاف در ساختمان کلمات منجر به تشدید اختلافات نحوی (شیوه رابطه مضاف و مضاف‌الیه و غیره) گردید. اختلاف در زبانهای داخل دو گروه اصلی مزبور (شرقی و غربی) نیز به شکل نمایان تری ظاهر شد.

۱. زبانهای ایرانی غربی

زبانهای ایرانی غربی عصر موردنظر دنباله لهجه‌هایی (ایرانی) هستند که قبایل ایرانی‌زبان باستانی (پارسیان و مادها) به مغرب دشت کویر آوردند. تحقیق از متون مانوی به این نتیجه رسید که دو لهجه مختلف (عهد متوسط زبانهای ایرانی) در متون مزبور دیده می‌شود. یکی از این لهجه‌ها که همان زبان ادبی پارسی میانه و یا روایت پارسیک *Parsik* کتیبه‌های ساسانی است به نام «جنوب غربی» خوانده شد. وجه نام‌گذاری این است که لهجه اخیرالذکر (پارسی میانه) دنباله نوعی از لهجه‌های ایرانی (پارسی باستانی) است که کتیبه‌های میخی هخامنشیان معرف آن می‌باشد. لهجه دوم متون مانوی با روایت پهلویک *Pahlavik* کتیبه‌های ساسانی و دیگر آثار پارتی یکی است و به نام شمال غربی خوانده شد. و وجه تسمیه در این مورد آنست که لهجه‌های شمال غربی (پارتی) دوره میانه زبان ایرانی واجد همان خصوصیات هستند که ویژه لهجه‌های باستانی شمال غربی (مادی) بوده است.

روابط زبانهای ایرانی شمال غرب از لحاظ لهجه شناسی

آکادمیسین ک. گ. زالمان در تالیفی که به سال ۱۹۰۸ منتشر شد به وجود دو لهجه در متون مانوی تورقان اشاره کرد و سپس ا. مان ۲ بعضی اختلافات صوتی مهم را که میان لهجه‌های جنوب غربی (پارسی میانه) و شمال غربی (پارتی) - وجود دارد روشن و بیان نمود.

کاملترین تحقیقی که درباره اختلافات لهجه‌های جنوب غربی و شمال غربی، از

۱. یادداشتهای فرهنگستان علوم امپراطوری شعبه (تاریخ) C. Salemann, *Manichaeische Studien* (فلسفه) مجله VIII. شماره ۱۶۱، ۱۹۰۸ - ص ۱۴۹.
۲. O. Mann, *Kurdisch-persische Forschungen, Abt. I, Die Tâjik-Mundarten der Provinz Fârs*, Berlin, 1909, S. XV. مان در این اثر بیشتر به تالیف استاد خویش (ف. آندرنوس F. Ondrnos) تکیه کرده است.

لحاظ لهجه شناسی به عمل آمده به پ. تدسکو تعلق دارد. ۱.
تحقیقات مذکور اختلاف صوتی و دستوری و لغوی میان پارسی متوسط و پارتی
راکشف و معین کرد.

در زمینه صوت شناسی (فونتیک) دو زبان پارسی متوسط و پارتی هر یک صوتهای
(فونم - های) ایرانی باستانی را به نوعی منعکس می کنند و چگونگی ادای اصوات یادشده
در دو زبان مزبور آموزنده است.

عصر باستانی زبان ایرانی		عصر میانه زبان ایرانی
زبانهای اوستائی و پارسی باستانی		پارسی میانه
		پارتی
θr اوستائی. / θr پارسی باستانی		hr
puθra اوستائی. / puθra پارسی باستانی		puhr
θri اوستائی. / θri پارسی باستانی		hrē
Z اوستائی. / d پارسی باستانی		Z
Zān اوستائی. / dān پارسی باستانی - ریشه «دانستن»		Zān
Zardaya اوستائی. / به معنی «قلب - دل»		Zird
j اوستائی. / j پارسی باستانی		ž
jan اوستائی. / jan پارسی باستانی - ریشه «زدن»		žan
jiv اوستائی. / jiv پارسی باستانی - ریشه زندگی کردن		Živandag زندگی کننده
		Zindayān

در ضمائر اشاره پارسی میانه و پارتی و همچنین پسوندهایی که در ساختن واژه ها
به کار می رود و اضافات منفصل قبل و بعد کلمه و حروف ربط و علامات دستوری که
رابطه مسند و مسندالیه را بیان می کند و در لغات دو زبان هم اختلافاتی وجود دارد:

1. P. Tedesco. *Dialektologie der westiranischen Turfantexte*

۲. rd ایرانی باستانی < -l پارسی میانه مثل سردار sar-das < پارسی میانه سالار < (mo, XV, 1921)
فارسی کنونی «سالار».

پارسی میانه	پارتی	مثلا
<i>ēn</i>	<i>im</i>	این
<i>(h)ān</i>	<i>hō</i>	آن
<i>-īh</i>	<i>-ēft</i>	پسوند اسم معنی ^۲
<i>-i</i>	<i>-ēē</i>	اضافه - (علامت رابطه مسند و مسندالیه)
<i>kun-</i>	<i>kar-</i>	پایه زمان حال فعل «کردن»
<i>gōβ-</i>	<i>vāž-</i>	پایه زمان حال فعل «گفتن»

مطالعه اختلافات قدیمی که میان زبانهای ایرانی جنوب غربی و شمال غربی وجود داشته واجد اهمیت شایان است - بویژه که اختلافات موجود بین زبانهای کنونی ایرانی (که در واقع دنباله خصوصیات لهجه‌های باستانی است که منشأ تکامل زبانهای اخیر بوده‌اند) از بسیاری جهات معلول اختلافات مزبور هستند.

تعیین دقیق مرزهای عرصه رواج و انتشار این دو زبان دشوار است. حدس زده می‌شود که در آغاز دوران زبان ایرانی میانه، مردم بخش جنوب غربی فلات ایران، یعنی ناحیه پارسا (*pārsa*) - که در عهد باستان قبایل پارسی در آن متمکن گشته بودند - به لهجه‌های پارسی (پارسی میانه) سخن می‌گفتند.

اصطلاح «زبان پارتی» مفهوم نامشخص‌تری دارد. از مدارک تاریخی چنین برمی‌آید که زبان پارتی در آغاز دوران زبان ایرانی میانه در جنوب غربی آسیای میانه رایج بوده. این را هم می‌دانیم که در نخستین مرحله انتشار مانویت در خراسان (قرنهای سوم و چهارم میلادی) مانویان در تبلیغات خویش نه تنها از زبان پارسی میانه بلکه از پارتی نیز استفاده می‌کرده‌اند و این خود می‌رساند که بخش مهمی از مردم خراسان در آن زمان پارتی زبان بوده‌اند. فتوحات شاهان پارتی (ارشاکیان - اشکانیان) و دخول سراسر شمال و شمال غربی ایران در قلمرو پادشاهی پارت سبب شد که نام «زبان پارتی» شامل تمام لهجه‌های نواحی مزبور گردد. زبان متن چرم نبشته اورامان (اورامان III) کم بیشتر از آن یاد شد و در کردستان ایران کشف گردیده - پارتی شمرده می‌شود. لغات فراوانی را که زبان ارمنی باستانی در آخرین قرون قبل از میلاد و نخستین قرون بعد از میلاد از لهجه‌های ایرانی به‌وام گرفته و وارد آن زبان (ارمنی باستانی) شده پارتی

۱. *im* (> به پارسی باستانی *ima*) در پارسی میانه نیز دیده شده است.

۲. مثلاً: *sardār-īh* در پارسی میانه (به معنی سرداری) و *pā dīxšāh-īh* و *šahrdār-ēft* پارتی به معنی «سالاری» و *vīgāh - ēft* به معنی «گواهی». هردو پسوند (*ih* - پارسی میانه و *eft* - پارتی) از لحاظ تاریخی دو نوع تغییر و تکامل پسوند واحد ایرانی باستانی *na-yua* را تشکیل می‌دهند.

می‌دانند.

بنابر این مفهوم «زبان پارتی» ظاهراً شامل تعداد کثیری از لهجه‌های ایرانی میانه می‌گردد که در سرزمین خراسان (و بخش جنوب غربی آسیای میانه) و شمال و شمال غربی ایران متداول بوده.

تأثیر متقابل میان گویشهای جنوب غربی (پارسی) و شمال غربی (پارتی) همواره وجود داشته. ولی به احتمال قوی از آغاز سلطه سیاسی ساسانیان نتیجه این تأثیر متقابل به تدریج به سود لهجه‌های پارسی بوده است.

در جریان قرون متعادنی که لهجه‌های شمال غربی (پارتی) با لهجه‌های جنوب غربی تلاقی و اختلاط یافت پارتی به تدریج عقب‌نشینی می‌کرد و جای خود را به پارسی می‌داد. مردمی که پیشتر به پارتی تکلم می‌کردند متدرجاً به پارسی (پارسی میانه) سخن گفتن آغاز کردند. حدس زده می‌شود که یکی از علل اصلی این جریان همانا نقش مهمی بوده که زبان پارسی میانه در زندگی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی (و بخصوص مذهبی) کشور ساسانی ایفاء می‌نموده. و بدیهی است این تبدیل زبان بر اثر نزدیکی و مشابهت ساختمان دولسان برای مردم آسان بود، البته شدت جریان در همه جا یکسان نبود. و چنانکه عادتاً در مورد اختلاط زبانها دیده می‌شود زبان غالب (در این مورد پارسی میانه) نخست در شهرها و مراکز بزرگ اقتصادی و اداری و فرهنگی و در امتداد جاده‌های عمده رواج یافت. و لهجه‌های پارتی در نقاط روستائی دور دست و نواحی کوهستانی شمال غربی (پارتی) - که از شاهراهها دور بوده - مدت بیشتری مقاومت کردند. بهر تقدیر در هنگام غلبه اعراب (قرن هفتم - هشتم میلادی) زبان پارسی در سراسر خاک خراسان رایج بود.

ظاهراً جغرافیدانان و مورخان عربی زبان‌قرونهای نهم و دهم میلادی که از اوضاع خراسان و آسیای میانه مشروحاً در آثار خویش سخن گفته‌اند نه از پارتها اطلاعی داشتند و نه از زبان پارتی. مؤلفان فهرست اقوام که پیشتر از آن ذکری رفت، و به زبان سغدی نوشته شده و (چنانکه معتقدند) مربوط به قرن هشتم یا نهم میلادی می‌باشد، نیز از پارتها اطلاعی نداشته‌اند.

بنا بر این می‌توان گفت که هنگام غلبه اعراب اختلاط لهجه‌های شمال غربی (پارتی) و جنوب غربی (پارسی) در سرزمین خراسان به شکست لهجه‌های پارتی و پیروزی و رواج لهجه‌های پارسی منجر شده و این جریان پایان یافته بود. در جریان این تأثیر متقابل و اختلاط، زبان پارسی (پارسی میانه) اساس خویش - یعنی ساختمان دستوری و ذخیره اصلی لغوی خود - را حفظ کرده و در عین حال لغات زبان محضر پارتی را

پذیرفت. مردم پارتی زبانی که به زبان پارسی متکلم گردیدند بخشی از لغات قدیمی خود را (و شاید برخی خصوصیات لسانی دیگر خویش را هم) وارد زبان پارسی کردند. زبان پارسی میانه لغات فراوانی از لهجه‌های شمال غربی (پارتی) به وام گرفته است. و بسیاری از لغات مزبور تاکنون نیز در زبان فارسی و تاجیکی وجود داشته و باقی مانده‌اند. مثلاً واژه‌های زیر را در نظر گیرید و مقایسه کنید:

šahr پارسی میانه (> از ایرانی باستانی *xšādra* به معنی «پادشاهی» و «کشور و دولت») و *šahr* «شهر» فارسی کنونی، دیگر «مهر» *mihr* پارسی میانه به معنی «عشق» و «دوستی» (> از ایرانی باستانی *miθra*) و فارسی کنونی «مهر». و دیگر پارسی میانه *čīhr* (> از ایرانی باستانی *čīθra* به معنی «اصل» «چهره») و فارسی کنونی «چهره»، و دیگر پارسی میانه *puhr* «پسر» (از ایرانی باستانی *puθra*) والخ.^۱

۲. زبانهای شرقی ایرانی. خصوصیات اصلی و مقایسه آنها با زبانهای غربی ایرانی

نماینده زبانهای شرقی ایرانی (مربوط به دوران زبانهای ایرانی میانه) آثاری هستند که به سغدی و خوارزمی و سکاکی (ختن) در دست است.

این زبانها که بالنسبه به یکدیگر نزدیک اند و تا حدی وحدتی میان آنها وجود دارد با زبانهای غربی ایرانی معاصر خود (پارسی میانه و پارتی) اختلاف فاحش دارند. از لحاظ صوت شناسی (فونیتیک) زبانهای شرقی ایرانی عصر منظور نظر، از زبانهای غربی ایرانی - به سبب یک سلسله تفاوت‌های مهم - جدا هستند. من باب مثال می‌توان موارد زیر را ذکر کرد.

الف اصوات «شدید التلفظ آوائی» اول (*b, d, g*) ایرانی باستانی در زبانهای غربی ایرانی نیز محفوظ مانده ولی در زبانهای شرقی ایران به شکل اصوات حلقی آوائی (*β, δ, γ*) در می‌آید.

۱. اصل پارتی (شمال غربی) کلمات مزبور از اینجا معلوم است که *š* پارسی باستانی به صورت *hr* منعکس شده. در لهجه‌های جنوب غربی (پارسی) *š* پارسی باستانی < به *s* مبدل می‌شود (رجوع شود به ص ۲۱۴). در آثار ادبی کلاسیک فارسی «پور» (به معنی «پسر») که از پارتی به وام گرفته شده دیده می‌شود (> *puhr*) دو کلمه اصلی پارسی یعنی «پسر» هردو به کار رفته. همچنین کلمه «دانا» و «فرزانه» را که به همان معنی است در نظر گیرید. ریشه پارتی کلمه دوم (فرزانه) انعکاسی از شکل *Zān* ایرانی باستانی می‌باشد.

دوران میانه زبان ایرانی		دوران باستان زبان ایرانی
زبانهای شرقی ایرانی	زبانهای غربی ایرانی	
β- سغدی: $\beta n t$، خوارزمی = $\beta \bar{a} n c \bar{i} n$ (من) بستم سغدی = $\beta y r$، خوارزمی = $\beta \bar{a} r \bar{i} n$ (من) «دریافت کردم»؟ خوارزمی: $\beta \bar{a} x x i n$ (من) بخشیدم δ- سغدی: $\delta' r$، خوارزمی $\delta \bar{a} r i n$ (من - مؤنث) داشتم. سغدی: $\delta y w$ γ- سغدی: $\gamma w \delta$ سغدی: $\gamma r \beta$ خوارزمی: $\gamma \bar{a} \beta y i n$ (من) فهمیدم	b- پارسی میانه: $b a n d$ پارسی میانه: $b a r$ پارسی میانه: $b a x \delta$ d- پارسی میانه: $d \bar{a} r$ پارسی میانه: $d \bar{e} v$ g- پارسی میانه: $g \bar{o} \delta$ پارسی میانه: $g r i f t$ (او) گرفت	b- $b a n d$ - پایه زمان حال فعل «بستن» $b a r$ - پایه زمان حال فعل «بردن» $b a x \delta$ - پایه زمان حال «بخشیدن» d- $d \bar{a} r$ - پایه زمان حال «داشتن» در دست «داشتن» $d a i v a$ «دیو»، «روح خبیث» g- $g a u \delta a$ «گوش» $g r a b$ - پایه فعل گرفتن «برداشتن، فهمیدن»

ب) h ایرانی باستانی در زبانهای غربی ایرانی محفوظ مانده ولی در زبانهای شرقی ساقط می شود (اما در خوارزمی نه همیشه).
 کلمه ایرانی باستانی (اوستایی) $h a f t a$ «هفت» مقایسه شود با $h a f t$ پارسی میانه و βt سغدی و $a \beta d$ خوارزمی و غیره.
 ج) $x t$ - و $f t$ - ایرانی باستانی در زبانهای غربی محفوظ مانده ولی در زبانهای شرقی به صورت γd - βd - منعکس می گردد.

مقایسه کنید کلمه ایرانی باستانی (اوستائی) *ḍaxta* 'به معنی «سخت» و پارسی میانه *saxt* «سخت» و خوارزمی *ḍaxd* (ثغد) و یا ایرانی باستانی *duxta* به معنی «دختر» را با پارسی میانه *dux* و خوارزمی *ḍuyd* (ذغد).

مثال تبدیل *βd* - <f> - در بالا آمده است (*hafta* - ایرانی باستانی <*aβd* خوارزمی و *βt* سغدی و غیره).

علامت ویژه زبانهای شرقی ایرانی وجود مصمت تلفیقی C (تس) است^۲ که هرگز در زبانهای غربی ایرانی دیده نمی شود.

مقایسه ساختمان اجزاء کلمات زبانهای شرقی و غربی ایرانی نشان می دهد که اصل انعطاف و تصریف کلمات در زبانهای شرقی استوارتر بوده است. مثلاً بعضی از زبانهای غربی ایرانی (بخصوص پارسی) بر اثر زوال تصریف و انعطاف (فلکسیون)، جنس و صرف اسامی و ضمائر را در مرحله متقدم تکامل خویش از دست دادند (معملاً در آغاز دوران میانه زبان ایرانی) ولی وضع زبانهای گروه شرقی دیگر بود. جنس کلمات (مذکر و مؤنث و خنثی) با کمال وضوح در زبان سکائی (ختنی) دیده می شود. در زبانهای سغدی و خوارزمی نیز جنس کلمات وجود دارد و با حروف تعریف خاصی نشان داده می شود. در هر سه زبان شرقی - که تاکنون کشف گردیده - اصل انعطاف و تصریف (فلکسیون) که مخفنی از شیوه زبان ایرانی باستانی است دیده می شود. مثلاً در زبانهای سغدی و خوارزمی حالت اضافه مفرد را که به *-f* - منتهی می شود مقایسه کنید (> *ahya* - ایرانی باستانی) حالت مفعول بهی مفرد مختوم به *-u* (> ایرانی باستانی *am* -) و غیره.

پسوند جمع *-t* - ایرانی شرقی (مقایسه شود *βr'trt* به معنی «برادران»، *Pr'mnt* به معنی «برهمنان»، *pryštyt* «فرشتگان» و کلمه خوارزمی **aβrūc* «ابروان» و غیره) مطابق است با *hā* - یه ایرانی غربی (پارسی میانه).

تمام اشکال زمان گذشته در زبانهای پارسی میانه و پارتی از حالت مفعولی ماضی باستانی که به *-tā* - ختم می شده سرچشمه می گرفته (پارسی باستانی *Krtā* < پارسی میانه *Karδ* «او کرد». پارسی باستانی *brtā* < پارسی میانه *burδ* «او برد». پارسی باستانی *šutā* < پارسی میانه *šud* «او رفت»). ایرانی باستانی *gmatā* < پارتی *gaδ* «او رفت» و (الخ). در زبانهای ایرانی شرقی - برخلاف زبانهای ایرانی غربی دوران مورد نظر اشکال زمان ماضی از پایه زمان حال با اضافه *-an* و یا تمدید مصوت هجای

۱. ولی کافی نیست. لهجه کائی اوستا در ویژگی یاد شده با زبانهای شرقی سهیم است.

۲. اینجا *t* اینجا (پس از حرف آوایی) آوایی اسدادی *d* را ادا می کند.

۳. زبان سغدی از این حیث مستثنی است.

۴. در خوارزمی *c > t*

۵. هردو پسوند مذکور از پسوند ایرانی باستانی اسم جمع *-va* - ریشه می گیرند. در زبان پارسی *hā* - < *švā* - (توجه کنید به *šāš vāra* اوستائی به معنی «چهار» و *Čahār* پارسی میانه < و *Čehār* پارسی کنونی، در زبانهای شرقی ایرانی (سغدی و خوارزمی) - *šv-* < *-tv-* < *-tf* < *-t* - . (*ša θvara*)

اوستائی با *štβr* «چهار» سغدی مقایسه شود).

اول تشکیل می‌شود. مثلاً در زبان خوارزمی: پایه زمان حال - *ikk* است (*ikkam*) «(من) می‌کنم». ولی پایه زمان ماضی - *mikk* است (*mikkin*) «(من) کردم». در زبان سغدی «*ns'et*» (او) وصل می‌کند (زمان حال)، ولی «*mns'et'nd*» (آنها) وصل کردند (زمان ماضی).

چند مثل در باره تمدید مصوت هجای اول در زبان خوارزمی: «*yavari*» (تو) می‌دانی (دوم شخص مفرد زمان حال). ولی «*yavarix*» (تو) دانستی (دوم شخص مفرد ماضی). «*ban*» (من) بستم (اول شخص مفرد ماضی از پایه زمان حال - *ban*). با *bn* سغدی مقایسه شود. «*baixin*» (من) بخشیدم (اول شخص مفرد ماضی - از پایه زمان حال *baix* با ایرانی باستانی - *baxš* مقایسه شود). در سغدی: پایه زمان حال فعل «دادن» - *dar*، ولی پایه زمان ماضی «*dar*» است. پایه زمان حال فعل «گذاشتن و رهاکردن» - *pryc* ولی پایه زمان ماضی «*p'ryc*» است و الخ.^۱

در زبانهای غربی ایرانی، دوران مورد نظر، رابطه میان مضاف و مضاف الیه به‌طور کلی به‌وسیله اضافه است: مضاف - اضافه - مضاف الیه. مثلاً در پارسی میانه: «*Pus - i - ardašān*» «پسر اردوان»، «*Kunišn - i x'etš*» «کنش، عمل خویش» و غیره. در زبانهای شرقی ایرانی برعکس است و مضاف الیه مقدم بر مضاف می‌باشد. مثلاً در زبان خوارزمی «*xub - am duṛd*» «دختر خوب من» و در سغدی «*pruh m'th*» «مادر عزیز» و غیره.

روابط زبانهای شرقی ایرانی از لحاظ لهجه‌شناسی

در زمینه روابط متقابل زبانهای شرقی از لحاظ لهجه‌شناسی در تالیفات مربوطه به‌بستگی بسیار نزدیکی که میان سغدی و خوارزمی وجود دارد توجه شده است. به‌رغم اختلافاتی که در اصوات (بعضی از این اختلافات به‌طور ضمنی در شرح فوق تذکر داده شد) و اجزای کلمات دو زبان مذکور وجود دارد مع‌هذا ترکیب صوتی و ساختمان دستوری این دو لسان قدیمی آسیای میانه از جهات اساسی قابل تطبیق می‌باشند (مثالهای فوق همانندی دو زبان خوارزمی و سغدی را در موارد زیر می‌رسانند: تکامل و تطور حروف *b-, d-, g-, x-, f-* و غیره ایرانی باستانی، شیوه ساختن زمان ماضی (شیوه‌ای

۱. تمدید حرف مصوت هجای اول برای ساختن زمان ماضی به‌وسیله زائده بر سر آن هجا توجیه می‌شود. این اضافه در زبانهای ایرانی باستانی برای ساختن زمان ماضی از پایه زمان حال به‌کار می‌رفته. مثلاً در پارسی باستانی: پایه زمان حال فعل «بردن» *bar* بوده، سوم شخص زمان حال: *baraⁿti*، سوم شخص جمع زمان ماضی: *a-baraⁿta*. اگر اضافه‌ای به‌اول فعل ملحق می‌شد - *a* - ی زائده در اشکال ماضی میان آن اضافه و پایه فعل قرار می‌گرفت؛ مثل *fra-a-bara > frā-bara* «(او) آورد»، «داد». از اینجا *a* - ی هجای اول پایه زمان ماضی در زبانهای ایرانی شرقی (سغدی و خوارزمی) به‌افعال بدون اضافه اول فعل هم بسط یافت.

که در دو زبان مشترك است)، جمع، وجود جنس و حالات مختلف اسم و ضمیر و غیره و صرف آن، وجود حرف تعریف، شیوه ساختن زمان آینده^۱ و وجه تمنی در فعل^۲ ماضی کامل تعلیلی و غیره).

در ارزیابی اختلافات زبانهای سغدی و خوارزمی باید به این نکته توجه نمود که مدارك خوارزمی (در دسترس) تقریباً پانصد سال از مدارك سغدی موجود تازه تر می باشد. و حدس زده می شود که بعضی از اختلافات مزبور بر اثر تکامل زبان خوارزمی در آن فاصله زمانی پدید آمده. بالطبع انتظار می رود که انتشار مدارك خوارزمی سابق الذکر - که در نتیجه حفريات استاد س. پ. تالستوف عضو وابسته فرهنگستان علوم شوروی به دست آمده - قرابت بیشتر دو زبان خوارزمی و سغدی را ثابت کند.

زبانهای سغدی و خوارزمی از جهت برخی خصوصیات صوتی و اجزاء کلمات با شاخه سکائی زبانهای ایرانی، یعنی زبان سکائی و بازماندگان آن نزدیک می باشند. در باره لهجه های سکائی عهد باستان که در بخش شمالی کرانه دریای سیاه و قفقاز رواج داشته پیشتر سخن گفته شد (به ص ۵۶ اصل رجوع شود). پس از قرنهای سوم و چهارم در منابع موجود دیگر به اصطلاحات «اسکیتها» (سکایان) و «سرمتها» برنی خوریم. ولی فقدان نام اسکیتها در منابع مزبور حاکی از آن نیست که پس از آن زمان در نواحی یاد شده، مردم ایرانی زبان وجود نداشته اند. لهجه های ایرانی (اسکیتی - سکائی) در قرون وسطی نماینده ای داشتند که همانا زبان آلانی بود - یعنی زبان قبایلی به همین نام^۳ که اکثراً در جلگه جنوب روسیه و قفقاز شمالی می زیسته اند (در بخش شرقی جلگه مزبور - مشرق رود دن).

در باره زبان آلانی مدارك بسیار ناچیزی در دسترس دانشمندان قرار دارد. یکی از آن مدارك نوشته زلچوك است که قبلاً درباره آن سخن گفته شد و دیگر برخی اسامی خاص و نامهای امکنه که در منابع مختلف ذکر شده و یا در اسامی اماکن روسیه و قفقاز شمالی به جا مانده است. چند جمله آلانی که یوآن تسس مؤلف بیزانتي در قرن دوازدهم یادداشت کرده و چند کلمه که از قرن پنجم تا چهاردهم میلادی وارد زبانهای قبایل و اقوام مجاور با آلبانیان (مجارها و غیره) شده نیز معلوم و در دسترس است. مع هذا همین مدارك ناچیز برای اثبات تعلق زبان آلانی به گروه زبانهای ایرانی (و بخصوص شاخه سکائی آن گروه) کافی می باشد.

کلمات آلانی در اسامی اماکن قفقاز شمالی بسیار دیده می شود. از مطالعه دقیق اصطلاحات مزبور چنین برمی آید که آفرینندگان آن کلمات به یکی از زبانهای ایرانی - که سلف آسی بوده - سخن می گفته اند.

به مثلهای زیر توجه شود: dan به آلانی به معنی «رود» (آسی کنونی: don)،

۱. به كمك فعل مبین - Kām به معنی «میل داشتن».

۲. به كمك فعل مبین - dār «داشتن».

۳. درباره منشأ آلاها به صفحه ۶۲ رجوع شود.

Kam «شکاف کوه - دره کوچک» (آسی کنونی: *kom*)، *surx* «سرخ» (آسی کنونی: *surx*)^۱ والخ. کلمه *Apδaβδa* (در قرن پنجم) نام باستانی آلانی فتودوسیای کنونی (در کریمه) بوده است و در نتیجه تجزیه آن *arta* - *hafta* - ی ایرانی باستانی به دست می آید. به معنی «هفت سوگند» (با آسی کنونی آرد *ard* «سوگند» و آود *avd* «هفت» مقایسه کنید). به نام دره معروف «دریال» که جز *dar* - *i alān* «دروازه آلان» چیزی نیست توجه شود. («باب الالان» عربی که به همان معنی است). برخی لغات آلانی را که وارد زبان مجاری شده از قبیل *Kard* «کارد» و زلد *zöld* «زرد» و *aladar* «سردار» رئیس صده - به آسانی می توان با کلمات آسی *Kard* به همان معنی «کارد» و «چاقو» (در پارسی کنونی نیز «کارد» می گویند) و *zäldä* «غلف تاز»، (پارسی کنونی «زرد») و *äldar* به معنی «رئیس»، «مالک» (*arma* - *dār*) به معنی تحت اللفظی «دست دار» و غیره^۱ تطبیق نمود.

از علامات نزدیکی شاخه سکائی با زبانهای خوارزمی و سغدی پدیده های صوتی زیر است: آوائی شدن *ft* - و *xt* - ایرانی باستانی (توجه شود به آود، *avd* آلانی - آسی و *βt* سغدی و *aβd* خوارزمی به معنی «هفت»). ناستواری *h* (به مثل بالا رجوع شود). علامت مشترك جمع *t* - (مثلاً نامهای قبایل سکائی «سورامات» و «مساگت» و غیره) و برخی لغات مشترك میان لهجه های شاخه اسکیتی و خوارزمی روابط بسیار نزدیک وجود دارد. فقط در زبانهای مذکور *t* (در جلو *i*) < به *c* مبدل می شود و این پدیده را مثلاً در اشکال فعل سوم شخص مفرد و جمع می توان مشاهده کرد: *ic* خوارزمی به معنی «او می آید» (*ay-ti*)، *akic* «او می کند»، آسی *kānanc* «آنها می کنند» (*Kun - a - nti*) و غیره.

وجوه مشابهتی که میان لهجه های شاخه اسکیتی از يك سو و زبانهای سغدی و خوارزمی از سوی دیگر وجود دارد - اجازه می دهد که مجموع زبانهای مزبور را جزو گروه فرعی واحدی بدانیم. و آن را گاهی گروه فرعی سکائی و یا شمالی زبانهای ایرانی و گاهی هم (دقیقتر) شمال شرقی می خوانند.

لهجه های سکائی (ختنی و طخاری) که گروه فرعی (جنوب شرقی) زبانهای شرقی ایران را تشکیل می دهند اندکی برکنارتر هستند.

۱. در عهد باستان زبان محاری در منطقه اوردال جنوبی رواج داشته. مهاجرت قبایل مجار به اروپا در قرنهای ششم تا هشتم صورت گرفت. این قبایل در طی طریق و عبور از جلگه جنوب روسیه مدتی با آلانها تماس داشته اند و در نتیجه تعدادی کلمات آلانی وارد زبان مجاری شد. در زبان مجاری کنونی تقریباً تا ۳۰ کلمه آلانی دیده می شود.

بخش چهارم

دوره نو زبان ایرانی

(از قرن نهم - دهم میلادی)

اصطلاح «دوره نو زبان ایرانی» مفهومی شرطی دارد. عصری از تاریخ زبانهای ایرانی را که آثار مکتوب السنه مزبور بیشتر به خط عربی نوشته شده چنین می خوانند. بنابراین، این دوره از قرن نهم - دهم میلادی آغاز می شود. بالطبع زبانهای کنونی ایرانی (فارسی کنونی و تاجیکی کنونی و افغانی و آسی و غیره) - صرف نظر از خطی که امروزه متکلمان بدان زبانها از آن استفاده کنند - نیز مشمول مفهوم همین دوره می گردند.

فصل اول

وقایع اصلی تاریخ این دوره منابع و مآخذ اصلی

تأسیس دولتهای مستقل در خراسان و سیستان و ماوراءالنهر

حکومت خلافت عرب در سرزمین ایران (بویژه مشرق ایران) و ماوراءالنهر هرگز محکم و استوار نبوده. مردم زحمتکش ایران و آسیای میانه که از مالیاتها و تحمیلات متعدد و سنگین به ستوه آمده بودند بارها سلاح به کف علیه حکومت اعراب قیام کردند. در قرن هشتم و نهم میلادی نهضت‌های پردامنه ملی با شرکت مردم سغد و ختلان و طخارستان و فرغانه و خراسان و دیگر سرزمین‌ها وقوع یافت. قبایل ترکی زبان آسیای میانه نیز در کنار سغدیان و دیگر اقوام ایرانی زبان در نهضت‌های مزبور شرکت جستند. اشراف زمین‌دار محلی که در صدد کسب استقلال سیاسی بودند از مبارزه عامه مردم علیه غاصبان عرب استفاده کردند. عده‌ای از بزرگان محلی که از طرف خلفای عرب در امر اداره سرزمین‌های شرقی خلافت (خراسان و ماوراءالنهر) شرکت داشتند، به تدریج استقلال روزافزونی کسب کردند.

حتی در اوایل قرن نهم م. بعضی از سلاله‌های محلی تاحدی سیاستاً در مقابل خلافت عربی مستقل شده بودند. مثلاً در ۸۷۳ - ۸۲۱ بعد از میلاد در سرزمین خراسان و نواحی مجاور آن سلسله مستقل طاهریان حکومت می‌کرد و سلاله صفاریان (۹۰۳-۸۷۳) اراضی وسیعتری را (سیستان - خراسان - کرمان - فارس - و چند ناحیه ماوراءالنهر) در تحت حکومت خویش متحد ساخته بود. ولی در تاریخ خراسان و آسیای میانه آن دوره دولت مقتدر و مستقل سامانیان که مرکز آن بخارا بوده و در پایان قرن نهم میلادی در ماوراءالنهر تأسیس گشته بود بیش از همه اهمیت داشت. قدرت دولت مزبور در قرن دهم میلادی نه تنها در ماوراءالنهر بلکه به خراسان و بسیاری دیگر از نواحی ایران و افغانستان کنونی بسط یافته بود.

آرامش نسبی و عدم وقوع تهاجمات خارجی موجب رشد و ترقی اقتصادی و رونق اقتصاد و فرهنگ سرزمین‌های مزبور گشت. حکومت سامانیان (که خود پارسی - دری - زبان بودند) موجب قوام و استواری وضع هم‌زمانان ایشان گشت...

انتشار قبایل ترکی زبان در اراضی آسیای میانه و ایران

دولت سامانیان تا پایان قرن دهم پائید و آنگاه در زیر ضربات مشترك محمود غزنوی^۱ امیرغزنه و خراسان - که خود در گذشته دست نشاندۀ ایشان بود و قبایل صحرا - نشین ترک که زیر لوای قراخانیان گردآمده بودند منقرض شد. سرزمینهای واقع در جنوب آمو دریا (رود جیحون) از آن محمود غزنوی شد و نواحی ماوراءالنهر به قراخانیان رسید.

افزایش عدۀ مردم ترکی زبان در آسیای میانه مربوط بدان عهد است. نفوذ قبایل ترکی زبان در آسیای میانه - که در نخستین قرنهای بعد از میلاد آغاز شده بود در عهد سلطنت خاقانات ترک (قرنهای ششم و هفتم) به مراتب شدیدتر شد و بعد از آن با سرعت روز افزونی جریان یافت. هجوم قراخانیان و سپس (در حدود اواسط قرن یازدهم) قبایل ترکی زبان سلجوقی به تدریج تناسب عددی مردم ایرانی زبان و ترکی زبان آسیای میانه را به نفع عناصر اخیر الذکر تغییر داد.

در سال ۱۰۵۵ م. سلاطین سلجوقی سراسر سرزمین ایران و عراق کنونی و پایتخت خلافت عربی - بغداد - را به تصرف خویش درآوردند. در پایان قرن یازدهم قلمرو دولت سلجوقیان - که در مرو تختگاه داشت - از سواحل دریای متوسط (مدیترانه) در مغرب تا مرزهای چین در مشرق بسط یافت. در آن عهد توده های مهم مردم ترکی زبان نه تنها در زمینهای آسیای میانه بلکه در آذربایجان و دیگر نواحی نیز ساکن گشتند. هجوم مغولان چنگیزخانی، از لحاظ قومی و زبانی موجب تغییرات بزرگتری در آسیای میانه و ایران گشت (قرن سیزدهم).

از قرن سیزدهم تا پانزدهم میلادی اراضی مسکونی اقوام ایرانی زبان جزو قلمرو دولتهائی بود که توسط خوانین مغول - چنگیزخان و بازماندگان وی و سپس تیمور و وارثان او (تیموریان) - اداره می شد. در تمام این مدت ایران و آسیای میانه صحنۀ خونریزی و مبارزات بیرحمانه سلاله های گوناگون بود. در طی این مبارزات نیروهای تولیدی به شکل وحشیانه ای نابود و مردم زحمت کش از مال و هستی ساقط می شدند.

در آغاز قرن شانزدهم میلادی سرزمین ماوراءالنهر را قبایل صحرانشین و ترکی - زبان (ازبک) که در تحت لوای قدرت سلالۀ شیپانیان متحد شده بودند - مسخر کردند. در آن زمان سلطۀ سلالۀ صفویه در سرزمین ایران برقرار شد و در سراسر قرن شانزدهم جنگهای بی پایان مذهبی^۲ میان زمامداران ایران از يك طرف و خوانین آسیای

۱. محمود غزنوی (از ۹۹۸ تا ۱۰۳۰ م. سلطنت کرد). فرزند و جانشین سبکتکین - مؤسس دولت مقتدر قرون وسطائی که مرکز آن در غزنه (در افغانستان کنونی) بود. قلمرو دولت غزنویان در عهد محمود توسعه بسیار یافت و آن سلسله به حد اعلای اقتدار خود رسید.

۲. سلاله هایی که در آن زمان در ایران و ماوراءالنهر سلطنت می کردند به دو مذهب مخالف و متخاصم شیعۀ سنی تعلق داشتند. صفویه با کمال تمصب از تشیع و شیپانیان از تسنن دفاع می کردند.

میانۀ از طرف دیگر جریان داشت و روابط بازرگانی و اقتصادی و فرهنگی میان آسیای میانه و ایران بسیار سست و ضعیف شد. و در نتیجه يك سلسله علل مربوط به تاریخ و فرهنگ اقوام آسیای میانه و ایران - جریان مزبور در قرنهای بعد هم دوام یافت.

انتشار قبایل افغانی و تاسیس دولت افغانستان

در پایان قرن هفدهم و آغاز قرن هجدهم دولت صفویه در ایران دچار بحران اقتصادی و سیاسی شدیدی گشت. قیام قبایل افغانی و سپس (در حدود سال ۱۷۲۰) هجوم ایشان به ایران، نه تنها به سلطنت صفویان در افغانستان بلکه در ایران نیز پایان داد. یکی از فتودالهای افغانی به نام احمدخان (که بعدها به احمد شاه درانی ملقب شد) در طی مبارزه با شاه ایران چند قبیله افغانی را در گرد خویش متحد کرد و به تسخیر اراضی وسیعی در افغانستان و پنجاب موفق شده خویشان را شاه افغانستان نامید (۱۷۴۷ م.). این سال تاریخ تأسیس دولت مستقل افغانستان شمرده می شود.

نام افغانان، نخستین بار در تألیفهای پایان قرن دهم و نیمه اول قرن یازدهم - در جغرافیای مجهول المؤلف حدود العالم (۹۷۲/۹۸۳ م.) که از گوزگانان به دست آمده و قاریخ یمنی (۱۰۲۲/۱۰۲۱) که به قلم عتبی دبیر محمود غزنوی می باشد و آثار ابوریحان بیرونی دانشمند مشهور خوارزمی که عالم به معارف عهد خویش بود - (۱۰۴۸ - ۹۷۳ م.) دیده می شود. در قاریخ ابوالفضل بیهقی تألیف مورخ نامی عهد غزنویان نیز اطلاعاتی در باره افغانان وجود دارد. بیرونی در تألیف مشهور تحقیق ماللهند خود (قریب ۱۰۳۰ م.) می گوید که در زمان وی قبایل مختلف افغانی در ناحیه کوهستانی مجاور دره سند (یعنی منطقه جبال سلیمان که طبق تحقیق دانشمندان قدیمترین زادگاه افغانان بوده) مسکن داشته اند.

به گفته عتبی حتی سبکتکین مؤسس دولت غزنویان (پایان قرن دهم) و فرزند و جانشین او محمود غزنوی از افغانان بمنزله نیروی جنگی استفاده می کردند و آنان را در زمره لشکریان خویش در آورده بودند. اندکی بعد (در پایان قرن دوازدهم) نام قبایل مختلف افغانی در تاریخ لشکر کشیهای سلاطین غور به هندوستان، ذکر شده است.

اصطلاح «افغانستان» نخستین بار در قرن چهاردهم م. دیده شده. ولی این اصطلاح به معنی کنونی «دولت و کشور افغانان» و یا «کشوری که تحت سلطنت سلاطین افغان متحد شده باشد» فقط از اواسط قرن هجدهم، یعنی هنگامی که يك دولت بزرگ افغانی تأسیس یافت - مصطلح گشت. در اوایل قرون وسطی اصطلاح «افغانستان» به نواحی

۱. در قرون وسطی سرزمین کوهستانی بخش علیای مسیر هر رود را غور می خواندند. در اواسط قرن دوازدهم م. در آن سرزمین دولت فتودالی غوریان بر گرفت و با غزنویان با موفقیت مبارزه می کرد و در پایان قرن ۱۲ اراضی وسیعی را در تصرف آورد.

اطلاق می‌شد که در منطقه جبال سلیمان واقع بوده و قبایل افغانی در آن سکونت داشتند. در آن زمان افغانان سرزمینی را که در جنوب رود کورام (شاخه راست رود سند) در مشرق غزنه و نواحی مجاور قرار داشت اشغال کرده بودند.^۱

بسط قلمرو سکونت قبایل افغانی در جهت شمال غربی و شمال و شمال شرقی و نواحی مسکونی اقوام فارسی زبان (در شمال) و هندی زبان (در شرق) و تصرف مناطق غزنه و قندهار و دره‌های توجی و گومالا و کابل و کورام و سوات و پنج‌کر و اراضی واقع بین جبال سلیمان و رود سند، از قرن چهاردهم تا قرن هجدهم صورت گرفت. بسط خطه سکونت افغانان به طرف شمال هندوکش و نواحی زراعی ترکستان جنوبی (که افغانستان در پایان قرن نوزدهم به طور نهائی مسخر کرد) در دوران بعد صورت گرفت.

ایران در اواخر قرون وسطی و عصر جدید

پس از سقوط سلسله صفویه مبارزه‌ای سخت و دراز توأم با جنگ و خونریزی که در جریان آن گاه این و گاه آن گروه فتوالتی قدرت به دست می‌آورد در گیر شد. تا سرانجام از پایان قرن هجدهم حکومت سلاله قاجار در ایران استقرار یافت. سالهای آخر قرن هجدهم و آغاز قرن نوزدهم میلادی ابتدای تاریخ نوین ایران شمرده می‌شود.

در قرن نوزدهم مرزهای اصلی سیاسی ایران کنونی مشخص گردید، به این معنی که مرز شمالی با روسیه در سال ۱۸۲۸ و مرز غربی با ترکیه در ۱۸۴۷ و مرز شرقی با افغانستان و بلوچستان (بخش جنوب غربی پاکستان کنونی) در سال ۱۸۷۲ معین شد. تقریباً همزمان با آن دوران (پایان قرن نوزدهم) کلمه «ایران» به صورت اصطلاحی سیاسی، برای تشخیص دولت و کشوری که در بخش غربی فلات ایران وجود داشت (در منابع غربی. م.) به کار رفت. ولی به طور رسمی فقط در سال ۱۹۳۵ - پس از آنکه دولت ایران به وسیله تصویب نامه ویژه‌ای نام «پرس» را در مکاتبات سیاسی رسمی لغو و نام «ایران» را جایگزین آن ساخت - وارد شد.^۲

آسیای میانه در اواخر قرون وسطی. الحاق قفقاز و آسیای میانه به روسیه.

از هم پاشیدگی امور و جنگهای داخلی و بی‌سروسامانی شدید که به هنگام دوران

۱. باید تذکر دهیم که ادیبی مورخ عربی زبان (پایان قرن ۱۱ آغاز قرن ۱۲) در شرحی که راجع به کابل و قندهار داده نامی از افغانان نمی‌برد. نخستین اطلاعات مربوط به وجود افغانان در ناحیه کابل، در قرن چهاردهم م. در منابع مضبوط است (ابن بطوطه، مورخ عربی زبان که در سال ۱۳۱۳ از طریق کابل به هند سفر کرده از افغانان سخن می‌گوید). نخستین نقاط مسکونی افغانان در ناحیه هرات - در قرن شانزدهم. پدید آمده. ۲. درباره منشأ کلمه «ایران» به بخش اول و فصل دوم این کتاب رجوع شود. ۳. بعضی از بخشهای این قسمت خلاصه شده است (مترجم).

خانخانی است و بحران سخت اقتصادی ... اینها از ویژگیهای تاریخ آسیای میانه در قرنهای هفدهم و هجدهم و بیست سالهای قرن نوزدهم می باشد. در آن دوران در آسیای میانه گذشته از امارت بخارا خان نشین مستقل خیوه که در اورگنج و سپس در خیوه (در مسیر سفلی آمو دریا - جیحون -) مستقر بود و خان نشین مستقل خوقند که مرکز آن نیز در خوقند (دره فرغانه) قرار داشت وجود داشتند. صرف نظر از اینها گاه و بیگاه خوانینی مدعی استقلال شده امارتهایی موقتی که دیری نمی پائید تأسیس می کردند.

از آغاز قرن هجدهم و دوران سلطنت پتر اول سیاست روسیه در خاور نزدیک به فعالیت خود افزود. بر اثر توسعه حدود امپراطوری روسیه در قرنهای هجدهم و نوزدهم برخی از نواحی قفقاز که بعضاً مسکن اقوام ایرانی زبان بوده (آسیها، کردان، تالشها و تاتها) جزو امپراطوری مزبور گردید.

در دهه هفتم قرن نوزدهم م. لشکریان روس حمله ای قطعی علیه خان نشین های آسیای میانه به عمل آوردند و سرانجام در حدود سالهای ۱۸۸۰ - ۱۸۹۰ م آسیای میانه را به روسیه ملحق کردند.

صرف نظر از عللی که دولت تزاری و طبقات زمامدار جامعه روسیه آن روزی را به تسخیر سرزمینهای آسیای میانه و غیره واداشت الحاق نواحی مزبور به روسیه ... به جنگهای خانگی و بی سروسامانی و دوره خانخانی که مانع رشد و ترقی نیروهای تولیدی بود پایان بخشید. و اقتصاد و فرهنگ آن نواحی رونقی یافت ... و صنایع محلی پدید آمد و مردم آن نواحی با فرهنگ و ادبیات روسی آشنا شدند. و در قرن بیستم آنان نیز با ملت روس علیه (حکومت تزاری) «به خاطر زندگی نوین و کسب حقوق اولیه انسانی و دموکراسی» هم آواز شدند.

اطلاعات مختصری درباره منابع کتبی اصلی که بر تاریخ و فرهنگ اقوام ایرانی زبان در قرون وسطی پرتو می افکند. (از قرن هشتم و نهم به بعد)

در این دوره زندگی تاریخی و فرهنگی سرزمینهایی که اقوام ایرانی زبان در آن سکونت داشتند - به مراتب بهتر از ادوار پیش - در منابع موجود روشن شده است. در قرون وسطی در ایران و آسیای میانه و کشورهای مجاور تألیفات تاریخی و جغرافیائی بسیار درباره کشورهای مزبور به زبان فارسی پدید آمد. کتب تاریخی و جغرافیائی متعددی نیز توسط مؤلفان عربی زبان (که بیشتر اصلاً از مردم آسیای میانه و ایران بوده با اوضاع آن ممالک نیک آشنائی داشتند، و در آثار خویش مفصلاً به شرح آن پرداخته اند) تألیف شده است. بویژه منابع عربی زبان مربوط به قرن هشتم تا چهاردهم - از لحاظ مطالعه زندگی تاریخ و فرهنگ سرزمینهای مزبور - واجد اهمیت بسیار است.

اکثر منابع فارسی و عربی در دسترس دانشمندان است و مورخان و ادب شناسان و دیگر متخصصانی که گذشته ایران و افغانستان و آسیای میانه و قفقاز و سرزمینهای

مجاور آنها را مورد مطالعه قرار می‌دهند از منابع مزبور استفاده شایان می‌نمایند. در تألیف آکادمیسین و. و. بار تولد تحت عنوان ایران. بازدید تاریخی مفصلاً از منابع تاریخی مذکور و اهمیت هریک از آنها سخن گفته شده است. (فصل کتب قادیخی به زبان فادسی بخصوص ۶۹ - ۶۱).

در تألیفات دانشمندان روسی بارها از اهمیت منابع عربی نیز سخن رفته است^۱ آکادمیسین و. و. بار تولد^۲ و بعد از او، آ. ر. گیپ^۳ دانشمند انگلیسی بازدید مشروعی از منابع عربی را که درباره تاریخ آسیای میانه بحث کرده‌اند، به عمل آورده‌اند. فهرست مفصل منابع عربی را هم ل. کائانی^۴ منتشر کرده است.

منابع ترکی بالنسبة اندک است ولی فاقد اهمیت نمی‌باشد...

فهرست بالنسبة کاملی از منابع موجود در کتاب قادیخ ازبکستان شودوی (مجلد اول - کتاب اول، چاپ تاشکند، ۱۹۵۵. ص ۵۱۶ - ۵۰۷ و کتاب دوم چاپ تاشکند ۱۹۵۶. ص ۴۷۵ - ۴۶۸) و در کتاب ب. گ. غفور اف تحت عنوان قادیخ قوم تاجیک (مجلد اول - چاپ سوم. مسکو. ۱۹۵۵. ص ۵۳۳ - ۵۲۷) داده شده است. در این کتاب اطلاعاتی درباره چاپهای اصلی و ترجمه‌هایی که به زبانهای روسی و اروپای غربی شده - دیده می‌شود. بازدید از منابع تاریخ افغانان و افغانستان در کتاب ای. م. ریسنر به نام تکامل فتودالیزم و تأسیس دولت افغانان (مسکو، سال ۱۹۵۴ ص ۲۴ - ۷) به عمل آمده است.

در کتابخانه‌ها و مؤسسات علمی شوروی و کشورهای خارجی مجموعه‌های پربهائی از نسخ خطی تألیفات جغرافیایی و تاریخی به زبانهای اقوام خاور نزدیک محفوظ است. اطلاعات راجع به نسخ مزبور که حاوی مطالب مهم تاریخی می‌باشند - در فهرستهای منتشر شده مضبوط است.

تألیفی که به زبانهای اروپائی نوشته شده بالنسبة متأخرتر می‌باشد. نخستین اروپاییانی که بلا واسطه با سرزمین و مردم ایرانی زبان تماس و آشنائی پیدا کردند رسولان پاپ رم و فرستادگان شاهان اروپائی مقیم در بارخانان مغول بودند: از قبیل یوآن د - پلانو کارپینی (قرن سیزدهم م.)، آس تسلین (قرن سیزدهم)، ویلهلم روبروک (یا روئیسبروک، قرن سیزدهم)، ریوی گونزالس د - کلاویخو (آغاز قرن پانزدهم) و دیگران. خاطرات روزانه و سفرنامه‌هایی که از اینان باقی مانده در واقع گواهیهایی ارزنده‌ای است و مشهودات معاصران زمان و شهود عینی را درباره ایران و آسیای میانه و مردم آن سامان در دسترس ما می‌گذارد، کتاب مارکوپولو (وفات در سال ۱۳۲۵ م.) درباره سفر

۱. مثلاً رجوع شود به تألیفات ای. یو. کراچکوسکی درباره تهیه فهرست منابع عربی برای تاریخ اروپای شرقی وقفاز و آسیای میانه (۱۹۳۲، I, AN, iv). جغرافیون و سیاحان عرب (17V. VGO, ۱۹۳۲، شماره ۵) و غیره.

۲. و. و. بار تولد؛ ترکستان در زمان تهاجم مغول II, enB, ۱۹۰۰.

H. A. R. Gibb, *The Arab conquests in Central Asia*, London, 1923.

L. Caetani, *Chronographia islamica*, Paris, 1912-1923.

وی به ایران و بلخ و پامیر و ترکستان شرقی و چین واجد اهمیت بیشتری است. تألیف بازرگانان و جهانگردان اروپایی که بعد از اشخاص سابق الذکر به کشورهای شرق مقدم و آسیای میانه سفر کرده‌اند نیز تا حدی شایان توجه است.

از آغاز قرن پانزدهم در منابع روسی نیز اطلاعاتی در باره ایران و آسیای میانه پدید آمده. یکی از قدیمیترین تألیفها در این زمینه متعلق به «آفانا سیانیکیتین» بازرگان اهل «تور» است که به ایران و هندوستان سفر کرده کتابی تحت عنوان سفر به آن سوی سه دریا نوشته.

از اواسط قرن شانزدهم در منابع روسی اطلاعاتی که از طرف سفارت‌های روس در ایران و خان‌نشینهای آسیای میانه جمع‌آوری و گزارش شده دیده می‌شود.^۱

۱. درباره جریان آشنائی روسیه و اروپا با کشورهای مزبور به کتاب و.و. بارنولد تاریخ مطالعات شرقی در اروپا و روسیه چاپ دوم. لنینگراد. سال ۱۹۲۵- رجوع شود. فهرست منابع عمده به زبانهای روسی و اروپای غربی- با ذکر جاهای اصلی و ترجمه‌ها در کتاب پ. گ. غفوراف تحت عنوان تاریخ قوم تاجیک ص ۵۲۴ - ۵۲۱ منقول است.

فصل دوم

تغییراتی که در نقشه آسیای میانه و ایران از لحاظ لسانی پدید آمده.

در نتیجه وقایع پیچ در پیچ تاریخی که در سرزمینهای ایران و آسیای میانه - در آخرین قرنهای دوران زبان ایرانی میانه و نخستین قرنهای دوران جدید زبان ایرانی - رخ داد نقشه آسیای میانه و ایران از لحاظ زبانهای رایج در آن سرزمینها، تغییر کرد. هجوم قبایل صحرائشین ترك و اینکه برخی از آنها زندگی پا برجا را پیشه کرده، اسکان یافته و با مردم ایرانی زبان محلی آمیختند و همچنین غلبه اعراب و مغول و ورود آسیای میانه و ایران در تشکیلات عظیم دولتی آنان که با تقویت روابط اقتصادی فرهنگی میان اقوام مختلف همگام بود... مجموع این عوامل موجب شد که تأثیر متقابل زبانهای گوناگون در یکدیگر شدیدتر شود و زبانهای مزبور غنی تر گردند. به موازات این پدیده و در نتیجه برخورد زبانها در طی قرون متمادی برخی از آنها بر حسب شرایط تاریخی معینی پیروز گشته، قلمرو انتشارشان به زیان السنه مغلوب توسعه می یافت. و زبانهای دیگر برعکس قلمرو پیشین انتشار خویش را در بعضی موارد بعضاً و گاهی هم کلاً از دست می دادند.

جریان برخورد و اختلاط بالا را (که در عهد منظور نظر سرانجام به تغییرات اساسی در نقشه لسانی آسیا و ایران منجر شد) بهتر است از لحاظ تسهیل بیان مطلب به دو گروه تقسیم کنیم:

- ۱) جریانات برخورد و اختلاط میان زبانهای ایرانی.
- ۲) جریانات برخورد و اختلاط زبانهای ایرانی با زبانهای بیگانه و بخصوص ترکی.

۱. جریان برخورد و اختلاط میان زبانهای ایرانی

لهجه های جنوب غربی (پارسی) در جریان برخورد و اختلاط با زبانهای پارتی

(و شاید با برخی لهجه‌های دیگر ایرانی) قبل از زمان غلبه اعراب در سراسر خراسان^۱ انتشار یافتند.

از گفته ابن مقفع (۷۵۷ - ۷۲۱) و مقدسی (قرن دهم) چنین برمی آید که در نیمه اول قرن هشتم میلادی زبان فارسی (*Pārsī, fārsī*)^۲ در بلخ متداول بوده است. طبری مورخ بزرگ ایرانی که تألیفات خویش را به زبان عربی نوشته (۹۲۳ - ۸۳۸) در ذیل عنوان وقایع سال ۷۲۷/۷۲۸ و ۷۳۷ م. حتی متن ترانه هزل آمیزی^۳ را به زبان پارسی، که مردم بلخ ساخته و لشکر کشی و ناکامی اسد بن عبدالله حاکم عرب را علیه کوهستانیان عاصی ختلان به سخریه گرفته بودند به شرح زیر نقل می کند:

از خطلان آمدیه

بروتباه آمدیه

ابار با آمدیه

خشنک نزار آمدیه

این خبر و مضمون و شکل ترانه شکی باقی نمی گذارد که تصنیف مزبور ساخته مردم است و در میان اهالی بلخ بسیار شایع بوده. بدین قرار معلوم می شود که در آغاز قرن هشتم م. زبان محاوره و زنده مردم (یا بخشی از مردم) بلخ همان زبان پارسی بوده است. کشف نوشته های پارسی (پارسی میانه) در مرو نیز این حدس را تقویت می کند که در آن زمان در ناحیه مزبور نیز زبان پارسی متداول بوده.

زبان پارسی از مرو و بلخ و دیگر مراکز اقتصادی و فرهنگی مشرق خراسان به سرزمین ماوراءالنهر انتشار یافت و در طی قرنهای متمادی با زبانهای ایرانی محلی آسیای میانه - لهجه های سغدی و طخاری - برخورد و اختلاط داشت. دانشمندان از جزئیات این جریان و اینکه در چه شرایط عملی و تاریخی وقوع یافته اطلاع درستی ندارند. شاید زبان پارسی چندین قرن پیش از غلبه اعراب با کیش مانی در آسیای میانه نفوذ کرده بوده. این را می دانیم که در مراکز بزرگ آسیای میانه (مثلاً سمرقند) در قرنهای ششم و هفتم جماعات مهم مانوی وجود داشته اند.^۴ دلایلی در دست است که در جماعات مزبور نیز مانند جماعات مانوی شرقی (چینی) ترکستان از زبان پارسی استفاده می شده.

۱. در آن زمان لفظ خراسان ناحیه وسیعی را که اراضی مرو و هرات و بلخ و نواحی شمال شرق ایران (فیشابور و طوس و غیره و بعدها مشهد) را شامل می گشت می رسانده.

۲. این زبان تا قرن نوزدهم در منابع قرون وسطی چنین نامیده می شده. و مردم ایران و افغانستان و آسیای میانه نیز آن را چنین می نامیدند. در این نام ناحیه منشأ زبان مزبور منعکس است (*Pārsa* - پارسی). زبان مزبور که بعدها تنها در خراسان بلکه ماوراءالنهر نیز انتشار یافت، در کتب علمی «پارسی» و یا - چون بخواهند به مرحله جدید تکامل آن اشاره کنند - «پارسی نو» (برای تمیز از پارسی باستانی و میانه) می خوانند. کلمه «فارسی» عرب «پارسی» است (زیرا صدای «پ» در زبان عربی وجود ندارد).

۳. طبری، II، ۱۶۰۳، ۱۴۹۴، ۱۴۹۲.

۴. در سال ۶۰۰ م. مجمع روحانیان مانوی در سمرقند تشکیل شده.

وقایعی که بر اثر غلبه اعراب روی داد و دخول ماوراءالنهر در قلمرو خلافت و توسعه روابط اقتصادی و فرهنگی ماوراءالنهر با دیگر نواحی خلافت و رواج دین اسلام، در انتشار زبان پارسی در آن سرزمین نقش مهمتری ایفاء کرد.

نخست این نکته را تذکر می دهیم که در میان لشکریان خلافت که ماوراءالنهر را تصرف کردند عده کثیری افراد غیر عرب وجود داشت. اینان به اصطلاح موالی نامیده می شدند. یعنی افراد اقوامی که به اطاعت اعراب درآمده اسلام پذیرفته بودند و تحت حمایت فلان یا بهمان قبیله عرب قرار داشتند. می دانیم که در جزو لشکریان حکام عرب خراسان که تسخیر ماوراءالنهر به هدایت ایشان صورت گرفت عده موالی - که بیشتر خراسانی بودند - بالنسبه زیاد بوده. موالی ایرانی زبان که اسلام پذیرفته بودند و تحصیل غنایم کلان مشوقشان بود در تسخیر ماوراءالنهر و نشر اسلام در نواحی مسخره فعلاً نه شرکت جستند.

احادیث موجود گواه است که زبان پارسی در آن زمان (و حتی بعدها) یکی از وسایل مهم تبلیغات اسلامی به شمار می رفت.^۱ نرشخی صاحب تاریخ بخارا (قرن دهم م.) می گوید که در مسجد بخارا که در سال ۷۱۳ ساخته شده بود قرآن به زبان پارسی خوانده می شد. دانسته است که یکی از مبلغان اسلام به نام ابوسعید (در سال ۷۲۸ م.) از تبلیغ اسلام در سمرقند امتناع کرد و دلیل وی این بود که «به زبان فارسی مسلط نیست».

بالتبع علل و اسباب اقتصادی نیز در نشر اسلام و زبان پارسی وظیفه مهمی را ایفاء می نمود. پذیرفتن اسلام نو مسلمانان را از پرداخت برخی مالیاتهای مخصوص معاف می کرد^۲ و توسعه روابط سیاسی و فرهنگی و اقتصادی ماوراءالنهر با خراسان و دیگر نواحی ایران مردم پیشه ور و بازرگان بلاد سغد را به فراگرفتن زبان پارسی تشویق می نمود.

البته تکلم مردم سغدی زبان ماوراءالنهر به زبان پارسی جریانی بس طولانی داشت. طبق یادداشتهای سیوآن تسزبان زائرچینی، که در سال ۳۰۰ میلادی از آسیای میانه عبور کرده، لفظ سولی (سغد) به سراسر سرزمینی که از سویاب (دره رودچو) تا کش (شهر سبز کنونی - در جنوب سمرقند) امتد بوده و همچنین به زبان و مردم آنجا اطلاق می شده است. چنین معلوم است که در آغاز قرن هفتم زبان سغدی نه تنها در خاک اصلی سغد (دره زرافشان و نواحی مجاوز آن و واحه کشک دره و غیره) بلکه در هفت آب - که عده کثیری از سغدیان در آنجا متمکن گشته و شهرکهای تجاری تأسیس کرده بودند - متداول بوده.

بایگانی «دواشتیچ شاه سغد و سلطان سمرقند» که پیشتر از آن یاد کردیم به درخشانترین وجهی ثابت می کند که در ربع اول قرن هشتم م. مردم دره زرافشان هنوز به زبان سغدی

۱. و. و. بارتولد چنین می گوید: «در این نواحی دور از عربستان کیش نوهم از آغاز به زبان مردم محل انتشار می یافت (اسلام - بطرورگارد، سال ۱۹۱۸ - ص ۷۷).

۲. ولی این قاعده همیشه مجری نبود.

سخن می گفتند. از مطالعه بایگانی مزبور چنین برمی آید که مکاتبات داخلی دواشیچ بالکل به زبان سغدی صورت می گرفته. نامه‌هایی که از طرف او نوشته شده به آن زبان است و کسانی که طرف مکاتبه وی بودند نیز به سغدی نامه می نوشتند. ترشخی واقعاً جالب توجهی را که مربوط به دوران فتوحات عرب است نقل می کند. فاتحان مردم بخارا را مجبور می کردند که برای نماز به مسجدی که در سال ۷۱۳ م. ساخته شده بود بروند. ولی چون اهل بخارا (یا بخشی از مردم بخارا) در آن زمان نه عربی می دانستند و نه فارسی - شخصی در پشت سر نمازگزاران می ایستاد و به زبان سغدی بانگ می زد که به زانو درآیند و یا دیگر تشریفات نماز را مجری سازند.

ظاهراً فقط در حدود قرن نهم و دهم بخش اصلی مردم شهرهای بزرگ ماوراءالنهر (سمرقند و بخارا) به زبان فارسی متکلم گشت.

زبان سغدی در دهات و نواحی کوهستانی - دور از شهرهای بزرگ و جاده‌های اصلی - مدتی بیشتر پائید. بنا به گواهی مقدسی جغرافیدان عربی زبان، حتی در پایان قرن دهم م. در رستاق بخارا به زبان سغدی سخن می گفتند. وی چنین می گوید: «... سغدیان زبان خویش دارند. زبانهای رستاق بخارا با آن مشابهت دارد. زبانهای مزبور بسیار گوناگون اند. در آنجا آن زبانها را می فهمند. من امام جلیل محمد بن فضل را دیدم که به آن زبانها آشنا بوده»^۱.

بالاخره باید تذکر دهیم که در تمام مدت قرون وسطی لهجه‌های سغدی در بخشهای علیای زرافشان و شاخه‌های بالائی رود مزبور باقی بوده و حتی یکی از آن لهجه‌ها تا زمان ما در دره یغناپ (شاخه چپ زرافشان) محفوظ مانده است. مردمی که زبان یغناپی (سغدی جدید) را حفظ کرده‌اند (قریب ۲۰۰۰ نفر) کاملاً دو زبانی هستند و زبان تاجیکی (فارسی) و یغناپی - هردو - را می دانند. عرصه انتشار زبان یغناپی دائماً تنگتر می شود و به تدریج زبان تاجیکی جانشین آن می گردد. و بدین طریق در شرایط تاریخی مشهود و ملموس آخرین مرحله جریانی که بیش از هزار سال پیش آغاز گشته در شرف انجام است.^۲

مردم سغدی زبان چون به فارسی گزائیند برخی از عناصر زبان سغدی را - بخصوص لغات آن را - وارد آن زبان (فارسی) کردند. بدین طریق - چنانکه همیشه در جریان برخورد و اختلاط زبانها پیش می آید - زبان فاتح ترکیب لغوی خویش را با قبول بخشی از لغات

۱. ترجمه و. و. یار تولد.

۲. هر بار که گروهی یغناپی زبان از توده اصلی یغناپی زبانان جدا می ماند و در محیط زبان دیگر قرار می گرفت این جریان بالطبع شدیدتر بوده؛ مثلاً وضع یغناپیایی که به دامنه شمالی جبال ترکستان مهاجرت کرد - چنین بود. حتی در سال ۱۹۲۴ ساکنان دهکده‌های کالاج، پشوت، کجراووت، آختاخون، نوآباد - در آن ناحیه - خویشان را یغناپی می خواندند (iaɣnobl). ساکنان قشلاقیهای مجاور دالیان و یغناپیان دره رود یغناپ که روابط خویش را با ایشان محفوظ داشته بودند نیز - آنان را یغناپی می شمردند. و حال آنکه ساکنان دهکده‌های مزبور بالکل زبان یغناپی را فراموش کرده - به تاجیکی تکلم می کردند.

زبان مغلوب - غنی ساخت.^۱

زبان پارسی به همین طریق لهجه‌های محلی نواحی کوهستانی طخارستان را نیز مغلوب و وادار به عقب نشینی کرد. مدارکی در دست است که چند قرن پیش گویشهای ایرانی شرقی در «درواز» محفوظ بوده. در دره ونج (نخستین دره شمالی دره پامیر) حتی در قرن گذشته يك لهجه محلی شرقی ایرانی وجود داشت که اکنون کاملاً مغلوب زبان فارسی (تاجیکی) شده است. در ربع اول قرن بیستم در ناحیه مزبور هنوز سالخوردگانی دیده می شدند که اندکی از زبان قدیم خویش را به یاد داشتند. استاد ای. ای. زاروبین در سال ۱۹۱۵ لغاتی از لهجه مزبور یادداشت کرده و از الفاظ مزبور چنین برمی آید که آن زبان باستانی و نجی به گروهی از زبانهای شرقی ایرانی که زبانهای کنونی پامیری - مانند شوغنانی و روشنی و یزغولمی و غیره (که تاکنون هم در دره‌های مرتفع پامیر غربی - در سراسر رود پنج و شاخه‌های آن - متداول است) - را شامل بوده - تعلق داشته است. عده مردمی که به این زبانها سخن می گویند بالنسبه کم است و تقریباً همه ایشان دو زبانی هستند و به موازات زبان محلی خویش به زبان تاجیکی (پارسی) نیز تکلم می کنند.

بدین قرار معلوم می شود که در نتیجه جریان برخورد و اختلاط زبان پارسی با زبانها و لهجه‌های باستانی شرقی ایرانی ماوراءالنهر - جریانی که بیش از هزار سال طول کشید - مردمی که به لهجه‌های سغدی و سکائی - طخاری سخن می گفتند، به تدریج به زبان فارسی (تاجیکی) که برای آنان تازگی داشت و مربوط به لهجه‌های جنوب غربی ایرانی است - تکلم کردند.

تذکر این نکته ضروری است که در لهجه‌های محلی تاجیکی که اکنون در مناطق زبانهای باستانی مغلوب - یعنی زبانهای شرقی ایرانی - متداول است مقداری لغات السنه اخیرالذکر وجود دارد.

نامهای سغدی در اسامی امکنه آسیای میانه بسیار دیده می شود. مثل: کشتوت و اورمتان (بررود زرافشان)، اورتپه (در فرغانه)، او را - توبه (تاجیکستان شمالی) و غیره. بویژه، نامهای جغرافیائی که کلمات سغدی نیز جزو آنهاست - بسیار شایع می باشد. مثل: کند *knδh* (*Kand*) به معنی «شهر» (سمرکند، سمرقند، پنجی کنت، و بکنت و غیره)^۲. کت *kt'k* (*Kat, katak*) به معنی «خانه، دهکده» (پشی کت، سرخ کت و غیره)^۳، راثوت *rwɪ* (*raut*) به معنی «رود» (راس راثوت و غیره).

۱. مثلاً کلمه «آغاز» فارسی *aydz* را مقایسه کنید با (> سغدی *ay'z*) و *naɣz* پارسی با (> سغدی *nyz*) و *ɕuyz, ɕuyd* «جغد» (> سغدی *ɕywt*) و *palonj, palonč* به معنی «مبو» (سغدی > *pn'nd*) و غیره. رجوع شود به تألیف. ر. آ. لیویشس تحت عنوان لغات سغدی در زبان تاجیکی I (اطلاعات فرهنگستان علوم تاجیکستان، ۱۹۵۷) سال ۱۲، شماره ۱۲، از ص ۳۱ به بعد.
۲. برخی از این نامها در اسناد سغدی دیده شده، مانند: *sm'rkndh* «سمرقند» و *pnδyknδh* «پنجی کنت» و *kwštwtk* «کشتوت».
۳. به کلمه تاجیکی کنونی *Kat* «کت» به معنی «محل خواب» «تخت خواب» و *katak* «کتک» به معنی «لان، آشپاه، خانک» توجه شود.

بسیاری از کلمات جالب توجه که در دیگر گویشهای تاجیکی ملاحظه نشده - ولی در زبانهای پامیری وجود دارد - در لهجه و نجی زبان تاجیکی مشاهده می گردد (مثلاً به زبان ونجی کوپ *Kup* به معنی «سنگ» و یزغولی کپ *kap* . در ونجی فی «*fi*» به معنی «پارو-پیل» و شوغانی *fai* فی. ونجی مک *mak* به معنی «گلو» «حنجره»، روشنی *māk* به معنی «کردن» و الخ).

لهجه های دروازی و کلیایی زبان تاجیکی و اسامی اماکن جنوب تاجیکستان دارای بسیاری ویژگیهای لغوی می باشند. بیشتر ویژگیهای مزبور مربوط به سوسترات (زیرین قشر) محلی و شرقی ایرانی (سکائی - طخاری) لهجه های مزبور است.^۱

۲. جریان برخورد و اختلاط میان زبانهای ایرانی و غیرایرانی

نخستین شواهد تاریخی اصیلی (کتیبه های هخامنشی و تألیفات مورخان یونانی) که درباره مردم آسیای میانه و ایران در دست است مربوط به هزاره اول قبل از میلاد می باشد. شواهد مزبور را مندرجات اوستا و دستور تطبیقی و تاریخی زبانهای ایرانی و هند و ایرانی تأیید می کنند و با مطالعه مجموع آنها به این نتیجه می رسیم که اکثریت قاطع ساکنان سرزمینهای مذکور در هزاره اول قبل از میلاد به زبانهای ایرانی سخن می گفته اند.

مدتی پس از تاریخ فوق متکلمان به زبانهای ترکی در آن نواحی پدید آمدند. در حدود مبدأ تاریخ میلادی از اعماق آسیای مرکزی و مرزهای چین حرکت توده های عظیم قبایل صحرانشین آغاز گشت و گاهی خفیف و زمانی شدید می شد و در طی چند قرن دوام داشت. یکی از نتایج این نقل و انتقالها همانا نفوذ تدریجی توده های مهمی از مردم ترکی زبان در آسیای میانه و سپس ایران بود.

قبایل ترکی زبان صحرانشین در طی حرکت و نقل مکان خویش به سوی مغرب در نخستین قرنهای بعد از میلاد سرزمین ترکستان شرقی (ترکستان چین) را اشغال کردند. ناحیه مزبور از آن زمان به نام ایشان خوانده شد. در واحه های ترکستان شرقی، در آن عهد، قبایل ایرانی زبان سکائی - طخاری که به لهجه های گوناگون ایرانی شرقی سخن می گفتند زندگی می کرده اند. بخشی از قبایل ایرانی - زبان سکائی - طخاری مزبور در قرن دوم قبل از میلاد به نواحی باکتریای (باختر) باستانی و درنگیانه کوچ کرد و بخش دیگر که به نام هیونیهای - هیاطله (هپتالی) معروف است در قرنهای چهارم و پنجم بعد از میلاد اراضی بین دو رود آسیای میانه و طخارستان را تصرف کرد. با این حال عده ای از مردم ایرانی زبان که ظاهر آ زندگی با برجا داشتند کماکان در واحه های ترکستان شرقی باقی ماندند. این مردم متونی دینی (بودائی) به زبان مادری خویش داشتند و دلیل این مدعی آثاری است که در ختن و دیگر واحه های ترکستان شرقی به دست آمده است و مربوط به آن دوره می باشد. پس از آن زمان دیگر اثری از زبانهای ایرانی در

۱. سوسترات (به معنی «زیرین قشر» یا «رگه زیرین») در زبان شناسی قشری از زبان را گویند که توسط مردم محلی که پیشتر به زبان دیگری سخن می گفته اند - وارد زبانی شده.

سرزمین مزبور مشاهده نگشته و در نتیجه برخورد و اختلاط با زبانهای ترکی از پای درآمده بودند.

در دوران سیادت خاقانات ترك (در حدود سالهای ۵۷۰ - ۵۶۰ م.) و بویژه در زمان هجوم قبایل ترکی زبان که تحت حکومت قراخانیان متحد شده بودند (پایان قرن دهم و نیمه اول قرن یازدهم میلادی) و سلجوقیان (از اواسط قرن یازدهم) عده مردم ترکی زبان میان دو رود آسیای میانه به مراتب افزایش یافت. بخشی از این صحرانشینان زندگی پابرجا و غیرسیار برگزیدند و به زراعت مشغول شدند و با مردم ایرانی زبان محلی آمیختند. زبانها و لهجه‌های شرقی ایرانی در جریان برخورد و اختلاط با زبانهای ترکی در بسیاری از نواحی آسیای میانه مغلوب شدند. سغدیان در شهرکهای هفت آب و سغد و نواحی مجاور آن به تدریج به زبان ترکی متکلم گشتند. این جریان در طی قرنهای متمادی در فرغانه و شاش (چاچ) و بعدها - علی الظاهر - در دره‌های زرافشان و کشکه - دریا ادامه داشت. و بالطبع در هفت آب شدت بیشتری داشت. زیرا شهرکهای زراعی و بازرگانی و پیشه‌وری ناحیه مزبور در واقع مانند جزایر کوچکی بودند میان دریائی از قبایل صحرانشین ترکی زبان.

به طوری که همیشه و علی‌الرسم هنگام برخورد و اختلاط دوزبان روی می‌دهد سغدیان نیز نخست دوزبانی شدند به این معنی که به همراه زبان مادری خویش زبان ترکی را نیز فرا گرفته می‌دانستند و بعد کاملاً به زبان اخیر تکلم کردند. گواهی مؤلفی به نام محمود کاشغری که اصلاً ترك بوده ولی تألیفات وی به زبان عربی می‌باشد (نیمه دوم قرن یازدهم)، در دست است که خصوصیات جریان اخیر الذکر را تاحدی بیان می‌سازد. به گفته وی در بلاساغون (هفت آب) قومی («اولوسی») از سغدیان («سغداک») می‌زیست که از سغد - کشوری «بین بخارا و سمرقند» - بودند. «آنان لباس و رسوم ترکان را پذیرفتند». ضمناً می‌نویسد که ساکنان بلاسالاغون «به ترکی و سغدی سخن می‌گویند» و زبان مردم تمام شهرها از بلاساغون تا اسپجانب (در ناحیه چمکنت کنونی) مختلط است. علی‌الظاهر محمود کاشغری شاهد آخرین مرحله عقب‌نشینی سخن سغدی در نواحی مزبور بوده است.

در دیگر نواحی آسیای میانه نیز جریان تبدیل زبان اهالی به ترکی به همین منوال بوده. بنا به گواهی ابوریحان بیرونی دانشمند بزرگ خوارزمی الاصل زبان خوارزمی برای وی «طبیعی» بوده.. می‌دانیم که عبارات و جملات و حتی مکالماتی به خوارزمی حتی در تألیفات قرنهای دوازدهم و سیزدهم نیز دیده می‌شود. و در همان تألیفات به کلمات و مستخرجات ترکی برمی‌خوریم و این خود می‌رساند که در قرن سیزدهم در خوارزم عده‌ای (و احتمالاً عده معتنا بهی) مردم ترکی زبان زندگی می‌کردند. این استنتاج را گواهیهای معاصران آن زمان نیز تأیید می‌کند. مثلاً از آن جمله پلانو کارپینی که در حدود سال ۱۲۴۰ میلادی به خوارزم سفر کرده می‌گوید که در خوارزم به «کومانی» (یعنی به یکی از لهجه‌های ترکی) سخن می‌گویند. حدس زده می‌شود که در آن تاریخ مردم بومی خوارزم اکثر آ دوزبانی بوده‌اند (یعنی به خوارزمی و ترکی هر دو سخن می‌گفتند) و ترکی بر خوارزمی برتری یافته بوده. ظهور مردم ترکی زبان در خوارزم مربوط به انتشار قبایل صحرانشین

ترکی زبان غز و قپچاق در نواحی مسیر سفلی آمودریا (جیحون) و انتقال ایشان - در خوارزم و نواحی مجاور آن - به زندگی پابرجا بوده است. پس از قرن سیزدهم دیگر خبری از زبان خوارزمی نداریم. ظاهراً آن زبان پس از آن تاریخ بر اثر اختلاط با زبانهای ترکی بالکل معوشد و ساکنان خوارزم کاملاً به زبان ترکی متکلم گشتند. گویشهای ترکی (ازبکی و ترکمنی) که برسوبسترات (قشر زیرین) خوارزمی پدید آمدند تعدادی از کلمات خوارزمی را پذیرفتند. سخن باستانی ایرانی در بسیاری از نامهای اماکن ناحیه مزبور باقی مانده است (مانند هزار اسپ و غیره).

پس از انتشار زبان فارسی در ماوراءالنهر نیز فشار زبانهای ترکی بر زبانهای ایرانی همچنان دوام داشت و قطع نشد. می دانیم که در قرون وسطی زبان پارسی (تاجیکی) بمراتب بیش از زبان کنونی در آسیای میانه متداول بوده است. این نکته در مورد فرغانه و دره رود چیرچیک (ناحیه تاشکند) و دره های زرافشان و کشکه - دریا و سرخان دریا و بسیاری دیگر نواحی آسیای میانه نیز صادق است.

استاد آ.آ. سمیونوف مطلب جالبی که حاکی از رواج زبان فارسی در قرن دوازدهم بوده نقل می کند. تمام احکام و فرمانهای خوارزمشاه تکش (۱۲۰۰ - ۱۱۷۲) و از آن جمله فرمانهایی که به نام مردم شهرهای مسیر سفلی سیر دریا (سیحون) صادر شده به فارسی می باشد. و چون مفاد این فرمانها و احکام در میدانها به وسیله جارچیان به سمع عامه می رسید - شکی نیست که در قرن دوازدهم قسمتی از مردم ناحیه مزبور فارسی زبان بوده اند. زبان پارسی در قرن پانزدهم در مرغلان و تا پایان قرن هجدهم در مرو و تا آغاز قرن بیستم در بخارا حایز برتری بود.

اهالی نواحی یاد شده به تدریج زبان ترکی (ازبکی) را فرا گرفته دوزبانی شدند و سپس کاملاً به زبان ازبکی گرویدند.

این جریان در بسیاری از نواحی ازبکستان فقط در قرنهای اخیر انجام پذیرفت. به شهادت استاد ای. زاروین - جریان گرایش تدریجی به زبان ازبکی را مردم نواحی یاد شده نیز تأیید می کنند. مثلاً ساکنان دهکده اورگوت (در جنوب سمرقند چنین می - گفتند: «ماتاجیکیم ولی فرزندان ما ازبک خواهند بود».

در زمان سلجوقیان (قرن یازدهم و دوازدهم) قبایل ترکی زبان در نواحی شمال غربی فلات ایران و آذربایجان نیز پدید آمدند. و جریان برخورد و اختلاط زبانهای ترکی با لهجه های محلی آذربایجان جنوبی آغاز گشت. شمار ساکنان ترکی زبان آذربایجان به تدریج افزوده شد - این افزایش تاحدی به سبب ورود قبایل جدید ترکی زبان (که بخصوص در عهد هجوم مغول شدید بود) و قسمتی نیز به سبب انتقال مردم بومی به زبان ترکی وقوع یافت. قسمت اخیر الذکر به تدریج دوزبانی شد. و بخش مهمی از آن در قرنهای بعد بالکل ترکی زبان گشت (آذربایجانی). و اقلیتی نیز با اینکه سخن ترکی را پذیرفته و فرا گرفته تاکنون هم در عین حال لهجه های قدیم ایرانی خویش را حفظ کرده اند (تاتها و طالشها). جریان گرایش تدریجی به زبان ترکی اخیراً در میان قبایل کرد خراسان نیز مشاهده می گردد.

بنابر این ملاحظه می‌شود که در ظرف مدت قریب يك هزار و پانصد سال در سرزمینهای وسیع آسیای میانه و فلات ایران زبانهای ایرانی به شدت در مقابل السنه ترکی در تحت فشار قرار گرفته عقب نشینی کرده‌اند. در نتیجه این جریانات بخش مهمی از مردم ایرانی زبان قدیمی ممالک مزبور (خوارزمیان و سغدیان و مردم ایرانی زبان آذربایجان جنوبی) کلاً و یا بعضاً به زبان ترکی متکلم گشته جزو ملت‌هایی که در آن سرزمین‌ها تشکیل شده در آمده‌اند. بنابر این در منشأ نژادی ساکنان ترکی زبان (بیشتر از یکی زبان) خوارزم و فرغانه و دره‌های زرافشان و کشکک دریا و شهرهای بخارا و سمرقند و مرغلان و شهر سبز و غیره اقوام باستانی ایرانی زبان (خوارزمیان و سغدیان) و سپس پارسی زبانان تاجیک نقش مهمی را ایفاء کرده‌اند.

عقب نشینی زبانهای ایرانی در مقابل السنه ترکی در روستا بسیار سریعتر از شهرها بوده است زیرا قبایل ترکی زبان نخست در دهکده‌ها متمکن گشتند. و این جریان در شهرها کندتر بود و در نتیجه مراکز شهری و نقاط بزرگ مسکونی غالباً به صورت جزیره‌های پارسی زبان درآمدند که در پیرامون آنها در نقاط روستائی به تقریب همه مردم به زبان از یکی تکلم می‌کنند. مثلاً تا آغاز قرن بیستم (و تا حدی اکنون نیز) وضع بخارا و سمرقند و لنین آباد و کان بادم و اوراتیوبه و چوست و پاپ و غیره چنین بوده است.

اکنون بخش اعظم مردم آسیای میانه و آذربایجان به زبانهای ترکی سخن می‌گویند (کازاخی، قرقزی، ازبکی، قزاقی، ترکمنی، آذربایجانی و غیره). اهالی ایرانی زبان قفقاز (تات‌ها و طالش‌ها) نیز کاملاً (و یا به تقریب کاملاً) دوزبانی هستند و به زبان آذربایجانی نیز مانند تاتی و یا طالشی تکلم می‌کنند. بخش مهمی از تاجیکان آسیای میانه نیز دوزبانه است و به زبان ازبکی و تاجیکی- هردو- سخن می‌گویند (بخصوص در فرغانه و ناحیه تاشکند و لنین آباد و بخش وسطی و سفلی دره زرافشان و غیره).

مع هذا نباید پنداشت که در جریان برخورد و اختلاط زبانهای ایرانی با السنه ترکی زبانهای ایرانی همیشه عقب نشسته و ترکی جای آنها را گرفته است. نتایج برخورد و اختلاط مربوط به شرایط و اوضاع و احوال تاریخی بوده است. و هر بار که شرایط مزبور به سود زبانهای ایرانی بوده - زبانهای ترکی در مقابل آنها عقب نشسته و مردم ترکی زبان به زبانهای ایرانی متکلم گشته‌اند. مثلاً در سال ۱۹۲۴- هنگامی که مرزهای ملی آسیای میانه معین می‌شد در دره‌های سرخان دریا و شیرآباد دریا و کافرنگان و قزل مو و برخی نواحی دیگر دیده شد که گروههای معتنا بهی از ساکنان آن نقاط فقط به پارسی (تاجیکی) سخن می‌گویند ولی آثار زندگی عشیرتی از یکی را کاملاً حفظ کرده‌اند (نامهای قبیله‌ای و غیره). چندی پیش هنگامی که در ناحیه کلیاب تحقیقاتی از لحاظ نژادشناسی به عمل می‌آمد گروههایی از مردم آنجا که فقط به زبان تاجیکی سخن می‌گفتند خود را «ترك» (یا تاجیکانی از قبیله ترکان) می‌نامیدند. از این گونه گروهها در دره حصار نیز دیده می‌شود. مراتب مذکور حاکی از آن است که گروههای یاد شده در گذشته نزدیک ترکی زبان بوده و سپس در

شرایط تاریخی معینی به زبان تاجیکی (پارسی) سخن گفته‌اند.^۱ پدیده مشابهی در غرب و جنوب غربی ایران نیز مشاهده شده است. در آنجا نیز برخی از قبایل که اکنون ایرانی زبان می‌باشند خویشتن را به عادت قدیم ترک می‌خوانند. مواردی از غلبه زبانهای پارسی بر ترکی و مغولی در افغانستان کنونی نیز مشهود افتاد. قبایل نیمه صحرائین چارویماق که در بخش شمال غربی افغانستان ساکن می‌باشند و بخش مهمی از ایشان پیشتر به زبان‌های ترکی-مغولی سخن می‌گفتند اکنون به زبان فارسی (تاجیکی) تکلم می‌کنند. وضع قزلباشان هرات و کابل که در گذشته ترکی زبان بوده و در قرن هجدهم از شمال ایران به نقاط مسکونی کنونی خویش کوچانده شده‌اند و همچنین اخلاف فاتحان مغول که افغانستان را مسخر ساخته بودند - یعنی افراد ایل هزاره - که در ناحیه کوهستانی هزاره‌جات (بین کابل و هرات) سکونت دارند- چنین است. آنان نیز فارسی زبان (تاجیکی زبان) شده‌اند. در آغاز قرن نوزدهم بعضی از گروههای ایل هزاره به لهجه‌های مغولی سخن می‌گفته‌اند. ولی اکنون هزاره‌ها کاملاً تاجیکی زبان می‌باشند. بعضی گروههای قلیل‌العدد اعراب- که بازماندگان فاتحان ایران و آسیای میانه بوده‌اند- نیز به زبان پارسی تکلم می‌کنند. برخی از این گروهها دوزبانی هستند و تاکنون هم (مثلاً در آسیای میانه) به زبان تاجیکی (یا ازبکی) و لهجه عربی خویش- هردو- سخن می‌گویند. لازم است به این مناسبت خاطر نشان شود که علی‌رغم سیادت سیاسی متمادی خلافت عرب در سرزمینهای ایران و آسیای میانه و علی‌رغم کوششهایی که فاتحان عرب برای ترویج زبان مقدس قرآن در میان مردم محلی به عمل آوردند- زبانهای ایرانی حتی يك وجب از قلمرو خود را تسلیم زبان عربی نکردند.

تعداد زیادی لغات و اصطلاحات عربی با فاتحان غرب و کیش به تعصب آمیخته ایشان و اشکال نوین دولنداری و بازرگانی و زندگی و غیره وارد کشورهای ایرانی زبان گشت. بخش عظیمی از آنها که به هزاران لغت بالغ می‌گردد تا امروز هم در زبانهای ایرانی باقی مانده‌اند (مانند «علم» و «اسلام» و «معلم» و «کتاب» و «لباس» و «درس» و «مکتب» و «احترام» و غیره و غیره). ولی ساختمان دستوری و ذخیره اصلی لغوی زبانهای ایرانی استوار و پایدار مانده و پایه زبانهای مزبور- آنچه «ماهیت و ویژگی آنها» را تشکیل می‌دهد - به‌طور کلی باقی و محفوظ است. و زبانهای مزبور- بر حسب قوانین داخلی خویش- که کاملاً تکامل یافته‌اند. با اینکه زبان عربی در دوران معینی زبان رسمی و دولتی آسیای میانه و ایران بوده و در ادبیات و کتب علمی نفوذ کرده و در زمینه امور دینی سلطه مطلق داشته، هرگز

۱. طبق محاسبه‌ای. ماکدیویچ در حدود سال ۱۹۲۰ قریب ۲۳ درصد مردم روستائین تاجیک متصرفات سابق امیر بخارا «خود را به‌فلاتن و یا بهمان قبیله که ایرانی‌الاصل نبوده منتسب می‌دانستند» (رجوع شود به تقسیم بندی آسیای میانه کتاب I، بخش I، بخارا - تاشکند، ۱۹۲۶- از ص ۲۳۱ به بعد). آ. ک. پیستارچیک و. ب. خ. کارمیشف که در باره «ترکان» ناحیه کلیاب از لحاظ نژادی تحقیقاتی به عمل آورده‌اند معتقدند که در طی دوه سل (در مورد «ترکان» بالجوآبی) یا سه چهار سل (در مورد «ترکان» مؤمن آباد) اخیر زبان تاجیکی بر ترکی غالب آمد، جای آنرا گرفته است (رجوع شود به: آ. ک. پیستارچیک و. ب. خ. کارمیشف آزمایشی در باره تحقیقات کامل قومی در ناحیه کلیاب اطلاعات فرهنگستان علوم تاجیکستان ۵۵H شماره ۳. استالین آباد. سال ۱۹۵۳. ص ۸۱ - ۷۹).

عامه مردم روستائی و شهری کشورهای مزبور به آن زبان متکلم نبودند. فقط سران اشراف که حتی در تحت سلطه اعراب نیز می کوشیدند برتری و فرمانروائی خویش را حفظ کنند و باغاصبان تازی نزدیک شوند تاحدی زبان فاتحان را پذیرفتند. زبان عربی در میان آنان در دوره معینی (بخصوص در قرنهای هشتم و نهم) - به صورت زبان ادبی درآمده بود.

ولی عده اینان بسیار معدود و منحصر به قشری از اجتماع بود که از مردم بالکل قطع علاقه کرده بودند. بدیهی است که رواج زبان عربی در میان آنان ممکن نبود موجب قبول آن زبان از طرف عامه مردم روستا و شهرهای ایران و آسیای میانه شود. مردم کماکان به زبان مادری خویش سخن می گفتند و زبان گرامی خویش را در طی قرنهای سلطه بیگانه از تعرض مصون داشته تا روزگار ما نیز حفظ کرده اند.

تأثیر زبان عربی در فارسی به زمینه ادبیات محدود بود. توجیه این مقال آن است که تأثیر زبان عربی در فارسی تقریباً به ادبیات محدود بود. تفاوت اصلی تأثیر متقابل زبانهای ایرانی و عربی از یک سو و تأثیر متقابل زبانهای مزبور و السنه ترکی از سوی دیگر در همین است. تأثیر اخیر بر اثر معاشرت عامه متکلمان به دو زبان صورت گرفته بود و بدین سبب، چنانکه مشهود است، منجر به تغییر کلی در نقشه لسانی و نژادی سرزمینهای وسیع گردید (و حال آنکه عربی فقط در قشر کوچکی از طبقات عالی نفوذ کرده بود) دیگر زبانهای ایرانی مثلاً افغانی - نیز در طی قرون متمادی و بارها بازبانها و لهجههای دیگر گروههای لسانی برخورد و اختلاط داشتند.

مواردی مشاهده گردیده که زبان افغانی در طی این گونه تأثیرهای متقابل سرانجام غالب شده. مثلاً می دانیم که یکی از بزرگترین قبایل افغانی به نام غلزائی در قرن دهم م. ترکی زبان بود. و در قرن شانزدهم غلزائی - بر اثر برخورد و اختلاط زبان پشتورا پذیرفتند و زبان پیشین خویش را از یاد برده کاملاً با افغانیان توأم شدند.

جریانات مشابهی حتی تا این اواخر هم در برخی گروههای قبایل و اقوام هندی زبان که بومی کرانه راست رود سند بوده اند نیز رخ می داده و بخشی از آنان معدوم و بخشی دیگر سر به اطاعت قبایل افغانی نهادند. برخی از قسمتهای آوانهای پشاور و گوجاران دیر و سوات و باجوآر و جتتهای بلوچستان که در گذشته نزدیک هندی زبان بوده اند پشتو زبان شده و زبانهای قدیمی خود را از یاد برده اند و به تدریج در پاتانها مستحیل می کردند.

به همین گونه زبان پشائی که هندو آریائی است و در گذشته در بخش علیای دره کابل رواج داشته بعدها بر اثر هجوم افغانان و انتشار زبان پشتو مغلوب و متروک گشت.^۱

جریان مشابهی در سرزمین بلوچستان نیز وجود داشته (و دارد). و در طی قرنهای متمادی قبایل دراویدی زبان پراهوئی در قبایل بلوچ ایرانی زبان و افغانان مستحیل

۱. مردمی که به زبان پشائی سخن می گویند اکنون فقط در دره های چنابی بهیرا و و کاکو در شمال شرقی کابل و دره های علی شنگه و علینگر و بخش سفلی دره کنار و شاخه راست آن به نام دره نوربانی مانده اند.

شده‌اند (ومی‌شوند).

چنانکه دیدیم جریان برخورد و اختلاط در تاریخ تکامل گروههای (خانواده‌های) السنه ایرانی و تغییر نقشه قومی ولسانی ایران و آسیای میانه و سرزمینهای مجاور آنها در گذشته و حال نقش مهمی را ایفاء کرد، و می‌کند. زبانهای ایرانی بایکدیگر برخورد و اختلاط داشته و با زبانهای دیگر گروهها از قبیل ترکی و هندی و سامی و دراویدی نیز تصادم و اختلاط داشته‌اند. و بر حسب شرایط تاریخی و اوضاع و احوال و زمان، جریانات مزبور گاهی منجر به انتشار فلان یا بهمان زبان ایرانی به زبان زبان (یا زبانهای) دیگر ایرانی یا غیر ایرانی می‌گشت. و گاهی برعکس خطه رواج بعضی از زبانهای ایرانی به تدریج تنگتر شده، یا (مانند خوارزمی) بالکل متروک می‌گشت و یا در سرزمین محدودی باقی می‌ماند (مانند یغنابی که بازمانده زبان سغدی می‌باشد). شرایط اجتماعی و اقتصادی و جغرافیائی و طبیعی کشورهای خاورمیانه (فقدان جاده و وجود کوههای غیر قابل عبور) موجب شده که تا گذشته نزدیک نیز برخی از دره‌های کوهستانی تقریباً از جهان خارج جدا مانده بودند. مردم این دره‌های مرتفع (پامیر غربی، یغناب، هندوکش) زبانهای راکه از زبانهای مغلوب- مغلوب بر اثر برخورد و اختلاط با دیگر السنه- باقی مانده بودند حفظ می‌کردند. بدین سبب اکنون به زبانهایی برمی‌خوریم که قرن‌ها پیش مغلوب شده و در بخش اعظم قلمرو پیشین خویش متروک گشته بودند. مثلاً زبان یغنابی- بازمانده سغدی- که تارو زگار مادر دره زرافشان علیا محفوظ مانده از آن جمله است و زبانهای پامیری و مونجانی (در افغانستان) و برخی السنه دیگر نیز از آن شمارند.

بدیهی است که مطالعه زبانهای اخیر الذکر از لحاظ زبانشناسی ایرانی واجدا اهمیت بسیار است و در احیای تاریخ گذشته سرزمینهای مزبور از لحاظ رواج زبانها و روشن کردن ویژگیهای برخورد و اختلاط السنه مزبور و پدیده دوزبانی و غیره مارا یاری میکند.

فصل سوم

خط و ادب مکتوب

اقوام ایرانی زبان و عصر جدید زبان ایرانی

(در این فصل بیشتر درباره ادبیات قرنهای نهم تا پانزدهم سخن گفته شده)

در میان زبانهای کنونی ایرانی («زبانهای زنده») السنه‌ای وجود دارد که تاریخ مکتوب دوهزار و پانصد ساله دارند. زبان پارسی از آنجمله است. برخی دیگر چون افغانی (پشتو) فقط از قرن پانزدهم به این طرف دارای آثار مکتوب می‌باشند. گروه دیگری مانند آسی (آستی) در ایام اخیر صاحب خط و کتابت شدند (تقریباً از پایان قرن هجدهم) و بالاخره گروه چهارم (مثل زبان مונجانی در افغانستان و لهجه‌های لری و بختیاری در ایران و غیره) هرگز واجد خط و کتابت نبوده و فقط در یادداشتهای محققان اثر مکتوبی از آنها دیده می‌شود.

بنابراین بالطبع منابع و مآخذ مطالعه زبانهای نو ایرانی و تألیفاتی که به زبانهای مزبور پدید آمده به دو گروه اصلی تقسیم می‌شود:

۱) آثار مکتوب اصیل: نسخ خطی قرون وسطائی حاوی آثار ادبی منظوم و منثور و تألیفات تاریخی و علمی و خاطرات و غیره و (در عهد جدید و زمان اخیر) - چاپهای سنگی و چاپ سربی و مطبوعات.

۲) یادداشتهای محققان (مربوط به زبان و فرهنگ عامه و قوم‌شناسی و غیره) که در عهد جدید نوشته شده و هدفهای خاص علمی داشته‌اند.

بنابراین صلاح در این دیدیم که در تنظیم مطالب و مدارك، عهد جدید زبان ایرانی را نیز به دو بخش تقسیم کنیم. در این فصل به شرح مطالبی که مربوط به آثار قرون وسطی می‌باشد می‌پردازیم (بیشتر آثار کلاسیک ادبی فارسی از قرن نهم تا شانزدهم). و فصل بعد (چهارم) به زبانهای کنونی ایرانی اختصاص داده خواهد شد.

۱. خط

الفبای عربی و ویژگیهای آن

بیشتر تألیفات دوران جدید زبان ایرانی به خط عربی نوشته شده. رواج این خط در ایران و آسیای میانه و افغانستان و سرزمینهای مجاور با انتشار اسلام و مسلمان شدن

اغلب مردم ایرانی زبان مربوط بوده است. خط عربی نیز مانند آرامی به واسطه از خط فنیقی مأخوذ است. الفبای عربی مرکب است از ۲۸ حرف مصمت. در الفبای عربی نیز حرفهای مصوت - مانند دیگر الفباهای سامی - علی‌الرسم نوشته نمی‌شود. مصوت‌های محدود با حروف مصمت ادا می‌شوند و مصوت‌های مقصور عادتاً بالکل مشخص نمی‌گردند و یا با حرکات فتحه - و کسره - وضحه - نشان داده می‌شوند. از این حرکات فقط در مواقع مخصوص استفاده می‌شود، (مثلاً در لغت - نامه‌ها، اگر بخواهند تلفظ کلمه‌ای را دقیقاً معین کنند و یا در قرآن به منظور اجتناب از تحریف در تلفظ کلام مجید). خط عربی از راست به چپ نوشته می‌شود و حروف آن به یکدیگر متصل می‌گردد و این عمل شکل بدوی حرف را تغییر می‌دهد. حروف، برحسب موقع (برحسب اینکه در اول، وسط و یا آخر کلمه قرار گرفته باشند) دارای چهار شکل می‌باشند (برخی فقط دو شکل دارند - به جدول الفبای عربی رجوع شود).

حروف الفبای عرب برای ادای اصوات زبانهای ایرانی چندان مناسب نبود. مثلاً «مرد» mrd را ممکن بود mirid و marid و mird و mard و الخ خوانند. و ممکن بود mard را «مرد» و «مرد» و «مرد» (به معنی بگذار بمیرد) نیز خوانند و هر سه وجه قرائت درست می‌بود.

الفبای عربی در مقابل صداهای o و e نیز حرفی نداشت. و اصوات مزبور در کتابت با «یا» و «واو» نوشته می‌شدند.

الفبای عربی

(اشکال حروف: ۱ - تنها، ۲ - متصل بحرف ماقبل، ۳ - متصل بحرف ماقبل و مابعد، ۴ - در آغاز کلمه.)

نام حروف	اشکال حروف			
	۱	۲	۳	۴
الف	ا	ا	—	—
با	ب	ب	ب	ب
تا	ت	ت	ت	ت
ثا	ث	ث	ث	ث
جیم	ج	ج	ج	ج
حا	ح	ح	ح	ح

۱. مثلاً u در وسط کلمه با حرف «د» و i در وسط کلمه با حرف «ی» ادا می‌شود و الخ.

نام حروف	اشکال حروف			
	1	2	3	4
خا	خ	خ	خ	خ
دال	د	د	—	—
ذال	ذ	ذ	—	—
را	ر	ر	—	—
زا	ز	ز	—	—
سین	س	س	—	—
شین	ش	ش	ش	ش
صاد	ص	ص	ص	ص
ضاد	ض	ض	ض	ض
طا	ط	ط	ط	ط
ظا	ظ	ظ	ظ	ظ
عین	ع	ع	ع	ع
غین	غ	غ	غ	غ
فا	ف	ف	ف	ف
قاف	ق	ق	ق	ق
کاف	ک, ک	ک, ک	ک	ک
لام	ل	ل	ل	ل
میم	م	م	م	م
نون	ن	ن	ن	ن
ها	ه, ه	ه	ه, ه	ه
واو	و	و	—	—
یا	ی	ی	ی	ی

مثلاً «شیر» را می‌توان هم *ser* (به تلفظ تاجیکی) به معنی «شیر - حیوان درنده» خواند و هم «شیر» و «سیر» را هم *ser* (ضد گرسنه) و هم «سیر» (گیاه) خواند و الخ. ۱. اما راجع به مصمتها - در الفبای عربی چند حرف وجود داشت که هیچ‌یک از اصوات زبانهای ایرانی را ادا نمی‌کرد. مثل: «ح» و «ع» و غیره. زبانهای ایرانی فاقد اصواتی که به وسیله این حروف ادا شوند بودند.

لغات بسیاری که زبانهای ایرانی از عربی به وام گرفته‌اند - طبق موازین صوتی هریک از زبانهای مزبور تلفظ می‌شود ولی علی‌الرسم در کتابت املائی مرسوم عربی را در مورد آن لغات مراعات می‌کنند. بالنتیجه در الفباهایی که بر پایه خط عربی برای زبانهای مختلف ایرانی تنظیم شده، صوت واحد در موارد مختلف با حروف متفاوت نوشته می‌شود. مثل:

ت و ط - *t*

«ص» و «س» و «ث» - *s*

«ظ» و «ض» و «ز» و «ذ» - *z*

«ح» و «ه» - *h*

تطبیق الفبای عربی برای ادای اصوات زبانهای ایرانی

الفبای عربی فاقد چند حرف مصمت زبانهای ایرانی بوده است. مثلاً حروف پ و چ و گ و ژ و *p, c, g, z* نداشته، برای ادای مصمتهای مزبور شکل برخی حروف عربی را تغییر داده حروف تازه‌ای ساختند. برای زبان پارسی چهار حرف به الفبای عربی افزودند:

پ (بر پایه حرف «ب» عربی) *p*

چ (» » «ج») *c*

گ (» » «ك») *g*

ژ (» » «ز») *z*

الفبای خوارزمی نیز با همین حروف تکمیل شد (باستثنای «ژ»). گذشته از این برای ادای برخی اصوات خوارزمی که در زبان عربی و فارسی وجود نداشته حروف زیر به الفبای مزبور اضافه شد: *β* (از *f* عربی - فارسی) و *خ c* (از *ج* و *چ c* عربی - فارسی).

برای ادای اصوات دیگر زبانهای ایرانی - مانند افغانی و کردی و غیره نیز

۱. یکسان نوشتن کلماتی که در تلفظ و معنی یکسان نیستند لغزها و مضمون‌گوئیهای مختلف را برانگیخت از آن جمله مولانا جلال‌الدین بلخی (۱۲۷۲-۱۲۰۷) می‌گوید.

کار مردان را قیاس از خود مگیر گرچه باشد در نوشتن شیر شیر.

تغییراتی در حروف عربی داده شد.

برای کتابت زبان افغانی (پشتو) از الفبای عربی با اضافاتی که برای الفاظ فارسی معمول است و افزودن چند حرف برای ادای اصوات خاص افغانی - استفاده می‌شود:

خ c، ج dz (از ج، چ عربی - فارسی)

ز z (از ز، ژ عربی - فارسی)

س s (از س، ش عربی - فارسی)

پ، ه، د، ه، ر، ن (از ت، د، ر، ن عربی - فارسی)

ی (در پایان کلمه، e - (از ی عربی - فارسی)

ی (فقط در پایان کلمه) ay - (از ی عربی - فارسی)

برای ادای مصوت مخفف حرکت خاصی - که «زورکی» نامیده می‌شود به کار

می‌رود.

در الفبای کردی (گذشته از حروف اضافی که در الفبای فارسی معمول است) حروف

زیر برای اصوات خاص کردی افزوده شده است:

ف f (از ف عربی - فارسی)

ر r (از ر عربی - فارسی)

ل l (از ل عربی - فارسی)

کوششهایی برای کتابت زبان آسی و دیگر السنه ایرانی به وسیله الفبای عربی

به عمل آمده است.

اینکه در زبانهای مختلف ایرانی حروف اضافی متشابه و واحدی (مثلاً «پ» در

فارسی و خوارزمی و افغانی و «ح» در خوارزمی و افغانی و غیره) به کار رفته وجود

منت مشترکی را در میان اقوام ایرانی زبان ایران و آسیای میانه و افغانستان و نواحی

مجاور - می‌رساند. خطی که بر پایه الفبای عربی می‌باشد در حدود هزار سال است که در

اراضی مزبور متداول است. تا حدود سال ۱۹۲۰ در آسیای میانه نیز خط مزبور معمول

بوده و در ایران و افغانستان تاکنون نیز از آن کتابت استفاده می‌شود.

الفبای عبری

از خط عربی که بگذریم، در کتابت بعضی از زبانهای ایرانی الفبای عبری نیز

به کار رفته. و مانند دیگر موارد استعمال کتابت مزبور با دین کاتبان مربوط بوده است.

از زمان هخامنشیان مردم یهودی مذهبی که در ایران زندگی می‌کردند از الفبای عبری

استفاده می‌نمودند. گروهی چند از ایشان که به زبان پارسی متکلم گشته بودند بعدها از

طریق خراسان در افغانستان و آسیای میانه پخش شدند، عده‌ای نیز از راه ایالات کرانه

خزر به قفقاز رفتند و در آنجا هنوز هم گروهی به نام یهودیان کوهستانی که به یکی از زبانهای

ایرانی (تاتی) سخن می‌گویند وجود دارد. یهودیان ایران و آسیای میانه نیز به زبان

فارسی تکلم می‌کنند. در ازمنه قدیمه این مردم ایرانی زبان و یهودی مذهب در کتابت

متون ایرانی خط قدیمی عبری خویش را به کار می بردند. آثاری از زبانهای فارسی و تاتی که به خط عبری نوشته شده محفوظ مانده است. قدیمیترین اثری که از این نوع آثار در دست است نامه ای است خصوصی به زبان فارسی که به عقیده محققان قبل از قرن هشتم نوشته شده د هیئت آ. استین آن را در نزدیکی ختن کشف کرده است. يك گواهی امضاء به زبان فارسی به حروف عبری (*lmgwn mn N.N. pdyš gwhwm* «من ن. ن. نیز بدین گواهم») بر صفحه های مسین کنده شده و حاوی وقفنامه ایست (به زبان تمیلی) به سود کلیسای مسیحی در مالابار (کرانه غربی هندوستان).^۱ تاریخ سند اخیر تازه گواست (آغاز قرن نهم). يك سند قضائی به زبان فارسی که از خرمشیر (اهواز کنونی) خوزستان به دست آمده و مربوط به سال ۱۰۲۰ می باشد نیز معروف است.

متون پارسی بالنسبة متعددی که واجد جنبه ادبی بوده و به حروف عبری نوشته شده اند وجود دارد که دانشمندان آنها را «متون پارسی - عبری» می خوانند. نخستین تألیف از این نوع (به احتمال قوی، ترجمه پنج کتاب و دیگر کتب عهد عتیق (تورات) بوده است. قدیمیترین ترجمه ای که در دست است به سال ۱۳۱۹ م. مورخ می باشد. تفسیرات «فارسی - عبری» متون تورات (مثلاً تفسیر کتاب حزقیال نبی و کتاب پادشاهان) و همچنین چند متن مستقل و از آنجمله متون منظوم در دست است.

مطالعه متون «عبری - فارسی» از لحاظ فقه اللغة ایرانی و بخصوص تاریخ زبان پارسی حایز اهمیت فوق العاده می باشد. زیرا زبان متون مزبور بسیاری از اشکال و اصطلاحات مهجور را که گاهی با اشکال اصطلاحات مربوطه زبان پارسی میانه منطبق می باشد - حفظ کرده است. در برخی موارد نیز متون مزبور ویژگیهای لهجه ای را که در منابع دیگر دیده نمی شود منعکس می کند.

الفباهایی که بر پایه حروف لاتین می باشند

در حدود سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ برای بسیاری از زبانهای ایرانی رایج درسرزمین اتحاد شوروی (آسی، تاجیکی، شوغنانی، طالش، تاتی) الفباهایی بر پایه لاتینی معمول گشت. بدیهی است که الفباهای مزبور که بر اساس صوتی مبتنی بوده بهتر از خط عربی اصوات و خصوصیات کلمات زبانهای ایرانی را منعکس می کرد.

۱. این نوشته ها به خط صوتی تحریر و تحلیل شده و در تألیف س. زالمان C. Salemann تحت عنوان: «Judaéo - Persica nach st-Petersburger Handschriften, I, Chudâidât. Einjûdisch - bucharisches Gedicht. (Mém. de l'Acad. Impériale des sciences de St-Petersbourg, VII série, t. XLII, № 14, SPb., 1897) P. II, ملیقات

الفباهایی که بر پایه حروف و خط روسی می باشد.

ولی عملاً در جریان اقدامات فرهنگی معلوم شد که در نقاط دور افتاده و عقب مانده امپراطوری پیشین روسیه استعمال الفبای لاتین مناسب نیست. و در پایان دهه سوم قرن بیستم به جای الفبای مزبور - تقریباً در تمام نقاط شوروی الفباهایی که بر اساس خط روسی بوده برقرار گشت.^۱

بر اثر اقدام اخیر فراگرفتن زبان امی و روسی هردو برای افراد اقوام مزبور آسانتر شده و کلمات فراوانی که السنه مزبور از روسی به وام می گیرند (واژه های علمی و فنی و سیاسی) از لحاظ صوتی به شکل صحیح وارد آن زبانها می شوند. و بدیهی است که مرابطات فرهنگی میان اقوام ساکن شوروی را هم سهلتر و مبانی دوستی میان آنان را استوارتر می سازد.

۲. منابع و مآخذ برای مطالعه زبانهای ایرانی

و ادبیات اقوام ایرانی زبان در قرون وسطی

منابع تاریخ زبان و تاریخ ادبیات.

هر اثر مکتوبی که به فلان یا بهمان دوران مربوط باشد - اعم از تألیفات ادبی، تاریخی و یا علمی و یا خاطرات اشخاص و یا اسناد اقتصادی و بازرگانی و یا نامه رسمی و یا شخصی و غیره - می تواند برای مطالعه عهدی که بدان منسوب است مأخذ منبعی باشد. و چون آثار زبان ادبی فارسی که در قرنهای مختلف عصرنوی زبان ایرانی به وجود آمده - از قرن نهم و دهم میلادی تا کنون در دست است، دانشمندان می توانند در تاریخ زبان پارسی غور و تحقیق کنند. مثلاً با مقایسه زبان آثار مکتوبی که در فاصله قرنهای دهم و سیزدهم به فارسی به وجود آمده با تألیفات قرون بعد، می توانیم معلوم کنیم که ساختمان دستوری و لغات و شیوه جمله بندی و غیره در آن زبان چگونه به تدریج دستخوش دگرگونی گردیده و به دیگر سخن می توانیم کوششی برای تدوین تاریخ زبان ادبی مزبور به عمل آوریم.

بدیهی است که از لحاظ مطالعه تاریخ ادبیات، در درجه اول متون اصیل ادبی منظوم و منشور به کار می آیند.

تألیفات گوناگون تاریخی و جغرافیایی و سفرنامه ها و خاطرات و غیره نیز بسیار سودمندند. غالباً در این گونه آثار اطلاعات مهمی در باره انتشار فلان و یا بهمان زبان و ویژگیهای لسانی مردم نواحی گوناگون و زندگی و آثار مؤلفان و اوضاع مراکز فرهنگی و ادبی یافت می شود و اسامی مؤلفان فراموش شده ای که علما از ایشان بی خبرند و عناوین تألیفاتی که به دست ما رسیده و گاهی هم مستخرجات و حتی قسمتهای

۱. درباره الفباهای کنونی در فصل مربوط به زبانهای زنده ایرانی مشروحتر سخن گفته شده است.

کاملی از آثار اخیر الذکر - از آنها به دست می آید.^۱

تذکره ها

از لحاظ مطالعه تاریخ ادبیات فارسی تذکره های قرون وسطی حایز اهمیت فوق العاده می باشند. تذکره ها یک نوع منتخبات بدیع هستند. و گذشته از اطلاعات مهمی که درباره نویسندگان و شاعران ادوار مختلف به دست می دهند حاوی برخی آثار آن مؤلفان و یا قطعاتی از آن آثار می باشند. تألیفات بسیاری مؤلفان قرون وسطی به وسیله این گونه تذکره ها به دست ما رسیده^۲ و در جای دیگر اثری از آنها نیست.

فرهنگها

فرهنگهای لغات قرون وسطی نیز برای زبان شناس و ادب شناس واجد اهمیت بسیار است.^۳ فرهنگها برای تسهیل خواندن آثار مؤلفان قدیم تدوین شده و حاوی تفسیر لغات کهنه و مهجور یا کلماتی که به سببی در آن زمان و یا مکان استعمال نمی شده بوده اند. علی الرسم معنی و تفسیر لغات باشد مثلهایی از آثار مؤلفان مختلف همراه بوده. و گاهی این شاهد مثلها تنها نمونه ای است که از فلان یا بهمان مؤلف پارسی زبان باقی مانده. بدیهی است که این منابع از لحاظ لغت شناسی و لهجه شناسی تاریخی بسیار ارزنده می باشند.

تحقیق در متون. نسخ خطی.

جابه های انتقادی

از آنچه گفته شد به وضوح معلوم است که ضروری ترین و مهمترین مرحله تحقیق در زمینه تاریخ زبان و ادبیات مطالعه دقیق متون آثار مکتوب پیشینیان و گذشته

۱. این گونه اطلاعات و مطالب را می توان نه تنها از منابع ایرانی زبان بلکه از مآخذ زبانهای دیگر نیز به دست آورد. بویژه تألیفات مورخان و جغرافیون عرب (یادقیقتر بگوئیم آنها که به عربی نوشته اند) در قرون وسطی از این لحاظ بسیار مهم است.
۲. فهرست تذکره های مهم و تألیفاتی که در باره آنها نوشته شده در کتاب ای. س. براکینسکی تحت عنوان از تاریخ شهرملی تاجیکی مسکو - سال ۱۹۵۶ ص ۴۳۵-۴۴۴ آمده است.
۳. از میان تألیفات اخیر که در این باره منتشر شده: و. آ. کاپرانوف در تاریخ لغتنامه های تاجیکی (اطلاعات فرهنگستان علوم تاجیکستان OoH شماره ۹، سال ۱۹۵۶) ص ۱۰۳ - ۸۵. در همان تألیف فهرستی از تألیفات قبلی مندرج است. دیگر، درباره نفوذ لغت فرس اسدی طوسی در تکامل لغت نامه های فارسی (اطلاعات فرهنگستان علوم تاجیکستان OoH شماره ۱، ۱۹۵۸) ص ۹۲ - ۸۵. فهرست فرهنگهای فارسی را (از آنجمله فرهنگهای معاصر را) به تألیف ایران کنونی - چاپ مسکو. سال ۱۹۵۷. ص ۶۶۲-۶۶۳ بنگرید.

است. ولی شخص محقق در این طریق به مشکلات بسیار برمی خورد. و دشواری اصلی عبارت است از اینکه تألیفات نویسندگان و شاعران و مورخان و دانشمندان و جهانگردان شرقی در قرون وسطی اکثراً نه به خط مؤلفان بلکه به صورت نسخی که غالباً صدها سال پس از درگذشت مؤلفان استنساخ شده به دست ما رسیده است. ضمناً باید در نظر داشت که نسخ خطی که در دست است غالباً از روی متن اصلی رونویسی نشده بلکه از رونوشت دیگری استنساخ گشته و آن رونوشت هم ممکن است رونوشت رونوشت دیگری بوده و الخ. بنابراین میان متن اصلی تألیف و متنی که در دست محقق است ممکن است سلسله طولیلی از «مراحل فاصل» وجود داشته باشد. و چون از متن اصلی در طی چندین قرن بارها استنساخ شده وجود اشتباه و تحریف در نسخ موجود اجتناب ناپذیر است. گاهی این تحریفات نتیجه اشتباه بی اراده و سهو نساخان بود^۱ ولی گاهی هم بر اثر مداخله آگاهانه و «خلافت» ایشان است (و نتیجه مورد اخیر به مراتب بدتر است). نساخان غالباً در حین استنساخ متن کلمات یا جملات کاملی را که کهنه شده (و بدین سبب برای ایشان نامفهوم بوده و یادداشت معنی آنها را درک نمی کردند) حذف می کردند و یا به جای آنها کلمات و جملات دیگری می نوشتند و زبان و سبک انشای تألیف را با موازین دستوری و انشائی زمان خویش سازش می دادند و «معاصرش می کردند» و آنچه را نمی فهمیدند و یا به عقیده خویش نامناسب می شمردند «تصحیح می نمودند» و بعضی مطالب را حذف می کردند و مطالبی از خود می افزودند و قس علی هذا. حتی در بعضی موارد برای اینکه تألیفی را با منافع محافل اجتماعی معینی منطبق سازند جعل متن می کردند. در نتیجه این «خلافت» نساخان و «محرران» که در طی چندین قرن معمول می بود، بسیاری از متون اصیل قرون وسطی با علفهای هرزه تحریف و حذف و اضافه پوشیده شده به صورت تحریف شده ای به دست ما رسیده.

بنابراین قبل از آنکه درباره تألیفی از لحاظ زبان شناسی و ادب شناسی تحقیق کنیم باید بدانیم که نسخه خطی (و یا نسخ خطی) مربوط تا چه حد مورد اعتماد است. این عمل یعنی تعیین و تشخیص متن اصلی آثار مکتوب یکی از رشته های علم فقه اللغة را که متن شناسی یا انتقاد فقه اللغوی نامیده می شود تشکیل می دهد. اسلوب اصلی که مورد استفاده متن شناسان می باشد عبارت است از مقابله و تجزیه و تحلیل چند نسخه خطی از تألیف واحد مورد نظر به وسیله مقایسه و تعیین نسخه خطی قدیمیتری که به اصل نزدیک تر باشد. در نتیجه تجزیه و تحلیل چند نسخه خطی (از لحاظ متن شناسی) که مکمل و یا مصحح یکدیگر می باشند متن انتقادی اثر منظور نظر به دست می آید یعنی نسخه ای که بیشتر مورد اعتماد است معلوم می شود و اختلافاتی که دیگر نسخ با آن دارند حتی الامکان نقل می شود. این گونه چاپهای انتقادی آثار مکتوب گذشته مهمترین و موثقتین منابع برای مطالعه تاریخ زبان و ادبیات است.

بنابراین نخستین مرحله اساسی تحقیق عبارت است از تنظیم متن انتقادی تألیف. ولی این گونه چاپهای انتقادی آثار قرون وسطائی زبانهای ایرانی تا کنون معدود بوده و

۱. این گونه اشتباهات غالباً معلول خصوصیات الفبای عربی است.

تعداد کثیری از آثار ادبی (منظوم و منثور) و تاریخی و علمی و دیگر تالیفات که در طی هزاره اخیر به وجود آمده هنوز منتظر تحقیق محققان و طبع و نشر می باشند.

نسخ خطی آثار مزبور در کتابخانه ها و مخازن مخصوص و مجموعه های شخصی محفوظ است. کتابخانه ها و بنگاه های تحقیقی و علمی و دانشگاه های اتحاد شوروی - به شرح ذیل - دارای غنی ترین مجموعه های نسخ خطی زبان های ایرانی بخصوص فارسی می باشند:

انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم شوروی (شعبه لنینگراد)^۱، کتابخانه عمومی دولتی به نام م. ا. سالتیکوف شچدرین (لنینگراد)، دانشگاه دولتی لنینگراد، انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم ازبکستان تاشکند^۲، شعبه شرقشناسی فرهنگستان علوم تاجیکستان (دوشنبه). مجموعه های پربهائی در باکو و دیگر مراکز فرهنگی و علمی قفقاز نیز وجود دارد. گذشته از این در لندن و آکسفورد و پاریس و برلین و کوتا و وین و طهران و کلکته و استانبول و چند شهر دیگر هم مجموعه های بسیار ارزنده ای گرد آمده است.

فهارس مجموعه های نسخ خطی

فهارس نسخ خطی معرف مضمون، تاریخ، وضع حفاظت و نسخ خطی دیگر تالیف، مکان آنها و غیره می باشد و مهمترین - و در واقع - تنها - راههایی هستند که شخص محقق را در جستجو و یافتن نسخه خطی مابعدالاحتیاج وی و ارزیابی اهمیت علمی آن کمک می کنند. تنظیم فهارس مجموعه های بزرگ نسخ خطی کاری بس پیچ در پیچ و پرهزمت است و معمولاً عده کثیری از محققان واجد تخصص باید سالها بر سر آن کار کنند تا توفیق یابند و فهرستی قابل استفاده تهیه کنند. قریب یک صد و پنجاه سال است که این کار مهم در کشورهای مختلف جریان دارد. مثلاً فهرست کامل نسخ خطی فارسی انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم شوروی برای طبع آماده می شود. هم اکنون کتاب اول فهرست مزبور در شرح نسخ خطی جغرافیا و هیئت از طبع خارج شده است. ۳. فهرست مجموعه کتابخانه دولتی به نام سالتیکوف شچدرین را در اواسط قرن گذشته آکادمیسین ب. آ. درن تهیه کرد. ۴. فهرست مجموعه دانشگاه دولتی لنینگراد در پایان قرن نوزدهم توسط گ. زالمان و و. ر. روزن

۱. فهرست کتب و مقالاتی که درباره انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم شوروی - و از آنجمله تالیفات مربوط به تکمیل مجموعه مزبور - نوشته شده در کتاب ا. ا. لیوئوف به نام کتب تالیفات عمده درباره موزه آسیائی - انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم شوروی (۱۹۵۴-۱۷۷۶)، (تاریخ مختصر شرقشناسی در روسیه مجموعه ۲. مسکو. ۱۹۵۶) ص ۴۹۲-۴۶۹.

۲. ذخیره نسخ خطی این بنگاه یکی از بزرگترین خزاین شوروی است (قریب ۱۵ هزار مجلد که حاوی ۸۰ هزار تالیف به زبانهای آسیای میانه و خاور نزدیک - بیشتر به زبان فارسی و عربی) - درباره تکمیل این ذخیره و تحقیق درباره آن ا. کال کتابی دارد به عنوان نسخ خطی فارسی و عربی و ترکی کتابخانه عمومی ترکستان. تاشکند، چاپ ۱۸۸۹ و دیگر کبابی به نام نسخ خطی انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم ازبکستان و مطالعه آنها. تالیف عظیم جان اف کارهای انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم ازبکستان (شماره دوم. III. تاشکند، ۱۹۵۴) ص ۱۵۴-۱۴۷.

۳. ن. د. میکلوخو - ماکلای: شرح نسخ خطی فارسی و تاجیکی انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم ۱۹۵۵.

4. B. Dorn, Catalogue des Manuscrits et Xylographes Orientaux de la Bibliothèque Impériale Publique de St. Pétersbourg, SPb., 1852.

وسپس آ.آ. راماسکویچ آماده گردید. ۱. از مجموعه‌های نسخ خطی شرقی اتحاد شوروی آنچه کاملتر و بهتر فهرست برداری شده مجموعه انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم ازبکستان می‌باشد. ۲. این مهم تحت نظر آ.آ. سمیونوف انجام یافت. وی شرح نسخ و فهرست خطی دانشگاه دولتی آسیای میانه^۳ و کتابخانه مرکزی بخارا را نیز تهیه نمود. ۴. از میان فهرس مجموعه‌های دیگر کشورها فهرست مجموعه موزه بریتانیا^۵ و کتابخانه بودلیان اکسفورد^۶ و کتابخانه ملی پاریس^۷ و کتابخانه وین^۸ و برلین^۹ و گوتا^{۱۰} و هندوستان^{۱۱} واجد اهمیت می‌باشد. (در چند دهه اخیر فهرستهای دقیقی در ایران مدون و منتشر شده. مترجم)

۳. خط و کتابت و ادبیات مکتوب به زبان فارسی در قرون وسطی

(بیشتر مطالب این فصل مربوط به قرنهای نهم تا پانزدهم است)

خط و کتابت به زبانهای ایرانی در نخستین قرنهای پس از غلبه اعراب

دوران جدید زبانهای ایرانی بارونق و شکفتگی درخشان ادبیات و تألیفات علمی به زبان فارسی آغاز گردید. شکی نیست که آثار فارسی این دوران در میان آثار دیگر، از لحاظ حجم و اهمیت تاریخی و فرهنگی مقام اول را حایز می‌باشد. و در نیمه اول دوره

۱. ک. زالمان و د. روزن: فهرست نسخ خطی فارسی و ترکی- تالاری و عربی کتابخانه دانشگاه امپراطوری سانتکت - پترزبورگ. (BOPAO, II, 1888. III, ۱۸۸۹).
۲. مجموعه نسخه خطی شرقی فرهنگستان علوم ازبکستان تحت نظر و با شرکت استاد آ.آ. سمیونوف تهیه شده. مجلد I-IV، تاشکند - ۱۹۵۷-۱۹۵۲ (چاپ این فهرست ادامه دارد).
۳. آ.آ. سمیونوف: شرح نسخ خطی فارسی و عربی و ترکی کتابخانه اصلی دانشگاه دولتی آسیای میانه تاشکند. ۱۹۲۵.
۴. آ.آ. سمیونوف: فهرست نسخ خطی شعبه تاریخ کتابخانه مرکزی بخارا، تاشکند، ۱۹۲۵.
5. Ch. Rieu, *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British museum*, I-III, London, 1879-1883; *Supplement to the Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, London, 1896.
6. E. Sachau und H. Ethé, *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani and Pushtu Manuscripts in the Bodleian library*, p.I-II, The Persian Manuscripts, Oxford, 1889-1930, p. III, *Additional Persian Manuscripts* (by A. Bee ston), Oxford, 1954.
7. E. Blochet, *Catalogue des Manuscrits Persans de la Bibliothèque Nationale*.
8. G. Flügel, *Die arabischen, persischen und türkischen Handschriften der kaiserlich - Königlichen Hofbibliothek zu Wien*, I-III, Wien, 1865-1867.
9. W. Pertsch, *Verzeichniss der persischen Handschriften. Die Handschriftenverzeichnisse der Königlichen Bibliothek zu Berlin*, Bd. IV, Berlin, 1888.
10. W. Pertsch, *Die orientalischen Handschriften des herzoglichen Bibliothek zu Gotha, t. I, Die persischen Handschriften*, Wien, 1859.
11. W. Ivanow, *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, Calcutta, 1924; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal*, Calcutta, 1926.

مزبور به‌طور کلی جز آثار فارسی اثری به‌زبانهای ایرانی به‌وجود نیامده.^۱
در فصول پیش، از انتشار این زبان (که در منابع قرون وسطی فارسی یا پارسی نامیده شده *Pārsī, fārsī*) در سرزمینهای پهناور خراسان و ماوراءالنهر سخن گفته شد. ولی زبان فارسی به‌صورت زبان زندهٔ محاوره‌ای در میان مردم آن مناطق رواج یافت و این گونه انتشار آن را نباید با رواج آن زبان به‌صورت زبان کتابت و ادبیات مکتوب و زبان رسمی ادارات دولتی اشتباه کرد. زیرا که دایرهٔ رواج زبان فارسی به‌صورت اخیرالذکر بسیار وسیعتر بوده و از حدود سرزمینهای مسکونی فارسی‌زبانان تجاوز کرد. مثلاً پس از قرن هشتم و نهم میلادی فارسی زبان محاوره‌ای زندهٔ مردم بسیاری از نواحی جنوب غربی ایران و خراسان و ماوراءالنهر بوده ولی به‌صورت زبان ادبی نه‌تنها در سرزمینهای اخیرالذکر بلکه - بسی دورتر از آن مناطق - در آذربایجان و کردستان و آسیای صغیر و هندوستان و ترکستان چین نیز رایج بود. و آن زمان نه‌تنها ایرانیان (فارسی‌زبان) و تاجیکان بلکه کردان و افغانان و هندیان و آذربایجانیان و جمعی اقوام ترک‌زبان نیز به‌زبان فارسی می‌نوشتند. و در طی قرنهای متمادی زبان فارسی به‌طور کلی زبان کتابت و ادب و علم و لسان رسمی اداری و دولتی بسیاری از کشورهای خاور نزدیک و میانه بوده، در زندگی تاریخی و فرهنگی اقوام مزبور نقش مهمی را ایفاء می‌نموده است

بدیهی است که زبان فارسی چنین مقام مهمی را در کتابت اقوام مختلف اللسان ماوراءالنهر و خراسان و غرب ایران و آسیای صغیر و آذربایجان و افغانستان و شمال هندوستان به‌ناگهان احراز نکرد. در دوران غلبهٔ اعراب و نخستین قرنهای رواج اسلام حتی جریان معکوسی مشهود بوده و کتابت و ادبیات فارسی تا حدی دچار سقوط و انحطاط گشت (یعنی نسبت به دوران قبل از غلبهٔ عرب)، راست است که هنوز در قرن هشتم و نهم میلادی بعضی کتب دینی (زرتشتی و مانوی و مسیحی) کماکان به‌زبان پارسی تألیف و ترجمه و استنساخ می‌شده ولی چون مردم به‌تدریج اسلام‌پذیرفتند، امکان وجود و رونق این گونه تألیفات روز بروز کمتر شد.^۲ این آثار فقط در میان جماعات معدود زرتشتی و مسیحی و مانوی ممکن بود محفوظ بماند. ولی تعداد جماعات مزبور نیز به‌تدریج تقلیل می‌یافت زیرا بیشتر اهالی اسلام اختیار کرده بودند و کسانی هم که به‌دین باستانی زرتشتیگری وفادار مانده بودند به هندوستان مهاجرت کردند. آثار مزبور به‌خط «پهلوی» و مانوی نوشته شده بود - و حتی وجود خطوط مزبور هم در ذهن مردم خاطرات زمان باستان - خاطرات تعالیم دینی مخالف اسلام - را بر می‌انگیخت و بدین سبب همان شکل ظاهری الفباهای یاد شده کافی بود که موجب دشمنی و نفرت مسلمانان شود و بیرحمانه آن آثار را نابود کنند. و در نتیجه نه تنها تألیفات دینی بلکه آثار ارزندهٔ غیر دینی اقوام ایران و آسیای میانه نیز بدین‌صورت از میان رفت.

۱. تاحدی کردی را باید مستثنی دانست. زیرا از نیمهٔ دوم دوازدهم قرن ادبیاتی به آن زبان پدید آمد (ملای جزیری). نخستین اثر مکتوب افغانی (پشتو) مربوط به قرن پانزدهم - شانزدهم است. در بارهٔ تشبثاتی که برای ایجاد ادبیات مکتوب به‌لجه‌های محلی غرب ایران و نواحی کرانهٔ خزر به‌عمل آمده به‌سخن گفته می‌شود.
۲. گرچه بعضی از تألیفات مهم زرتشتی (مثلاً دینکرد و بوئندهشن) پس از غلبهٔ اعراب به‌وجود آمدند ولی از لحاظ زبان و فرهنگ و تاریخ جزو آثار مکتوب پهلوی عهد ساسانی شمرده می‌شوند. و برعکس برخی اسناد مانوی و مسیحی (که به‌خط سریانی - نستعلیق نوشته شده‌اند) مکشوف در واحهٔ تورفان - که به‌همان دوران تدوین تألیف سابق‌الذکر زرتشتی منسوب می‌باشند - از لحاظ زبان به‌دوران متقدم ادبیات فارسی جدید نزدیکند. سبب آنست که مؤلفان آثار مانوی و مسیحی (برعکس مؤلفان زرتشتی) متعید به‌سنت قدیم کتابت پهلوی نبودند.

سران نظامی عرب وحشیانه و آگاهانه آثار مکتوب باستانی را نابود و حتی خروار خروار مصنوعات بدیع هنری طلا و نقره را ذوب کرده به شمش بدل کردند (به احتمال قوی بر آن اشیاء مطالبی نیز منقور بوده).^۱

بیرونی درباره امحای مآثر فرهنگی خوارزم باستانی - به هنگام تصرف آن خطه به دست قتیبۀ بن مسلم حاکم عرب خراسان (۷۱۲ م.) چنین می گوید: «وقتیه کسانی را که خط خوارزمی را نیک می دانستند و از روایات و حکایات قدیم آن اطلاع داشتند و (علوم) خوارزمیان را می آموختند نابود کرد و در معرض همه گونه شکنجه و آزار قرار داد و آن (روایات) چنان پنهان شدند که حتی دیگر نمی توان دقیقاً دانست که بعد از ظهور اسلام هم (بر خوارزمیان) چه گذشت». جای دیگر می گوید: «آنگاه پس از آنکه قتیبۀ بن مسلم الباهلی محرران خوارزمی را از پای درآورد و روحانیان را کشت و کتابهای ایشان را سوزاند خوارزمیان از سودایی نصیب گشتند و برای رفع ضروریات خویش فقط به محفوظات خود تکیه کردند». ^۲ پس از آنکه در خراسان و ساوراء النهر قدرت به دست سلاله های محلی افتاد نیز امحای آثار ادبی که معتقدات اسلامی را منعکس نمی کردند کماکان دوام یافت. سلاله های مزبور که اسلام اختیار کرده بودند (مثلاً طاهریان) با تعصب تمام مراقب بودند که مسلمانان رواج یابد و استوار گردد و آنچه را که اثری از زرتشتیگری و سنن پیشین داشت مورد تعقیب قرار می دادند. کتبی که به حروف عربی نوشته نشده بود - در نظر مسلمانان - آثار «کفار» و مخالف دین خدا و پیغمبر به شمار می رفت. دولتشاه در تذکرة الشعراء (قرن پانزدهم) از حادثۀ جالبی یاد می کند. بدین شرح: «... امیر عبداللہ بن طاهر که به روزگار خلفای عباسی^۳ امیر خراسان بود روزی در نیشابور نشسته بود، شخصی کتابی آورد به تحفه پیش او نهاد؛ پرسید که این چه کتابست؟ گفت این قصۀ وامق و عذراست و خوب حکایتی است که حکما به نام شاه انوشیروان جمع کرده اند امیر عبداللہ فرمود که ما مردم قرآن خوانیم و به غیر از قرآن و حدیث پیغمبر چیزی نمی خواهیم ما را ازین نوع کتاب در کار نیست و این کتاب تألیف مغان است و پیش ما مردم دست» و به امروزی کتاب را در آب افکندند و «حکم کرد که در قلمرو من هر جا که از تصانیف و مقال عجم و مغان کتابی باشد جمله را بسوزانند» مابعد اینکه این داستان تا چه حد درست و موثق است کاری نداریم ولی خصوصیات آن زمان را نیک می رساند و گمان می رود که این گونه حوادث در آن عهد مکرر روی می داده.

اما راجع به خطی که بر پایه الفبای عربی قرار دارد... باید گفت که خط مزبور بیدرنک پس از غلبۀ اعراب در تحریر مطالب فارسی به کار نرفت. در هر حال دانسته است که تا اواسط قرن هشتم. در خراسان از خط پارسی (محتملاً خطی که بر پایه الفبای «پهلوی» بوده) استفاده می کرده اند و محرران را «مغان» می خواندند (یعنی غیر مسلمانان ایرانی الاصل و شاید زرتشتیان). در این باره گواهی جهشباری (وفات در ۹۴۲ م.) بسیار مهم

۱. آثار معماری و هنری و معابد قدیمی و مجسمه ها و کنده کاری برچوب و نقاشی که ساکنان باستانی ماوراء النهر قبل از غلبه عرب ایجاد کرده بودند نیز چهارمین سرنوشت گشت. فقط برای حفريات و عمليات باستانشناسی که اخیراً در خوارزم و پنجی کنت و دیگر مراکز فرهنگی ماوراء النهر به عمل آمده به تدبیر فرهنگه عالی سندهان و خوارزمیان و باختریان و دیگر اقوام آن سرزمین مکشوف می گردد.

۲. ترجمۀ م. آ. سالیه رجوع شود به: ابوریحان بیرونی - منتخب آثار. مجلد اول، ۱۹۵۷ - ص ۴۶ و ۶۳.

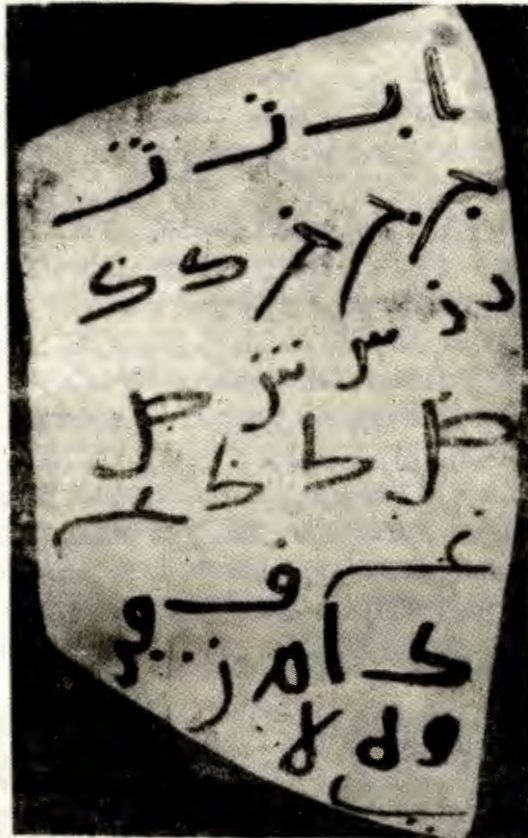
۳. از ۸۲۸ تا ۸۴۴ م. سلطنت کرد.

۴. خلفای عباسی (از ۷۵۰ تا ۱۲۵۸ م.)

است. وی می گوید که فقط در سال ۷۴۲ م. خط عربی جانشین خط قدیم پارسی («پهلوی») گردید: از ۷۴۲ م. زبان عربی (و خط عربی) در دستگاه اداری حکومت خراسان اجباری شد (و بالضروره در ماوراءالنهر که از لحاظ اداری جزو حاکم نشین خراسان بودند نیز اجباری گشت).

زبان عربی و نقش آن در سرزمین خلافت در قرنهای نخستین پس از غلبه عرب

می دانیم که پیش از آن نیز زبان و خط عربی تا حدی در خراسان و ماوراءالنهر رواج داشته. ظاهراً نوشته های مختصری که بر قطعات سفالینه و استخوان کتف کوسفند به عربی نوشته شده و در ضمن حفاریات مرو کشف گردیده مربوط به فاصله قرن هفتم و هشتم می باشد. دو قطعه سفالینه مزبور حاوی الفبای عربی است. به احتمال قوی مرو که مرکز تکیه گاه حکومت اعراب در خراسان و آسیای میانه و تختگاه حاکم عرب بوده محل تعلیم و تدریس زبان و خط عربی به کارمندان نیز به شمار می رفته.



قطعه سفالینه A با الفبای عربی - مکتوف در مرو

از سال ۸۱ هجری (۷۰۱/۷۰۰ م) عربی زبان رسمی و دولتی اعلام شد. البته به کار بستن آن زبان در امور اداری و حسابداری سرزمینهای خلافت به تدریج صورت گرفت و چنانکه آکادمیسین ای. یو. کراچکوسکی به اتکای گواهی سابق الذکر جهشباری، تذکر داده - نمی توان گفت که در نیمه اول قرن هشتم م. زبان عربی در خراسان و ماوراءالنهر و همه جا به عنوان زبان اداری رواج داشته است. ولی مسلم است که در آغاز قرن هشتم م. در خراسان و ماوراءالنهر نه تنها نمایندگان حکومت عربی بلکه امیران محلی نیز در امور اداری و بازرگانی از زبان عربی استفاده می کرده اند.

بهترین دلیل این نظر همانا نامه کذائی دواشتیج سلطان سغد و پادشاه سمرقند به حاکم عرب خراسان (۷۱۹-۷۱۸ م) است که قدیمیترین سند عربی مکشوف در ماوراءالنهر می باشد.

قدرت خلافت عربی به تدریج استوارتر می شد و اسلام بیشتر رواج می یافت و زبان عربی نیز نه تنها در امور اداری دولتی بلکه در دیگر شئون زندگی و محیط اجتماعی و فرهنگی نیز نفوذ می کرد. سران و اعیان محلی ایران و خراسان و ماوراءالنهر که می کوشیدند وضع ممتاز خویش را حفظ کنند و به فاتحان عرب نزدیک شوند، به فرا گرفتن زبان عربی پرداخته در کتابت و ادبیات مکتوب از آن زبان استفاده می کرده اند. بسیاری از آثار علمای دینی و ریاضیدانان و منجمین و فقها و زبان شناسان و مورخان و پزشکان محلی و نمایندگان شعب گوناگون علوم در قرنهای هشتم و نهم و دهم و یازدهم به زبان عربی نوشته شده. خوارزمی ریاضی دان (۸۴۷-۷۸۰ م) - و فرغانی منجم (قرن نهم) و فارابی حکیم آسیای میانه - ترکی الاصل - (قرن دهم) و محمود کاشغری زبان شناس ترکی الاصل (قرن یازدهم) و ثعالبی (۱۰۳۸ - ۹۶۱) و نرشخی (قرن دهم) بخاری و مورخان و جغرافیون نامی ایرانی الاصلی چون طبری (وفات در سال ۹۲۳ م) و ابن خردادبه (به تقریب ۹۱۲-۸۲۰) و ابن رسته (پایان قرن نهم - آغاز قرن دهم) و استخری (قرن دهم) و بسیاری دیگر تألیفات خویش را به زبان عربی نوشتند. ابوریحان بیرونی بزرگترین دانشمند خوارزمی که به معارف زبان خویش عالم بود (۱۰۴۸-۹۷۳ م) به عربی می نوشت، تألیفات اصلی ابن سینا (قریب ۱۰۳۷ - ۹۸۰) - معاصر بزرگ وی - نیز به زبان عربی می باشد.

در کشورهایی که دین اسلام بر دیگر ادیان فایق آمده بود زبان عربی نیز در آن دوران زبان بین المللی علمی بود و در خاور نزدیک و میانه هم نقشی را که لاتین در اروپای قرون وسطی داشت ایفاء می نمود. چنانکه دیدیم دانشمندان خوارزم و ایران و عرب و ترکان و تاجیکان آسیای میانه و اقوام مختلف اللسانی که در شبه جزیره عربستان و ایران و آسیای میانه و دیگر کشورها می زیستند به خط عربی کتابت می کردند.

ابوریحان بیرونی دانشمند بزرگ آسیای میانه که در آن دوران زندگی می کرد در باره این پدیده چنین می نویسد: والی لسان العرب نقلت العلوم فی اقطار العالم. فادانت وحلت الی الافئدة و سرت محاسن اللغة منها فی الشرائین والاوردة وان كانت کل امة تستحلی لغتها التي الفتها و اعتادتھا و استعملتها فی مآربھا مع الافھا واشکالھا... «علوم جمله کشورهای جهان به لسان اعراب برگردانده شده زینت یافت و دلنشین شد و زیبایی زبان آنان در عروق و شرائین نفوذ کرد - گرچه هر قومی لهجه خویش را زیبا می شمارد»^۱. زبان عربی در آن عصر نه تنها در امور اداری و دولتی و تألیفات علمی نفوذ کرد بلکه در رشته های ادب و از آن جمله اشعار اقوام ایرانی زبان نیز به کار رفت (بخصوص ایرانیان). ابن المقفع ایرانی (۷۵۷-۷۲۱- نام فارسی او «روزبه» بود) مؤلف کتب تعلیمی و مترجم مشهور آثار پارسی میانه به عربی - به زبان عربی می نوشت. در قرن دهم در متصرفات آل بویه (ایران غربی) و آل زیار (نواحی کرانه دریای خزر) زبان عربی در ادبیات حکمفرما بود (بخصوص در نظم). در خراسان و ماوراءالنهر اشعار عربی گفته می شد.^۲ ثعالبی که پیشتر نامی از او ذکر شد در یتیمة الدهر از ۱۱۹ شاعر عربی زبان که در زمان سامانیان در خراسان و ماوراءالنهر می زیسته اند سخن می گوید. اکثر اینان از نمایندگان اشراف و یا کارمندان رسمی دولتی بوده اند و این خود پر معنی است. طبقه زمامدار و اشراف ایران و آسیای میانه زبان عربی را بشابه لسان ادبی پذیرفته بود و نشر می داده ولی اینان قشری نازل و از لحاظ عددی ناچیز را تشکیل می دادند.

و برای عامه مردم روستا و بلاد خراسان و ایران غربی و ماوراءالنهر عربی همیشه زبانی بیگانه بود. نه فتوحات اعراب توانست زبان دیرین را ریشه کن کند و نه نفوذ موازین و اشکال جدید کشورداری و حیات اجتماعی و نه اسلام پذیرفتن مردم. عامه مردم ایران و آسیای میانه در روزگار دشوار غلبه اعراب نه تنها زبان گرامی مادری خویش را حفظ کردند بلکه روایات باستانی و فرهنگ شفاهی عامه را نیز چون مردمک دیده محفوظ داشتند. شکی نیست که در زمان سلطه خلافت عربی نیز مانند ادوار پیشین مردم سرزمینهای ایران و آسیای میانه کماکان آثار ادبی پدید آورده در این زمینه به زبان امی به ایجاد و ابداع پرداختند. ولی به دلایلی که ذکر شد در طی دو قرن اول سلطه خلافت عرب و اسلام (تانیمة دوم قرن نهم) تقریباً مجموع آثار مزبور - به سبب فقدان آثار مکتوب

۱. ترجمه ای. یو. کراچکوسکی (مجموعه «بیرونی» چاپ مسکو - لنینگراد، سال ۱۹۵۰ - ص ۶۵).

۲. جالب است که حتی اشعاری که در برتری فرهنگ باستانی ایران بر فرهنگ عربی سروده شده نیز به زبان عربی است. مثلاً اشعار شعوبی بغدادین برد (۷۸۴ - ۷۱۰) که از بزرگان خراسان بوده و به زبان عربی می نوشته و الحریمی (قرن هشتم) که از بزرگان سغد بوده و بسیاری دیگر به عربی می باشد. بسیاری از اشعار وطنی در وصف بلاد ماوراءالنهر و خراسان که در قرنهای هشتم و نهم و دهم سروده شده نیز به عربی می باشد و شکی نیست که اکثر گویندگان این اشعار زبان فارسی می دانستند.

ادبی - از نظر مامستور مانده^۱ و ممکن است که آثار مزبور در آن دوران اصلاً به صورت مکتوب در نیامده بوده.

شرایط تاریخی که به تکامل و پیشرفت ادبیات مکتوب به زبان پارسی کمک کرده‌اند

شرایط تاریخی که موجب ورود زبان محلی در عرصهٔ پهناور زندگی سیاسی و فرهنگی گشت متدرجاً در سرزمینهای شرقی خلافت پدید آمد. شرایط مزبور را جریان تکامل تاریخی ایران و آسیای میانه (بخصوص بخشهای شرقی ایران) به وجود آورد. اشراف محلی چون کوشیدند از خلافت عربی جدا گردند و به خاطر ایجاد دولتهای فتودالی مستقل به مبارزه برخاستند بالطبع دست توسل به سوی سنن فرهنگی باستانی زدند و سعی کردند تا از آن سنن چون سلاحی معنوی و عقیدتی علیه سلطهٔ اعراب و فرهنگ تازی استفاده کنند. بالنتیجه در این زمینه محافل معینی از مردم ایران و آسیای میانه به نهضت شعوبی گرویدند. شعوبیت يك نهضت عقیدتی به شمار می‌رفت و هدف آن احیاء و تبلیغ و ترقی سنن فرهنگی محلی در مقابل فرهنگ عرب بود.

بدیهی است که در چنین شرایطی علاقه به زبان مردم محل نیز افزایش یافت. در دورهٔ بدوی سلطهٔ سیاسی خلافت، طبقات حاکمهٔ ایران و آسیای میانه می‌کوشیدند تا زبان عربی را فراگیرند ولی از نیمهٔ دوم قرن نهم به بعد جریان معکوسی را مشاهده می‌توان کرد. سلاطین محلی و محافل دستیار ایشان زبان مردم محلی را چون زبان ادبی و رسمی مستقر ساخته بدین وسیله استقلال سیاسی و فرهنگی خویش را در مقابل خلفای عرب استوار کردند.

نخستین دولتهای فتودالی که در برابر دستگاه خلافت استقلال خویش را به دست آوردند یعنی طاهریان (۸۷۳-۸۲۱ م.) و صفاریان (۹۰۳-۸۷۳ م.) و سامانیان (۸۷۵-۹۹۹ م.) در سرزمینهای خراسان و سیستان و ماوراءالنهر یعنی مناطقی که اکثریت قاطع

۱. فقط اطلاعات جسته و گریخته و پراکنده‌ای که از وجود آثار منظوم به زبان پارسی - در این دوره - حکایت می‌کند از تالیفات مورخان و جغرافیون عربی زبان قرهای بعد از اسلام و منابع فارسی زبان بومی (مذکره‌ها و غیره) می‌توان به دست آورد. از آنجمله است تراه‌ای که ساکنان بلخ ساخته بودند و طبری نقل کرده و قبلاً در این کتاب آمده. و. بارتولد متذکر شده است که ابن‌خردادبه (قرن نهم آغاز قرن دهم) دربارهٔ خرابی سمرقند يك دوبیتی فارسی را آورده که به عقیده گوینده شعر «از شای بهترینست». بارتولد خبر دیگری از طبری نقل می‌کند که «شیخان مراغه اشعار فارسی (بالفارسیه) شخصی به نام محمد بن باعث را که در اواسط قرن نهم در گذشته می‌خواندند. خبر دیگری از الجاخط (وفات در ۸۶۹ م) است که ابن مفرق شاعر ایرانی الاصل در اواخر قرن هفتم در برابر سمریه مردم با سخن موزون پارسی جواب می‌گفت. (رجوع شود به: بو. ن. مار مقالات و اخبار II، چاپ مسکو- لنینگراد، سال ۱۹۳۹، ص ۶۳).

در این اواخر چند تن از ادب شناسان ایرانی - م. بهار، س. نفیسی، پ. خالری، و دیگران - برای گردآوری و تجزیه و تحلیل این گونه قطعات منظوم متقدم به زبان پارسی جدید کار بزرگی انجام داده‌اند.

مردم آن در آن دوران به زبان فارسی سخن می گفتند- پدید آمدند. ۱ از آغاز نیمه دوم قرن نهم به تدریج زبان عربی در عرصه کتابت و ادبیات مکتوب ایران و آسیای میانه در برابر فارسی عقب نشست. البته علت اصلی این جریان آن بود که زبان عربی را فقط قشر ناچیزی از سران- بمنزله لسان ادبی به کار می بردند و عربی در نظر عامه مردم همیشه زبان بیگانه بوده. اوضاع و احوال سیاسی که طی قرنهای نهم و دهم در سرزمینهای شرقی خلافت پدید آمد این جریان را سریعتر کرد. بدیهی است که جریان مزبور در خراسان و سیستان و ماوراءالنهر، که زودتر از دیگر نواحی مسخره اعراب به استقلال سیاسی رسیده بودند و بالنتیجه شرایط مساعد رونق ورشد ادبیات مکتوب به زبان محلی نیز در آنجا زودتر پدید آمده- قبل از نقاط دیگر و شدیدتر از دیگر مناطق بود. ۲

معلوم نیست که در چه زمان و کجا و چه کسی نخست الفبای عربی را در نوشتن زبان پارسی به کار برد. ولی واضح است که زندگی و شرایط تاریخی که طی قرنهای نهم و دهم در بخشهای شرقی ایران و آسیای میانه به وجود آمده بوده مستلزم ایجاد خط و کتابت و ادبیات مکتوب به زبان پارسی بوده است و کوشش برای نیل به این هدف مسلماً- بارهادر نقاط مختلف و از طرف اشخاص گوناگون به عمل آمده. گرچه اخبار و اطلاعات منابع موجود دقیق نیست مع هذا اوضاع و احوال تاریخی آن زمان- زمان عقب نشینی زبان ادبی عربی در مقابل پارسی- رانیک مجسم می سازد.

ادبیات مکتوب نخست در زمینه کلام موزون و شعر رونق گرفت. یکی از قدیمیترین و موثقترین منابع ما تاریخ سیستان (قرن یازدهم) است که حاوی شرح رسایی می باشد در وقایع مربوط به تصرف زمام حکومت در سیستان و کابل و کرمان و فارس توسط یعقوب بن لیث صفاری. طبق گواهی منبع مزبور یعقوب چون در سال ۸۶۷ پس از فتح نقطه ای به هرات (که قبلاً به تصرف وی در آمده بود) بازگشت: «... یعقوب فرا رسید و بعضی از خوارج که مانده بودند ایشان را بکشت و مالهای ایشان بر گرفت، پس شعرا او را شعر گفتندی به تازی:

قد اکرم الله اهل المصر والبلد
بملك یعقوب ذی الافضال والعدد...

چون این شعر بر خواندند او عالم نبود، در نیافت، محمد بن وصیف حاضر بود و دبیر رسایل او بود و ادب نیکو دانست و بدان روزگار نامه پارسی نبود، پس یعقوب گفت:

۱. در شهرها و مراکز بزرگ ماوراءالنهر (البته به استثنای بلاد خوارزم) وضع چنین بود.
۲. کوششهایی برای ایجاد ادبیات مکتوب (شعر) به دیگر لهجه های ایرانی در آن دوران به عمل آمد. در پایان قرن دهم و آغاز قرن یازدهم در مناطق غربی ایران و کرانه های خزر و قلمرو دولت آل بویه و آل زیار گروهی از شاعران از قبیل بندار (وفات در حدود ۱۰۱۰ م.) و باباطاهر همدانی (وفات در ۱۰۱۹ م) و دهوار و از مستمرد و دیگران خواستند گویشهای محلی غرب ایران و نواحی مجاور بحر خزر را در ادبیات مکتوب وارد کنند، ولی ظاهراً این کوششها با موفقیت قرین نگشته و دبال شد.

چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟ محمد وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت. واول شعر پارسی اندر عجم او گفت. وپیش از او کسی نگفته بود که تا پارسیان بودند سخن پیش ایشان برود باز گفتندی بر طریق خسروانی، و چون عجم برکنده شدند و عرب آمدند شعر میان ایشان به تازی بود و همگنان را علم و معرفت شعر تازی بود، و اندر عجم کسی بر نیامد که او را بزرگی آن بود پیش از یعقوب که اندرو شعر گفتندی، مگر حمزه بن عبدالله الشاری و او عالم بود و تازی دانست، شعراء او تازی گفتند... چون یعقوب زنبیل و عمار خارجی را بکشت و هری برگرفت و سیستان و کرمان و فارس او را دادند محمد بن وصیف این شعر بگفت:

ای امیری که امیران جهان خاصه و عام
بنده و چاکر و مولای و سگ بند و غلام
از لی خطی و رلوح که ملکی بدهید

بی ابی یوسف یعقوب بن الایث همام...

... باز محمد بن محلد هم سکزی بود مردی فاضل بود و شاعر، نیز پارسی گفتن گرفت... پس از آن هر کسی طریق شعر گفتن برگرفتند، اما ابتداء اینان بودند و کس به زبان پارسی شعر یاد نکرده بود...»

در این خبر عللی که شاعران درباری هرات و سیستان را برانگیخت تا از شعر گفتن به تازی سرباز زده به پارسی شعر گویند قابل توجه است: یعقوب «عالم نبود» و شعر عربی «در نمی یافت»^۱.

رونق ادب و تألیفات علمی به زبان فارسی در عهد سامانیان و قرنهای بعد

رونق کتابت و ادبیات مکتوب فارسی با عهد سلطنت سامانیان بستگی دارد. (۸۷۵-۹۹۹ م.). سلاله ایرانی مزبور و محافلی که در پیرامون آن گرد آمده بودند، در مبارزه خویش به خاطر استقلال سیاسی به عامه مردم استظهار داشتند و جز تشویق ادبیات زبان مادری راهی نداشتند.

در آن عصر فارسی زبان رسمی و دولتی سامانیان بود و در بخارا پایتخت ایشان گروه پرافتخاری از شاعران پارسی گو که رودکی (پایان قرن نهم- اواسط قرن دهم م.) در رأس ایشان قرار داشت آثار خویش را پدید می آوردند. در ردیف آن استاد پراج اسامی عده ای از شاعران معاصروی- که برخی از ایشان از شاگردان وی بودند- مانند ابوالحسن شهید بلخی و ابومنصور محمد بن احمد دققی و ابوشکور بلخی و دیگران دیده می شود آثار یکی از بزرگترین شاعران جهان یعنی ابوالقاسم فردوسی (۱۰۲۵ یا ۱۰۲۰-۱۰۴۰-۱۰۵۲ م.)

۱. یعقوب لیث مؤسس سلسله صفاریان فرزند دویگری بود. به این نکته که حمزه بن عبدالله «عالم» بود و شعراء برای او شعر عربی می گفتند، توجه شود.

۹۳۳-۹۳۴) در واقع به عهد سامانیان مربوط و در قلمرو دولت ایشان به وجود آمده است. شاهنامه فردوسی، اثر فردوسی که در سراسر جهان مشهور است. بیشتر از حماسه قبایل و اقوام ایرانی زبان- داستانهایی که در طی هزاران سال گرد آمده و شاعران را با بیانی نغز ادا کرده تشکیل شده است و در رونق و ترقی ادبیات ایران و آسیای میانه نقش مهمی ایفا کرده است.

مبارزه بخاطر استعمال زبان ادبی فارسی در تمام شئون زندگی سیاسی و فرهنگی. عقب نشینی تدریجی عربی در برابر فارسی.

عرصه شعر نخستین میدانی بود که زبان عربی در آن در برابر فارسی عقب نشست. ولی این عرصه منحصر به فرد نبود. نهضت به خاطر وارد ساختن زبان فارسی در زندگی اجتماعی و فرهنگی پاسخگوی عمیق ترین حوایج اجتماعی و تمنیات مردم ماوراءالنهر و خراسان و غرب ایران بود و می بینیم که زبان فارسی به تدریج در تمام شئون کتابت - در امور اداری و تاریخ نویسی و علم و ادب (نظم و نثر) و حتی مسائل دینی - یعنی عرصه ای که در آن موقعیت زبان عربی بسیار استوار بود (عربی زبان مقدس قرآن مجید است) - لسان تازی را به عقب راند. ولی در تمام این شئون عقب نشینی عربی دیرتر از عرصه شعر آغاز گشت^۱ و چون هزیمت شروع شد نیز آنچنان (که در شعر بود) شدید و سریع نبود. توجیه این نکته آن است که در جامعه فتودالی شعر واجد اهمیت سیاسی شایانی بوده. امیران صفاری و سامانی و محافل دستیار ایشان که شعر فارسی را در دربار خویش تشویق می کردند. در واقع استقلال فرهنگی خویش را در برابر خلافت عربی اعلام می نمودند - همچنانکه سامانیان با رسمیت بخشودن به زبان فارسی در امور دولتی و اداری استقلال سیاسی خویش را نشان دادند. مدحهای شاعران درباری جوابگوی حادثترین و ضروری ترین حوایج امیران فتودال بود. و طریقی بود برای تجلیل امیری و تخفیف امیری دیگر و مدح گوئی قدرت و پیروزیهای جنگی یکی و امحای دیگری به یاری هزل و سخریه^۲.

بدین سبب سران اشراف دولتهای قرون وسطائی شاعران را در کنف حمایت قرار داده به دربار خویش جلب می کردند. کافی است از گروه کثیر العده شاعران مدیحه سرایی که «ملك الشعراء» در رأس آن قرار داشت و در دربار محمود غزنوی انجام وظیفه می کرد، یاد کنیم. دیگر امیران نیز به قدر کفاف خود شاعرانی در خدمت خویشان داشتند.

۱. نخستون آثار منثور فارسی که تاکنون معلوم و به خط عربی نوشته شده مربوط به اواسط قرن دهم میلادی است.
۲. نظامی عروضی سمرقندی که راهنمای عقیدتی ادب درباری آن زمان بشمار می رود می گوید: «شاعری صنعتی است که شاعر بدین صنعت اسباق مقدمات موهمه کند و التئام قیاسات منتهجه، بر آن وجه که معنی خرد را بزرگ گرداند و معنی بزرگ را خرد، و بیکو را در خلعت زشت باز نماید و زشت را در صورت بیکو جلوه کند...».

ظاهر آ چون شاعری و شاعران آن زمان با سخن منظوم عامیانه و ادب شفاهی مردم - مردمی که هرگز از سنت شعرگویی به زبان مادری بازنایستاده بودند - رابطه نزدیک داشتند - این خود در رواج سریع شعرفارسی نقش عظیمی ایفاء کرد.

اما آثار منشور بیشتر علمی بوده و در محفل محدود مردم عالم و تحصیلکرده آن زمان خواننده داشت و بالطبع انعکاس اجتماعی شعر را فاقد بود. و بدین سبب و همچنین به علت سنت علمی زبان عربی بوده است که زبان مزبور در زمینه نثر (تقریباً فقط آثار علمی) توانست بیش از شعر پایداری کند.

با این حال همان عواملی که موجب عقب نشینی عربی در عرصه شعر گشت در این مورد نیز مؤثر بوده. مهمتر از همه این بود که در نظر اکثریت قاطع مردم غرب ایران و خراسان و ماوراءالنهر زبان عربی همیشه زبان بیگانه بوده است. همه، اعم از معاصران آن دوران و یا نمایندگان نسلهای مابعد به این نکته اذعان داشته اند. و آ. ژوکوفسکی در این باره گواهی مهمی را از یک نسخه خطی کتاب صوفیان که در کتابخانه دانشگاه لنینگراد محفوظ است - به شرح زیر - استخراج کرده:

«... امیر سامانی... علمای ماوراءالنهر را گرد آورد و فرمود تا معتقدات و قواعد واقعی اهل «سنت» و «جماعت» را بیان کنند. ائمه بخارا... به خواجه امام ابو القاسم حکیم سمرقندی اشاره کردند... سپس وی این کتاب را به تازی تألیف کرد و جمله علما قول وی را تصدیق کردند. آنگاه امیر سامانی^۱ فرمود که این کتاب را به پارسی باید کرد تا خاص و عام را منفعت بود...»

در آن ایام بسیاری تألیفات دیگر و از آنجمله تاریخ طبری و تفسیر بزرگ وی نیز از عربی به فارسی ترجمه شد. هردو ترجمه اخیر الذکر (در ترجمه قدیخ طبری تغییرات بسیار داده شده) مربوط به زمان واحدی می باشد (قریب ۹۶۳ م)^۲ و بنا به فرمان سریع و با شرکت سامانیان و اطرافیان ایشان صورت گرفته. مترجم تاریخ طبری ابو لمی محمد بلعمی بوده - وی رجلی سیاسی و سرشناس (وزیر) عهد سامانیان و به حمایت اهل ادب مشهور بوده است. بلعمی در مقدمه عربی عللی را که وی را به ترجمه آن اثر وادار کرده چنین ذکر می کند: «ومن این کتاب را به فارسی برگرداندم^۳ تا اتباع و امیران را بخوانند

۱. وفات در سال ۹۵۳/۵۴.

۲. ظاهراً باید نصر دوم (۹۴۳ - ۹۱۴) یا نوح اول (۹۵۴ - ۹۴۳) باشد.

۳. به گفته مؤلفانی که اخیراً در این باره تحقیق کرده اند ترجمه تاریخ طبری فقط در سال ۹۶۳ م. آغاز گشت (رجوع شود به تألیف پ. آ. گریباز لویچ و آ. ن. بسولدریف، تحت عنوان درباره دو متن تاریخ طبری بلعمی [CB, 1957, № 3] ص ۵۵ تملیق ۳۷).

۴. در متن «بلغة الفارسیة الدیة» نوشته شده. در قرون وسطی گاهی زبان ادبی پارسی (و غالباً ادبیات مکتوب) را دردی می خواندند. کلمه «دری» صفت نسبی از لغت «در» (دربار) است و «درباری» معنی می دهد. در این واژه وضع فرهنگی و تاریخی زمان منعکس شده - زیرا در آن زمان ادبیات مکتوب به طور کلی در دربار امیران به وجود می آمده. مؤلفان عربی زبان قرون وسطی این واژه را با زبان دربار ساسانیان در مداین مربوط می دانستند. بعدها واژه «دری» برای معانی دیگر نیز به کار رفت. از آنجمله سبک انشای تألیف فارسی قرنهاي دهم و یازدهم م. که از کلمات عربی و صنعت و تزئینات - که خاص آثار ادبی متأخرتر است - عاری می باشد دری خوانده می شد. گاهی هم گویشهای گبران یزد و کرمان و سیوندی و غیره به نام «دری» خوانده می شود.

و دریابند و برای کسی که در آن غور کردن خواهد دشوار نباشد»^۱ انگیزه وی در ترجمه تفسیر - که آن هم به امر منصور بن نوح امیر سامانی (۹۷۶-۹۹۱م) صورت گرفت - نیز همین بود. بلعمی در مقدمه ترجمه چنین می گوید: «و این کتاب تفسیر بزرگ از روایت محمد بن جریر الطبری رحمه الله علیه ترجمه کرده به زبان پارسی دری راه راست و این کتاب را بیاوردند از بغداد، چهل مصحف بود. این کتاب نبشته به زبان تازی... و بیاوردند سوی امیر سید مظفر ابوصالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل رحمه الله علیهم اجمعین. پس دشخوار آمد بروی خواندن این کتاب و عبارت کردن آن به زبان تازی و چنان خواست که مرین را ترجمه کند به زبان پارسی.

پس علماء ماوراءالنهر را گرد کرد و این ازیشان فتوی کرد که روا باشد که ما این کتاب را به زبان پارسی گردانیم؟ گفتند: روا باشد خواندن و نبشتن تفسیر قرآن به پارسی مرآن کس را که او تازی نداند... و اینجا بدین ناحیت زبان پارسی است و ملوک این جانب ملوک عجم اند... الخ»^۲.

بدیهی است که عربی بیکبارگی جای خود را در ادبیات مکتوب تسلیم فارسی نکرد. دیدیم که در قرنهای دهم تا دوازدهم نیز (و حتی بعدها هم) بسیاری از دانشمندان بزرگ ایران و آسیای میانه کماکان در تألیفات خویش از زبان عربی استفاده می کرده اند. ابن سینا اکثر تألیفات خود را به عربی نوشته و ابوریحان بیرونی دانشمند بزرگ خوارزمی در کتب خویش فقط از عربی استفاده کرده و تنها آن زبان را برای ادای مطالب علمی مناسب می دانسته است...

در آغاز سلطنت محمود همه اوراق رسمی - مانند زمان سامانیان به فارسی نوشته می شد و به عقیده عتی، بدین سبب «بازار فضل کاسد شده بود» و «عالم و جاهل و فاضل و مفضول در مرتبت متساوی گشته». ولی بهمت وزیر میمندی «کو کتب کتابت از مهاوی هبوط به اوج شرف رسید» و فرمود زبان عربی را در مکاتبات رسمی به کار برند و از فارسی فقط به هنگام ضرورت و «جایی که مخاطب از معرفت عربیت و فهم آن قاصر و عاجز باشد» استفاده کنند. آکادمیسین و. و. بارتولد به نکته اخیر توجه مخصوص کرده به حق اظهار عقیده می کند که «بی شک در آن زمان این گونه موارد بسیار بوده است». البته نکته اخیر الذکر علت اصلی ناکامی هواخواهان زبان عربی در حفظ موقعیت پیشین آن زبان بوده است.

نهضت هواخواهان ترویج زبان پارسی و بسط آن زبان به تمام شئون ادبیات مکتوب «از لحاظ تاریخی ترقیخواهانه بوده، در کشورهای ایران و آسیای میانه مبارزه مردم را علیه سلطه سیاسی و عقیدتی خلافت عربی - منعکس می نموده»^۳.

۱. چیزی نگذشت که به جای مقدمه عربی ترجمه تاریخ طبری مقدمه ای به پارسی گذاشته شد (پس از ۹۷۶ م) و ترجمه مزبور در آن مقدمه «پارسی» نامیده شده. بنابراین در این که «پارسی» و «فارسی» و «فارسی دری» و «دری» همه یک مفهوم را می رساند شکی نیست و هر گونه بحثی در معنی کلمه اخیر بیجا است.

۲. این وقایع در بغداد پایتخت دولت سامانیان روی داد.

۳. آ.ن. بولدیرف در تاریخ تکامل زبان ادبی پارسی (ВЯ, 1955, N5) ص ۸۷.

ضروریات تکامل اجتماعی در آن زمان مستلزم ترویج زبان پارسی در تمام شئون کتابت و ادبیات مکتوب بود. این را قشرهای کثیرالعدد اجتماع که، در دوره قبل از غلبه مغول، در شهرها به سرعت افزایش می‌یافته می‌طلبیدند (پیشه‌وران، بازرگانان، کارمندان و غیره) و اینان «علی‌الرسم زبان عربی را نمی‌دانستند و نمی‌خواستند بدانند».^۱ این نکته بالا را بسیاری از حقایق و وقایع زندگی فرهنگی و ادبی ایران و آسیای میانه تأیید می‌کند. تاریخ بخارای نرشخی که در سال ۹۳۴/۹۳۳ به زبان عربی نوشته شده بود در سال ۱۱۲۸ به فارسی ترجمه شده و در سال ۱۱۷۸ مجدداً با انشاء تازه‌ای تحریر گشت. مترجم در مقدمه کتاب مزبور چنین می‌گوید: «و تألیف این کتاب به عربی بود، به عبارتی بلیغ... و بیشتر مردم به خواندن کتاب عربی رغبت نمی‌نمودند. دوستان از من درخواست کردند که این کتاب را به فارسی ترجمه کن! فقیر ترجمه کردم.» علت فوق باعث شد که بسیاری تألیفات تاریخی و علمی و ادبی و هنری دیگر و از آن جمله تألیف عتبی سابق الذکر که معتقد بود زبان پارسی «بازار فضل را کاسه می‌کند» به پارسی ترجمه شود.

البته، نفوذ زبان پارسی در تألیفات منشور، به ترجمه کتب عربی به فارسی - محدود نگشته بلکه تألیفات اصیل بسیاری - بخصوص علمی - به زبان فارسی پدید آمد. به نظر می‌رسد که نخستین اثر اصیل فارسی که به خط عربی نوشته شده مقدمه ابومنصوری شاهنامه باشد که در سال ۹۵۷ م. در شهر طوس (خراسان) به رشته تحریر درآمد. يك تألیف در داروشناسی تألیف موفق هروی که در زمان سلطنت منصور بن نوح (۹۶۱ - ۹۷۶ م.) در بخارا نوشته شده و الالبیه عن حقایق الادویه نام دارد نیز مربوط به نیمه دوم قرن دهم م. می‌باشد.^۲ و تألیف جغرافیایی مجهول المؤلف حدود العالم هم که سال ۹۸۲/۸۳ م آغاز تألیف آن است و در گوزگانان (شمال غربی افغانستان کنونی) نوشته شده مربوط به همان زمان می‌باشد.

رواج زبان ادبی فارسی در کشورهای شرق

زبان ادبی پارسی پس از عقب نشاندن عربی در خراسان و ماوراءالنهر، اندک‌اندک در دیگر نواحی ایران (به معنی وسیع این کلمه) نیز لسان تازی را منتهزم ساخت. در پایان قرن دهم و آغاز قرن یازدهم میلادی برخی از شاعرانی که در دربار فرمانروای نواحی کرانه خزر، قابوس بن وشمگیر اقامت داشتند (۱۰۱۲-۹۷۶ م.) به فارسی شعر گفتند و در آغاز قرن یازدهم در دربار محمود غزنوی (در غزنه) (۱۰۳۰-۹۹۸) محفل

۱. اثر بالا.

۲. این مقدمه به نام ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی حاکم طوس می‌باشد. به ابتکار وی در آن زمان افسانه‌های کهن گرد آمد و بعدها یکی از منابع شاهنامه فردوسی قرار گرفت.

۳. نسخه این تألیف قدیمترین اثر فارسی است به خط عربی که در دست می‌باشد (۱۰۵۵ م.).

وسیعی از شاعران پارسی گو که مشاهیری چون عنصری و فرخی و غیره جزو آنان بودند- تشکیل شد. قطران تبریزی نیز در اواسط قرن یازدهم اشعار آبداری به زبان فارسی می سرود.

در آن زمان کار تألیف کتب علمی به زبان فارسی نیز بیش از پیش رونق گرفت. ابوعلی بن سینا دانشمند بزرگ و شهیر در اصفهان از ۱۰۲۲ تا ۱۰۳۷ م به فعالیت علمی پرداخت. وی برای امیر محل چند کتاب عامه فهم به زبان فارسی نوشت که از آن جمله است دانش نامه مشهور وی. زبان مادری مردم بلاد غربی ایران و خراسان و ماوراءالنهر در آن زمان نیز زبان فارسی بود. بالطبع این خود انگیزه ای بود که به تدریج از کتابت به زبان عربی که کمتر کسی آن را می دانست و درک می کرد (حتی تحصیل کردگان هم) سر باز زنند و به زبان مادری خویش بنویسند. مؤلف یکی از تألیفات ربع اول قرن دوازدهم سبب پیدایش کتب فارسی ابن سینا را چنین بیان می کند: «شنیدم که خواجه علاءالدوله رحمه الله به خواجه رئیس ابوعلی بن سینا گفت: «اگر دانش پیشینیان به زبان فارسی برگردانده می شد من می توانستم آن را دریابم» بنابراین (ابن سینا) بفرموده وی دانش نامه علانی را تألیف کرد. خود ابن سینا نیز علت تألیف چند کتاب خویش را به زبان فارسی چنین بیان می کند: «تا فایده آن عام باشد». نخستین تألیفات تاریخی اصیل به زبان فارسی نیز در آن زمان (اواسط قرن یازدهم میلادی) نوشته شد. مؤلفان تواریخ مزبور مورخان عهد غزنویان بودند: یکی ابوسعید گردیزی (گردیز در شرق غزنه) که تاریخ زین الاخبار خویش را در فاصله سالهای ۱۰۴۸ و ۱۰۵۲ میلادی نوشته و دیگر ابوالفضل بیهقی (وفات در سال ۱۰۷۷ م.) که تاریخ غزنویان را درسی مجلد نوشته بوده به ظن غالب بخشی اعظم و اصلی یکی از تألیفات تاریخی مهم فارسی یعنی، تاریخ - مجهول المؤلف - سیستان نیز در حدود سال ۱۰۵۰ میلادی به رشته تحریر درآمده (بعدها شرح وقایع تا سال ۱۳۲۴ میلادی را به تاریخ مزبور افزوده اند).

از نیمه دوم قرن یازدهم تألیفات تاریخی به زبان فارسی در نواحی غربی ایران نیز نوشته شد. نفوذ و اعتبار زبان ادبی فارسی چندان عظیم بود که آثار آن زبان نه تنها در مراکز سرزمینهای ایرانی زبان (خراسان و ماوراءالنهر و غرب ایران و غیره) بلکه در نقاط دور از آن مراکز، مانند آذربایجان و افغانستان و شمال هندوستان^۱ و آسیای صغیر و

۱. از ۱۰۰۲ تا ۱۰۴۱ امیر اصفهان بود.

۲. از این تألیف سترگه فقط بخش کوچکی در سلطنت سلطان مسعود باقی مانده و در دست است
۳. رواج زبان ادبی فارسی در شمال هندوستان در نتیجه فتح آن ناحیه به دست سپاهیان فرمانروایان مسلمان آسیای میانه و افغانستان بود. فتوحات مزبور که در زمان محمود غزنوی (آغاز قرن یازدهم) شروع شد سرانجام به رواج زبان ادبی فارسی - به عنوان زبان محافل درباری و دولتی و مکاتبات اداری و تجاری و تألیفات ادبی - در سرزمینهای مفتوحه هندوستان منجر گردید. در آن زمان میان مراکز فرهنگی شمال هندوستان و آسیای میانه و ایران روابط فرهنگی و ادبی بسیار نزدیکی برقرار بود. هجوم منقول باعث شده که عده کثیری از رجال فارسی زبان فرهنگی ایران و آسیای میانه دیار خویش را ترک گفته به هندوستان مهاجرت کنند. مهاجرت شاعران و دیگر رجال علم و فرهنگ که به فارسی می نوشتند در قرنهای بعد نیز دوام داشت و بخصوص در قرنهای شانزدهم و هفدهم - در زمان سلطنت سلاله مسلمان «مغولان کبیر» - شدت ←

کردستان و ترکستان چین - تألیف می‌شد. زبان ادبی فارسی بویژه در شعر و تألیفات تاریخی رواج بسیار یافت. چنانکه ناصر خسرو علوی که از مردم قبادیان بود (۱۰۰۳-۱۰۸۸ م) و عمر خیام نیشابوری (۱۱۲۳-۱۰۴۰) و سعدی شیرازی (وفات در سال ۱۲۲۹ م) و حافظ شیرازی (وفات در سال ۱۳۸۹ م) و جامی مقیم هرات (۱۴۹۲-۱۴۱۴) تألیفات خویش را به زبان پارسی می‌نوشتند. و شاعران درباری بازپسین شاهان غزنوی در لاهور (شمال هندوستان) و شاعران مداح سلجوقیان (از اواسط قرن یازدهم تا اواسط قرن دوازدهم) در مرو و نظامی گنجوی در آذربایجان (۱۲۰۳-۱۱۴۱) و امیر خسرو دهلوی (۱۳۰۵-۱۲۵۴) در هندوستان شمالی و جلال‌الدین بلخی معروف به رومی (۱۲۷۳-۱۲۰۷) در آسیای صغیر و سوزنی سمرقندی (وفات در ۱۱۷۳ م) در سمرقند و بسیاری دیگر به زبان فارسی شعر می‌گفتند.

در بالا از نخستین تألیفات تاریخی اصیلی که در اواسط قرن یازدهم م. به زبان فارسی در غزنی نوشته شد سخن گفتیم. از آغاز قرن سیزدهم م. در همه جا - در شمال هندوستان و شهرهای ترکستان چین از سمت مشرق و آسیای صغیر در مغرب و دولت مغولان کبیر^۲ و کردستان^۳ و افغانستان^۴ و خانات آسیای میانه^۵ و بغداد^۶ و ترکستان چین^۷ به تألیف کتب تاریخی به زبان پارسی پرداختند.

گفتیم که در قرن دهم زبان پارسی در کشور سامانیان به عنوان زبان رسمی در مکاتبات دولتی به کار می‌رفت. از آن زمان با وجود تغییر حکومتها و دست به دست شدن قدرت سیاسی زبان پارسی کماکان این نقش را در امپراطوریهای پهنور غزنویان (قرنهای دهم و یازدهم)

— یافت. مؤلف یکی از تذکره‌ها به نام ملخا (۱) نام ۱۵ شاعر را که در قرن هفدهم از ماوراءالنهر به هندوستان مهاجرت کرده بودند ذکر می‌کند. اصل و منشأ اکثر شاعرانی که آثار خویش را در هندوستان به وجود آورده‌اند از نسبت ایشان معلوم است؛ عرفی شیرازی، غزالی مشهدی، نظیری نیشابوری، بدرچای، ضیاءالدین نخشبی، و غیره - گذشته از شاعران ایرانی و آسیای میانه مقیم هندوستان بسیاری از شاعران هندی‌الاصل نیز به فارسی شعر می‌گفتند. در میان شاعران فارسی زبان هندوستان چندین سراینده و نویسنده بزرگ دیده می‌شود. مانند: مسعود بن سعد سلمان لاهوری (قرن دوازدهم) و جمال‌الدین محمد عوفی (قرن دوازدهم) و بدرچای (قرن چهاردهم) مؤلف داستان معروف طوطی‌نامه و ضیاءالدین نخشبی (قرن چهاردهم) و امیر خسرو دهلوی (قرن چهاردهم م.) زبونیسی مخفی (۱) (تقریباً ۱۷۰۲ - ۱۶۳۹) و بالاخره میرزا عبدالقادر بیدل (۱۶۴۴ - ۱۷۲۰) که آثارش در ادب آسیای میانه و هندوستان و تا حدی ایران تأثیر بسزایی داشته.

۱. تا سال ۱۱۸۸ سلطنت کرد.
۲. سلاطین مغولان کبیر - توسط بابر تأسیس شد (۱۵۳۰ - ۱۴۸۲) و از ۱۵۲۶ در سرزمینهای هند و افغانستان سلطنت کردند.
۳. مهمترین آنها تألیف امیر بدلیس (در غرب در اچوان) هرب‌الدین است که به نام شرفنامه بدلیسی معروف است، در تاریخ کردان.
۴. مثلاً تألیف مشهوری در تاریخ افغانان به نام مخزن افغانی که در ۱۶۱۳ نوشته شده. مؤلف آن خواجه نعمة الله است.
۵. بخصوصی در خان‌لشین بخارا و خوقند.
۶. ظاهراً تاریخ مشهور جهان‌نگشاه‌ی جوینی در (۱۲۶۰ م) در فتوحات مغولان در پنداد نوشته شده.
۷. تا نیمه دوم قرن هفدهم.

وسلجوقیان (قرنهای یازدهم و دوازدهم)^۱ و خوارزمشاهیان (قرنهای دوازدهم و سیزدهم) و امارت‌های کوچک، ایفاء می‌نمود. حتی در دوران استیلای مغول خوانین آن قوم در مکاتبات خویش با مغرب‌زمین از زبان فارسی استفاده می‌کرده‌اند. و در زمان تیمور و اعقاب او و در عهد سلطه سیاسی خانات بخارا و دیگران در آسیای میانه و صفویان و دیگر سلاله‌های قرون وسطائی در ایران نیز فارسی کماکان زبان مکاتبات دولتی بوده‌است. تا پایان قرن نوزدهم زبان فارسی در مکاتبات رسمی واداری و محاکمات و مسائل حقوقی امارت‌های مسلمان هندوستان (حیدرآباد و غیره) به کار می‌رفته است.

بنابراین می‌توان گفت که در پایان قرن نهم خط وادیات مکتوب پارسی در تمام شئون سیاسی و فرهنگی بسیاری از کشورهای خاور نزدیک و میانه رواج فراوان داشته. در آغاز قرون وسطی زبان پارسی نه تنها برای ایرانیان و تاجیکان آسیای میانه بلکه برای بسیاری از دیگر اقوام شرق نزدیک و میانه مانند کردان و افغانان و هندیان و مردم ترک زبان آذربایجان و آسیای صغیر و آسیای میانه زبان ادبی شمرده می‌شده.

نقش شاعران و نویسندگان خراسان و ماوراءالنهر و سیستان در پیدایش زبان ادبی پارسی

در اینجا باری دیگر باید تأکید کنیم که در پدید آوردن موازین ادبی این زبان شاعران و نویسندگان خراسان و ماوراءالنهر پیشقدم بوده‌اند. زبان ادبی که چنان نقش مهمی را در حیات فرهنگی اقوام ایران و آسیای میانه و افغانستان و هندوستان و ممالک مجاور ایفاء کرده در بلخ و بخارا و هرات و طوس تکوین گشت.

بزرگترین رجال ادب پارسی، پس از غلبه اعراب، نخستین بار، از خراسان و ماوراءالنهر برخاستند. کافی است در این جا از رودکی و فردوسی و ناصر خسرو و عمر خیام یاد کنیم. بزرگترین شاعرانی که در دربار غزنویان و سلجوقیان شعر می‌سرودند از مردم خراسان و سیستان و ماوراءالنهر بودند (عنصری بلخی و فرخی سیستانی و انوری سرخسی و امیرمعزی نیشابوری و غیره).

به گواهی قدیمترین تذکره‌ای که به دست ما رسیده یعنی کتاب لباب الالباب محمد عوفی (۱۲۲۲-۱۲۲۱ م.)- از ۱۰۶ تن که در عهد سلجوقیان به شاعری اشتغال داشتند ۶۸ نفر از خراسان و ماوراءالنهر و فقط ۱۶ نفر از غرب ایران بوده‌اند... بدین سبب دو شاعر بزرگ خراسان و ماوراءالنهر یعنی فردوسی و رودکی بالاستحقاق مؤسس ادبیات کلاسیک

۱. و نه تنها در مورد دولت سلجوقیان بزرگ که مراکزشان (مر و و اصفهان و غیره) در ایران و آسیای میانه بود. - چنین بوده بلکه درباره دولتهای دیگری که بر اثر فتوحات سلجوقیان پدید آمده بودند نیز صادق است.

مثلاً تا ۱۲۷۱ م. زبان پارسی در قلمرو سلجوقیان آسیای صغیر در مکاتبات رسمی به کار می‌رفته (وادبیات و سیمی به این زبان در آنجا پدید آمده بود).

(متقدم) فارسی شمرده می‌شوند...

۴. ادبیات کلاسیک فارسی و ارث ادبیات اقوام ایرانی زبان دوران پیش از غلبه اعراب است.

چنانکه در فصول پیش بیان شد ادبیات کلاسیک فارسی طی قرنهای متمادی در سرزمینهای پهناور خاور نزدیک و میانه پدید آمد و تکامل یافت. گروه کثیر و پر افتخاری از شاعران بزرگ که در سراسر جهان مشهور و نام خویش را با آثار منظوم درخشان خود مخلد ساخته اند - نماینده تاریخ ادبیات مزبور می باشند. کتب بسیار درباره آثار شاعران مزبور نوشته شده - چه درباره هریک از آنها و یا دوره مخصوص ادبی و چه درباره مجموع آثار ایشان.

بدیهی است که این کتاب نمی تواند کما هو حقّه به موضوع پیچ در پیچ جریان ادبی که در آثار پیراج مزبور منعکس است بپردازد. ولی یکی از وظایف کلی فقه اللغه ایرانی توجه به رابطه ای است که میان ادبیات کلاسیک مزبور و آثار ادبی اقوام ایرانی زبان- قبل از غلبه تازیان- وجود داشته است.

موضوع منشا شعر در زبان پارسی

در ادبیات کلاسیک فارسی شعر بر انواع دیگر ادب تفوق دارد. فن شعر فارسی مبتنی بر تواتر منظم هجای ممدود و مقصور است که تلفیقات مختلف این تواتر بحور گوناگون را تشکیل می‌دهد. مثلاً بحر متقارب:

$$(1) \cong \cup \mid \text{---} \cup \mid \text{---} \cup \mid \text{---} \cup \mid \text{---} \cup$$

این شیوه شعرسرودن و بعضی از اشکال منظوم (مانند قصیده و غزل) را شعر فارسی از عربی اخذ کرده. بدین سبب حتی تازمان اخیر نیز عده‌ای معتقد بودند که شعر فارسی فقط پس از غلبه اعراب و در تحت تأثیر زبان عربی پدید آمده. ولی این عقیده بالکل بی‌بایه است.

حتی بدون توسل به هر گونه استدلالی می‌توان گفت که پیدایش اشعار شیوا و رمای رودکی و فردوسی بر زمینه‌ای بایر محال بوده است. واستادی و هنرمندی سخن سریان عهد سامانی و شیوه‌های آماده‌ای که به کار بسته و اشکال مدونی را که شاعران آن زمان مورد استفاده قرار داده‌اند... همه‌حاکمی از وجود سنت دیرین شعری بوده است و سرچشمه سنت مزبور در اعماق زمان باستان قرار داشته. محققان قطعاتی از سخن منظوم را در قدیمی‌ترین

۱. علامت ن جانشین هجای مقصور و علامت - ممدود است. بدیهی است که جهت مصرع از راست به چپ است.

بخشها را دستا کشف کرده اند. شیوه نظم دستا به اعلی هجائی مبتنی بوده یعنی در هر مصرع تعدادی مساوی هجا (۱۱ یا ۸) وجود داشته است. و کوتاهی و بلندی هجا در نظر گرفته نمی شده. مثلاً مصرع یازده هجائی دستا که در ایرانشناسی تحت عنوان سپنتا مینو *Spenta mainyu* معروف است (از روی نخستین کلمات مصرع اول دعای دستا: سپنتا مینو وهیش تاچه مننها... *Spenta Mainyu Vahistaca mananha*... باروح مقدس و اندیشه نیکوتر...) توجه کنید. تاروزگار ما نیز رباعیهای یازده هجائی و مشابه از لحاظ وزن در اشعار عامه مردم پارسی زبان رواج فراوان دارد. قطعات شاعرانه و منظوم به زبان پارسی متوسط که آکادمیسین ک. گ. زالمان درمتون مانوی کشف کرده و اجد اهمیت بسیار است. قطعات مزبور نیز یازده هجائی بوده و حاکی از آنند که شعر یازده هجائی اوستائی با اشعار کنونی عامیانه و غیر مکتوب فارسی زبانان مربوط است. تحقیقات بعدی نشان داده که بسیاری از بحور کمی شعر فارسی جدید (مثلاً بحر متقارب و هزج و رمل) نیز از بحور هجائی اقوام ایرانی زبان و شعر قبل از غلبه عرب ریشه گرفته است.

انشاء داستانها و افسانه های باستانی و تدوین آنها به صورت مکتوب

بنابر این می توان این نکته را مدلل شمرد که قبایل و اقوام ایرانی زبان از عهد باستان با شعر و شاعری سروکار داشته و آشنا بوده و شیوه شعر سرودن هرگز در میان ایشان متروک نگشته بود. و با اینکه در سراسر دوران پارسی میانه این شیوه ادب (شعر) به سبب فقدان آثار مکتوب از نظر مامستور مانده مع هذا در میان عامه خلق متداول و محفوظ مانده و شکوفان بوده است. و به محض اینکه در قرنهای نهم و دهم م. در جریان تکامل تاریخی، شرایط اجتماعی و سیاسی مساعدی در خراسان و ماوراءالنهر برای رشد و نمو ادبیات مکتوب پدید آمد. شعر و ادب پارسی از سنت سخن منظوم و فرهنگی موجود که نتیجه هزاران سال ممارست عامه خلق بود استفاده کرد. و این خود یکی از مهمترین علل رونق و شگفتگی سریع شعر مکتوب فارسی در خراسان و ماوراءالنهر و سپس دیگر نواحی ایران و افغانستان و سرزمینهای مجاور بوده است. در واقع عهد سامانی را نمی توان دوران پیدایش ادبیات جدید پارسی نامید بلکه در زمان آنان ادبیات مزبور رسماً شناخته شد و به صورت مکتوب درآمد. رودکی و فردوسی و معاصران و پیروان ایشان صریحاً ارتباط آثار منظوم خویش را با آثار دورانهای گذشته تصدیق می کردند. شاعران قرن یازدهم رودکی را بابا ربید سراینده مشهور عهد ساسانی برابر می دانستند و رودکی و دیگر شاعران قرن دهم در سراسر آثار خویش از قهرمانان محبوب فرهنگ عامیانه و اشعار غیر مکتوب زمان از قبیل سیاوش و فریدون و رستم و دستا و سنن و روایات زمان زرتشتیگری یاد می کنند.

این مضامین شاعران و ادیبان متقدم نه تنها مبارزه جوئی در مقابل معتقدات مذهبی آن زمان به شمار می‌رفته بلکه درعین حال رابطه آثار ایشان را با ادب پیش از غلبه اعراب نشان می‌دهد.

مضامین و تمثیلهای اوستا و انعکاس آنها در شاهنامه فردوسی

از این لحاظ حماسه پهلوانی عهد باستانی- که فردوسی در فاصله قرن دهم و یازدهم به صورت ادبی در آورده و در شاهنامه نامی خویش جاویدان ساخته است- پرمعنی است. منابع شاهنامه فردوسی از یک سو روایات و افسانه‌های کهن شایع در میان مردم و از دیگر سو بخشی از تاریخ درباری عهد ساسانیان یا خودای نامک *Xāday-nāma* (اصل «پهلوی» یا ترجمه عربی آن) است که در زمان آن شاعر هنوز محفوظ مانده بوده است. در شاهنامه به مضامین و تمثیل اساطیری برمی‌خوریم که مردم ایرانی زبان عهد باستان آسیای میانه به وجود آورده و قرن‌ها قبل از مبدأ تاریخ میلادی در سرودهای اوستا از آنها سخن گفته شده است.

فردوسی افسانه آدم نخستین «کیومرث» («گیو مرتن» اوستائی) و هوشنگ (هئوشین که- اوستائی) و طهمورث (طهمه روپه - اوستائی) و جمشید (یمه خشیده اوستائی) و ضحاک (اژی دهاک اوستائی) و فریدون (تریتئونه- اوستائی) و سیاوش (سیاورشان- اوستائی) و افراسیاب (فرن گراسپان- اوستائی) و دیگران را در شاهنامه آورده است. این خود ثابت می‌کند که مردم مشرق ایران و آسیای میانه حماسه پهلوانی خویش را طی دوسه هزار سال- یعنی مدت فاصل میان قدیمیترین افسانه‌های اوستائی و زمان فردوسی- حفظ کرده بودند. این نکته را منابع تاریخی و نتایج حفريات باستانشناسی تأیید می‌کنند. مثلاً نرشخی مورخ قرن نوزدهم می‌گوید که «... و اهل بخارا را بر کشتن سیاوش سرودهای عجب است و مطربان آن سرودها را کین سیاوش گویند...» و جای دیگر «و مردمان بخارا را در کشتن سیاوش نوحها است چنانکه در همه ولایتها معروف است و مطربان آن را سرود ساخته‌اند و می‌گویند و قوالان آن را گریستن مغان خوانند و این سخن زیادت از سه هزار سال است...»^۱ به عقیده اکثر محققان افسانه کشتن سیاوش مضمون نقشی است که ضمن حفريات پنجی کنت^۲ بردیواری کشف شده. بدین طریق معلوم می‌شود روایات و افسانه‌های کهن که در اوستا منعکس شده و عامه مردم طی قرون متمادی آن را سینه به سینه منتقل کرده به زمان فردوسی رسانند، در قرون وسطی نیز رواج فراوان داشته مورد توجه مردم آسیای میانه و دیگر نواحی بوده است.

۱. تاریخ بخارای نرشخی - چاپ طهران ص ۱۹ - ۲۰ - ۲۸.

۲. به بخش دوم فصل دوم رجوع شود.

مضامین حماسی سکائی در «شاهنامه»

نکته فوق در مورد حماسه پهلوانی سکائی نیز صادق است. برخی از قطعات حماسه مزبور که مؤلفان یونان باستان (کتسیاس و خارس میتلی) در تألیفات خویش نقل کرده‌اند بعد از چهارده قرن در صفحات شاهنامه فردوسی پدید آمده است. مثلاً از آن جمله است افسانه زریادر شاه و شاهزاده خانم اداتید دختر پادشاه اسکیت که خارس میتلی معاصر اسکندر مقدونی نقل کرده و سپس فردوسی نیز در شاهنامه آورده است. روایات و داستانهای رستم دستان پهلوان نامی افسانه‌های حماسی مشهورتر است. سلسله افسانه‌های مربوط به رستم پهلوان سیستانی قریب ثلث شاهنامه را اشغال کرده است. این افسانه‌های سکائی زمانی وارد داستانهای حماسی و پهلوانی شدند که قبایل سکائی در سرزمین درنکیانای باستانی (که بعدها سکستان و سیستان نامیده شد) مستقر گشته بودند (یعنی بعد از قرن دوم قبل از میلاد). و سپس در میان بسیاری از اقوام ایرانی زبان رایج شده در سغد و ایران غربی - و حتی خارج از حدود ایران نیز زبان زد عامه شدند.^۲

رابطه حماسه پهلوانی با سرزمین خراسان
و سیستان و آسیای میانه

به طوری که آکادمیسین و.و. بارتولد نیز تذکر داده اکثر مضامین و تمائیل حماسه شاهنامه از لحاظ منشأ پیدایش با سرزمینهای شرقی فلات ایران و آسیای میانه بستگی دارند. و وقایع عمده‌ای که در اثر حماسی مزبور منقول است در نواحی مختلف خراسان و سیستان و آسیای میانه رخ داده...

«اطلاع عمیق فردوسی و صاحبان منابع وی درباره جغرافیای آسیای میانه، و رابطه افسانه‌ها و روایات منظومه شاهنامه با خطه شمال شرقی ایران و آسیای میانه - باری دیگر نشان می‌دهد که تا چه حد فردوسی با فرهنگ و تاریخ خراسان و بلخ و آسیای میانه و منطقه آمودریا (جیحون) مربوط بوده است.»^۳ داستان حماسی پهلوانی اقوام ایرانی زبان - به صورتی که در اوستا و سپس در شاهنامه بیان شده - نخست در سرزمینهای یاد شده پدید آمده.

روایات کتابی («پهلوی») در شاهنامه

فردوسی هنگام آفریدن شاهنامه - چنانکه می‌دانیم - از منابع مکتوب و روایات

۱. به قطعه‌ای که پیشتر به زبان سندی از افسانه رستم نقل شده رجوع شود.
۲. افسانه رستم را موسی خورنی ارمینی نیز می‌دانسته (رستم ساگجیک - رستم سیستانی). در زمان غلبه اعراب در حره (بر فرات) از دلیرهای رستم قصه می‌گفتند.
۳. گ. پتیسین درباره جغرافیای شاهنامه (TOVE, T. IV, L. 1947) ص ۳۱۰.

کتابی «پهلوی» نیز استفاده کرده. بیشتر بخش «تاریخی» منظومه مزبور که قریب ثلث آن را شامل بوده و ازدوران سلطنت ساسانیان در ایران سخن می گوید بر آن منابع مبتنی می باشد. دوداستان بخش یاد شده شاهنامه به زبان پارسی میانه («پهلوی») باقی مانده است؛ یکی کادنامک (دخشیتر پاکان و دیگر یادگار ذیوان. تجزیه و تحلیل قطعات مزبور و مقایسه آنها با بخشهای مربوط شاهنامه شیوه استفاده فردوسی را از منابع خویش آشکار می سازد.

سراسر متن مفصل شاهنامه در بحر یازده هجائی متقارب که در حماسه های پهلوانی مرسوم بوده سروده شده و شاعر عملاً لغات و اصطلاحات مهجور (مهجور حتی برای زمان خویش) در آن به کار برده و این شیوه را همه جا مرعی داشته. در شاهنامه نیز، مانند مقدمه ابومنصوری، شمار لغات عربی بسیار کم است.

مطالب شاهنامه نیک نشان می دهد که رابطه فردوسی با ادب عصر پیش از اسلام بسیار عمیق بوده است.

نمونه های دیگری نیز وجود دارد که در ادبیات آن زمان از مضامین کهن استفاده شده. از آن جمله است ترجمه متن سندباد نامه از زبان «پهلوی» به پارسی و کلیله و دمنه رودکی و غیره.

۵. زبان پارسی عهد متقدم (کلاسیک) ادبیات

مفهوم ادبیات متقدم (کلاسیک) پارسی به طور مشروط - آثاری است که از پایان قرن نهم میلادی تا آغاز قرن شانزدهم به وجود آمده. در طی دوران مزبور زبان پارسی چون لسان زنده محاوره ای درسرزمینهای پهناور ایران و آسیای میانه رایج بوده و کماکان لهجه های محلی را که در نقاط روستائی کشورهای مذکور متداول بود مغلوب خویش می ساخت. زبان پارسی در آن دوره به مثابه زبان ادبیات مکتوب - به معنی وسیع کلمه - انتشار بیشتری یافت.

موضوع انشعاب لهجه ها از زبان پارسی در دوره متقدم ادبیات

آیا این زبان به لهجه های محلی تقسیم شد؟ با در نظر گرفتن وسعت سرزمینی که زبان پارسی در آنجا رایج بود و عدم مرکزیت نظام فئودالی و سستی روابط فرهنگی و اقتصادی نواحی مختلف که با خانخانی و فئودالیت ملایمه دارد، می توان حتی بدون اقامه دلیل دیگر به این سؤال پاسخ مثبت داد و گفت: آری، تقسیم شده. و این پاسخ را گواهی های بسیار که در صحایف تألیفات معاصران - جهانگردان و جغرافیون و نویسندگان -

پراکنده است تأیید می‌کند. مسلماً این مشاهدات سرسری اشخاص غیر متخصص در رشتهٔ زبانشناسی، اطلاعات کاملی از لحاظ لهجه‌شناسی به‌دست نمی‌دهند و فقط واقعیتی را تأیید می‌کنند که همانا تقسیم زبان پارسی در آن دوران - باشد. از میان مؤلفان قرن دهم م. مقدسی جغرافیدان عربی زبان کسه به‌اوضاع سرزمین خراسان و سیستان و ماوراءالنهر نیک آشنا بوده در این باره مشروح‌تر از دیگران سخن می‌گوید. وی در نواحی مذکور از لهجه‌های محلی فارسی زیر یاد می‌کند: نیشابوری، بستی^۱، مروی، بلخی، هراتی، بخاری، سمرقندی، شاشی و فرغانی. مقدسی می‌گوید که گویشهای طوس و نسا به نیشابوری و گویشهای سرخس و ابیورد^۲ به مروی و گویشهای بامیان^۳ و طخارستان و ترمذ به بلخی نزدیک است و الخ. اما راجع به گویش مرو رود^۴ تذکر می‌دهد که به بلخی و مروی شبیه است. دربارهٔ گویش جوزجان^۵ می‌گوید که بینا بین گویشهای مرو و بلخ است. و گویش غرچستان^۶ میانه هراتی و مروی می‌باشد و الخ.

ناصر خسرو شاعر و حکیم شهیر پارسی‌زبان که در اواسط قرن یازدهم میلادی سفری طولانی به نقاط مختلف کرده و شرح آن‌را در سفرنامهٔ خویش آورده نیز اطلاعاتی چند دربارهٔ لهجه‌های نواحی مسیر خویش می‌دهد. مثلاً دربارهٔ ساکنان سرخس می‌گوید که قیافه و زبان ایشان مانند زبان و قیافه اهل غرچستان است.^۷ ناصر خسرو در سخنان با «مردی جوان (.. که) ... سخن به زبان فارسی همی‌گفت، به زبان اهل دیلم ...» آشنا شد.^۸

داستان ملاقات ناصر خسرو با شاعر مشهور تبریزی قطران - بارها از طرف محققان و متخصصان زبان و ادبیات نقل شده است. وی در سفرنامه چنین می‌گوید: «... و در تبریز قطران نام شاعری را دیدم، شعری نیک می‌گفت، اما زبان فارسی نیکو نمی‌دانست، پیش من آمد، دیوان منجیک^۹ و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من پرسید با او بگفتم و شرح آن بنوشت...»

محال است که استاد سخن سرائی پارسی گو چون قطران زبانی را که بدان شعر می‌گفته به حد کمال ندانسته باشد. ولی ممکن است که بعضی لغات و اصطلاحات محلی در آثار شاعران مذکور دیده می‌شده که برای قطران نامفهوم بوده ولی ناصر خسرو که خود از آسیای میانه بوده معنی آن واژه‌ها را می‌دانسته است - و حال آنکه هر دو به زبان

۱. نام این لهجه از شهر بست باستانی بر رود هیلند مأخوذ است (قلعهٔ بیست‌کنونی در جنوب افغانستان).
۲. سرخس - شهری است بر رود هریرود که اکنون مرز ایران و شوروی می‌باشد. ابیورد - شهری قرون وسطائی بین عشق‌آباد کنونی و مرو.
۳. بامیان - مکانی کوهستانی در ناحیهٔ بلخ.
۴. مروالرود - (مرو رود) شهری قرون وسطائی. بر رود مرغاب در ناحیهٔ مرکز کنونی افغان و شوروی.
۵. جوزجان - ناحیه‌ای تاریخی در شمال غربی افغانستان کنونی (در ناحیهٔ شهرهای کنونی شیبیرغان یا شبورغان و (الدخود) و میمند).
۶. غرچستان - ناحیه‌ای کوهستانی در بخش علیای رود مرغاب.
۷. با گفتهٔ مقدسی دربارهٔ لهجه‌های مزبور، مقایسه شود.
۸. دیلم - بخش کوهستانی گیلان. گاهی مفهوم این کلمه به ناحیهٔ کوهستانی دوطرف جبال اصلی البرز بستمی‌یابد.
۹. یکی از شاعران دیوار غزلیان (مویجیک).

واحدی یعنی پارسی تکلم می کرده اند. ظاهراً این گونه دشواریها نادر نبوده است. و محتملاً انگیزه اسدی طوسی (وفات در سال ۱۰۷۲) در تدوین و تنظیم لغتنامه مشهور لغت فرس در تفسیر معنی لغات نامفهوم آثار شاعران خراسان و ماوراءالنهر همین مشکلات بوده است.

با وجود قلت مواردی که در اینجا نقل شد مع هذا مثالهای مزبور دال بر آن است که اختلافات لهجه‌ای نواحی مختلف پارسی زبان رامعاصران آن زمان نیز تأیید کرده اند. در برخی موارد اختلاف لهجه را می توان نتیجه تأثیر (بخصوص در زمینه اصوات و لغات) سوسترات یا «قشر زیرین»- زبان محلی- (پارتی در خراسان، سغدی در دره زرافشان و نواحی مجاور، سکائی- طخاری در سیستان و طخارستان) در فارسی دانست. مع هذا اختلاف لهجه مانع از تفاهم میان گروههای معینی از متکلمان به لهجه‌های گوناگون فارسی نبوده است. وجود لهجه‌های گوناگون وجود زبان مشترک را (که لهجه‌ها شاخه‌های آن هستند) نفی نمی کند، معاصران نیز به این نکته کاملاً پی برده بودند. مقدسی- که پیشتر از او نام برده شد و در تألیف خویش لهجه‌های مختلف محلی و خصوصیات آنها را برشمرده، خود معترف است که جمله آنها از زبان فارسی منشعب شده اند.

وحدت زبان ادبی پارسی در سراسر قلمرو انتشار آن

اما بدیهی است که زبان ادبی و مکتوب... یکنواخت تر بود. از پایان قرن نهم تا آغاز قرن شانزدهم م. زبان مکتوب پارسی در سراسر قلمرو پهناور انتشار آن وحدت و یکنواختی خود را از دست نداد و فقط در بعضی موارد ویژگیهای لغوی محلی معدودی بدان راه یافت. ۱. مقایسه تألیفات ادبی و علمی که در آن زمان در بخارا و سمرقند و مرو و طوس و هرات و غزنی و بلخ و نیشابور و شیراز و اصفهان و گنجه و دیگر مراکز نوشته شد، مارا به وحدت زبان آثار مزبور مطمئن می سازد. فردوسی که اصلاً از طوس (خراسان) بود به همان زبانی سخن می گفت و شعر می گفت که رودکی- ساکن بخارا و اهل پنجی کنت- اشعار خویش را می سرود. عمر خیام نیز در نیشابور به همان لسان تکلم می کرد و می نوشت و ناصر خسرو قبادیانی و فرخی سیستانی و نظامی گنجوی آذربایجانی و سعدی و حافظ شیرازی و جامی هراتی هم به پارسی سخن گفته شعر می سرودند.

اگر میان زبان پارسی محاوره‌ای مردم بخارا و نیشابور و قبادیان و بلخ و طوس و شیراز و هرات و غزنی کم و بیش اختلاف لهجه وجود داشت، اختلافات مزبور در زبان ادبی چندان بارز و ظاهر نبود.

طبق استنتاج متخصصان صلاحیتدار از پایان قرن نهم تا آغاز قرن شانزدهم. در سراسر سرزمینهای مزبور «در زبان ادبی پارسی هیچ گونه علامات اختلاف و افتراق که

جنبه محلی داشته باشد. در اجزاء کلمات ونحو وترکیب لغوی آن- دیده نمی شود»^۱.

موضوع پایه لهجوی زبان ادبیات متقدم (کلاسیک)

بالتبع این سؤال پیش می آید که کدام يك از لهجه های متعدد پارسی- پایه و اساس زبان ادبی مذکور را تشکیل می داده است. برای حل این مسئله فاقد مدارك زبانشناسی هستیم- زیرا اطلاعی از لهجه های مختلف زبان پارسی در فلان یا بهمان مکان- در زمان مورد نظر- در دست نیست. مع هذا از مجموع مدارك تاریخی و فرهنگی موجود چنین بر- می آید که زبان ادبی پارسی- زبانی که به صورت آثار فراوان عصر متقدم (کلاسیک) به- دست ما رسیده- بر پایه لهجه های خراسان و سیستان و ماوراءالنهر پدید آمده. و چون مفهوم زبان ادبی- زبان عامه مردم است که توسط استادان سخن^۲ مصفا و منقح شده باشد- می توان گفت که در این مورد استادان مزبور که موازین ادبی زبان پارسی جدید را مدون و منتظم ساختند- در درجه اول- شاعران و نویسندگان خراسان و سیستان و ماوراءالنهر بوده اند. و در آن زمان گویشهای پارسی نواحی مذکور که گویش مادری ایشان بوده مبنای زبان ادبی پارسی آن زمان را تشکیل داد. بی سبب نیست که مؤلفان قرون وسطی تکوین زبان ادبی متقدم (کلاسیک) پارسی را- در درجه اول- به نواحی بلخ و بخارا و مرو و طوس و دیگر مراکز فرهنگی خراسان و ماوراءالنهر مربوط می سازند.^۳ رونق و شکفتگی عظیم ادبیات پارسی در عهد سامانیان در ماوراءالنهر و خراسان و اعتبار و نفوذی که زبان پارسی- چون زبان رسمی دولت مقتدر سامانیان- کسب کرد، موجب گشت که آن زبان در ادبیات مکتوب استوار گردد. پس از قریب دو قرن تعطیلی که بر اثر غلبه اعراب و وقایع مربوط به آن- در تکامل زبان ادبی پارسی پدید آمد- از سرزمینهای یاد شده و در زمان مذکور، زبان ادبی پارسی (پارسی نو) به صورت مکتوب در اراضی پهناور خاور نزدیک و میانه منتشر شد.

زبان فارسی کنونی و تاجیکی کنونی. دو گونه زبان پارسی عهد ادبیات متقدم (کلاسیک)

لهجه های پارسی دوران قرون وسطی مبنای زبان فارسی کنونی و تاجیکی کنونی

۱. آ. ن. بولدیریف در تاریخ تکامل زبان ادبی پارسی Bya. سال ۱۹۵۵ شماره ۵ ص ۷۹. به مقاله ۱.۱. برترلس تحت عنوان پارسی - دری (ش. ۴، ۱۹۵۰: Ce) نیز رجوع شود.
۲. رجوع شود به آ. م. گورسکی درباره ادبیات - چاپ مسکو. ۱۹۵۳، ص ۳۲۸.
۳. چنانکه پیش گفتیم، انتشار گویشهای جنوب غربی (پارسی) در خراسان و ماوراءالنهر در زمان بالنسبه متأخری صورت گرفت. و بدیهی است اینکه بر اثر علل تاریخی و فرهنگی معلوم موازین ادبی پارسی جدید در شرق ایران و ماوراءالنهر تکوین یافت - به هیچ وجه متناقض با اینکه اصل این زبان از پارس است (پارسی- پارسی باستانی) نمی باشد.

را تشکیل می‌دهند. و زبان ادبی فارسی آن زمان (قرون وسطی) نیز پایه زبان ادبی فارسی و تاجیکی کنونی است. تفاوت زبان کنونی فارسی و تاجیکی از لحاظ ریشه‌ای و منشأ نیست، بلکه نتیجه سرنوشت تاریخی متفاوتی است که گریبانگیر مردم پارسی زبان ایران و آسیای میانه - از آغاز دوره متأخر قرون وسطی شده است.

اختلاف میان زبان کنونی فارسی و تاجیکی ناچیز است و به هیچ وجه مربوط به مبانی دستوری و ذخیره اصلی لغوی نیست. این اختلافات از لحاظ صوت شناسی (فونتیک) بیشتر مربوط به حروف مصوت و تلفظ آنهاست. مثلاً *ā* - ی باستانی در تاجیکی به صورت «O» و در فارسی کنونی به شکل *ā* تلفظ می‌شود. و *a* باستانی در تاجیکی چون *a* و در زبان فارسی کنونی چون *ā* تلفظ می‌شود. *i* - ی باستانی در زبان فارسی کنونی چون *e* و در تاجیکی چون *i* منعکس گردیده و *u* - ی باستانی در تاجیکی چون *u* و در زبان فارسی کنونی چون *o*. و *ō* و *ē* - ی باستانی در تاجیکی و فارسی به ترتیب مانند *ū* و *i* و *u* تلفظ می‌کردند.

مثلاً

زبان فارسی کنونی	تاجیکی کنونی	زبان پارسی زمان متقدم (کلاسیک)
<i>nām</i>	<i>nom</i>	<i>nām</i>
<i>āb</i>	<i>ob</i>	<i>āb</i>
<i>bād</i>	<i>bod</i>	<i>bād</i>
<i>bādām</i>	<i>bodom</i>	<i>bādām</i>
<i>bad</i>	<i>bad</i>	<i>bad</i>
<i>čarx</i>	<i>čarx</i>	<i>čarx</i>
<i>čarm</i>	<i>čarm</i>	<i>čarm</i>
<i>sag</i>	<i>sag</i>	<i>säg</i>
<i>dil</i>	<i>dil</i>	<i>del</i>
<i>Jigar</i>	<i>ĵigar</i>	<i>ĵegär</i>
<i>zindān</i>	<i>zindon</i>	<i>zendān</i>
<i>kirm</i>	<i>kirm</i>	<i>kerm</i>
<i>pušt</i>	<i>pušt</i>	<i>pošt</i>
<i>pursidan</i>	<i>pursidan</i>	<i>porsidān</i>
<i>dum</i>	<i>dum</i>	<i>dom</i>
<i>puxtān</i>	<i>puxtān</i>	<i>poxtān</i>
<i>bed</i>	<i>bed</i>	<i>bid</i>
<i>gōš</i>	<i>gūš</i>	<i>guš</i>

مطابقت منظم - اختلافات تلفظ مصوتات زبان فارسی کنونی و تاجیکی کنونی بدان سبب است که پس از مدتی شیوه تلفظ بدوی مصوتات فارسی در دو جهت مختلف تکامل یافت. تذکر این نکته ضروری است که مطابقت مذکور نه تنها در کلمات اصیل فارسی وجود دارد، بلکه در لغاتی نیز که از عربی و ترکی و مغولی به وام گرفته شده نیز

مراعات می‌شود و مشهود است.

زبان پارسی ادبیات
متقدم (کلاسیک)

زبان فارسی کنونی تاجیکی کنونی

yarāo یراق (ترکی)
qišlāq قشلاق (ترکی)

yaroq yārāq¹⁰²
qišloq qešlāq

yaḡmā یغما (ترکی)
bahādur بهادر (مغولی)

yaḡmo yāḡmā¹⁰²
bahodur bāhādor

tātār تاتار (ترکی - مغولی)
kitāb کتاب (عربی)
xātir خاطر (عربی)
dāxil داخل (عربی)
safar سفر (عربی)
yazna یزنه (ترکی)

totor tātār
kitob ketāb
xotir xāter
doxil dāxel
safar sāfār
yazna yāzne¹⁰³

lang لنگ (ترکی)
daftar دفتر (عربی)
zulf زلف (عربی)
muxtasar مختصر (عربی)

lang lāng
daftar dāftār
zulf zolf
muxtasar moxtāsār

muddat مدت (عربی)
miftah مفتاح (عربی)
miqdār مقدار (عربی)
nikāh نکاح (عربی)

muddat moddāt
miftoh meftāh
miqdor meqdār
nikoh nekāh

از سوی دیگر مطالعه و غور در لغات پارسی که زبانهای «ترکی-مغولی» به وام گرفته‌اند نشان می‌دهد که در آن دوران (دورانی که وام صورت گرفت- یعنی از قرن یازدهم تا چهاردهم م.) لااقل برخی از تفاوت‌هایی که اکنون زبان فارسی را از تاجیکی جدا می‌سازد (مثلاً $o \parallel \delta$) هنوز وجود نداشته بود.^۳

تشخیص اینکه پیدایش اختلافاتی که منجر به انشعاب فارسی و تاجیکی از زبان پارسی واحد پیشین ایران و آسیای میانه گشته- در چه تاریخی بود امری بس دشوار است. نسخ خطی کتبی که از ایران و آسیای میانه به دست آمده و مربوط به قرون وسطی می‌باشد به الفبای عربی نوشته شده و بالطبع تغییراتی را که در تلفظ حروف مصوت فارسی و تاجیکی

۱. صوت «غ» ۶ کنونی فارسی با «ق» q فرقی ندارد.

۲. در فارسی کنونی $a > e$ - ی آخر.

۳. برخی از این لغات از طریق زبانهای ترکی (اکثراً) وارد زبانهای اسلاوی شرقی شد. مانند: بازار و میدان و باغچه و آبار و غیره.

پیدا شده بود منعکس نمی‌کنند.^۱

مؤلفان کتب قرون وسطی در زمینه اجزاء کلمات و نحو و لغات نیز سخت به سنن باستانی ادبی مقید بوده و ندرتاً ویژگیهای محلی زبانی را منعکس می‌ساخته‌اند. اما راجع به وضع گویشهای محلی از لحاظ صوت شناسی و دستوری و لغوی، تقریباً تا نیمه دوم قرن نوزدهم هیچ اطلاعی در دست نیست.

از روی بعضی شواهد غیر مستقیم - که بیشتر جنبه تاریخی و فرهنگی دارند - می‌توان حدس زد که جدائی لهجه‌های فارسی آسیای میانه از لهجه‌های فارسی ایران پس از قرن شانزدهم صورت گرفته. و سبب آن، ظاهراً ضعف و سستی بود که در روابط سیاسی و فرهنگی و اقتصادی میان آسیای میانه و ایران از قرن شانزدهم آغاز گشت و در بالا از آن سخن گفتیم.

در افتراق و جدائی یاد شده محتملاً وقایعی که باویرانی مرو مربوط بود نیز نقش مهمی داشته‌اند. مرو (و واحه مرو) که یکی از باستانی‌ترین و بزرگترین مراکز اقتصادی و فرهنگی خراسان و یکی از مراکز بزرگ زبان پارسی بوده از لحاظ موقع جغرافیائی در طی قرنهای متمادی حلقه اتصالی میان فارسی‌زبانان ماوراءالنهر و ایران شمرده می‌شده. در پایان قرن هجدهم و آغاز قرن نوزدهم مرو (و واحه مرو) به دست لشکریان امیران بخارا تارومار شد و باقی مردم آن به بخارا و سمرقند کوچانده شدند و اراضی اطراف مرو را قبایل ترکمن ساریک و تکه اشغال کردند. و بدین طریق آخرین مرکز اتصال و ارتباط فارسی‌زبانان آسیای میانه و ایران نابود گشت.

حتی تا این اواخر معتقد بودند که در ظرف مدت هزار سالی که زبان فارسی کنونی و تاجیکی را از زبان زمان فردوسی جدا می‌کند السنه مزبور به هیچ وجه تغییر نکرده‌اند. این عقیده که اساساً درست است، مع هذا باید با قید و شرط پذیرفته شود. واقعاً هر باسوادی که زبان فارسی یا تاجیکی کنونی را بداند بدون دشواری قادر است آثار ادبی متقدم زبان خویش را بخواند. مع هذا باید اعتراف کرد که در ظرف هزار سال اخیر دگرگونیهای قابل ملاحظه‌ای در زبان فارسی و تاجیکی پدید آمده است. بدیهی است که این تغییرات در درجه اول مربوط به لغات زبان بوده. تعداد معتنا بهی از لغات متداول در آثار ادبی متقدم (کلاسیک) متروک شده. و در عین حال لغات عربی فراوان در زبان فارسی وارد گشته (این جریان بویژه از قرن دوازدهم به این طرف شدیدتر بوده). بعدها زبان پارسی کلمات بسیار ترکی و ترکی - مغولی به‌وام گرفت. بخصوص تاجیکان پارسی زبان آسیای میانه که در طی قرنهای اخیر با ازبکان و دیگر اقوام ترک زبان تماس دائم و نزدیک داشته‌اند بسیاری لغات ترکی (ازبکی) را به‌وام گرفتند. زبان روسی تأثیر بیشتری در زبان تاجیکی داشت و در ظرف دهه‌های اخیر هزاران لغت تازه (که مربوط به لغات جدید اجتماعی و

۱. مثلاً کلمات تاجیکی bod و nōm و غیره تاکنون هم به‌الفبای عربی «نام» و «باد» نوشته می‌شود یعنی همان گونه که هزار سال پیش نوشته می‌شد. و تبدیل $o > a$ که در تاجیکی در طی این مدت صورت گرفته در خطی که مبنای آن الفبای عربی است به هیچ وجه منعکس نگشته

فنی و زندگی روزمره و فرهنگی و علمی و آموزشی و غیره بوده) از زبان روسی وارد تاجیکی گشت.

از اواخر قرن نوزدهم لغات بسیار از زبانهای اروپای غربی (فرانسه و انگلیسی) به زبان فارسی راه یافته و می یابد. در میان کلماتی که در زبان فارسی و تاجیکی متروک شده افعال ساده و مرکب مقام مهمی دارند. و جای آنها را افعال مرکب اسمی (در زبان فارسی و تاجیکی)^۱ و افعال ترکیبی (در تاجیکی) گرفته است.^۲

در زمینه تغییر اشکال کلمه باید دگرگونی را که در نقش پسوند منفصل «را» و ضمائر متصل و تکامل اشکال فعل (بیشتر در تاجیکی) و اضافات مرکب و غیره صورت گرفته خاطر نشان کرد.

در قسمت صوت شناسی (فونتیک)، بیشتر تغییرات در زمینه مصوتها صورت گرفته و به جای هشت مصوت - در زبان فارسی و تاجیکی - شش مصوت متداول گشته. و ضمناً بلندی و کوتاهی مصوتها اهمیت خویش را از لحاظ شناخت تغییرات اصوات از دست داده است.

بسیاری از دانشمندان به مطالعه زبان ادبیات متقدم (کلاسیک) فارسی پرداخته اند. مشهورترین تألیفاتی که زبان مزبور را از لحاظ تاریخی مورد بررسی قرار داده عبارت است از: دستور مختصر زبان جدید فارسی نوشته ک. گ. زالمان و و. آ. ژوکوسکی. و زبان جدید مکتوب فارسی تألیف پ. هورن (P. Horn, Neupersische schriftsprache) از لغتنامه های روسی «لغت فارسی - روسی» م. آ. غفاراف واجد اهمیت بیشتر است. لغات شاهنامه فردوسی کما هو حق در لغتنامه ف. ولف منقول است: (F. wolf, glossar zu Firdosis schachname).

۱. از نوع «خواب کردن» Xāb kārđān فارسی و «Xob Kardas تاجیکی» به جای «خفتن» باستانی که به همین معنی استعمال می شده.

۲. از نوع «پریده رفت» و «پریده آمد» به معنی «پرید».

فصل چهارم

زبانهای کنونی «زنده» ایرانی قلمرو و رواج زبانهای کنونی ایرانی

زبانها و لهجه‌های ایرانی اکنون در سرزمین وسیعی که از سمت مغرب تا منطقه مسیر دجله و از مشرق تا دره رود سند و ایالت چینی سین تسزیان و از شمال تا جبال قفقاز و از جنوب تا خلیج فارس و بحر عمان ممتد است - انتشار یافته. بنابراین قلمرو و حدود رواج زبانهای ایرانی با مرزهای سیاسی يك کشور معاصر منطبق نیست: و مردم ایران و افغانستان و برخی نواحی پاکستان و ترکیه و عراق و بعضی نواحی اتحاد شوروی و سوریه و چین به زبانها و لهجه‌های مذکور سخن می‌گویند.

در اقصی شمالی ناحیه یاد شده، در دوطرف جبال اصلی قفقاز زبان آسی (آستی) تا ۴۴ درجه عرض شمالی رواج دارد. در مغرب منطقه رواج زبان کردی از دیگر زبانهای ایرانی بیشتر پیش رفته و برخی از لهجه‌های آن زبان در سوریه - تا ۳۷ درجه طول شرقی (ناحیه حلب و دمشق) و ترکیه - حتی به ۳۴ درجه طول شرقی - (ناحیه آنکارا) تکلم می‌شود. جنوبی‌ترین زبان و لهجه ایرانی لهجه کومزاری است که در میان اهلیکی از قبایل بدوی کرانه عمان در شبه جزیره عربستان (۲۶ درجه عرض شمالی) رایج است. در جنوب شرقی منطقه مزبور و تا کرانه راست رود سند (تقریباً ۷۱ درجه طول شرقی) زبان بلوچی انتشار دارد. و بالاخره از سمت شمال شرقی، بعضی از لهجه‌های پامیری و تاجیکی در شرق پامیر و ایالت چینی سین تسزیان (یعنی شرقی‌تر از ۷۵ درجه طول شرقی) شنیده می‌شود. با این همه درون قلمرو مذکور، زبانهای ایرانی به صورت فشرده و یکپارچه تکلم نمی‌شوند. بخش مهمی از منطقه وسیع یاد شده را زبانهایی که به گروههای لسانی دیگر - مانند سامی (عربی در عراق و سوریه) و ترکی (در ترکیه و آذربایجان و ازبکی و قرقزی و کازاخی و ترکمنی در آسیای میانه و غیره) و «ایبری قفقازی» (در قفقاز) و هندی^۱ و غیره تعلق دارند - اشغال کرده‌اند. حتی در ایران و افغانستان نیز بخشی از مردم

۱. مثلاً در شمال شرقی افغانستان زبانهای هندی (پاشائی، کاتی، پراسون، ویگلی، کالاشا و غیره) به شکل حاشیه باریکی ناحیه زبانهای ایرانی را قطع کرده، زبانهای پامیری و مویجایی - نیدغه را در شمال افغانستان از پشتو (در جنوب) جدا کرده‌اند. زبانهای هندی در شمال و شمال غربی ملتقای رودکنار و کابل انتشار دارد و تا به دره گوربند و پنج‌شیر در غرب (بدون اینکه بدیده‌های مزبور وارد شود) می‌رسد و تا کرانه چپ کابل (در بخشی که از ملتقای آن با گوربند تا ملتقای کنار ممتد است) در جنوب متداول است.

به زبانهای غیر ایرانی سخن می گویند. تعیین شمار مردمی که به زبانهای ایرانی سخن می گویند بسیار دشوار است. زیرا آمار قابل اعتماد جمعیت شناسی (دموگرافی) درباره کشورهای آسیای مقدم و آسیای مرکزی وجود ندارد. بر روی هم حدس زده می شود که در حدود ۳۵ میلیون نفر به زبانهای ایرانی سخن می گویند. (بگمانم اکنون باید ۱۵ میلیون افزود. این کتاب قبل از ۱۹۷۰ نوشته شده - مترجم)

مسئله طبقه بندی زبانها و لهجه های کنونی ایرانی

موضوع طبقه بندی لهجه های اصلی و فرعی و گویشهای اصلی و فرعی زبانهای مستقل ایرانی امری بس دشوار است.

بخصوص این مشکلات در مورد زبانها و لهجه های ایرانی فاقد کتابت بسیار چشمگیر است. اینکه جوانب گوناگون لهجه های ایرانی آنچنانکه باید مورد مطالعه قرار گرفته و برای تمیز و تشخیص «زبان» و «لهجه» موازین استواری وجود ندارد نیز این دشواریها را افزون می کند.^۱

برخی معتقدند که فقط زبانهای رسمی دولتی و یا السنه ای که واجد ادبیات مکتوب باشند می توانند مدعی «زبان مستقل» بودن گردند. اینان استقلال لسانی بسیاری از زبانها را که بنا به مقتضیات تاریخی دارای خط نبوده یا نیستند و بدین سبب زبان رسمی دولتی نمی باشند - در نظر نمی گیرند. می دانیم که بر اثر تغییرات عمیق اجتماعی و تغییر کلی شرایط تاریخی زندگی اقوام - زبان آنها هم به صورت رسمی و دولتی و کتبی درمی آید. مثلاً زبانهای بسیاری از اقوام ستمدیده روسیه تزاری که اخیراً دارای کتابت شده و رسمیت یافته اند از گروه اخیر است. گمان می رود که جریانات همانندی در دیگر کشورها نیز وجود داشته باشد.

مع هذا موازین زبان شناسی که فقط قرابت ساختمانی زبانهای (و یا لهجه های) کنونی را در نظر می گیرد و یا تفاهم و یا عدم تفاهم متکلمان لهجه های مزبور را ملاک قرار می دهد - غالباً برای تعیین حدود مفهوم «زبان» و «لهجه» کافی نمی باشد. مثلاً ساختمان دستوری و بخش اصلی لغات زبان فارسی و تاجیکی به قدری نزدیک است که متکلمان دو زبان به آسانی سخن یکدیگر را می فهمند. ولی شرایط تاریخی و اجتماعی و

۱. در اینجا طبقه بندی زبانهای ایرانی از لحاظ تاریخی و فرهنگی در نظر گرفته نشده (در این باره به بعد رجوع شود).

۲. این مشکلات در طبقه بندی دیگر گروه های لسانی که به مراقب عمیقتر از زبانهای ایرانی مورد مطالعه قرار گرفته اند نیز وجود دارد (مثلاً رجوع شود به اثر م. و. سرگیوسکی. مقدمه زبان شناسی رمان - چاپ مسکو سال ۱۹۵۲، از ص ۲۴ به بعد).

اقتصادی و فرهنگی زندگی تاجیکان و ایرانیان اکنون به حدی اختلاف دارد که علی رغم وحدت تاریخی و قرابت ساختمانی فارسی و تاجیکی - دوزبان مزبور در جهات مختلف تکامل می یابند. و پدیده های جدید تاجیکی در فارسی منعکس نمی شود و بالعکس. زبانهای ادبی فارسی کنونی و تاجیکی کنونی نیز هر یک مستقل^۱ راه تکامل را می پویند و الخ.

ولی وضع زبان افغانی (پشتو) که در بخش مهمی از سرزمین افغانستان و ایالت مرزی شمال غربی و پاکستان رایج می باشد چنین نیست. قبایل افغانی در اراضی پهناوری پراکنده هستند و در درجات مختلف تکامل اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی قرار دارند و روابط فرهنگی و اقتصادی استوار در میان آنان حکمفرما نیست و بالتجیه لهجه های این قبایل نیز بایکدیگر فرق فراوان دارند. برپایه لهجه یکی از نواحی افغانستان (لهجه قندهاری) در آن کشور زبان ادبی پدید آمد و اکنون کتب و جراید فراوان بدان زبان منتشر می شود و از سال ۱۹۳۶ لهجه مزبور زبان رسمی دولت افغانستان شد. در ایالت مرزی شمال غربی پاکستان (که مرکز آن شهر پشاور است) یک زبان ادبی افغانی دیگر تکوین یافته که مبنای آن لهجه خلیل و موماندی است. این دو گونه زبان ادبی پشتو تا حد معتنا بهی از لحاظ صوت شناسی و اجزاء کلمات با یکدیگر تفاوت دارند. ولی افغانان (اعم از آنان که در افغانستان یا پاکستان ساکن اند) چنان به وحدت تاریخی و ملی و لسانی خویش اعتقاد دارند و اشکال ادبی مزبور نیز هنوز چنان نیم بندند که تصور نمی رود در این مورد بخصوص از دوزبان جدا گانه سخن گفت (در ده پانزده سال اخیر به تدریج نقش لهجه پشاور - که برپایه خلیل و موماندی قرار دارد - در تکوین زبان ادبی مشترک افغانی اهمیت بیشتری کسب نموده است).

چون به لهجه های فاقد کتابت محلی که غالباً در نواحی کم وسعت و میان گروه کوچکی از مردم ایرانی زبان رایج می باشند - بپردازیم موضوع پیچیده تر می گردد. قبایل کرد غرب ایران و ترکیه و عراق و سوریه به لهجه های متعدد محلی تکلم می کنند. ولی با این حال نمی توان به یقین گفت که همه لهجه های مزبور لهجه های زبان کردی واحدی هستند. همین مسائل در تعیین روابط متقابل لهجه های لری و بختیاری قبایل غرب و جنوب غربی ایران نیز مطرح می شود.

در اراضی مرکزی ایران و فارس و دیگر نواحی، گویشهای فراوان محلی ایرانی انتشار دارد. این گویشها جزو لهجه های فارسی، و یا یک زبان دیگر معاصر ایرانی، نمی باشند و در عین حال چنان از یکدیگر دور هستند که آنها را از نظر وضع کنونی شان، می توان واحدهای لسانی جدا گانه ای شمرد. رابطه متقابل این گویشهای متعدد نسبت به یکدیگر و نسبت به دیگر زبانهای ایرانی عجالة^۲ کما هو حقه معلوم نگشته است و گروه بندی آنها از لحاظ زبان شناسی بسیار دشوار است.

در تألیفات ایران شناسی علی الرسم این گویشها را از روی نشانیهای جغرافیائی گروه بندی می کنند: مثلاً «لهجه های منطقه شهر اصفهان»، «لهجه های منطقه شهر شیراز»، «لهجه های ناحیه سمنان»، «زبانهای پامیری» و الخ. ضمناً لازم است در نظر گرفته شود - که گاهی گویشهای دره های مجاور و یا دهکده های همسایه چنان اختلاف فاحشی با یکدیگر

دارند که از لحاظ زبانشناسی زبانهای مستقلی شمرده می‌شوند.

طبقه‌بندی واحد همه‌پسندی در مورد زبانها و لهجه‌های کنونی ایرانی وجود ندارد. از زمانی که تألیفی اساسی در فقه اللغة ایرانی تحت عنوان «*grundriss der iranischen Philologie*» منتشر شده و در آن کوششی برای تشخیص و طبقه‌بندی زبانها و لهجه‌های ایرانی معلوم در اواخر قرن نوزدهم به عمل آمده بود بیش از نیم قرن سپری شده است. در این مدت اطلاعات نوین فراوان درباره زبانها و لهجه‌های باستانی یا کنونی ایرانی که بیشتر دانشمندان از آنها بی‌خبر بودند - به دست آمده. و نظر ایرانشناسان درباره روابط متقابل زبانهای ایرانی تغییر کرده و یا دقیق‌تر گشته است.

بخش مهمی از مدارك جدید، بادر نظر گرفتن پیشرفتهای زبانشناسی ایرانی تا حدود سال ۱۹۳۰ در مقاله بیلی مندرج در دایرةالمعارف اسلام^۱ مورد استفاده قرار گرفته است. در مقاله مزبور زبانها و لهجه‌های ایرانی به تقریب فقط بر مبنای موازین صوت‌شناسی تاریخی طبقه‌بندی شده‌اند. و مؤلف به متابعت از اصل مزبور سی‌زبان و لهجه را مشخص ساخته (واز آنجمله چند زبان و لهجه را که از لحاظ عده متکلمان بسیار ناچیزند) و لی تاجیکی را که از لحاظ فرهنگی و اجتماعی بسیار مهم است در شمار آنها نیاورده. در فهرست زبانهای ایرانی منقول در مقاله مزبور از برخی زبانهای دیگر و مثلاً زبان یزغولمی که دریکی از دره‌های غرب پامیر (ناحیه خودمختار کوهستان بدخشان در جمهوری تاجیکستان) رایج است - یادى نشده.

بازدیدى که ذیلاً از زبانها و لهجه‌های ایرانی به عمل آمده به هیچ وجه به منظور طبقه‌بندی آنها نیست. و هدف آن آشنائی خواننده است با زبانها و لهجه‌های معروف ایرانی. ضمناً اطلاعاتی کلی در باره قلمرو و رواج عده متکلمان زبان (هرجا که مقدور باشد) و شیوه زندگی اجتماعی و سیاسی قبایل و اقوام متکلم به زبان و یا لهجه منظور - در دسترس خواننده گذاشته خواهد شد.

زبان کنونی فارسی

زبان کنونی فارسی در سرزمین ایران که کشور و دولت معظمی است در جنوب غربی آسیا رایج می‌باشد. زبان فارسی زبان رسمی دولتی و ادبی ایران است و تعلیم آن در آموزشگاهها اجباری است و در سراسر کشور رواج دارد. عده کسانی که در کشور ایران فارسی زبان مادری ایشان است در حدود ۱۰-۹ میلیون نفر می‌باشد.^۲

1. H. W. Bailey. Persia, Language and Dialects, E. I, Bd. III, no 53. 1936. P 1050 - 1058

۲. به موجب نوشته بولتن سازمان ملل متحد جمعیت ایران در ۱۹۵۶ به ۱۸,۹۴۵,۰۰۰ بالغ می‌گردد. گذشته از پادسی زبانان و دیگر ایرانی زبانان (کردان و لران و بختیاریان و بلوچان و طالشان و غیره که جداگانه از هر يك سخن گفته خواهد شد) عده‌ای ترك و سامی‌الاصل و متکلمان به دیگر زبانها نیز در سرزمین ایران زندگی می‌کنند. (اکنون در سال ۲۵۳۶ جمعیت ایران در حدود ۲۵ میلیون است و دیگر ارقام هم به همین نسبت زیادتر. مترجم)

زبان عده‌ای از اهالی آذربایجان (در حدود ۴/۵ - ۴ میلیون نفر) از گروه السنه ترکی است....

اکثر مردم فارسی زبان در استانهای مرکزی و جنوبی ایران (اصفهان، کرمان، فارس، تهران)، زندگی می کنند. اکثریت ساکنان شهرهای ایران را نیز فارسی زبانان تشکیل می دهند. (باستثنای ایالات غربی و شمال غربی). بیشتر یهودیان ایران (۱۰۰-۵۰ هزار نفر) که به فارسی سخن می گویند در شهرهای بزرگ - تهران، اصفهان، همدان، شیراز، مشهد - زندگی می کنند. در بعضی نواحی خراسان و سیستان نیز عده ای یهودی سکونت دارند.^۱

در خارج از حدود ایران نیز عده ای فارسی زبان زندگی می کنند: در حدود ۹۰ هزار نفر در عراق و قریب ۵۰ هزار نفر در عربستان سعودی و جزایر خلیج فارس. پارسی زبانان عراق اکثر آذرشهرهای نجف و کربلا و بصره و پارسی زبانان عربستان در مدینه و شهرهای بندری کرانه خلیج فارس (القطیف و ظهران و عقیق و غیره) و در قراء شمال غربی مسقط و بخش مرکزی شبه جزیره عربی (واحه حایل؟) زندگی می کنند. عده ای فارسی زبان (که خود خویشتن را «ایرانی» می خوانند) نیز در سرزمین شوروی روز می گذرانند. عده اینان طبق سرشماری ۱۹۳۹ که از شوروی به عمل آمده به ۳۹ هزار بالغ می گردد و بیشتر در شهرهای ازبکستان^۲ (بخارا و سمرقند و نواحی جیزک و کته-کورگان) و ترکمنستان (عشق آباد و مرو) و جمهوریهای قفقاز اقامت دارند. «ایرانیان» آسیای میانه به طور کلی از اعقاب ساکنان مرو قدیم هستند که لشکریان امیران بخارا (در پایان قرن هجدهم و آغاز قرن نوزدهم) پس از ویران کردن شهر، نیاکان ایشان را به عنف در حوالی بخارا و سمرقند مسکن دادند. «ایرانیان» مزبور شیعی مذهب و عده ای بهائی هستند و قبل از استقرار رژیم جدید در آسیای میانه دور از مردم دیگر (سنیان) می زیستند. ولی اکنون باتأجیکان که از لحاظ زبان به ایشان نزدیکند توأم شده اند (مثلاً در بخارا و سمرقند). اینان گذشته از زبان فارسی به ازبکی نیز تکلم می کنند (مثلاً در سمرقند).

ترسیم مرزهای قلمرو انتشار زبان پارسی کنونی (به خصوص مرز شرقی و شمال شرقی آن) امری است بس دشوار. چنانکه گفتیم زبان پارسی و تاجیکی کنونی منشأ مشترک

← برخی از قبایل صحرائین و یا نیمه صحرائین ایران نیز از قبیل ایل افشار (۳۰۰ - ۴۰۰ هزار نفر که بیشترشان در شمال خراسان و نواحی شمال غربی کشور مسکن دارند) و قاجار (ناحیه گرگان) و ترکمن (قریب ۲۰۰ هزار نفر در شمال خراسان و جلگه گرگان) و شاهسون (قریب ۲۰۰ هزار نفر در ناحیه اردبیل) و قشقای (بیش از ۳۰۰ هزار نفر - قزاقان در فارس و دامنه جنوبی جبال - به طرف خلیج فارس و بیلافتان در کوههای مرتفع جنوب اصفهان). از آغاز ه. زاره دوم میلادی قبایل ترک زبان در سرزمین ایران پدید آمدند. نفوذ ترکان در آذربایجان در قرن یازدهم - بر اثر هجوم قبایل سلجوقی آغاز گشت. تقریباً در همان زمان ترکمنان در خراسان پدید می شوند. در دوران متأخر قرون وسطی افشاریه و قاجاریه در شمال خراسان و کرگان پدید آمدند. زبان اعراب و آسوریهای مقیم ایران جزو گروه زبانهای سامی است. در حدود ۱۵۰-۱۰۰ هزار نفر ارمنی نیز در آذربایجان و اصفهان و آبادان زندگی می کنند.

۱. زبان فارسی از عهد باستان زبان اصلی یهودیان مقیم ایران شده که بهر تقدیر از زمان ساسانیان به پارسی سخن می گفته اند.

۲. طبق ارقامی که فرهنگستان علوم ازبکستان در سال ۱۹۵۰ داده در ازبکستان ۱۸۰۲۰۰ «ایرانی» زندگی می کرده اند.

دارند. زبان محاوره‌ای و ادبی هردو گروه - پارسی و تاجیکی - در طی قرنهای متمادی - تا دوران متأخر قرون وسطی - یکی بود.

فقط در قرنهای اخیر - به سبب شرایط متفاوت تاریخی آسیای میانه و ایران، جریان انشعاب دو زبان از زبان واحد سابق الذکر آغاز گشت و منجر بدان شد که زبانهای ادبی کنونی فارسی و تاجیکی علی‌رغم اشتراك منشأ دستوری و لغوی کمابیش بایکدیگر تفاوت پیدا کنند. ولی در منطقه شمالی و مرکزی افغانستان و خراسان لهجه‌های متعدد محلی وجود دارند که بیناین زبان فارسی و تاجیکی می‌باشند. مطالعاتی که در لهجه‌های مزبور به عمل آمده سطحی بوده و موضوع انتساب آنها به فارسی و یا تاجیکی را باید با احتیاط تلقی کرد. لهجه‌های فارسی بخش غربی ایران نیز آنچنانکه باید و شاید مورد مطالعه قرار نگرفته است.

بیشتر درباره کتب ادبی و علمی گرانمایه‌ای که در قرون وسطی به زبان فارسی تألیف شده سخن گفته شد:

از نیمه دوم قرن نوزدهم نقش مضامین اجتماعی و سیاسی در ادبیات ایران روز بروز مهمتر شد و این خود نتیجه جریان عمومی تکامل تاریخی کشور بود. روزنامه‌ها و مجلات و ترجمه‌های تألیفات ادبی از فرانسه و روسی و ترکی و غیره پدید آمد... از آنجمله در سالهای اخیر آثار بسیاری از نویسندگان کلاسیک روسی و شوروی - مانند آ. س. پوشکین. ون. و. گوگول و ل. ن. تالستوی و آ. پ. چخوف و ماکسیم گورکی و آ. ن. تالستوی و م. شولوخوف و ای. ارنبورگ و دیگران به فارسی ترجمه شده است.

زبان فارسی فرهنگ و ادبیات شفاهی و غیر مکتوب گرانمایه‌ای دارد که برخی از دانشمندان روسی از قبیل استاد و. آ. ژوکوسکی و استاد آ. آ. راماسکوویچ در مطالعه آن سهمی بسزا داشته‌اند. در این اواخر دانشمندان و ادیبان ایرانی - مانند صادق هدایت (۱۹۵۱-۱۹۰۴) و صبحی و دیگران نیز به مطالعه فرهنگ و ادب غیر مکتوب فارسی پرداختند.

در کتابت فارسی کنونی از الفبای عربی استفاده می‌شود برخی حروف را برای ادای اصواتی که زبان عرب فاقد آن است به الفبای مزبور افزوده‌اند.^۱

زبان تاجیکی کنونی

زبان تاجیکی - در آسیای میانه (بیشتر در جنوب شرقی آن) انتشار دارد. و زبان ملی مردم جمهوری شوروی تاجیکستان است و با اینکه در برخی از نواحی آن جمهوری مردم ترك زبان اکثریت دارند در سراسر آن جمهوری رایج است.^۲

۱. جدول الفبا را در ص ۲۴۷ بنگرید.

۲. مثلاً در ناحیه پخته آباد (در مغرب - دوشنبه) و واحی دانکارین و قزل مزار - از ناحیه پیشین کلیاب - و برخی مناطق دیگر اکثر مردم به ازبکی سخن می‌گویند. طبق آمار ۱۹۳۹ از بکان ۲۴۰/۰ جمعیت جمهوری مزبور را تشکیل می‌دهند. در نواحی شرقی ناحیه خودمختار بدخشان کوهستانی جمهوری تاجیکستان قرقزها اکثریت دارند.

می‌توان گفت که قریب يك ميليون نفر در سرزمین جمهوری تاجیکستان به تاجیکی سخن می‌گویند.^۱ (اکنون در سال ۱۹۷۸ بیش از دو برابر این رقم. مترجم)

عده کثیری تاجیکی زبان در دیگر جمهوریهایی آسیای میانه - وبخصوص در جمهوری ازبکستان زندگی می‌کنند. و طبق آمار سال ۱۹۵۰ در جمهوری ازبکستان بیش از ۳۰۰ هزار نفر تاجیک می‌زیسته‌اند. عظیمترین و فشرده‌ترین گروههای تاجیکان ازبکستان در دره فرغانه و دره زرافشان و ناحیه کشککه دریا متمرکز می‌باشند. تاجیکان بخش مهمی از ساکنان ناحیه شمال غربی دره فرغانه را نیز تشکیل می‌دهند (نواحی پاپ و چست و کسان سایی - شهرستان نمنگان). در مراکز نواحی و قشلاقهای بزرگ حتی عده تاجیکی زبانان بیش از ازبکان است (مثلاً در چست و کسان سایی). گروههای مهمی از مردم تاجیک در جنوب دره فرغانه وبخصوص در مسیر سفلی رود شخ وجود دارند. ساکنان ناحیه سخ در شهرستان فرغانه همه تاجیکی هستند و تاجیکان در واحه ریشتن (ناحیه کویبی شف) و ناحیه جنوب شهر فرغانه نیز اکثریت دارند. طبق سرشماری سال ۱۹۲۶ در بخشی از دره فرغانه که در ازبکستان قرار دارد قریب ۱۰۰ هزار تاجیک زندگی می‌کرده‌اند.

در بخشی از جمهوری ازبکستان که در مسیر رود زرافشان قرار دارد فشرده‌ترین گروههای تاجیکی زبانان در شهرها (بخصوص بخارا و سمرقند) متمرکز می‌باشند. تاجیکی زبانان در واحه بخارا و بویژه در گجندووان (قریب ۲۰٪) - و نوراتین (قریب ۱۵٪) و کریمینه و دیگر نواحی نیز عده معتدبایی را تشکیل می‌دهند. در ناحیه کشککه - دریا تاجیکی زبانان بیشتر در بخش علیای رود کشککه - دریا و شهر سبز (۱۲٪) و قرشی (۱۱٪) و دیگر نواحی زندگی می‌کنند.

در مسیر رود شیرآباد - دریا (وبخصوص در بخش علیای آن - مثلاً در ناحیه بارسون تا ۴۷ درصد اهالی و در شیرآباد تا ۱۲ درصد) و سرخان دریا (مثلاً در ناحیه ساری آسی بیش از ۳۲ درصد) گروههای بزرگی از تاجیکی زبانان وجود دارند.

گروه کوچکی از تاجیکی زبانان نیز در اطراف شهر تاشکند و در طول مسیر رود چیرچیک (یادقیقتر در امتداد دو رود چاتکال و هسکم که رود مزبور را تشکیل می‌دهند) زندگی می‌کنند. در اینجا، در شمال شرقی تاشکند، قلمرو رواج زبان تاجیکی وارد سرزمین جمهوری کازاخستان می‌شود (در نواحی «پریچمول» و «باستاندیک»^۲).

در جمهوری قرقزستان و شهرهای ترکمنستان نیز عده‌ای تاجیکی زبان وجود دارد (نواحی جلال‌آباد و اشس).

بنابراین اکنون اقصی نقاط انتشار زبان تاجیکی از سمت شمال غربی واحه بخارا

۱. طبق آمار سرشماری ۱۹۲۹، ۵۹/۵ درصد مجموع جمعیت تاجیکستان را تشکیل می‌داده‌اند (۱،۴۸۵،۰۰۰ نفر) یعنی بر روی هم ۹۰۰ هزار نفر. (در سال ۱۹۵۶ جمعیت تاجیکستان ۱،۱۰۰،۰۰۰ نفر برآورد شده بود) به این عده باید چند گروه نژادی را که خود را از تاجیکان نمی‌دانند ولی به تاجیکی سخن می‌گویند - افزود.

۲. آمار سال ۱۹۲۶.

۳. «باستاندیک» اخیراً جزو جمهوری ازبکستان شده است.

و شهر تاجیکی زبان نورآت (در شمال آن) و از سمت شمال - بخش عیلامی رودچیرچیک (شمال تاشکند) و از سمت شمال شرقی ناحیه کاسان سای از شهرستان ازبکی سمنگان و نواحی مجاور فرغانه یعنی جلال آباد و اشس (جمهوری قرقرستان) محدود می باشد.

حدود عرصه انتشار زبان تاجیکی را (نه به طور مستمر) در شوروی می توان به تقریب به طریق زیر ترسیم نمود: از بخارا مرز زبان تاجیکی به طرف شمال خط راه آهن بخارا - اورسات متحد می شود (و شهر نورات رادر برمی گیرد) و سپس تاشکند را در شمال غربی رها کرده در مسیر علیای رودچیرچیک و رودهای پسکیم و چاتکال (که رود مزبور را تشکیل می دهند) وارد خاک جمهوری کازاخستان شده و نقاط مسکونی بریچ ملا و ایسپای و پسکیم را دربر گرفته به طرف بخش شمالی دره فرغانه (کاسان سای) برمی گردد. مرز مزبور دره فرغانه را دربر گرفته، سپس جبال آلائی و ماورای آلائی را قطع کرده و بخش غربی ناحیه خود مختار بدخشان کوهستانی را دور زده به رود پنج می رسد. آن گاه در طول مسیر پنج - آمودریا تا مصب سرخان دریا امتداد یافته، از ترمذ به سمت شمال غرب منحرف شده جهت بخارا را اختیار می کند.

گذشته از تاجیکان^۲ برخی از گروههای کوچک نژادی آسیای میانه نیز (کلا^۱ و یا بعضاً) به زبان تاجیکی سخن می گویند، از قبیل یهودیان آسیای میانه («یهودیان بخارا» که خود خویش را «ایوری» یا «یهودی» می خوانند) که بیشتر در بخارا و سمرقند و کته - کورگان و شهرهای وسط فرغانه زندگی می کنند.^۳ دیگر، کولیان آسیای میانه و گروههایی که از لحاظ شیوه زندگی با ایشان مشابه می باشند (لولیان و جوگیان و مزنگیان و کاولو) که در دره فرغانه و ناحیه سمرقند و دره حصار و منطقه کلیاب و بسیاری نواحی دیگر از پاکستان و تاجیکستان و ترکمنستان شوروی سکونت دارند. دیگر، اعراب آسیای میانه که قشلاقیهای در بسیاری از نواحی از پاکستان و ترکمنستان دارند.^۴ و دیگر عده ناچیزی از بلوچان که در نواحی جنوبی کلیاب - تاجیکستان - (مثلاً ناحیه شورآب) دیده می شوند.^۵

گذشته از آنچه بر شمرده شد عده ای از مردم افغانی الاصل - از قبیل جمشیدیان (طبق آمار ۱۹۲۶ قریب هزار نفر در ناحیه ماری ترکمنستان شوروی) و هزاره (طبق آمار

۱. در بسیاری از نواحی واقع در داخل سرزمین مزبور (بخصوص از پاکستان) همه ساکنان و یا اکثریت قاطع آن به ازبکی سخن می گویند.

۲. طبق سرشماری ۱۹۳۹ در شوروی ۱۰۲۲۹۰۰۰ نفر تاجیک زندگی می کنند. (اکنون خیلی بیشتر)

۳. طبق آمار ۱۹۲۴ جمعا ۲۳ هزار نفر بوده اند.

۴. طبق سرشماری ۱۹۲۶ در جمهوری ازبکستان (که در آن زمان جمهوری کنونی تاجیکستان نیز جزو آن بود) ۳۷۰۹ و در ترکمنستان ۲۲۷ کولی می زیستند. اکثر کولیهای آسیای میانه به زبان تاجیکی سخن می گویند و بعضی از ایشان دو زبانی هستند (تاجیکی و ازبکی). کولیهای آسیای میانه و برخی دیگر از گروههای کوچک آسیای میانه از لحاظ نژادی و زبانی کمتر مورد مطالعه قرار گرفته اند. گروههای اخیر الذکر را غالباً بدون داشتن دلایل کافی جزو کولیهای آسیای میانه به شمار می آورند و حال اینکه چنین نیست.

۵. طبق آمار ۱۹۳۰ در آسیای میانه پنجاه هزار عرب می زیسته اند. اکثر ایشان به تاجیکی یا ازبکی سخن می گویند و بعضی هم دو زبانی هستند. بعضی از اعراب مزبور در محاوره به زبان عربی تکلم می کنند. عده این گروه در گذشته به مراتب بیشتر بوده. در امارت بخارا دفتر مخصوصی برای رسیدگی به امور اعراب ساکن در آن سرزمین وجود داشته و «دیوان عربخانه» نامیده می شده است.

۱۹۲۸ قریب هزار نفر که بیشترشان در ترکمنستان زندگی می کنند. و برخی از خانواده های ایشان نیز در دیگر نقاط مانند پرخار و ناحیه سابق کلیاب تاجیکستان ساکن می باشند) به تاجیکی تکلم می کنند.^۱

بسیاری از ازبکان، بخصوص ساکنان بخارا و سمرقند و دیگر شهرهای آسیای میانه به زبان تاجیکی نیز آشنا هستند (گذشته از زبان ازبکی).

مطالعه موضوع انتشار تاجیکی و شمار تاجیکی زبانان مقیم خارج از مرزهای شوروی امری دشوارتر و پیچیده تر است. توده اصلی تاجیکی زبانان خارج از مرز- اکنون در نواحی شمالی و مرکزی افغانستان کنونی متمرکز می باشد. تاجیکان اقلاً پنجاه درصد مردم ایالت کنه گن (که مرکز آن خان آباد است) و ۷۵ درصد ایالت بدخشان (مرکز آن فیض آباد) و بخش مهمی از ساکنان ایالات مزار شریف و هرات (بخصوص واحه هرپود) را تشکیل می دهند. در جنوب خط مقسم المیاء جبال هندوکش عده ای از تاجیکی زبانان در دره رودهای پنج شیر و شوتول و گوربند، بین رود گوربند و بخش علیای رود کابل و ایالات کابل و مشرق (نواحی گندمک و لکمان) و قندهار در برخی نقاط آن تا ۳ درجه عرض شمالی) دیده می شوند. در جنوب قندهار نیز- در ناحیه قلعه بیست (بست قدیم) و در امتداد رود هیلمند عده ای از تاجیکان زندگی می کنند.^۲

بخش مهمی (گاهی اکثر) از ساکنان شهرهای بزرگ افغانستان (بخصوص کابل و هرات و غیره) نیز به یکی از لهجه های پارسی- تاجیکی (کابلی) سخن می گویند. در افغانستان لهجه مزبور جنبه زبان ادبی هم دارد و به زبان کابلی روزنامه ها و مجلاتی به چاپ می رسد و آثار ادبی منتشر می شود. در زمان حاضر مشهورترین کسانی که به این زبان تألیفاتی دارند عبارتند از قاری- عبدالله و لطیفی و پژواک و ریشتیا و غیره.

عده فارسی (تاجیکی) زبانان افغانستان در حدود ۲،۱۰۰،۰۰۰ نفر می باشد. تاجیکی (فارسی) زبانان در پاکستان نیز زندگی می کنند تا مستونگ و کلات (بلوچستان) و چیترا ل (مداگ دشت^۳ در شمال شرقی قلعه دروش و جنوب شرقی شهر چیترا ل)

۱. درباره جمشیدی و هزاره بعد مفصلتر سخن گفته می شود.

۲. اینان اهالی بومی و تخته قاپو و زراعت همیشه افغانستان می باشند خود خویش را «پارسی زبان» و یا «تاجیک» و زبان خود را «پارسی» می نامند. مثلاً آندریف در دره رود پنج شیر چنین یادداشت کرده است: «لفظ مو پارسی ون، خیدی - مو تاجیک» (لفظ ما پارسی است و خود ما تاجیک). م. س. آندریف مردم شمالی افغانستان تا کنند. ۱۹۲۷ ص ۱۰۰ - در پامیر مردم تاجیکی زبان وچ و درواز و قره نگین و به طور عموم تاجیکان را «پارسی گوی» می خوانند.

۳. در دره رود شیشا (شاخه چپ رود کنار).

وسین تسزیان (شمال غربی چین) دیده می شوند.^۱

در سرزمین افغانستان - گذشته از تاجیکان - قبایل واقوام دیگری نیز به زبان فارسی - تاجیکی سخن می گویند. گروه قبایل نیمه صحرانشین چور - آیماک در شمال افغانستان که قبایل فیروزکوهی و جمشیدی و تایمانی و هزاره جزو آن هستند - به زبان تاجیکی سخن می گویند.

فیروزکوهی قبیله ای است نیمه صحرانشین که عده افراد آن تقریباً به ۹۰ هزار بالغ می گردد. این قبیله در منطقه مسیر رود مرغاب و شاخه های آن - میان رشته جبال پارو پامیز و بندترکستان - در سمت مشرق و شمال شرقی قلعه نو زندگی می کنند. و به زراعت و دامداری اشتغال دارند. مذهب سنی دارند. می گویند قبیله فیروزکوهی از آغاز قرن پانزدهم در این ناحیه اقامت دارند و تیمور ایشان را از ایران به این نقاط کوچانده است.^۲

افراد ایل جمشیدی نیز شیوه زندگی نیمه صحرانشینی دارند و بخش شمال غربی ایالت هرات را (نواحی کوشک و گلران) در دامنه های شمالی پاروپامیز - بین رودهای کوشک و هریرود - اشغال کرده اند. گروه های کوچکی از این قبیله نیز در دیگر نواحی شمال افغانستان دیده می شوند (بخصوص در ایالت کته گان). بر روی هم عده افراد ایل جمشیدی در سراسر افغانستان به ۶ هزار نفر بالغ می گردد. قریب ۳ هزار نفر از افراد این ایل در خراسان ایران - در نواحی مجاور افغانستان - (بخش سفلی کشف رود و شمال تربت شیخ جام) زندگی می کنند، روایت است که سیستان زادگاه جمشیدیان بوده و تیمور ایشان را در قرن چهاردهم از آنجا به بادغیس^۳ کوچانده. اطلاعاتی که درباره مذهب جمشیدیان در دست است ضدو نقیض می باشد. برخی می گویند که ایل جمشیدی شیعه و بعضی معتقدند که سنی می باشند. محتملاً اطلاعات متناقض مزبور مربوط به گروه های متفاوت آن ایل است.

۱. در سین تسزیان در واحدهای اداری زیر مردم تاجیکی (فارسی) زبان زندگی می کنند:
 - ۱/ بخش خودمختار تاش کورگان که بیش از ده هزار جمعیت دارد. و قریب ۴۰٪ آن تاجیک هستند.
 - ۲/ ولایت ملی زرافشان در بخش یارکند - جمعیت ۱۳۰۰ نفر - که ۷۴۷ نفرشان تاجیک هستند.
 - ۳/ ولایت ملی نوآباد در بخش گوما (پیشان) - از جمعیت ۵۱۲ نفر - ۴۸۰ نفر تاجیک.
 - ۴/ ولایت ملی آزات آباد در بخش کرگالیک (راچن). رجوع شود به اثر ای. ب. شول تحت عنوان سازمان ملی در ناحیه خودمختار اویغور در سین تسزیان - جمهوری خلق چین (ص ۱۱۰ - No 2 1956 Ce).
۲. مجموعاً در حدود ۱۷ - ۱۵ هزار تاجیک در ایالت سین تسزیان زندگی می کنند. ولی باید تذکر داد که موضوع زبان تاجیکان مزبور کاملاً روشن نشده است. گمان می رود که بخش مهمی (چنانچه بخش اعظم نباشد) از تاجیکان سین تسزیان به زبانهای پامیری (ساری کلی) سخن می گویند.
۳. حس زده می شود که نام این قبیله از نام قلعه فیروزکوه - که در قرون وسطی بر مرز مازندران قرار داشت - مأخوذ است. قلعه مزبور در سال ۱۴۰۴ توسط تیمور مسخر شد و تمام افراد محافظ و پادگان آن به ناحیه هرات منتقل گشت.
۳. بادغیس یا بادخیز - جغرافیون عرب ناحیه واقع میان هرات و سرخس را به این نام می خواندند و بعدها سراسر بخش شمال غربی افغانستان به این اسم نامیده شد.

از اواخر قرن هجدهم بعضی از گروههای جمشیدی به اراضی ترکمنستان شوروی کنونی کوچ کردند. مثلاً کوچ قبیله بزرگ جمشیدی (قریب سه هزار خانوار) به ناحیه قلعه کوشک که در ۱۹۰۸ م. وقوع یافت در کتب مذکور است. در حدود سال ۱۹۲۰ م. جمشیدیان مقیم ترکمنستان شوروی به دره رود کوشک (ناحیه تخته بازار از ایالت ماری) کوچ کردند و چنانکه پیش گفته شد، هنوز در این ایام نیز گروه کوچکی از ایشان در آن ناحیه باقی است.

تیمنی یا تانیمانیا (قریب ۹۰ هزار نفر) در جنوب شرقی هرات و بخش علیای مسیر فرخ رود (ناحیه های تلک و قلعه - شهرک از ایالت هرات) پراکنده اند و در حوالی شهر اوبه (برود هریرود در مشرق هرات) بخشی از ایشان به زراعت اشتغال دارند و بعضی نیز به دامداری به شیوه صحرانشینی و یا نیمه صحرانشینی سرگرم می باشند. مذهب ایشان سنی است.

هزاره یا هزاره (هزره) در قسمتی از فلات بادغیس در ناحیه قلعه نو اقامت دارند و گروههای کوچکی از ایشان در ایالت کته گان (در نواحی خان آباد و اندر آب و خشت و فرنگ و خنجان و غیره) دیده می شوند. شیوه زندگی هزاره ایها صحرانشینی است و اهل تسنن هستند. در سرزمین افغانستان قریب ۵۰ هزار نفر هزاره ای زندگی می کند. هزاره ایهای راکه جزو گروه چور - آیماک هستند علی الرسم هزاره ای «ده زینات» می خوانند در مقابل گروه دیگری از هزاره ایهای افغانستان که هزاره ای «بربری» نامیده می شوند.

هزاره ایهای بربری ناحیه کوهستانی در مرکز افغانستان میان کابل و هرات سکونت دارند و آن سرزمین به نام آن قوم «هزاره جات» نامیده می شود افراد هزاره در دیگر بخشهای افغانستان - در نواحی کوهستانی ترکستان افغان و جنوب ناحیه بدخشان و نواحی هرات و قندهار و جلال آباد نیز دیده می شوند. م. س. آندریف قریب ۳۰۰ خانوار هزاره ای را در دره رود پنج شیر - دامنه جنوبی هندوکش مشاهده کرده. معیشت هزاره ایهای بربری با دامداری (گوسفندداری) و زراعت می گذرد. اینان شیعه مذهب هستند. عده افراد هزاره در افغانستان قریب یک میلیون می باشد.

گروههای کوچکی از ایل هزاره - که از افغانستان آمده اند در ایران نیز دیده می شوند. اینان در دره کشف رود و ناحیه مشهد و قوچان و سرخس و چناران و سملگان (خراسان) زندگی می کنند. در جمهوری شوروی ترکمنستان و ناحیه پیشین کلیاب - جمهوری تاجیکستان - نیز عده ای از افراد ایل هزاره مشاهده می گردند.

هزاره ایها بازماندگان قبایل مغول می باشند که جزو لشکریان چنگیز خان و اخلاف وی بوده در قرن سیزدهم میلادی نواحی مزبور را مسخر ساختند. نام این قوم یعنی «هزاره» از «هزار» مأخوذ است و «هزاره» یا «هزار نفر» در تقسیمات سپاه مغول واحد

اصلی را تشکیل می‌داده. به‌شهادت بابر در قرن شانزدهم بخشی از هزاره‌ایها که در نواحی کوهستانی مغرب‌کابل می‌زیسته‌اند به‌زبان مادری (مغولی) خویش سخن می‌گفته‌اند. حتی در نیمه اول قرن نوزدهم در برخی از بخشهای افغانستان هنوز لهجه‌های مغولی وجود داشته. ظاهراً اکنون هزاره‌ایها زبان مغولی را بالکل ترك گفته و همه به فارسی-تاجیکی سخن می‌گویند.^۱

قبایل صحرائشین تیموری که در جنوب هرات و در امتداد مرز ایران و افغان‌زندگی می‌کنند (در هر دو طرف مرز) و بخشی از قبایل صحرائشین بلوچ خراسان (در ناحیه جویین و نیشابور و ترشیز و غیره) به‌زبان فارسی-تاجیکی تکلم می‌کنند. در میان اعراب خراسان که در نواحی بیرجند و قاین و سرخس سکونت دارند نیز نوعی از لهجه‌های مزبور (فارسی-تاجیکی) رایج می‌باشد.^۲

زبان پارسی تاریخ پرمایه‌ای دارد که آثار مکتوب بیست و پنج قرن شاهد آن است. تألیفات گرانمایه ادبی و علمی که در قرون وسطی به‌زبان پارسی نوشته شده جزو ثروت فرهنگی تاجیکان نیز شمرده می‌شود.

ادبیات پارسی در قرون وسطی به‌شعر گرایش داشت ولی ادبیات کنونی تاجیکی با نثر ادبی (رمان و داستان و غیره) نیز آشنا می‌باشد و بهترین عناصر زبان عامه و لهجه را می‌پذیرد...

صدرالدین عینی استاد سخن و نویسنده و شاعر و دانشمند و رجل اجتماعی (۱۸۷۸ - ۱۹۵۴) که چند سال پیش بدرود زندگی گفته در تکوین و تکامل زبان ادبی کنونی تاجیک نقش درخشانی ایفاء کرده است. صدرالدین عینی به‌اتکای سنن دیرین فرهنگی و ادبی زبان پارسی-قواعد فرسوده را شکست و جسورانه زبان زنده مردم را وارد آثار خویش کرد و

۱. اینکه در ظرف پنج - شش قرن اخیر زبان پارسی در میان هزاره‌ایها دواج یافته زبان مغولی را مغلوب کرده گواه بر آن است که در قرون وسطی مردم اطراف ایل مزبور - در منطقه بین‌کابل و هرات - اکثراً فارسی زبان بوده‌اند. و واقعاً از خاطرات بابر (قرن شانزدهم م.) و گفته‌های سیاحانی که در قریبهای هجدهم و نوزدهم به افغانستان سفر کرده‌اند چنین برمی‌آید که در سراسر قرون وسطی زبان پارسی در میان ساکنان هرات و کابل و غزنه و حتی قندهار بر دیگر لهجه‌ها تفوق داشته. و دواج زبان پشتو و انتشار افغان در آن سامان در ازمئه بالنسبه متأخرتر صورت گرفته.

۲. مردم هندی زبان شمال شرقی افغانستان که به‌زبان پاشائی و غیره سخن می‌گویند نیز به لهجه‌های پارسی آشنا می‌باشند.

بدین منوال زبان ادبی را به مراتب پرمایه‌تر ساخت.^۱

اکنون عده‌کثیری از نویسندگان و شاعران و نمایشنامه‌نویسان تاجیک مانند میرزا تورسون‌زاده و میرسید میرشکاور، جلیل‌ود، اکرامی و ف. نیازی و س. الخ‌زاده و آ. دهاتی و م. رحیمی و بسیاری دیگر، به‌متابعت از شیوه‌ی استاد خویش (صدرالدین عینی) در این طریق پویانند.

تاجیکی‌کنونی لغات بسیار فنی و صنعتی و علمی و اجتماعی را از زبان روسی به‌وام گرفته است.

پراکندگی مردم تاجیکی زبان در دوران خان‌خانی و سستی روابط اقتصادی و فرهنگی میان نواحی مختلف آسیای میانه (نواحی که مردم آن به زبان تاجیکی تکلم می‌کردند) سبب پیدایش لهجه‌های گوناگون گشت. ولی اکنون بر اثر مرکزیت اقتصادی و سیاسی به تدریج زبان واحدی حکمفرما می‌گردد و در نتیجه تعمیم سواد و آموزش عمومی به زبان مادری و رواج مطبوعات و تأثیر آموزشگاهها و رادیو و تأثر اختلافات لهجه از میان می‌رود و به تدریج زبانی واحد جانشین لهجه‌های مختلف می‌گردد.

تاجیکان در طی قرنهای متمادی از خط عربی استفاده می‌کردند - که برای ادای اصوات آن زبان به‌هیچ وجه مناسب نبود. از سال ۱۹۲۸/۲۹ الفبای مزبور که سدی در مقابل با سواد شدن مردم و ارتقای سطح فرهنگ عامه بود - نخست به الفبای لاتین و سپس در سال ۱۹۳۹/۴۰ به الفبای دیگری که مبنای آن خط روسی است - تبدیل گشت. و تاکنون نیز تاجیکان از الفبای اخیر‌الذکر - که تغییراتی در آن داده شده - استفاده می‌کنند. و چون الفبای روسی فاقد برخی اصوات تاجیکی بود - برخی از حروف روسی را تغییر داده جانشین آن اصوات کردند. بدین شرح:

F به جای «غ»

K به جای «ق»

X به جای «ح - ه»

q به جای «ج»

tr به جای «ا'»

ti به جای «ی» (به اصطلاح تاجیکی «۶» زدند)

۱. ظاهراً قبل از صدرالدین عینی نیز کوششهایی برای استعمال زبان زنده عامه و لهجه‌ها در ادبیات مکتوب به‌عمل آمده بود. مثلاً در یکی از منابع از شاعری خوقندی به نام گلشن یاد شده که در دربار امیرمرخان (وفات در ۱۸۲۲) می‌زیسته و غزلهای شیوا به لهجه کوهستانیان می‌سروده. بدیهی است که در آن زمان شمار کمی از طبقه زمامدار یا سواد بوده‌اند و اینگونه کوششها نتیجه پایدار و استواری نمی‌توانستند داشته باشند.

الفباى تاجيکى

نام حروف	حروف جایی	نام حروف	حروف جایی
ای	И и	ا	А а
ی کوتاه	Й й	ب	Б б
ک	К к	و	В в
ل	Л л	غ	Г г
م	М м	د	Д д
ن	Н н	ا	Е е
ا - ت	О о	ی	Ё ё
پ	П п	ژ	Ж ж
ر	Р р	ز	З з
علامت جدائی	Ь ь	اس	С с
ا	Э э	ت	Т т
یو	Ю ю	او	У у
یا	Я я	اف	Ф ф
غ	Г г	خ	Х х
ای - ی	Й й	تس	Ц ц
زدنگ	К к	چ	Ч ч
ق	У у	شا	Ш ш
او	Х х	شچا	Щ щ
ه. ه	Ч ч	علامت سکه	Ъ ъ
ج		یری	Ы ы

زبان افغانی (پشتو)^۱

زبان افغانی (پشتو) بیشتر در سرزمین افغانستان و پاکستان رایج است. چنانچه بخواهیم حدود انتشار آن را به تقریب رسم کنیم - به نتیجه زیر می‌رسیم: در مغرب، خط مرزی انتشار زبان افغانی از ملتقای هریرود ورودجام آغاز می‌گردد و به طرف جنوب می‌رود و در طول مرز ایران و افغان امتداد یافته (و در بعضی نقاط وارد خاک ایران می‌شود) تا به مصب رود هیلمند می‌رسد. از آنجا خط مرزی مزبور به طرف مشرق متوجه شده به سوی قندهار می‌رود (بناشعاباتی به سمت جنوب و جنوب غربی و در رودهای هاروت رود و فراه رود و خاش رود و هیلمند). در جنوب قندهار خط مرزی از سمت مشرق پیابان ریگستان را دور زده و سپس سرحد دولتی افغانستان و پاکستان را قطع کرده به سوی کویته می‌رود و از آنجا به سمت مشرق برگشته به طرف کرانه سند امتداد می‌یابد. تقریباً از ۷۰ درجه طول شرقی به بعد مرز مزبور به طرف شمال صعود می‌کند و از کرانه راست سند می‌گذرد و حتی در بعضی نقاط (آتوک و ناحیه خضر - در مشرق پشاور) به کرانه چپ منتقل می‌شود. در شمال ملتقای رود کابل و سند از شمال و مشرق نواحی بونیر و سوات و دیر و بجاتور (منطقه مسیر رود سوات و شاخه آن پنج کر) را دربر می‌گیرد و در جنوب چترال، مرز دولتی پاکستان و افغانستان را قطع می‌کند و متوجه کابل می‌گردد. در مغرب کابل مرز شمالی منطقه انتشار زبان افغانی از سمت جنوب فلات هزاره‌جات و جبال کوه بابا و مسیر علیای هریرود و شاخه‌های آن را دور زده، در مغرب هرات به مرز ایران و افغان می‌رسد. در خارج از حدود یاد شده نیز عده‌ای از افغانی‌زبانان (پشتو زبانان) در دیگر نواحی افغانستان زندگی می‌کنند - به شرح زیر: در شمال افغانستان، بین دامنه‌های شمالی هندوکش و ساحل چپ آمودریا (جیحون) و دره‌های کوچکارود و طالقان رود و قوندوز رود و سرپل رود و ایالت هرات.

در سرزمین پاکستان هم عده‌ای افغانی زبان در بلوچستان و عده، محدودی در ناحیه کوهستانی چترال (دره آشرت) و ناحیه کشمیر - در عاملگری گیل گیت و ناحیه کوهستانی شمال شهر چیللاس (آنچه اصطلاحاً «اراضی قبایل» نامیده می‌شود) - زندگی می‌کنند. عده ناچیزی نیز در سین تیزیان (چین) هستند، ولی درباره زبان ایشان اطلاعی در دست نیست.

منطقه زبان افغانی از سمت شمال و شمال غربی و غرب با قلمرو لهجه‌های فارسی و تاجیکی هم مرز است و از جنوب با زبان بلوچی و از مشرق با لهجه‌های هندی منتسب به گروه‌لهند و در اقصای شمال شرقی با زبانهای چترال و کافرستان (کخوار و غیره) هم مرحد می‌باشد.

بر روی هم ۱۲-۱۱ میلیون نفر به زبان افغانی سخن می‌گویند که از آنجمله ۵/۵

۱. افغانان خود خویش را پستون *pastun* (که جمع آن پشته *Pastana* می‌شود) می‌نامند و نام زبان مزبور پشتو *Pasto* نیز از این کلمه مأخوذ است که افغانان زبان خویش را چنین می‌نامند. اینک در بعضی تألیفات این زبان را پوشتو خوانده‌اند در نتیجه تحریف کتابت انگلیسی این کلمه است (*Pushtu*).

میلیون در کشور پاکستان (از این عده بیش از ۲۰۰ هزار نفر در بلوچستان اقامت دارند) و قریب ۵۰ هزار نفر در ایران زندگی می کنند. افغانی (پشتو) زبان رسمی و دولتی کشور افغانستان است - که در جنوب غربی آسیای مرکزی - تقریباً در مرکز آن قاره قرار دارد. کلمه افغانستان به معنی «سرزمین افغانان» است - ولی افغانان تنها قوم آن کشور را تشکیل نمی دهند.^۱

اکثر افغانان و بیشتر ساکنان آن سرزمین (بیش از ۹۰ درصد) به کشاورزی - زراعت و دامداری به شیوه صحرانشینی و نیمه صحرانشینی - اشتغال دارند. شیوه زندگی عده کثیری از افغانان دامدار تاکنون هم بیابانگردی است (قریب ۲ میلیون). بخش مهمی از مردم افغانی زبان (اعم از آنان که زراعت پیشه و یا برجا هستند و یا به زندگی صحرانشینی و نیمه صحرانشینی ادامه می دهند) کماکان در تقسیمات قبیله ای و عشیرتی و «خیلی» را حفظ کرده اند.

قبایل افغانی در درجات مختلف تکامل اجتماعی و اقتصادی قرار دارند. بزرگترین قبایل افغانی، مثلاً درانی (قریب یک میلیون و نیم نفر که بیشترشان در ایالت قندهار و ناحیه فراه سکونت دارند) و قلزائی (بیش از یک میلیون و دویست هزار نفر که اکثر آن در فلات غزنه و دامنه های غربی کوه های سلیمان اقامت دارند) در پایان قرن هجدهم و آغاز قرن نوزدهم در میان آنان سازمان خانخانی و فتودالی پدید آمده بود. دیگر قبایل (بخصوص قبایل صحرانشین) تا روزگار مانیز بسیاری از بقایای زندگی جماعتی و عشیرتی را حفظ کرده اند، از قبیل: سازمان جنگی قبیله ای، «جرگه» پیران، که مهمترین مسائل زندگی قبیله را حل و فصل می کنند، شیوه زندگی فتودالی - پدرشاهی و غیره. مثلاً قبایل وزیري (دامنه جنوبی جبال سلیمان در دره های توچی رود و گومال رود) و موماند های کوهستانی (در شمال گذر خیبر) جزو گروه اخیر الذکر می باشند.

بخش مهمی از اراضی بین رود سند و جبال سلیمان که سکنه آن افغانی بودند، در زمان سیادت انگلیسیان در هندوستان، جزو ایالت مرزی شمال غربی هندوستان شده بود. پس از تقسیم هندوستان در سال ۱۹۴۷ به دو کشور جمهوری پاکستان و هندوستان، سرزمین مزبور جزو پاکستان گشت. و اکنون قریب پنج میلیون و نیم افغانی در پاکستان زندگی می کنند. ۲. و قبایل بزرگی چون افریدی (بیش از ۴۰۰ هزار نفر در پیرامون گذر خیبر و بخش کوهات) و وزیري (قریب ۵۰۰ هزار نفر در نواحی کوهستانی جنوب کورام - در مسیر توچی رود و گومالا رود) و یوسف زای (در دره پشاور و نواحی کوهستانی سوات و پنج کر) و غیره در سرزمین مزبور اقامت دارند.

۱. جمعیت افغانستان (بنا به اطلاعات مأخوذ از منابع مختلفه) ۱۲-۱۰ میلیون نفر است. گنشته از افغانان که قریب ۵۰ درصد جمعیت آن کشور را تشکیل می دهند، بیش از دو میلیون نفر تاجیک و قریب یک میلیون نفر هزاره ایهای تاجیکی زبان و قریب ۳۰۰ هزار نفر چورآیماکهای تاجیکی زبان و گروه های کوچکی از لران و کردان و بختیاران و بلوچان پادسی زبان در آن سرزمین زندگی می کنند. و مضاف بر این در نواحی شمالی افغانستان عده کثیری از بک (قریب یک میلیون نفر که بیشتر در ایالات مزار شریف و کته گان و ناحیه میمند سکونت دارند) در ترکمن (قریب ۳۸۰ هزار نفر که بیشتر در مغرب مزار شریف و ناحیه میمند سکونت دارند) وجود دارند. در افغانستان گروه های کوچکی از اقوام هندی (هندیکی، جاتی، کشمیری) و عرب و یهودی و غیره دیده می شوند.
۲. افغانان مقیم پاکستان را عادهً «پاتان» می خوانند و این اصطلاح از قرن شانزدهم م. مشهور است.

قبایل افغانی زبان در طی تاریخ طولانی خویش باقبایل واقوام بسیار دیگری که در اراضی افغانستان کنونی و شمال غربی هندوستان اقامت داشته‌اند در تماس بوده‌اند و از ایشان متأثر و متقابلاً در آنان تأثیر می‌نموده‌اند افغانانی که به تدریج به زندگی پابرجا خو می‌گرفته‌اند در جریان این تأثیرات متقابل از مردم زراعت پیشه و شهری پیرامون خویش (که بیشتر تاجیک و هندی بودند) روش و شیوه‌های زراعت و پیشه‌ها و تجارت را فرا گرفته و آلات و ادوات مشاغل مزبور را از اطرافیان مزبور گرفته به کار بردند. بر اثر تجزیه و تحلیل لغات فراوانی که زبان افغانی از فارسی-تاجیکی به‌وام گرفته (مانند: آباد، انبار، انبر، بادام، بازار، بام، پل، ترب، توت، جارو، جامه، چارمغز (گردو)، چراغ، چرخ، خانه، دانه، دیوار- دیوال، سائوزی (سبزی)، کاریز، گندم، میوه و غیره) شکمی باقی نمی‌ماند که در زمینه زراعت و زندگی شهری و صنعت و بازرگانی، افغانان چیزهای فراوان از فارسی زبانان تاجیک فرا گرفته‌اند. لغات عربی که بخش مهمی از کلمات پشتو را تشکیل می‌دهند نیز از طریق زبان فارسی وارد افغانی شده است (بخصوص لغات مربوط به دین و فرهنگ و زندگی مسلمانان و غیره).

شاهد روابط طولانی لسانی میان پشتو و السنه هندی همانا لغات فراوان هندی است که در افغانی به‌وام گرفته شده و بیشتر مربوط به پیشه‌ها و زندگی شهری و بازرگانی می‌باشد. گواه مهمتری در تأیید روابط مزبور همانا تأثیر عمیق اصوات زبانهای هندی در پشتو می‌باشد که به صورت ورود بسیاری از صداهای مغزی هندی از قبیل $\{d, p, n\}$ در زبان افغانی (دو صدای اول $\{d, p\}$ فقط در لغات هندی الاصل وجود دارند) تجلی کرده. وجود این صداهای ویژه هندی-که اکثر زبانهای ایرانی فاقد آنها می‌باشند- در زبان پشتو این ظن را تقویت می‌کند که سو بستر (قشر زیرین) هندی در تکامل زبان افغانی نقشی داشته است. ۱. زبانهای ترکی نیز تا حدی در زبان پشتو- بخصوص در لغات مربوط به امور جنگ و شکار- تأثیر داشته‌اند.

سطح پست تکامل نیروهای تولیدی، سستی روابط اقتصادی میان نواحی مختلف، و وضع کوهستانی و پیچ در پیچ و سخت طبیعی سرزمین افغانی زبانان موجب پیدایش و انشعاب لهجه‌های بسیار از زبان پشتو گشت. قبایل افغانی به لهجه‌های متعدد زبان پشتو سخن می‌گویند و لهجه‌های مزبور غالباً از لحاظ ترکیب صوتی و لغات و اجزاء کلمات با یکدیگر تفاوت بارز دارند.

لهجه‌های افغانی را علی‌الرسم به دو گروه اصلی تقسیم می‌کنند: ۱/ لهجه‌های غربی و یا جنوب غربی (مهمترین لهجه این گروه قندهاری است). ۲/ لهجه‌های شرقی و یا شمال شرقی (که مهمتر از همه آنها پشاور است). مبنای این تقسیم عبارت است از مطابقت $\{p, t\}$ افغانی غربی با $\{g, x\}$ افغانی شرقی. مثلاً «پشتو» و «تیژه» $Paštō, Tīza$ که به لهجه قندهاری («پشتو» نام زبان و تیژه به معنی «سنگ») || به لهجه پشاور پختو و تیگه $Paxto, tīga$ می‌شود. بدین سبب گاهی لهجه‌های غربی را از نوع «پشتو» و لهجه‌های

۱. در زبانهای هندی نیز صداهای مغزی از قدیم وجود نداشته‌اند و ممکن است که زبانهای هندی و افغانی تحت تأثیر زبانهای باستانی (در اوپدی) هندوستان قرار گرفته بوده‌اند.



شرقی را از نوع «پختو *Paxto*» می نامند.

ولی این تقسیم تاحدی قراردادی و مشروط است: زیرا لهجه های بسیاری وجود دارند که از برخی لحاظ به لهجه قندهاری و از بعضی جهات دیگر به پشاور و نزدیک می باشند. نخستین آثار موثق که از زبان پشتو در دست است به قرنهای پانزدهم و شانزدهم مربوط می باشد^۱ ولی تا سال ۱۹۳۳ م. زبان رسمی افغانستان زبان فارسی بوده و در آغاز قرن بیستم نیز زبان فارسی در آموزش و تعلیمات عمومی و مطبوعات و زندگی اجتماعی آن کشور مقام اول را حایز بوده است. موقع زبان فارسی در افغانستان چنان استوار بود که در پیرامون سال ۱۹۲۰ بسیاری از کارشناسان معتقد بودند که سرنوشت زبان افغانی همان است که زبان محاوره ای قبایل افغانی باشد و هرگز وارد صحنه وسیع اجتماعی نخواهد گشت. ولی در همان اوان نهضتی در افغانستان پیاپی که پشتو را در تعلیمات و زندگی اجتماعی و مطبوعات و ادارات دولتی متداول کرده رسمیت بخشید. زبان افغانی به تائی و به دشواری و به تدریج در مطبوعات و تعلیمات عمومی و ادبیات نفوذ کرد. و فقط در سالهای ۳۶-۱۹۳۳ به عنوان زبان رسمی و دولتی افغانستان شناخته شد.^۲ در همان دوران فرهنگستان افغان به نام «پشتو تولنا *Paštōtolōna*» که هدف آن بررسی زبان پشتو و ترقی ادبیات افغان بود تشکیل گردید. دانشکده فقه اللغة دانشگاه کابل که در سال ۱۹۴۳ تأسیس گشته نیز در همین جهت فعالیت می کند. اکنون روزنامه ها و مجلات و کتب

درسی و تالیفات ادبی و علمی بسیار در افغانستان به زبان پشتو منتشر می شود. پایه زبان ادبی افغانستان لهجه قندهاری پشتو می باشد. بدیهی است که نظر به سطح پست معارف افغانستان^۳ و بی سوادی اکثریت قاطع مردم (قریب ۹۵٪) نفوذ زبان ادبی در لهجه های متعدد افغانی عاجلاً ناچیز است. از دیگر سو فقدان متن استوار و مکتوب در زبان پشتو و تنوع لهجه ها - موجب تزلزل موازین ادبی آن زبان گشته و موازین موجود بر اثر نفوذ لهجه آمی فلان و یابهمان نویسنده مورد تجاوز قرار گرفته و دچار دگرگونی می گردد.^۴ پاتانهای افغانستان از شکل ادبی که اندکی باشکل پیش گفته متفاوت است استفاده می کنند. مبنای زبان ادبی افغانی شرقی (یا «پختو») لهجه قبایل یوسف زای دره پشاور می باشد که جزو گروه لهجه های شرقی (شمال شرقی) می باشد.

خط افغانی بر پایه الفبای عرب است که حروف چندی بر آن افزوده - با اصوات زبان افغانی سازگار کرده اند.^۵

نخستین آثار قابل وثوق زبان افغانی (قرن پانزدهم م.) تالیفات تاریخی می باشند. و قدیمتر از همه کتاب شیخ مالی است در تاریخ غلبه قبایل یوسف زای بر امارت سوات (۲۴-۱۴۱۳) در قرنهای شانزدهم و هفدهم ادبیات (بخصوص شعر) به زبان افغانی

۱. اطلاعاتی در دست است که پیشتر نیز به زبان پشتو تالیفات وجود داشته - ولی اصالت آنها هنوز ثابت نگشته است.
۲. نخست این زبان در ردیف فارسی - زبان رسمی شناخته شد. و زبان فارسی تاکنون نیز در زندگی اجتماعی و فرهنگی افغانستان مقام مهمی دارد.
۳. حتی به گفته نمایندگان رسمی دولت افغانستان در سال ۱۹۴۶ م. عدد محصلین در افغانستان ۱۰۷ هزار بوده یعنی تقریباً یک درصد جمعیت آن کشور.
۴. تنه این موازین زبان ادبی و املائی کلمات و دیگر مسائل مربوط بدان مورد توجه وافر فرهنگستان افغانستان و محافل اجتماعی آن کشور می باشد. و غالباً در مطبوعات نیز بر سر این مسائل بحث در می گیرد.
۵. جدول پیشتر نقل شده.

بالنسبة پیشرفت کرد و در تکامل و ترقی آن سران سلك روشنیان نقش نمایانی ایفاء کردند. ایشان از ادبیات برای بیان و تبلیغ نظرهای مذهبی و اجتماعی و سیاسی خویش استفاده می کرده اند. کتاب خیرالبیان به قلم بایزید انصاری که میانی تعلیم وی را بیان می کند مهمترین اثر جمعیت روشنیان شمرده می شود. گ. مورگستون بخشی از متن آن کتاب را کرده است. *G.morgensterne, The New Antiquary, vol. II, Bombay 1939* در قرن هفدهم مؤسس و بزرگترین گوینده شعر غیر مذهبی افغانی، یعنی خوشحال خان هتاک (۱۶۸۸-۱۶۱۳) ظهور کرد. اشعار خوشحال خان به زبان ساده مردم نوشته شده و از لحاظ مضمون متنوع است و عقاید اجتماعی و سیاسی شاعر^۲ و مناظر طبیعی میهن عزیز وی و احساسات رقیق عاشقانه در آن منعکس است. شاعران افغانی قرنهای هفدهم و هجدهم اشعار تغزلی و آموزشی و ترجمه افسانه های «پنجانتتری» هندی و آثار سعدی و جامی را به زبان افغانی از خود باقی گذاشته اند. در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم نثر ادبی به زبان پشتو پدید آمد و پیشرفت آغاز کرد و مولوی احمد و احمد جان بانی آن بودند. نمایندگان نثر ادبی در ادبیات کنونی افغانی چندتن از نویسندگان و روزنامه نویسان مشهور می باشند (از قبیل الفت، خادم، حبیبی، بنیاد و غیره). نثر ادبی در ادبیات معاصر افغانستان مقام اول را حایز است. آثار بسیاری از مؤلفان بیگانه و از آن جمله روسی (آ.پ. چخوف و ل.ن. تسلاستوی و م. گورکی) - به زبان افغانی ترجمه شده و می شود.

فرهنگ عامه افغانی پرمایه است و اشعار عامه خلق و ترانه ها و امثال و حکم مردم آن سرزمین بسیار غنی است. فرهنگ عامیانه افغانی نه تنها از لحاظ ارزش فوق العاده هنری آن گیرا می باشد. بلکه منبع بیکرانی است برای بررسی زندگی و گذشته تاریخی افغانیان. در اشعار عامه مردم افغانستان بویژه مبارزه متمادی قبایل آزادی دوست آن سرزمین - علیه غاصبان بیگانه منعکس شده است.

زبان آسی (آستی)

آسی زبان اکثریت مردم جمهوری خود مختار آستی شمالی (عضو جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه) و ایالت خود مختار آستی جنوبی (عضو جمهوری شوروی گرجستان) می باشد. ۳ منطقه انتشار زبان آسی را رشته جبال اصلی قفقاز به دو بخش نامتساوی (که بخش شمالی آن بزرگتر است) تقسیم کرده و به طور کلی حدود آن همان مرزهای دو قسمت خود مختار مذکور است.

۱. در قرن شانزدهم و آغاز قرن هفدهم سلك روشنیان، نهضت قبایل افغان (بیشتر قبیله یوسف زای را) که مبنای اجتماعی و ارضی داشت علیه غصب اراضی جماعات توسط خوانین بزرگ افغانی و علیه یوغ امپراطوری مغولان کبیر که در قرن شانزدهم اراضی قبایل شرقی افغانستان را تصرف کرده بودند - رهبری می کرد. مؤسس سلك روشنیان و ادبیات آن بایزید انصاری (۸۵ - ۱۵۲۵) نام داشت و خود را مسیح اعلام کرد و «پیر روشن» می نامید و نام سلك مزبور نیز از همین مأخوذ است. در سال ۱۶۱۱ - سلك مزبور به دست خوانین افغان و منول نابود شد.

۲. خوشحال خان که پیشوای قبیله هتاک بود با سلاح و قلم علیه امپراطوری مغول کبیر مبارزه کرد.

۳. شهر عمده آستی شمالی، شهر ارزکیذره است - که سابقاً ولادی قفقاز نام داشته و شهر عمده آستی جنوبی «استالینی ری» نام دارد.

ОСЕТИНСКИЕ АЛФАВИТЫ

Осетинский алфавит на основе латинской графики		Современный осетинский алфавит на основе русской графики	
A a	V v	A a	Пъ пъ
B b	X x	Æ æ	Р р
C c	Y y	Б б	С с
D d	Z z	В в	Т т
E e	Æ æ	Г г	Тъ тъ
F f	Č č	Гъ гъ	У у
G g	Čh čh	Д д	Ф ф
H h	Dz dz	Дж дж	Х х
I i	Dž dž	Дз дз	Хъ хъ
J j	Kh kh	Е е	Ц ц
K k	Ph ph	Ё ё	Цъ цъ
L l	Th th	Ж ж	Ч ч
M m	Ch ch	З з	Чъ чъ
N n	Ь ь	И и	Ш ш
O o		Й й	Щ щ
P p		К к	ь
Q q		Къ къ	Ы ы
R r		Л л	ь
S s		М м	Э э
T t		Н н	Ю ю
U u		О о	Я я
		П п	

اکنون بیش از ۳۵۰ هزار نفر به زبان آسی سخن می گویند (طبق سرشماری سال ۱۹۳۹، ۵۰۰ ۳۵۴ نفر).

زبان آسی به دو لهجه اصلی - ایرونی *Eroni* (شرقی) و دیگوری *Digori* (غربی) تقسیم می شود. لهجه اخیر الذکر از لحاظ تاریخی و زبانشناسی مهجورتر و قدیمتر است. فقط عده کمی از آستی ها به لهجه دیگوری - که در دره های بخش غربی جمهوری خودمختار آستی (در امتداد رودهای اوروخ و اورسدن و غیره) رایج است - سخن می گویند. قریب ۷۵ درصد آستیا به لهجه ایرونی تکلم می کنند. ۱. لهجه مزبور مبنای زبان ادبی آسی است. آثار کوستا خطاگوروف (۱۹۰۶ - ۱۸۵۹) شاعر، ملی ورجل اجتماعی ترقیخواه آسی در ترقی و تکامل زبان مزبور نقش درخشانی ایفاء کرده است. کتب و مطبوعات بالنسبه خیلی به لهجه دیگوری نیز وجود دارد.

اسلاف آستهای کنونی همان آلانهای بوده اند که در منابع روم شرقی از ایشان یاد شده و در منابع روسی و گرجی به نام یاسی واسی نامیده شده اند و از عهد عتیق وجود ایشان در سرزمینهای مجاور آزوف و مجاور دریای سیاه و قفقاز شمالی معرّض گشته است. در پایان قرن گذشته بر اثر مساعی دانشمندان روسی و بخصوص آکادمیسین و. ف. میللر معلوم و ثابت گشت که زبان آسی وارث بلا فصل زبان قبایل اسکیت و سمرات است که در عهد باستان به حاشیه دشتهای جنوب روسیه و کرانه های شمالی دریای آزوف و دریای سیاه کوچ کردند. در نتیجه جریانات تاریخی و نژادی پیچ در پیچی که اراضی جنوب روسیه و قفقاز مقدم را در طی قرون بعدی دستخوش خویش ساخت، زبان آسی نیز فقط در بخشهای مقدم جبال اصلی قفقاز محفوظ و باقی ماند و در قرنهای چهاردهم و پانزدهم م. بخشی از آستیان (آسیان) در تحت فشار دیگر قبایل و اقوام قرار گرفته ناچار به جنوب جبال قفقاز کوچ کردند.

بر اثر الحاق سرزمین آستی به روسیه فرهنگ روسی... در آن خطه نفوذ کرد و آستیان در وقایع و انقلابات ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روسیه شرکت جستند و در ۱۹۲۰ به کشور جدیدالتأسیس شوروی ملحق شدند و سرزمین ایشان در ۱۹۲۹ و ۱۹۳۶ م. به دو جمهوری خود مختار سابق الذکر تقسیم شد.

اکنون به موازات فرهنگ آسی ادبیات آن زبان نیز راه ترقی و تکامل را طی می نماید. آثاری از عهد باستان در فرهنگ عامیانه آسی محفوظ مانده و به ویژه افسانه دلیرهای پهلوانان عهد کهن (افسانه های نارتی) بسیار گیر است...

زبان آسی از اواخر قرن هجدهم دارای خط است. خط آسی که نخست در سال ۱۷۹۸ به منظور تبلیغات دینی تکوین یافت در آن عهد بر پایه حروف مذهبی اسلاوی قرار داشت. ولی مدتی بعد حروف غیر مذهبی روسی مبنای خط آسی قرار گرفت. مساعی دانشمندان روسی - مانند آکادمیسین آ. شگرن (الفبای ۱۸۴۴ که بر پایه حروف غیر

مذهبی تنظیم گشته بود) و آکادمیسین و.ف. میلر، در تکمیل الفبای آسی نقش مهمی را ایفاء کرد. از ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۸ م. در آستی شمالی و جنوبی از الفبایی که برپایه لاتینی بود استفاده می کرده اند.

ولی چون الفبای لاتینی مناسب با ضروریات سازمان فرهنگی آستی نبود از سال ۱۹۳۸ در جمهوری خود مختار آستی خطی که برپایه الفبای روسی مبتنی بود معمول گشت و جانشین الفبای لاتینی شد. و تاکنون نیز متداول است.

У	a	Җ	κ	З	δ	Ү	4b
О	б	Җ	7	Ү	з	Җ	2b
У	u	Ө	м	У	хз	З	κb
Җ	д	Б	н	б	x	З	7b
У	e	м	o	Һ	z		
Ө	φ	Ө	n	Ө	ω	Ө	m
О	z	Һ	p	Ү	ж	Д	gз
Җ	zz	Ө	m	З	(2b)	Ж	дж
У	u	б	c	С	æ		
У	u	У	y	С	œ	З	(yœ)

الفبای آسی جنوبی برپایه خط گرجی

برای ادای اصواتی که در زبان روسی وجود ندارد از تلفیق حروف استفاده شده است. مثلاً برای ادای صدای حلقی و انسدادی از تلفیق ts, yz, rz و برای مصمتهای تلفیقی از G, dm و غیره استفاده می شود.^۱

۱. در تکوین الفباء، جدید تاجیکی اصل بسیار مستحسنى مراعات گشته و هر صوت اصولاً با يك حرف ادا شده است مثل q, y, f, k و الخ.

در ناحیه خود مختار آستی جنوبی (که جزو جمهوری گرجستان است) در سال ۱۹۳۹ الفبائی که بر پایه خط گرجی (مخه‌دزولی)^۱ بود جانشین الفبای لاتین گشته است. ولی در سالهای اخیر در آستی جنوبی نیز الفبائی که بر پایه خط روسی است متداول گشته.

زبان کردی

کردی زبان کردان است - قومی که در سرزمین وسیعی زندگی می‌کنند. آن سرزمین به نام قوم مزبور «کردستان» نامیده می‌شود. اراضی کردستان بیشتر کوهستانی است و میان ۳۴-۳۹ درجه عرض شمالی و ۴۶-۴۷ درجه طول شرقی قرار گرفته و اکنون جزو چهار کشور کنونی آسیای مقدم - ایران و عراق و ترکیه و سوریه می‌باشد. بخش مرکزی کردستان را رشته جبالی به همین نام - یعنی ناحیه‌ای کوهستانی در محل اتصال فلاتهای ایران و ارمنستان - اشغال کرده. این ناحیه از سمت مشرق سرزمینهای بین دریاچه‌های وان و رضائیه و در جنوب شرقی بخش شمال غربی زاگروس (تقریباً تا حوالی کرمانشاه) و در شمال غربی و غرب - نواحی کوهستانی مسیر علیای دجله و فرات (باشاخه‌های آنها) و بین النهرین علیا را شامل می‌باشد.

کردان بیش از ۸۰ درصد ساکنان کردستان را تشکیل می‌دهند و در سراسر اراضی یادشده زبان کردی رواج دارد.

در ایران، کردی بیشتر در نواحی کرمانشاه و ماهدشت و سنندج و مهاباد (ساوج - بلاغ سابق و جنوب دریاچه اورمیه) و خوی و ماکو (شمال دریاچه اورمیه) انتشار دارد. در برخی دیگر از نواحی ایران نیز مردم کردی زبان دیده می‌شوند. به شرح زیر:

گروههای ناچیزی در ناحیه دیلمان (در شمال قزوین و کرانه راست سفید رود و هر دو کرانه شاهرود) و ناحیه کلون عبود (فارس - شمال غربی شیراز) و شمال غربی لرستان (مابین رود کرخه و مرز ایران و عراق) و بخش شمال شرقی بلوچستان ایران زندگی می‌کنند. گروه بالنسبه کثیر العده‌ای از کردان (۳۰۰-۴۰۰ هزار نفر) در شمال خراسان و حوالی نیشابور و بجنورد و شیروان و قوچان - و در امتداد مرز ایران و شوروی سکونت دارند. اینان اعقاب قبایل کردی هستند که شاه عباس اول (۱۶۲۸ - ۱۵۸۷) - برای جلوگیری از دستبردهای قبایل ترک به مرزهای شمالی خراسان - به این نقاط کوچانده بود. بعدها هم - بخصوص در دوران سلطنت نادرشاه (۱۷۴۷ - ۱۷۳۶) - برخی قبایل کرد به این نواحی انتقال داده شدند.^۲

در کردستان ترکیه، کردان فلات ارمنستان و بخش علیای بین النهرین (جزیره) و

۱. نخستین کوششی که برای استفاده از خط گرجی در کتابت زبان آسی به عمل آمد در اواسط قرن هجدهم بوده و با فعالیت مبلغان مذهبی گرجی ارتباط داشته است.

۲. برای اطلاعات مفروح درباره قبایل کرد خراسان و زبان آنان رجوع شود به اثر و. ایوانوف. W. Ivanov notes on Khorassani Kurdish, JASB, N. S, vol. XXIII, No1, 1927.

نواحی مجاور آن را مسکون ساخته‌اند. در سراسر اراضی مزبور، در نواحی مرزی با شوروی (ارمنستان شوروی) و ایران و عراق و بخشی از مرز ترکیه و سوریه و در بخش علیای دجله (و شاخه‌های آن از قبیل بختان و زاب بزرگ و غیره) و فرات (و شاخه آن به نام مراد چای و غیره) اکثریت قاطع مردم به زبان کردی سخن می‌گویند. فقط در بعضی نواحی و به خصوص در شهرها (اورفا، دیاربکر، الیازیگ، بدلیس، ماردین، وان) عده ترکی زبانان (ترکان) قابل اهمیت است. در ولایات دیاربکر و سیرت و ماردین و حق یاری (که مرکز آن شهر چولم‌رک است) و وان و آگری (مرکز آن شهر قره‌کیوس) و موش و بین‌گیول (مرکز آن شهر چاپا‌کچور) و تونجلی و غیره تا حدود ۷۵ درصد جمعیت کرد بوده و در ولایات اورفا و ارزنجان و ملاطیه تا ۵ درصد و در ولایات قارص و ارزروم تا ۲۵ درصد مجموع ساکنان کرد زبان می‌باشند.

در دیگر نواحی ترکیه نیز کردان دیده می‌شوند. بدین شرح: در مرکز آن کشور در شرق سیواس و جنوب آماسیه و نواحی ماراش کرشهر و در جنوب آنکارا (نواحی امیردات و هایمانا و کوچی‌سار) و جلگه قونیه. در نواحی مرکزی آناتولی کردان بالنسبه تازه وارد می‌باشند و دولت ترکیه ایشان را در جنگ جهانی اول و پس از فرونشاندن شورشی که بین سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ وقوع یافت به نواحی مزبور کوچانده.

در سرزمین عراق کردی زبانان در تمام اراضی مرزی با ایران و ترکیه و سوریه که در مسیر دجله و شاخه‌های چپ آن- زاب بزرگ و زاب کوچک واقع است (نواحی موصل کرکوک، رواندوز، اربیل، کی سنجاق، سلیمانیه و منطقه جبال سنجار) اقامت دارند.

کردی زبانان سوریه به طور کلی در بخش شمال شرقی آن کشور در نواحی مرز ترکیه و عراق (حوالی جزیره و کامیش‌لی و غیره) و همچنین در شمال شهر حلب و دمشق ساکن می‌باشند.

عده‌ای کردی زبان در ارمنستان (بیشتر در نواحی جنوب جبال همبک و غرب دریاچه سوان- در اچمیادزین و اشترک و تالین و نوربایازت و آلا‌گیوز) و آذربایجان شوروی (در نواحی کوهستانی جنوب غربی آن- یعنی کل‌بجار و لاپین و شوشه) و گرجستان (تفلیس و بعضی نواحی دیگر) و عده کمی در ترکمنستان در ناحیه مرزی با ایران (فیروزه- در جنوب عشق‌آباد) زندگی می‌کنند. گروه اخیر الذکر از خراسان آمده‌اند و به لهجه کورمانجی سخن می‌گویند.

در افغانستان و پاکستان نیز عده‌ای کردی زبان دیده می‌شوند.

اطلاعاتی که درباره عده کردان در دست است فوق‌العاده متضاد می‌باشد.

بنا به گواهی منابع مختلف در ایران در حدود ۲/۵-۲ میلیون و در ترکیه ۳-۲/۵ میلیون و در عراق تا حدود ۱/۲ میلیون و در سوریه قریب ۳۰۰ هزار و در افغانستان و پاکستان بر روی هم در حدود ۲۰۰ هزار نفر کرد زندگی می‌کنند.

طبق آمار سرشماری سال ۱۹۳۹ در اتحاد شوروی ۴۵۹ هزار کرد مقیم بوده‌اند.

در این اواخر بعضی از مؤلفان ارقام دیگری ذکر کرده‌اند. بدین طریق می‌توان عده کردی زبانان را بر روی هم ۸-۷ میلیون تخمین زد.

برخی معتقدند که کزنفون و دیگر مؤلفان باستانی نخستین کسانی هستند که از کردان یاد کرده‌اند.^۱

مؤلفان ارمنی از کشور کردوک *Korduk* و متون سریانی از قردو *Qardu* نام برده‌اند.

از کوردان شبانان *Kurḏan suḅanan* در آثار پارسی میانه (قرن ششم میلادی) ذکر شده است. جغرافیون عرب در قرون وسطی همه کوهستانیان غرب ایران را «کرد» (یا به لفظ جمع «اکراد») می‌خواندند.

از قرن دهم و یازدهم قبایل کرد به تدریج در ولایات شرقی ترکیه کنونی نفوذ کرده اقامت گزیدند. از آغاز قرن شانزدهم بخشی از اراضی قبایل کرد جزو امپراطوری عثمانی و بخشی جزو کشور ایران عهد صفویه بوده است.

... شغل اصلی کردان دامداری و زراعت است. بخشی از ایشان هنوز هم به شیوه صحرانشینی یا نیمه صحرانشینی بسر می‌برند. (در ترکیه اینان را «کردان عشیرتی» می‌نامند). در سازمان اجتماعی ایشان هنوز روابط زمان ملوک الطوائف و بقایای دوران عشیرتی محفوظ مانده است.

ولی اکنون که سرمایه‌داری در کردستان نفوذ کرده (از دهه‌های آخر قرن نوزدهم) به تدریج اجتماع عشیرتی متلاشی می‌شود و این جریان بخصوص در میان کردانی که به شیوه زندگی پابرجا گزائیده اسکان یافته‌اند (مثلاً کردان ناحیه کرمانشاه و مهاباد و ماکو که قریب ۸۰ درصد کردان شیوه زندگی پابرجا را پذیرفته به کشاورزی سرگرم شده‌اند و همچنین کردان بسیاری از نواحی عراق و ترکیه) کاملاً نمایان است. اخیراً عده کردان شهرنشین نیز افزایش یافته است و در شهرها قشر کوچکی از بورژوازی و روشنفکران کرد پدید آمده و در مقابل عده بالنسبه کثیری کارگر کرد پیدا شده است.

کردان مذهب سنت جماعت دارند و عده کمی شیعه در میان ایشان دیده می‌شود. برخی از ایشان به مسالک و طرایق گوناگون اسلامی بستگی دارند که مشهورترین آنان سلک یزیدی (در ناحیه جبال سنجار و بعضی نواحی ترکیه و سوریه) می‌باشد...

در قرون وسطی ادبیات کردی از خطی که بر مبنای الفبای عربی بوده و با اصوات زبان کردی منطبقش کرده بودند استفاده می‌کرد.^۲

۱. کزنفون - کورشنامه.

۲. به جدول الفبای کردی رجوع شود.

در قرن دوازدهم شاعر بزرگی به نام احمد جزیری که «مال» تخلص می نمود ظاهر شد. در قرون وسطی چند ادیب و سخنور دیگر کرد نیز پدید آمدند. آثار ادیبان و شاعرانی که بیشتر مورد توجه عامه بوده وارد ادبیات غیر مکتوب عامه می گشت و در دسترس عموم قرار می گرفت. زیرا که آثار مزبور به صورت مکتوب نمی توانست مورد استفاده خلق که بی سواد بود قرار گیرد.

آثار احمد ملا جزیری (نیمه دوم قرن دوازدهم) و احمد خانی (۱۶۵۲-۱۵۹۱) و غیره در این شمار است...

آثار حاجی قادر کوئی که کوشیده است از گنجینه فرهنگ عامه کردی استفاده کند مقام خاصی دارد....

در پایان قرن نوزدهم اندک اندک کتبی به زبان کردی چاپ شد و روزنامه‌هایی منتشر گشت (نخستین روزنامه کردی کردستان نام داشت و در سال ۱۸۹۸ در قاهره منتشر گشت). از سال ۱۹۲۰ در عراق و از ۱۹۳۰ در سوریه و لبنان تألیفاتی به زبان کردی انتشار یافت...

کردان عراق در کتابت از الفبای عربی و کردان سوریه از سال ۱۹۳۱- از الفبای لاتین استفاده می کنند (کوششی که در عراق برای پذیرفتن الفبای لاتین به عمل آمد به جایی نرسید).

... در این ایام آثار عده‌ای از نویسندگان کرد مانند بیکس و نریمان وهه‌ثرار و جگر- خون و قدری جان شهرتی یافته است...

از سال ۱۹۴۵ کردان مقیم شوروی دارای خطی هستند که مبنای آن الفبای روسی است.

فرهنگ عامه کردی که ریشه باستانی دارد بسیار غنی و مشحون از حماسه پهلوانی و افسانه‌ها و ترانه‌های تغزلی و داستانهای خلق است و تاریخ پرهیجان و پیچ در پیچ مردمی که فرهنگ غیر مکتوب مزبور را به وجود آورده‌اند. تاریخ مبارزه با اعراب و مغولان و ترکان و جنگ با صلیبیون در آن منعکس شده است.

سرنوشت تاریخی کردان و پراکندگی آنان موجب پیدایش لهجه‌های بسیار گشته است.

لهجه‌های اصلی کردی (یادقیقت بگوئیم گروه‌های اصلی لهجه‌ها) عبارت است از: کورمانجی (گویشهای شمال غربی زبان کردی) و کردی (گویشهای جنوب شرقی).

لهجه کورمانجی بیشتر در میان کردان ترکیه (نواحی ماردین و نخبوان و بهدینان و حق یاری و وان و موش و ارز روم) و ایران (در نواحی که از قسمت مغرب به دریاچه رضاییه متصل می باشد و در خراسان) و شمال عراق (کردان سنجار و موصل) و سوریه و شوروی متداول است.

الفباهای کردی

الفبای کردی سال ۱۹۴۵ (برپایه خط روسی)	الفبای لاتینی کردی سال ۱۹۳۷	الفبایی که انجمن «خاور» درسوریه تدوین کرده	الفبای لاتینی کردی یک نوع دیگر	الفبای کردی (برپایه خط عربی)
a	a	a	a	آ
б	b	b	b	ب
ч	c	ç	ch	چ
ч'	ε	ç	ch	چ
щ	ç	c	c	ج
д	d	d	d	د
e	e	ê	ê	ی
ə	ə	e	e	ه
ə'	ə'	e, ə'	e	ع
ф	f	f	f	ف
г	g	g	g	ک
г'	q	ḡ	gh	غ
h	h	h	h	ه
h'	ḥ	ḥ	h	ح
и	i	î	i, iy	ی
ь	ь	i	i, y	
й	j	y	y	ی
к	k	k	q	ق
к'	q	k	k, kh	ک

الفباهای کردی

الفبای کردی (بر پایه خط عربی)	الفبای لاتینی کردی يك نوع تدوين ديگر	الفبای که انجمن «خاور» در سوره تدوين کرده	الفبای لاتینی کردی سال ۱۹۳۷	الفبای کردی سال ۱۹۴۵ (بر پایه خط روسی)
ل	l	l	l	л
لَ	lh	l	l	л
م	m	m	m	м
ن	n	n	n	н
و	o	o	o	о
پ	p	p	p	п
پَ	p, ph	p	p	п'
ة	q	q	q	q
ر	r	r	r	p
	rh	r, rr	r	p'
ص, س	s	s	s	c
ش	sh	ş	ş	ш
ط, ت	t	t	t	т
ط, ت	th	t	t	т'
وو, و	u	u	u	y
و	v	v	v	в
و	w	w	w	w
خ	x	x	x	x
و	ō	u	y	ō
ز	z	z	z	з
ژ	j, zh	j	z	ж

از این او بکار بردی کردی

در کردستان ایران (در کرمانشاه و سنندج و مهاباد و غیره) و شمال شرقی عراق (ناحیه رواندوز و اربیل و کرکوک و سلیمانیه) بیشتر به لهجه «کردی» سخن می گویند.^۱

لهجه های بعضی از قبایل کردی با لهجه های اصلی مزبور آنچنان متفاوتند که محققان آنها رازبانهای مستقلی می دانند. مثلاً از آن جمله است لهجه گورانی (در ناحیه کرمانشاه) که افراد قبیله گوران بدان متکلمند و لهجه زازا (متکلمان به این لهجه را «دیملی» می خوانند) که در میان کردان بعضی از نواحی ترکیه متداول می باشد. به شهادت دانشمندان و سیاحانی که در نواحی اخیرالذکر پژوهش کرده اند، قبایلی که به لهجه زازا و گورانی تکلم می کنند، در عین حال به لهجه های کردی هم آشنا می باشند. کتب و تألیفات بالنسبه معتناهی - اعم از مذهبی و غیر مذهبی به زبان گورانی وجود دارد. لهجه اورامانی که به گورانی نزدیک است در ناحیه اورامان (شمال کرمانشاه) رایج است. برخی از ویژگی های لهجه های زازا و گورانی حاکی از رابطه آنها با لهجه های مرکزی ایران (سمنانی) و سرزمین فارس (سیوندی و همچنین کرانه خزر) می باشد.

لهجه های لری و بختیاری

در جنوب منطقه انتشار زبان کردی ناحیه رواج لهجه های لری و بختیاری قرار دارد. لهجه های اخیرالذکر از آن قبایل لرو بختیاری جنوب غربی ایران است و به طور کلی به گروهی از لهجه های ایرانی مربوط است که لهجه های جنوب غربی فارس نیز جزو آن می باشند ولی با لهجه های کردی تفاوت بارز دارند. منطقه کوهستانی که در مشرق مرز ایران و عراق بین کرمانشاه و بروجرد (از شمال) نواحی کرانه ای خوزستان (از جنوب) قرار دارد - به نام قبایل مزبور - «لرستان» خوانده می شود. لرستان به دو بخش عمده تقسیم می شود: بخش شمال غربی یا لركوچك (در شمال غربی رود آب زاب) و بخش جنوب شرقی یا لر بزرگ (در جنوب شرقی رود مذکور).

لران در اراضی لركوچك زندگی می کنند. مرزهای شمالی منطقه ایشان وارد بخش جنوبی ناحیه کرمانشاه می شود و از سمت جنوب - در خوزستان - تا شهر دزفول پیش رفته اند. قبایل لر به دو گروه اصلی تقسیم می شوند: لران پشت کوه^۲ و لران پیشکوه^۳.

لران پشت کوه به طور کلی صحرائشین می باشند و به دامداری اشتغال دارند و لران پیشکوه اکثراً زراعت پیشه و تخته قاپو هستند و در منطقه میان دورود کرخه و آب دیز زندگی می کنند. لران نواحی شمالی لرستان - نزدیک بروجرد و نهاوند و نقاط شمالی تر، در ناحیه همدان و گروهی که حتی در رودبار (جنوب غربی قزوین) ساکن می باشند نیز زندگی پابرجا دارند و اسکان یافته اند.

۱. کلمه «کردی» را «در تألیفات زبانی - در مورد گویشهای شرقی زبان کردی به کار می برند. ولی باید در نظر داشت که سمت این مفهوم آنچنانکه باید و شاید مشخص نیست.

۲. «پشت کوه» بخشی از لرستان که در دامنه های جنوب غربی زاگروس که به سوی عراق است - قرار دارد.

۳. «پیش کوه» بخشی از لرستان که در دامنه های شمال شرقی زاگروس که به سوی ایران است قرار دارد.

در منطقه لر بزرگ و یا بختیاری- ایلات بختیاری اقامت دارند. بختیاریان صحرانشین در تابستان به نواحی مرتفع کوهستانی میان بروجرد و اصفهان کوچ می کنند و زمستان با حشم و دامهای خویش به جلگه خوزستان نزول کرده و تا شوشتر را فرا می گیرند. قبایل بختیاری به دو گروه تقسیم می شوند: هفت لنگ (در منطقه اصفهان) و چهار لنگ (در منطقه بروجرد). قبایل گروه اول به طور کلی زندگی صحرانشینی و یا نیمه صحرانشینی دارند و قبایل گروه دوم بر روی هم اسکان یافته اند. عده معتابهی از بختیاریان نیز در مناطق نفت خیز جنوب غربی ایران- میدان نفتون (در جنوب شرقی شوشتر) و هفت گل و آغا جاری و بهبهان (در مشرق و جنوب شرقی اهواز) زندگی می کنند. اطلاعاتی که درباره گذشته تاریخی لران و بختیاریان در دست داریم اندک است. منابع عربی قرون وسطی اینان را جزو قبایل کرد آورده به نام «اکراد» معرفی می کنند. از لران نیز در قرون وسطی یاد شده است. ولی نام «بختیاری» مدتها بعد در کتب و تالیفات آمده.

لران و بختیاریان شیعه مذهب هستند. عده افرادی که به لهجه های لری و بختیاری سخن می گویند دقیقاً معلوم نیست. منابع گوناگون عده ایشان را بدین قرار تخمین می زنند: لران از ۳۵۰ تا ۶۵۰ هزار نفر و بختیاریان از ۳۳۵ تا ۸۲۰ هزار نفر.

قبایل بخش غربی ایالت فارسی کهگیلویه (قریب ۱۰۰ هزار نفر در شمال شرقی بهبهان) و ممسنی (قریب ۲۵ هزار در شمال غربی شیراز) نیز به لهجه های لری تکلم می کنند.

قبایل لرو بختیاری دارای فرهنگ عامه هستند و بخصوص ترانه های ایشان فراوان و غنی می باشد که دانشمندان روسی برای بررسی آنها کوشش فراوان کرده اند. بختیاریان چنین می گویند: «مادریائی خروشانیم و ترانه های مارا پایان نیست. اگر آنچه را در دست است و از نیاکان به ما رسیده آنچه را اکنون از میان دولبان افراد خلق از نو پدید می- آید گرد آوریم، بیش از یک و دوشاهنامه فردوسی خواهد شد»^۱:

زبان بلوچی

بلوچان (یا بلوچان) که بیشترشان در جنوب شرقی فلات ایران- در ناحیه ای که به نام ایشان «بلوچستان» خوانده شده زندگی می کنند- به زبان بلوچی سخن می گویند. بلوچستان از سمت جنوب محدود است به دریای عمان و از مشرق به دره رود سند و از شمال غربی و مغرب به کویر لوت و جلگه پست رودمند و دریاچه باتلاقی جز- موریان را نیز شامل می باشد. بخش بزرگی از این سرزمین پهناور را کوهها (بویژه در مشرق- کوه های سلیمان و مکران و کرتار) و بیابانها و فلاتها اشغال کرده اند. سرزمین بلوچستان را مرز ایران و پاکستان از میان قطع می کند و بدو بخش تقسیم مینماید:

۱. از کتاب و.و. بارنولد تحت عنوان بازپدید تاریخی و جغرافیایی ایران (ص ۱۲۲ ۱۹۰۳ (CnB).

بخش غربی آن (بلوچستان ایران) جزو ایران و بخش شرقی (بلوچستان انگلیس پیشین) که اکنون یکی از ایالات پاکستان به شمار می رود و حاکم نشین آن شهر کوئته است جزو پاکستان است. در حدود بخش پاکستان دو امارت کلات و لاس بلاکه تحت حکومت خوانین محلی هستند وجود دارند.

گذشته از بلوچستان ایران که اکثریت مردم آن به زبان بلوچی سخن می گویند- این زبان در برخی نقاط دیگر ایران- کرمان و لارستان^۱ و سیستان و در امتداد مرز ایران و افغان و در جنوب و جنوب غربی دریاچه هامون و خراسان (ناحیه تربت حیدری و جوبین و سبزوار و ترشیز و در نواحی قاین و بیرجند) نیز تکلم می شود.

در پاکستان غربی زبان بلوچی در بلوچستان سابق انگلیس (که امارتهای کلات و لاس- بلارا نیز شامل می باشد) و نواحی جنوبی ایالت مرزی شمال غرب و جنوب غربی پنجاب و کرانه راست رود سند رایج است. از سمت مشرق، مرز انتشار زبان بلوچی، در بعضی نقاط، به کرانه راست رود سند و از شمال به آن سوی سی درجه عرض شمالی می رسد (حوالی کوئته و دره غازی خان و مظفرگر- محل اخیر در کرانه چپ رود سند است).^۲ زبان بلوچی در نواحی جنوبی افغانستان نیز انتشار دارد (در مناطق بیابانی ریگستان و دشت مرکخ) و عده کمی از بلوچی زبانان هم در ناحیه فراه زندگی می کنند.

عده ناچیزی از بلوچان نیز در اتحاد شوروی اقامت دارند و در بخشی ماری ترکمنستان افراد ۱۶ شرکت کشاورزی را تشکیل می دهند. (در مسیر سفلی رود مرغاب).

بلوچان در شبه جزیره عربستان - مسقط و عمان (ناحیه شارجه) هم دیده - می شوند.

در ایران تقریباً ۴۲۰ هزار و در افغانستان ۸۰ هزار و در شبه جزیره عربستان ۲۵ هزار و در پاکستان (طبق سرشماری ۱۹۴۱) ۱،۰۳۲،۰۰۰ بلوچ (از آنجمله ۷۵۰ هزار نفر در کرانه راست رود سند) زندگی می کنند. لازم به تذکر است که بخش اعظم بلوچان سند در میان مردم مجاور مستحیل شده به زبان سندی تکلم می کنند و بدین سبب کارشناسان معتقدند که شمار بلوچی زبانان پاکستان از ۸۰۰-۷۰۰ هزار تجاوز نمی کند.

در اتحاد شوروی بیش از ۵۰۰۰ بلوچ اقامت دارند.^۳ و ممکن است که اکنون این رقم به ۱۰۰۰۰ بالغ شده باشد.

بنابراین جمعیت بلوچی زبانان را در پاکستان و ایران و افغانستان و اتحاد شوروی و عربستان تخمیناً می توان ۱/۳-۱/۵ میلیون شمرد.

۱. ناحیه ای در جنوب ایران - در کرانه خلیج فارس و تنگه هرمز - سمت مشرق فارس.
۲. بلوچان زراعت پیشه در نقاط شمالی ترکانه چپ سند - تا حدود دره اسماعیل خان (نواحی کولیاچ، لون، دره بن و غیره) دیده می شوند. ولی معلوم نیست که بلوچهای مزبور زبان خود را حفظ کرده باشند.
۳. طبق آمار ۱۹۲۷، ۱۵۷۶ خانوار.

نخستین اطلاعات تاریخی که دربارهٔ بلوچان در دست است مربوط به قرن دهم م. می‌باشد. جغرافیون عرب آن زمان از بلوچانی که در غرب کرمان و میان کرمان و فارس و همچنین در مرزهای شمال غربی بلوچستان کنونی می‌زیسته‌اند، یاد می‌کنند. بلوچانی که اکنون در لرستان زندگی می‌کنند نیز - طبق روایات خودایشان - از کرمان به آنجا مهاجرت کرده‌اند. حدس زده می‌شود که بلوچستان از قدیم زادگاه بلوچان نبوده و ایشان فقط در قرون وسطی به آنجا مهاجرت کرده باشند. چنانکه بعد خواهیم دید، اطلاعات تاریخی مربوط به حرکت و مهاجرت بلوچان از غرب به شرق را لهجه شناسی تاریخی زبانهای ایرانی نیز تأیید می‌کند.

در قرون وسطی بلوچستان جزو قلمرو حکومت‌های خان‌خانی موجود در سرزمینهای هندوستان و ایران و افغانستان بوده است. در نیمهٔ اول قرن نوزدهم انگلیسیان در آن ناحیه نفوذ کردند و در پایان قرن گذشته (۱۸۹۶-۱۸۹۵) مرز کنونی ایران و بلوچستان سابق انگلیس را که پس از تقسیم هندوستان (سال ۱۹۴۷) جزو پاکستان گشته برقرار ساختند. دو امارت کلات و لاس - بلا که توسط خانهای محلی اداره می‌شود نیز در قرن نوزدهم تحت نظارت انگلیسیان درآمد. بلوچان در سراسر قرن نوزدهم چندین بار بر - انگلیسیان شوریدند (در سالهای ۶۲-۱۸۵۲ و ۹۸-۱۸۹۷ و ۱۹۰۱) و در طی دو جنگ افغان و انگلیس به افغانان یاری کردند (۸۰-۱۸۷۸ و ۱۸۴۲-۱۸۳۸)...

بیشتر بلوچان صحرانشین و نیمه صحرانشین بوده به دامداری و زراعت اشتغال می‌ورزند.

در سازمان اجتماعی بلوچان روابط عهد ملوک‌الطوایف حکمفرماست و بقایای فراوان از شیوهٔ زندگی عشیرتی هنوز در میان ایشان دیده می‌شود. بلوچان بقایای بسیار تقسیم می‌شوند و قبایل مزبور نیز به عشیرتهای کوچک منقسم می‌گردند. بزرگترین قبایل بلوچ، مانند ریند و ماری و بوگتی و ماگاسی که در پاکستان اقامت دارند ازدهها هزار نفر تشکیل شده‌اند. بلوچان سنی هستند.

در ترکمنستان شوروی و نواحی هم مرز با ایران (سرخس) چند کوچ‌نشین بلوچ از پایان قرن گذشته وجود داشته.

هرآنکدگی بلوچان و ضعف نیروهای تولیدی و کسندی پیشرفت آن و سطح پست فرهنگ مانع از بروز شخصیت ملی ایشان است. چنانکه پیش‌گفتیم بخشی از بلوچان در مردم سند مستحیل گشته‌اند. و از دیگر قبایل و گروههای نژادی گوناگون ساکن بلوچستان و بخصوص برائیان^۱ با بلوچان توأم می‌گردند.

۱. قبیلهٔ براهوی منطقهٔ وسیعی را در مرکز بلوچستان (در خط کلات - بلا) اشغال کرده‌اند که در سرزمین بلوچان داخل شده آن را به دو نیم تقسیم می‌کند. براهویان (قریب ۲۲۵ هزار نفر - طبق سرشماری ۱۹۳۱) به یکی از زبانهای دراویدی - که با زبانهای دراویدی جنوب هندوستان قرابت دارد - سخن می‌گویند. در سالهای اخیر براهویها و بلوچان با سرعت و شدت در هم آمیزند و مخلوط میشوند. و براهویان به زبان بلوچی متکلم می‌گردند. چند گروه از براهوی زبانان در نقاط غربی - مثلاً در شهر خورموک دیده می‌شود (شرق ایران - نزدیک محل تلاقی مرزهای ایران و افغانستان و پاکستان).

زبان بلوچی به دو گروه لهجه‌های اصلی تقسیم می‌شود: گروه شمالی یا شمال شرقی و گروه جنوبی یا جنوب غربی (مکرانی). لهجه‌های بلوچی شمال شرقی در شمال شرقی کلات و لهجه‌های جنوب غربی در مکران و خراسان انتشار دارد. زبان بلوچان ترکمنستان که از طرف دانشمندان شوروی مورد مطالعه قرار گرفته، جزو گروه اخیر الذکر می‌باشد.

لهجه بلوچان ترکمنستان با لهجه‌های بلوچی که بیشتر شرح داده شد متفاوت است و بیشتر به لهجه پنج‌گور (در مکران، اراضی پاکستان کنونی) نزدیک می‌باشد. خط بلوچی انتشار قابل ملاحظه‌ای پیدا نکرده و فقط اخیراً تألیفات چاپی بلوچی (بیشتر شعر) و روزنامه‌ها منتشر شده.

ظاهراً بخش مهمی از ایشان در عین حال هم بزبان مادری خویش و هم فارسی سخن می‌گویند و زبان فارسی برای بلوچان با سواد به منزله زبان کتابت است. بلوچان سرزمین پاکستان از خط و کتابت اردو استفاده می‌کنند. بلوچان ترکمنستان شوروی به زبان ترکمنی نیز آشنا هستند.

فرهنگ عوام و یا فولکلور بلوچ بسیار غنی است و دانشمندان شوروی در بررسی آن کوشش بسیار مبذول داشته‌اند.

زبان تاتی

بیشتر متکلمان به زبان تاتی تات‌ها می‌باشند. تات‌ها قومی هستند که در بعضی از نواحی آذربایجان و داغستان شوروی زندگی می‌کنند. بخشی از ساکنان شبه جزیره آب-شوران (ناحیه باکو، سوراخانی و بالاخانی) و نواحی شماخی و کربا و قوناخ کند و دیوچی و خیزی و دیگر بخش‌های آذربایجان شوروی و همچنین ناحیه دربند و برخی دیگر از نواحی داغستان (کایتاگو-طبرسان) به زبان تاتی سخن می‌گویند. عده تات‌ها در کشور شوروی قریب ۱۱ هزار می‌باشد.

گذشته از تات‌های اصل یهودیان کوهستانی (خود خویشتن را «داغ-جفود» می‌خوانند) که در نقاط مختلف آذربایجان شوروی (بیشتر در کربا و شماخی و باکو) و داغستان-در شهرهای دربند و مهاج قلعه و بویناکسک (تمیرخان شوره سابق) و نواحی مقدم کوهستانی (قراء کوهستانی مجالس و ممراج و خانزال قلعه و غیره) و همچنین در شهر گروزی، سکونت دارند نیز به زبان تاتی سخن می‌گویند. طبق آمار سرشماری سال ۱۹۲۶ عده یهودیان کوهستانی ۲۶ هزار بوده است.

یهودیان کوهستانی برخلاف تات‌ها که مسلمانند - کلمی مذهب هستند.

در آذربایجان شوروی هم دوده‌کده کیلوار (در ناحیه کربا) و ماتراسی (در ناحیه شماخی) وجود دارد که زبان تاتی در آنجا محفوظ مانده. اما در خارج از حدود شوروی... نقاطی که ساکنان آنها تاتی هستند در شمال غربی ایران وجود دارد ولی معلوم نیست که زبان تاتی را محفوظ داشته‌اند یا نه.

همه تاتی زبانان (به هر تقدیر آنان که در آذربایجان مسکن دارند) در عین حال

ب زبان آذربایجانی نیز سخن می گویند. در ده سال اول حکومت شوروی خطی برای آن زبان ایجاد و در آموزشگاهها بدان زبان تدریس شد. ولی چون عده تاتی زبانان کم است و همه تاتها به زبان آذربایجانی نیز سخن می گویند. این کار نامناسب شناخته شد و اکنون نوآموزان تاتی در مدارس به خط و زبان آذربایجانی کسب کمال می کنند.

ساکنان تاتی زبان داغستان از خطی که نخست در سال ۱۹۲۸ بر پایه الفبای لاتینی برای زبان ایشان تنظیم شد و سپس در سال ۱۹۳۸ به الفبای روسی تبدیل یافت استفاده می کنند.

در ظرف چهل پنجاه سال اخیر کتب و تألیفات بالنسبه فراوانی به زبان تاتی منتشر شده: و من باب مثال می توان اشعار و نمایشنامه های م. بخشی اف (متولد سال ۱۹۱۰) و اشعار و داستانهای د. آنتی لوف (متولد ۱۹۱۳) و افسانه های خ. داداش اف (منتشر در ۱۹۴۷) را نام برد. در سال ۱۹۴۰ مجموعه ای از فرهنگ عامه (فولکلور) تاتی چاپ و منتشر شده است.

کلمه «تات»، ظاهراً، در آغاز - بر نژاد و قبیله ای اطلاق نمی شده است. و قبایل صحرا نشین (که اکثر ترک بودند) مردم زراعت پیشه و تخته قاپو و ایرانی زبان قفقاز را که در تحت انقیاد خویش در آورده بودند به این نام (تات) می خواندند. حدس زده می شود که ایرانی زبانان تاتی در عهد ساسانیان (از قرن سوم تا هفتم میلادی) به قفقاز آمده باشند و ظهور ایشان در آن نواحی با انتقال دستجات نظامی به ناحیه در بند مربوط باشد. دستجات مزبور برای نگهبانی مرزهای شمال غربی شاهنشاهی ساسانی به آن خطه گسیل گشته بودند.

ظاهراً عده ای از یهودیان مقیم ایران که در آن زمان زبان ایرانی داشتند نیز به قفقاز رفتند.

تاتها به تدریج و در طی زمانی طویل به تکلم ب زبان آذربایجانی گرائیدند. مثلاً حتی در سال ۱۸۷۵ آکادمیسین درن می نویسد که: «فقط سالخوردگان و زنان به زبان تاتی تکلم می کنند». به عقیده استاد ب. و. میلر جریان انتقال تاتها به زبان آذربایجانی - بویژه در شبه جزیره آبشوران - بسیار سریع می باشد و در بسیاری از دهکده های ناحیه مزبور (مثلاً در پیرشاک و مردکان و بیلگا) در حدود سال ۱۹۲۰ فقط سالخوردگان زبان تاتی را به یاد داشتند و در نقاط دیگر (مثلاً سوراخانی) فقط در زندگی خصوصی خانوادگی از زبان تاتی استفاده می شده^۲

۱. به گفته و. ایوانوف کلمه «تات» در همه جای ایران به «ایرانیان» اطلاق می شود - در موردی که بخواهند ایشان را از کردان و ترکان و عربان مشخص سازند. مثل «کرد و تات»، «ترک و تات». روستایان پارسی زبان اطراف قزوین نیز خود را تات می نامند بارتولد و و. ایوانوف برخی دیگر از دانشمندان کلمه تات را با تاجیک مربوط می دانند. [AO, *The dialect of gozarkhon in alamut* (W. Ivanow, vol. IX, 1931) P. 253.]

۲. ب. و. میلر تاتها و نقاط مسکونی و گویشهای ایشان (اطلاعات انجمن تحقیق و بررسی در آذربایجان) شماره ۸، دوره VII، باکو سال ۱۹۲۹) ص ۵ - مؤلف تذکر می دهد (ص ۷) که حتی در سال ۱۹۲۹ در نواحی خیزی و کویا ناتهائی زندگی می کردند (نه تنها زنان - بلکه مردان هم) که زبان آذربایجانی نمی دانستند.

تالیفات مهمی که در بررسی زبان تاتی و مردم تاتی زبان منتشر شده به قلم دانشمندان روسی می باشد.

زبان طالشی

یک زبان دیگر ایرانی- طالشی - در آذربایجان انتشار دارد. عده طالشان اندک است. (خود خویشان را طولیش *Tolich* می خوانند) و در جلگه پست لنکران - در کرانه غربی دریای خزر و نواحی کوهستانی مجاور آن زندگی می کنند. طالشان اکثریت (بیش از ۸۰ درصد) مردم نواحی لنکران و زووند و آستارای آذربایجان شوروی را تشکیل می دهند. در شمال حدود انتشار زبان طالشی تا قریه بردیگ کشیده می شود و حد غربی آن کوههای طالش در مرز ایران می باشد. از سمت جنوب منطقه انتشار زبان طالشی مرز ایران را قطع کرده (رود آستارا چای و نقطه مرزی آستارا) و در خاك ایران - امتداد جلگه پست کرانه خزر را طی نموده به کپورچال (نزدیک بندر پهلوی) می رسد. و از آنجا منطقه انتشار زبان گیلکی آغاز می گردد. در نواحی کوهستانی ایران نیز - اعم از نواحی مجاور اردبیل و یا کرانه غربی دریای خزر دهکده های طالشی وجود دارد. در اتحاد شوروی به تقریب ۱۰۰-۸۰ هزار نفر طالش زندگی می کنند و در حدود ایران نیز تخمیناً ۵۰ هزار نفر سکونت دارند.

محققان معتقدند که طالشان ساکنان اصلی نواحی غربی کرانه بحر خزر می باشند و در گذشته نقاط مسکونی ایشان بیشتر از حال به سوی شمال پیشرفته بود و با نقاط تات نشین تماس می یافت. اما اصطلاح نژادی «طالش» در منابع قرون وسطی دیده نشده است. قلمرو انتشار زبان طالشی - از قرن دوازدهم م. که قبایل ترك بسرزمین مزبور روی آوردند، به تدریج محدود شد. در گذشته بخش عظیمی از طالشان شیعه بوده اند و فقط در دهکده های کوهستانی نزدیک آستارا (تقریباً ۲۵ قشلاق) و در خاك ایران (در ناحیه اردبیل) طالشان سنی زندگی می کرده اند. طالشان آذربایجان شوروی به زبان آذربایجانی نیز سخن می گویند و کتابت و سواد را به زبان اخیر الذکر فرا می گیرند. اقداماتی که در حدود سال ۱۹۳۰ برای تنظیم الفبا و خط طالشی به عمل آمد به سبب آنکه فایده عملی بر آن مترتب نبود بی نتیجه ماند (برای آشنائی با خط طالشی به کتاب ب. و. میلر تحت عنوان زبان طالشی چاپ مسکو سال ۱۹۵۳ ص ۲۵۳ - ۲۴۱ رجوع شود).

بررسی زبان طالشی به طور کلی از طرف دانشمندان روسی به عمل آمده است. تاریخ این تحقیقات مشروحاً در کتاب سابق الذکر ب. و. میلر مذکور و فهرست کتب ضروری نیز مندرج است.

لهجه های نواحی مجاور دریای خزر - در ایران

و. گیگر مؤلف کتابی است در لهجه های خزری. وی زبانها و لهجه های زیر را جزو گروه مزبور آورده: تاتی، طالشی، گیلکی، مازندرانی و سمنانی.

چون بیشتر درباره تاتی و طالشی سخن گفته شده و در باره سمنانی جداگانه صحبت خواهیم داشت در اینجا باید از گیلکی و مازندرانی گفتگو کنیم.

بخش اصلی ساکنان بومی و زراعت پیشه ایالت گیلان به لهجه‌های گیلکی سخن می‌گویند. متخصصان شمار ایشان را تخمیناً در حدود ۲۸۰ هزار می‌دانند. گیلانیان شیعی مذهب هستند. عادتاً گروه قومی گالش را که بقریب ۲۵ هزار نفر بالغ می‌گردد و در کوهستانهای گیلان (بین لنگرود و منجیل) سکونت دارند نیز در شمار گیلانیان می‌آورند. گالشان از لحاظ لهجه و شیوه زندگی و رسوم و آداب شبیه گیلانیان می‌باشند.

در مشرق گیلان حاشیه‌ای باریک میان کوههای البرز و کرانه جنوبی دریای خزر ممتد است که در منابع تاریخی به نام ایالت مازندران خوانده شده. در این ایالت و مشرق آن (در ناحیه شهر گرگان) لهجه‌های مازندرانی که به گیلکی نزدیک است، متداول است. و قریب ۳۵۰ هزار نفر مردم تخته قاپو و اسکان یافته و شیعی مذهب مازندران و نواحی شرقی آن- بدان لهجه‌ها تکلم می‌کنند. لهجه مردم لاهیجان حد فاصلی است میان گیلکی و مازندرانی.

اکنون لهجه‌های گیلکی و مازندرانی فاقد خط و کتابت می‌باشند ولی در گذشته اشعار مکتوبی (لااقل به لهجه مازندرانی) وجود داشته است. دیوان امیرپزواری شاعر مازندرانی توسط آکادمیسین ب. آ. درن دانشمند روسی، در نیمه دوم قرن گذشته چاپ و منتشر شد.

لهجه‌های گیلکی و مازندرانی کمتر مورد مطالعه قرار گرفته‌اند.^۲

لهجه‌های مرکزی ایران

علی‌الرسم لهجه‌های متعدد ایرانی (جز فارسی) که در مناطق داخلی فلات ایران متداول است به این نام خوانده می‌شود.

بیشتر این لهجه‌ها در نقاط دور افتاده روستائی- دور از شهرهای بزرگ و شاهراهها انتشار دارند و همه آنها فاقد خط می‌باشند و شمار متکلمان به این لهجه‌ها را حتی تخمیناً هم نمی‌توان تعیین نمود.

لهجه‌های مذکور به قدر کفاف مورد مطالعه قرار نگرفته و موضوع روابط متقابل آنها بایکدیگر و بادیگر زبانها و لهجه‌های ایرانی چنانکه باید و شاید روشن نیست.

در بسیاری از موارد لهجه‌های نقاط مجاور یکدیگر چنان متفاوت می‌باشند که اهالی آن نقاط از فهم سخن یکدیگر عاجزند. مثلاً استاد و. آ. ژوکوسکی محقق روسی که در

۱. اگر منظور مؤلف عدد ساکنان جلگه گیلان باشد - در حدود يك ميليون است (مترجم).

۲. اطلاعات مربوط به اصوات این زبانها را اخیراً و. ای. زاوایالوا (ص ۱۱۲ - IYAZ T. VI U. 1956/۹۲) منتشر کرد. دستور مختصر زبان در ایران کنونی (چاپ مسکو سال ۱۹۵۷ ص ۸۷ - ۷۵) منتشر گفته. هنگامی که این کتاب زیر چاپ بود معلوم شد که در سال ۱۹۵۴ لغتنامه گیلکی - فارسی در تهران توسط منوچهر ستوده چاپ شده است.

پایان قرن نوزدهم مدارك مهمی درباره لهجه‌های مزبور گردآورده می‌گوید که در ناحیه شهر سمنان، ساکنان قریه لاسگرد سخن مردم سنگسر را نمی‌فهمند و اهالی لاسگرد و سنگسر از فهم لهجه شهیر زادبان عاجزند - و حال آنکه فاصله میان این قریه‌ها از ده تاسی کیلومتر بیش نیست.

بنابراین گروه‌بندی این لهجه‌ها تحت عنوان «مرکزی» بیشتر جنبه جغرافیائی دارد نه زبان‌شناسی. از روی همین اصل گویشهای قریه‌هائی چند را به گروه‌های فرعی تقسیم کرده ذیلاً از آنها (ولی نه از همه آنها) نام می‌بریم. گروه‌بندی و طبقه‌بندی لهجه‌های مزبور از نظرگاه زبان‌شناسی کاری است که در آینده باید انجام شود:

الف / لهجه‌های منطقه شهر کاشان - ساکنان بسیاری از قراء ناحیه‌ای که میان شهرهای کاشان (در شمال) و اصفهان (در جنوب) و گلپایگان (در غرب) و اردستان (در شرق) قرار گرفته به لهجه‌های گروه فرعی مزبور سخن می‌گویند. از میان این لهجه‌ها، بر اثر زحمات و یادداشت‌ها وضبط استاد و.آ. ژوکوسکی، گویشهای قراء ونی‌شون (میان گلپایگان و خوانسار) و قهرود (تقریباً در چهل کیلومتری کاشان - بر سر راه اصفهان) و کشه (میان اصفهان و نطنز) و زفره (در شمال شرقی اصفهان - در نقشه‌های کنونی «زفری» نوشته شده) بر ما معلوم است.

در این ناحیه نقطه مسکونی بزرگی به نام خوانسار (در بعضی نقشه‌ها خوانسار نوشته شده در شمال غربی اصفهان است) و قریه سو (در شمال اصفهان) و محلات (شمال غربی کاشان) قرار دارند که چند تن از دانشمندان دیگر - بعد از ژوکوسکی - لهجه‌های آنها را یادداشت و ضبط کرده‌اند.^۱

لهجه خوانساری از لحاظ ویژگیهای متعدد لسانی با گویشهای قراء ونی‌شون و تیجون و کودگون و غیره قرابت دارد. و بالعکس در میان گویشهای دوقریه «سو» و «قهرود» خویشاوندی نزدیک وجود دارد و با خوانساری تفاوت بارز دارند.

ب / لهجه‌های ناحیه شهر اصفهان. گویشهای این گروه فرعی در جنوب منطقه سابق - الذکر انتشار دارند. و از میان آنها گویشهای قریه سده (در مغرب اصفهان) و گز و کیافرون - هر دو نزدیک اصفهان - شناخته شده‌اند. مدارك مربوط به این گویشها را استاد و.آ. ژوکوسکی در سالهای ۱۸۸۶ - ۱۸۸۳ گردآورده بود و در سال ۱۹۲۲ پس از مرگ وی چاپ و منتشر شد. در میان گویش قریه سده و گویش قریه کشه قرابتی دیده می‌شود.

ج / لهجه یزدی یا گبری. لهجه زرتشتیان یزد (واطراف) و کرمان را که مراکز

۱. بیشتر از روی یادداشت‌ها و ضبط اسکارمان (oskar mann) دانشمند آلمانی که در سالهای ۱۹۰۳ - ۱۹۰۱ و ۱۹۰۷ - ۱۹۰۶ دوبار به ایران و شرق ترکیه سفر کرده مدارك فراوان درباره لهجه‌های ایرانی گرد آورده است. بخشی از آن مدارك را مان شخصاً منتشر کرده و بخشی دیگر را ك. هادانك K. Hadank پس از مرگ او طبع کرده است. مطالب مزبور تحت عنوان «Kurdisch - Persische Forschungen» منتشر شده. مان در گردآوری مطالب بیشتر اسلوب ژوکوسکی را بکار بسته است.

عمده زرتشتیان ایران به شمار می‌روند^۱ باین نام می‌نامند. لهجه زرتشتیان ایران گاهی در کتب به نام «دری» خوانده شده است. ضمناً بعضی از دانشمندان (ك. هادانك و غيره) حتی منكر وجود لهجه مخصوص زرتشتیان ایران می‌باشند.

در نائینی. لهجه ناحیه نائین- که در مشرق اصفهان و شمال غربی یزد واقع است. مرکز این ناحیه شهر نائین می‌باشد که بر شاهراه اصفهان - یزد قرار دارد. از لحاظ جغرافیائی و اقتصادی ناحیه نائین بیشتر به یزد گرایش دارد و تابع آن است.

گوش قریه انارك - واقع در شمال شرقی نائین - باین لهجه قرابت دارد. لهجه نائینی (وانارکی) در مشرق ناحیه مزبور- در برخی واحدهای دشت کویر نیز به گوش می‌خورد و قلمرو انتشار آن از سوی شمال غربی به اردستان و از جنوب به اردکان می‌رسد. به عقیده محققان و یکی از سیاحانی که اخیراً بآن ناحیه سفر کرده - لهجه نائینی به لهجه زرتشتیان یزد نزدیک است.

هر نطنزی - لهجه ناحیه نطنز- واقع در مشرق جاده کاشان - اصفهان و در مرز دشت کویر. این لهجه بالهجه‌های فریزندو یاران بستگی نزدیک دارد. میان نطنزی و گویشهای قریه‌های کشه و زفره نیز قرابتی موجود است.

ور خوری - لهجه‌ای که در ناحیه روستای خورو مهرجان (بیابانك) در مرکز ایران و حدود جنوبی دشت کویر متداول است.

ز / لهجه‌های ناحیه شهر سمنان. شهر سمنان در شمال بیابان، بر شاهراهی که از تهران بسمت مشرق ممتد است، قرار دارد و مردم حوالی آن به لهجه‌های بسیار سخن می‌گویند.

از لهجه‌های ناحیه مزبور لاسگردی (در قریه لاسگرد - جنوب غربی سمنان) و سرخه‌ای (در قریه سرخه - جنوب غربی سمنان) و سنگسری و شهمیرزادی (در قریه‌های سنگسر و شهمیرزاد - هردو شمال سمنان) و بالاخره سمنانی - یا لهجه خود شهر سمنان - شناخته شده و مشهورند.

طبق استنتاج محققان معاصر لهجه‌های این ناحیه (به استثنای شهمیرزادی) از لحاظ ویژگیهای لسانی بالهجه‌های ناحیه واقع بین کاشان و اصفهان قرابت دارند. امال لهجه شهمیرزادی، بیشتر به لهجه‌های مازندران نزدیک است.

ح / لهجه‌های نقاط شمالی تهران؛ در نواحی رودبار (میان قزوین و رشت) و طالقان و قزوین و نقاط شرقی‌تر- در جهت سمنان - لهجه‌های محلی بسیار رواج دارد که عده متکلمان هریک از آنها ناچیز است. یکی از این لهجه‌ها منتسب به تجریش- که بلافاصله در شمال طهران قرار دارد و اکنون جزو حومه طهران شمرده می‌شود می‌باشد. این لهجه را استاد و. آ. ژوکوسکی یاد داشت و ضبط کرده است. و. ایوانوف نیز لهجه قریه گازرخوان (در شمال شرقی قزوین) را شرح داده است. به عقیده ایوانوف دولهجه اخیر-

۱. مسلمانان زرتشتیان را «کبر» می‌خوانند و لفظ «کبری» نیز صفت نسبی آن است.

الذکر با یکدیگر بستگی نزدیک دارند و با برخی از لهجه‌های ناحیه سمنان نیز مربوط می‌باشند.

لهجه‌های ایالت فارس

در ایالت فارس نیز لهجه‌های بسی کثابت بسیار وجود دارد که از لحاظ جغرافیائی گروه‌بندی شده‌اند.

اکثریت قاطع ایرانی زبانان فارس به لهجه‌های گوناگون زبان فارسی و دیگر لهجه‌های ایرانی جنوب غربی سخن می‌گویند. از آن جمله است:

الف / لهجه‌های لری قبایل صحرانشین فارس - کهگیلویه و ممسنی (به ص ۲۳-۳۲۲ اصل رجوع شود).

ب / آنچه اصطلاحاً «گویشهای تاجیکی ایالت فارس» نامیده می‌شود مانند: سمفونی (Somyūnī) و ماسرمی (māsārmī) و پاپونی (pāpūnī) و بورینگونی (būringūnī) و چند لهجه دیگر. این لهجه‌های باستانی محلی در قراء سمفون و پاپون و ماسرم و بورینگون و غیره که از شهر اها دورند - محفوظ مانده‌اند و شرح آنها در تألیف ا. مان (۱۹۰۹) آمده است.

ج / گروه دیگری از لهجه‌های این ایالت که اصطلاحاً و به طور مشروط «گروه لاری لهجه‌های فارس» خوانده می‌شوند در جنوب شرقی فارس - ناحیه لارستان که مرکز آن شهر لار است - رایج می‌باشد. در شهر لار و اطراف آن (قراء گرش و آواز و بنار و بوستک [قریه اخیر در جنوب لار بر سر راه بندر عباس قرار دارد] و غیره).

لهجه‌های لار را استاد. آ. آ. راماسکوویچ دانشمند روسی بررسی و یادداشت ضبط کرده است. رابطه میان این لهجه‌ها با زبان فارسی و دیگر زبانها و لهجه‌های ایرانی هنوز کماهو حقه روشن نیست.

با این حال میان دریای گویشهای ایرانی جنوب غربی در فارس - جزیره‌های منفردی دیده می‌شود که مردم آن به لهجه‌های شمال غربی سخن می‌گویند.

یکی از لهجه‌های (شمال غربی) مزبور سیوندی است که اهالی قریه سیوند (تقریباً ۷۰ کیلومتری شمال شیراز و بر سر راه اصفهان) بدان سخن می‌گویند. نخستین اطلاعات مربوط به لهجه مزبور را در حدود سال ۱۸۸۰ م. استاد و. آ. ژوکوسکی گردآورد. و بعد از آن ا. مان به مطالعه سیوندی پرداخت. وی لهجه مزبور را اقصی موضع مقدم لهجه‌های شمال غربی در منطقه لهجه‌های جنوب شرقی می‌داند.

در فارسی يك لهجه ایرانی دیگر که منسوب به شمال غرب است شنیده می‌شود و آن لهجه کردی مردم اسکان یافته ناحیه کلون عبدو (Kālūn - abdū) و گویشهای کردی برخی از قبایل صحرانشین کرد می‌باشد.

زبانهای پامیری (یا مجاور پامیر)

ایران شناسان زبانهای فاقد کثابت تاجیکان کوهستانی (مجاور پامیر) را که در غرب

جبال پامیر انتشار دارد به این نام می خوانند. متکلمان به این زبانها اکثرآ در اراضی ناحیه خود مختار بدخشان کوهستانی جمهوری تاجیکستان (مرکز اداری آن ناحیه شهر خوروگ است) زندگی می کنند و عده ای نیز در افغانستان و شمال غربی چین سکونت دارند.

عده متکلمان به زبانهای پامیری ۷۰ هزار نفر تخمین زده می شود که ۳۵-۳۰ هزار نفر از این عده در اتحاد شوروی اقامت دارند.

در دره های منفرد (جدا شده به توسط قلل صعب الوصول) پامیر غربی، از عهد قدیم نواحی تاریخی و نژادی وخن (در سرچشمه پنج) و ایشکشم (در محل انشعاب پنج - آنجا که به طرف شمال منحرف می شود) و گورون (در پائین مسیر پنج - بین آخرین قشلاق ایشکشم به نام مالوج و نخستین قشلاق شوغان به نام در مورخت) و شوغان (دره پنج در ناحیه خوروگ و دره های جناحی شاه دره و کونتا) و روشن (پائین مسیر پنج، تقریباً از آنجا که دره جناحی خوف به پنج میرسد - تا قریه شوهد و همچنین دره های جناحی) یزغولم (دره رود یزغولم) ونج (دره رودونج) - پدید آمدند.

در قرون وسطی در این نواحی تاریخی امارت هایی که موقتاً و ظاهراً تابع فلان یا بهمان دولت فتودالسی بوده ولی کم و بیش واجد استقلال سیاسی بوده اند - وجود داشته اند. در نیمه دوم قرن نوزدهم بخشی از امارت های واقع در مسیر علیای رود پنج به خان نشین بخارا و بخشی دیگر با افغانستان ملحق شد. طبق قرارداد مرزی سال ۱۸۹۵ منعقد میان روسیه و افغانستان کرانه راست بدخشان به خان نشین بخارا که تابع روسیه بود داده شد و کرانه چپ آن در دست افغانستان باقی ماند. و بدین طریق مردمی که از لحاظ زبان و نژاد مشترک بوده و از قدیم در سرزمینی واحد می زیسته اند (شوغانیان، روشنیان و ایشکشمی-ان) خاکشان از لحاظ سیاسی به دو بخش تقسیم گشت. پس از انقلاب اکتبر و استقرار حکومت شوروی در آسیای میانه در کرانه راست بخش علیای پنج (در سال ۱۹۲۵) «ناحیه خود مختار بدخشان کوهستانی» تأسیس یافت - که جزو جمهوری تاجیکستان است.

این مردم بسیاری از روابط خاص جماعت های بدوی را حفظ کرده بودند و مذهب اسماعیلی در زندگی ایشان نقش مهمی ایفاء می کرد. ساکنان دره های قسمت علیای پنج - یعنی وخن و ایشکشمیان و شوغانیان و روشنیان و یزغولمیان و خوفیان و غیره - در طی قرن های متمادی تقریباً به کلی از دره های مجاور و دنیای خارج جدا مانده بودند. ولی در سال ۱۹۳۴ جاده اش - خوروگ و در سال ۱۹۴۰ جاده استالین آباد (دوشنبه) - خوروگ گشایش یافت و میان پامیر و دیگر نواحی کشور روابط زمینی (بوسیله اتوموبیل) و هوایی برقرار گشت و ناحیه مزبور از انزوا خارج شد.

اکنون مردم پامیر غربی بیشتر به زراعت آبی و اندکی هم به دامداری و باغداری اشتغال دارند.

همه ساکنان پامیر غربی^۱، جز در موارد نادر، (زنان نسل سالخورده و کودکان خردسال) دوزبانی هستند یعنی در عین حال به زبان پامیری و تاجیکی تکلم می‌کنند. و در زندگی اجتماعی و کتابت و مدارس ایشان زبان تاجیکی متداول است.

اشتراک زبان و وحدت ارضی و زندگی اقتصادی و سنن فرهنگی موجب اتحاد ساکنان بدخشان کوهستانی - یعنی وخیان و شوغنانیان و روشنیان و ایشکشمیان و یزغولمیان - با تاجیکان گشته است.

گروه زبانهای پامیری شامل السنه زیر است: الف / گروه فرعی شوغنانی - روشنی ب / زبان یزغولمی، ج / زبان ایشکشمی و د / زبان وخی.

اختلاف میان زبانهای کنونی پامیر آنچنان فاحش است که ساکنان دره‌های مختلف آن ناحیه سخن یکدیگر را نمی‌فهمند. مثلاً مردم دره یزغولم از فهم زبان وخی و یا ایشکشمی عاجزند و یا فرد شوغنانی زبان یزغولمی را نمی‌فهمد و وسیله معاشرت و معاوَره ساکنان مختلف‌اللسان غرب پامیر همانا زبان تاجیکی است که برای همه متکلمان بزبانهای پامیری قابل فهم می‌باشد. یکی از لهجه‌های تاجیکی (بدخشانی، بدخشانی تاجیکی) نه تنها در معاوَره بلکه در فرهنگ عوام و آثار غیرمکتوب مردمی که به زبانهای پامیری سخن می‌گویند نیز به کار می‌رود.

الف / گروه فرعی پامیری مرکب از شوغنانی - روشنی. این گروه فرعی شامل زبانهای شوغنانی (و لهجه دهکده باجوکه بدان پیوستگی دارد) و روشنی (و لهجه دره خوف که بدان پیوستگی دارد) و برتنگی و ارشری و ساری کلی (سریقلی) می‌باشد. زبانهای یاد شده به حدی به یکدیگر نزدیک می‌باشند که می‌توان آنها را لهجه‌های مختلف زبانی واحد شمرد: و متکلمان به این زبانها به آسانی سخن یکدیگر را می‌فهمند. باین حال یادآور می‌شویم که این لهجه‌ها - انواع مختلف یکی از زبانهای مزبور نیستند: و همه متساوی‌الحقوق می‌باشند و فقط زبان شوغنانی به سبب کثرت متکلمان - در میان آنها ممتاز است.

در حدود خاک شوروی، اهالی کرانه راست پنج - (در بخش بالا و پائین خوروگ) و همچنین ساکنان دره گونت و شاه دره بزبان شوغنانی سخن می‌گویند. در بخش علیای مسیر پنج، منطقه انتشار زبان شوغنانی بین قشلاقهای در مسورخت و خسخرگ پایان می‌یابد (از نقطه اخیرالذکر منطقه انتشار لهجه تاجیکی گورون آغاز می‌شود)، در بخش سفلی مسیر پنج، حد انتشار زبان شوغنانی به دهکده خوف سفلی (تقریباً ۵۰ کیلومتر پائین‌تر از خوروگ در مسیر رود پنج - در محل خروج آن رود از دره خوف) می‌رسد. این سرزمین از لحاظ اداری جزو دو بخش از ایالت خودمختار بدخشان کوهستانی می‌باشد: یکی بخش شوغنان (که مرکز اداری آن شهر خوروگ، در ملتقای رود گونت و پنج) و دیگر بخش راشت - قلعه (که مرکز اداری آن راشت قلعه بر رود شاه‌دره می‌باشد).

۱. اکثریت اهالی پامیر شرقی بزبان قرقری سخن می‌گویند.

زبان شوغنانی در بخش شوغنان افغانستان - که در کرانه چپ رود پنج - در مقابل شوغنان شوروی قرار دارد - نیز تکلم می‌شود.

عده مردم ایالت خودمختار بدخشان کوهستانی که به زبان شوغنانی سخن می‌گویند ۱۳-۱۵ هزار تخمین زده می‌شود. عده شوغنانی زبانان افغانستان نیز تقریباً همین قدر است.

در حدود سال ۱۹۳۰ الفبائی بر پایه خط لاتین برای زبان شوغنانی - در تاجیکستان - تنظیم شد و به تدوین کتب درسی به آن زبان آغاز کردند و حتی بعضی از کتب مزبور منتشر گشت. ولی بعدها این اقدامات نامناسب تشخیص داده شد و تدریس در مدارس کماکان به زبان تاجیکی صورت گرفت.

در نقاط شمالی‌تر زبان روشنی رواج دارد و ساکنان دره پنج - از دهکده خوف سفلی سابق الذکر در جنوب، تا دهکده شیپاد در شمال - بدان زبان سخن می‌گویند. دهکده‌های عمده‌ای که ساکنان آن به زبان روشنی تکلم می‌کنند عبارتند از قلعه ومار (در نقشه‌های کنونی بجای آن «روشن» نوشته شده - مرکز بخش روشن بر پنج - در ملتقای پنج و رود بر تنگ) و قشلاقهای بزرگ برزود و درزود و بروشن و دروشن و غیره که در پائین - آب رود پنج قرار دارند. گویشهای دره‌های جناحی خوف و قشلاقهای واقع در مسیر سفلی رود بر تنگ - یعنی اسم (Emc) و باغو (Bayū) و خجیس (Xejez) و غیره جزو زبان روشنی شمرده می‌شوند. بر روی هم در شوروی (با احتساب ساکنان دره خوف که جمعاً ۱۱۰ خانوار می‌شوند) قریب شش هزار نفر و در افغانستان سه هزار نفر به زبان روشنی سخن می‌گویند. قشلاقهای روشنیان در افغانستان در کرانه چپ رود پنج - روبروی روشن شوروی - قرار دارند.

زبان بر تنگی در مسیر رود بر تنگ - بخشی از آن که میان دهکده دشت (Dāxt) و بسید (Basid) واقع است - انتشار دارد و قشلاقهای مذکور را نیز شامل می‌گردد. عده نفوس این قشلاقها ۲ تقریباً ۳-۴ هزار است.

در بالا آب رود بر تنگ، در قشلاق بزرگ ارشر (Orošor) و دهکده‌های مجاور آن به لهجه ارشر -ی سخن می‌گویند.^۱

لهجه ساری کلی (سریقل) در ناحیه ساریکل - که در حدود چین (ایالت سین تسزیان) و مشرق پامیر شوروی - واقع است انتشار دارد. ناحیه ساریکل در دره‌ای - بین کوه مرزی ساریکل (در غرب) و کوه کاشغر (در شرق) قرار دارد. مردم ساریکلی زبان در آنجا، در ناحیه تاش‌کورگان و دره رود تیزناف و شاخه‌های آن - زندگی می‌کنند. محتملاً متکلمان به این لهجه، که به شوغنانی نزدیک است، از شوغنان به آنجا مهاجرت کرده‌اند.

۱. اطلاعات راجع به عده نفوس نواحی مختلف پامیر مربوط به سال‌های ۱۹۳۰ می‌باشد.
 ۲. در میان قشلاقهای مزبور «سی‌پولج» (siponj - در بعضی نقشه‌ها بر تنگ نوشته شده) و درزومج (Doržomč) و رزومج (Razuč) و بسید (Basid) بزرگترند.
 ۳. در سالهای اخیر بخش مهمی از ساکنان دره بر تنگ (قشلاقهای واقع در بالادست سی‌پنج که ارشر هم جزو آنهاست) به نقاط حاصلخیزتر مهاجرت کرده‌اند (بیشترشان به دره وخن).

وتا اوقات اخیر هم بامردم شوغنان روابطی داشته‌اند. تعیین عدهٔ نفوس ساری کلی‌زبانان امری دشوار است. ولسی ظاهرآ به چندین هزار نفر بالغ می‌گردند. زبان ساری کلی - از همهٔ زبانهای پامیری - و به‌طور کلی ایرانی - بیشتر به سمت مشرق نفوذ کرده است و تنها لهجهٔ ایرانی است که در مشرق پامیر بدان سخن می‌گویند.^۱

ب / زبان یزغولمی. یزغولمیان به زبان یزغولمی سخن می‌گویند. (خودخویشتن را زگمیک *Zgamik* می‌خوانند). اینان در درهٔ رود یزغولم که شاخهٔ راست رود پنج است زندگی می‌کنند. اراضی این دره از لحاظ اداری جزو بخش ونج (از ناحیهٔ خودمختار بدخشان کوهستانی) می‌باشد. در سال ۱۹۴۰ عدهٔ ساکنان این دره ۲۰۰۰ بوده ولی در سالهای اخیر بخشی از ایشان به نواحی حاصلخیزتر - یعنی به دره‌های وخش (تاجیکستان جنوبی) - مهاجرت کرده‌اند.^۲ زبان یزغولمی برخلاف دیگر زبانهای پامیری - که هر یک به لهجه‌های گوناگون بسیار تقسیم می‌شوند - به گویشهایی که تفاوت بارزی با یکدیگر داشته باشند - منقسم نمی‌گردد.

ج / زبان ایشکشمی. گویندگان به زبان ایشکشمی - در حدود کشور شوروی - اکنون فقط در قشلاق «رین» (قریب ۵۰ خانوار)، به‌طور اجتماع، دیده می‌شوند. «رین» تقریباً دو کیلومتر بالاتر از قشلاق نیوت - مرکز ناحیهٔ ایشکشم - در مسیر پنج، (نیوت در نقطه‌ای قرار گرفته که پنج به طرف شمال منحرف می‌شود و در نقشه‌های کنونی همان نام ایشکشم نوشته شده) واقع است. در دهکدهٔ نم‌گوت (اندکی بالاتر - در مسیر پنج) که بیشتر ساکنان آن بیک زبان پامیری دیگر - یعنی وخنی - متکلمند و همچنین در قشلاق نیوت که اکثر اهالی به تاجیکی سخن می‌گویند نیز زبان مزبور شنیده می‌شود.

اکثر ایشکشمی‌زبانان (خود خویشتن را «ایش‌کوشومی» *Iskoxumi* می‌خوانند) در قریهٔ ایشکشم افغانستان (در خمیدگی پنج، در کرانهٔ چپ - کرانهٔ افغانی - آن رود) و قشلاقهای مجاور آن و همچنین در سرچشمه‌های رود وردوج، در اطراف قراه زیبک و سنگلیچ زندگی می‌کنند. قشلاقهایی که در آنجا ساکنان آنها به ایشکشمی تکلم می‌کنند عبارتند از: بازگیر (میان زیبک و ایشکشم)، پوروگ، ایس‌کیتول، سنگلیچ.

ظاهرآ در خود «زیبک» اکثر اهالی به زبان تاجیکی سخن می‌گویند. زبان ایشکشمی به سه گونهٔ عمده تقسیم می‌شود: لهجهٔ ایشکشمی (که در شوروی بدان تکلم می‌کنند) زیبکی و سنگلیچی (در افغانستان). بر روی هم قریب دوهزار نفر به ایشکشمی سخن

۱. اگر وخنی و تاجیکی را - که برخی از گروههای کوچک در ترکستان چین بدان زبانها متکلم می‌باشند - بحساب بیاوریم.

۲. در درهٔ یزغولم اکنون زبان مردم قشلاقهای زیر یزغولمی است (از بخش پائین ببالای دره بر شمرده میشود): مروتون (*marbūn*)، شادود (*šavūd*)، بدون (*bədon*)، ویشخادو (*Waxxarv*)، اندرباغ (*əndərbāg*) و جامک (*Zamag*). نقطهٔ اخیر تقریباً ۲۷ کیلومتری مصب یزغولم است. قشلاقهای واقع در بخش علیای مسیر رود اکنون مسکون نمی‌باشند. (مؤلف این اطلاعات را به لطف د. ادمان کارمند علمی انستیتوی زبان و ادبیات فرهنگستان علوم تاجیکستان که در سال ۱۹۵۶ به درهٔ یزغولم سفر کرده - رهون می‌باشد).

می گویند و تقریباً ۱۵۰۰ نفر از این عده در افغانستان سکونت دارند.
 د / زبان وخنۍ. وخنۍ ها که در کوههای مرتفع وخن (نام محلی: شیک زیك *xik zik*) به این زبان تکلم می کنند.

در خاک شوروی زبان وخنۍ بسمت مغرب تا قشلاق «نمت گوت» سابق الذکر انتشار دارد و در آنجا با قلم رو زبان ایشکشمی هم مرز می شود. بسیاری از وخنیان - گذشته از وخنۍ و تاجیکی - به زبان شوغنایی نیز سخن می گویند. تفاوت میان گویشهای قشلاقیهای وخن فوق العاده ناچیز است (البته قشلاقیهای که در خاک شوروی می باشد در نظر است). عده وخنیان شوروی به ۷-۵ هزار بالغ می گردد. و تقریباً عده ای در همین حدود نیز در افغانستان زندگی می کنند و در قشلاقیهای امتداد رود وخن دریا (شاخه چپ «پنج - آمودریا») سکونت دارند. عده ای وخنۍ (قریب ۲۵۰۰ نفر) نیز در طول مسیر رود خونزا و ایشکو من (اراضی امارت جام و کشمیر و نواحی گیل گیت و خونزا) و چترال (در مسیر رود یارخون) و ساری کل (بخصوص در اطراف قریه دندر در بخش علیای رود تاش - کورگان) اقامت دارند. م.و. بوتسوف سیاح روسی در پایان قرن گذشته گروههایی از وخنیان را در دامنه های داخلی کونن لون (سین تسزیان) مشاهده کرده بود. جمع عده وخنیان در حدود ۱۵-۱۰ هزار نفر تخمین زده می شود.

زبان مונجانی (و لهجه ئیدغه یا یدغه)

زبان مונجانی در محلی به نام مونجان - واقع در جنوب شرقی بدخشان افغانستان و سرچشمه های رود کوکچ (شاخه چپ «پنج - آمودریا») متداول است. عده کمی (در حدود یک هزارالی یک هزار و پانصد نفر) مונجانی در قشلاقیهای دوکرانه رود جرم ۱- از سرچشمه های آن تا قشلاق اسکارزر (پائین تر از دهکده مونجان - که بزرگترین دهکده ناحیه مزبور است) و همچنین در دره های جناحی متمرکز می باشد. اسامی قشلاقیهای مونجان در کتاب گک. مورگن شترن (صفحه ۱۳-۱۲/ II - *IIFL*) مشروحاً یاد شده است.

لهجه ئیدغه در دره رود لوت کوه (شاخه راست کنار) که در دامنه های جنوبی هندوکش - از گردنه «در» (که راهی از آنجا به چترال منتهی میشود) به طرف جنوب جاری است - متداول است و با زبان مונجانی بستگی نزدیکی دارد. عنوان این لهجه از نامی که متکلمان بدان خود خویشتن را چنان می خوانند، مأخوذ می باشد (*iday* ئیدغ که جمع آن ئیدغه *idye* می شود). اینان در قشلاقیهای بخش علیای دره لوت کوه (تا قشلاق بوربون - از قشلاق بوربون منطقه زبانهای هندی آغاز میگردد) زندگی می کنند. به عقیده متخصصان مردمی که به لهجه ئیدغی سخن می گویند (قریب یک هزار نفرند) اصلاً از مونجان می باشند و چند نسل پیش از آنجا به دره رود لوت کوه مهاجرت کرده اند.

زبان ارموری (برکی، برگسته)

ارموری زبان قوم کوچکی است که در کتب به همین اسم نامیده شده: ارموری (یا برکی).

بخشی از این قوم در کشور افغانستان، در دره لوگر (ناحیه برکی - رجان یا برکی - برک، در جنوب کابل) و بخشی دیگر در پاکستان و ناحیه کان گورم (وزیرستان، شمال غربی دره اسماعیل خان، و جنوب غربی بانو).

عده نفوس قبیله برکی در ناحیه لوگر، در آغاز قرن نوزدهم به ۸ هزار نفر^۱ و در ناحیه کان گورم - در آغاز قرن بیستم به ۵۰۰-۴۰۰ خانوار تخمین زده می شد. گفته شده است که مشغله اصلی ایشان زراعت و خدمت نظام بوده. اکنون برکهای کان گورم، که در میان قبیله افغانی وزیری زندگی می کنند - بیشتر پیشه ور و بازرگان پیشه هستند. در کان گورم زبان ارموری را «برکی» و یا «برگسته» می خوانند و بدین سبب محققان حدس می زنند که برکیان کان گورمی اصلاً از «برکی - برک» - (دره لوگر) - می باشند. ضمناً تذکر این نکته لازم است که بایزید انصاری (قرن شانزدهم)، پیشوای نهضت ملی و ضد فتودالی روشنیان، از ارموریان کان گورم بوده است.

نخستین بار که نامی از زبان ارموری برده شده در خاطرات بابراست (آغاز قرن شانزدهم). وی از وجود این زبان در کابل و اطراف آن سخن گفته است. در قرن نوزدهم زبان ارموری بیشتر از اکنون انتشار داشت و در بت خاک (مشرق کابل) و منشعبات هندوکش (بین بامیان و گر بند) و خنی در شمال هندوکش و ناحیه قوندوز (باغلان)^۲ شنیده می شده.

اکنون در سراسر نواحی اخیر الذکر از ارموری خبری نیست. ظاهراً مردمی که سابقاً به ارموری سخن می گفته اند بخشی زبان تاجیکی و قسمتی افغانی را اختیار کرده اند. و ساکنان بت خاک و برخی نواحی دیگر ایالت پشاور که اکنون به زبان پشتو تکلم می کنند کماکان خود را از قبیله ارموری می شمارند و این خود مؤید نظر بالا است. در محل برکی - رجان - که در بالا نام بردیم - زبان ارموری - در مقابل تاجیکی و پشتو بالکل مغلوب گشته است.

میان لهجه ارموریان لوگر و لهجه کان گورم اختلافات بالنسبه بارزی وجود دارد و لهجه اخیر الذکر قدیمتر و مهجورتر شمرده می شود. زبان ارموری خط ندارد.

۱. «بلید» (H. W. Bellew) تا حدود ده هزار خانوار برکی را در افغانستان ساکن می داند.

رجوع شود به P. 52, H. M. Bellew, An Inquiry...

۲. بنا به روایات خود ارموریان، اصل ایشان از نواحی اندخو (انده) و مزادرشرف است (شمال افغانستان) و اینکه اصطلاح «برکی» در اسامی اماکن شمال افغانستان وجود دارد - جالب توجه می باشد. (در جنوب خان آباد - ۳۶ درجه عرض شمالی و تقریباً ۶۹ درجه طول شرقی).

زبان پرچی (پراچی)

اکنون زبان پرچی به شکل جزیره‌های منفرد در قلمرو اشغالی زبان تاجیکی و افغانی (پشتو) والسنه هندی پراکنده است. به گفته م.س. آندریف دانشمند شوروی در حدود سال ۱۹۲۰، در قشلاق کورآب (دره رود پنجشیر - شمال کابل) و چند قشلاق مجاور دره رود شوتول و همچنین در محل نیجرائو (شمال شرقی کابل، در کنار یکی از شاخه‌های چپ رود پنجشیر) به زبان پرچی سخن گفته می‌شده.

بخش اصلی ساکنان دره‌های پنجشیر و شوتول تاجیکی زبان می‌باشد و محل نیجرائو در منطقه انتشار زبانهای هندی (باشائی) واقع است. وعده قلیلی که به زبان پرچی تکلم می‌کنند (از پنج هزار بیشتر نیستند) و خود را تاجیک می‌دانند و تقریباً همه دوزبانی می‌باشند و به موازات زبان مادری خویش به زبان تاجیکی نیز تکلم می‌کنند. زبان پرچی خط ندارد.

قدیم‌ترین تألیفی که از زبان پرچی یاد می‌کند خاطرات بابراست که پیشتر یاد کردیم و از وجود متکلمان بدان زبان در کابل و اطراف آن صحبت می‌دارد. مردم پرچی زبان بیشتر به بازرگانی و همراهی و هدایت کاروانها و تا اندازه‌ای به زراعت اشتغال داشته‌اند. در گذشته زبان پرچی بیش از زبان حاضر انتشار داشت و حتی در دره سند هم شنیده می‌شد. و چند نسل پیش مردم دره‌های پنجشیر و شوتول - که اکنون فقط به تاجیکی سخن می‌گویند - به زبان پرچی تکلم می‌کردند. بر طبق روایات رایج افراد اخیر الذکر اخلاف کسانی می‌باشند که از نیجرائو به آنجا آمده بودند.

زبان یغنابی

زبان یغنابی در سرزمین تاجیکستان شوروی، در دره رود یغناپ (شاخه راست رود فن دریا که از چپ به زرافشان می‌ریزد) که میان قله مرتفع جبال حصار و زرافشان فشرده شده انتشار دارد.

پنج قشلاق که جایگاه مهاجران یغنابی است (جمع عده ایشان در حدود ۷۰۰-۶۰۰ نفر) در دامنه‌های جنوب جبال حصار، در دره رود ورزآب - که جاده استالین آباد (دوشنبه) از آن می‌گذرد و دره‌های جناحی مسیر شاخه‌های ورزآب - یعنی خرنگان و طاق آب (ناحیه شوراهای روستائی «عینی» و «زیدی» و ورزآب بالا) قرار دارد. چند قریه یغنابی تانواهی شمالی مجاور استالین آباد (دوشنبه) وجود دارد.

همه افراد یغنابی زبان (تقریباً به دو هزار نفر بالغ می‌گردند) دو زبانی هستند و زبان تاجیکی را هم به آزادی تکلم می‌کنند و به سرعت با تاجیکان خومی گیرند. زبان یغنابی خط ندارد.

دولجه اصلی یغنابی وجود دارد: یکی غربی (گویشهای قراء مرختمواین و نو می تکان و غیره) و دیگر شرقی (گویشهای قراء کشی و دیبلند و پسکان و پی تیپ و غیره). در میان این دو منطقه - ناحیه گویشهای مختلط قرار دارد.

زبان یغناپی در واقع ذیل بلافصل زبان سغدی باستانی است که در گذشته در دره زرافشان و نواحی مجاور آن انتشار داشته. دره صعب الوصول یغناپ که در گذشته نزدیک تقریباً از جهان خارج جدا مانده بود - تنها محلی است که یکی از لهجه‌های جدید سغدی در آن محفوظ مانده. مطالعه این زبان از لحاظ علمی اهمیت فراوان دارد و بسیاری از دانشمندان شوروی و دیگر کشورها انجام این مهم را وجهه همت خویش قرار داده‌اند.

لهجه کومزاری

يك قبیله كوچك بدوی كه در شبه جزیره المسندم (در جنوب تنگه هرمز - پیش آمدگی شمالی شبه جزیره عربستان) زندگی میکند به لهجه کومزاری سخن می گوید. کومزاری تنها لهجه ایرانی است (اگر گروه‌های منفرد پارسی زبانان و بلوچانی را که در کرانه‌های عربستان زندگی می کنند مستثنی کنیم) که در جنوب خلیج فارس بدان سخن می گویند.

فصل پنجم

طبقه‌بندی زبانهای ایرانی کنونی از لحاظ تاریخی و لهجه‌شناسی

مبنای طبقه‌بندی زبانهای کنونی ایرانی از لحاظ تاریخی و لهجه‌شناسی همانا تاریخ گذشته زبانهای مزبور می‌باشد. مهمترین مقیاسی که در این طبقه‌بندی به کار می‌آید اختلافات باستانی است که میان لهجه‌های ایرانی وجود داشته - اختلافاتی که ظهور آنها مربوط به دوران باستانی زبان ایرانی می‌باشد. جدائی که در آن زمان میان لهجه‌های غربی و شرقی ایران آغاز گردید - پایه تقسیم‌بندی زبانهای کنونی ایرانی به دو گروه اصلی می‌باشد: یکی زبانهای غربی ایرانی و دیگر زبانهای شرقی ایرانی. زبانهای (لهجه‌های) ایرانی که دنباله لهجه‌های غربی باستانی ایرانی هستند جزو گروه زبانهای (لهجه‌های) غربی ایرانی به‌شمار می‌روند و آنهایی که دنباله لهجه‌های شرقی باستانی هستند جزو گروه زبانهای (لهجه‌های) شرقی ایرانی محسوب می‌گردند^۱.

۱. زبانهای ایرانی غربی

زبانهای غربی ایرانی نیز بنوبه خود به دو گروه تقسیم می‌شوند: الف / زبانهای ایرانی شمال غربی و ب / زبانهای ایرانی جنوب غربی.

زبانهای ایرانی شمال غربی

زبانهای ایرانی شمال غربی (یا لهجه‌های شمال غربی) از لهجه‌های باستانی که در مرز مینهای ماد و هارت - یعنی بخش شمال و شمال غربی فلات ایران رایج بوده‌اند - ریشه می‌گیرند. در این شمارند: ۱ / زبان کردی و لهجه‌های قبایل کرد (گورانی و زازا

۱. قلمرو انتشار فلان یا بهمان زبان کنونی در حال حاضر محل آن را در طبقه‌بندی تاریخی و لهجه‌شناسی زبانهای ایرانی مشخص نمی‌سازد. مثلاً زبان آسی اکنون در شمال غربی تمام زبانهای دیگر ایرانی انتشار دارد. ولی بهرغم این وضع زبان مزبور یکی از زبانهای شرقی ایرانی است - زیرا که در اصل از لهجه‌های شرقی ایرانی (سکائی) منشعب گشته. و زبان تاجیکی که اکنون در اقصای شمال شرقی قلمرو زبانهای ایرانی رایج است - زبان ایرانی جنوب غربی ایران شمرده می‌شود - زیرا تک‌وین آن بر پایه لهجه‌های باستانی جنوب غربی بوده.

و غیره) ۲ / زبان بلوچی، ۳ / زبان طالشی، ۴ / لهجه‌های گیلکی و مازندرانی، ۵ / لهجه‌های ایران مرکزی (وبخشی از لهجه‌های فارس)، ۶ / ارموری، ۷ / پرچی.

زبانهای ایرانی جنوب غربی

زبانها (ولهجه‌های) ایرانی جنوب غربی از لهجه‌های باستانی بخش جنوب غربی فلات ایران (سرزمین پارسه *Pārsa*) ریشه می‌گیرند. زبان پارسی (تاجیکی) در میان زبانهای ایرانی کنونی جنوب غربی مهمتر از همه است. در باره رابطه میان پارسی و تاجیکی بیشتر سخن گفته شد. و پارسی و تاجیکی کنونی دوشاخه زبان پارسی هستند که آثار مکتوب دوران متقدم (کلاسیک) (قرن یازدهم تا شانزدهم م.) معرف آن می‌باشد. زبان اخیرالذکر هم دنباله زبان پارسی میانه است. زبان پارسی میانه که از روی آثار مکتوب دوران میانه زبانهای ایرانی شناخته شده - از یکی از گویشهای پارسی (پارسی باستانی) سرزمین پارسه *Pārsa* ریشه می‌گیرد. گویش اخیرالذکر به لهجه پارسی (پارسی باستانی) که کتیبه‌های میخی بدان نوشته شده نزدیک است (اگر کاملاً همانندشان نخوانیم).

لهجه‌های تاتی ولری و بختیاری و اکثر گویشهای محلی فارس و لهجه کومزاری جزو زبانهای (لهجه‌های) ایرانی جنوب غربی شمرده می‌شوند.

روابط میان زبانهای ایرانی جنوب غربی و شمال غربی از لحاظ لهجه‌شناسی

اختلافات صوتی که از عهد باستان لهجه‌های ایرانی شمال غربی و جنوب غربی را از یکدیگر جدا کرده بوده در زبانهای کنونی ایرانی نیز به نحو بارزی مشاهده می‌گردد. مثلاً از آن جمله است انطباق «z» -ی شمال غربی || با «d» جنوب غربی که منعکس کننده اختلاف باستانی ز «z اوستائی» || و «d» پارسی باستانی و یا «z» پارتی || و «d» پارسی میانه می‌باشد.

مثلاً انعکاس «-zān اوستائی» || «دان *dān*» پارسی باستانی را که ریشه فعل «دانستن» است (پارتی - *zān*؛ پارسی میانه *dān*) - در زبانهای کنونی غربی ایرانی مورد توجه قرار دهید، بشرح زیر:

زبانهای شمال غربی

کردی (مکری)	<i>dā - zān - im</i>	(من) می‌دانم
طالشی	<i>zənə</i>	دانستن
بلوچی	<i>zāntum</i>	(من) می‌دانستم
خوری	<i>dā - zun - om</i>	(من) می‌دانم
یزدی	<i>zōne</i>	(من) می‌دانم

نائینی	<i>zōnī</i>	(من) می دانم
نظری	<i>zonon</i>	(من) می دانم
سوئی	<i>zūnu</i>	(او) می داند
اورامانی	<i>nā mā - zanu</i>	(من) نمی دانم
سنگسری	<i>zundi</i>	(من) می دانم
خونساری	<i>ām zūnā</i>	(من) می دانستم
گزی	<i>zūne</i>	(او) می داند
سمانی	<i>zonum</i>	(من) می دانم
زازا	{ <i>zān-</i> <i>zān-</i>	دانستن (پایه زمان حال)
سرخه‌ای		

زبانهای جنوب غربی

پارسی	<i>dānestān</i>	دانستن
تاجیکی	<i>donistan</i>	دانستن
تاتی	<i>dunustan</i>	دانستن
بختیاری	<i>dūn-</i>	دانستن (پایه زمان حال)

اکنون کلمات «داماد» و «دل» را مقایسه کنید:

«داماد»

زبانهای شمال غربی		زبانهای جنوب غربی
طالشی	<i>zomo</i>	فارسی <i>dāmād</i>
بلوچی	<i>zāmāt</i>	تاجیکی <i>domod</i>
گورانی	<i>zāmā</i>	تاتی <i>dumbor</i>
گیلکی	<i>zamo</i>	لری و بختیاری <i>dōwā</i>
سنگسری	<i>zūmé</i>	<i>devō</i>
اورامانی	<i>zāmā</i>	

«دل»

بلوچی	<i>zirde</i>	فارسی <i>del</i>
اورموری	<i>zlf</i>	تاجیکی <i>dil</i>
برچی	<i>zur</i>	بختیاری <i>dil</i>
گورانی	<i>zīl</i>	

انعکاس «vr» اوستائی || vr پارسی باستانی به صورت hr در لهجه‌های شمال غربی

(پارتی *Pnhr* «پسر»، *hre* «سه») و به صورت *S* در لهجه‌های جنوب غربی (پارسی میانه *pus* «پسر» و *Se* «سه») - در مثلثای زیر که از زبانهای ایرانی کنونی (ایرانی غربی) اخذ گردیده مشهود است:

«پسر»

زبانهای جنوب غربی	فارسی	زبانهای شمال غربی	نائینی
<i>pesär</i>	تاجیکی	<i>Pür</i>	نطنزی
<i>pisar</i>	کومزاری	<i>pür</i>	گری
<i>pas</i>		<i>pür</i>	سمتانی
		<i>pür</i>	سنگسری
		<i>Pür, pür</i>	لاسگردی
		<i>pur, pür</i>	یزدی
		<i>pör</i>	

«سه»

زبانهای جنوب غربی	فارسی	زبانهای شمال غربی	سمتانی
<i>se</i>	تاجیکی	<i>häire</i>	سرخه‌ای
<i>se</i>	بختیاری	<i>herä</i>	طالشی (گویش کرگانرود)
<i>se</i>		<i>hai</i>	

انعکاسات گوناگون *J*-ی پارسی باستانی (*z*-ی پارتی || *z* پارسی میانه) در لهجه‌های شمال غربی و جنوب غربی که پیشتر تذکر داده شد، در زبانهای ایرانی غربی کنونی نیز تجلی می‌کند. مثلاً انعکاس *Jan*-اوستائی || *Jan* پارسی باستانی و *zan*-پارتی || *zan* پارسی میانه را (که پایه فعل «زدن» است) در نظر گیریم.

زبانهای جنوب غربی	فارسی	زبانهای شمال غربی	طالشی
پایه زمان حال	<i>zän</i> -	<i>žae</i> «زدن»	گری
فعل «زدن»	<i>zan</i> -	<i>béz - žen</i> «اوزد»	سنگسری
	<i>zen</i> -	<i>žnandi</i> «(من) می‌زنم»	خونساری
کومزاری	<i>bi-zen</i> «بزَن»	<i>bä-žunzi</i> «(آنها) زدند»	

به انعکاس پارسی باستانی (اوستائی) *janya* «زن» و «زوجه» نیز توجه شود:

زبانهای جنوب غربی		زبانهای شمال غربی	
zän	فارسی	žin,žen	کردی
zan	تاجیکی	žen	طالشی
zan	تاتی	žen	خوری
zank	کومزاری	zene	میوندی
zen	بختیاری	žen,žekāln	منگسری
		žan	گورانی
		žikí	سرخه‌ای
		žikí,žāki	لامکردی
		žāniā,žānāk	اورامانی

در بالا برخی از دیگر اختلافاتی را که میان لهجه‌های ایرانی شمال غربی (پارتی) و جنوب غربی (پارسی) در دوره زبان ایرانی میانه وجود داشته نقل کردیم. اکثر این تفاوتها در زبانهای کنونی غربی ایران نیز دیده می‌شود. مثلاً انطباق ضمیر اشاره پارتی *im* || پارسی میانه *ēn* «این» و پارتی *hō* || پارسی میانه *(h)ān* «آن» در مقابله زیر منعکس است:

طالشی *im,əm* || فارسی *in* و تاجیکی *in* «این»
 طالشی *av*، کردی *āw* || فارسی *ān* و تاجیکی *on* «آن»
 در لغت زبانهای کنونی غربی ایرانی اختلافاتی دیده می‌شود که از مطابقت *vāž* شمال غربی (پارتی) || با *gōβ* جنوب غربی (پارسی میانه پایه زمان حال فعل «گفتن») ریشه می‌گیرد:

زبانهای جنوب غربی		زبانهای شمال غربی	
پایه زمان حال	فارسی - <i>guy</i> تاجیکی - <i>guy</i> بختیاری - <i>gu</i>	گفتن	طالشی
فعل «گفتن»		<i>vote</i>	یزدی
		<i>vé-vaje</i>	نائینی
		<i>vāji</i>	سوئی
		<i>ā-vājū</i>	خونساری
		<i>id-vāžān</i>	سنگسری
		<i>bā-vāži</i>	زازار
		<i>vāž</i> پایه زمان حال «گفتن»	لامکردی
		<i>bā-vāž</i> «بگو	

۱. *av* طالشی، *āw* کردی، نیز چون *hō* - ی پارتی از ضمیر اشاره ایرانی باستانی *hauv* ریشه می‌گیرد. وجود این ضمیر در لهجه جنوب غربی (پارسی باستانی) کتیبه‌های میخی هخامنشی - حمل بدان می‌شود که از یک گوش شمال غربی به‌وام گرفته شده.
۲. این ریشه در زبانهای شرقی ایرانی نیز دیده شده است. مثلاً: سغدی *ywb* «متودن» «گفتن».

۲. زبانهای شرقی ایرانی

زبانهای (لهجه‌های) شرقی ایرانی از لهجه‌های ایرانی که در دوران باستان در مشرق دشت کویر - سرزمینهای آسیای میانه و افغانستان کنونی و نواحی مجاور آن - رواج داشته ریشه می‌گیرند. لهجه‌های قبایل اسکیت نواحی مجاور دریای سیاه - که در دوره باستانی زبان ایرانی از توده اصلی قبایل اسکیتی (سکائی) آسیای میانه جدا شدند - نیز جزو زبانهای مزبور هستند.

گروه زبانهای شرقی ایرانی کنونی شامل السنه زیر است: ۱/ افغانی (هشتو)، ۲/ زبان آسی (آستی)، ۳/ زبانهای پامیری، ۴/ زبان مونیجانی، ۵/ زبان یغناپی. زبانهای شرقی ایرانی راهم علی‌الرسم به دو گروه فرعی تقسیم می‌کنند، به‌قرار زیر:

الف / زبانهای شمال شرقی
ب / زبانهای جنوب شرقی

گروه فرعی شمال شرقی (اسکیتی)

از زبانهای کنونی ایرانی - دوزبان آسی و یغناپی جزو این گروه فرعی می‌باشند: زبان آسی دنباله لهجه‌های باستانی اسکیتی نواحی مجاور دریای سیاه و زبان آلانهای قرون وسطی می‌باشد. اما زبان یغناپی يك لهجه سغدی است که تا روزگار ما هم زنده مانده است. زبان خوارزمی که در قرنهای سیزدهم و چهاردهم زوال یافت نیز جزو این گروه فرعی می‌باشد. زبانهای آسی و یغناپی از اسلاف خویش ویژگیهای بسیاری را به‌ارث برده‌اند که اکنون نیز آنها را به یکدیگر نزدیک می‌سازد. از آن جمله علامت جمع راکه در هر دو زبان مشترك است می‌توان ذکر کرد: *-tā* سی آسی (حالت اسمی) و *-i* یغناپی. مثلاً مقایسه شود: *-sār-tā* سی آسی، به معنی «سرها» و *kārd-tā*، به معنی «کاردها» و *dur-tā* «سنگها» با کلمات یغناپی، *odam-t* «آدمها» و *žuta-t* «پسرها» و *yart* «کوهها» والخب.^۱

گروه فرعی جنوب شرقی

از زبانهای کنونی ایرانی، السنه افغانی و مونیجانی و پامیری جزو این گروه فرعی می‌باشند. این زبانها در اراضی که قبایل سکائی و طخاری در عهد باستان (از قرن دوم قبل از میلاد) تحت اشغال داشتند - انتشار دارند و دنباله لهجه‌های باستانی سکائی - طخاری می‌باشند.

معرف این گروه فرعی در دوره میانه زبان ایرانی به‌طور کلی آثار نیست که از زبان

۱. به آنچه در بالا راجع به علامت جمع در زبانهای باستانی ایرانی گروه فرعی مزبور گفته شده توجه شود.

سکائی (ختنی) دردست می‌باشد. ویژگی بسیاری از زبانهای این گروه فرعی عبارت است از تبدیل $d > \delta > l$. مثلاً توجه شود به δus روشنی، δas وخی، $\delta \ddot{u}s$ برتنگی ارشری، las افغانی بمعنی «ده» (ایرانی باستانی $\delta \epsilon r$ ، شوغنانی، - lar افغانی، - $\ddot{o}r$ مونجانی - پایه زمان حال فعل «داشتن» و «نگاه داشتن» ($>$ ایرانی باستانی - $\ddot{a}r$). lid افغانی پایه زمان گذشته «دیدن» ($>$ ایرانی باستانی - $\ddot{a}r$). $levar$ افغانی بمعنی «برادرشوهر» ($>$ ایرانی باستانی $dev\ddot{a}r, devar$ ، سنسکریت و $\delta e\epsilon e p$ روسی). $\delta \ddot{e}w\ddot{u}n$ شوغنانی، روشنی، liw وخی، lew ایشکشمی بمعنی «دیوانه» ($>$ ایرانی باستانی $daiva$ و «دیوانه» فارسی و $devona$ تاجیکی) $\delta \ddot{o} \gamma d$ یزغولمی، $\delta \ddot{a} \gamma d$ وخی، $lu \gamma d \ddot{a}$ - ی مونجانی، Lur افغانی، بمعنی «دختر» ($>$ ایرانی باستانی - $\ddot{d}ug \ddot{a}dar$). در افغانی l تنها از t آوائی پدید نیامد بلکه از m خفیف سنی انسدادی نیز پیدا شد (بعد از حرف مصوت). توجه شود به $pl\ddot{a}r$ افغانی بمعنی «پدر» ($>$ ایرانی باستانی $pitar$)، sil بمعنی «صد» ($>$ ایرانی باستانی - $sata$) والخ. جنس یا تذکرو تانیث وختنی بودن کلمات در لهجه‌های جنوب شرقی (پشتو، مونجانی، روشنی، وغیره) کاملاً حفظ شده و حال آنکه در اکثر دیگر زبانهای کنونی ایرانی غربی (فارسی و تاجیکی) و شرقی (آسی) از بین رفته است. يك ویژگی دیگر لهجه‌های جنوب شرقی وجود s در دیف ضمیر اشاره به نسبت درجه دوری شیئی - می‌باشد. مثلاً در زبان روشنی: yim «این» (مؤنث یا مذکر) - برای اشاره به اشیاء نزدیک. yid «این» «آن» (مؤنث یا مذکر) برای اشاره به اشیائی که بعدشان از گوینده متوسط است. $y\ddot{a}$ آن (مذکر و مؤنث) برای اشاره به خیلی دور.

۳. بعضی نشانه‌های ویژه تشخیص زبانهای شرقی ایرانی از غربی - بطور کلی.

زبانهای شرقی ایرانی از لحاظ صوت شناسی و اجزاء کلمات و نحو و لغات با زبانهای غربی اختلافاتی دارند. ویژگی زبانهای شرقی ایرانی وجود مصمت سایشی انسدادی (تسودز) $dzoc$ می‌باشد که زبانهای غربی ایرانی فاقد آنند. مثلاً $Carm$ آسی و $c\ddot{a}rm\ddot{a}n$ افغانی به فارسی $\ddot{c}arm$ «چرم» می‌شود ($>$ ایرانی باستانی $\ddot{c}arman$). $c\ddot{a}st$ آسی، $c\ddot{e}m$ شوغنانی، cam روشنی، com ایشکشمی - در زبان فارسی $\ddot{c}a\ddot{s}m$ و طالشی $\ddot{c}a\ddot{s}$ و بلوچی $\ddot{c}am$ و یزدی $\ddot{c}em$ بمعنی «چشم» می‌شود ($>$ ایرانی باستانی - $\ddot{c}a\ddot{s}ma$). $c\ddot{a}ppar$ آسی، $calor$ افغانی، $c\ddot{a}l\ddot{b}ur$ وخی، $c^{\circ}f\ddot{u}r$ ایشکشمی، $cav\ddot{o}r$ شوغنانی، $cav\ddot{u}r$ روشنی، در زبان فارسی $\ddot{c}ah\ddot{a}r$ «چهار»، و تاجیکی $\ddot{c}or$ و طالشی $\ddot{c}o$ و سرخه‌ای و لاسگردی $\ddot{c}ar$ و سنگسری $\ddot{c}\ddot{a}r$ و بلوچی $\ddot{c}\ddot{a}r$ می‌شود ($>$ ایرانی باستانی - $\ddot{c}\ddot{a}rvar$). $P\ddot{a}ndz$ شوغنانی، $P\ddot{a}ndz$ وخی، $P\ddot{u}ndz$ ایشکشمی، $P\ddot{a}ndz$ افغانی در زبان فارسی $p\ddot{a}n\ddot{c}$ «پنج» و طالشی $pen\ddot{c}$ و سنگسری و لاسگردی $pau\ddot{c}$ و سرخه‌ای $pan\ddot{c}$

و کردی *penj* «پنج» می‌شود (> ایرانی باستانی *panča*) و غیره. دیگر از خصوصیات زبانهای شرقی ایرانی عبارت است از دمی شدن (انفجار صوتی) حروف انسدادی اول باستانی آوائی - > ʔ - *g* و *B* - > *V* - (*w*) در زبانهای غربی ایرانی این اصوات علی‌الرسم در آغاز کلمه باقی می‌مانند. مثلاً:

کلمه ایرانی باستانی - *gav* «گاو»

زبانهای غربی ایرانی	زبانهای شرقی ایرانی
فارسی <i>gāv</i>	آسی (دیگوری) <i>yog</i>
تاجیکی <i>gov</i>	یغنابی <i>yow</i>
کردی <i>go</i>	یزغولمی <i>yēw</i> (گاوانر)
بلوچی <i>gōk</i>	افغانی <i>ywā</i>
بختیاری <i>gō; gov</i>	مونجانی <i>yōwa</i>
سنگسری <i>gōu</i>	
گزی <i>gō</i>	
طالشی <i>go</i>	
تاتی <i>gou</i>	
یزدی <i>gū</i>	

ایرانی باستانی *gauša* «گوش»

زبانهای غربی ایرانی	زبانهای شرقی ایرانی
فارسی <i>guš</i>	آسی (دیگوری) <i>yos</i>
تاجیکی <i>gūš</i>	یغنابی <i>yūš</i>
کردی (کورمانجی) <i>goh</i>	وختی <i>yiš</i>
زازا <i>gōšye</i>	شوغنانی <i>yūy</i>
یزدی <i>gōš</i>	روشنی، خونی <i>yūw</i>
بختیاری <i>gūš</i>	پرتنگی - ارشری <i>yūw</i>
سنگسری <i>gūš</i>	افغانی <i>ywaž</i>
بلوچی <i>gōš</i>	مونجانی <i>yūy</i>
طالشی <i>guš</i>	ایشکشمی <i>yūl</i>
تاتی <i>guš</i>	یزغولمی <i>yāvān</i>
ارموری <i>gōy</i>	
پرچی <i>gū</i>	

کلمه ايراني باستاني *brātā* «برادر»

زبانهای شرقی ايراني		زبانهای غربی ايراني	
آسی	<i>ärvad</i> (<i>vrad</i> >) (خویشاوند)	فارسی	<i>bārādār</i>
یغناپی	<i>virot</i>	تاجیکی	<i>barodar</i>
{	شوغنایی	بلوچی	<i>brās</i>
	روشنی	کردی	<i>bāra</i>
	یزغولمی	سنگسری	<i>brār</i>
	وخنی	سمنایی	<i>bārāj</i>
	ایشکشمی	{	مرخه‌ای
	افغانی		لامگردی
	مونجانی		طالشی
			شهمیرزادی
			بختیاری

ايراني باستاني *bū* ریشه فعل «بودن»، «شدن»

زبانهای شرقی ايراني		زبانهای غربی ايراني	
وخنی	<i>vit</i> (پایه زمان حال فعل «شدن» «هست شدن»)	فارسی	<i>bud</i> (او) بود
		تاجیکی	<i>bud</i> (او) بود
		بلوچی	<i>būt</i> (او) شد
		کردی	<i>bu</i> (او) بود
		یزدی	<i>būt</i> (او) شد
مونجانی	<i>viy, v'y v'y</i> «بودن»	تاتی	<i>biran, birān</i> بودن
ایشکشمی	<i>vəd</i> (او) بود	طالشی	<i>bē</i> بودن
افغانی	<i>wu</i> (او) بود	بختیاری	<i>būdum</i> (من) بودم
{	شوغنایی	مرخه‌ای	<i>boān</i> بودن
	روشنی	سنگسری	<i>bandī</i> (من) شدم
	آسی	شهمیرزادی	<i>biān</i> بودن
	یغناپی	اورامانی	<i>bē</i> (او) بود

نااستواری «h» که از ویژگیهای زبانهای شرقی ايراني است از مثلی که در باره عدد «هفت» نقل میکنیم نمایان است.

ایرانی باستانی *hapta* «هفت»

زبانهای شرقی ایرانی		زبانهای غربی ایرانی	
<i>aud</i>	آسی	<i>hāft</i>	فارسی
<i>aud</i>	یغناپی	<i>haft</i>	تاجیکی
<i>ūvd</i>	برتنگی، ارشری	<i>haft</i>	کردی
<i>*ūvd</i>	شعر غنایی، روشنی	<i>haft, hofšt</i>	طالشی
<i>ovš</i>	افغانی	<i>hāft</i>	تاتی
<i>ōvda</i>	مونجانی	<i>haft, hāft</i>	بختیاری
<i>*ūvd</i>	یزغولمی	<i>haft</i>	سنگسری
<i>*ūvd</i>	ایشکشمی	<i>haft</i>	لاسگردی

یکی از ویژگیهای بارز دستوری زبانهای شرقی ایرانی تقدم مضاف الیه بر مضاف است.^۱

مثلاً

آسی	<i>bārzond urs xāxtā</i> <i>fədə us</i> <i>xur bon</i> <i>mā mad</i>	کوههای بلند و سفید نامادری (تحت اللفظی «زن پدر») روز آفتابی
افغانی	<i>poh au hušiyār dost</i> <i>də baxil gumān</i> <i>zmā mor</i>	دوست عاقل و خردمند سمان بخیل مادر من
یغناپی	<i>ṛálayi non</i> <i>katta urk</i> <i>podabóni owóz</i>	نان گندم سگ (پیر) بزرگ آواز شبان
شوغلانی	<i>safed šac</i> <i>mu xolak</i> <i>bazeb qišloq</i>	آب روشن خالک من، عموی من قتلاق زیبا
روشنی	<i>mu mod</i> <i>māš mod</i>	مادر من مادر
برتنگی	<i>padxo puc</i> <i>xušrüy ṛac</i> <i>mun vorl</i>	پسر پادشاه دختر زیبا اسب من
یزغولمی	<i>wəuy vřed</i> <i>počoyi poc</i> <i>ti ded</i> <i>ti xatən</i>	برادر او- وی پسر سلطان پدر تو زن تو
وخی	<i>šutár soib</i> <i>žy nān</i>	صاحب شتر مادر من
ایشکشمی	<i>mə nou</i> <i>ti šətar</i>	مادر من شتر تو

۱. مضاف الیه با حروف خوابیده نوشته شده.

در اکثر زبانهای گروه غربی (فارسی، تاجیکی، کردی، بختیاری و غیره) ترتیب کلمات در حالت اضافت گونه دیگر است، بدینقرار:

مضاف، حرف اضافه، مضاف الیه. ۱. مثلاً^۱

تاجیکی	modar-i <i>man</i>	مادر من
	kūh-i <i>baland</i>	کوه بلند
	dūst-i <i>aziz</i>	دوست عزیز
	ob-i <i>saferd</i>	آب روشن
	pisar-i <i>podšoh</i>	پسر پادشاه
فارسی	barodar-i <i>vay</i>	برادر او - وی
	duxtār-i <i>xušrūy</i>	دختر زیبا - خوشروی
	mādar-e <i>mān</i>	مادر من
	kūh-e <i>bolānd</i>	کوه بلند
	dust-e <i>āziz</i>	دوست عزیز
کردی	āb-e <i>sāfid</i>	آب روشن
	pesār-e <i>pādsāh</i>	پسر پادشاه
	qiz-a <i>mān</i>	دختر من
	di-ya <i>mān</i>	МАТЬ
	kōr-e <i>pire</i>	پسر بزرگ
بختیاری	ji-ye <i>balānd</i>	جای بلند
	xārs-i <i>zard</i>	خرس زرد
	kurr-i <i>seyyid</i>	پسر سید
	mahmal-i <i>tōze</i>	مخمل نو
	zen-i <i>gagūm</i>	زن برادر من
	češm-i <i>bōz</i>	چشم باز (پرنده)

برخی اختلافات در لغات زبانهای غربی و شرقی ایرانی مشاهده می‌گردد. در زبانهای غربی ایرانی کلمه «سک» از *spaka*-ی ایرانی باستانی ریشه می‌گیرد و در زبان شرقی ایرانی به ریشه دیگر (*Kuti*)^۲ مربوط می‌شود. مثلاً^۳

زبانهای غربی ایرانی		زبانهای شرقی ایرانی	
فارسی	<i>sāg</i>	آسی	<i>kudz</i>
تاجیکی	<i>sag</i>	یغناپی	<i>kut</i>
کردی	<i>se(h)</i>	برتنکی، ارشری	<i>kud</i>
طالشی	<i>səpa</i>	شوغنانی، روشنی	<i>kud</i>
ونیشونی	<i>esba</i>	یزغولمی	<i>kod</i>
که‌رودی	<i>espá</i>	ایشکشمی	<i>kəd</i>

۱. با این حال در بلوچی و طالشی و تاتی مضاف‌الیه بر مضاف مقدم است.

۲. با این حال در افغانی *spay* می‌گویند (شاید به‌وأم گرفته باشند).

۳. اکنون در یزد «کوتی سک» به «سگ توله» می‌گویند (مترجم).

<i>ispe</i>	نطنزی
<i>ispa</i>	سیوندی
<i>espé, äsbé</i>	سنگسری
<i>äspä</i>	سمنانی
<i>sag</i>	یزدی

کلماتی را که در زبانهای ایرانی غربی و شرقی مفهوم «ماهی» را می‌رساند مقایسه می‌کنیم:

زبانهای غربی ایرانی		زبانهای شرقی ایرانی	
فارسی	<i>mahi</i>	آسی	<i>kāf</i>
تاجیکی	<i>mohi</i>	افغانی	<i>kab</i>
سمنانی سرخه‌ای سنگسری	<i>māhi</i>	شوغنانی	<i>kap</i>
		مونجانی	<i>ʼkap</i>
بختیاری	<i>mōhi</i>		

از مطالعه ویژگیهای صوتی و دستوری و لغوی زبانهای (ولهجه‌های) کنونی ایرانی و روابط متقابل آنها به این نتیجه می‌رسیم که ویژگیهای مزبور در لهجه‌های باستانی ایرانی مکون بوده مثلاً وجوه تمایز زبان فارسی کنونی (وتاجیکی) از دیگر زبانهای ایرانی- در آثار پارسی باستانی دیده می‌شود (مثلاً *z* ایرانی باستانی || *ḏ* فارسی). و یا تبدیل *p* ایرانی باستانی < به *f*، که خود یکی از خصوصیات بارز زبان آسی کنونی است، در زبان اسکیتی به صورت گرایشی وجود داشته. بسیاری از ویژگیهای مهم زبان سغدی در زبان یغناپی محفوظ و باقی مانده است. بنابراین (و این نکته بسیار مهم است) ریشه اختلافات اصلی موجود در میان زبانهای کنونی ایران در اعماق عهود باستان قرار دارد. و مطالعه موارد مشابهت و اختلاف زبانهای کنونی ایرانی نه تنها گروه‌بندی آنها را از لحاظ لهجه شناسی مقدور می‌سازد بلکه راههای تکامل تاریخی السنه مزبور را نیز روشن می‌کند.

پایان

۱. مقایسه شود با زبانهای باستانی شرقی: سغدی *kap* و سکاکی (خنثی) *kava*. فاسمر حدس می‌زند (m. Vasmer, *Die Iranier in Südrussland*, 1923). این ریشه نام قدیم یونانی کلنی یونانی کراشه تنگه کرچ پانتی کاپی *Panti Kapi* می‌باشد. که خود از اسکیتی *Panti - Kapa* «راه ماهی» مأخوذ است. زیرا که تنگه کرچ واقعاً معبر مقدار زیادی ماهی است و در زمان باستان از لحاظ ماهیگیری اهمیت شایان داشته. (آپایف-و.ای. زبان و فولکلور آسی) - اشکال این تعبیر در این است که زبان اسکیتی شرقی است و در زبانهای شرقی ایرانی مضاف‌الیه بر مضاف مقدم می‌باشد. (به تألیف آپایف ص ۲۴۷ - ۲۴۱ رجوع شود).

کتابشناسی عمومی
کتاب مرجع. دایرةالمعارفها

- Бетгер Е. К., *Роспись статьям и заметкам по археологии и истории Средней Азии, помещенным в газете «Туркестанские ведомости» за время ее существования* (сб. «В. В. Бартольд. Туркестанские друзья, ученики и почитатели», Ташкент, 1927, стр. 481—555).
- «Библиографический перечень литературы по Средней Азии (в ее географических границах)» («Народное хозяйство Средней Азии», 1929, № 12, стр. 125—174).
- «Библиографический указатель по Персии», Изд-во КУТВ, М., 1928.
- «Библиография по курдской проблеме» («Революционный Восток», 1933, № 3—4 (19—20), стр. 292—326; № 5 [21], стр. 159—173).
- «Библиография Таджикистана», Ташкент, 1926.
- Биснек А. Г. и Зельдович Н. М., *Этнография народов Памира. Списки литературы на русском языке* (Сб. «Советская этнография», III, 1940, стр. 219—246).
- Биснек А. Г. и Шафрановский К. И., *Библиография библиографии Средней Азии* («Библиография Востока», вып. 8—9, М.—Л., 1936, стр. 152—194).
- Вознесенская Е. А. и Пиотровский А. Б., *Материалы для библиографии по антропологии и этнографии Казахстана и среднеазиатских республик*, Л., 1927.
- Гетце В. Ф., Кареев Б. П., Масловский С. Д., *Библиография Афганистана*, под ред. С. Д. Масловского, СПб., 1908 («Сборник Среднеазиатского отдела Общества востоковедения», вып. II).
- Межов В. И., *Туркестанский сборник. Систематические и азбучные указатели сочинений и статей на русском и иностранных языках*, т. I—III, СПб., 1878—1888.
- Межов В. И., *Библиография Азии. Указатель книг и статей об Азии на русском языке и одних только книг на иностранных языках, касающихся отношений России к азиатским государствам*, т. I—III, СПб., 1891—1894.
- Пульнер И. М., Добрин Я. Б., *Материалы для библиографии Средней Азии* (СЭ, 1935, № 6, стр. 146—165).
- «Туркестанский сборник», т. 1—591. [Собрание журнальных и газетных материалов о Средней Азии периода 1867—1916 гг. Хранится в Гос. Публичной библиотеке УзССР им. А. Навои в Ташкенте].
- «Указатель историко-этнографической литературы о Таджикистане». Составлен бригадой сотрудников [Гос. Публичной] библиотеки [УзССР им. А. Навои]... под общим руководством Е. К. Бетгера и под ред. М. Е. Массона, Ташкент, 1946, т. 1—3 [на машинке].
- Akram M., *Bibliographie analytique de l'Afghanistan, I, Ouvrages parus hors de l'Afghanistan*, Paris, 1948.
- «Annual bibliography of oriental studies», for 1946—1950, Kyoto University, June 1952; for 1951—1952, March 1954.
- Henning W. B., *Bibliography of important studies on Old Iranian subjects*, Tehran, 1950.
- «Enzyklopädie des Islām», Bd. I—IV, Leiden — Leipzig, 1913—1936.
- «Orientalische Bibliographie», Hrsg.

von L. Schermann, Berlin, 1887—1915.
Saba M., *Bibliographie française de l'Iran. Bibliographie méthodique et raisonnée des ouvrages fran-*

çais parus depuis 1560 jusqu'à nos jours, Paris, 1936, II ed., 1951.

Wilson A. T., *A bibliography of Persia*, Oxford, 1930.

کتابهای مربوط به بخش اول (مقدمه)

آثار حاوی مطالب کلی در فقه اللغة ایرانی و زبان شناسی ایرانی. در تاریخ و جغرافیای
تاریخی. اصل اقوام. تاریخ فرهنگ. تاریخ ادبیات و غیره

«*Антология таджикской поэзии с древних времен до наших дней*», под ред. И. Брагинского, М. Рахими, М. Турсун-заде и С. Улугзаде, предисловие и комментарии И. Брагинского, М., 1951.

Бартольд В. В., *Туркестан в эпоху монгольского нашествия*, ч. I. Тексты, СПб., 1898; ч. II. Исследование, СПб., 1900. Перевод на англ. яз.: Barthold W., *Turkestan down to the Mongol Invasion*, translated from the original Russian and revised by the author with the assistance of H. A. R. Gibb (GMS, № 3), ed. 2, London, 1928.

Бартольд В. В., *Очерк истории Семиречья*, Фрунзе, 1943.

Бартольд В. В., *Сведения об Аральском море и низовьях Аму-Дарьи с древнейших времен до XVII века*, Ташкент, 1902.

Бартольд В. [В.], *Историко-географический обзор Ирана*, СПб., 1903.

Бартольд В. В., *История Туркестана* («Труды Туркестанского гос. университета», вып. 2, Ташкент, 1922).

Бартольд В. В., *Таджики. Исторический очерк* (сб. «Таджикистан», Ташкент, 1925, стр. 93—111).

Бартольд В. В., *Иран. Исторический обзор*, Ташкент, 1926.

Рец.: Фрейман А. А. «Новый Восток», 1927, № 19, М., стр. 207—213.

Бартольд В. В., *История культурной жизни Туркестана*, Л., 1927.

Бернштам А. Н., *Древняя Фергана*, Ташкент, 1951.

Бертельс Е. Э., *Очерк истории персидской литературы*, Л., 1928.

Рец.: Бартольд В. В., сб. «Иран», III, Л., 1929, стр. 225—228.

Брагинский И. [С.], *Доир ба масъа-*

лаи ба давраҳо тақсим кардани таърихи адабиёти тоҷик («Шарқи сурх», 1947, № 2—3, с. 34—44).
Брагинский И. С., *Из истории таджикской народной поэзии. Элементы народно-поэтического творчества в памятниках древней и средневековой письменности*, М., 1956.

Веселовский Н., *Очерк историко-географических сведений о Хивинском ханстве от древнейших времен до настоящего*, СПб., 1877.

Гафуров Б. Г., *История таджикского народа*, т. I, изд. 3., М., 1955.

Жуковский В. А., *Древности Закаспийского края. Развалины старого Мерва*, СПб., 1894 (МАР, 16).

Залеман К. Г., *Очерк истории древнеперсидской или иранской литературы*. (В кн.: «Всеобщая история литературы», под ред. Р. Ф. Корша, вып. 1, СПб., 1880).

Иванов М. С., *Очерк истории Ирана*, [М.], 1952.

Иностранцев К. А., *О домусульманской культуре Хивинского оазиса* (ЖМНП. Новая серия, т. XXXI, № 2, 1911, февраль, стр. 284 сл.).

«*История народов Узбекистана*», т. II, Ташкент, 1947; т. I, Ташкент, 1950.

«*История Узбекской ССР*», т. I, кн. 1—2, Ташкент, 1955—1956.

Кастальский Б. Н., *Историко-географический обзор Сурханской и Ширазской долин* («Вестник ирригации», Ташкент, 1930, № 2, 3, 4).

Кисляков Н. А., *История Каратегина. Дарваза и Бадахшана* («Материалы по истории таджиков и Таджикистана», сб. I, Сталинабад, 1945, стр. 71—113).

- Кисляков Н. А., *Очерки по истории Каратегина*, изд. второе, испр. и доп., Сталинабад, 1954.
- Кисляков Н. А., *Изучение истории таджикского народа* (ВИ, 1957, № 4, стр. 182—186) [обзор основных работ].
- Крымский А. Е., *История Персии, ее литературы и дервишеской теософии*, т. 1—3, М., 1909—1917.
- Литвинский Б. А., *Археологическое изучение Таджикистана советской наукой. Краткий очерк* («Труды Института истории, археологии и этнографии АН ТаджССР», т. XXVI, Сталинабад, 1954). [Содержит сведения о найденных на территории Таджикистана памятниках письменности.]
- Мандельштам А. М., *Материалы к историко-географическому обзору Памира и припамирских областей с древнейших времен до X в. н. э.* («Труды Института истории, археологии и этнографии АН ТаджССР», т. LIII, Сталинабад, 1957).
- Минаев И. П., *Сведения о странах по верховьям Аму-Дарьи*, СПб., 1879.
- Негматов Н., *Усрушана в древности и раннем средневековье* («Труды Института истории, археологии и этнографии АН ТаджССР», т. LV, Сталинабад, 1957).
- Риттер К., *Землеведение. Кабулистан и Кафиристан. Перевел с присовокуплением критических замечаний и дополнил... В. В. Григорьев*, СПб., 1867.
- Риттер К., *Иран*, ч. I, перевел и дополнил Н. В. Ханыков, СПб., 1874.
- Скитский Б., *Очерки по истории осетинского народа с древнейших времен до 1867 г.* («Изв. Северо-осет. НИИ», т. XI, Дзауджикау, 1947).
- Смирнова О. И., *Вопросы исторической топографии и топонимики верхнего Зерафшана* (МИА СССР, № 15, М.—Л., 1950, стр. 56—66).
- «Таджикистан. Сборник статей», изд. Общества для изучения Таджикистана и иранских народностей за его пределами, Ташкент, 1925.
- Рец.: Иванов П. П., «Народное хозяйство Средней Азии», 1925, № 10—11.
- Толстов С. П., *Основные вопросы древней истории Средней Азии* (ВДИ, 1938, № 1—2, стр. 176—203).
- Толстов С. П., *Аральский узел этногенетического процесса (тезисы доклада)* (сб. «Советская этнография», VI—VII, М.—Л., 1947).
- Толстов С. П., *Основные проблемы этногенеза народов Средней Азии (тезисы доклада)*. Там же.
- Толстов С. П., *Древний Хорезм*, М., 1948.
- Рец.: Струве В. В., ВДИ, 1949, № 4, стр. 137—151.
- Толстов С. П., *По следам древнехорезмийской цивилизации*, М.—Л., 1948.
- Толстов С. П., *Периодизация древней истории Средней Азии* (КСИИМК, вып. 28, 1949).
- «Третий международный конгресс по иранскому искусству и археологии. Доклады. Ленинград, сентябрь 1935», М.—Л., 1939.
- Фрейман А. А., *Задачи иранской филологии* («Изв. АН СССР», ОЛЯ, т. V, вып. 5, 1946), стр. 373—386).
- Рец.: V. M. Listy filologicke, Praha, 1950, 12 červ. Roč. 74, № 2—3. 155—157.
- Фрейман А. А., *Сталинское учение о языке и иранское языкознание* («Изв. АН СССР», ОЛЯ, т. X, вып. 1, 1951), стр. 50—65 [Перевод на чешский язык в журнале «Sovětská věda» (орган Чешско-словацко-советского института в Праге), раздел Jazykověda, 1951, № 5.]
- «Этногенез народов Средней Азии». Тезисы докладов, прочитанных на сессии, посвященной вопросу об этногенезе народов Средней Азии, Ташкент, 1943 г. (сб. «Советская этнография», VI—VII, М.—Л., 1947).
- Якубовский А. Ю., *Вопросы периодизации истории Средней Азии в средние века (VI—XV вв.)* (КСИИМК, вып. 28, 1949).
- Якубовский А. Ю., *Среднеазиатские собрания Эрмитажа и их значение для изучения истории культуры и искусства Средней Азии до XVI в.* (ТОВЭ, т. II, 1940).
- Bailey H. W., *Persia, II, Language and dialects* (EI, Bd. III, № 53, 1936, p. 1050—1058).

- Bailey H. W., *The content of Indian and Iranian Studies*, Cambridge, 1938.
- Browne E. G., *A literary history of Persia*, Vol. I—IV, 2 ed., Cambridge, 1928.
- Elwell-Sutton L. P., *A guide of Iranian Area study*, Michigan, 1952.
- Gershevitch, I., *Iranian literature* («Literatures of the East», London, 1953, p. 50—73).
- Chirshman R., *L'Iran des origines à l'Islam*, Paris, 1951.
- «Grundriss der iranischen Philologie», hrsg. von W. Geiger und E. Kuhn, Strassburg, Bd. I, 1895—1901; Bd. II, 1896—1904. [Т. I — работы по древним и современным иранским языкам: т. II — работы по истории, географии, истории религии и истории литературы.]
- Justi F., *Iranisches Namensbuch*, Marburg, 1895.
- Lerch P., *Khiva oder Khārezm, seine historischen und geographischen Verhältnisse*, SPb., 1873.
- Pope A. U., *A survey of persian Art. From prehistoric times to the present*, Vol. 1—6, London—New York, 1938—1939.
- Rypka J. (a spolupracovníci), *Dejiny perské a tádzické literatury*, Praha, 1956.
- Sykes P., *A history of Persia*, 3 ed., Vol. I—II, London, 1930.
- Sykes P., *A history of Afghanistan*, Vol. 1—2, London, 1940.
- میرزا جلال الدین همائی اصفهانی،
تاریخ ادبیات ایران از قدیمترین عصر
تاریخی تا عصر حاضر، ۱—۲، تبریز،
۱۳۰۸—۱۳۰۹.
- دکتر رضا زاده شفیق، تاریخ ادبیات
ایران، طهران، ۱۳۲۶.

کتابشناسی مربوط به بخش دوم
(دوران باستان زبانهای ایرانی)
مربوط به فصل اول.

Работы по истории и истории культуры ираноязычных племен и народностей древности. Источники

- Авдиев В. И., *История древнего Востока*, изд. 2 [М.], 1953 [особенно гл. XVIII «Средняя Азия и Иран в древности»].
- Алнев И., *О некоторых вопросах древнейшей истории мидийских племен* («Труды Института истории и философии АН АзербССР», т. 5, Баку, 1954, стр. 156—183).
- Артамонов М. И., *Вопросы истории скифов в советской науке* (ВДИ, 1947, № 3, стр. 68—82).
- Бартольд В. В., *Восточно-иранский вопрос* (ИРАИМК, т. II, Пг., 1922, стр. 361—384).
- «Всемирная история», т. I, М., 1955 [особенно гл. XX, 3, «Киммерийцы и скифы» и гл. XXIV «Древнейший Иран и Средняя Азия. Создание Персидской империи Ахеменидов»]; т. II, М., 1956 [особенно гл. I «Держава Ахеменидов», гл. II, 1. «Греко-персидские войны», гл. VI, 2. «Племена Северного Причерноморья (VI—IV вв. до н. э.)», гл. VII — «Западная Азия и Египет под властью Ахеменидов», гл. VIII — «Возникновение и распад державы Александра Македонского»]. (Издание продолжается.)
- Геродот, *История в девяти книгах*, перевод с греческого Ф. Г. Мищенко, т. 1—2, М., 1888.
- Григорьев В. В., *О скифском народе саках*, СПб., 1871.
- «Древние авторы о Средней Азии (VI в. до н. э.—III в. н. э.)». Хрестоматия под ред. Л. В. Баженова, Ташкент, 1940.
- Рец.: Толстов, С. П., ВДИ, 1946, № 1, стр. 170—178.
- Дьяконов И. М., *Ассирийско-вавилонские источники по истории Урарту* (ВДИ, 1951, № 2—4) [имеются тексты, касающиеся северо-западных областей Иранского нагорья].
- Дьяконов И. М., *Первобытно-общинный строй на территории Мидии* («Труды Института истории и философии АН АзербССР», 1954, т. 5, стр. 5—52).

- Дьяконов И. М., *История Мидии*, М.—Л., 1956.
- Дьяконов М. М., *История древнего Ирана* (ВИ, 1946, № 1, стр. 130—139).
- Дьяконов М. М., *Сложение классического общества в Северной Бактрии* (СА, т. XIX, 1954, стр. 121—140).
- Дьяконов М. М., *Древняя Бактрия*. (В кн.: «По следам древних культур. От Волги до Тихого океана», М., 1954).
- Иессен А. А., *Греческая колонизация Северного Причерноморья*, Л., 1947.
- Каллистов Д. П., *Очерки по истории Северного Причерноморья античной эпохи*, Л., 1949.
Рец.: Струве В. В., «Изв. АН СССР», СИФ, т. VIII, № 1, 1951, стр. 95—100; см. также ВДИ, 1950, № 3, стр. 110—121.
- Ковалев С. И., *Монархия Александра Македонского* (ВДИ, 1949, № 4).
- Крачковская В. А., *Новые работы по истории культуры древнего Ирана* (сб. «Советское востоковедение», V, М.—Л., 1948, стр. 173—188).
- Ксенофонт. *Анабасис*, М.—Л., 1951.
- Латышев В. В., *Известия древних писателей о Скифии и Кавказе*, г. I, вып. 1—3; т. II, вып. 1—2, СПб., 1893—1906 [тексты и переводы, русский перевод см. также в приложении к ВДИ за 1947—1952 гг.].
- Пиотровский Б. Б., *Скифы и древний Восток* (СА, 1954, № 19, стр. 141—158).
- Ростовцев М. И., *Эллинизм и иранство на юге России*. Общий очерк, Пг., 1918.
- Семенов-Зусер С. А., *Опыт историографии скифов*. Ч. I. Скифская проблема в отечественной науке, 1692—1947 гг., Харьков, 1947.
Рец.: Ельницкий Л., ВДИ, 1948, № 4, стр. 109—117.
- Струве В. В., *История древнего Востока*, изд. 2 [М.], 1941 [особенно главы XXXI—XXXII, стр. 365—388]. Рец.: Ранович А., ВДИ, 1946, № 1, стр. 178—182.
- Струве В. В., *Поход Дария I на сакко-массогетов* («Изв. АН СССР», СИФ, 1946, т. III, № 3, стр. 231—250).
- Струве В. В., *Геродот и политические течения в Персии эпохи Дария I* (ВДИ, 1948, № 3, стр. 12—35).
- Струве В. В., *Родина зороастризма* (сб. «Советское востоковедение», V, М.—Л., 1948, стр. 5—34).
- Струве В. В., *Дарий I и скифы Причерноморья* (ВДИ, 1949, № 4, стр. 15—28).
- Струве В. В., *Восстание в Маргиане при Дарии I* (ВДИ, 1949, № 2, стр. 10—29).
- Тревер К. В., *Александр Македонский в Согде (из истории народов Средней Азии)* (ВИ, 1947, № 5, стр. 112—122).
- Тураев Б. А., *История древнего Востока*, изд. 2, под ред. В. В. Струве и И. Л. Снегирева, т. I—II, Л., 1936 [особенно отделы IV—VI, т. II, стр. 76—291].
- «Хрестоматия по истории древнего мира, т. I. Древний Восток», сост. И. С. Кацнельсон и Д. Г. Редер, под ред. В. В. Струве, М., 1950.
- Cameron G. G., *History of Early Iran*, Chicago, 1936.
- Geiger W., *Ostiranische Kultur im Alterthum*, Erlangen, 1882.
- Herzfeld E., *Archaeological history of Iran*, London, 1935.
- Herzfeld E., *Iran in the Ancient East*, London, 1941.
- Huart C. et Delaporte L., *L'Iran antique. Elam et Perse et la civilisation iranienne*, Paris 1952.
- Junge J., *Saka-Studien, Der Ferne Nordosten im Weltbild der Antike* («Klio», Beiheft XLI, Neue Folge, H. 28, Leipzig, 1939).
- Markwart J., *Wehrot und Arang. Untersuchungen zur mythischen und geschichtlichen Landeskunde von Ostiran*, Leiden, 1938.
- Olmstead A. T., *History of the Persian Empire (Achaemenid Period)*, Chicago, 1948.
- Pauly A., *Real-Encyclopädie der klassischen Altertumswissenschaft*, neue Bearbeitung, begonnen von G. Wissowa... Stuttgart, 1894—1955 [Издание продолжается].
- Spiegel Fr., *Erânische Alterthumskunde*, Bd. I—III, Leipzig, 1871—1878.
- Tarn W. W., *The Greeks in Bactria and India*, Cambridge, 1938.
Рец.: Толстов С. П., ВДИ, 1940, № 3—4, стр. 194—209.

مربوط به فصل دوم.

آثار مربوط به اوستا و کیش باستانی ایران:

екста. — Переводы. چاپهای اصلی ترجمهها.

Бертельс Е. Э., *Отрывки из Авесты. Перевод с языка Авесты* («Восток», № 4, 1924, стр. 3—11).Коссович К., *Четыре статьи из Зендавесты*, СПб., 1861.Bartholomae Chr., *Die Gādhā's und heiligen Gebete des altiranischen Volkes (Metrum, Text, Grammatik und Wortverzeichnis)*, Halle, 1879.Bartholomae Chr., *Die Gatha's des Avesta. Zarathushtra's Verspredigten*, Übersetzt von... Strassburg, 1905.Brockhaus H., *Vendidad sade. Die heiligen Schriften Zoroaster's. yasna, Vispered und Vendidad... mit Index und Glossar*, Leipzig, 1850.Burnoui E., *Vendidad sadé l'un des livres de Zoroastre...*, Paris, 1829—1843.

«Codices Avestici et Pahlavici Bibliothecae Universitatis Hafniensis» [фототипические копии древних авестийских и пехлевийских рукописей, хранящихся в библиотеке Копенгагенского университета].

Vol. I, *The Pahlavi codices K 20 a, K 20 b, containing Ardāgh Virūz Nāmagh, Bundahishn etc...*, with an introduction by A. Christensen, Copenhagen, MCMXXXI;Vol. II, *The Pahlavi codex K 26, containing Ardāgh Virūz Nāmagh and Mūdūghān ē Yuvist ē Fryān...*, with an introduction by A. Christensen, Copenhagen, MCMXXXII;Vol. III, *The Pahlavi codex K 35, first part, containing the Pahlavi Rivāyat I, Dādhasfān ē Dēnigh and the Pahlavi Rivāyat II...*, with an introduction by A. Christensen, Copenhagen, MCMXXXIV;Vol. IV, *The Pahlavi codex K 35, second part, containing the Epistles of Manushchīr, and the selections of Zadh-sparam...*, with an introduction by A. Christensen, Copenhagen, MCMXXXIV;Vol. V, *The Pahlavi codex K 43, first part, containing a Fragment of the Great Bundahishn, the Dādhasfān i Mēnōghēkhradh, some**parts of the Dēnkard and the Vahman Yasht...*, with an introduction by A. Christensen, Copenhagen, MCMXXXVI;Vol. VI, *The Pahlavi codex K 43, second part, containing some parts of the Dēnkard and two small fragments of a Pahlavi treatise and of an Avesta text...*, with an introduction by A. Christensen, Copenhagen, MCMXXXVI;Vol. VII, *The Avesta Codex K 5, containing the Yasna with its Pahlavi translation and commentary...*, with an introduction by K. Barr, first part, containing the introduction to the Yasna, Yasna 1—20..., Copenhagen, 1937;Vol. VIII, *The Avesta Codex K 5... Second part, containing Yasna 21—46*, Copenhagen, 1938;Vol. IX, *The Avesta Codex K 5... Third part, containing Yasna 47—72*, Copenhagen, 1939.Vol. X, *The Avesta Codices K 3a, K 3b and K 1, part 1* [1941];Vol. XI, *The Avesta Codices K 3a, K 3b and K 1, containing portions of the Vendidad with its Pahlavi translation and commentary...*, with an introduction by K. Barr..., Second part, containing the facsimile of K 1 (Vendidad Chapters 9. 1—22. 26 and the Colophon), Copenhagen, 1942.Vol. XII, *Selections from Codices K 7 and K 25 (Vispered and Frahang i Pahlavik) and tracings of the Avesta Codex K 1...*, with an introduction by K. Barr, Copenhagen, 1944.Darmesteter J., *Le Zend-Avesta. Traduction nouvelle avec commentaire historique et philologique*, Vol. I—III, Paris, 1892—1893.Duperron, Anquetil, *Zend-Avesta, ouvrage de Zoroastre*, 3 vol., Paris, 1771.Geldner K. F., *Avesta, die heiligen Bücher der Parsen...* Bd. I—III, Stuttgart, 1886—1895.Harlez C., *Avesta, Livre sacré du Zoroastrisme. Traduit du texte Zend*, 2 ed., Paris, 1881.Lommel H., *Die Yast's der Avesta. Übersetzt und eingeleitet*, Göttingen, 1927.

- Spiegel Fr., *Avesta. Die heiligen Schriften der Parsen... Übersetzt*, Bd I—III, Leipzig, 1852—1863.
- Spiegel Fr., *Avesta. Die heiligen Schriften der Parsen. Zum ersten Male im Grundtexte sammt der Ilusvāresch — Übersetzung*, Bd I, *Der Vendidad*, Wien, 1853; Bd II, *Yaçna und Vispered*, Wien, 1858.
- Taraporewala I. J. S., *The Gāthās of Zarathustra, Text with a free English Translation*, Bombay, 1947.
- Westergaard N. L., *Zendavesta or the religious books of the Zoroastrians. Edited and translated, with a dictionary, grammar...*, Vol. I, *The Zend Texts*. Copenhagen, 1852—1854.
- Wolf F., *Avesta, die heiligen Bücher der Parsen, übersetzt...*, Strassburg, 1910.

۱۸. دستورها، کتب درسی، منتخبات.
پهلوانیان

- Geiger W., *Handbuch der Avestasprache, Grammatik, Chrestomatie und Glossar*, Erlangen, 1879.
- Jackson A. V. W., *An Avesta grammar in comparison with Sanskrit, Part I, Phonology, Inflection, Word-Formation with an introduction on the Avesta*, Stuttgart, 1892.
- Jackson A. V. W., *Avesta reader, First series. Easier texts, notes and vocabulary*, Stuttgart, 1893.
- Justi, Fr., *Handbuch der Zendsprache. Altbaktrisches Wörterbuch, Grammatik, Chrestomathie*, Leipzig, 1864.
- Reichelt H., *Avestisches Elementarbuch*, Heidelberg, 1909.
- Reichelt H., *Avesta reader. Texts, notes, glossary and index*, Strassburg, 1911.

تاریخ مطالعات اوستائی. الفبای اوستائی.
متن مختصر.

زبان اوستا. اوستا به عنوان منبع تاریخ و تاریخ
فرهنگ.

- Абаев В. Н., *Скифский быт и реформа Зороастра* («Archiv Orientalní», Praha, XXIV, 1, 1956, str. 23—56).
- Бертельс Е. Э., *Новые работы по изучению Авесты* («Уч. зап. ИВАН

СССР», т. 3, М., 1951, стр. 257—271).

- Григорьев Г., *Зороастрийское костехранилище в кишлаке Фринкент* (ВДИ, 1939, № 2, стр. 144 сл.).
- Иностранцев К. А., *Переселение парсов в Индию и мусульманский мир в половине VIII в.* (ЗВОРАО, т. XXIII, Пг., 1915, стр. 1—34).
- Маковельский А. О., *Время жизни Заратуштры* (ДАН АзербССР, т. 7, № 4, Баку, 1951, стр. 187—190).
- Маковельский А. О., *К характеристике Авесты как литературного памятника* (ДАН АзербССР, т. 7, № 5, Баку, 1951, стр. 239—242).
- Погодин А. Л., *Религия Зороастра*. С приложением перевода книги А. В. В. Джексона «Жизнь Зороастра», СПб., 1903.
- Тревер К. В., *Отражение в искусстве дуалистической концепции зороастризма* (ТОВЭ, т. I, Л., 1939, стр. 243—254).
- Фрейман А. А., *Авестийское marazi* (ИРАН, т. XII, 1918, стр. 881—887).
- Altheim F., *Avestica* (ZII, Bd. 3, 1925, S. 33—49).
- Altheim F., *Avestische Textgeschichte*, Halle—Saale, 1949.
- «*Avesta, Pahlavi, and Ancient Persian studies in honour of the late Shams-ul-Ulama Dastur Peshotanji Bahramji Sanjana*», First Series, Strassburg—Leipzig, 1904.
- Bailey H. W., *Yasna 53* (В кн. «Dr. Modi Memorial Volume», Bombay, 1930, p. 578—594).
- Benveniste E., *The Persian religion according to the chief greek texts*, Paris, 1929.
- Benveniste E., *Une différenciation de vocabulaire dans l'Avesta* (В кн.: «*Studia Indo-Iranica. Ehrengabe für W. Geiger*», Leipzig, 1931, S. 219—226).
- Benveniste E., *Les classes sociales dans la tradition avestique* (JA, t. CCXXI, N 1, 1932, p. 117—134).
- Benveniste E., *Vrtra et Vrdragha, étude de mythologie indo-iranienne*, Paris, 1934.
- Benveniste E., *L'Erān—vōž et l'origine légendaire des iraniens* (BSOS, vol. VII, part 2, 1934, p. 265—274).

- Benveniste E., *Les infinitifs ave-*
tiques, Paris, 1935.
- Burnouf E., *Commentaire sur le Ya-*
na..., I, Paris, 1833.
- Christensen A., *Les types du premier*
homme et du premier roi dans
l'histoire légendaire des iraniens,
I, 1917; II, 1934.
- Christensen A., *Quelques notices sur*
les plus anciennes périodes du
zoroastrisme (AO, IV, 1924,
p. 81—115).
- Christensen A., *Études sur le zoroas-*
trisme de la Perse antique, Kø-
benhavn, 1928.
- Christensen A., *Essai sur la démono-*
logie iranienne, København, 1941.
- Christensen A., *Le premier chapitre*
du Vendidad et l'histoire primi-
tive des tribus iraniennes, Køben-
havn, 1943.
- Duchesne-Guillemin J., *Zoroastre.*
Étude critique avec une traduc-
tion commentée des Gāthā, Pa-
ris, 1948.
Peu.: Sprengling M., JAOS, 70,
№ 4, oct.-dec. 1950, S. 313—315.
- Duchesne-Guillemin J., *The Hymns of*
Zarathustra, London, 1952.
Peu.: Gershevitch, J., JRAS,
1952, № 3—4, p. 174—178.
- Duchesne-Guillemin J., *Ormazd et Ah-*
riman, Paris, 1953.
- Gaal L., *Zur Interpretation der awes-*
tischen Gathas (AO, т. II, Fasc.
2—3, Budapest, 1952, S. 173—
181) (резюме на русском языке).
- Geiger W., *Die Aməša Spəntas, ihr*
Wesen und ihre ursprüngliche
Bedeutung, Wien, 1916.
- Geldner K., *Über die Metrik des Jun-*
geren Avesta, Tübingen, 1877.
- Geldner K., *Studien zum Avesta.*
Erstes Heft, Strassburg—London,
1882.
- Geldner K. F., *Awestalitteratur*,
GIPh, Bd. II, Strassburg, 1896—
1904, S. 1—53).
- Gray L. H., *A suggested Restoration*
of the Haḏōxt Nask (JAOS,
vol. 67, № 1, 1947, p. 14 ff).
- Hartman S., *Gayōmart: Étude sur le*
synchrétisme dans l'ancien Iran,
Uppsala, 1953.
Peu.: Boyce, M., BSOAS, XVII,
1955, p. 174—176.
- Henning W. B., *The disintegration*
of the Avestic studies, («Trans.
phil. Soc», 1942, p. 40—56).
- Henning W. B., *Zoroaster, politician*
or witch—doctor? Oxford, 1951.
Peu.: BSOAS, XVI, 1954, p. 173—
174.
- Hertel J., *Die Zeit Zoroasters*, Leip-
zig, 1924.
- Hertel J., *Die arische Feuerlehre*,
Leipzig, 1925.
- Hertel J., *Mithra in Avesta*, Leipzig,
1927.
- Hertel J., *Beiträge zur Metrik des*
Avestas und Rgvedas («Abhand-
lungen der Phil.-hist. Kl. der
Sächsischen Akad. der Wissens-
chaften», Bd XXXVIII, 3, 1927).
- Herzfeld E., *Zoroaster and his World*,
vol. I—II, Princeton, 1947.
Peu.: Frye R. N., HJAS, X, 3—4,
Dec. 1947, p. 440—448.
- Hoshang Jamasp, *Vendidad. Avesta*
text with Pahlavi translation and
commentary, and glossarial index.
Bombay, 1907.
- Jackson A. V. W., *Die iranische Reli-*
gion (GIPh, Bd. II, Strassburg,
1896—1904, S. 612—708).
- Jackson A. V. W., *Zoroastrian Stu-*
dies, New York, 1928.
- Junker H. F., *Das Awestaalphabet*
und der Ursprung der armeni-
schen und georgischen Schrift,
Caucasica, fasc. II, 1925, S. 1—
82; fasc. III, 1926, S. 82—139,
Leipzig.
- Lommel H., *Awestische Einzelstudien*
(ZII, Bd. I—III, 1922—1925).
- Lommel H., *Die Religion Zarathust-*
ras, Tübingen, 1930.
- Meillet, A., *Observations critiques*
sur le texte de l'Avesta (JA,
1917, p. 183—214).
- Meillet A., *Trois conférences sur les*
Gāthā de l'Avesta, Paris, 1925.
- Morgenstierne G., *Orthography and*
sound-system of the Avesta
(NTS, vol. XII, Oslo, 1942,
p. 30—78).
- Moulton J. H., *Early Zoroastrianism*,
London, 1913.
- Nyberg H. S., *Questions de cosmo-*
gonie et de cosmologie mazdé-
ennes, I—III, Paris, 1929—1931.
- Nyberg H. S., *Die Religionen des al-*
ten Irans, Leipzig, 1938.
- «Oriental Studies in Honour of Cur-
setii Erachji Pavry», London,
1933. «Сборник статей по Авесте
и другим вопросам истории, язы-
ков и литературы древнего Ира-
на»].

- Рец.: Фрейман А. А., «Библиография Востока», вып. 8—9 (1935), М.—Л., 1936, стр. 123—124.
- Reichelt H., *Der Frahang i oim*, I. (WZKM, Bd XIV, 3, 1900); II. (WZKM, Bd XV, 1901).
Издание авестийско-пехлевийского словаря.
- Schwab R., *Anquetil-Duperron, Suite des usages civils et religieux des Parses par Anquetil-Duperron et deux essais du Dr. Sir J. J. Modi*, Paris, 1934.
- Spiegel Fr., *Commentar über das Avesta*, Bd I—II, Wien, 1864—1868.
- Spiegel Fr., *Zur Geschichte des Awestaalphabetes. Beiträge zur Kunde der indogermanischen Sprachen*, Bd IX, 1884.
- Spiegel Fr., *Avestā and Schāhnāme* (ZDMG, Bd XLV, 1891).
- Tedesco P., *Iranica* (ZfI, Bd II, Heft I, 1923, S. 34—54).
[IV—К критике текста Авесты].
- Widengren G., *Hochgottglaube im alten Iran*, Uppsala, 1938.
- Wikander S., *Der arische Männerbund...*, Uppsala, 1938.
- Wikander S., *Vayu. Texte und Untersuchungen zur indoiranischen Religionsgeschichte*, Bd 1, Texte, Uppsala—Leipzig, 1941.
- Wikander S., *Feuerpriester in Kleinasien und Iran*, Lund, 1946.
- Рец.: Frye, R. N., HJAS, XI, 1—2, June, 1948, p. 230.
- Wikander S., *Sur le fond commune indoiranien des épopées de la Perse et de l'Inde* («La nouvelle Clio», 1950, N 7).
- Windischmann F., *Zoroastrische Studien*, Berlin, 1863.
- Zachner R. C., *Zurvan. A zoroastrian dilemma*, Oxford, 1955 дополнения в BSOAS, XVII, 2, 1955, p. 232—249].

دکتر محمد مبین، مزدیسنا و تاثیر آن در ادبیات پارسی، طهران، ۱۳۲۶

См. также литературу к главе I раздела II и главам 1—2 раздела III.

۸ مربوط به فصل سوم.

آثار و کتب مربوط به کتیبه‌های پارسی باستانی.

- چاپهای اصلی متون پارسی باستانی. ترجمه‌ها.
- Абаев В. И., *Надпись Дария I о сооружении дворца в Сузе* (сб. «Иранские языки», I, М.—Л., 1945, стр. 127—133).
- Абаев В. И., *Антидзэвская надпись Ксеркса* (сб. «Иранские языки», I, М.—Л., 1945, стр. 134—140).
- Фрейман А. А., *Древнеперсидские клинообразные надписи*. Переводы с древнеперсидского («Восток», 1925, № 5, стр. 3—15).
- Cameron G. G., *The old persian text of the Bisutun inscription* (JCS, vol. V, № 2, 1951, p. 47—54).
- Herzfeld E., *Altpersische Inschriften*, Berlin, 1938.
- Рец.: Фрейман А. А., ВДИ, 1940, № 2, стр. 126—127.
- King L. W. and Thompson R. G., *The rock sculptures and inscriptions of Darius the Great on the rock of Behistun in Persia*, London, 1907.
- Kossowicz C., *Inscriptiones palaeopersicae*, Petropoli, 1872.
- Rawlinson H. C., *The persian cuneiform inscriptions at Behistun*, London, 1846.
- Tolman H. C., *Ancient Persian lexicon and texts*, Nashville, 1908.
- Tolman H. C., *Cuneiform supplement (autographed) to the author's Ancient Persian lexicon and texts*, Nashville, 1910.
- Weissbach F. H., *Keilinschriften der Achaemeniden*, Leipzig, 1911.
- Weissbach F. H., *Die Keilinschriften am Grabe des Darius Hystaspis* (Abhandlungen d. phil.-hist. Kl. der Königl. Sächsischen Gesellschaft der Wissenschaften, Bd XXIX, № 1, Leipzig, 1911).
- Weissbach F. H., *The Old-persian inscriptions*. (В кн.: «Dr. Modi Memorial Volume...», Bombay, 1930).

دستورهای زبان.

Johnson E. L., *Historical grammar of the Ancient Persian language*, New York, 1917.

Рец.: Фрейман А. А., журн. «Восток», 1925, № 5, стр. 258—259.

Kent R. G., *Old Persian. Grammar, texts, lexicon* (American Oriental Series, vol. 33), New Haven, 1950; 2 ed. 1953.

Рец.: Benveniste E., JAOS, vol. 75, № 3, 1955, p. 195—197.

Meillet A., *Grammaire du vieux perse*. 2 édition, entièrement corrigée et augmentée par E. Benveniste, Paris, 1931.

زبان پارسی باستانی. کتیبه‌های پارسی باستانی

ب عنوان منبع تاریخی. گاهنامه پارسی باستانی.

تاریخ نگاری و غیره.

Ачарьян Р. Ф., *История чтения персидских клинописей* («Научные труды Ереванского университета», т. XXXIV, филологическая серия, Ереван, 1952, стр. 129—132). [Резюме на русском языке.]

Боголюбов М. Н., *Древнеперсидский месяц vîyahna* (CB, 1956, № 1, стр. 173—174).

Волков И. М., *Арамейские документы иудейской колонии на Элефантине V в. до р. х.*, М., 1915.

Еяньницкий Л., *Новая надпись Ксеркса* (ВДИ, 1940, № 2 (11), стр. 168—172).

Миллер В. Ф., *К древнеперсидской надписи NRd* («Древности восточные», т. II, вып. 3 [М.], 1903, стр. 1—10).

Мсерианы Л. З., *Этимологии языка ахеменидских клинообразных надписей* («Археологические известия и заметки», 1894, № 1).

Струве В. В., *Надпись Ксеркса о «дэвах» и религия персов* («Изв. АН СССР», СИФ, т. I, № 3, 1944, стр. 128—140).

Струве В. В., *Поход Дария I на савков-массагетов* («Изв. АН СССР», СИФ, т. III, № 3, 1946, стр. 231—250).

Струве В. В., *Реформа письменности при Дарии I* (ВДИ, 1951, № 3, стр. 186—191).

Струве В. В., *Датировка Бехистунской надписи* (ВДИ, 1952, № 1, стр. 26—48).

Тюрин В. О., *К установлению значения социально-экономических терминов Бехистунской надписи* («Труды ИЯЗ», т. VI, 1956, стр. 499—525).

Фрейман А. А., *Древне-персидский календарь в свете новейших открытий* (ВДИ, 1946, № 3 (17), стр. 15—27).

Фрейман А. А., *Плененный враг Дария — скиф Скунах* («Изв. АН СССР», ОЛЯ, т. VII, вып. 3, 1948, стр. 235—240).

Шилейко В., *Печать царя Артаксеркса* («Жизнь музея» [М.], 1925, № 1, стр. 17—19).

Cameron G. G., *Persepolis Treasury Tablets*, Chicago, 1948.

Рец.: Gershevitch, J., «Asia Major», II, 1, 1951, p. 132.

Cowley E., *Aramaic papyri of the fifth century B. C.*, Oxford, 1923 [стр. 248—271 об арамейской версии Бехистунской надписи].

Gray L. H., *Iranian miscellanies* (JAOS, vol. XXXIII, part 3, 1913). [Об истолковании социальных терминов Бехистунской надписи.]

Hall R. A., *The etymology of old Persian vardanam* («Language», vol. XII, № 4, p. 297—299).

Hamp E., *Final vowels in Old Persian* (JNES, vol. XIII, № 2, 1954, p. 115—117).

Herzfeld E., *Die Religion der Achämeniden* («Revue de l'histoire des religions», т. CXIII, № 1, Paris, 1936, p. 21—41).

Hinz W., *Das erste Jahr des Grosskönigs Dareios* (ZDMG, Bd 92, Heft 1, 1938, S. 136—173).

Hinz W., *Altpersischer Wortschatz*, Leipzig, 1942.

Рец.: Kent R. G., JAOS, vol. LXVIII, № 3, 1948, p. 151—153.

Hoffmann-Kutschke A., *Die altpersischen Keilschriften des Grosskönigs Därayawausch des Ersten bei Behistun*, Stuttgart—Berlin, 1909.

Kent R. G., *Old Persian texts* (JNES, vol. II, № 2, 1943).

Kent R. G., *The Old Persian Relative and Article* («Language», vol. 20, № 1, 1944, p. 1—10).

Kent R. G., *The Accusative in Old Persian mām kām* (JAOS, vol. 66, № 1, 1946, p. 44—49).

Kent R. G., *The oldest Old Persian*

- inscriptions (JAOS, vol. 66, № 3, 1946, p. 206—212).
- Kent R. G., *On some Old Persian inscriptions of Darius I* (JAOS, vol. 67, N 1, 1947, p. 30—33).
- König F. W., *Relief und Inschrift des Königs Dareios I am Felsen von Bagistan*, Leiden, 1938.
- Ogden C. I., *A note on the chronology of the Behistün inscription of Darius* («Oriental Studies in Honour of C. E. Pavry», London, 1933, p. 361—365).
- Paper H. H., *The Old Persian (L) Phoneme* (JAOS, vol. 76, № 1, 1956, p. 24—26).
- Poebel A., *The names and the order of the Old Persian and Elamite months during the Achaemenian Period* (AJSL, vol. LV, 1938, p. 130—141).
- Poebel A., *Chronology of Darius first year of reign* (AJSL, vol. LV, 1938, p. 142—165).
- Sachau E., *Aramäische Papyrus und Ostraka aus einer jüdischen Militär-Kolonie zu Elephantine*, Leipzig 1911 [стр. 187 сл. и таблицы 52 и 54—56—арамейская версия Бехистунской надписи].
- Schwentner E., *Die Wortfolge im Altpersischen* (ZII, Bd III, 1925).
- Ungnad A., *Aramäische Papyrus aus Elephantine*, Leipzig, 1911.
- Weissbach F. H., *Achämenidisches* (ZDMG. Bd 91, H. 3, Leipzig, 1937, S. 80—87; 643 sq.).

مربوط به فصل چهارم.

آثار مربوط به زبانهای باستانی ایرانی بطور کلی . مناسبات

گویش‌شناسی در دوران باستانی زبانهای ایرانی

- Дьяконов И. М., *О языках древней Передней Азии* (ВЯ, 1954, № 5, стр. 43—64).
- Лыткин В. И., *О некоторых иранских заимствованиях в персских языках* («Изв. АН СССР», ОЛЯ, т. X, вып. 4, 1951, стр. 385—392).
- Миллер В. Ф., *Эпиграфические следы иранства на юге России* (ЖМНП, 1886, окт., стр. 232—283).
- Миллер В. Ф., *К иранскому элементу в припонтийских греческих надписях* («Изв. Археол. комиссии», вып. 47, 1913, стр. 80—95).
- Мсерианц Л. З., *К вопросу о взаимоотношениях славянских и иранских языков* («Русский филологический вестник», Варшава, 1911, № 1, стр. 1—19).
- Соболевский А., *Русско-скифские этюды* (ИОРЯС РАН, т. XXVI, 1921, стр. 1—44; т. XXVII, 1922, стр. 252—332).
- Фрейман А. А., *Ирано-славянские зачатки* (ДРАН-В, 1924, стр. 47—50).
- Штакельберг Р. Р., *Ирано-финские лексикальные отношения* («Древности восточные», т. I, вып. 3, 1893, стр. 283—298).
- Bailey H. W., *Iranian misa, Indian bīja* (BSOAS, Vol. XVIII, Part I, p. 32—42).
- Bartholomae Chr., *Vorgeschichte der iranischen Sprachen* (GIPh, Bd I, Abt. I, Strassburg, 1895—1901, S. 1—151).
- Bartholomae Chr., *Awestasprache und Altpersisch* (GIPh, Bd I, Abt. I, Strassburg, 1895—1901, S. 152—248).
- Bartholomae Chr., *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg, 1904.
- Bartholomae Chr., *Zum altiranischen Wörterbuch*, Strassburg, 1906.
- Benveniste E., *Un témoignage classique sur la langue des sarmates* (JA, t. CCXXI, Juillet—Septembre, 1932, p. 135—138).
- Brøndal V., *Mots «Scythes» en nordique primitif* («Acta Philologica Scandinavica», København, 1928, p. 1—31).
- Harmatta J., *Studies in the language of the Iranian tribes in South Russia* (AO, Budapest, t. I, fasc. 2—3, 1951, p. 261—314).
- Рец.: Абаев В. И., «Изв. АН СССР», ОЛЯ, т. XII, вып. 5, 1953, стр. 487—490.
- Jacobsohn H., *Arier und Ugrofinnen*, Göttingen, 1922.
- Kurylowicz J., *L'accentuation des langues indo-européennes*, Kraków, 1952 [особенно стр. 438—451 — ударение в древнеиранских языках].

- Рец.: Иванов Вяч. Вс., ВЯ, 1954, № 4, стр. 125—136.
- Meyer E., *Die ältesten datierten Zeugnisse der iranischen Sprachen...* («Zeitschrift für vergleichende Sprachforschung», XLII, 1909, S. 1—27).
- Morgenstierne G., *The development of Indo-European consonantism in Iranian* (NTS, Bd XII, 1942, p. 79—82).
- Nyberg H. S., *Einige Bemerkungen zur iranischen Lautlehre* («Studia Indo-Iranica. Ehrengabe für W. Geiger», Leipzig, 1931, p. 213—218).
- Räsänen M., *Einige iranische Entlehnungen in den finnisch-ugrischen und türkischen Sprachen* («Charisteria Orientalia», Praha, 1956, str. 274—279).
- Spiegel Fr., *Vergleichende Gramma-
tik der alt-iranischen Sprachen*, Leipzig, 1882.
- Vasmer M., *Untersuchungen über die ältesten Wohnsitze der Slaven, I. Die Iranier in Südrussland*, Leipzig, 1923.
- Vasmer M., *Iranisches aus Südrussland* («Streitberg Festgaben», 1924, S. 367—375).
- Zgusta L., *Die Personennamen griechischer Städte der nördlichen Schwarzmeerküste, Die ethnischen Verhältnisse, namentlich das Verhältnis der Skythen und Sarmaten, im Lichte der Namenforschung* (Československá Akademie Věd., Monografie Orientálního ústavu, t. 16, Praha, 1955).
- Рец.: Надэль Б. И., ВДИ, 1956, № 3, стр. 68—79.
- Zgusta L., *Iranian names in Lydian inscriptions* («Charisteria Orientalia», Praha, 1956, str. 397—400).

کتاب مربوط به بخش سوم
(دوران میانه زبانهای ایرانی).
مربوط به فصل اول

کتاب مربوط به تاریخ و فرهنگ قبایل و اقوام ایرانی زبان.

در فاصله قرن چهارم و سوم قبل از میلاد تا قرنهای هفتم و هشتم قبل از میلاد. منابع.

- Арриан, *Анабасис Александра или история походов и завоеваний Александра Великого в семи книгах* (Перевод с греческого Н. Коренькова), Ташкент, 1912.
- Бартольд В. В., *О христианстве в Туркестане в домонгольский период* (ЗВРАО, т. VIII, СПб., 1894, стр. 1—32). [Перенздание с дополнениями на немецком языке: W. Barthold, *Zur Geschichte des Christentums in Mittel-Asien bis zur mongolischen Eroberung*, Leipzig, 1901].
- Бартольд В. В., *Греко-бактрийское государство и его распространение на север-восток* («Изв. Имп. АН», серия VI, т. 10, Пг., 1916, стр. 823—828).
- Бернштам А. Н., *Согдийская колонизация Семиречья* (КСИИМК АН СССР, вып. 6, 1940, стр. 34—43).
- Бернштам А. Н., *Археологический очерк Северной Киргизии*, Фрун-
зе, 1941 [стр. 55 сл.—проблемы согдийской колонизации].
- Бернштам А. Н., *Новые работы по тохарской проблеме* (ВДИ, 1947, № 2, стр. 134—138).
- Бернштам А. Н., *К вопросу об усунь и кушан и тохарах* (Из истории Центральной Азии) (СЭ, 1947, № 3, стр. 41—47).
- Бернштам А. Н., *Древнейшие тюркские элементы в этногенезе Средней Азии* (сб. «Советская этнография», № VI—VII, 1947, стр. 148—158).
- Бернштам А. Н., *Тюрки и Средняя Азия в описании Хой-Чоа (726)* (ВДИ, 1952, № 1, стр. 187—195).
- Бичурин Н. Я. (Иакинф), *Собрание сведений о народах, обитавших в Средней Азии в древние времена*, изд. 2. т. I—III, М.—Л., 1950—1953.
- Рец.: (на т. I—II): Симоновская Л. В., ВДИ, 1951, № 3, стр. 137—142.
- Бокщанин А. Г., *Восточно-эллинистические государства III—II вв. до*

- н. э. («Исторический журнал», 1941, № 6, стр. 89—98).
- Бокшанин А. Г., *Битва при Каррах (Война Марка Лициния Красса с Парфией в 54—53 гг. до н. э.)* (ВДИ, 1949, № 4, стр. 41 сл.).
- Волин С., *К вопросу о замке на горе Муг* («Труды Таджикистанской базы АН СССР», т. IX, М.—Л., 1940, стр. 28—32).
- Григорьев Г. В., *Поселения древнего Согда* (КСИИМК АН СССР, вып. 6, 1940, стр. 24—34).
- Дьяконов М. М., *Образ Сиявуша в среднеазиатской мифологии* (КСИИМК АН СССР, вып. 40, М., 1951, стр. 34—44).
- «Живопись древнего Пянджикента», М., 1954 [статьи А. Ю. Якубовского, М. М. Дьяконова, А. М. Беленицкого].
- Иностранцев К. А., *Древнейшие арабские известия о праздновании Науруза в сасанидской Персии* (ЗВОРАО, т. XVI, 1906).
- Иностранцев К. А., *Сасанидские этюды*, СПб., 1909.
- Иностранцев К. А., *Материалы из арабских источников для культурной истории сасанидской Персии. Приметы и поверья* (ЗВОРАО, т. XVIII, СПб., 1907, стр. 113—232).
- Кляшторный С. Г., *Кангюйская этно-топонимика в орхонских текстах* (СЭ, 1951, № 3, стр. 54—63).
- Кляшторный С. Г., *Из истории борьбы народов Средней Азии против арабов (по руническим текстам)* (ЭВ, 1954, № 9, стр. 55—64).
- Кудрявцев О. В., *Рим, Армения и Парфия во второй половине правления Нерона* (ВДИ, 1949, № 3, стр. 46—62).
- Кулаковский Ю., *Аланы по сведениям классических и византийских писателей* («Чтения в историческом обществе Нестора летописца», кн. 13, отд. II, Киев, 1899).
- Мандельштам А. М., *О некоторых результатах работ французской археологической миссии в Афганистане* (СА, т. XXI, 1954, стр. 415—429).
- Массон В. М., *К локализации Согда* («Труды САГУ», новая серия, вып. II, гуманитарные науки, кн. 3. «Археология Средней Азии», Ташкент, 1950, стр. 171—179).
- Массон В. М., *Из истории древнего Согда* («Сб. студенческих работ САГУ», вып. 3, гуманитарные науки, Ташкент, 1951).
- Массон М. Е., *Некоторые новые данные по истории Парфии* (ВДИ, 1950, № 3, стр. 41 сл.).
- Массон М. Е., *Происхождение безыменного «царя царей — великого спасителя»* («Труды САГУ», новая серия, вып. II, гуманитарные науки, кн. 3. «Археология Средней Азии», Ташкент, 1950, стр. 11—43).
- Массон М. Е., *Новые данные по древней истории Мерва (из работ ЮТАКЭ)* (ВДИ, 1951, № 4, стр. 89—101).
- Мацулевич Л. А., *Аланская проблема и этногенез Средней Азии* (сб. «Советская этнография», № VI—VII, 1947, стр. 125—147).
- Орбели И. А., *Сасанидское искусство* («Восток», 1924, № 4, стр. 139—156).
- Орбели И. А. и Тревер К. В., *Сасанидский металл*, изд. «Academia», М.—Л., 1935.
- Рец.: Худяков М. Г., СЭ, 1935, № 6, стр. 170.
- Патканьян К. [П.], *Опыт истории династии Сасанидов... [по армянским источникам]*, СПб., 1863.
- Пигулевская Н. В., *Анонимная сирийская хроника о времени Сасанидов* (ЗИВ АН СССР, вып. 7, М.—Л., 1939).
- Пигулевская Н. В., *Сирийские источники по истории народов СССР*, М.—Л., 1941.
- Пигулевская Н. В., *Маздакитское движение* («Изв. АН СССР», СИФ, т. I, № 4, 1944).
- Пигулевская Н. В., *Византия и Иран на рубеже VI и VII вв.*, М.—Л., 1946.
- Пигулевская Н. В., *Мар Абa I (К истории культуры VI в. н. э.)* (сб. «Советское востоковедение», т. V, 1948, стр. 73—84).
- Пигулевская Н. В., *Византия на путях в Индию (Из истории торговли Византии с Востоком в IV—VI вв.)*, М.—Л., 1951.
- Рец.: Удальцова З. В., ВДИ, 1952, № 1.
- Пигулевская Н. В., *Восстание в Хузистане при Хосрове I* (КСИВАН, вып. IV, 1952, стр. 3—10).
- Пигулевская Н. В., *К вопросу о го-*

- родах Ирана в раннем средневековье (СВ, 1955, № 6, стр. 72).
- Пигулевская Н. В., *Иран в III в. нашей эры и возникновение городов* («Уч. зап. ЛГУ», № 195, серия востоковедческих наук, вып. 6, изд. ЛГУ, 1956, стр. 114—122).
- Пигулевская Н. В., *Города Ирана в раннем средневековье*, М.—Л., 1956.
- Ранович А. Б., *Эллинизм и его историческая роль*, М.—Л., 1950.
- Розенберг Ф. А., *О согдийцах* (ЗКВ, т. 1, 1925, стр. 81—90).
- Смирнова О. И., *Новые данные по истории Согда VIII в.* (ВДИ, 1939, № 4, стр. 97—102).
- Смирнова О. И., *О хронологии Согда VII—VIII вв. н. э.* («Бюллетень АН УзССР», 1945, № 6, стр. 27—29).
- Ставиский Б. Я., *Некоторые вопросы истории и топографии древнего Согда* («Вестник ЛГУ», 1948, № 3).
- Ставиский Б. Я., *К вопросу об идеологии домусульманского Согда (Погребальный обряд и представления о загробной жизни)* («Сообщения Республиканского историко-краеведческого музея ТаджССР», вып. 1. Археология, Сталинабад, 1952, стр. 35—58).
- [Страбон], *География Страбона в семнадцати книгах*, перевод с греческого Ф. Г. Мищенко, М., 1879.
- Тереножкин А. И., *Согд и Чач* (Автореферат кандидатской диссертации), (КСИИМК, вып. XXXIII, 1950, стр. 152—169).
- Толстов С. [П.], *Подъем и крушение империи эллинистического «Дальнего Востока»* (ВДИ, 1940, № 3—4, стр. 194—209).
- Тревер К. В., *Сасанидский Иран в «Шах-намэ»* (сб. «Фердовси», Л., 1934, стр. 177—196).
- Тревер К. В., *Проблема греко-бактрийского искусства* («Третий международный конгресс по иранскому искусству и археологии. Доклады, Ленинград, сентябрь, 1935», М.—Л., 1939).
- Тревер К. В., *Памятники греко-бактрийского искусства*, М.—Л., 1940.
- Тревер К. В., *Кушаны, хиониты и эфталиты по армянским источникам IV—VII вв.* (К истории народов Средней Азии) (СА, т. XXI, 1954, стр. 131—147).
- «Труды [Согдийско-] Таджикской археологической экспедиции», т. 1. 1946—1947 гг. (МИА СССР, № 15, 1950); т. II. 1948—1950 гг. (МИА СССР, № 37, 1953).
- «Труды Южно-Туркменистанской археологической комплексной экспедиции», т. 1—7, Ашхабад, 1949—1956.
- Умняков И. И., *Тохарская проблема* (ВДИ, 1940, № 3—4, стр. 181—193).
- Умняков И. И., *Тохары и тохарский вопрос* («Труды Узбекского Гос. Ун-та», новая серия, № 31. Серия историко-филологических наук, вып. 1, Самарканд, 1946, стр. 15—22).
- Якубовский А. Ю., *Древний Пянджикент* (В кн.: «По следам древних культур», М., 1951).
- Якубовский А. Ю., *Вопросы изучения пянджикентской живописи*. (В кн.: «Живопись древнего Пянджикента», М., 1954, стр. 7—24).
- Bang W., *Manichäische Erzähler* («Muséon», t. XLIV, Louvain, 1931, S. 1—36).
- Chavannes E., *Documents sur les Tou-Kiue (Turcs) occidentaux* («Сборник трудов Орхонской экспедиции», VI, СПб., 1903).
- Christensen A., *Le règne du roi Kāwādh I et le communisme Mazdakite*, København, 1925.
- Christensen A., *Les Kayanides*, København, 1931.
- Christensen A., *Les gestes des rois dans les traditions de l'Iran antique*, Paris, 1936.
- Christensen A., *L'Iran sous les Sasanides*, Paris, 1936 (2 ed., Copenhagen, 1944).
- Erdmann K., *Die Kunst Irans zur Zeit der Sasaniden*, Leipzig, 1944.
- Ghirschman R., *Les Chionites—Hephthalites* («Mémoires de l'Institut Français d'archéologie orientale du Caire», vol. LXXX; «Mémoires de la délégation archéologique française en Afghanistan», t. XIII), Le Caire, 1948 [в частности, вопрос об эфталитских диалектах; таблица развития алфавитов на греческой основе].
- Henning W., *Neue Materialien zur Geschichte des Manichäismus*

- (ZDMG, Bd 90, H. 1, 1936, S. 1 sq.).
- Julien St. *Mémoires sur les contrées occidentales, trad. du sanscrit en chinois en l'an 648, par Hiouen-Tsang et du chinois en français*, t. 1—2, Paris, 1857—1858.
- Lauffer B., *Sino—Iranica. Chinese contributions to the history of civilization in Ancient Iran*, Chicago, 1919.
- Maenchen-Helfen O., *The Jueh-Chih Problem re-examined* (JAOS, vol. 65, № 2, 1945, p. 71 sq.).
- Marquart J., *Eränšahr nach der Geographie des Ps. Moses Xorenac'i. Mit historisch-kritischem Kommentar und historischen und topographischen Exkursen* («Abhandl. der Königl. Gesellschaft der Wissenschaften zu Göttingen. Phil.-hist. Kl.», Neue Folge, Bd III, N 2, Berlin, 1901).
- Nöldeke Th., *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden. Aus der arabischen Chronik des Tabari übersetzt*, Leiden, 1879.
- Pelliot P., *Les influences iraniennes en Asie Centrale et en Extrême Orient*, Paris, 1911.
- Pelliot P., *Le «Cha Tcheou Tou Fou T'ou King» et la colonie sogdienne...* (JA, 1916, p. 111—123).
- Puech H. C., *Le Manichéisme, son fondateur, sa doctrine*, Paris, 1949.
- Sarre F., *Die Kunst des Alten Persiens*, Berlin, 1923.
- Tomaschek W., *Centralasiatische Studien. I. Sogdiana* («Stzb. der phil.-hist. Cl. der Kais. AW», Bd LXXXVII, Wien, 1877).
- سعید نفیسی، تاریخ تمدن ایران
ساسانی، طهران، ۱۳۳۱

مربوط بهفصل دوم.

کتاب مربوط به آثار باقیه از زبانهای پارسی میانه.

خط

- Бонгард-Левин Г. М., *Таксильская надпись Ашоки* (СВ, 1956, № 1, стр. 121—128).
- Борисов А. Я., *Надписи Артаксия (Арташеса), царя Армении* (ВДИ, 1946, № 2).
- Дьяконов И. М. и Старкова К. В., *Надписи Артаксия (Арташеса I), царя Армении* (ВДИ, 1955, № 2, стр. 161 сл.).
- Толстов С. П., *К вопросу о прото-хорезмийской письменности* (КСИИМК, вып. 15, 1947).
- Фрейман А. А., *Несколько замечаний к армазской билингве Церетели* («Изв. АН СССР», ОЛЯ, т. V, вып. 2, 1946, стр. 157—164).
- Церетели Г. В., *Армазская билингва*, Тбилиси, 1941.
- Церетели Г. В., *Армазское письмо и проблема происхождения грузинского алфавита* (ЭВ, 1948, № 2, стр. 90—101; 1949, № 3, стр. 59—71).
- Frye R. N., *Pahlevi heterography in Ancient Georgia?* («Archaeologica orientalia in memoriam Ernst Herzfeld», New York, 1952, p. 89—101).
- Henning W. B., *The Aramaic inscription of Asoka found in Lampaka* (BSOAS, vol. XIII, part I, 1949, p. 80—88).
- Rosenthal Fr., *Die aramaistische Forschung*, Leiden, 1939 [стр. 72—82—арамейские идеограммы в письменности среднеиранских языков].
- کتاب مربوط به آثار زبان میانه پارسی
- Орбели И. А. и Тревер К. [В.], *Шатранг. Книга о шахматах*, Л., 1936.
- Пахомов Е. А., *О находке сасанидских надписей в Дербенте* («Культура и письменность Востока», кн. IV, Баку, 1929).
- Пахомов Е. А., *Пехлевийские надписи Дербенда* («Изв. Общества обследования и изучения Азербайджана», № 8, вып. V, Баку, 1929).
- Пахомов Е. А., *К толкованию пехлевийских надписей Дербенда* («Изв. Аз. ГНИИ», т. 1, вып. 2, Баку, 1930).
- Периханян А. Г., *К вопросу о рабовладении и землевладении в Иране парфянского времени* (ВДИ, 1952, № 4) [по материалам среднеперсидского суддебника].
- Розенберг Ф. А., *Неизданное саса-*

- нидское блюдо с пехлевийским граффито (ЗКВ, т. V, 1930).
- Фрейман А. А., Существует ли среднеазиатский термин в сасанидском судебнике? (ИРАН, т. XII, 1918, стр. 311—312).
- Рец.: Ivanow, W., *Four Short Papers on Iranian Subjects by A. Freiman* («Journal of the K. R. Cama Oriental Institute», № 22, Bombay, 1932, p. 32—37).
- Фрейман А. А., Пехлевийские папирусы и другие вещественные памятники иранской культуры в Музее изящных искусств в Москве (ИРАН, т. XII, 1918, стр. 1925—1928).
- Фрейман А. А., Название Черного моря в домусульманской Персии (ЗКВ, т. V, 1930, стр. 647—651) [переводы на англ. яз.: A. Freiman, *The Name of the Black Sea in the Premuhammadan Persia* («Journal of the K. R. Cama Oriental Institute», № 22, Bombay, 1932, p. 26—31); на перс. яз.: журнал نو پیام за 1946 r.]
- Andreas F. C., *The Book of Mainyo-i Khard, also an old fragment of the Bundehesh...*, Kiel, 1882.
- Andreas F. C.—Barr K., *Bruchstücke einer Pehlevi-Übersetzung der Psalmen* (SPAW, 1933, I).
- Andreas F. C.—Henning W. B., *Mitteliranische Manichaika aus Chinesisch-Turkestan I—III* (SPAW, Phil.-hist. Kl., 1932—1934) [I—II—манихейские тексты на ср.-перс. языке, III—на парфянском].
- Anklesaria E. T. D., *The Būndahishn, being a facsimile...* Ed. by the Late E. T. D. Anklesaria, with an Introduction by B. T. Anklesaria, Bombay, 1908.
- Anklesaria E. T. D., *The Datistan-i Dinik*, part I, Bombay, 1911.
- Anklesaria E. T. D., *The Social Code of the Parsees in Sasanian Times or the Mādīgān-i-hazār Dāstistān; Part II, with an Introduction by J. J. Modi*, Bombay, 1912.
- Anklesaria E. T. D., *Dānāk-u Mainyō-i Khard. Pahlavi, Pazand and Sanskrit texts*, Bombay, 1913.
- Āntiā E. K., *Kārnamak-i Artakshir-i Pāpakān. The original Pahlavi text, with transliteration in Avesta characters, translations into English and Gujarati and selections from the Shāhnāmeh*, Bombay, 1960.
- Antia E. K., *Pāzend texts*, Bombay, 1909.
- Asa H. J.—Haug M., *An Old Pahlavi—Pazand glossary*, Bombay, 1870.
- Asa H. J.—Haug M.—West E. W., *The Book of Arda—Viraf...* Bombay, 1872 [издание и перевод текста «Арда-Вираф Намак». В приложении издание и перевод текстов «Gošt-i Fryano» и «Hādokht—Nask»].
- Āsānā H. J. J. and West E. W., *Shikand—Gūmānik Vijār. The Pāzend—Sanskrit text together with a fragment of the Pahlavi*, Bombay, 1887.
- Asana J. M. J., *Pahlavi texts*, I—II, Bombay, 1897—1913.
- Bailey H. W., *To the Zāmāsp—Nāmak, I* (BSOS, vol. VI, part I, 1930, p. 55—85); II (BSOS, vol. VI, part 3, 1931, p. 581—600).
- Bailey H. W., *Iranian Studies* (BSOS, vol. VI, part 4, 1932, p. 945 sq.).
- Bailey H. W., *Zoroastrian problems in the ninth century books*, Oxford, 1943.
- Barthélemy A., *Artā Virāf Nāmak ou livre d'Arda Virāf*, Paris, 1887.
- Barthélemy A., *Une légende iranienne traduit du Pahlavi*, Paris, 1889 [перевод текста «Jōcht-i Frijān»].
- Bartholomae Chr., *Über ein sasanidisches Rechtsbuch* («Stzb. d. Heidelberger AW», 1910).
- Bartholomae Chr., *Zum sasanidischen Recht* («Stzb. d. Heidelberger AW», I, 1918; II, 1918; III, 1920; IV, 1922; V, 1923).
- Bartholomae Chr., *Die Frau im sasanidischen Recht*, Heidelberg, 1924.
- Benveniste E., *Le texte du Draxt Asūrik et la versification pehlevie* (JA, vol. CCXVII, 1930, № 2, p. 193—225).
- Benveniste E., *Le mémorial de Zarēr, poème pehlevi mazdeen* (JA, vol. CCXX, 1932, N 2, p. 245—293).
- Bloch E., *Liste géographique des villes de l'Iran* («Recueil de travaux, relatifs à la philologie et l'archéologie égyptiennes et assyriennes», Paris, 1895).
- Bulsara S. J., *The laws of the Ancient Persians as found in the*

- «*Mâtikân ê hazâr Dâtastân*» or the Digest of a Thousand points of Law, translated with introduction, glossary and index, Bombay, 1937.
- Dhabhar E. B. N., *Nâmakihâ i Mânâshchihâr. The Epistles of Mânâshchihâr* («Pahlavi Text Series...», № 1, Bombay, 1912).
- Dhabhar E. B. N., *The Pahlavi Rivâyât accompanying the Dâdistân-i Dinik...* («Pahlavi Text Series...», № 2, Bombay, 1913).
- Dhabhar E. B. N., *Descriptive Catalogue... in the Mulla Feroze Library*, Bombay, 1923.
- Dhabhar E. B. N., *Descriptive Catalogue... in the Meherji Rana Library*, Bombay, 1923.
- Dhabhar E. B. N., *Zand-i khûrtak Avistûk* («Pahlavi Text Series...», № 3, Bombay, 1927).
- Dhabhar E. B. N., *The Persian rivâyats of Hormazyar Framarz and others, their Version with introduction and notes*, Bombay, 1932.
- Ebeling E., *Das aramäisch-mittelpersische Glossar. Frahang-i-pahlavik im Lichte der assyriologischen Forschung* («Mitteilungen der Alt-orientalischen Gesellschaft», Bd 14, Heft 1, Leipzig, 1941).
- Freimann A., *Pand-nâmak-i-Zaratušt. Der Pahlavi-Text mit Transkription, Übersetzung, kritischen und Erläuterungsnoten* (WZKM, Bd XX, Wien, 1906, S. 149—166, 237—280) (имеется стд. оттиск).
- Freimann A., *Andarz-i Kôtakân* (В кн.: «Dastur Hoshang Memorial Volume», Bombay, 1918).
- Frye R. N., *An epigraphical journey in Afghanistan* («Archaeology», vol. 7, № 2, 1954, p. 114—118).
- Geiger W., *Aogemadaecâ, ein Pârsentracat in Pâzend, Altbaktrisch und Sanskrit*, Erlangen, 1878.
- Geiger W., *Das Jâtkâr-i-Zarêrân und sein Verhältnis zum Sâh-nâme* («Stzb. d. Bayr. AW», 1890, II, S. 43—84).
- Ghirshman R., *Inscription du monument de Châpaur I à Châpaur* (RAA, X, 3, Paris, 1936, p. 123—129).
- Goetze A., *Zum Kâr-nâmak* («Indo-iranian studies...», London—Leipzig, 1925, p. 249—252).
- Harlez M. C. de, *Le livre des con-*
- seils d'Aterpât-i Mansarspendân. Traduction française* («Le Muséon», VI, Louvain, 1887).
- Henning W. B., *Das Verbum des Mittelpersischen der Turfan-Fragmente* (ZII, Bd IX, H. 2, 1933).
- Henning W. B., *The Great Inscription of Šāpūr I* (BSOAS, vol. IX, part 4, 1939).
- Henning W. B., *An astronomical chapter of the Bundahishn* (JRAS, 1942, Okt.).
- Henning W. B., *A Pahlavi Poeme* (BSOAS, vol. XIII, part 3, 1950).
- Henning W. B., *Kaṭibeh-ji pahlavî*, Tehran, 1950.
- Henning W. B., *The monuments and inscriptions of Tang-i Sarvak* («Asia Major», vol. II, part 2, 1952, p. 151—178).
- Henning W. B., *A farewell to the Khagan of the Aq—Aqatârân* (BSOAS, vol. XIV, part 3, 1952, p. 501—522).
- Henning W. B., *βασίλευς πάλαις* (BSOAS, vol. XV, part 2, p. 392—393). [Дополнение к предыдущей работе.]
- Henning W. B., *Eine arabische Version mittelpersischer Weisheitsschriften*, ZDMG, Bd 106 (N. F., Bd 31), Heft 1, 1956.
- Henning W. B., *The inscription of Sar—Mašhad* («Corpus Inscriptionum Iranicarum», Part III. Pahlavi Inscriptions. Vol. II... plates I—XXIV, London, 1955) (фото-репродукции надписи).
- Herzfeld E., *Paikuli. Monument and inscription of the early history of the Sasanian Empire*, vol. I—II, Berlin, 1924.
- Junker H., *The Frahang i Pahlavik*, Heidelberg, 1912. Новое издание: «*Das Frahang i pahlavik in zeichengemäßer Anordnung*», Leipzig, 1955 («Iranische Texte und Hilfsbücher hrsg. von H. F. J. Junker», № 1).
- Реч.: Klima O., «Archiv Orientalni», XXIV, № 2, 1956, str. 338—341.
- Justi Fr., *Der Bundehesch*, Leipzig, 1868 [издание текста, транскрипция, глоссарий].
- Madan D. M., *The complete text of the Pahlavi Dinkard*, I (books III—V)—II (books VI—IX), Bombay, 1911.
- Markwart J.—Messina G., *A Catalogue of the provincial capitals of*

- Erānshahr (Pahlavi text, version and commentary), Roma, 1931.
- Menasce J. de, *Skand gūmānik vi-čār*, Fribourg en Suisse, 1945.
- Menasce J. de, *Recherches de Papyrologie Pehlevic* (JA, CCXLI, fasc. 2, 1953, p. 185—196).
- Messina G., *Libro apocalittico persiano Ayātkār i žūmāspik. I. Testo pehlevico, pārsi e pāzend restituto, tradotto e commentato*, Roma, 1939.
- Modi J. J., *The cities of Iran as described in the Old Pahlavi treatise Shatrohā-i-Īrān* (JBBRAS, Vol. XX, 1898).
- Modi, J. J., *Aiyādgar-i Zarīrān, Shatrohā-i-Airān and Afdiya va Sahigiya-i-Sistān*, translated with notes, Bombay, 1899.
- Modi J. J., *Mādīgān-i-hazār Dādīstān. A photozincographed facsimile of a MS with an introduction*, Bombay, 1901.
- Modi J. J., *Bundehesh. Transliteration and translation with notes in Gujrāti*, Bombay, 1901.
- Modi J. J., *Jāmāspī, Pahlavi, Pāzend and Persian Texts...*, Bombay, 1903 [издание текста с транскрипцией и переводами на английский и гуджерати].
- Modi J. J., *Dante Papers. Virāf Adamnan, and Dante, and other papers*, Bombay, 1914.
- «Dr. Modi Memorial Volume», Bombay, 1930 [сб. статей, касающихся преимущественно памятников среднеперсидского и других древнеиранских языков].
- Molé M., *Le Partage du monde dans la tradition iranienne* («Note complémentaire au JA», 1952, fasc. 4; JA, CCXLI, fasc. 2, 1953, p. 271—276) [по материалам среднеперсидского текста ayādgār-i žamāspī J.].
- Müller F. W. K., *Handschriften — Reste in Estrangelo-Schrift aus Turfan, Chinesisch-Turkistan*, I (SPAW, IX, 1904, S. 348—352); 2 (APAW, 1904).
- Müller F. W. K., *Eine Hermas — Stelle in manichäischer Version* (SPAW, 1905, S. 1077—1083).
- Müller F. W. K., *Ein Doppelblatt aus einem manichäischen Hymnenbuch...* (APAW, 1912).
- Nöldeke Th., *Geschichte des Artachšir i-Pāpakān. Aus dem Pehlewi übersetzt, mit Erläuterungen und einer Einleitung versehen* («Beiträge zur Kunde der indogermanischen Sprachen», Bd IV, Göttingen, 1878, S. 22—69) [отд. оттиск. Göttingen, 1879].
- Nosherwān K. A., *The Text of the Pahlvi Zand-i Vōhūman Yašt with transliteration and translation into Gujrāti and Gujrāti translation of the Pahlvi Minō-i-Khirad with notes*, Poona, 1899 [издание текста в факсимиле с транскрипцией и переводом на язык гуджерати].
- Nyberg H. S., *Ein Hymnus auf Zervan im Bundahišn* (ZDMG, Bd 82, 1928, S. 217—235).
- Nyberg H. S., *Hilfsbuch des Pehlevi*, Bd I II, Uppsala, 1928—1931 [хрестоматия среднеперсидских текстов с глоссарием].
- Pagliaro A., *Il testo pahlavico Ayātkār-i Zarērān*, Roma, 1925.
- Pagliaro A., *Epica e romanzo nel Medioevo persiano*, Firenze, 1927.
- Salemann C., *Ueber eine Parsenhandschrift der K. Oeffentl. Bibliothek zu St. Petersburg* («Travaux de la 3-e session du congrès international des orientalistes», Vol. II, Leiden, 1878).
- Salemann C., *Mittelpersische Studien* («Mélanges asiatiques», IX, St. Pétersbourg, 1887, p. 207—253).
- Salemann C., *Zum mittelpersischen Passiv* («Изв. Имп. АН», т. XIII, № 3, СПб., 1900, стр. 269—276).
- Salemann C., *Mittelpersisch* (GPh., Bd I, Abt. I, Strassburg, 1895—1901, S. 249—332) [грамматика среднеперсидского языка, стр. 326—332—список идеограмм].
- Salemann C., *Ein Bruchstück manichaeischen Schrifttums im Asiatischen Museum* («Зап. Имп. АН по Ист.-фил. отд.», т. VI, № 6, СПб., 1904, стр. 1—26).
- Salemann C., *Manicha(e)ica*, I—V («Изв. Имп. АН», 1907—1913).
- Salemann C., *Manichaeische Studien* («Зап. Имп. АН по Ист.-фил. отд.», т. VIII, № 10, СПб., 1908) [среднеперсидские тексты из Турфана в транскрипции с глоссарием; дополнения к грамматике среднеперсидского языка].

- Рец.: Фрейман А. А., ЗБОРАО, т. XIX, СПб., 1909, стр. 084—091.
- Sanjana P., *The Dīnā i Mainū i Khrat*, Bombay, 1895.
- Sanjana P., *The Zand i Javit shēda dād or the Pahlavi version of the Avesta Vendidad*, Bombay, 1895.
- Sanjana P., *The Dinkard*, vol. 1—XIX, Bombay, 1874—1928.
- Sanjana P., *The Kōnāmē-i Artakhsir-i Pāpakān...*, Bombay, 1896.
- Schaeder H., *Iranische Beiträge. I* («Schriften der Königsberger Gelehrten Gesellschaft», 6 Jahr, Heft 5, Halle, 1930).
- Spiegel Fr., *Grammatik der Pārsi-sprache nebst Spruchproben*, Leipzig, 1851.
- Spiegel Fr., *Die traditionelle Literatur der Parsen...*, Wien, 1860.
- Sprengling M., *Zur Parsik — Inschrift an der Kaaba des Zoroaster* [ZDMG, Bd 91 (N. F., Bd 16), Heft 3, 1937, S. 652—672].
- Sprengling M., *Shahpuhr I the Great on the Kaabah of Zoroaster* (AJSL, LVII, 1940, p. 341—429).
- Sprengling M., *Iranica. Seals, new and old* (JNES, vol. XII, № 3, 1953, p. 189—193).
- Sprengling M., *Third Century Iran. Sapor and Kartir*, Chicago, 1953 [на основе анализа надписей на «Каба-и Зардушт»; таблицы с воспроизведением текста надписей].
- Tavadia J. C., *Šāyast ne-šāyast. A Pahlavi Text on Religious Customs*, Hamburg, 1930.
- Tavadia J. C., *Sūr saxvan or Dinner Speech in Middle Persian* («Journal of the K. R. Cama Oriental Institute», vol. XXIX, 1933).
- Tavadia J. C., *Indo-Iranian studies*, I—II, Santiniketan, 1950—1952.
- Tavadia J. C., *Die mittelpersische Sprache und Literatur der Zarathustrier* («Iranische Texte und Hilfsbücher. Hrsg. von H. F. J. Junker», № 2, Leipzig, 1956).
- Telegdi S., *Essai sur la phonétique des emprunts iraniens en araméen talmudique* (JA, t. CCXXVI, № 2, 1935, p. 177—256).
- Unvala J. M., *Der Pahlavi Text «Der König Husrav und sein Knabe»*, Wien, 1917.
- Unvala J. M., *Nerjosangh's Sanskrit Version of the Hom Yašt with the original Avesta and its Pahlavi Version (Yasn, IX—XI)*, Vienna, 1924.
- Unvala J. M., *Draxt i asurik* (BSOAS, vol. II, 1921, p. 637—678).
- Unvalla M. R., *The Pahlavi Bundahishn*, Bombay, 1897.
- West E. W., *The Book of the Mainyō i Khard. The Pāzand and Sanskrit Texts...* Ed. and transl., Stuttgart—London, 1871.
- West E. W., *Glossary and Index of the Pahlavi Texts of the Book of Arda Viraf...*, Bombay—London, 1874.
- West E. W., *Pahlavi Texts:*
Part I, *The Bundahishn, Bahman Yasht and Shāyast Lā-Shāyast* (SBE, V, Oxford, 1880);
Part II, *The Dādistan-i dīnik...* (SBE, XVIII, Oxford, 1882);
Part III, *Dīnā-i Mainōg-i khrad* (SBE, XXIV, Oxford, 1885);
Part IV, *The Contents of the Nasks...* (SBE, XXXVII, Oxford, 1892);
Part V, *Marvels of Zoroastrianism* (SBE, XLVII, Oxford, 1897).
- West E. W., *Pahlavi Literature* (GIPh., Bd II, 1896—1904, S. 75—129).
- Westergaard N. L., *Bundehesch. Liber pehlevicus. E vetustissimo Codice Hauniensi descriptis duas inscriptiones regis Saporis primi adject...*, Havniae, 1851.
- بهار، خط و زبان پهلوی، مهرانه فردوسی، تهران [B. r.]
- См. также литературу к главе 2 раздела II и к главе 3 раздела III.
- کتاب مربوط به آثار زبان پارسی
- Винников И. Н., *О языке письменных памятников из Нисы (Южный Туркменистан)* (ВДИ, 1954, № 2, стр. 115—128).
- Дьяконов И. М., Дьяконов М. М., Лившиц В. А., *Документы из древней Нисы (дешифровка и анализ)* («Материалы ЮТАКЭ», вып. 2, М.—Л., 1951, стр. 21—65).
- Дьяконов И. М., Дьяконов М. М., Лившиц В. А., *Новые находки*

- парфянских документов («Изв. АН ТуркмССР», 1953, № 6, стр. 3—10).
- Дьяконов И. М., Дьяконов М. М., Лившиц В. А., *Парфянский архив из древней Нисы* (ВДИ, 1953, № 4, стр. 114—130).
- Дьяконов И. М., Дьяконов М. М., Лившиц В. А., *Парфянский архив из Южного Туркменистана* («Доклады советской делегации на XXIII Международном конгрессе востоковедов. Секция Ирана, Армении и Средней Азии», М., 1954, стр. 81—93).
- Дьяконов М. М., *Надписи на парфянских печатях из древней Нисы* (ВДИ, 1954, № 4, стр. 169—173) [с таблицей развития парфянского письма I в. до н. э.—III в. н. э.].
- Массон М. Е., *К открытию парфянских документов на городище Новая Ниса* («МИУТАКЭ», вып. 2, М., 1951, стр. 5—20).
- Массон М. Е., Пугаченкова Г. А., *Оттиски парфянских печатей из Нисы* (ВДИ, 1954, № 4, стр. 159—168).
- Boyce M., *The Manichaean hymn cycles in Parthian*, London, 1954.
- Cowley A., *Pahlavi documents from Aweroman* (JRAS, 1919, April, p. 147—154) [с фотографиями одного из авроманских документов и хаджнабадских надписей].
- Ghirshman R., *Un bas-relief d'Artaban V avec inscription en pehlevi ar-sucide* («Monuments et mémoires publiés par l'Académie des inscriptions et des belles-lettres», XLIV), Paris, 1950.
- Henning W. B., *Two Manichaean magical texts, with an excursus on the Parthian ending -endeh* (BSOAS, vol. XII, part I, 1947, p. 39—66).
- Henning W. B., *A new Parthian inscription* (JRAS, 1953, № 3—4, p. 132—136).
- Markoff A., *Les monnaies des rois parthes*, fasc. I—II, Paris, 1877.
- Nyberg H. S., *The Pahlavi documents from Aweroman* (MO, vol. XVII, fasc. 2—3, Uppsala, 1923, p. 182—220) [с воспроизведением парфянской приписки к документу Авромана II].
- Sprengling M., *A new Pahlavi inscription* (AJSL, LIII, 1937, p. 126—144).
- См. также литературу к главе 3 раздела III.
- کتاب مربوط به زبان سغدی. دستور زبان
- Gauthiot R., *Essai de grammaire sogdienne, I. Phonétique*, Paris, 1914—1923.
- Рец.: Фрейман А. А., журн. «Восток», № 3, Пг., 1923, стр. 194—195.
- Benveniste E., *Essai de grammaire sogdienne, II*, Paris, 1929 [морфология, синтаксис, глоссарий].
- Gershevitch I., *A grammar of Manichaean Sogdian*, Oxford, 1954.
- Рец.: Benveniste, E., BSL, 1954, t. 2, p. 61—63; Tedesco P., «Language», 1954, № 4, p. 485—488.
- چاپ‌های متون، ترجمه‌ها و دیگر کتب.
- Бартольд В. В., *К вопросу об языках согдийском и тохарском* (сб. «Иран», I, Л., 1926, стр. 29—41).
- Бернштам А. Н., *Древнетюркский документ из Согда* (ЭВ, № 5, 1951, стр. 65—75).
- Рец.: Малов С. Е., «Изв. АН СССР», ОЛЯ, т. XIII, вып. 2, 1954, стр. 197—198.
- Кауфман К. В., *Некоторые вопросы истории согдийского языка* («Труды ИЯЗ», т. VI, 1956, стр. 459—496).
- Климчицкий С. И., *Название Согдианы в топонимике Таджикистана* («Зап. ИВАН СССР», т. VI, 1937, стр. 9—13).
- Климчицкий С. И., *Ягнобско-согдийские соответствия* («Зап. ИВАН СССР», т. VI, 1937, стр. 15—25).
- Лерх П. И., *Монеты бухар-худатов*, СПб., 1909.
- Лившиц В. А., Кауфман К. В., Дьяконов И. М., *О древней согдийской письменности Бухары* (ВДИ, 1954, № 1, стр. 150—163).
- I. Надписи на бухарских монетах. II. Надписи на памятниках торевтики. «Таблица алфавитов».
- Массон В. М., *Древнесогдийская монета из собрания Музея истории АН УзССР* («Труды Музея истории УзССР», вып. 2, 1954, стр. 85—88).

- Розенберг Ф. А., *Согдийские «старые письма». К ранней истории согдийских колоний Центральной Азии* («Изв. АН СССР», VII серия, ООИ, № 5, Л., 1932, стр. 445—469).
- Смирнова О. И., *О трех согдийских монетах* (ВДИ, 1939, № 1, стр. 116—120).
- Смирнова О. И., *Согдийские монеты как новый источник для истории Средней Азии* (сб. «Советское востоковедение», т. VI, 1949, стр. 356—367).
- Смирнова О. И., *Монеты из раскопок древнего Пянджикента (1947 год)* (МИА СССР, № 15, стр. 224—231).
- Смирнова О. И., *Согдийские монеты собрания нумизматического отдела Гос. Эрмитажа* (ЭВ, IV, 1951, стр. 3—23).
- Смирнова О. И., *Материалы к сводному каталогу согдийских монет* (ЭВ, VI, 1952, стр. 3—45).
- Смирнова О. И., *К имени согдийского ихшида Тукаспадака* («Сборник статей по истории и филологии народов Средней Азии, посвященный 80-летию со дня рождения А. А. Семенова» («Труды Института истории, археологии и этнографии АН ТаджССР», т. XVII, Сталинабад, 1953, стр. 205—210).
- Смирнова О. И. и Боголюбов М. Н., *О согдийском девшитч* (СВ, 1955, № 3, стр. 142—143).
- «Согдийский сборник (Сборник статей о памятниках согдийского языка и культуры, найденных на горе Муг в ТаджССР)», Л., 1934.
- Фрейман А. А., *Находка согдийских рукописей и памятников материальной культуры в Таджикистане (предварительное сообщение)* («Согдийский сборник», Л., 1934, стр. 7—17).
- Фрейман А. А., *Опись рукописных документов, извлеченных из развалин здания на горе Муг в Захмитабадском районе Таджикской ССР около селения Хайрабад и собранных Таджикстанской базой АН СССР* («Согдийский сборник», Л., 1934, стр. 33—51).
- Фрейман А. А., *Датированные согдийские документы с горы Муг в Таджикистане*. [В кн.: «Доклады группы востоковедов на сессии АН СССР 20 марта 1935 года» («Труды ИВАН СССР», т. XVII), Л., 1936, стр. 137—165].
- Фрейман А. А., *Согдийский рукописный документ астрологического содержания (календарь)* (ВДИ, 1938, № 2(3), стр. 34—49).
- Фрейман А. А., *К имени согдийского ихшида Гурекки* (ВДИ, 1938, № 3(4), стр. 147—148).
- Фрейман А. А., *Согдийская надпись из старого Мерва* («Зап. ИВАН СССР», т. VII, 1939, стр. 296—302).
- Фрейман А. А., *Древнейшая согдийская надпись* (ВДИ, 1939, № 3, стр. 135—136).
- Фрейман А. А., *Согдийский рукописный документ на коже 6B5 из собрания документов с горы Муг* (ВДИ, 1940, № 1, стр. 99—101).
- Фрейман А. А., *Два согдийских рукописных документа на коже с горы Муг в Таджикистане* (ВДИ, 1952, № 1, стр. 182—186).
- Фрейман А. А., *К этимологии согдийского Девшитч* («Изв. АН СССР», ОЛЯ, т. XI, вып. 5, 1952, стр. 461—462).
- Явич М. М., *Замечания о неисследованном среднеазиатском алфавите* (ТОВЭ, IV, Л., 1947, стр. 205—224).
- Andreas F. G., *Zwei soghdische Excursus zu W. Thomsens: Ein Blatt in türkischer Runenschrift* (SPAW, 1910, XV, S. 307—314).
- Benveniste E., *Notes sogdiennes*, I (JRS, 1933, p. 29—58); II (JA, 1933, p. 193—218); III (JA, 1936, p. 193—239); IV (BSOAS, vol. IX, part 3, 1938, p. 495—519). См. также JA, vol. CCXXXIX, fasc. 2, 1951, p. 113—125.
- Benveniste E., *Notules sogdiennes* (JA, vol. CCXXXI, N 2, 1939, p. 275—277).
- Benveniste E., *Textes Sogdiens, édites, traduits et commentés*, Paris, 1940 [транскрипция и перевод согдийских документов экспедиции Пельо, хранящихся в Парижской национальной библиотеке; глоссарий. Поправки к изданным здесь согдийским текстам см. в книге: Benveniste E., *Vessantara Jataka*, Paris, 1946].

- Benveniste E., *Codices sogdiani, Manuscripts de la Bibliothèque Nationale (Mission Pelliot) reproduits en fac-similé, avec une introduction*, Copenhagen, 1940 [Фототипическое издание согдийских документов экспедиции Пеллио, хранящихся в Парижской национальной библиотеке, и нескольких документов из согдийского собрания Британского музея].
- Benveniste E., *Fragments des Actes des saint Georges en version sogdienne* (JA, t. CCXXXIV, 1943—1945, p. 91—116).
- Benveniste E., *Vessantara Jātaka. Texte sogdien édité, traduit et commenté*, Paris, 1946.
Рец.: Фрейман А. А., сб. «Советское востоковедение», V, 1948, стр. 332—333.
- Benveniste E., *Etudes sur quelques textes sogdiens chrétiens* (JA, t. CCXLIII, fasc. 3, 1955, p. 297—337).
- Frye R. N., *Notes on the early coinage of Transoxiana, 1949* [с приложением работы В. Хеннинга о монетах бухар-худатов].
- Gauthiot R., *De l'alphabet sogdien* (JA, série X, t. XVII, 1911, p. 81—95) [с таблицами].
- Gauthiot R., *A propos des dix premiers noms de nombre en sogdien bouddhique* (MSL, XVII, 1911, p. 137—161).
- Gauthiot R., *Une version sogdienne du Vessantara Jātaka...* (JA, série X, t. XIX, 1912, pp. 163—193; 429—510).
- Gauthiot R. et Pelliot P., *Le sūtra des causes et des effets du bien et du mal. Édité et traduit d'après les textes sogdiens, chinois et tibétains*, Paris, 1920 [новый перевод этой сутры и поправки к согдийскому тексту см. в кн.: E. Benveniste, *Vessantara Jātaka*, Paris, 1946, приложение].
- Gershevitch I., *Sogdian compounds* («Transactions of the Philological Society», 1945, London, 1946, p. 137—149).
- Gershevitch I., *On the Sogdian St. George passion* (JRAS, 1946, parts 3—4, p. 179—184).
- Hansen O., *Zur soghdischen Inschrift auf dem dreisprachigen Denkmal von Karabalgasun* («Journal de la Société finno-ougrienne», XLIV, 3, Helsingfors, 1930).
- Hansen O., *Berliner soghdische Texte I Bruchstücke einer soghdischen Version der Georgspassion* (APAW, Phil.-hist. Kl., 1941, № 10).
- Hansen O., *Berliner soghdische Texte II* («Abhandl. der Geistes- und Sozialwissenschaftlichen Kl. d. AW und d. Literatur in Mainz», № 15, Wiesbaden, 1954).
- Henning W. B., *Ein Manichäisches Bet- und Beichtbuch* (APAW, Phil.-hist. Kl., 1936, № 10, Berlin, 1937).
- Henning W. B., *Zum soghdischen Kalender* («Orientalia», vol. VIII, N. S., fasc. 1—2, Roma, 1939, S. 87—95).
- Henning W. B., *Sogdian Loan-words in New-Persian* (BSOAS, vol. X, part 1, 1939, p. 93—106).
- Henning W. B., *Sogdica* («James G. Forlong Fund», vol. XXI), London, 1940.
- Henning W. B., *«Sulphur» in Sogdian* (BSOAS, vol. X, part 2, 1940, p. 398).
- Henning W. B., *The murder of the Magi* (JRAS, 1944, okt., p. 133—144).
- Henning W. B., *Sogdian tales* (BSOAS, vol. XI, part 3, 1945, p. 465—487).
- Henning W. B., *The Sogdian texts of Paris* (BSOAS, vol. XI, part 4, 1946, p. 713—740).
- Henning W. B., *A Sogdian fragment of the Manichaean cosmogony* (BSOAS, vol. XII, part 2, 1948, p. 306—318).
- Henning W. B., *The Date of the Sogdian ancient Letters* (BSOAS, vol. XII, parts 3—4, 1948, p. 601—615).
- Henning W. B., *The coins of the «Bukhār — Khudāhs»* [Приложение к кн.: Frye R. N., *Notes on the early coinage of Transoxiana*, 1949, p. 26—29.]
- Müller F. W. K., *Ein iranisches Sprachdenkmal aus der nördlichen Mongolei* (SPAW, 1909).
- Müller F. W. K., *Soghdische Texte, I* (APAW, 1912), Berlin, 1913 [основная публикация христианских согдийских текстов].
- Müller F. W. K., Lentz W., *Soghdische Texte, II* (SPAW, XXI, 1934).

- Reichelt H., *Die soghdischen Handschriftenreste des Britischen Museums*, т. I—II, Heidelberg, 1928—1931. [I. Буддийские тексты. II. Не буддийские тексты].
- Reichelt H., *Beiträge zur soghdischen Grammatik* («Studia Indo-Iranica», Leipzig, 1931, S. 248—260).
- Rosenberg Fr., *Deux fragments sogdien-bouddhiques du Ts'ien-fo-tong de Touen-houang* (Mission S. d'Oldenburg 1914—1915). I. Fragment d'un corte (ИРАН, XII, 1918, стр. 817—842); II. Fragment d'un sūtra (ИРАН, XIV, 1920, стр. 399—474) [с фоторепродукцией].
- Rosenberg Fr., *Un fragment sogdien bouddhique du Musée Asiatique (Kr. IV Soghd. 4)* «Изд. АН СССР», VI сер., т. XXI, 1921, стр. 1375—1398 [с фоторепродукцией].
- Salemann C., *Manichaica II*, 1907; V. *Beiträge zur christlich-soghdischen Grammatik*, 1—6 [«Изд. Имп. АН», VI сер., т. VII (2-й полутом), 1913, № 18, стр. 1125—1144].
- Telegdi S., *Notes sur la grammaire du sogdien chrétien* (JA, t. CCXXX, 1938, Avril—Juin, p. 205—234).
- Waag A., *Zum soghdischen Verbum* [ZDMG, Bd 90 (N. F. Bd 15), 1936, S. 140—148].
- См. также литературу к главе 3 раздела III.
- کتاب مربوط به سکایی (ختنی، و گویشهای سکایی - طخاری)
- Лизиниц В. А., *Тохарская надпись на хуме* (ДАН ТаджССР, вып. VII, 1953, стр. 23—28).
- Фрейман А. А. *Тохарский вопрос и его разрешение в отечественной науке* («Уч. зап. ЛГУ», № 128, Серия востоковедческих наук, вып. 3, Л., 1952, стр. 123—135).
- Bailey H. W., *Khotanese texts*, I—III, Cambridge, 1945—1956. *Рец.* (на часть I): Thomas F. W., BSOAS, vol. XII, part 2, 1948, p. 453—457.
- Bailey H. W., *Khotanese buddhist texts* («Cambridge Oriental series», № 3, London, 1951). *Рец.*: Gershevitch I, JRAS, 1952, parts 3—4, p. 178—179.
- Bailey H. W., *The Stäel-Holstein miscellany* («Asia Major», N. S., vol. II, 1951, p. 1—45).
- Henning W. B., *The name of the «Tokharian» language* («Asia Major», vol. I, part 2, 1949, p. 158—162).
- Konow S., *A Medical text in Khotanese...*, Oslo, 1941.
- Konow S., *Ein neuer Sakadialekt* (SPAW, 1935, S. 772—823).
- Konow S., *Primer of Khotanese Saka. Grammatical sketch, chrestomathy, vocabulary, bibliography* (NTS, Bd XV, Oslo, 1949, p. 5—136). Отд. изд.— Oslo, 1949.
- Konow S., *Saka studies*, Oslo, 1932.
- Leumann E., Leumann M., *Das nordarische (sakische) Lehergedicht des Buddhismus*, I—III («Abhandlungen für die Kunde des Morgenlandes», XX), Leipzig, 1933—1936. *Рец.*: Konow S., NTS, Bd VII, Oslo, 1934, p. 5—55; NTS, Bd IX, Oslo, 1938, p. 5—84.
- Müller F. W. K., *Tocharisch* (SPAW, 1907).
- Müller F. W. K., *Toxri und Kuisan...* (SPAW, 1918, S. 566—586).
- Pelliot P., *Tokharien et koutchéen* (JA, CCXXIV, 1934, p. 23—106).
- Stäel-Holstein A., *Tocharisch und die Sprache II* («Изд. Имп. АН», 1908, стр. 1367—1372).
- Stäel-Holstein A., *Tocharisch und die Sprache I* («Изд. Имп. АН», 1909, стр. 478—484).
- Thomas F. W. A. *Tokhari (?) MS.* (JAOS, 64, 1944, p. 1—3).
- Thomas F. W. and Konow St., *Two medieval documents from Tun-Huang*, Oslo, 1929 [публикация сакского документа].
- См. также литературу к главе 3 раздела III.
- کتاب مربوط به زبان خوارزمی.
- Волин С. Л., *Новый источник для изучения хорезмийского языка* («Зап. ИВАН СССР», т. VII, М.—Л., 1939).

Толстов С. П., *Монеты шахов древнего Хорезма и древнехорезмийский алфавит* (ВДИ, 1938, № 4).

Фрейман А. А., *Хорезмийский язык. Материалы и исследования*, I, М.—Л., 1951.

Henning W. B., *Über die Sprache der*

Chwarezmier [ZDMG. Bd 90, (N. F., Bd 15), H. 3/4, 1936, S*30*—*34*].

Henning W. B., *The structure of the Khwarezmian verb* («Asia Major», New Ser., vol. V, part 1. 1955, p. 43—49).

См. также литературу к главе 3 раздела III.

مربوط به فصل سوم.

کتب مربوط به زبانهای پارسی میانه بطور کلی.

مناسبات گویش شناسی زبانهای پارسی میانه.

Лерх П. И., *Соображения о сходстве и различии древнесогдийского и хорезмийского языков* («Изв. РГО», т. VII, СПб., 1872).

Розенберг Ф. А., *О показателях множественности в языках согдийской группы* («Яфетический сборник», II, Пг., 1923).

Фрейман А. А., *О показателях множественности -t, -išl, -ēv, -iv в северной (скифской) группе иранских языков (по поводу статьи Ф. А. Розенберга «О показателях множественности в языках согдийской группы»)* (ИОРЯС РАН, т. XXIX, 1924, стр. 397—406).

Рец.: Iwanow W., «Journ. of the K. R. Cama, Oriental Institute», № 22, Bombay, 1932.

Фрейман А. А., *Среднеперсидский язык и его место среди иранских языков* (сб. «Восточные записки», т. I, Л., 1928, стр. 46—59).

Фрейман А. А., *Согдо-хорезмийские диалектологические отношения* (сб. «Советское востоковедение», IV, 1947, стр. 157—170; то же в кн.: «Хорезмийский язык», I, М.—Л., 1951, стр. 26—41).

Bailey H. W., *Asica* («Transactions of the Philological Society», London, 1945, p. 1—38).

Bartholomae Chr., *Zur Kenntniss der mittelliranischen Mundarten*, I—VI, Heidelberg, 1916—1925.

Freiman A. A., *d > ð > l i š > l w dia-*

lektach iranskich («Rocznik orientalistyczny», II, Lwów, 1925, str. 120—125).

Gauthiot R., *Iranica* (MSL, XIX, p. 125 sq.).

Henning W. B., «*Surkh Kotab*» (BSOAS, vol. XVIII, part 2, p. 366—367).

Meillet A., *Sur les mots iraniens em-puntés par l'Arménien* (MSL, XVII, p. 242 sq.).

Munkácsi B., *Alanische Sprachdenkmäler im ungarischen Wortschatze* («Keleti Szemle», V, 1904, S. 304—329).

Sköld H., *Die ossetischen Lehnwörter im Ungarischen* («Lund Universitets Årsskrift», Neue Folge, Avd. I, Bd 20, № 4, 1925).

Sköld H., *Woher stammen die ossetischen Lehnwörter im Ungarischen?* (ZII, Bd III, Heft 2, 1925).

Tedesco P., *Dialektologie der westiranischen Turfantexte* (MO, vol. XV, Fasc. 1—3, Uppsala, 1921, S. 184—258).

Tedesco P., *a-Stämme und aya-Stämme im Iranischen* (ZII, Bd II, Heft 2, 1923, S. 281—315).

Tedesco P., *Les rapports sogdo-saces* (BSL, XXV, 1924, p. 52 sq.).

Tedesco P., *Ostiranische Nominalflexion* (ZII, Bd IV, 1926, S. 94—166).

Tedesco P., *Slavic *lozà and Persian rāz, both «vine»* (JAOS, vol. 63, № 2, 1943, p. 149—155).

کتاب مربوط به بخش چهارم.

دوران نوین زبان ایرانی.

مربوط به فصل ۱-۲.

کتاب مربوط به تاریخ و غیره (از قرن هفتم تا هشتم).

متن شناسی.

- Аристов Н. А., *Англо-индийский «Кавказ». Столкновение Англии с азиатскими пограничными племенами* (Этноко-исторический и политический этюд) («Живая старина», 1900, вып. I—II) [имеется отд. оттиск, СПб., 1900].
- Бартольд В. В., *К истории арабских завоеваний в Средней Азии* (ЗВОРАО, г. XVII, 1906, стр. 141—147).
- Бартольд В. В., *Ислам*, Пг., 1918.
- Бартольд В. В., *Узбек и его время*, Пг., 1918.
- Бартольд В. В., *Культура мусульманства*, Пг., 1918.
- Бартольд В. В., *Мусульманский мир*, М., 1922.
- Бартольд В. В., *Мир-Али-Шир и политическая жизнь* (сб. «Мир-Али-Шир», М., 1928, стр. 110—164).
- «Бируни». Сборник статей под ред. С. П. Толстова, М.—Л., 1950.
- Боровков А. К., *Филологические заметки* («Сборник статей по истории и филологии народов Средней Азии, посвященный 80-летию со дня рождения А. А. Семенова», «Труды Института истории, археологии и этнографии АН ТаджССР», т. XVII, Сталинабад, 1953, стр. 49—53) [об истории термина «таджик»].
- Брагинский И. С., Раджабов С., Ромодин В. А., *К вопросу о значении присоединения Средней Азии к России* (ВИ, 1953, № 8).
- Бунаков Е. В., *К истории сношений России со среднеазиатскими ханствами* (сб. «Советское востоковедение», II, Л., 1941).
- Волин С. Л., *К истории среднеазиатских арабов* («Труды 2-й сессии арабистов», «Труды ИВАН СССР», вып. XXXVI, М.—Л., 1941, стр. 111—126).
- Жуковский С. В., *Сношения России с Бухарой и Хивой за последнее трехсотлетие* («Труды Общества русских ориенталистов», № 2, Пг., 1915).
- Расс. Бартольд В. В., ЗВОРАО, т. XVII, вып. 3—4, 1906, стр. 341—343.
- Заходер Б. Н., *Империя Тимура* («Исторический журнал», 1941, № 6, стр. 78—88).
- Заходер Б. Н., *История восточного средневековья (Халифат и Ближний Восток)*, М., 1944.
- Заходер Б. Н., *Хорасан и образование государства Сельджуков* (ВИ, 1945, № 5—6, стр. 119—141).
- Иванов А. И., *История монголов (Юнь-ши) об асах-алинах* («Христианский Восток», II, вып. 3, 1914, стр. 281—300).
- Кисляков Н. А., *К вопросу об этногенезе таджиков*. Тезисы доклада (сб. «Советская этнография», VI—VII, 1947).
- Крачковский И. Ю., *О подготовке свода арабских источников для истории Восточной Европы, Кавказа и Средней Азии* (Избранные сочинения, т. I, М.—Л., 1955, стр. 149—156).
- Крачковский И. Ю., *Арабские географы и путешественники* («Изв ВГО», т. 69, вып. 5, 1937).
- Лэн-Пуль С., *Мусульманские династии. Хронологические таблицы*. Перевод с английского с примечаниями и дополнениями В. В. Бартольда, СПб., 1899.
- Мандельштам А. М., *О некоторых вопросах сложения таджикской народности в среднеазиатском междуречье* (СА, XX, 1954, стр. 57—99).
- «Материалы по истории Узбекской, Таджикской и Туркменской ССР», ч. 1, *Торговля с Московским государством и международное положение Средней Азии в XVI—XVII вв.* («Труды Историко-археологического института ИВАН СССР», вып. 3, Л., 1932).
- «Материалы по истории туркмен и Туркмени», т. I, VII—XV вв.

- Арабские и персидские источники, под ред. С. В. Волина, А. А. Ромаскевича и А. Ю. Якубовского, 1939; т. II, XVI—XIX вв. Иранские, бухарские и хивинские источники, под ред. В. В. Струве, А. К. Боровкова, А. А. Ромаскевича и П. П. Иванова, 1938.
- Миклухо-Маклай Н. Д., *К истории политических взаимоотношений Ирана со Средней Азией в XVI веке* (КСИВАН, вып. IV, 1952, стр. 11—18).
- Миллер Б. В., *К вопросу о языке населения Азербайджана до отуречения этой области* («Уч. зап. Института нац. и этн. культуры народов Востока СССР», М., 1930).
- Ошанин Л. В., *Этногенез таджиков по данным сравнительной антропологии тюркских и иранских народов Средней Азии* («Труды Института истории, археологии и этнографии АН ТаджССР», т. XXVII, Сталинабад, 1954, стр. 13—24).
- «Очерки по новой истории стран Среднего Востока (Индия, Афганистан, Иран)», под ред. И. М. Рейснера и Н. М. Гольдбергера, М., 1951. Рец.: Антонова К. А., «Изн. АН СССР», СИФ, т. VIII, № 5, 1951, стр. 469 сл.
- Петрушевский И. П., *Рашид-ад-Дин и его исторический труд* (В кн.: «Рашид-ад-Дин. Сборник летописей», т. I, М.—Л., 1952, стр. 7—38).
- Раджабов З. Ш., *Развитие общественной мысли таджикского народа во второй половине XIX в. и в начале XX в.*, Сталинабад, 1951.
- Рейснер И. М., *Развитие феодализма и образование государства у афганцев*, М., 1954. Рец.: Арабаджан А. З., СВ, 1956, № 6, стр. 140—148.
- Салье М. А., *Об освещении роли так называемой «арабской культуры» в Средней Азии* («Труды Института востоковедения АН УзбССР», вып. III, Ташкент, 1954, стр. 5—24).
- Семенов А. А., *К вопросу об этническом и классовом составе северных городов империи Хорезмшахов в XII в. н. э.* («Изн. АН ТаджССР», Отд. общ. наук, вып. 2, Сталинабад, 1952, стр. 17—26).
- Семенов А. А., *К вопросу о происхождении Саманидов* («Труды Института истории, археологии и этнографии АН ТаджССР», т. XXVII, Сталинабад, 1954, стр. 3—11).
- Семенов А. А., *К вопросу о происхождении и составе узбеков Шейбани-хана* («Труды Института истории, археологии и этнографии АН ТаджССР», т. XII, Сталинабад, 1954, стр. 3—37).
- Строева, Л. В., *Возникновение государства Тимура* («Уч. зап. ЛГУ», № 128, серия востоковедческих наук, вып. 3, История и филология стран Востока, Л., 1952, стр. 64—87).
- Чехович О. Д., *О некоторых вопросах истории Средней Азии XVIII—XIX веков* (ВИ, 1956, № 3, стр. 84—95) [см. также ВИ, 1957, № 4, стр. 213].
- Шитов Г. В., *Персия под властью последних Каджаров*, Л., 1933.
- Якубовский А. Ю., *Феодалное общество Средней Азии и его торговля с Восточной Европой в X—XV вв.* («Материалы по истории Узбекской, Таджикской и Туркменской ССР», ч. I, Л., 1932, стр. 1—60).
- Якубовский А. Ю., *Махмуд Газневид. К вопросу о происхождении и характере Газневидского государства* (сб. «Фердовси», Л., 1934, стр. 51—96).
- Якубовский А. Ю., *Сельджукское движение и туркмены в XI в.* («Изн. АН СССР», ООИ, 1937, № 4, стр. 921—946).
- Якубовский А. Ю., *К вопросу об этногенезе узбекского народа*, Ташкент, 1941.
- Якубовский А. Ю., *Черты общественной и культурной жизни эпохи Алишера Навои* (сб. «Алишер Навои», М.—Л., 1946, стр. 5—30).
- Якубовский А. Ю., *Восстание Муканлы — движение людей в «белых одеждах»* (сб. «Советское востоковедение», V, 1948, стр. 35—54).
- Barthold W., *Die historische Bedeutung der alttürkischen Inschriften* SPb., 1897.
- Barthold W., *Die alttürkischen In-*

- schriften und die arabischen Quellen*, SPb., 1899.
- Barthold W., *Die persische Su'ubja und die moderne Wissenschaft* («Zeitschrift für Assyriologie und verwandte Gebiete», Bd XXVI, 1911, S. 249—266).
- Gibb H. A. R., *The Arab Conquests in Central Asia*, London, 1923.
- Spuler B., *Iran in früh-islamischer Zeit*, Wiesbaden, 1952.
- Spuler B., *Die Mongolen in Iran. Politik, Verwaltung und Kultur der Ilhanzeit* (1220—1350), Berlin, 1955.
- Spuler B., *Iranische Einflüsse auf die islamische Staatsauffassung bis ins 11 Jh. n. Chr.* (сб. «Charisteria Orientalia», Praha, 1956, S. 321—328).
- См. также литературу к разделу I и главе I раздела III.

مربوط به فصل سوم.

کتاب مربوط به خط و ادبیات مکتوب اقوام

ایرانی زبان پس از فتح اعراب: درباره ادبیات کلاسیک (مقدم) فارسی. در منابع

مطالعه زبانهای ایرانی و ادب اقوام ایرانی زبان در عهد قرون وسطی.

- Айний К., *Бадриддин Хилоли*, Сталинабад, 1957.
- Айний С., *Шайхурраис Абуалӣ Сино*, Нашри 2, Сталинобад — Ленинград, 1941.
- Айний С., *Шайх Муслихиддин Саъдии Шерозӣ*, Сталинобад, 1942.
- Айний С., *Исёни Муқаннаъ*, Сталинобад, 1944.
- Айний С., *Мирзо Абдулқодири Бедил*, Сталинобад, 1954.
- Айний Х. С., *Бедиль и его поэма «Ирфон»*, Сталинабад, 1956.
- Алиев Р., *Основные публикации «Голестана» Са'ди* (КСИВАН, вып. XVII, 1955, стр. 83—91).
- Алиев Р., *Новое издание «Гулистана» Са'ди* (СВ, 1956, № 6, стр. 71—82).
- Бартольд В. В., *К истории персидского эпоса* (ЗВОРАО, т. XXII, Пг., 1915, стр. 257—282).
- Бартольд В. [В.], *Худуд ал-'алем. Рукопись Туманского (с введением и указателем В. В. Бартольда)*, Л., 1930.
- Бертельс Е. Э., *Основные моменты в развитии суфийской поэзии* («Восточные записки», т. I, Л., 1927, стр. 91—104).
- Бертельс Е. Э., *Персидская поэзия в Бухаре в X веке*, М.—Л., 1935.
- Бертельс Е. Э., *Абу-л-Касим Фирдоси и его творчество*, М.—Л., 1935.
- Бертельс Е. Э., *К вопросу о происхождении языка оари* («Рабочая хроника ИВАН СССР», вып. 2, Ташкент, 1944).
- Бертельс Е. Э., *Роман об Александре и его главные версии на Востоке*, М., 1948.
- Бертельс Е. Э., *Литература на персидском языке в Средней Азии* (сб. «Советское востоковедение», V, 1948, стр. 199—228).
- Бертельс Е. Э., *Джами. Эпоха, жизнь, творчество*, Сталинабад, 1949.
- Бертельс Е. Э., *Персидский — даритаджикский* (СЭ, 1950, № 4, стр. 55—66).
- Бертельс Е. Э., *Носири Хисрау и его взгляды на поэзию* («Изв. АН ТаджССР», Отд. общ. наук, вып. 4, 1953, стр. 139—153).
- Бертельс Е. Э., *Образец таджикской художественной прозы XIX века* (КСИВАН, вып. IX, 1953, стр. 37—47).
- Бертельс Е. Э., *К вопросу об «индийском стиле» в персидской поэзии* («Charisteria Orientalia», Praha, 1956, str. 56—59).
- Болдырев А. Н., *Мемуары Зайнаб-дина Восифи как источник для изучения культурной жизни Средней Азии и Хорасана на рубеже XV—XVI вв.* (ТОВЭ, т. II, Л., 1940, стр. 203—274).
- Болдырев А. Н., *Тезкире Хасана Нисори как новый источник для изучения культурной жизни Средней Азии XVI в.* (ТОВЭ, т. III, Л., 1940, стр. 291—300) [резюме на франц. языке].
- Болдырев А. Н., *Алишер Навои в рассказах современников* (сб.

- «Алишер Навои», М.—Л., 1946, стр. 121—152).
- Болдырев А. Н., *Очерки из жизни гератского общества на рубеже XV—XVI вв.* (ТОВЭ, т. IV, Л., 1947, стр. 313—422) [резюме на англ. языке].
- Болдырев А. Н., *Персидские переводы «Маджалис-ан-нафайс» Навои* («Уч. зап. ЛГУ», серия востоковедческих наук, вып. 3, 1952, стр. 151—161).
- Болдырев А. Н., *Из истории развития персидского литературного языка* (ВЯ, 1955, № 5, стр. 78—92).
- Болдырев А. Н., *Некоторые вопросы становления и развития письменных языков в условиях феодального общества* (ВЯ, 1956, № 4, стр. 31—37).
- Болдырев А. Н., *Зайн-ад-дин Васифи — таджикский писатель XVI в. (Опыт творческой биографии)*, Сталинабад, 1957.
- Брагинский И. С., *Очерки из истории таджикской литературы*, Сталинабад, 1956.
- Брагинский И. С., *Из истории таджикской народной поэзии*, М., 1956.
- Векслер Л. Ф., *Абуль-Касим Фирдоуси (библиография)* («Библиография Востока», вып. 8—9, М.—Л., 1936, стр. 61—68).
- «Восток». Сб. второй. *Литература Ирана X—XV вв.*, изд. «Academia», М.—Л., 1935.
- Гюзальян Л. Т. и Дьяконов М. М., *Рукописи «Шах-намэ» в ленинградских собраниях*, Л., 1934.
- Дармстеттер Дж., *Происхождение персидской поэзии*, перевод [с французского] Л. Жиркова, М., 1925.
- Дьяконов М. М., *Фердоуси. Жизнь и творчество*, М.—Л., 1940.
- Жуковский В. А., *Али Аухадэддин Энвери. Материалы для его биографии и характеристики*, СПб., 1883.
- Жуковский В. А., *Песни Хератского старца* (сб. «Восточные заметки», СПб., 1895, стр. 79—113).
- Жуковский В. А., *Омар Хайям и «странствующие» четверостишия* (сб. «Ал-Музаффария», СПб., 1897, стр. 325—363).
- Жуковский В. А., *К истории персидской литературы при Саманидах* (ЗВОРАО, т. XII, вып. I, 1899, стр. 4—7).
- Жуковский В. А., *Жизнь и речи старца Абу-Са'ида Мейхенейского*, СПб., 1899.
- Жуковский В. А., *Тайны единения с богом в подвигах старца Абу-Са'ида...* СПб., 1899.
- Жуковский В. А., *Раскрытие скрытого за завесой* («Кяшф-уль-Махджуб»), Л., 1926.
- Залеман К., *По поводу еврейско-персидского отрывка из Хотана* (ЗВОРАО, т. XVI, СПб., 1904, стр. 46—57).
- Занд М., *Рубоиҳои нави Абуалӣ Ибни Сино* («Шарқи сурх», 1952, № 7).
- Занд М., *Оид ба масъалаи тенденциҳои ҳаҷфӣ дар адабиёти тоҷик дар асрҳои VIII—IX* («Шарқи сурх», 1953, № 6).
- Занд М., *Поэтическое творчество Ибн-Сины* (Альманах «Литературный Таджикистан», № 5, Сталинабад, 1953, стр. 114—127).
- Занд М. И., *Антихалифатские и социально-обличительные мотивы в таджикской поэзии X в.* («Труды Института истории, археологии и этнографии АН ТаджССР», т. XXVII, Сталинабад, 1954, стр. 185—223).
- [Заходер Б. Н.], *Сиасет-намэ...*, перевод, введение в изучение памятника и примечания проф. Б. Н. Заходера, М.—Л., 1949.
- Зиновьев И., *Эпические сказания Ирана*, СПб., 1855.
- «Кабус-намэ», перевод, статья и примечания Е. Э. Бертельса, М., 1953.
- Карнеев С. Б., *Персидская поэзия. Материалы к библиографии русских переводов* («Библиография Востока», вып. 10 (1936), М.—Л., 1937, стр. 101—110).
- «Классики таджикской литературы» [Серия], Сталинабад, 1954—1955.
- Омар Хайям. *Четверостишия. Избранное*, пер. О. Румера, вступ. очерк С. Б. Морочника, составление и ред. М. Явич, 1954;
- Рудаки, вступ. очерк, составление и примеч. И. С. Брагинского, пер. В. В. Державина и В. В. Леви-ка, 1955;
- Абулкасим Фирдоуси. *Из Шахнамэ*, пер. В. Державина и С. Липкина, вступ. очерк, составление и ред. М. Явич, 1954;

- Носир Хисроу. Избранное*, пер. А. Адалис, Е. Бертельса, В. Державина, М. Петровых, И. Сельвинского, вступ. очерк Л. Бузург-зода, составление, комментарии И. С. Брагинского, 1954.
- Муслихиддин Саади. Избранное*, пер. Е. Э. Бертельса, К. Липскерова, вступ. очерк И. Ализаде, составление, прим. и ред. М. Явич, 1954.
- Хафиз. Пятьдесят газелей*, в новых переводах: В. Звягинцевой, А. Кочеткова, К. Липскерова, И. Сельвинского и Т. Спендиаровой, составление, вводный очерк, комментарии и прим. И. Брагинского, 1955.
- Абдурахман Джами. Избранное*, пер. В. Державина, С. Липкина, вводный очерк А. Эдельмана, составление, прим. и ред. М. Явич, 1955.
- Сайидо Насафи. Избранное*, пер. А. Адалис, вступ. очерк и составление А. Мирзоева, ред. М. Явич, 1954.
- Крачковская В. А., *Памятники арабского письма в Средней Азии и Закавказье до IX в.* (ЭВ, 1952, № 6, стр. 46—100).
- Крачковские В. А. и И. Ю., *Древнейший арабский документ из Средней Азии* («Согдийский сборник», Л., 1934, стр. 52—90). [То же: И. Ю. Крачковский, *Избранные сочинения*, т. I, М.—Л., 1955, стр. 182—212].
- Марр Ю. Н., *Забитая заметка академика В. В. Бартольди* («Изв. АН СССР», ООИ, 1933, вып. 3, стр. 265—271) [стр. 269—271—перевод на русский язык статьи В. В. Бартольда «К вопросу о ранней персидской поэзии»].
- Миклухо-Маклай Н. Д., *Описание таджикских и персидских рукописей Института востоковедения*, М.—Л., 1955 [описание рукописей географических и космографических сочинений, а также рукописей, содержащих сведения по топографии и рассказы о путешествиях].
- Мирзоев А., *Камол ва як шарти муҳимми омӯхтани он* («Шарқи сурх», 1946, № 2).
- Мирзоев А., *Сайидо ва мақоми ӯ дар таърихи адабиёти тоҷик*, Сталинобод, 1947.
- Перевод на русский язык: А. Мирзоев, *Сайидо Насафи и его место в истории таджикской литературы*, перевод с таджикского под ред. А. Н. Болдырева, Сталинабад, 1954 [с библиографическим приложением, содержащим сведения о 46 малоизвестных литераторах XVII в.].
- Мирзоев А., *Мулҳами Бухороӣ*, Сталинобод, 1948.
- Мирзоев А., *Сайри таърихи «Калила ва Димна»* («Шарқи сурх» 1949, № 1, стр. 41—50).
- Мирзоев А., *Ибни Сино ва «Бадоеъул-вақоеъ»-и Муҳаммад Восифи* («Шарқи сурх», 1952, № 8—11).
- Мирзоев А., *Биной*, Сталинобод, 1957.
- Морочник С. Б., Розенфельд Б. А., *Омар Хайям. Поэт, мыслитель, ученый*, Сталинабад, 1957.
- Муминсв И., *Философские взгляды Мирзы Абдулкадыра Бедия*, «Труды УзГУ». Самарканд, 1946.
- Мухтаров А., *Надпись султана Захриддина Бабура (1483—1530) на камне в Матче* («Изв. АН ТаджССР», Отд. общ. наук, вып. 5, 1954, стр. 109—115).
- Османов М. Н., *О народных тенденциях в поэме Фирдоуси «Шахнамэ»* (КСИВАН, вып. II, 1952, стр. 38—47).
- Османов М. Н., *Из истории литературы народов Хорасана и Мавераннахра VIII—IX вв.* (СВ, 1956, № 2, стр. 105—118).
- Певзнер С. Б., *О двух арабских азбуках из раскопок в Мерве* (ЭВ, 1954, № 9, стр. 23—37).
- Петров Д. К., *Забитая поэма о Фирдоуси* (ДРАН-В, 1924, апрель—июнь, стр. 75—78).
- Птицын Г. В., *Поэтические произведения Сайидо как исторический источник* (ТОВЭ, т. II, Л., 1940, стр. 275—283).
- Птицын Г. В., *К вопросу о географии «Шахнамэ»* (ТОВЭ, т. IV, Л., 1947, стр. 293—311).
- Розенберг Ф. А., *О вине и пирах в персидской национальной эпике* («Сборник Музея антропологии и этнографии при Российской Академии наук», V, Пг., 1918, стр. 375—396).
- Ромаскевич А. А., *Персидский «Тәф-*

- сир» Табари (ЗКВ, т. V, 1930, стр. 801—806).
- Ромаскевич А. А., *Очерк истории изучения «Шах-намэ»* (сб. «Фердовси», Л., 1934, стр. 13—50).
- Семенов А. А., *К догматике памирского исмаилизма*, Ташкент, 1926.
- Семенов А. А., *Абу-Али Ибн-Сина (Авиценна)*, Сталинабад, 1953.
- Семенов А. А., *Таджикские ученые XI в. н. э. о булгарах, хазарах, руслах, славянах и варягах* (ДАН ТаджССР, вып. 7, 1953, стр. 17—21).
- «Собрание восточных рукописей АН УзССР», под ред. А. А. Семенова, т. I, Ташкент, 1952; т. II, Ташкент, 1954; т. III, Ташкент, 1955; т. IV, Ташкент, 1957.
- Соколова В. С., *Опыт поэтического перевода «Шах-намэ»* («Вестник ЛГУ», 1947, № 2).
- Тагирджанов, А. Т., *К вопросу о поэме Фердоуси «Юсуф и Зулейха»* (сб. «Советское востоковедение», V, М.—Л., 1948, стр. 334—338).
- Туманский А. Г., *Новооткрытый персидский географ X столетия и известия его о славянах и руслах* (ЗВОРАО, т. X, СПб., 1897).
- «Фердовси (934—1934)», Сборник, Л., 1934.
- «Фирдоуси, Абу-л-Касим-ал-Туси, называемый... Книга царей „Шах-намэ“. Избранные места», пер. М. Лозинского, под ред. с коммент. и вступит. статьей Ф. А. Розенберга, изд. «Academia», М.—Л., 1934.
- Эберман В. А., *Персы среди арабских поэтов эпохи Омейядов* (ЗКВ, т. II, 1927, стр. 113—154).
- Эберман В. А., *Ал-Хурейми, арабский поэт из Согды* (ЗКВ, т. V, Л. 1930).
- Эдельман А., *Шоир, мутафаккир, сайёх ва ходими бузурги ҷамъияти тоҷик дар асри XI Носир Хисрав* («Мақтаби Советӣ», 1952, № 12, с. 32—44).
- Эдельман А., *Некоторые данные о научных и философских взглядах Носири Хисрав* («Изв. АН ТаджССР», ООН, вып. 4, Сталинабад, 1953, стр. 155—159).
- Якубовский А. Ю., *Две надписи на северном мавзолее 1152 г. в Узгенде* (ЭВ, 1947, № 1, стр. 27—32).
- Arberry A. J., *Specimens of Arabic and Persian palaeography*, London, 1939.
- Ajmi S., *Dar horaji Firdavsi va Şohnomaji ũ*, Stalinobod—Leninograd, 1940.
- Barthold W. W., *To the question on early Persian poetry* (BSOAS, vol. II, part IV, London, 1923, p. 836—838).
- «Chariteria Orientalia praecipue ad Persiam pertinentia», Praha, 1956, [сб. статей к юбилею Я. Рыпки; ряд статей посвящен истории персидской литературы].
- Charmoy F. B., *Chèrej-Nâmeh ou fastes de la nation Kourde par Chèrej-ou'ddine, prince de Bidlis...*, trad. du persan et commenté par E. B. Charmoy, t. I—II, SPb., 1868—1875.
- Ethé H., *Neupersische Litteratur*, (GIPH, Bd II, Strassburg, 1896—1904, S. 212—368).
- Frye R. N., *The Andarz-Nâme of Kâyûs b. Iskandar b. Kâpûs b. Vusmgir* («Serta Cantabrigiensia», Wiesbaden, 1954, S. 7—23).
- Frye R. N., *An Early Arabic script in Eastern Iran* («Orientalia Suecana», vol. III, Uppsala, 1954, p. 67—74).
- Kowalski T., *Studia nad Sâh-nâme*, I—II, Kraków, 1952—1953.
- Massé M., *Essai sur la poète Saadi*, Paris, 1919.
- Massé H., *Firdousi et l'épopée nationale*, Paris, 1935.
- Massé H., *Anthologie Persane (XI—XIX siècles)*, Paris, 1951.
- Minorsky V., *Hudūd-al-'ālam*, translated and explained... With the Preface by V. V. Barthold (GMS, New Ser. XI, London, 1937).
- Minorsky V., *Addenda to the Hudūd-al-'ālam* (BSOAS, XVII, 2, 1955).
- Minorsky V., *Some early documents in Persian*, I (JRAS, 1942, October, p. 181—194); II (JRAS, 1943, April, p. 86—99).
- Minorsky V., *Vis u Rāmin, A Parthian romance*, I (BSOAS, XI, 4, 1946, p. 1—36); II (BSOAS, XII, I, 1947, p. 20—35); III (BSOAS, XVI, I, 1954, p. 91—92).
- «Namunahoji adabijoti toҷik», Tartib-

dihandahon X. Mirzozoda va diq. Dar zeri tahriri umumiji S. Ajnī, S. Uluq-Zoda, A. P. Dehofī, M. Tursunzoda, M. Rahimī, J. Braginskij, konsultant: A. Lohutī, Stalinobod, 1940.

Nöldeke Th., *Das iranische National-epos* (GIPh, II, Strassburg, 1896—1904, S. 130—211); изд. 2, Berlin—Leipzig, 1920.

Storey C. A., *Persian Literature, A Bio-bibliographical Survey*, London, 1927—1958.

Veliaminov-Zernof V., *Cheref-Nameli ou histoire des kourdes par Cheref Prince de Bidlis*, publiée pour la première fois, vol. I—II, SPb., 1860—1862.

کتاب مربوط به زبان ادبیات کلاسیک (متقدم) فارسی.

Арендс А. К., *Таджикско-персидский глоссарий Хафиза Обехи* («Труды Института востоковедения АН УзССР», вып. III, Ташкент, 1954, стр. 83—106).

Болдырев А. Н., *Перфект II в новоперсидском литературном языке* («Изв. АН СССР», ОЛЯ, т. V, вып. 6, 1946, стр. 490—496).

Залеман К. Г. и Жуковский В. А., *Краткая грамматика новоперсидского языка с приложением метрики и библиографии*, СПб., 1890 [Имеется немецкое издание: Salemann C.[G.] und Shukovski, Val. [A.], *Persische Grammatik mit Litteratur, Chrestomathie und Glossar*, Berlin, 1899; 4-е немецкое изд., Leipzig, 1947].

Капранов В. А., *К истории таджикской лексикографии* («Изв. АН ТаджССР», Отд. общ. наук, вып. 9, Сталинабад, 1956, стр. 85—103).

Овчинникова И. К., *Использование послелога **ра** (را) в произведениях таджикских и персидских классических авторов (XI—XV вв.)* («Труды ИЯЗ», т. VI, 1956, стр. 392—408).

Фазылов, М. Ф., *Некоторые особенности таджикского литературного языка эпохи Саманидов (по одной старинной рукописи «Та'рихи Табарӣ» Бал'ами)* («Труды Института истории, археологии и

نمونه ادبیات تاجیک. جمع کنندہ صدرالدین عینی، مسکو، ۱۹۲۶.
محمد تقی بهار، سبک شناسی، طهران، ۱۳۲۱.

См. также литературу к разделу I.

Библиографические сведения об основных изданиях текстов и переводов произведений классиков персидской и таджикской литературы (до XVIII в.) см. в работе И. С. Брагинского «Из истории таджикской народной поэзии» (М., 1956, стр. 435—442). Там же сведения об основных тезкире.

этнографии АН ТаджССР», т. XXVII, Сталинабад, 1954, стр. 173—183).

Horn P., *Grundriss der neupersischen Etymologie*, Strassburg, 1893

Horn P., *Asadi's neupersisches Wörterbuch Lughat-i Furs nach der einzigen vaticanischen Handschrift*, Berlin, 1897.

Horn P., *Neupersische Schriftsprache* (GIPh, Bd I, 2, Strassburg, 1898—1901, S. 1—200).

Ivanow W., *Tabaqat of Ansari in the old language of Herat* (JRAS, 1923).

Salemann C., *Shams-i Fachrī ... lexicon persicum, i.e. libri Mi'jār i G'amālī...*, Fasc. I., *Textum et indices continens*, Casani, 1887.

Salemann C., *Bericht über die Ausgabe des «Mi'jār i Jamālī»* («Mélanges Asiatiques», t. IX, 1888, стр. 417—594).

Salemann C., *'Abdulqādiri Bāgh-dādensis lexicon Shāhnāmīanum*, Petropoli, 1895.

Siddiqi A., *Studien über die persischen Fremdwörter im klassischen Arabisch*, Göttingen, 1919.

Рец.: Фрейман А. А., «Восток», № 4, Л., 1929, стр. 201—202.

Vullers J. A., *Lexicon persico-latinum etymologicum*, t. I—II, Bon-nae, 1855—1864.

Wolf F., *Glossar zu Firdosis Schah-name*, Berlin, 1935.

مربوط به فصل چهارم.

کتاب مربوط به زبانهای کنونی ایرانی و گویشها. کتاب مربوط به قبایل و اقوام کنونی ایرانی زبان (اطلاعات عمومی، اراضی مسکونی، عده نفوس و غیره)

- Андреев М. С. и Половцев А. А., *Материалы по этнографии иранских племен Средней Азии. Ишканим и Вахин*, СПб., 1911 (МАЭ, т. IX).
- Андреев М. С., *По этнографии таджиков* (сб. «Таджикистан», Ташкент, 1925).
- Андреев М. С., *По этнологии Афганистана. Долина Панджшир*, Ташкент, 1927 [содержит образцы речи таджиков долины реки Панджшир].
- [Андреев М. С.], «Экспедиция в Ягноб 1927 г. под руководством М. С. Андреева» («Бюллетень САГУ», № 17, Ташкент, 1928, стр. 162—171).
- Андреев М. С., *Поездка летом 1928 года в Касанский район (север Ферганы)* («Известия общества для изучения Таджикистана и иранских народностей за его пределами», т. I, Ташкент, 1929).
- Андреев М. С., *Таджики долины Луф*, вып. 1, Сталинабад, 1953.
- Анучин Д. Н., *Афганистан и афганцы* (сб. «Афганистан», М., 1923, стр. 7—17).
- Аристов Н. А., *Об Афганистане и его населении* («Живая старина», 1898, вып. III—IV) [имеется отд. оттиск, СПб., 1898].
- «Афганистан». Сборник статей, ч. 1, М., 1923.
- Биддэльф, *Народы, населяющие Гиндукуш*, перевод [с английского] П. Лесара, Асхабад, 1886.
- Бобринской А. А., *Горцы верховьев Панджа (ваханцы и ишканимцы)*, М., 1908.
- Бочкарев П., *Афганистан*, М., 1953.
- Брук С. И., *Этнический состав стран Передней Азии* (СЭ, 1955, № 2) [с приложением списка литературы, этнографических карт Ирана, Афганистана, Турции и арабских стран и статистических таблиц].
- Брук С. И., *Этнический состав и размещение населения в Синьцзянском уйгурском автономном районе Китайской Народной Республики* (СЭ, 1956, № 2, стр. 89—94) [стр. 93 — сведения о синьцзянских таджиках; этнографическая карта].
- Бурхан-уд-дин-Хан-и-Кушкеки, *Каттаган и Бадахшан*, перерод с персидского П. П. Введенского, Б. И. Долгополова и Е. В. Левкиевского, под ред., с предисловием и примечаниями проф. А. А. Семенова, Ташкент, 1926 [подробные данные о населении страны, 34 карты].
- Рец.: Зашук С., журн. «Народное хозяйство Средней Азии», 1926, № 4—5.
- Вавилов Н. И. и Букиннич Д. Д., *Земледельческий Афганистан*, Л., 1929 [имеются данные о населении].
- Рец.: Бартольд В. В., [Сб.] «Иран», III, Л., 1929, стр. 228—236.
- Винников И. Н., *Арабы в СССР* (СЭ 1940, № 4).
- Винников Я. Р., *Белуджи Туркменской ССР* (СЭ, 1952, № 1).
- «Всесоюзная перепись населения 1926 г.», т. XV, УзССР, Отд. 1, изд. ЦСУ СССР, М., 1928.
- Гафферберг Э. Г., *Жилище джемшидов Кушкинского района* (СЭ, 1948, № 4, стр. 124 сл.).
- Гафферберг Э. Г., *Хазарейская юрта «ханди хырга»* («Сб. МАЭ», т. XIV, 1953, стр. 72 сл.).
- Гордон Л. Р., *Агарные отношения в Северо-Западной пограничной провинции Индии (1914—1947 гг.)*, М., 1953 [с приложением карты и сведений об афганских племенах].
- Рец.: Осипов А. М., СВ, 1956, № 2, стр. 166—169.
- Дьяков А. М., *Национальный вопрос и английский империализм в Индии*, М., 1948 [имеются сведения об афганцах, белуджах, парсах].
- Дьяков А. М., *Индия во время и после второй мировой войны (1939—1949 гг.)*, М., 1952 [имеются сведения об афганцах Индии, о парсах].

- Зарубин И. И., *Материалы и заметки по этнографии горных таджиков. Долина Бартанга* (отд. оттиск из «Сб. МАЭ», т. V, Пг., 1917).
- Зарубин И. И., *Список народностей Туркестанского края*, Л., 1925. («Труды КИПС», 9).
- Зарубин И. И. *Население Самаркандской области*, Л., 1926. («Труды КИПС», 10) [с этнографической картой Самаркандской обл.].
- Зарубин И. И., *Список народностей СССР*, Л., 1927.
- Кисляков Н. А., *Язгулемцы (этнографический очерк)* («Изв. ВГО», т. 80, вып. 4, 1948, стр. 361—372).
- Кисляков Н. А., *Таджики долины Соха* («Сборник статей по истории и филологии Средней Азии, посвященный 80-летию со дня рождения А. А. Семенова», «Труды Института истории, археологии и этнографии АН ТаджССР», т. XVII, Сталинабад, 1953, стр. 111—120).
- Колпаков А. П., *Курдское племя джелалаванд* (СЭ, 1951, № 3, стр. 164—166).
- Колпаков А. П., *Некоторые сведения о кварталах дореволюционного г. Куляба* («Изв. АН ТаджССР», ООН, вып. V, 1954, стр. 73—82).
- Кондауров А. Н., *Некоторые материалы по этнографии ягнобцев* (СЭ, 1935, № 6, стр. 80—108).
- Кудрявцев М. К., *Основные этнические группы Западного Пакистана* (СЭ, 1952, № 2) [имеются сведения о белуджах, афганцах].
- Кузнецов П. Е., *О таджиках Ташкентского уезда* («Изв. ТОРГО», т. II, вып. 2, 1900).
- Кузнецов П. Е., *О таджиках Наманганского уезда* («Изв. ТОРГО», т. XI, вып. 2, 1915).
- Лахути [А.], *Курдистан и кирды* (журн. «Новый Восток», 1923, кн. 4, стр. 58 сл.).
- Лудшувейт Е. Ф., *Турция*, М., 1955 [содержит сведения о курдских племенах и их истории].
- Марр Н. Я., *Талыши* («Труды КИПС», 4), Пг., 1922 [стр. 24 — список литературы].
- «Материалы Всесоюзной переписи населения 1926 года в Узбекской ССР», вып. I. *Поселенные итоги*. Самарканд, 1927.
- «Материалы по районированию Средней Азии», кн. 1, «Территория и население Бухары и Хорезма», ч. I. «Бухара», Ташкент, 1926.
- Рец.: Иванов П. П., журн. «Народное хозяйство Средней Азии», 1926, № 8—9.
- Мельгунов Г. [В.], *О южном берегу Каспийского моря* («Зап. Импер. АН», СПб., 1863).
- Немецкий перевод с дополнениями: Melgunof G., *Das Südliche Ufer des Kaspischen Meeres, oder die Nordprovinzen Persiens*. Leipzig, 1868.
- Милов П., *Иран*, М., 1953.
- Минорский В. Ф., *Курды. Заметки и впечатления* (с приложением карты), Пг., 1915. [отд. оттиск из «Известий Министерства иностранных дел», 1915, № 3].
- Моногарова Л. Ф., *Язгулемцы Западного Памира (по материалам 1947—1948 гг.)* (СЭ, 1949, № 3).
- Мсернани Л., *Афганистан в языковом отношении* (сб. «Афганистан», М., 1923, стр. 90—97).
- Мухаммед Али, *Афганистан. Новый путеводитель*, М., 1957. На английском языке: Mohammad Ali, *A new guide to Afghanistan*, Kabul, 1955.
- «Народы Передней Азии», под ред. Н. А. Кислякова, Н. И. Першица (АН СССР, Институт этнографии им. Н. П. Миклухо-Маклая серия «Народы мира», М., 1957).
- Ошанин Л. В., *Иранские племена Западного Памира (Сравнительно-антропологическое исследование)* («Труды Узбекского Института экспериментальной медицины», т. I, Ташкент, 1937) [стр. 12—18 — «Принадлежности племен Западного Памира к иранской лингвистической ветви и их диалектологические подразделения»; стр. 18—19 — сведения о численности].
- Панков А., *Население Таджикистана (демографический очерк)* (сб. «Таджикистан», Ташкент, 1925).
- Петров Г. М., *Некоторые данные для характеристики курдов сенджаб в Иране* (СЭ, 1952, № 1).
- Писарчик А. К. и Кармышева Б. Х., *Опыт сплошного этнографического обследования Кулябской области* («Изв. АН ТаджССР», Отд. общ. наук, вып. 3, Сталин-

- абад, 1953, стр. 73—97) [с картами].
- Рейснер И. М., *Афганистан*, М., 1929 [сведения о населении, об афганских племенах, карты].
- Рейснер И. М., *Афганистан*, М., 1948.
- Рязанцев С. Н., *Киргизия*, М., 1951. [имеются сведения о таджикском населении].
- Семенов А. А., *Этнографические очерки Зарафшанских гор, Каратегина и Дарваза* [М.], 1903.
- Семенов А. А., *Джемишды и их «трина» (по джемишдской рукописи начала XIX века)* («Изв. ТОРГО», т. XVI, Ташкент, 1923, стр. 161—174).
- Скосырев П., *Туркменистан*, М., 1948 [имеются сведения об ирани].
- Снесарев А. Е., *Афганистан*. т. I, М. 1921.
- «Современный Иран. Справочник». М., 1957.
- «Список населенных пунктов Таджикской ССР», Сталинабад, 1932.
- «Список населенных пунктов Узбекской ССР», Ташкент, 1935 [с приложением схематических карт].
- «Узбекистан», изд. АН УзбССР, Институт экономики, Ташкент, 1950
- Чумичев Д. А., *Таджикская ССР*, Географгиз, М., 1954.
- Чурсин Г. Ф., *Осетины. Этнографический очерк*, Тифлис, 1925.
- Чурсин Г. Ф., *Азербайджанские курды* («Изв. Кавказского историко-археологического института», т. III, Тифлис, 1925, стр. 1—16).
- Чурсин Г. Ф., *Талыши* («Изв. Кавказского историко-археологического института», т. IV, Тифлис, 1926, стр. 15—40).
- Шевель И. Б., *Национальное строительство в Синьцзянском уйгурском автономном районе Китайской Народной Республики* (СЭ, 1956, № 2, стр. 95—105) [имеются сведения о синьцзянских таджиках].
- Bellew H. W., *The Races of Afghanistan...*, Calcutta, 1880.
- Field H., *The anthropology of Iraq*, Chicago, 1940 [содержит данные о курдах].
- Furon R., *L'Afghanistan. Géographie, histoire, ethnographie, voyages*, Paris, 1926.
- Hourani A. H., *Minorities in the Arab world*, London, 1947.
- Ivanow W., *Notes on the ethnologie of Khurasan* («The Geographical Journal», vol. LXVII, № 2, London, 1926, p. 143—158).
- Jamal-ud-Din and Muhammed Abdul., *Afghanistan*, Kabul, 1934.
- Minorsky V., *The tribes of Western Iran* («Journal of the Royal Anthropological Society of Great Britain and Ireland», vol. 75, London, 1945).
- Niedermayer, Oskar von, *Afghanistan...*, Leipzig, 1924.
- Рец.: Гарницкий А., журн. «Народное хозяйство Средней Азии», 1926, № 11—12, стр. 141—142.
- Trinkler E., *Afghanistan*, Gotha, 1928

کتاب مربوط به زبان فارسی

СЛОВАРИ И СЛОВАРНЫЕ МАТЕРИАЛЫ

- Арендс А. К., *Персидско-русский словарь физических терминов*, Л., 1928.
- Бялковский С., *Персидско-русский и русско-персидский словарь военных и политических терминов*, Москва—Ташкент, 1932.
- Галунов Р. А., *Материалы для словаря эстелатов в Персии* («Зап. ИВАН СССР», т. I, 1932, стр. 291—321).
- Галунов Р. А., *Русско-персидский словарь*, т. I—II, М., 1936—37.
- Гаффаров М. А., *Персидско-русский словарь*, т. I, от 1 до ۵ под ред. акад. Корша, М., 1914; т. II, от ۵ до ۱۰ под ред. Л. Жиркова, М., 1927.
- Мавлютов Х. Б., *Военный персидско-русский и русско-персидский словарь*, 1934 [около 5000 слов].
- Миллер Б. В., *Персидско-русский словарь*, около 28 000 слов, М., 1950 [с приложением краткого грамматического очерка персидского языка В. С. Расторгуевой], изд. 2, М., 1953.
- Пейсиков Л. С., Савченко Н. П. и Смирнов С. Д., *Криткий военный персидско-русский словарь с приложением военного словаря кабули* (около 10 000 слов и терминов), М., 1954.
- Петров Г. М., *Русско-персидский словарь*, Тбилиси, 1941.

- Самедов А. Р., *Персидско-русский словарь научно-технических терминов и неологизмов* («Уч. зап. ВИИЯ», т. I, вып. 2, М., 1945).
- Томас Н. Н., *Персидско-русский словарь новых слов*, изд. МИВ, М., 1938 (на правах рукописи).
- Ягелло И., *Полный персидско-арабско-русский словарь*, Ташкент, 1910.
- Haïm S., *New Persian-English dictionary*, vol. 1—2, Tehran, 1934—1936 [свыше 50 000 слов].
- Lambton A.K.S., *Persian vocabulary*, Cambridge, 1954 [персидско-английский и англо-персидский словарь].
Рец.: Bleiber F., OLZ, 1957, № 9/10, col. 441—442.
- ГРАММАТИКИ. УЧЕБНИКИ, УЧЕБНЫЕ ПОСОБИЯ
- Азери А., *Учебник персидского языка*, Баку, 1940 [имеется изд. 1952].
- Алнев Э. М. и Пейсликов Л. С., *Учебник персидского языка для 1-го курса*, М., 1952.
- Арендс А. К., *Краткий синтаксис современного персидского литературного языка*, М.—Л., 1941.
- Бакиханов, Аббас-Кули-Ага, майор, *Краткая грамматика персидского языка*, Тифлис, 1841.
- Березин И. Н., *Грамматика персидского языка*, Казань, 1853.
- Бертельс Е. Э., *Грамматика персидского языка*, изд. ЛИЖВЯ, Л., 1926.
- Бертельс Е. Э., *Учебник персидского языка*, Л., 1932.
- Восканян Т. А. и Рубинчик Ю. А., *Вводный курс современного персидского языка*, изд. ВИИЯ, М., 1951.
- Галунов Р., *Краткая грамматика персидского языка*, М., 1922.
- Дорофеева Л. Н., *Персидский язык* (кн.: «Современный Иран. Справочник», М., 1957, стр. 34—60).
- Жирков Л., *Персидский язык. Элементарная грамматика*, М., 1927.
- [Жуковский В. А.], «Сказки поцая. Спор чашки с кальяном. Выбран и словарем снабдил. В. А. Жуковский», СПб., 1837.
- Зарре А. Г. и Касаев А. М., *Учебник персидского языка*, ч. 1—2, изд. МИВ, М., 1933.
- Касаев А. М., Томас Н. Н., *Учебник персидского языка*, изд. 2 испр. и доп., ч. 1, под ред. проф. Б. В. Миллера, изд. МИВ, М., 1945.
- Мирза-Джафар [с участием Ф. Е. Корша], *Грамматика персидского языка*, М., 1901.
- Нисар-Мохаммедов и Жирков Л., *Учебник персидского языка для афганской кафедры*, курс II, ч. 1, изд. МИВ, М., 1933 (литография).
- Овчинникова И. К., *Учебник персидского языка*, ч. I, изд. МГУ, 1956.
- Радовильский М. Е., *Учебник персидского языка для 3-го курса*, изд. ВИИЯ, М., 1951.
- Растопгуева В. С., *Краткий очерк грамматики персидского языка* (в приложении к словарю Б. В. Миллера, М., 1950, стр. 1060—1151, изд. 2, М., 1953).
- Ромаскевич А. А., *Современная персидская пресса в образцах*, вып. 1—2, изд. ЛВИ, Л., 1924—1931.
- Томас Н. Н. и Касаев А. М., *Учебник персидского языка*, М., 1942.
- Beck S., *Neupersische Konversations-Grammatik*, Heidelberg, 1914.
- Beck S., *Schlüssel zur neupersischen Konversations-Grammatik*, Heidelberg, 1915.
- Chodzko A., *Grammaire Persane ou principes de l'iranien modern*, Paris, 1852.
- Elwell-Sutton L. P., *Colloquial Persian*, London, 1941. [Учебник персидского «просторечья»].
Рец.: Жирков Л. И., «Уч. зап. ВИИЯ», т. II, вып. 3, стр. 61—63.
- Hinz W., *Persisch*, 1, 2. Auflage, Berlin, 1955. [Учебник и разговорник современного персидского языка.]
- Jensen H., *Neupersische Grammatik*, Heidelberg, 1931.
- Lambton A. K. S., *Persian grammar*, Cambridge, 1953.
Рец.: Bleiber F., «*Orientalistische Literaturzeitung*», 1956, №№ 3—4, S. 156—159.
- Phillot D. C., *Higher Persian grammar*, Calcutta, 1919.
- Platt J. T., Ranking G. A., *A grammar of the Persian language*, Oxford, 1911.
- См. также литературу к главе 3 раздела IV.

گويش شناسي

- Миллер Б. В., *О диалекте города Шустера* (сб. «Иран», III, Л., 1929, стр. 71—93).
Ромаскевич А., *К диалектологии Персии* (ДРАН, 1924, стр. 122 сл.).

Ivanow W., *Rustic poetry in the dialect of Khorasan* (JASB, N. S., vol. XXI, 1925).

Ivanow W., *Some poems in the Sabzawari dialect* (JRAS, 1927, part 1, p. 1—41).

Ivanow W., *Persian as spoken in Birkand* (JASB, N. S. vol. XXIV, 1928, p. 235—351).

Lorimer D. L. R., *Is there a Gabbri dialect of Modern Persian?* (JRAS, 1928, part 2, p. 287—319).

Mann O., *Die Tājik-Mundarten der Provinz Fārs, Kurdisch-Persische Forschungen*, Abt. I, Berlin, 1909. См. также раздел «Таджикский язык, диалектология».

کتاب متفرقه

Белгородский Н. А., *Социальный элемент в персидских именах, прозвищах, титулах и фамилиях* («Зап. ИВАН СССР», т. I, 1932, стр. 213—242).

Белгородский Н. А., *О некоторых особенностях персидской стилистики (Классовый момент в стилистике современного персидского литературного языка)*, сб. «АН СССР академику Н. Я. Марру», М.—Л., 1935).

Белгородский Н. А., *Современная персидская лексика* («Труды ИЯМ им. Н. Я. Марра», т. VII, М.—Л., 1936).

Белгородский Н. А., *Географические имена в персидских названиях предметов материальной культуры* («Зап. ИВАН СССР», т. VI, М.—Л., 1937, стр. 97—103).

Бертельс Е. Э., *К вопросу о латинизации персидской письменности* («Зап. ИВАН СССР», т. III, 1935) [по поводу книги М. Fatih, *Rāh-i pishraft, Tihān*, 1310].

Былова А., *Новый проект латинизации персидского алфавита* («Библиография Востока», вып. 5—6, М.—Л., 1934) [Рецензия].

Галунов Р. А., *Нумеративные слова в персидском* (сб. «Языковедные проблемы по числительным», изд. Института литератур и языков Запада и Востока при ЛГУ, Л., 1927).

Галунов Р. А., *О двух суффиксах в персидской живой речи* (сб. «Иран», II, Л., 1928, стр. 93—94).

Жуковский В., *Особенное значение глагола داشتن в персидском разговорном языке* (ЗВОРАО, т. III, СПб., 1889, стр. 376—377).

Каменский Н. С., *О пропуске подлежащего в придаточном предложении цели в персидском языке* («Уч. зап. ВИИЯ», т. I, вып. 2, М., 1945, стр. 41—45).

Марр Н. Я., *Нужно ли знать факты? (Мысли по осмыслению вежливых способов обращений в современной Персии)* (ЗИВ АН СССР, т. I, 1932, стр. 201—211).

Марр Ю. Н., *О произношении غاق* в живом персидском (Ю. Н. Марр, *Статьи, сообщения и резюме докладов*, т. I, М.—Л., 1936).

Овчинникова И. К., *Функции послелога «ра» (را) в современном литературном персидском языке* («Труды ИЯЗ», т. VI, М., 1956, стр. 356—391).

Пейсинов Л. С., *К характеристике основного словарного фонда персидского языка* («Труды ВИИЯ», № 1, М., 1952, стр. 50—59).

Розенфельд А. З., *Вспомогательная функция глагола dāstan в современном персидском языке* (сб. «Советское востоковедение», т. V, 1948, стр. 305—310).

Томсон А. Н., *Об употреблении частицы j в винительном падеже в персидском языке* (ДАН-В, 1928, № 11, стр. 227—232).

Отзыв Б. М. Липунова в «Изв. АН СССР», серия гуманитарных наук (VII), № 8—10, Л., 1928, стр. 521.

См. также литературу к главе 5 раздела IV.

کتاب مربوط به ادب و فولکلور (فرهنگ عامه)
فارسی.

Бертельс Е. Э. *Очерк истории персидской литературы*, Л., 1928.

Бертельс Е. Э., *Персидский исторический роман XX века* («Проблемы литературы Востока», «Труды ИВАН СССР», I, Л. 1932, стр. 111—126).

Ворожейкина З. Н., *О творчестве Иредж-Мирзы* (КСИВАН, XVII, 1955, стр. 74—82).

Гаффаров М. А. и Гордлевский Вл., *Персидские пословицы (собрание Мирзы Абдуллы Гаффарова). Транскрипция, перевод и комментарий* («Древности восточные», т. IV, вып. 1, М., 1913, стр. 1—50).

Жуковский В. А., *Колыбельные песни и причитания оседлого и кочевоего населения Персии* (ЖМНП, 1889, январь, стр. 1—34).

Жуковский В. А., *Образцы персидского народного творчества. Песни певцов-музыкантов, песни свадебные, песни колыбельные, образцы разного содержания*, СПб., 1902 [содержит список слов, не вошедших в словари, и замечания о некоторых особенностях персидского разговорного языка].

Комиссаров Д. С., *Образ положительного героя в современной персидской художественной прозе* (КСИВАН, XVII, 1955, стр. 53—65).

Комиссаров Д. С., *О жизни и творчестве Садека Хедаята* (СВ, 1956, № 6, стр. 56—70).

«Образцы современной персидской прозы», сост. А. Г. Асади, изд. МИВ, 1949.

«Переводы произведений М. Горького в Иране» («Литературная газета», 1951, 16 июня, № 71).

«Персидские народные сказки», сост. А. Л. Ромаскевич, изд. «Academica», М.—Л., 1934.

«Персидские сказки», предисловие и перевод с персидского А. Розенфельда, М., 1956.
Рец.: Рагоза А. Н., СЭ, 1957, № 2, стр. 192—193.

«Рассказы персидских писателей», сост. А. Шойтов, предисловие Е. Бертельса, М., 1955.

Розенфельд А. З., *О художественной прозе в персидской литературе XX века* («Вестник ЛГУ», 1949, № 5, стр. 115—123).

Розенфельд А. З., *А. С. Пушкин в персидских переводах* («Вестник ЛГУ», 1949, № 6, стр. 81—101).

Розенфельд А. З., *Произведения Гоголя на персидском языке* (сб. «Гоголь. Статьи и материалы», изд. ЛГУ, Л., 1955, стр. 315—330).

Розенфельд А. З., *Садек Хедаят (опыт характеристики творчества)* (КСИВАН, вып. XVII, 1955, стр. 66—72).

Ромаскевич А. А., *Персидские народные четверостишия*, I (ЗВОРАО, т. XXIII, 1916, стр. 313—347); II (ЗВОРАО, т. XXV, 1921, стр. 145—228); III (ЗКВ, III, 1926, стр. 305—366).

Ромаскевич А. А., *Сказочники в Персии* («Восточные записки», т. I, Л., 1927, стр. 251—270).

Ромаскевич А. А., *Литературное движение в современной Персии* («Восток», кн. 2, 1923, стр. 92—100).

Сойях Ф. и Нафисен С., *Иранская литература наших дней* («Новый мир», 1944, № 1—2).

Фильштинская З. Г., *М. Горький в современной прогрессивной персидской литературе* (КСИВАН, вып. IV, 1952, стр. 45—51).

Чайкин К., *Краткий очерк новейшей персидской литературы*, М., 1928.

Шойтов А. М., *Персидская литература* (в кн.: «Современный Иран. Справочник», М., 1957, стр. 471—517).

Browne E., *The press and poetry of modern Persia...*, Cambridge, 1914.

Christensen A., *Contes persans en langue populaire, publiés avec une traduction et des notes*, København, 1918.

Lorimer D. L. R. and E. O., *Persian tales written down for the first time in the original Kermānī and Bakhtiāri, and translated*, London, 1919 [переводы сказок на английский язык].

Massé H., *Contes en persan populaire* (JA, t. CCVI, 1925, Janvier—Mars, p. 71—157) [собрание персидских сказок в транскрипции и переводе].

Shaki M., *An introduction to the modern Persian literature* («Charistéria Orientalia», Praha, 1956, p. 300—315).

کتاب مربوط به زبان تاجیکی

- Арзуманов С. Д. и Каримов Х. К., *Русско-таджикский словарь*, под ред. М. Ф. Фазылова, 14 000 слов, М., 1957.
- Калонтаров Я. И., *Краткий таджикско-русский словарь*. 17 000 слов. [С приложением краткого очерка грамматики таджикского языка Р. Л. Неменовой]. М., 1955.
- «*Русско-таджикский словарь*», под ред. А. П. Дехоти и Н. Н. Ершова, гл. ред. член-корр. АН СССР Е. Э. Бертельс, 45 000 слов, Москва—Сталинабад, 1949.
- Калонтаров Я. И., *Словарная работа в Таджикистане* («Труды ТФАН», т. XXIX, Сталинабад, 1951, стр. 127—136).
- Калонтаров Я. И., *Словарная работа в Таджикистане и ее задачи в свете сталинского учения о языке* (сб. «Вопросы изучения языков народов Ср. Азии и Казахстана в свете учения И. В. Сталина о языке», Ташкент, 1952, стр. 42—60).
- «*Таджикско-русский словарь*», под общей ред. акад. Е. Н. Павловского, члена-корр. АН СССР Е. Э. Бертельса, Дж. Икроми и Р. Джалила, т. 1, «А—Н» (около 11 000 слов), Сталинабад—Ташкент, 1946.
- Рец.: Юдахин К. К., *Вклад в таджиковедение* («Труды Института языка, литературы и истории Киргизского филиала АН СССР», вып. 2, Фрунзе, 1948).
- «*Таджикско-русский словарь*», под ред. М. В. Рахими и Л. В. Успенской, гл. ред. член-корр. АН СССР Е. Э. Бертельс, 40 000 слов, (С приложением грамматического очерка [таджикского языка], составленного В. С. Расторгуевой.) М., 1954.
- Отзыв: Миллер Б. В., «Изв. АН ТаджССР», ООН, вып. 7, 1955, стр. 89—90.

دستورهای زبان. کتب درسی

- Арзуманов С. Д., *Забони тоҷикӣ. Учебник таджикского языка для взрослых*, Сталинабад, 1951.
- «*Грамматикаи забони тоҷикӣ, Қисми I* (фонетика ва морфология). Китоби дарсӣ барои мактабҳои олии ҳайати таҳририя: Ниёзмухаммадов Б. Н., Ниёзӣ Ш. Н. ва Тоҷиев Д. Т., Сталинобод, 1956.
- Ниёзмухаммадов Б., Бузургзола Л., *Морфологияи забони тоҷикӣ*, Сталинобод, 1941.
- Ниёзмухаммадов Б., Ниёзӣ Ш., *Грамматикаи забони тоҷикӣ. Қисми II, Синтаксис*, Сталинобод, 1952.
- «*Очерки по грамматике таджикского языка*», вып. 1—7, Сталинабад, 1953—1954:
- Вып. 1. Розенфельд А. З., *Материалы к исследованию сложносоставных глаголов в современном таджикском литературном языке*. 1953.
- Вып. 2. Расторгуева В. С., *О формах конъюнктива (соезгательного наклонения) в современном таджикском литературном языке*. 1953.
- Вып. 3. Расторгуева В. С., *К вопросу о неочевидных или повествовательных формах таджикского глагола*. 1953.
- Вып. 4. Розенфельд А. З., *Глагол*. 1954.
- Вып. 5. Таджиев Д. Т., *Причастия в современном таджикском литературном языке*. 1954.
- Вып. 6. Неменова Р. Л., *Предлоги в таджикском языке*. 1954.
- Вып. 7. Ниёзӣ Ш. Н., *Исм ва сифат дар забони тоҷикӣ*, 1954.
- Рец.: Пейсиков Л. С., ВЯ, 1955 № 3, стр. 129—134.
- Расторгуева В. С., *Краткий очерк фонетики таджикского языка. Учебное пособие для филологических факультетов таджикских вузов*, Сталинабад, 1955.
- Семенов А. А., *Краткий грамматический очерк таджикского языка с хрестоматией и словарем*, Ташкент, 1927.
- Сухарева О. А., *Руководство для изучения таджикского языка*, ч. 1. Самарканд—Ташкент, 1929.

گویش‌شناسی

- Андреев М. С., *Краткий обзор некоторых особенностей таджикских говоров*, Сталинабад—Ташкент, 1930.
- Богорад Ю. И., *Рогские говоры таджикского языка* («Труды ИЯЗ», т. VI, 1956, стр. 133—195).
- Бузургзода Л., *Чорбайтхон халқӣ ва хусусиятҳои шеваи Конибодом* («Изв. ТФАН СССР», № 1, Сталинабад, 1941) [содержит образцы канибадамского говора, сведения по грамматике канибадамского говора сравнительно с другими северными говорами].
- Джалолов О. Д., *Отношение чустского диалекта к таджикскому литературному языку*, Сталинабад, 1949.
- Зарубин И. И., *О языке гератских евреев* (ДРАН-В, 1924, октябрь—декабрь, стр. 181—183).
- Зарубин И. И., *Очерк разговорного языка самаркандских евреев* (Опыт характеристики. Материалы) (сб. «Иран», II, Л., 1928, стр. 95—180).
- Иванова С. Ю., *Материалы по пенджикентскому говору таджикского языка* («Труды ИЯЗ», т. VI, 1956, стр. 281—342).
- Кисляков Н. А., *Описание говора таджиков Вахио-боло* («Труды Тадж. базы АН СССР», т. III, М.—Л., 1936, стр. 29—57).
- Неменова Р. Л., *Изучение юго-восточных таджикских говоров* («Уч. зап. ТГУ», т. II, серия гуманитарных наук, Сталинабад, 1954, стр. 181—193).
- Неменова Р. Л., *Кулябские говоры таджикского языка (северная группа)*, Сталинабад, 1956.
- Ниязмухамедов Б., *Канибадамское наречие таджикского языка*, Сталинабад, 1951.
- Расторгуева В. С., *К характеристике варзобского говора...* («Вестник МГУ», № 6, 1948).
- Расторгуева В. С., *Очерки по таджикской диалектологии*, вып. 1. *Варзобский говор таджикского языка*, М., 1952 [стр. 9—18. Обзор литературы по таджикской диалектологии]; вып. 2. *Северные таджикские говоры полосы Шайдан — Ашт — Чуст — Касансай*, М., 1952; вып. 3. *Ленинабадско-канибадамская группа северных таджикских говоров*, М., 1956.
- Розенфельд А. З., *Говоры Каратегина* (сб. «Иранские языки», II, М.—Л., 1950, стр. 145—168).
- Розенфельд А. З., *Некоторые вопросы таджикской диалектологии* («Вестник ЛГУ», 1951, № 7, стр. 32—40).
- Розенфельд А. З., *Ванчские говоры* («ДАН ТаджССР», вып. V, 1952, стр. 49—53).
- Розенфельд А. З., *Дарвазские говоры таджикского языка* («Труды ИЯЗ», т. VI, 1956, стр. 196—272) [с приложением карт].
- Семенов А. А., *Материалы для изучения наречия горных таджиков Центральной Азии*, ч. I—II, М., 1900—1901 [тексты, грамматический очерк, словарь. Первая запись образцов таджикского народного творчества].
- Соколова В. С., *Итоги Кулябской диалектологической экспедиции* («Труды ТФАН», т. XXIX, Сталинабад, 1951, стр. 121—125).
- Успенская Л. В., *Состояние и задачи таджикской диалектологии в свете учения И. В. Сталина о языке* (сб. «Вопросы изучения языков народов Средней Азии и Казахстана в свете учения И. В. Сталина о языке», Ташкент, 1952, стр. 141—152).
- Успенская Л. В., *Каратагский говор таджикского языка*, Сталинабад, 1956.
- Bogdanow L., *Stray notes on Kabuli Persian...* (JASB, N. S. vol. XXVI, 1930).
- Bonnelli L., *Ancora del volgare persiano di Kabul, I—VIII* («Annali R. Inst. Super. Orient», Napoli, 1929—1936).
- Farhâdi Abd-ul-Ghafûr, *Le Persan parlé en Afghanistan. Grammaire du Kâboli. Accompagnée d'un recueil de quatrains populaires de la Région de Kâboi*, Paris, 1955.
- Morgenstierne G., *Persian texts from Afghanistan* (AO, VI, 1928, p. 309—328).
- См. также литературу по персидской диалектологии (стр. 433).

کتاب متفرقه

- Андреев М. С., *Прозвища жителей различных селений в Матче (верховья р. Зарешана)* (ДРАН-В, 1924, октябрь—декабрь, стр. 173—176).
- Андреев М. С., *О таджикском языке настоящего времени* («Материалы по истории таджиков и Таджикистана», сб. I, Сталинабад, 1945, стр. 56—70).
- Григорьев В. В., *О некоторых событиях в Бухаре, Коканде и Кашгаре. Записки Мирзы Шамса Бухари...*, Казань, 1861 [стр. 111—125: «Обозрение диалектических отличий употребительного у бухарских таджиков персидского языка»].
- Зарубин И. И., *Этнологические задачи экспедиции в Таджикистан* («Изв. АН СССР», IV серия, № 13—14, 1926, стр. 1849—1852).
- Зарубин И. И., *Отчет об этнологических работах в Средней Азии летом 1926 года* («Изв. АН СССР», VI серия, № 5—6, Л., 1927, стр. 351—360).
- Исмаилов М. Ф., *Прямое дополнение в современном таджикском языке*, Сталинабад, 1955.
- Кузнецов П. Е., *Сравнительный грамматический очерк таджикского и сартского наречий* («Изв. ТОРГО», т. XI, вып. 2, ч. I, Ташкент, 1915, стр. 27—43).
- Маъсуми Н., *Роль ва мавқеи Сидриддин Айни дар мубориза ба рои забони адабии тоҷик баъд аз Революции Октябрь* («Шарҳи сурх», 1954, № 8).
- Ниязмухаммедов Б. Н., *Интенсивная степень прилагательного в таджикском языке* («Сообщения ТФАН СССР», вып. XI, Сталинабад, 1946).
- Ниязмухаммедов Б. Н., *Таджикский литературный язык* («Труды ТФАН», т. XXIX, Сталинабад, 1951, стр. 109—120).
- Ниязмухаммедов Б. Н. и Эдельман А. С., *Развитие таджикской филологии за 25 лет* («Изв. АН ТаджССР», ООН, вып. 6, Сталинабад, 1954, стр. 11—26).
- Орфинская В. К., *Материалы к характеристике фонетического состава таджикского языка* (сб.

- «Иранские языки», I, М.—Л., 1945, стр. 87—106).
- Расторгуева В. С., *Об устойчивости морфологической системы языка (по материалам северных таджикских говоров)* («Тезисы докладов научных сотрудников ИЯЗ на объединенной сессии институтов АН СССР», М., 1951, стр. 31—33. То же в сб. «Открытое расширенное заседание Ученого совета, посвященное годовщине выступления И. В. Сталина по вопросам языкознания 28—30 июня 1951 г. Тезисы докладов», АН СССР, Институт языкознания, М., 1951, стр. 34—36).
- Розенфельд А. З., *Название «лянг» в топонимике Таджикистана* («Изв. ВГО», т. 72, вып. 6, 1940, стр. 861—864).
- Розенфельд А. З., *Материалы по этнографии и топонимике Ванча* («Изв. ВГО», т. 85, вып. 4, 1953, стр. 393—404).
- Розенфельд А. З., *О залогах таджикского глагола* («Изв. АН ТаджССР», ООН, вып. 9, Сталинабад, 1956, стр. 105—120).
- Семенов А. А., *Образцы таджикских официальных документов...*, Ташкент, 1923.
- [Семенов А. А., *О новом таджикском (латинизированном) алфавите* («Изв. Общества для изучения Таджикистана и иранских народностей за его пределами», т. I, Ташкент, 1928, стр. 242—247).
- Смирнова О. И., *Сложные глаголы с istodan и mondan в таджикском языке и их исторические корни* (сб. «Советское востоковедение», V, М.—Л., 1948, стр. 297—304).
- Соколова В. С., *Фонетика таджикского языка*, М.—Л., 1949.
- Соколова В. С., *Устойчивые и неустойчивые гласные* (сб. «Памяти акад. Л. В. Щербы», Л., 1951, стр. 236—244) [на материале тадж. языка].
- Таджиев Д. Т., *Слово «об» 'вода' в современном таджикском языке* («Труды ИЯЗ», т. I, 1952, стр. 120—153).
- Таджиев Д. Т., *Причастие настоящего времени на -анда в таджикском литературном языке* («Изв. АН ТаджССР», ООН,

- вып. I, Сталинабад, 1952, стр. 47—56).
- Таджиз Д. Т., *Об определительных словосочетаниях типа «Ахмада китобаи», «гана камаш»* («Уч. зап. ТГУ», т. II, серия гуманитарных наук, Сталинабад, 1954, стр. 195—199).
- Таджиз Д. Т., *Способы связи определения с определяемым в современном таджикском литературном языке*, Сталинабад, 1955.
- Турсунов М., *О составных словах в современном таджикском литературном языке* («Изв. АН ТаджССР», ООН, вып. 9, Сталинабад, 1956, стр. 73—84).
- Buzurg-zoda L., *Fonetikaji zaboni adabiji tofik*, Stalinobod—Leningrad, 1940.
- Salemann C., *Judaeo-Persica nach St.-Petersburger Handschriften* («Зап. Имп. АН», VII серия, т. XLII, № 14, СПб., 1897).
- کتاب مربوط به ادبیات و ادب عامه (فولکلور) تاجیکی.
- Амонов Р., *К изучению таджикского эпоса* (ДАН ТаджССР, вып. 12, 1954, стр. 15—21).
- Андреев М. С., *Дарвазская сказка* («Живая старина», 1912, стр. 485—488).
- Бертельс Е. Э., *Рукописи произведений Ахмада Калла* («Труды Тадж. базы АН СССР», т. III, М.—Л., 1936, стр. 9—28).
- Бертельс Е. Э., *Литература народов Средней Азии* («Новый мир», 1939, № 6, 7, 9).
- Болдырев А. Н., *К фольклору Таджикистана. I. (Предварительные данные об эпической традиции у таджиков)* («Труды Тадж. базы АН СССР», т. III, М.—Л., 1936, стр. 59—73).
- Болдырев А. Н., *Устный эпос Таджикистана* («Дружба народов», 1939, № 1).
- Болдырев А. Н., *Чужбинная песнь* («Труды Тадж. базы АН СССР», т. IX, М.—Л., 1940, стр. 118—127).
- Болдырев А. Н., *Маснави таджикского поэта Файоза* («Труды Тадж. базы АН СССР», т. IX, изд. АН СССР, М.—Л., 1940, стр. 53—64).
- Болдырев А. Н., *Бадахшанский фольклор* (сб. «Советское востоковедение», V, М.—Л., 1948, стр. 275—295) [стр. 280—287—краткая характеристика горонского диалекта].
- Болдырев А. Н., *Вопросы изучения таджикского народного творчества* («Труды ТФАН», т. XXIX, Сталинабад, 1951, стр. 99—108).
- Брагинский И., *Назаре ба тарақиёти адабиёти советии тоҷик* («Шарқи сурх», 1947, № 4, 5, 7).
- Брагинский И. С., *Заметки о таджикском эпосе «Гургули»* (КСИВАН, вып. IX, 1953, стр. 48—57).
- Брагинский И. С., *Садриддин Айни*. Очерк жизни и творчества («Труды Института языка и литературы АН ТаджССР», т. XXIV, Сталинабад, 1954) [стр. 147—154—список основных произведений С. Айни].
- Бузургзода Л. ва Чалилов Р., *Инъикоси шӯриши Восеъ дар фольклор*, Сталинобод—Ленинград, 1941.
- Климчицкий С. И., *Дарвазские фавлавиёт* («Труды Тадж. базы АН СССР», т. IX, М.—Л., 1940, стр. 65—93).
- Маъсуми Н., *Шӯриши Восеъ ва сурӯдҳои таърихи* («Шарқи сурх», 1950, № 11).
- Мирзозода Х. М., *Шамсиддин Шоҳин*, Сталинобод, 1956.
- «Намунаҳои фольклори Дарвоз», чамъкунанда ва тартибдиҳанда А. З. Розенфельд [Сталинобод], 1955.
- «Очерк истории таджикской советской литературы», ч. I. Ред. коллегия: М. Турсун-заде, И. С. Брагинский, С. Табаров, Ш. Хусейн-заде, А. С. Эдельман, М. Шукуров, Сталинабад, 1955 [стр. 275—303—краткая библиография таджикской советской литературы].
- «Очерки таърихи адабиёти советии тоҷик», қисми II, ҳайати таҳририя: Брагинский И. С., Шукуров М., Эдельман А. С., Хусейнзода Ш., Сталинобод, 1957.
- Розенфельд А. З., *Из области таджикско-персидских фольклорных связей* (СЭ, 1948, № 1, стр. 205—206).
- Сирус Б. И., *Рифма в таджикской поэзии* («Труды Института язы-

- ка и литературы АН ТаджССР», т. XVIII, Сталинабад, 1953).
- «Таджикская советская литература», сб. статей, Сталинабад, 1954.
- «Таджикские сказки», сост. Б. Ниязмухамедов, Сталинабад, 1945. Рец.: СЭ, 1947, № 1, стр. 229—230.
- «Таджикские сказки», пер. и обработка К. Улуг-заде, Сталинабад, 1949.
- «Таджикские народные сказки», пер. и обработка К. Улуг-заде, Сталинабад, 1953.
- «Фольклорн тоҷик», тартибдиҳандагон М. Турсунзода ва А. Н. Болдырев, Сталинобод, 1957.
- Хадн-Заде Р., *Источники к изучению таджикской литературы второй половины XIX века* («Труды Института языка и литературы АН ТаджССР», т. LVI, Сталинабад, 1956).
- «Эҷодиёти даҳанакии аҳолии Қўлоб», ч. I, тартибдиҳанда Р. Амонов, дар зери таҳрири А. М. Мирзоев, Сталинобод, 1956.
- Boldirev A. N., *Eposi dahanakiji Toçikiston* («Baroji adabijoti sosialisti», 1934, № 11—12).
- Boldirev A. N., *Dar boraji šuriši Vose'* («Baroji adabijoti socialisti», 1936, № 1).
- «*Namunaji folklori toçik*», I, tartibdi-handa A. N. Boldirev, dar zeri tahririje E. Bertels, Stalinobod—Leningrad, 1938.
- «*Namunaji folklori toçik*», II, tartibdi-handa M., Tursunzoda, Stalinobod—Leningrad, 1940.
- Sohanşojev A., *Materialho ojid ba šuriši Vose'* («Baroji adabijoti socialisti», 1936, № 1—3).
- См. также литературу к разделу I.

کتاب مربوط به زبان افغانی.

- Асланов М. Г., *Афганская лексикография* («Уч. зап. ВИИЯ», т. 1, вып. 2, М., 1945, стр. 46—51).
- Зудин П. Б., *Краткий афганско-русский словарь* (около 12 000 слов), М., 1950 [стр. 561—568 — приложение: Е. Э. Бертельс, *Краткие сведения об афганском языке. его фонетике и письме*].

- Рец.: К. А. Лебедев, «Труды МИВ», вып. 7, М., 1953, стр. 208—212.
- Зудин П. Б., *Русско-афганский словарь* (около 21 000 слов), М., 1955 [стр. 1035—1174 — приложение: Д. А. Шафеев, *Краткий грамматический очерк афганского языка*].
- Bellew H. W., *A dictionary of the Pukhto or Pukshio language*, London, 1867.
- Gilbertson G. W., *The Pukhto Idiom*, Hertford, 1932.
- Morgenstierne G. A., *An etymological vocabulary of Pashto*, Oslo, 1927.
- Raverly H. G., *A dictionary of the Pukhtō (Pushṭō), or language of the Afghans*, London, 1860.
- دستورهای زبان. کتب درسی. منتخبات متون.
- Асланов М. Г., *Конспект грамматики афганского языка для I курса*, М., 1939 [литография].
- Асланов М. Г., *Рассказы и очерки на восточноафганском языке (пахто)*, составил и снабдил словарем..., изд. ВИИЯ, М., 1948 [литография].
- Асланов М. Г., *Очерки и рассказы современных афганских писателей, ч. I. Западная ветвь. Кандагарский язык; ч. II (на восточном наречии)*, составил..., изд. МИВ, М., 1948—1949 [литография].
- Лебедев К. А., *Грамматика языка пушту*, изд. МИВ, М., 1945 [литография].
- Лебедев К. А., *Сборник газетных текстов на языке пушти*, составил..., изд. МИВ, М., 1948 [литография; со словарем].

- Bellew H. W., *A grammar of the Pukhto or Pukshio language* London, 1867.
- Darmesteter J., *Chants populaires des afghans*, Paris, 1888—1890.
- Dorn B., *Grammatische Bemerkungen über das Pushtu oder die Sprache der Afghanen* («Mém. de l'Acad. des Sciences de SPb.», T. V. SPb., 1845, S. 1—163).
- Dorn B., *Zusätze zu den grammati-*

- schen Bemerkungen über das Pushtu* («Mém. de l'Acad. des Sciences de SPb.», T. V. SPb., 1845, S. 435—484).
- Dorn B., *Nachträge zur Grammatik der afghanischen Sprache* («Bull. scient. publié par l'Acad. des Sciences de SPb.», T. X, № 23, SPb., 1842, S. 356—368).
- Dorn B., *A chrestomathy of the Pushtu or Afghan language*, SPb., 1847.
- Реч.: Березин И. Н., ЖМНП, ч. LV, отд. VI, 1848.
- Geiger W., *Die Sprache der Afghānen, das Paštō* (GIPh, I, 2, Strassburg, 1898—1901, S. 201—230).
- Grierson G. A., *Paštō* («Linguistic survey of India», vol. X, Calcutta, 1921).
- Lorimer D. L. R., *Pashtu, Part I, Syntax of Colloquial Pashtu*, Oxford, 1915.
- Lorimer J., *Grammar and vocabulary of Waziri Pashto*, Calcutta, 1902.
- Qazi Rahimullah Khan, *The Modern Pushtu Instructor*, Peshavar, I—II, 1938—1943.
- Penzl H. A., *A grammar of Pashto: a descriptive study of the dialect of Kandahar, Afghanistan*, Washington, 1955.
- Raverty H. G., *A grammar of the Pukhtō, Pushto or Language of the Afghans*, Calcutta, 1855—1856, 2 ed., London, 1860.
- Raverty H. G., *The Gulshan-i-Roh, being selections, prose and poetical in the Pushto or Afghān Language*, London, 1860.
- Raverty H. G., *Selections from the poetry of the Afghāns*, London, 1862.
- Raverty H. G., *The Pushto Manual*, London, 1880; 2 ed., London, 1890.
- Trumpp E., *Grammar of the Paštō or the language of the Afghāns*, London—Tübingen, 1873.

صالح محمد خان، پښتو ژبه، کابل، ۱۳۱۷—۱۳۱۸.
د پښتو کلی، ۱—۶، کابل، ۱۳۱۷.
۱۳۲۴—

محمد اعظم ابازي، قواعد پښتو، کابل، ۱۳۱۸.
صديق الله رښتين، پښتو گرامر، جز اول، کابل، ۱۳۲۷.
صديق الله رښتين، د پښتو کلی لمری ليار ښوونکی، کابل، ۱۳۲۴.

ОТДЕЛЬНЫЕ РАБОТЫ

- Асланов М. Г., *Заемствования из тюркских языков в пушту* («Труды МИВ», вып. 4, М., 1947).
- Бертельс Е. Э., *Кандахарское наречие языка пушту* (сб. «Советское языкознание», I, 1935, стр. 173—181).
- Бертельс Е. Э., *Строй языка пушту*, изд. ЛГУ, Л., 1936.
- Бертельс Е. Э., *Афганская пресса* («Библиография Востока», вып. 5—6, Л., 1934, стр. 9—26).
- Дворянков Н. А., *Производные отмененные глаголы в современном афганском языке (пашто)* («Труды ВИЯ», I, М., 1952, стр. 60—71).
- Лебедев К. А., *Система гласных современного языка пушту и их характеристика* («Труды МИВ», вып. 7, 1953, стр. 167—174).
- Лившиц В. А., *Указательные местоимения в афганском языке (пашто)* («Изв. АН ТаджССР», ООИ, вып. 9, 1956, стр. 121—140).
- Оранский И. М., *О грамматических категориях вида и кратности в глагольной системе современного афганского языка (пашто)* («Уч. зап. ТГУ», т. II, серия гуманитарных наук, Сталинабад, 1954, стр. 201—233).
- Geiger W., *Das afghānische Praetertum* (IF, III, 1893, S. 111—119).
- Geiger W., *Afghānische Studien* (KZ, XXXIII, 1893/94, S. 246—258, 474—477).
- Geiger W., *Etymologie und Lautlehre des Afghānischen* (Abh. d. Bayr. Ak. d. Wiss., I. Cl., Bd XX, 1894, S. 167—222).
- Lentz W., *Ein Lateinalphabet für das Paschto*, Berlin, 1937.

- schen Literatur und Zeitgeschichte* [ZDMG, Bd 91 (N. F. 16), Heft 3, 1937, S. 711—732].
- Lentz W., *Die Paschto-Bewegung* [ZDMG, Bd 95 (N. F. 20), Heft 1, 1941, S. 117—123].
- Morgenstierne G., *The Wanetsi Dialect of Pashto* (NTS, Bd IV, Oslo, 1930, p. 156—175).
- Morgenstierne G., *Archaisms and Innovations in Pashto Morphology* (NTS, Bd XII, Oslo, 1942, p. 88—114).
- Ramstedt G. J., *Marginal notes on Pashto etymology* («Studia orientalia», vol. 17, № 5, Helsinki, 1952, p. 3—14).
- Wardrop O., JRAS.1928, part III, p. 709—710; Lewy E., OLZ. t. 38, № 10, 1935, Oct., Sp. 636 sq.
- «Осетинско-русский словарь», под общей ред. А. М. Касаева (20 000 слов), М., 1952 [стр. 441—539 — Приложение: В. И. Абаев, *Грамматический очерк осетинского языка*].
- Рец.: Исаев М. И., «Изв. АН СССР», ОЛЯ, т. XII, вып. 6, 1953, стр. 561.
- دستورهای زبان آسی**
- Гагкаев К. Е., *Очерк грамматики осетинского языка*, Дзауджикау, 1952.
- Шегрен А., *Осетинская грамматика, с кратким словарем осетинско-русским и русско-осетинским*, ч. I—II, СПб., 1844.
- Ælhorby B., *Iron æwzadžy cybyr grammatikæ*, Москва — Владикавказ, 1925.
- Miller W., *Die Sprache der Osseten* (Anhang zum I Bd d. GIPh, Strassburg, 1903).
- کتاب متفرقه.**
- Абаев В. И., *Об ударении в осетинском языке* (ДРАН-В, 1924, октябрь — декабрь, стр. 152—155).
- Абаев В. И., *Осетинский язык и фольклор*, I, М.—Л., 1949.
- Рец.: Zgusta L., «Archiv Orientalni», 1955, № 1/2, str. 274—275.
- Абаев В. И., *Мимео-изобразительные слова в осетинском языке* («Труды ИЯЗ», т. VI, М., 1956, стр. 409—427).
- Абаев В. И., *Параллелизмы в осетинской речи* («Труды ИЯЗ», т. VI, М., 1956, стр. 428—436).
- Абаев В. И., *О некоторых осетинских элементах в грузинском языке* («Труды ИЯЗ», т. VI, М., 1956, стр. 437—441).
- Ахвледиани Г. С., *К истории осетинского языка* («Изв. Тбилинского Гос. ун-та», V, 1925, стр. 313—322).
- Ахвледиани Г. С., *К истории осетинского языка. Диссимилятивное*
- کتاب مربوط به ادب معاصر افغانی و فرهنگ عامه آن.**
- Азиз-Ниялло, *Заметки об афганской литературе* (журн. «Звезда Востока», 1946, № 3).
- Асланов М. Г., *Афганский фольклор и его изучение в СССР* («Труды МНВ», вып. 5, М., 1948).
- Асланов М., Гирс Г., *Заметки об афганской литературе* («Литературная газета», 1956, 13 марта, № 31).
- «Афганские сказки», сост. К. Лебедев, перевод З. Калининной, К. Лебедева, Ю. Семенова, предисловие Ю. Семенова, М., 1955.
- Гирс Г. Ф., *Современная художественная проза на пушту в Афганистане*, М., 1958.
- Пурецкий Б., *Поэтическое творчество афганцев* («Новый мир», 1927, № 4).
- کتاب مربوط به زبان آسی . لغت نامه ها**
- Абаев В. И., *Русско-осетинский словарь* (25 000 слов), М., 1950 [с приложением грамматического очерка осетинского языка].
- Миллер В. Ф., *Осетинско-русско-немецкий словарь*, под ред. и с дополнениями А. А. Фреймана, т. I—III, Л., 1927—1934.
- Рец.: Мсериани Л. З., «Новый Восток», кн. 20—21, М., 1928, стр. 478—479; Lentz W., DLZ, 1927, Heft 26, Sp. 1255—1260;

- озвончение слыхных в осетинском языке («Труды Тбилисского Гос. Ун-та» XVIII, 1941, стр. 41 сл.).
- «Библиография работ и статей... по языкознанию... Северной Осетии...» («Изв. СевосНИИ», т. 16, Орджоникидзе, 1954, стр. 184—188).
- Бигулаев Б. Б., *Краткая история осетинского письма*, Дзауджикау, 1952.
- Боголюбов М. Н., *Еще раз об осетинских джн, дж* («Уч. зап. ЛГУ», № 179, серия востоковедческих наук, вып. 4, Л., 1954, стр. 251—254).
- Гагкаев К. Е., *Осетинско-русские грамматические параллели. Лексика, фонетика и морфология*, Дзауджикау, 1953.
- Козырева Т. З., *Глагольные приставки и их основные функции в осетинском языке* («Изв. СевосНИИ», т. 16, Орджоникидзе, 1954, стр. 112—132).
- Марр Н. Я., *Ossetica—Japhetica* (ИРАН, т. XII, 1918, стр. 2069—2100).
- Миллер В. Ф., *Осетинские этюды*, т. I—III, М., 1881—1887.
- Миллер В. Ф., *Древнеосетинский памятник из Кубанской области* («Материалы по археологии Кавказа», III, 1893, стр. 110—118) [о Зеленчукской надписи].
- Семенов Л., *Археологические разыскания в Северной Осетии* («Изв. СевосНИИ», т. XII, Дзауджикау, 1948, стр. 44—136) [общий очерк изучения Сев. Осетии в археологическом отношении, описание и анализ памятников, эпиграфика, быт и фольклор].
- Фрейман А. А., *Забытые осетинские числительные* (сб. «С. Ф. Ольденбургу к 50-летию научно-общественной деятельности, 1882—1932», Л., 1934, стр. 561—564).
- Christensen A., *Textes ossètes... Avec un vocabulaire*, København, 1921.
- Рец.: Фрейман А. А., журн. «Восток», № 5, Л., 1925, стр. 259.
- Freiman A., *Ossetica* («Rocznik Oryentalistyczny», III, Lwów, 1927, str. 158—163).
- Hübschmann H., *Etymologie und Lautlehre der ossetischen Sprache*, Strassburg, 1887.
- Lerch P., *Über das Pluralsuffix im Ossetischen* («Melanges asiatique», t. V, p. 207—217).
- Salemann C., *Versuch über die Conjugation im Ossetischen*, I («Beiträge zur vergl. Sprachforsch.», VIII, № 1, 1874, S. 48—91).
- Stakelberg R., *Beiträge zur Syntax des Ossetischen*, Strassburg, 1886. См. также литературу к главе 4 раздела II; к главе 5 раздела IV.
- کتاب مربوط به ادب آسی و فرهنگ عامه آن.
- Абаев В. И., *Из осетинского эпоса*, М.—Л., 1939 [Введение. 10 сказаний с переводом. Приложение: «Ритмика осетинской речи»].
- Абаев В. И., *Нартовский эпос* («Изв. СевосНИИ», т. X, вып. 1, Дзауджикау, 1945).
- «Коста Хетагуров. Сборник памяти великого осетинского поэта», М., 1941.
- Миллер Всев., *Дигорские сказания...*, М., 1902.
- «Осетинская литература», М., 1952.
- «Осетинские рассказы», М., 1952.
- «Памятники народного творчества осетин», I (1925); II (1927); III (1928); IV (1930); V (1941) [фольклорные тексты на североосетинских диалектах].
- «Памятники югоосетинского народного творчества», I—III, изд. Юго-Осетинского НИИ, Сталиннр, 1929—1930.
- Чичеров В. И., *Некоторые вопросы теории эпоса и современные исследования нартских сказаний осетин* («Изв. АН СССР», ОЛЯ, т. XI, вып. 5, 1952, стр. 393—410).
- Dumézil G., *Légendes sur les Nartes...*, Paris, 1930.
- Miller W. und Stakelberg R., *Fünf ossetische Erzählungen in digorischem Dialect*, SPb., 1891.
- Muncácsi B., *Blüten der Ossetischen Volksdichtung*, Budapest, 1932 [фольклорные записи на дигорском диалекте].

کتاب مربوط به زبان کردی.
لغت نامه ها.

- Закаев Ч. Х., *Курдско-русский словарь* (около 14 000 слов) с приложением грамматического очерка курдского языка, М., 1957.
Фаризов И. О., *Русско-курдский словарь* (около 30 000 слов), М., 1957.

Jaba A., *Dictionnaire kourde-français*, SPb., 1879.

دستورهای زبان، کتاب درسی و کتب درسی
کمکی کردی.

К'ордо Q., *Граматика зьмане к'орманци на к'орт (бона д'арсханед III—IV)*, Иереван, 1949 [школьная грамматика курдского языка].

Курдоев К. К., *Грамматика курдского языка*, М.—Л., 1957.

Курдоев К. К., *Курдский язык*. (В кн.: «Современный Иран. Справочник», М., 1957, стр. 60—75.)

Əvdal Ə., *Kêteba zêmanê kûrmançî sêb û komed 6—7*, Rêwan, 1936 [учебник курдского языка].

Beidar P., *Grammaire kourde*, Paris, 1926.

Рец.: Миллер, Б. В., «Письменность и революция», № 1, М., 1933, стр. 227—233.

Jardin R. F., *Bahdînan Kurmanjî. A grammar of the Kurmanjî of the Kurds of Mosul division and surrounding districts of Kurdistan*, Baghdad, 1922.

Justi F., *Kurdische Grammatik*, SPb., 1880.

Movsesiyan S., *Grammatika zêmanê kûrmançî bona komed II—III*, Rêwan, 1935 [школьная грамматика курдского языка].

Socin A., *Die Sprache der Kurden* (GIPh, 1, 2, Strassburg, 1898—1901, S. 249—286).

۴۶

کتاب متفرقه.

- Вильчевский О., *Первая всесоюзная курдоведческая конференция и проблема литературного языка курдов СССР* (сб. «Язык и мышление», VI—VII, М.—Л., 1936).
Вильчевский О., *Вигезимальный счет*

в курдском (сб. «Памяти акад. Н. Я. Марра», М.—Л., 1938).

Вильчевский О., *Лингвистические материалы по истории общественных форм в Курдистане* (сб. «Иранские языки», I, М.—Л., 1945, стр. 13—30).

Егнazarов С. А., *Краткий этнографический очерк курдов Эриванской губернии* («Записки Кавказского отделения РГО», кн. XIII, вып. II, Тифлис, 1891) [стр. 1—60 — краткий этнографический очерк; стр. 61—170 — курманджийские тексты: песни, поговорки; стр. 171 — 234 — этнографический очерк езидов. Приложение: «Краткий курманджийско-русский словарь» (сост. С. А. Егнazarов) и «Краткий русско-курманджийский словарь» (сост. Л. П. Загурской)].

Курдоев К. К., *Критика ошибочных взглядов на курдский язык* (КСИВАН, вып. XII, 1955, стр. 43 сл.).

Курдоев К. К., *Нумеративные слова в курдском языке* (КСИВАН, вып. XXII, 1956, стр. 28—36).

Лерх П., *Исследования об иранских курдах и их предках северных халдеях*, кн. I—III, СПб., 1856—1858.

Миллер Б., *О некоторых проблемах курдской фонетики* (сб. «Иранские языки», II, М.—Л., 1950, стр. 61—77).

Цукерман И. И., *О некоторых свойствах вторичной флексии в курдском языке* (сб. «Язык и мышление», т. XI, М.—Л., 1948, стр. 364—375).

Цукерман И. И., *Очерки курдской грамматики* (сб. «Иранские языки», II, М.—Л., 1950, стр. 78—144).

Цукерман И. И., *Очерки грамматики курдского языка* («Труды ИЯЗ», т. VI, 1956, стр. 5—56).

Шамилов А., Цукерман И., Курдоев К., *Об изафете в курдском языке* («Революция и письменность», № 1 (16), М., 1933, стр. 51—56).

Шамилов А., Цукерман И., Курдоев К., *О проблеме рода в курдском языке* («Письменность и революция», сб. I, М.—Л., 1933, стр. 160—178).

- Chodzko A., *Etudes philologiques sur la langue kourde (dialekt de Solëimanié)* (JA, sér. V, t. IX, 1857, p. 297—356).
- Ivanow W., *Notes on Khorasani Kurdish* (JASB, N. S., vol. XXIII, № 1, 1927, p. 167—236) [Краткий очерк фонетики и грамматики наречия хорасанских курдов, обрзцы текстов со словарем].
- MacKenzie D. N., *Gender in Kurdish* (BSOAS, vol. XVI, part 3, 1954, p. 528—541).
Отклик: Абаев В. И., ВЯ, 1955, № 5, стр. 168—169.
См. также литературу по диалектам Центрального и Западного Ирана и литературу к главе 5 раздела IV.

کتاب مربوط به ادب معاصر کردی و فرهنگ عامه آن. منتخبات متون.

- Вильчевский О. Л., *Мам и Зин. Курдская повесть, запись и перевод* (сб. «Сказки народов Востока», Л., 1938, стр. 99—119).
- Вильчевский О., *Библиографический обзор зарубежных курдских печатных изданий в XX столетии* (сб. «Иранские языки», I, М.—Л., 1945, стр. 147—181) [содержит также сведения о курдской средневековой литературе и о применяемых в курдской письменности алфавитах].
- Джинди Н., *Кэруу К'ольке Сълемане Съливи*, Ереван, 1941 [текст курдского эпического сказания и исследование].
- Джинди А., *О советском этапе развития курдского фольклора* («Изв. АН АрмССР», Обществ. науки, Ереван, 1951, № 10, стр. 117—123) [на армянском языке].
- Курдоев К., Цукерман И., *Курдские тексты* (сб. «Иранские языки», II, М.—Л., 1950, стр. 29—60).
- Курдоев К. К., *Зирубежная курдская литература о положении курдов в СССР* («Уч. зап. ЛГУ», № 128, серия востоковедческих наук, вып. 3, Л., 1952, стр. 136—150).
- Миллер Б. В., *Образцы говора курдов Советского Азербайджана, записанные в августе 1933 года в сел. Минкенд, Агбулаг, Бозлу*

и Каракениши (в транскрипции и с русским переводом) («Труды ИЯЗ», т. VI, М., 1956, стр. 343—355).

- Çendi H. Əvdal Ə., *Folkloru kÿrmança*, Jerevan, 1936 [сб. курдского фольклора].
- Jaba A., *Recueil de notices et récits kourdes*, SPb., 1860 [содержит сведения о некоторых курдских племенах, о курдских писателях и поэтах, о курдской грамматике. К книге приложено 10 текстов на курдском языке (в арабской графике) с французским переводом. Предисловие П. Лерха].
- Makas H., *Kurdische Texte im kurdmanji Dialekte aus der Gegend von Mardin*, Leningrad, 1926.
- Prym E. und Socin A., *Kurdische Sammlungen*, I—II, SPb., 1887—1890.
- Zakarijan K., Çendi H., *Kolamed cÿm'êta kÿrmança*, Rêwan, 1935 [сборник курдских народных песен].
- کتاب مربوط به گویشهای لری و بختیاری.
- Март Ю. Н., *Образец бахтиярской литературы* (ЛАН-В, 1927, стр. 53—58).
- Lorimer D. L. R., *The phonology of the Bakhtiari, Badakhshani and Madaglashti dialects of Modern Persian*, London, 1922.
- Lorimer D. L. R., *A Bakhtiari prose texte* (JRAS, 1930, part II, April) [содержит сведения по фонетике и морфологии бахтиярского языка].
- Lorimer D. L. R., *The popular verse of the Bakhtiari of S. W. Persia*, I (BSOAS, XVI, 1954, p. 544—555); II (BSOAS, XVII, 1955, p. 92—110).
- Mann O. — Hadank K., *Kurdisch-Persische Forschungen*, II, *Die Mundarten der Lur-Stämme*, Berlin, 1910.

کتاب مربوط به زبان بلوچی.

- Зарубин И. И., *К изучению белуджского языка и фольклора* (ЗКВ, т. V, Л., 1930).

- Зарубин И. И., *Белуджские сказки*. («Труды ИВАН СССР», IV, Л., 1932).
- Зарубин И. И., *Белуджские сказки*, II, М.—Л., 1949.
- Соколов С. Н., *Грамматический очерк языка белуджей Советского Союза* («Труды ИЯЗ», т. VI, М., 1956, стр. 57—91) [стр. 57—62 — история изучения белуджского языка].
- Соколова В. С., *Белуджский язык* (в кн.: «Современный Иран. Справочник», М., 1957, стр. 88—93).
- Dames M. L., *A sketch of the Northern Balochi language*, Calcutta, 1881.
- Dames M. L., *Balochi text-book*, Lahore, 1891.
- Dames M. L., *Popular poetry of the Baloches*, vol. I—II, London, 1907.
- Geiger W., *Dialektspaltung im Balūči* («Stzb. d. k. Bayr. Ak.», Philos.-Phil. Cl., I, 1889, S. 65—92).
- Geiger W., *Etymologie des Balūči* («Abhandl. d. k. Bayr. Ak.», Philos.-Phil. Cl., Bd XIX, 1891, S. 105—153).
- Geiger W., *Die Sprache der Balūtschen* (GPh, Bd I, Abt. 2, Strassburg, 1898—1901, S. 231—248).
- Gilbertson G. W., *The Balochi language. A grammar and manual*, assisted by Ghāno Khān Hadidiāni, Hertford, 1923.
- Gilbertson G. W., *English—Balochi colloquial dictionary*, Hertford, 1925.
- Marstone E. W., *Grammar and vocabulary of the Mekranee Baloches dialect*, Bombay, 1877.
- Mockler E., *A Grammar of the Balochi Language*, London, 1877.
- Morgenstierne G., *Notes on Balochi etymology* (NTS, Bd V, Oslo, 1932, p. 36—53).
- Morgenstierne G., *Balochi miscellanea* (AO, vol. XX, pars 3—4, 1948, p. 253—292) [грамматические заметки, тексты, терминология родства].
- Müller F., *Über die Sprache der Balūtschen* («Orient und Occident», III, Göttingen, 1864, S. 78—87).
См. также литературу к главе 5 раздела IV.
- کتب مربوط بذبذبه های تاتی و طالش.
- Миллер Б. В., *Предварительный отчет о поездке в Талыш в 1925 г.* («Изв. Общества обследования и изучения Азербайджана», № 1, Баку, 1926, стр. 24—36).
- Миллер Б., *Таты, их расселение и говоры (материалы и вопросы)* («Изв. Общества обследования и изучения Азербайджана», № 8, вып. VII, Баку, 1929).
- Миллер Б. В., *Талышские тексты*, М., РАНИОН, 1930 [тексты, русский перевод и талышско-русско-французский словарь].
- Миллер Б. В., *Татские тексты (материалы по говорам татов Советского Азербайджана)* (сб. «Иранские языки», I, М.—Л., 1945, стр. 107—126).
- Миллер Б. В., *О суффиксе i имен существительных в талышском языке* (сб. «Язык и мышление», т. XI, М.—Л., 1948).
- Миллер Б. В., *Талышский язык*, М., 1953 [стр. 13—24 — история изучения талышского языка].
- Миллер В. С. Ф., *Материалы для изучения еврейско-татского языка*, СПб., 1892 [библиография вопроса, предисловие, введение, тексты, перевод, словарь].
- Миллер В. [Ф.], *Татские этюды*, ч. I—II, М., 1905—1907.
- Рисс П. Ф., *О талышцах, их образе жизни и языке* («Зап. Кавказского отдела РГО», кн. III, Тифлис, 1855).
См. также литературу к главе 5 раздела IV.
- کتب مربوط بدگویشهای کرانه دریای خزر ایران.
- Завьялова В. И., *Новые сведения по фонетике иранских языков. Гилянский и мазандеранский языки* («Труды ИЯЗ», т. VI, 1956, стр. 92—112).
- Пахалина Т. Н. и Соколова В. С., *Гилянский язык*. (В кн.: «Современный Иран. Справочник», М., 1957, стр. 75—82).
- Пахалина Т. Н. и Соколова В. С., *Мазендеранский язык*. (В кн.: «Современный Иран. Справочник», М., 1957, стр. 82—88).

- Christensen A., *Contributions à la dialectologie iranienne. Dialecte guil-lâhi de Recht, dialectes de Fâri-zând, de Yaran et de Natanz (Avec un supplément contenant quelques textes dans le Persan vulgaire de Téhéran)*, København, 1930.
- Dorn B., *Beiträge zur Kenntniss der iranischen Sprachen*. I—II (Heft. 1—3), SPb., 1860—1866 [прозаические и поэтические тексты на мазандеранском языке, вып. 2 II-й части, также посвященный мазандеранскому языку, и часть III, содержащая материалы по гилианскому, из печати не вышли, но были использованы В. Гейгером в его сводном очерке: Geiger W., *Die kaspischen Dialekte*, GPh., Bd 1, Abt. 2, Strassburg, 1898—1901, S. 344—380].
- Melgounof G., *Essai sur les dialectes de Mazanderan et de Ghilan* (ZDMG, Bd XXII, 1868, S. 195—224).
См. также литературу к главе 5 раздела IV.
- کتاب مربوط به گویشهای مرکز و مغرب ایران.
نواحی فارس و غیره.
- Жуковский В. А., *Предварительные заметки о некоторых персидских наречиях* (ЗВОРАО, т. I, 1887, стр. 23—27).
- Жуковский В. А., *Материалы для изучения персидских наречий*. Часть первая. Дialectы полосы города Кашана: Вокишун, Кохрид, Кешэ, Зэфрэ, СПб., 1888. Часть вторая. Дialectы [полосы] города Семнана: Сэнгисэр, Шемерзод. Дialectы полосы города Исфагана: Сэдэ, Гяз, Кяфрон. Дialectы полосы города Шираза: Сивенд, Абдуи. Гуранский диалект деревни Талахедэшк. Наречие евреев города Кашана. Наречие деревни Таджриш, вып. I. I. Тексты, II. Словарь, Пг., 1922 [предисловие акад. С. Ф. Ольденбурга с обзором отечественных работ по иранскому языкознанию]. Часть третья, Наречие бахтияров чехарленг и хефтленг, вып. I. I. Тексты и переводы, II. Словарь, Пг., 1922. Рец.: Крачковский И. Ю., «Восток», 1923, № 3, стр. 182; Freiman A. A., OLZ, 1923, Bd XXVI, № 7, S. 358.
- Ромаскевич А. А., *Лар и его диалект* (сб. «Иранские языки», I, М.—Л., 1945, стр. 31—86) [историко-географические сведения о Ларе; очерк фонетических, морфологических и синтаксических особенностей ларского диалекта сравнительно с литературным персидским языком; тексты с переводом; список слов].
- Christensen A., *Le dialecte de Sâm-nân...*, København, 1915.
- Christensen A., *Les dialectes d'Awromân et de Pâwâ. Textes recueillis par Age Meyer Benedictsén, revus et publiés avec des notes et une esquisse de grammaire*, København, 1921.
- Christensen A., *Contributions à la dialectologie iranienne. II. Dialectes de la région de Sâm-nân: sourkhêi, lûsguerdi sângesâri et chûmerzâdi*, København, 1935 [грамм. очерки, тексты и словари по отдельным диалектам и сводные].
- Hadank K., *Die Mundarten von Khunsâr, Mahallât, Natânz, Nâjin, Sâm-nân, Sivând und Sô—Kohrud* («Kurdisch-Persische Forschungen», Abt. III, Bd I, Berlin und Leipzig, 1926).
- Geiger W., *Kleinere Dialekte* (GPh. Bd I, Abt. II, Strassburg, 1898—1901) [S. 381—406, III, Centrale Dialekte].
- Ivanow W., *The Dialect of Gozâr-khon in Alamut* (AO, vol. IX, 1931).
- Ivanow W., *Two dialects spoken in the Central Persian Desert* (JRAS, 1926, p. 405—431).
- Ivanow W., *Notes on the dialect of Khûr and Mîhrîjân* (AO, vol. VIII, 1929, p. 45—61).
- Salemann C., *Bericht über des Mag. Zukovski V., Materialien zur persischen Dialektologie* («Mélanges Asiatique», T. IX, S. 255—259).
См. также литературу к главе 5 раздела IV.

کتاب مربوط به زبانهای پامیر و مونجانی

- Андреев М. С., *Язгулёмский язык. Таблицы глаголов*, СПб., 1904.
- Дьяков А. М., *Языки советского Памира* («Культура и письменность Востока», кн. X, М., 1931, стр. 85 сл.).
- Залеман К. Г., *Шугнанский словарь Д. Л. Иванова* (сб. «Восточные заметки», СПб., 1895, стр. 269—320).
- Зарубин И. И., *К списку памирских языков* (ДРАН-В, 1924, апрель—июнь, стр. 79—81).
- Зарубин И. И., *Образец припамирской народной поэзии* (ДРАН-В, 1924, апрель—июнь, стр. 82—85).
- Зарубин И. И., *Два образца припамирской народной поэзии* (ДРАН-В, 1924, октябрь—декабрь, стр. 177—180).
- Зарубин И. И., *Сказание о первом кузнеце в Шугане* («Изв. АН СССР», VI серия, 1926, № 12, стр. 1165 сл.).
- Зарубин И. И., *К характеристике мунджанского языка* (сб. «Иран», I, Л., 1927, стр. 111—199) [грамматический очерк, тексты, мунджанско-русский глоссарий]. Ред.: Morgenstierne G., NTS, Bd III, p. 296—298.
- Зарубин И. И., *Одна орошорская сказка* («Восточные записки», т. I, изд. ЛИЖВЯ, Л., 1927, стр. 297—318).
- Зарубин И. И., *Орошорские тексты и словарь* («Труды Памирской экспедиции 1928 г.», вып. VI, Лингвистика, Л., 1930) [с картой].
- Зарубин И. И., *Бартангские и рушанские тексты и словарь*, М.—Л., 1937.
- Климчицкий С. И., *Ваханские тексты* («Труды Тадж. базы АН СССР», т. III, Лингвистика, М.—Л., 1936, стр. 75—124) [стр. 91—101 — замечания по морфологии; стр. 101—117 — ваханско-русско-таджикский словарь; стр. 117—124 — русско-ваханский словарь].
- Пахалина Т. Н., *Никашимские разговорные тексты* («Труды ИЯЗ», т. VI, 1936, стр. 113—132).
- Писарчик А. К., *Рушанские тексты*, Сталинабад—Ленинград, 1954 [с

переводом на русский язык и словарем].

- Розенфельд А. З., *К вопросу о памирско-таджикских языковых отклонениях (на материалах ванджских говоров)* («Труды ИЯЗ», т. VI, 1936, стр. 273—280).
- Шельд Х., *О латинизированном шугнанском алфавите* («Изв. Общества для изучения Таджикистана и иранских народностей за его пределами», т. I, Ташкент, 1928, стр. 129 сл.).
- Gauthiot R., *Notes sur le yazgoulami, dialecte iranienne des confins du Pamir* (JA, t. 7, 1916, p. 239—270).
- Gauthiot R., *Quelques observations sur le Mindjani* (MSL, XIX, 1915, p. 133—157).
- Geiger W., *Die Pamir-Dialekte* (GIPH, 1, 2, Strassburg, 1898—1901, S. 288—334).
- Geiger W., *The Indian Hindukush Dialects called Munjani and Jidgha* («Avesta, Pahlavi and Ancient Persian Studies», 1904, p. 221—223).
- Grierson G. A., *Ishkashmi, Zebaki and Yazghulami. An account of three Eranian dialects* («Prize Publication Fund», vol. V, London, 1920).
- Hjuler A., *The languages spoken in the Western Pamir*, Copenhagen, 1912.
- Lentz W., *Pamir-Dialekte. I. Materialien zur Kenntnis der Schugni-Gruppe*, Göttingen, 1933.
- Morgenstierne G., *The name Munjan and some other names of places and peoples in the Hindu Kush* (BSOS, vol. VI, 1931).
- Morgenstierne G., *Indo-Iranian Frontier Languages*, vol. II, *Iranian Pamir Languages* (Jidgha—Munji, Sangleschi—Ishkashmi and Wakhi), Oslo, 1938.
- Shaw R. B., *On the Ghalchah languages (Wakhi and Sarikoli)* (JASB, vol. XLV, 1876, p. 139—278).
- Shaw R. B., *On the Shighni (Chalchah) dialect* (JASB, vol. XLVI, 1877, p. 97—125).
- Sköld H., *Materialien zu den iranischen Pamirsprachen*, Lund, 1936 [тексты на шугнанском, рушанском, орошорском, ваханском, никашимском языках; тематические словники; глоссарий к текстам].

- Gomasek W., *Centralasiatische Studien, II. Die Pamir-Dialekte* («Stzb. d. Wiener Ak. d. Wiss.», Phil.-hist. Cl., Bd 96, Wien 1880, S. 735—900)
 Zarubin I. I., *Two Yazghūlamī texts* (BSOAS, vol. VIII, parts 2—3, 1936, p. 875—881).
 См. также литературу к главе 5 раздела IV.

کتاب مربوط به زبانهای ارموری و پراچی.

- Morgenstierne G., *Indo-Iranian Frontier languages*, vol. I, *Parāchi and Ormuri*, Oslo, 1929.
 Morgenstierne G., *Supplementary notes on Ormuri* (NTS, V, 1932).

۷ کتاب مربوط به زبان یغابی.

- Андреев М. С. и Пешерева Е. М., *Ягнобские тексты* [с приложением ягнобско-русского словаря, составленного М. С. Андреевым, В. А. Лявщицем и А. К. Писарчик], М.—Л., 1957.
 Залеман К. Г., *Новые материалы по ягнобскому языку* (ЗВОРАО, т. III, вып. 1—2, СПб., 1888, стр. 128—129).
 Залеман К. Г., *Ягнобские этюды* [корректурa, хранится в Архиве АН СССР].
 Климчицкий С. И., *Ягнобская сказка*

- («Труды Тадж. базы АН СССР», т. IX, М.—Л., 1940, стр. 94—103).
 Климчицкий С. И., *Ягнобцы и их язык* («Труды Тадж. базы АН СССР», т. IX, М.—Л., 1940, стр. 137—139).
 Климчицкий С. И., *Секретный язык у ягнобцев и язгулемцев* («Труды Тадж. базы АН СССР», т. IX, М.—Л., 1940, стр. 104—117).

- Benveniste E., *Une lexique du yagnobi* (JA, vol. CCXLIII, fasc. 2, 1955, p. 139—162).
 Junker H. F., *Drei Erzählungen auf Yagnābi* («Stzb. d. Heidelberger AW», Phil.-hist. Kl., Abhandl. 14, Heidelberg, 1914).
 Junker H. F., *Arische Forschungen. Jagnōbi Studien. I, Die sprachgeographische Gliederung des Jagnōb-Tales* («Abhandl. d. Sächsischen AW», Phil.-hist. Kl., Bd 41, № 2, Leipzig, 1930, S. 107—113).
 См. также литературу к главе 5 раздела IV.

کتاب مربوط به گویش کومزاری.

- Thomas B., *The Kumzari dialect of the Shihuh tribe, Arabia* («Asiatic Society Monographs», XXI, 1930).

مربوط به فصل پنجم.

کتاب مربوط به زبانهای نوین و گویشهای ایرانی بطور کلی. تاریخ و مناسبات گویششناسی در زبانهای کنونی ایرانی. کتاب مربوط به ریشهشناسی لغات.

- Абаев В. И., *Этимологические заметки* («Труды ИЯЗ», т. VI, М., 1956, стр. 442—458).
 Боголюбов М. Н., *К этимологии вавхского вспомогательного глагола тэй-: ту- «быть»* («Изв. АН СССР», ОЛЯ, т. VI, вып. 4, 1947, стр. 339—340).
 Боголюбов М. Н., *К истории модально-временных отношений в иранских языках* («ЛГУ, научная сессия 1953/54 г. Тезисы докладов по секции востоковедческих наук», Л., 1954, стр. 27—29).
 Лившиц В. А., *О внутренних законах развития таджикского языка* («Изв. АН ТаджССР», ООИ,

- вып. 5, Сталинабад, 1954, стр. 87—102).
 Миллер Б. В., *Показатель множественности «ān» в иранских языках* (сб. «Памяти акад. Н. Я. Марра», М.—Л., 1938, стр. 190—195).
 Миллер Б. В., *К вопросу о классификации иранских языков* (сб. «Тезисы докладов научных сотрудников Института этнографии, Института истории материальной культуры, Института истории и Института языкознания АН СССР», М., 1951, стр. 19—23).
 Оранский И. М., *Об основных принципах построения курса «Исто-*

- рия таджикского языка» («Уч. зап. Сталинабадского гос. женского педагогического института», т. 1, Сталинабад, 1957, стр. 223—244).
- Оранский И. М., *Этимологические заметки* («Изв. АН ТаджССР», ООН, вып. 12, Сталинабад, 1957, стр. 77—85).
- Соколова В. С., Неменова Р. Л., Богорад Ю. И., Лившиц В. А., Фархадиян А. И., *Новые сведения по фонетике иранских языков* («Труды ИЯЗ», т. 1, 1952, стр. 154—192).
- Соколова В. С., *Очерки по фонетике иранских языков*, I—II, М.—Л., 1953.
- Розенберг Ф., *Материалы по двадцатному счету* (сб. «Языковедные проблемы по числительным», изд. Института литератур и языков Запада и Востока при ЛГУ, Л., 1927, стр. 165—170) [в основном на материале иранских языков].
- Хетагуров Л. А., *Категория рода в иранских языках* («Уч. зап. ЛГУ», № 20, серия филологических наук, вып. 1, Л., 1939).
- Bailey H. W., *The word «but» in Iranian* (BSOS, vol. VI, part 2, p. 279—283).
- Benveniste E., *La construction passive du parfait transitif* (BSL, t. 48, fasc. 1, 1952, p. 52—62).
- Benveniste E., *Analyse d'un vocable primaire: inao-européen *bhagu — «bras»* (BSL, t. 52, fasc. 1, 1956, p. 60—71).
- Beresin I., *Recherches sur les dialectes Persans*, Casan, 1853 [материалы и исследования по мазандеранскому, гилянскому, татскому, талышскому, курдскому языкам и по диалекту габри].
- Ceyrek J., *Die verbale Periphrase als ein wichtiges Unterscheidungsmerkmal zwischen Neupersisch und Tadjikisch* («Archiv orientální», XXIV, № 2, Praha, 1956, S. 171—182).
- Charpentier J., *Beiträge zur indoiranischen Wortkunde* (MO, vol. XVIII, fasc. 1—3, 1924). [I. Soghd. *knð knðh*—«Stadt»; II. Av. *kamərəda*—«Kopf»; III. Ostir. **kapha*—«Fisch» и ряд других этимологий].
- Chodzko A., *Specimens of the popular poetry of Persia*, London, 1842 [записи песен на мазандеранском, гилянском и талышском языках].
- Darmesteter J., *Etudes iraniennes*, vol. I—II, Paris, 1883.
- Dorn B., *Caspia. Über die Einfälle der alten Russen in Tabaristan* («Mém. de l'Acad. des Sciences de SPb.», VII série, t. XXIII, № 1, 1875) [содержит сведения по татскому и талышскому языкам и прикаспийским диалектам Ирана].
- Gauthiot R., *Trois mémoires sur l'unité linguistique des parlers iraniens*, Paris, 1916 [p. 1—25: «De l'accent d'intensité iranien»; p. 26—35: De la reduction de la flexion nominale en iranien; p. 36—41: Du pluriel persan en -hā].
- Geiger W., *Kleinere Dialekte und Dialektgruppen*, GIPH, I, 2, Strassburg, 1898—1901, S. 287—423.
- Grierson G. A., *Specimens of languages of the Eranian family* (LSI, vol. X, Calcutta, 1921) [тексты и грамматические очерки по афганскому, белуджскому, ормури, мунджанскому и некоторым памирским языкам].
- Lentz W., *Die nordiranischen Elemente in der neupersischen Literatursprache bei Firdosi* (ZII, Bd IV, H. 2, Leipzig, 1926, S. 251—316).
- Mann O.—Hadank K., *Kurdisch-persische Forschungen*, Abt. I—IV, Berlin, 1906—1932: Abt. I. *Die Tadjik-Mundarten der Provinz Fārs* (1909); Abt. II. *Die Mundarten der Lur-Stämme* (1910); Abt. III. *Nordwestiranisch*, Bd I. *Die Mundarten von Khunsār, Mahallāt, Natānz, Nāyin, Sāmnān, Sivānd, und Sō-Kohrād* (1926); Bd II. *Mundarten der Gūrān, besonders das Kāndūlāi, Auramāni und Bādschālāni* (1930); Bd IV. *Mundarten der Zāzā, hauptsächlich aus Siwerek und Kor* (1932); Abt. IV, Bd III. *Die Mundart der Mukri-Kurden*, Teil I (1906); Teil 2 (1909).
- Morgan J. de, *Mission scientifique en Perse*, t. V. *Études linguistique*, Paris, 1904 [описание 11 курдских диалектов, а также материалы по мазандеранскому и гилянскому (стр. 199—261), талышскому (стр. 261—268) и другим язы-

- кам и диалектам Сев.-Зап. Ирана].
- Morgenstierne G., *Report on a linguistic mission to Afghanistan*, Oslo, 1926.
- Morgenstierne G., *Report on a linguistic mission to North-Western India*, Oslo, 1932.
- Morgenstierne G., *Iranica* (NTS, Bd XII, 1942, p. 258—271) [I. *The demonstrative pronouns in Shughni*; II. *Modern «Tokharian»*; III. *Additional Pashto etymologies*; IV. *Persian etymologies*; V. *Ossetic etymologies*; VI. *The Saka itinerary*; VII. *A Pashto text from 11 Century?* (preliminary note)].
- Telegdi Zs., *Beiträge zur historischen Grammatik des Neupersischen. I. Über die Partikelkomposition im Neupersischen* («Acta linguistica», t. V, fasc. 1—2, Budapest, 1955, S. 67—183) [имеется отд. издание, Budapest, 1955].
- Рец.: Сейрек J. und Rypka J., GLZ, 1957, № 3/4, Sp. 160—163; Гарилова Н. Д., ВЯ, 1957, № 1, стр. 139—140.

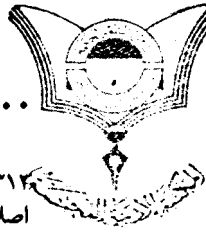
فهرست نام‌ها و مفهوما

- آب دیز ۳۱۱
آب شوران ۳۱۶، ۳۱۵
آبولودور ۱۵۲
آتن ۱۹۳ ح
آتنی‌لوف، د. ۳۱۶
آتوک ۲۹۷
آثار الباقیه عن القرون الخالیه ۲۱۰
آختاخون [دهکده] ۲۳۶ ح
آخهمن ← هخامن
آذربایجان ۲۱، ۱۵۹ ح، ۲۲۷، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۵۶،
۲۶۸-۲۷۰، ۲۸۳، ۲۸۶ ح، ۲۸۷ ح، ۳۰۶،
۳۱۷-۳۱۵
آذربایجان شوروی ۲۱
آراخوزیا [آراخوزیه، آراخوداتیش] ۵۶، ۱۱۸،
۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۴۷، ۲۰۶
آرال ۳۵، ۶۱
آرام [اقیانوس] ۱۶۰
آرامی ۱۴، ۱۹، ۴۷، ۵۴، ۶۹، ۷۰ ح، ۷۱، ۱۱۲ ح،
۱۲۸، ۱۳۰-۱۳۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹-۱۶۱،
۱۶۸، ۱۷۵-۱۷۷، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴،
۱۹۶، ۱۹۸، ۲۱۱، ۲۴۶
آرتا [آرته] ۱۲۶، ۱۸۱
آرخا ۱۱۰
آردن ۶۳
- آرشاک ۱۴۷
آرشام [-، -ه] ۹۹، ۱۰۲، ۱۱۰ ح، ۱۳۰
آرشی ۶۲
آرهیا [آرهیه] ← هره یوه
آره‌پی‌سس ۶۲
آریارمنه [آریارامتس] ۶۰، ۶۲، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۴،
۱۱۰ ح، ۱۳۰
آریامانتس ۱۴۱
آریازانتو [قبیله آریا] ۵۸
آریان ۶۲، ۱۵۱
آریاناراجا ۵۷ ح
آریانتامن ۶۲
آریایی ۳۶-۳۸، ۴۲-۴۵، ۵۴، ۵۵ ح، ۵۶ ح، ۵۸ ح،
۶۰، ۶۲، ۷۵، ۸۱، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۴۱
آریستوبول ۱۵۱
آزات آباد ۲۹۲ ح
آزمایشی برای تدوین دستور زبان سغدی ۲۰۵
آزمایشی درباره تحقیقات کامل قومی در ناحیه
کلیاب اطلاعات فرهنگستان علوم تاجیکستان
۲۴۲ ح
آزوف ۴۴ ح، ۶۲، ۶۳، ۳۰۳
آزی - دهاک ← ضحاک
آستارا ۳۱۷
آستاراجای ۳۱۷
آس تسلین ۲۳۱
آسرینا ۱۱۰
آسوری [-ها] ۲۸۷ ح
آسی [آسهای باشنده، آستی] ← آلانی [آلانها]

- آلاتوی [آلاتوی]
 آسیا ۱۷، ۱۳۵، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۰، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۸۶، ۲۹۸
 آسیای صغیر [آسیای کوچک] ۱۴، ۴۲، ۵۹، ۸۹، ۹۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۵۵، ۲۵۶، ۲۶۸-۲۷۳، ۲۷۰
 آسیای مقدم ۱۸، ۴۲، ۴۴، ۵۷، ۵۹، ۹۷، ۹۹، ۱۲۸، ۱۳۰، ۲۸۴، ۳۰۵
 آسیای میانه ۱۴، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۳۵، ۳۶، ۴۳، ۴۵، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۵۹، ۶۳، ۶۶، ۶۸-۷۰، ۷۸، ۸۱، ۸۳، ۸۵، ۸۷، ۹۰، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۳۵-۲۳۷، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۵۵-۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۶-۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۷-۲۹۱، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۱۲، ۳۳۵
 آشوت ۲۹۷
 آشور [-ی، آسورا] ۵۱، ۵۲، ۵۷، ۵۹، ۹۷، ۹۹، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۳۰
 آغاجاری ۳۱۲
 آفاناسیانکی-تین ۲۳۲
 آق سو ۱۵۴، ۲۰۶
 آکسفورد ۶۶، ۱۹۱، ۲۵۴، ۲۵۵
 آکافی ۱۵۲، ۱۷۰
 آگری ۳۰۶
 آلاگیز ۳۰۶
 آلانی [آلانها، آلاتوی] ۱۲، ۲۰-۲۳، ۲۷-۳۲، ۳۴، ۶۲-۶۴، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۱، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۸۳، ۳۰۱، ۳۰۵-۳۰۳، ۳۳۰، ۳۳۵-۳۴۰
 آلای ۳۵، ۲۹۰
 آلبانی ۴۲
 آل بویه ۲۶۰، ۲۶۲
 آل زیار ۲۶۰، ۲۶۲
 آلمان [-ی] ۴۲، ۶۷، ۹۱، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۹۸، ۲۰۸، ۳۱۹
 آمودریا ← جیحون
 آمیان مارتسلین ۶۲، ۸۸، ۱۵۰، ۱۵۲
 آن ← دن
 آناتو ۳۶
 آناباسیس اسکندر ۱۵۱
 آناتولی ۳۰۶
 آناهیتا ۱۲۶
 آندراس، ف. ۵۵، ۲۱۳
 آندریف، م. س. ۲۹۱، ۳۲۸
 آنسی ← پارت
 آنکارا ۱۷، ۲۸۳، ۳۰۶
 آنکیل دورون ۶۶، ۶۷، ۹۱
 آرانها ۲۴۳
 آودی یف، و. ای. ۱۳۴
 ابدیخ اوت سخیک سگستان ۱۷۱
 ابن بطوطه ۲۲۹
 ابن حوقل ۱۵۴، ۱۵۹
 ابن خردادبه ۱۵۴، ۲۵۹، ۲۶۱
 ابن رسته ۲۵۹
 ابن سینا ۲۵۹، ۲۶۸
 ابن فضلان ۲۱۰
 ابن مقفع ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۷، ۲۳۴، ۲۶۰
 ابوالحسن شهید بلخی ۲۶۳
 ابوالفضل بیهقی ۲۲۸، ۲۶۸
 ابوالقاسم حکیم سمرقندی ۲۶۵
 ابوسعید ۲۳۵
 ابوسعید گردیزی ۲۶۸
 ابوشکور بلخی ۲۶۳
 ابومنصور محمد بن احمد دقیقی ۲۶۳
 ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی ۲۶۷
 ابیورد ۲۷۶
 اپرت، ژ. ۱۳۳
 اچمیادزین ۳۰۶
 احمدجان ۳۰۱
 احمد خانی ۳۰۸
 احمدشاه درانی ۲۲۸
 اخبار فرهنگستان علوم ازبکستان ۲۰۹
 آلتوی [آلتوی]

اسیجاب ۲۳۹
استالین آباد ۸۵، ۲۰۸، ۲۴۲، ۲۵۴، ۲۸۸، ۳۲۸، ۳۲۲
استالینی ری ۳۰۱ ح
استانبول ۲۵۴
استخر ۶۰، ۶۹، ۹۲، ۹۳، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹
استخری ۱۲۸، ۱۵۹، ۲۱۰، ۲۵۹
استرابون ۶۲، ۷۹، ۸۷، ۱۲۳، ۱۳۷، ۱۳۸ ح
۱۴۵ ح، ۱۵۲
استراسبورگ ۱۹۱
استرووه، آکادمیسین و.و. ۹۷، ۹۹ ح، ۱۳۴
استن کونو ۲۰۹
استین، آ. ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۵۰
اسدین عبدالله ۲۳۴
اسدی طوسی ۲۵۲ ح، ۲۷۷
اسکاتلند ۴۲ ح
اسکارزر ۳۲۶
اسکندر مقدونی ۴۶، ۵۳، ۶۹، ۱۳۸ ح، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۶۰، ۱۶۹، ۲۷۴
اسکندریه ۱۵۱
اسکیت [-ی] ← سکایی [سکایان]
اسلام [مسلمانان] ۱۷، ۱۸، ۴۷، ۶۵، ۶۸، ۷۳، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۹ ح، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۱۱، ۲۳۵، ۲۴۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱ ح، ۲۶۸ ح، ۲۷۵، ۳۱۵، ۳۰۷
اسلاو [-ی] ۱۰، ۱۵، ۴۲ ح، ۸۰، ۱۰۱، ۲۸۰ ح، ۳۰۳
اسماعیل خان ۳۱۳، ۳۲۷
اسماعیلیان ۳۲۲
اسمردیس ۱۰۶ ح
استادی از نسای باستانی ۱۱۲ ح، ۱۵۹
اش ۳۲۲
اشیگل، فر. ۹۱، ۱۳۳
اشترك ۳۰۶
اشس ۲۸۹، ۲۹۰
اشك ← آرشاك
اشك آباد ← عشق آباد
اشكشی ۲۱، ۲۳
اصفهان ۱۵۹ ح، ۲۶۸، ۲۷۰ ح، ۲۷۷، ۲۸۵، ۲۸۷

اخبار فرهنگستان علوم امپراطوری روسیه ۲۰۷ ح
ادب شرق باستان ۱۵ ح
اداتید ۲۷۴
ادریسی ۲۲۹ ح
ادلما، د. ۳۲۵ ح
اراتوسفن ۵۸ ح، ۷۹ ح، ۱۳۷، ۱۳۸ ح، ۱۴۵ ح، ۱۵۱
ارپیل ۳۰۶، ۳۱۱
ارتابان سوم (اردوان سوم) ۱۶۰
ارتاویرازنامک ۱۶۸، ۱۶۹
ارتخشتره (اردخشتره) ← اردشیر اول
ارتوان پنجم (اردوان پنجم) ۱۶۴، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۹۲
ارجاسپ ۱۷۰
اردیبل ۲۸۷ ح، ۳۱۷
اردستان ۳۱۹، ۳۲۰
اردشیر اول بابکان ۱۱۷، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۴، ۱۸۶
اردشیر دوم ۵۳، ۱۰۴ ح، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۶
اردشیر سوم ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۶
اردکان ۳۱۹
ارز روم ۳۰۶، ۳۰۸
ارزنجان ۳۰۶
ارژنکیده ۳۰۱ ح
ارشاکیان (اشکانیان) پارت [-ی]
ارشری ۷۹، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰
ارمنی [-ه، ارمنستان] ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۴۲ ح، ۵۹، ۶۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۵۰ - ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۲، ۱۹۲، ۲۱۵، ۲۸۷ ح، ۳۰۷-۳۰۵
ارموری (اورموری) ۲۲، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۷
ارمیتاز [موزه] ۱۱۳، ۱۶۷، ۲۰۲
ارنیورگ، ای. ۲۸۸
اروپا ۹، ۱۵، ۳۶، ۴۳ ح، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۸۷، ۹۱، ۹۲، ۱۱۸، ۱۳۶، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۸ ح، ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۸۲، ۲۲۲ ح، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۵۹، ۲۸۲
ازبکستان [ازبک‌ها] ۲۱، ۳۶، ۲۰۹ ح، ۲۲۷، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۸۸ ح، ۲۸۹-۲۹۱
از تاریخ شعر ملی تاجیکی ۲۵۲ ح
اژه ۵۹، ۱۱۹
اژی دهاک ← ضحاک
اسپانیا [-ئی] ۴۲ ح، ۱۵۰



۴۰۰ مقدمه فقه اللغة ایرانی

۳۱۲، ۳۱۹-۳۲۱

اصلاح خط در عهد داریوش اول ۹۹ ح
اطلاعات فرهنگستان علوم تاجیکستان ۲۳۷ ح،
۲۵۲ ح، ۲۵۴

اطلاعاتی درباره نوشته‌های مؤلفان باستانی راجع
به اسکیته و قفقاز ۶۲ ح، ۱۵۲

اعراب [عربی] ۴، ۲ ح، ۱۴، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۷ ح،
۳۵، ۴۷، ۶۵، ۶۶، ۷۲ ح، ۸۴ ح، ۸۵، ۱۰۵، ۱۰۶،
۱۱۸، ۱۳۳، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۲،

۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۴ ح، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵،
۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۲۵، ۲۲۷،

۲۲۹ ح، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۲،
۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۰،

۲۵۲ ح- ۲۵۴ ح، ۲۵۵- ۲۶۸، ۲۷۰- ۲۷۲،
۲۷۴ ح، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹- ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۷ ح،
۲۸۸، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۸- ۳۰۰، ۳۰۷، ۳۰۸،

۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۶ ح

افراسیاب تورانی ۸۵، ۲۷۳، ۸۸

افریدی ۲۹۸

افریقا ۹۳، ۱۵۰

افسانه‌های نارتی ۳۰۳

افشار [ایل] ۲۷۸ ح

افغانستان [افغانی] ۱۲، ۲۱- ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۲،
۳۴، ۴۴، ۵۴، ۵۶، ۸۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۴۰ ح،
۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۰۷،

۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۶، ۲۲۷ ح، ۲۲۸- ۲۳۱،
۲۳۴ ح، ۲۴۲- ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۶،

۲۶۷- ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۶ ح، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۸،
۲۹۰- ۲۹۴، ۲۹۷- ۳۰۱، ۳۰۶، ۳۱۳، ۳۱۴،

۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵- ۳۲۸، ۳۳۵- ۳۳۹

افغانستان شمالی ← سرخ کتل

اکتوفچیه ۱۲۳

اکیاتانا ← همدان

اکدی ۱۴، ۵۱، ۵۲

اکرامی، د. ۲۹۵

الابیه عن حقایق الادویه ۲۶۷

البرز ۲۷۶ ح، ۳۱۸

الحریمی ۲۶۰ ح

السوس ← شوش

الغ زاده، س. ۲۹۵

الفابتن [جزیره] ۵۴، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۹۴

الفت ۳۰۱

القطیف ۲۸۷

المسنم ۳۲۹

الوند ۱۱۳، ۱۱۵

الیازیگ ۳۰۶

امارت جام ۳۲۶

اماسیه ۳۰۶

امامزاده ۱۶۶

امریکا ۱۳۵، ۱۳۶

امس ۳۲۴

امیربزاری ۳۱۸

امیر خسرو دهلوی ۲۶۹

امیردات ۳۰۶

انارک ۳۱۹

انجیل ۱۹۶ ح

اندخو (انده) ۲۷۶ ح، ۳۲۷ ح

اندرآب ۲۹۳

اندرباغ ۳۲۵ ح

اندرز کوتکان (اندرز کودکان) ۱۷۱

انستیتوی تاریخ و باستانشناسی و مردمشناسی

فرهنگستان علوم تاجیکستان ۸۵ ح

انستیتوی زبان و ادبیات فرهنگستان علوم

تاجیکستان ۳۲۵ ح

انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم ازبکستان

تاشکند ۲۵۴، ۲۵۵

انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم

شوروی ۲۵۴

انگلیس [- ی] ۲، ۳، ۴۲ ح، ۹۱، ۱۳۳، ۱۷۴ ح،

۲۸۲، ۲۹۷ ح، ۲۹۸، ۳۱۳، ۳۱۴

انوری سرخسی ۲۷۰

انوشیروان ۲۵۷

اوبه ۲۹۳

اودمورتی ۶۴

اورال- توبه ۲۳۷، ۲۴۱

اورارتویی ۵۲

اورال ۶۳، ۲۰۲، ۲۲۲ ح

اورامان [- ی] ۱۵۷ ح، ۱۶۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۱۵،

۳۱۱، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۸

اورتیه ۲۳۷

فهرست نام‌ها و مفهوما ۴۰۱

۲۷۶ ح، ۲۷۸ ح، ۲۷۹ - ۲۸۱، ۲۸۳ - ۲۸۸،
 ۳۰۵ - ۳۰۸، ۳۱۱ - ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۵،
 ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳ - ۳۴۰
 ایران از دوران باستان تا فتوحات اسلامی ۱۱۲ ح
 ایران، بازدید تاریخی ۲۳۱
 ایرلند ۴۲ ح
 ایرونی ۳۰۳
 ایسپای ۲۹۰
 ایس کیتول ۳۲۵
 ایشکشی (ایش کوشومی) ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۶،
 ۳۳۶ - ۳۴۰
 ایشکوم [رود] ۳۲۶
 ایلی [رود] ۱۵۴ ح
 اینسترانتسف، ک. آ. ۱۷۳
 ایوانف، و. ۳۰۵ ح، ۳۱۶ ح، ۳۲۰
 نیدغه ۲۸۳ ح، ۳۲۶

باب الا لان ← دروازه آلان
 بابر ۲۶۹ ح، ۲۹۴، ۳۲۷، ۳۲۸
 بابل [- ی، بابیروش] ۵۱، ۵۲، ۵۹، ۹۷، ۹۹،
 ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۹ - ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۷ - ۱۲۱،
 ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳
 باجو [دهکده] ۳۲۳، ۳۲۴
 باجوآر ۲۴۳
 باختر [- ی، باکتریا] ۱۲، ۲۰، ۵۴، ۷۹، ۸۷،
 ۸۸، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۷،
 ۱۴۶ - ۱۴۹، ۱۵۲ - ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۰۵،
 ۲۰۸، ۲۳۸، ۲۵۷ ح
 بادغیس ۲۹۲، ۲۹۳
 باربد ۲۷۲
 بارتولد، آکادمیسین و.و. ۸۵، ۲۳۱، ۲۳۲ ح، ۲۳۵ ح،
 ۲۳۶ ح، ۲۶۱ ح، ۲۶۶، ۲۷۴، ۳۱۲ ح، ۳۱۶ ح
 بارتولومه، کریستیان ۵۶ ح، ۶۷ ح، ۹۰، ۹۱، ۱۳۴،
 ۱۷۳
 بارسون ۲۸۹
 بازدید تاریخی و جغرافیایی ایران ۳۱۲ ح

اورتودوکس ۱۵۲
 اورخون [رود] ۱۹۸
 اورسات ۲۹۰
 اورس دن ۶۳، ۳۰۳
 اورفا ۳۰۶
 اورگنج ۲۳۰
 اورگوت [دهکده] ۲۴۰
 اورمتان ۲۳۷
 اورمیه ۳۰۵
 اوروا ۵۶
 اوروخ ۳۰۳
 اوروزگان ۲۰۸
 اوستا [- ی] ۳، ۴، ۱۱ - ۱۴، ۱۸، ۲۲، ۲۳، ۲۸،
 ۳۴، ۳۶، ۴۲، ۴۴، ۵۱، ۵۴ - ۵۸، ۶۰، ۶۳،
 ۶۵، ۸۰، ۸۲ - ۹۱، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰ - ۱۰۲،
 ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۹،
 ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۸ - ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۸۱،
 ۱۸۴ - ۱۸۶، ۲۰۶ ح، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۳۸،
 ۲۷۲ - ۲۷۴، ۳۳۱ - ۳۳۳
 اوکراینی ۴۲ ح
 اولدنیورگ، س. ف. ۲۰۵
 اولوسی ۲۳۹
 اویغور [- ی، ان] ۹، ۱۴، ۶۳، ۶۴، ۱۶۰، ۱۹۶،
 ۱۹۸
 اهواز ۲۵۰، ۳۱۲
 اهورامزدا ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷،
 ۱۳۱، ۱۶۴
 ابیری قفقازی ۲۸۳
 ایتالی ۴۲ ح
 ایتالیا [- نی] ۴۲ ح
 ایران [- ی، باستان] ۱ - ۴، ۹ - ۲۳، ۲۸ - ۳۸،
 ۴۲ - ۴۷، ۵۱ - ۶۰، ۶۲ - ۶۶، ۶۸ - ۷۰،
 ۷۷ - ۸۱، ۸۳ - ۸۷، ۸۹ - ۹۳، ۹۷، ۱۰۰،
 ۱۱۲ ح، ۱۱۷، ۱۲۰ - ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹،
 ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۵ - ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲،
 ۱۴۵ - ۱۴۸، ۱۵۰ - ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹ - ۱۷۰،
 ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵ - ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۷،
 ۱۹۰ - ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۶ - ۲۰۸،
 ۲۱۱ - ۲۱۲، ۲۲۵ - ۲۳۵، ۲۳۷ - ۲۴۶،
 ۲۴۸ - ۲۵۱، ۲۶۸ - ۲۷۰، ۲۷۵

- بازگير ۳۲۵
باستانديک ۲۸۹
باغلان ۳۲۷
باکو ۳۱۶، ۳۱۵، ۲۵۴
بالاخانی ۳۱۵
بالتی ۴۲ ح
بالتیک ۱۵
بالجواني ۲۴۲ ح
بالغاش ۱۵۴ ح
باميان ۳۲۷، ۲۷۶، ۱۶۲
بان - خيلان (بانہ - خلان - خان) ۱۶۵
بانو ۳۲۷
بايزيد انصاری ۳۲۷، ۳۰۱
بايسنقر ۱۷۰ ح
بايسون تانو [کوه] ۳۶
بت خاک ۳۲۷
بجانور ۲۹۷
بجنورد ۳۰۵
بخارا ۸۵، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۳۶،
۲۳۹-۲۴۱، ۲۴۲ ح، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶ ح،
۲۶۷، ۲۶۹ ح، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۱،
۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۱، ۳۲۲
بخاری ۲۵۹
بخاری [لهجه] ۲۷۶
بختان ۳۰۶
بختی ← باختر (باکتریا)
بختیاری [- ان] ۲۱، ۲۲، ۲۴۵، ۲۸۵، ۲۸۶ ح،
۲۹۸ ح، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۳۱-۳۳۲، ۳۳۷-۳۴۰
بخشی اف، م. ۳۱۶
بدخشان ۲۱-۲۳، ۲۸۶، ۲۸۸ ح، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳،
۳۲۲-۳۲۶
بدرچاچی ۲۶۹ ح
بدلیس ۲۶۹ ح، ۳۰۶
بدون ۳۲۵ ح
براکونی ← دراویدی
براگینسکی، ای. س. ۲۰۴ ح، ۲۵۲
براهونی (برانیان) ۲۴۳، ۳۱۴
بربری ۲۹۳
برتانی ۴۲ ح
برتلس، ا.ا. ۲۷۸، ۹۱ ح
- برتنکی ۷۹، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۴۰
بردیگ ۳۱۷
برزود ۳۲۴
برکی (برگسته) ← ارموری
برلن (برلین) ۱۹۱، ۲۵۴، ۲۵۵
برنشتام، آن. ۶۰ ح
بروجرد ۳۱۲، ۳۱۱
بروشن ۳۲۴
برهمایی (خط) ۴، ۲۰، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۹۰ ح، ۲۰۶
بریتانیا ۴۲ ح
بریج ملا ۲۹۰
بست [- ی] ۲۷۶
بسقان ۱۵۴ ح
بسید ۳۲۴
بصره ۲۸۷
بظلمیوس لاگ ۱۵۱
بعضی مسائل تاریخ زبان سفدی ۱۹۶ ح
بغداد ۱۰۵، ۱۴۷، ۲۲۷، ۲۶۶، ۲۶۹
بکت ۲۳۷
بلاساغون ۳۲۹
بلاش (ولگز - ولخش اول) ۶۹، ۱۵۷، ۱۹۲
بلغ ۵۴، ۵۵، ۸۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۴۹، ۲۳۲،
۲۳۳، ۲۶۱ ح، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۷۶-۲۷۸
بلعی، ابوعلی محمد ۲۶۵، ۲۶۶
بلنی تسکی، آ. م. ۸۵ ح، ۲۰۴ ح
بلوچستان [بلوچی] ۲۱، ۲۸، ۲۹، ۱۲۳، ۱۲۹، ۲۴۳،
۲۸۳، ۲۸۶ ح، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۴، ۲۹۷، ۲۹۸،
۳۰۵، ۳۱۲-۳۱۵، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲
۳۳۶-۳۳۸، ۳۴۰ ح
بلیو ۳۲۷ ح
بیمینی ۱۶۷، ۶۵
بندار ۲۶۲ ح
بندرعباس ← عباس [بندرا]
بن فی، ت. ۱۳۳
بنونیست، ا. ۵۵ ح، ۱۳۱ ح، ۲۰۴، ۲۰۵
بنیاد ۳۰۱
بوب، ف. ۶۸
بودایی ۱۲، ۱۵۳، ۲۰، ۱۶۰، ۱۸۷، ۱۹۶، ۱۹۸،
۱۹۹، ۲۰۴-۲۰۷، ۲۱۳، ۲۳۸
بودلیان ۲۵۵

۱۶۰. ۱۵۹. ۱۵۸. ۱۵۷. ۱۵۵. ۱۵۲. ۱۴۹.
 ۱۶۴. ۱۶۶. ۱۶۷. ۱۷۰. ۱۷۱. ۱۸۱. ۱۸۵.
 ۱۹۰. ۱۹۱. ۱۹۴. ۱۹۶. ۲۱۲. ۲۱۷. ۲۱۹.
 ۲۲۳. ۲۲۷. ۲۳۰. ۲۳۱. ۲۳۲. ۲۳۴
 پارس [- ی، پرسید] ۱۴. ۳۰. ۶۴. ۵۲. ۵۴.
 ۵۶. ۵۷. ۵۹. ۶۳. ۶۵. ۶۸. ۸۷. ۸۹. ۹۱.
 ۹۳. ۹۹. ۱۰۲. ۱۰۵. ۱۱۰. ۱۱۲. ۱۱۸.
 ۱۱۹. ۱۲۴. ۱۲۶. ۱۲۸. ۱۲۹. ۱۳۱. ۱۳۶.
 ۱۳۷. ۱۳۹. ۱۴۰. ۱۴۵. ۱۵۷. ۱۶۴.
 ۱۶۶. ۱۶۸. ۱۷۰. ۱۷۱. ۱۷۳. ۱۷۷. ۱۸۴.
 ۱۸۵. ۱۹۰. ۱۹۲. ۱۹۶. ۲۰۴. ۲۱۱. ۲۱۳.
 ۲۱۵. ۲۱۷. ۲۱۹. ۲۲۲. ۲۲۶. ۲۳۳. ۲۳۵.
 ۲۳۷. ۲۴۰. ۲۴۲. ۲۴۴. ۲۴۸. ۲۵۲.
 ۲۵۶. ۲۵۸. ۲۶۱. ۲۶۳. ۲۶۵. ۲۷۲.
 ۲۷۵. ۲۸۱. ۲۸۶. ۲۸۷. ۲۸۸. ۲۹۱. ۲۹۴.
 ۲۹۸. ۳۱۶. ۳۲۱. ۳۲۹. ۳۳۱. ۳۳۲. ۳۳۴.
 پارسی باستان ۴. ۳. ۱۲. ۱۴. ۱۷. ۱۹. ۲۳. ۲۸.
 ۳۰. ۳۵. ۴۵. ۴۶. ۵۳. ۵۷. ۶۰. ۶۲. ۶۴.
 ۶۷. ۷۰. ۷۹. ۸۰. ۸۴. ۸۸. ۹۰. ۹۲.
 ۹۵. ۹۷. ۹۹. ۱۰۰. ۱۰۲. ۱۰۴. ۱۰۵. ۱۰۹.
 ۱۱۱. ۱۱۲. ۱۱۳. ۱۱۵. ۱۱۷. ۱۲۲. ۱۲۳.
 ۱۲۶. ۱۲۷. ۱۲۹. ۱۳۱. ۱۳۳. ۱۳۵. ۱۳۷.
 ۱۳۹. ۱۴۱. ۱۵۹. ۱۶۳. ۱۶۷. ۱۷۲.
 ۱۸۱. ۱۸۶. ۲۱۱. ۲۱۳. ۲۱۴. ۲۱۵. ۲۱۷.
 ۲۱۹. ۲۲۰. ۲۳۴. ۲۳۱. ۲۳۲. ۲۳۴
 پارسی جدید (پارسی نو) ۲. ۱۵۹. ۲۳۴
 پارسی - دری [مقاله] ۲۷۸
 پارسی میانه ۲. ۱۲. ۱۳. ۱۹. ۲۳. ۳۴. ۳۶. ۵۶.
 ۵۸. ۶۴. ۶۷. ۶۸. ۷۰. ۷۲. ۷۶. ۷۷. ۸۷.
 ۱۰۲. ۱۱۸. ۱۳۱. ۱۴۰. ۱۴۲. ۱۴۵. ۱۵۴.
 ۱۵۷. ۱۵۸. ۱۵۹. ۱۶۳. ۱۷۵. ۱۷۷. ۱۸۱.
 ۱۸۲. ۱۸۴. ۱۸۵. ۱۸۷. ۱۹۰. ۱۹۳. ۲۰۶.
 ۲۱۲. ۲۲۰. ۲۳۴. ۲۵۰. ۲۵۹. ۲۷۲. ۲۷۵.
 ۳۰۷. ۳۳۱. ۳۳۲. ۳۳۴
 پارشوا ۵۹
 پاروپامیز ۲۹۲
 پاریس ۶۶. ۱۳۴. ۱۹۱. ۲۵۴. ۲۵۵
 پازند ۱۷۷
 پاسارگاد ۱۰۴
 پتاشنی ۲۸۳. ۲۹۴. ۳۲۸

- بوربون ۳۲۶
 بورنوف، ا. ۶۸، ۶۷
 بورینگونی ۳۲۱
 بوغازکوی ۹۷، ۴۵ ج.
 بوگتی ۳۱۴
 بوگو - دنبیر ۶۲ ج
 بولدیریف، آ. ن. ۲۶۵ ج، ۲۶۶ ج، ۲۷۸ ج
 بوندش ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۰۶ ج، ۲۵۶ ج
 بویناکسک ۳۱۵
 بونیر ۲۹۷
 بهائی ۲۸۷
 بهیان ۳۱۲
 بهدینان ۳۰۸
 بهمن یشت ۲۰۶ ج
 بیابانک ← مهرجان
 بیجورین، ن. یا. ۱۳۸ ج، ۱۵۴
 بیرجند ۱۹۲، ۲۹۴، ۳۱۳
 بیرونی، ابوریحان ۸۸، ۱۹۷، ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۳۹، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۶
 بیست [قلعه] ۲۷۶ ج، ۲۹۱
 بیستون ۵۴، ۶۰، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۷ ج، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۶۵
 بیزاس [بیزانتی] ۱۶۲، ۱۶۹، ۲۲۱
 بیکس ۳۰۸
 بیلگا ۳۱۶
 بیللی، ه. ۵۵، ۲۸۶
 بین النهرین ۱۴، ۲۰ ج، ۴۴ ج، ۵۱، ۵۷، ۵۸، ۸۹، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۰۵
 بین گیول ۳۰۶
 بیوار ۲۰۸
 بیمن ۱۵۴ ج
 پاپ [شهر] ۲۴۱، ۲۸۹
 پایونی ۳۲۱
 پاتانها ۲۴۳، ۲۹۸ ج، ۲۹۹
 پارت [- ی، پارتاوا] ۴، ۱۲، ۱۴، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۳۴، ۶۹، ۷۰ ج، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۳۸، ۱۴۵ - ۱۴۷

- پاکستان ۲۱، ۲۲، ۴۳، ۲۲۹، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۱،
۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۶، ۳۱۳ - ۳۱۵، ۳۲۷
پامبلی، ر. ۱۶۸
پامیر [- ی] ۲۱، ۲۲، ۲۷، ۲۹، ۳۴، ۳۵، ۱۴۹ ح.
۱۶۲، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۸۳، ۲۸۵،
۲۹۱ ح، ۲۹۲ ح، ۳۲۱ - ۳۲۵، ۳۲۵
پاوستوس بوزاند ۱۵۲
پتی تسین، گ. ۲۷۴ ح
پختو ← پشتو
پخته آباد ۲۸۸ ح
پراچی (پرچی) ۲۲، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۷
پراسون ۲۸۳ ح
پراکرتی ۱۵۵
پرچار ۲۹۱
پرسپولیس ۹۲
پرسیکا ۵۳
پرم ۱۶۷، ۲۰۲
پروتکتور ۱۵۲
پروکوبی قیصرانی ۱۵۲
پریچ مول ۲۸۹
پژواک ۲۹۱
پسکان ۳۲۸
پسکم ۲۸۹، ۲۹۰
پشانی ۲۴۳
پشاور ۲۴۳، ۲۸۵، ۲۹۷-۳۰۰، ۳۲۷
پشتکوه ۳۱۱
پشتو ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۶ ح، ۲۸۳ ح، ۲۸۴،
۲۸۵، ۲۹۴ ح، ۲۹۷-۳۰۱، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۵،
۳۳۶
پشتوتولنا ← فرهنگستان افغان
پشتون ← افغانستان [افغانی]
پشتوت [دهکده] ۲۳۶ ح
پشی کت ۲۳۷
پطراول ۲۳۰
پطرزبورگ ۱۰، ۹۱، ۲۵۵ ح
پطروگرذا ۲۳۵ ح
پلاس، پ. س. ۹
پلوتارک ۱۵۱
پلیو ۲۰۴
پمبک ۳۰۶
- پمپی تروگ ۱۵۲
پنتی کپه ۶۲ ح
پنج [دره، رود] ۲۳۷، ۲۹۰، ۳۲۲ - ۳۲۶
پنجاب ۴۳، ۴۴، ۲۲۸، ۳۱۳
پنج شیر ۲۸۳ ح، ۲۹۱، ۲۹۳، ۳۲۸
پنج کتاب ۲۵۰
پنج کر [دریا] ۲۲۹، ۲۹۷، ۲۹۸
پنج گور ۳۱۵
پنجی کنت ۲۰، ۸۴، ۸۵، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴ ح، ۲۳۷،
۲۵۷ ح، ۲۷۳، ۲۷۷
پنجانتتری ۳۰۱
پندنامک زرتشت ۱۶۸
پوتایا ← لی بیان
پوتسوف، م. د. ۳۲۶
پورداد، استاد ۴۲ ح
پوروگ ۳۲۵
پوستلوس، گ. ۹ ح
پوشکین، آ. س. ۲۸۸
پهلوی [روایت پهلویک] ۱۴، ۷۷، ۱۵۸ ح، ۱۵۹ ح،
۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷ - ۱۶۹،
۱۷۳ - ۱۷۸، ۱۸۷، ۱۹۰ - ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۱۳،
۲۵۶، ۲۵۷، ۲۷۳ - ۲۷۵
پهلوی [بندر] ۳۱۷
پیشان ۲۹۲ ح
پیترودلواله ۹۲
پی تیپ ۳۲۸
پیروشن ۳۰۱
پیرشاگی ۳۱۶
پیستارچیک، آ. ک. ۲۴۲ ح
پیشدادیان ۱۷۰
پیشکوه ۳۱۱
پیکولی ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶ ح
- تاناگوش ← ساتاگیدیه
تاتسی ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۴۱، ۲۴۹، ۲۵۰،
۳۱۵ - ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۴، ۳۳۷ - ۳۳۹،
۳۴۰ ح
تاتها و نقاط مسکونی و گویشهای ایشان

- اطلاعات انجمن تحقیق و بررسی در
آذربایجان] ۳۱۶ ح
تاجیک [- ی، تاجیکستان] ۱۲، ۳۰-۲۳، ۲۸،
۲۹، ۳۱، ۳۲، ۵۴، ۶۴، ۸۴، ۱۲۹، ۱۵۹ ح، ۱۶۱،
۱۶۲، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۱۷،
۲۲۵ - ۲۳۸، ۲۴۰ - ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۶،
۲۵۹، ۲۷۰، ۲۷۸ - ۲۹۵، ۲۹۷ - ۲۹۹، ۳۰۴ ح،
۳۱۶ ح، ۳۲۱ - ۳۲۸، ۳۳۰ ح، ۳۳۱ - ۳۳۴،
۳۴۰ - ۳۴۶
تاروم ۲۰۷، ۳۵
تاریخ ازبکستان شوروی ۲۳۱
تاریخ اشعار ملی تاجیک ۲۰۴ ح
تاریخ بخارا ۸۵، ۲۳۵، ۲۶۷، ۲۷۳ ح
تاریخ بیهقی ۲۲۸
تاریخ تکامل زبان ادبی پارسی ۲۲۶ ح
تاریخ جغرافیای باستان ۵۸ ح
تاریخ روم ۱۵۰ ح
تاریخ زین الاخبار ۲۶۸
تاریخ سلاله خان ارشد (تسیان خانشو) ۱۵۳
تاریخ سیستان ۲۶۲
تاریخ عمومی ادبیات ۱۵ ح، ۹۱، ۱۰۵، ۱۷۶ ح
تاریخ طبری ۲۶۵، ۲۶۶ ح
تاریخ ماد ۵۲ ح، ۵۷ ح، ۵۹ ح، ۸۹ ح، ۹۹ ح، ۱۲۴ ح،
۱۳۰ ح
تاریخ مختصر ادبیات پارسی یا ایرانی
باستانی ۱۷۶، ۱۰۵ ح
تاریخ مختصر شرقشناسی در روسیه ۲۵۴ ح
تاریخ مردم تاجیک (تاریخ قوم تاجیک) ۸۰ ح،
۲۳۱، ۲۳۲ ح
تاریخ مطالعات شرقی در اروپا و روسیه ۲۳۲ ح
تاریخ هنر باستانی ۹۲
تاریخ یمنی ۲۲۸
تازی [- ان] ← اعراب
تاشکند ۲۰۴ ح، ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲ ح، ۲۵۴ ح،
۲۵۵ ح، ۲۸۹ - ۲۹۱
تاش کورگان ۲۹۲ ح، ۳۲۴، ۳۲۶
تالستوف، س. ب. ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۱
تالستوی، آن. ۲۸۸
تالستوی، ل. ن. ۲۸۸، ۳۰۱
تالین ۳۰۶
- تامان ۶۲ ح
تامستونگ ۲۹۱
تان [سلاله] ۱۸۷
تانائیس ← دن
تاواریا ۱۷۳
تایمانی ۲۹۳، ۲۹۲
تنوفان بیزانسی ۱۵۲
توفیلاکت سیموکات ۱۵۲
تنی سپس ← چیش پیش
تبت ۲۰۲
تبریز ۲۷۶
تجربش ۳۲۰
تجن ۳۵
تحقیق ماللهند ۲۲۸
تخته بازار ۲۹۳
تخمسپاد ۵۸
تدسکو، پ. ۲۱۴
تذکره الشعرا ۲۵۷
تربت حیدری ۳۱۳
تربت شیخ جام ۲۹۲
نرشیز ۲۹۴، ۳۱۳
ترك [- ی، - ها] ۹، ۱۴، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۴،
۱۵۹ ح، ۱۹۸، ۱۹۰ ح، ۲۰۶ ح، ۲۲۶، ۲۲۷،
۲۳۱، ۲۳۳، ۲۴۴ - ۲۳۸، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۷۰،
۲۷۹ - ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۶ ح، ۲۸۷ ح، ۲۸۸، ۲۹۹،
۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۶، ۳۱۷
ترکستان ۱۴، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۳۶ ح، ۲۹۲، ۲۹۳،
ترکستان چین (ترکستان شرقی) ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۲۰،
۳۵، ۴۲ ح، ۶۲، ۶۳، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۶۰، ۱۶۹،
۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹،
۲۰۶ - ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۲۲، ۲۳۸، ۲۵۶، ۲۶۹،
۲۸۳، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۲۴، ۳۲۵ ح، ۳۲۶
ترکستان در زمان تهاجم مغول ۲۳۱ ح
ترکمن [- ی، ترکمنستان] ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۴۰، ۲۴۱،
۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۸۹ - ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۸ ح،
۳۰۶ - ۳۱۳، ۳۱۵
ترکمنستان شوروی ۲۱، ۱۲۳
ترکیه ۲۱، ۲۲، ۲۲۹، ۲۸۳، ۲۸۵، ۳۰۵ - ۳۰۸
۳۱۹، ۳۱۱ ح
ترمد ۲۷۶، ۲۹۰

- ترورك.و. ۲۰۹ ح
 تريثونه ← فريدون
 تشيك ناش [غار] ۳۶
 تفسير ۲۶۶
 تفسير يسنه ۶۸
 تفليس ۳۰۶
 تقسيم بندي آسيای ميانہ ۲۴۲ ح
 تكامل فنوداليزم و تأسيس دولت افغانان ۲۳۱
 تكان ۳۲۸
 تكله - مكان ۲۰۶، ۱۹۰
 تكه [قبيلة تركمن] ۲۸۱
 تل برزو ۲۰۲
 تلس [رود] ۱۴۹، ۱۵۰
 تلك ۲۹۳
 تميرخان شوره ← بوناكسك
 تو - خلو ۱۶۱
 توآگي ۳۰۳ ح
 توچي [دره] ۲۹۸، ۲۲۹
 تور ۲۳۲
 تورات ۲۵۰، ۵۳، ۵۲
 توران [- ي، قبيله] ۸۵، ۹۰
 تورايف، ب. آ. ۷۹، ۱۳۴
 تورچانيكوف، گ. ف. ۱۶۳
 تورسون زاده، ميرزا ۲۹۵
 تورفسان ۱۶۲ ح، ۱۹۰-۱۹۳، ۱۹۶، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۵۶ ح
 تولمان ۱۳۳، ۱۳۴
 توماس، ف. و. ۲۰۸
 تومپسون، ر. ۱۳۳، ۱۰۵
 تومسون، ج. ا. ۵۸ ح
 تونچلي ۳۰۶
 تهران ۶۵، ۵۷، ۱۱۱، ۲۸۷، ۳۱۸ ح، ۳۲۰
 تيجون ۳۱۹
 تيخسن، ا. ۹۳
 تيزناف ۳۲۴
 تيزه (تيگه) ۲۹۹
 تيمور [- يان] ۱۷۰، ۲۲۷، ۲۷۰، ۲۹۲، ۲۹۴
 تيورين، و. ا. ۱۲۴ ح
 ثعالي ۲۶۰، ۲۵۹
 ثيان شان ۱۵۴ ح
 جاتي ۲۹۸ ح
 جاده بزرگ ابريشم ۲۰، ۱۴۹، ۱۶۰
 جام [رود] ۲۹۷
 جامعه باستاني ۱۳۵
 جامك ۳۲۵ ح
 جامي ۲۲۹، ۲۷۷، ۳۰۱
 جان اف، عظيم ۲۵۴ ح
 جته [- ها] ۲۴۳
 جتي سو ← هفت آب
 جرم ۳۲۶
 جز - موريان ۳۱۲
 جزيره [بخش علياي بين النهرين] ۳۰۵، ۳۰۶
 جزيري، احمد ۲۵۶ ح، ۳۰۸
 جغرافيا ۱۳۸ ح، ۱۵۲
 جغرافيون و سياحان عرب ۲۳۱ ح
 جكسون، و. ۴۲ ح، ۹۰، ۱۰۵
 جگرخون ۳۰۸
 جلال آباد ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۳
 جلال الدين بلخي، مولانا ۲۴۸ ح، ۲۶۹
 جليل، ر. ۲۹۵
 جليل محمدبن فضل، امام ۲۳۶
 جمال الدين محمدعوفي ۲۶۹ ح
 جمبول ۱۵۰
 جمشيد ۸۴، ۲۷۳
 جمشيد [- ي، - ان] ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳
 جنگ يهود ۱۵۰ ح
 جورعلي محمدعلي ۱۹۹
 جوزجان ۲۷۶
 جوگيان ۲۹۰
 جوم [دشت] ۲۰۸
 جونسون ۱۳۴
 جونگار آلاناتو [جبال] ۱۵۴ ح
 جوين ۳۱۳، ۲۹۴
 جهانگشاي جويني ۲۶۹ ح
 جهشباري ۲۵۷، ۲۵۹
 جيزك ۲۸۷

فهرست نام‌ها و مفهوما ۴۰۷

- جیحون ۲۰، ۲۲، ۳۵، ۳۶، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۷۷، ۱۲۰، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۱، ۲۰۶، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۹۰، ۲۹۷، ۳۲۶
- حره ۲۷۴ حصار ۲۰، ۳۵، ۱۲۰، ۱۶۲، ۲۴۱، ۲۹۰، ۳۲۸ حق یاری ۳۰۶، ۳۰۸ حلب ۲۸۳، ۳۰۶ حمزة بن عبدالله الشاری ۲۶۳ حیدرآباد ۲۷۰
- چانول ۶۵ چاپاکچور ۳۰۶ چاتکال ۲۸۹، ۲۹۰ چاج ۲۰۴، ۲۳۹، ۲۷۶ چاراویمات ۲۴۲ چخوف، آ.پ. ۲۸۸، ۳۰۱ چزان نسیان ۱۴۸، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۵۴ چفانیان ۲۰۴ چک ۴۲ چمکت ۲۳۹ چناران ۲۹۳ چنگیزخان ۲۲۷، ۲۹۳ چو ۱۴۹، ۲۳۵ چورآیماک ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۸، ۲۹۹ چوست (چست) ۲۴۱، ۲۸۹ چهارلنگ ۳۱۲ چیترا ۲۹۱، ۲۹۷، ۳۲۶ چیرچیک ۲۴۰، ۲۸۹، ۲۹۰ چیس ران تاخما ۱۱۰ چیش پیش ۱۰۴، ۱۱۰ چین ۱۵، ۲۰، ۶۲، ۶۳، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۵، ۱۸۷، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۸۳، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۰۶ چپولمریک
- حاجی آباد ۱۶۴، ۱۶۵ حافظ شیرازی ۲۶۹، ۲۷۷ حایل [واحه] ۲۸۷ حبشه ۵۹، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۵ حبیبی ۳۰۱ حدود العالم ۲۲۸، ۲۶۷
- خادم ۳۰۱ خارابا ← پنجاب خاراخواتیش ← آراخوزیا خارس میلی ۲۷۴ خاش ۲۹۷ خان آباد ۲۹۱، ۲۹۳، ۳۲۷ خانزال قلعه ۳۱۵ خاور باستان ۱۴ خاورمیانه ۲۴۴، ۲۵۹، ۲۷۰، ۲۷۱ خاور نزدیک ۲۵۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۸ ختالیان (ختلان) ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۲۶، ۲۳۴ ختن [- ی] ۱۶۰، ۱۹۰، ۲۰۵ - ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۳۸، ۲۵۰، ۳۳۶ خجیس ۳۲۴ خداینامه ۱۷۲ خراسان ۱۹، ۵۴، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۱۱۹، ۱۵۷، ۱۹۰ - ۱۹۳، ۱۹۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۹، ۲۵۶ - ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۶ - ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۲ - ۲۹۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۳، ۳۰۸ خرده اوستا ۷۴، ۸۶، ۸۸ خرسوس ← سواستوپول خرمشیر ← اهواز خرنگان ۳۲۸ خزر ← کاسپی [دریا] خسفرگ ۳۲۳ خسرو [یسر سیاوش] ۸۵ خسرو اول ۱۷۱، ۷۲ خسرو کوادان اوت رتگی (داستان خسرو قبادان و

- غلام او (۱۷۱، ۱۷۳)
خشیایارشای اول ۶۰، ۸۸، ۹۴-۹۶، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۱
خشت ۲۹۳
خسترا ۸۰
خضر ۲۹۷
خلیج فارس ۵۹، ۶۳، ۱۱۸، ۱۳۷، ۲۸۳، ۲۸۷، ۳۱۳-۳۲۹
خلیل ۲۸۵
خنجان ۲۹۳
خوارج ۲۶۲
خوارزم [-ی، خواریزم] ۱۲، ۱۴، ۱۷، ۲۰، ۲۲، ۳۴، ۳۶، ۴۷، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۳، ۷۹، ۸۴، ۸۷، ۸۹، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۹۷، ۲۱۰-۲۱۲، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۳۹-۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۶، ۳۳۵
خوارزمشاه تکش ۲۴۰
خوارزمشاهیان ۲۷۰
خوانسار ۳۱۹
خوتای نامک (خودای نامک) ۸۴، ۱۷۰، ۲۷۳
خور [-ی] ۳۲۰، ۳۳۱، ۳۳۴
خورموک ۳۱۴
خوروگ [شهر] ۳۲۲، ۳۲۳
خوزستان ۵۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۸، ۲۵۰، ۳۱۱، ۳۱۲
خوزی [زبان] ۱۲۸
خوشحال خان هتاک ۳۰۱
خوف [-ی] ۳۲۲-۳۲۴، ۳۳۷
خوقند ۲۳۰، ۲۶۹
خونساری ۳۳۲-۳۳۴
خونزا ۳۲۶
خوی ۳۰۵
خوی چانو ۱۵۴
خویشکاریدتیگان (وظایف جوانان) ۱۷۱
خویشی زبانها ۹
خبیر ۲۹۸
خیرآباد ۱۹۹
غیرالبیان ۳۰۱
خیزی ۳۱۶، ۳۱۵
خیوه ۲۳۰
داداش اف، خ. ۳۱۶
دارمستتر، ج. ۹۱، ۱۷۲
داریوش اول ۵۹، ۶۰، ۸۸، ۹۰، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰-۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹-۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۶۵
داریوش دوم ۱۱۷
داستان خسرو قبادان و غلام او ← خسرو کوادان
اوت رتگی
داغ - جفود ۳۱۵
داغستان ۲۱، ۳۱۶، ۳۱۵
دالیمان ۲۳۶
دامغان ۱۴۷
دانت ۱۶۹
دانشکده فقه اللغة دانشگاه کابل ۳۰۰
دانشگاه دولتی آسیای میانه ۲۵۵
دانشگاه دولتی لنینگراد ۲۵۴
دانشنامه علانی ۲۶۸
دانگارین ۲۸۸
دانمارک [-ی] ۶۷، ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۹۲
دانوب (دونای) ۶۳، ۱۵۰
داهما (داهما) ۱۲۳
دایرة المعارف اسلامی ۲۸۶
دجله ۵۷، ۱۱۹، ۱۴۷، ۲۸۳، ۳۰۶، ۳۰۵
در [گردنه] ۳۲۶
در انگلستان ← سیستان
درانی ۲۹۸
دراویدی ۴۴، ۱۲۳، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۹۹، ۳۱۴
درباره ادبیات ۱۱، ۲۷۸
درباره تهیه فهرست منابع عربی برای تاریخ اروپای شرقی و قفقاز و آسیای میانه ۲۳۱
درباره جغرافیای شاهنامه ۲۷۴
درباره دو متن تاریخ طبری ۲۶۵
درباره نفوذ لغت فرس ۲۵۲

- دربند ۳۱۶، ۳۱۵، ۱۶۶
 در بیکان [قبایل] ۵۶ح
 در تاریخ تکامل زبان ادبی پارسی ۲۷۸ح
 در تاریخ لغتنامه‌های تاجیکی ۲۵۲ح
 درخت اسوریک اویز (درخت آشوری - نخل -
 ویز) ۱۷۱، ۱۷۲
 درزود ۳۲۴
 درزمج ۳۲۴ح
 در مورخت ۳۲۲، ۳۲۳
 درموضوع سقوط پادشاهی پارت ۱۱۲ح
 درن، آکادمیسین ب. آ. ۲۵۴، ۳۱۶، ۳۱۸
 درواز ۲۳۷
 دروازه [کوه] ۳۵
 دروازه آلان ۲۲۲
 درواز [- ی] ۲۳۸، ۲۹۱ح
 دروش [قلعه] ۲۹۱
 دروشن ۳۲۴
 دره بن ۳۱۳ح
 دری ۲۶۵، ۲۶۶، ۳۲۰
 دریال [دره] ۲۲۲
 دریای متوسط ← مدیترانه
 در یویکا ۵۶
 دزفول ۳۱۱
 دساسی، سیلستر ۹۳
 دستور تطبیقی ۶۸
 دستور مختصر زبان جدیدپارسی (دستور مختصر
 زبان در ایران کنونی) ۲۸۲، ۳۱۸ح
 دشت [دهکده] ۳۲۴
 دشت کویر ۱۳۶، ۱۳۷، ۲۱۳، ۳۱۹، ۳۳۵
 دشت لوت ۱۳۶
 دقیقی ۲۷۶
 دکایلوس، کنت ۹۲
 دمشق ۲۸۳، ۳۰۶
 دن ۱۵۰، ۱۵۱ح، ۲۲۱
 دنتس ۶۳
 دنیبر ۶۳
 دنیستر ۶۳
 دواشتیج ۱۶۱، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۵۹
 دوانه ← فرغانه
 دوخوان ۱۹۸
 دورک اورویوس ۱۶۰
 دوشنبه ← استالین آباد
 دولتشاه ۲۵۷
 دهانی، آ. ۲۹۵
 ده‌زینات ۲۹۳
 دیاربکر ۳۰۶
 دیاکونوف، ای. م. ۵۲، ۵۷ح، ۵۹، ۸۹، ۹۹ح،
 ۱۱۲ح، ۱۲۴ح، ۱۳۰ح، ۱۵۹ح
 دیاکونوف، م. م. ۱۱۲ح، ۱۵۹ح
 دیبلند ۳۲۸
 دیر ۲۹۷
 دیگوری ۳۰، ۴۴، ۱۴۱، ۱۶۳، ۱۸۱، ۳۰۳
 دیلم [- ان] ۲۷۶، ۳۰۵
 دیملی ۳۱۱
 دینکرت ۷۲، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۵۶ح
 دیوان عربخانه ۲۹۰ح
 دیودور سیسیلی ۱۵۱
 دیویچی ۳۱۵
 راثولینسون، گ. ۱۰۵، ۱۳۳، ۱۶۵
 راجن ۲۹۲ح
 رادلوف، و. و. ۱۹۸
 راس راووت ۲۳۷
 راسک، راسموس کریستیان ۶۷، ۹۰ح
 رأس مستند ۲۲
 راشق قلعه ۳۲۳
 راماسکوچ، آ. آ. ۲۵۵، ۲۸۸، ۳۲۱
 رجان ← برکی
 رحیمی، م. ۲۹۵
 رخش ۲۰۴
 ردر، و. گ. ۱۵ح
 رستاق ۲۳۶
 رستم ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۷۲، ۲۷۴
 رشت ۳۲۰
 رضائیه ۳۰۵، ۳۰۸
 رواندوز ۳۰۶، ۳۱۱
 روپروک، ویلهم (رونیسبروک) ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۳۱
 رودبار ۳۱۱، ۳۲۰

- رودکی ۲۶۳، ۲۷۰-۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۷
روزبه ۲۵۹
روزن، و. ر. ۲۵۴، ۲۵۵
روزنبرگ، ف. ۲۰۵
روسیه [روسی] ۵۲، ۵۱، ۹، ۱۵، ۲۰، ۴۲، ۴۳،
۷۶، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۳۴،
۱۵۰-۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵،
۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۲۱، ۲۲۲،
۲۲۹-۲۳۲، ۲۵۱، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۸،
۲۹۵، ۳۰۱، ۳۰۳-۳۰۵، ۳۰۸، ۳۱۲،
۳۱۶-۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۳۶
روشنی ۲۱، ۲۳، ۲۷-۲۹، ۳۲، ۷۹-۱۰۲، ۲۳۷،
۲۳۸، ۳۰۱، ۳۲۲-۳۲۴، ۳۲۷، ۳۳۶-۳۴۰
روکولانوی ۶۲
روم ۸۸، ۱۰۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۶۵، ۱۵۱، ۲۳۱، ۳۰۳،
رومان [-ی] ۱۰، ۴۲، ۱۱۳
رومیه الصغری ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۷۰
رومیه الکبری ۱۴۹
رونی ۱۹۰
رونی ارخونو-ینی سنی [کتیبه‌ها] ۱۵۴
ری (رغه) ۵۷، ۱۰۵، ۱۵۹، ۱۵۹
ریخت، ه. ۲۰۵
ریسنر، ای. م. ۲۳۱
ریشن [واحه] ۲۸۹
ریشیا ۲۹۱
زیگستان ۲۹۷، ۳۱۳
ریگ ودا ← ودا [ودایی]
رین ۳۲۵
ریند ۳۱۴
ریوی گونزالس د - کلاویخو ۲۳۱

زاب ۳۰۶، ۳۱۱
زاروبین، استاد ای. ای. ۲۳۷، ۲۴۰
زازا ۱۸۲، ۳۱۱، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۷
زاگروس ۳۰۵، ۳۱۱
زالمان، آکادمیسین ک. گ. ۹۱، ۱۰۵، ۱۳۴، ۱۷۵،
۱۷۶، ۱۹۱، ۲۰۵، ۲۱۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۷۲،
۲۸۲

زالمان، س. ۲۵۰
زاوالوا، و. ای. ۳۱۸
زبان اوستا و پارسی باستانی ۹۰
زبان پارسی باستانی ۱۳۴
زبان جدید مکتوب فارسی ۲۸۲
زبان خوارزمی، مدارک و تحقیقات ۲۱۱
زبان و فرهنگ عامیانه آسی ۳۰۳
زیونسی مخفی (?) ۲۶۹
زحمت آباد ۲۰، ۱۹۹
زرانشان ۱۹، ۳۵، ۵۴، ۸۴، ۱۲۰، ۱۵۹، ۱۹۹،
۲۳۵-۲۳۷، ۲۳۹-۲۴۱، ۲۴۴، ۲۷۷، ۲۸۹،
۲۹۲، ۳۲۸، ۳۲۹
زرانکا ← سیستان
زرتشت (زراتوشتر) [زرتشتیگری] ۱۸، ۴۷،
۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۵، ۷۴، ۷۶، ۷۹-۸۳، ۸۷،
۸۸، ۹۰، ۹۲، ۱۲۷، ۱۴۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۵۹،
۱۶۴، ۱۶۶-۱۷۰، ۱۷۷، ۱۹۰، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۷۲،
۳۱۹، ۳۲۰
زرنج (زرند) ۱۱۹
زروج ۳۲۴
زریادشاه ۲۷۴
زفره ۳۱۹، ۳۲۰
زگمیک ← یزغولی
زلنجوک ۱۶۳، ۲۲۱
زمخشری ۲۱۰
زند - اوستا ۶۷، ۷۲، ۹۱، ۱۶۸
زند - اوستا، تألیف زرتشت... ترجمه به‌زبان
فرانسه از اصل زند با تعلیقات و حواشی ۶۶
زندى [زبان] ۸۷
زوارش (اوزوارش، هزوارش) ۱۷۷
زووند ۳۱۷
زیبک ۳۲۵
زیدی ۳۲۸

ژمن [-ی] ۴۲
ژوستین ۱۵۱
ژوستین دوم ۱۴۹
ژوکوفسکی، و. آ. ۲۶۵، ۲۸۲، ۲۸۸، ۳۱۸-۳۲۱

فهرست نام‌ها و مفهرم‌ها ۴۱۱

سرخه [- ای] ۳۲۰، ۳۲۲ - ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۲۹

سرسواتی ← آراخوزیا

سرکند ۱۵۴ ح

سرگیوسکی، م. ۲۸۴ ح

سرمات [قبیله] ۳۰۳

سرمت [- ی] ۱۹، ۶۲، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۰، ۲۲۱

سرمشهد ۱۶۶

سریانی ۶۶، ۱۲۸ ح، ۱۵۱-۱۵۳، ۱۵۹، ۱۹۰، ۱۹۶، ۲۵۶ ح، ۳۰۷

سعدی شیرازی ۲۷۷، ۲۶۹

سفدی [سوغدگ، سوادا] ۴، ۱۲، ۱۴، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۳۴، ۵۴، ۵۵، ۵۷ ح، ۶۰، ۶۳، ۷۹، ۸۴، ۸۷، ۸۸، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۴۰ ح، ۱۴۵، ۱۴۷-۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۹-۱۶۲، ۱۹۰ ح، ۱۹۹-۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶-۲۲۲، ۲۲۶، ۲۳۴-۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۵۷ ح، ۲۶۰ ح، ۲۷۴، ۲۷۷، ۳۲۹، ۳۳۴ ح، ۳۳۵

سفداک [قومی سفدی] ۲۳۹

سفدیانا ← سفدی [سفدیان]

سفر به آن سوی سه دریا ۲۳۲

سفرنامه ناصر خسرو ۲۷۶

سفید رود ۳۰۵

سکاتیری پره دریه ۱۲۱

سکاتیگره خنودا (سکایان تیزخود) ۱۱۱، ۱۲۱

سکاخنومورگا ۱۲۱

سکایان پامیر [مقاله] ۶۰ ح

سکایی ۴، ۱۲، ۱۹، ۲۰، ۲۳، ۳۰، ۳۴، ۵۱-۵۳، ۵۶ ح، ۶۰-۶۲، ۷۹ ح، ۹۰، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۸-۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳ ح، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۱-۱۹۰ ح، ۲۰۵-۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۷۷، ۳۰۳، ۳۳۰ ح، ۳۳۵، ۳۳۶

سکستان ← سیستان (سجستان)

سکودره ۱۲۲

سکونخا ۱۱۱، ۱۱۰

سلتی ۴۲ ح

سلجوقیان ۲۲۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۸۷ ح

ساناگیدیه (ساناگینه) ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱

ساراسکا ۵۶

سارد ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱

سارگون ۵۸

ساری آسی ۲۸۹

ساریک [قبیله ترکمن] ۲۸۱

ساریکول [- ی، سرنفلی، سریقلی] ۷۹، ۲۹۲ ح، ۳۲۳-۳۲۶

سازمان ملل متحد ۲۸۶ ح

سازمان ملی در ناحیه خودمختار اویغور در سین

تسزبان - جمهوری خلق چین ۲۹۲ ح

ساسانیان ۱۸، ۱۹، ۴۶، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۶، ۷۷، ۸۷، ۹۳، ۹۵، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۶-۱۷۴، ۱۸۴، ۱۹۰-۱۹۲، ۲۰۶ ح، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۵۶ ح، ۲۶۵ ح، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۷ ح، ۳۱۶

ساکانی ۵۵

ساگارتی ۱۱۰، ۱۲۱

سالیه، م. آ. ۲۵۷ ح

سامی ۱۴، ۵۷، ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۷۳، ۱۷۵-۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۴ ح، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۸۳، ۲۸۶ ح، ۲۸۷ ح، ۲۴۶، ۲۶۳-۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۸

ساج بلاغ ۳۰۵

سینوس ۱۵۲

سبزوار ۳۱۳

سیبکین ۲۲۷ ح، ۲۲۸

سپنتامینیو ۲۷۲

ستوده، منوچهر ۳۱۸ ح

سغ ۲۸۹

سده [قریه] ۳۱۹

سرپل رود ۲۹۷

سرخ [دریا] ۱۱۳، ۱۲۴

سرخان دریا [رود] ۲۰۴ ح، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۶-۲۹۲، ۲۷۶، ۳۱۴

سرخ کت ۲۳۷

سرخ کتل ۲۰۸، ۲۰

- سلجوقيان بزرگ ۲۷۰ ح
سلطان سفدويادشاه سمرقند ۲۵۹
سلوکوس ۱۴۶
سلوکیه ۸۸، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۷ ح
سليمان ۳۱۲
سليمان [جبال] ۲۹۸، ۲۲۹، ۲۲۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۶۵، ۳۰۶، ۳۱۱
سمرقند [- ی] ۸۴، ۸۸، ۱۴۹، ۱۶۱، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۳۴-۲۳۷، ۲۴۱-۲۴۹ ح، ۲۶۹، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۷، ۲۸۹ - ۲۹۱
سمرکند ۲۳۷
سمعانی ۱۶۲
سمفون [- ی] ۳۳۱
سملگان ۲۹۳
سمنان [- ی] ۲۷۶، ۲۸۵، ۳۱۱، ۳۱۷ - ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۸
سمنگان ۲۹۰
سمیونوف، استاد آ. ۸۵ ح، ۲۴۰، ۲۵۵
سنجار ۳۰۶ - ۳۰۸
سند [رود] ۲۱، ۴۳ - ۴۵، ۵۹، ۶۴، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۴۳، ۲۸۳، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۱۲-۳۱۴، ۳۲۸
سندبادنامه ۲۷۵
سن ژرژ ۲۰۵
سنسکریت ۲-۴، ۱۳، ۳۸-۴۲، ۶۲، ۶۷، ۶۸، ۷۳ ح، ۸۰، ۸۲ ح، ۸۶، ۹۰، ۱۰۰ - ۱۰۲، ۱۲۰، ۱۳۹، ۱۹۶ ح، ۲۰۶، ۳۳۶
سنگسر [- ی] ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲-۳۲۴، ۳۳۶-۳۳۹
سنگلیج ۳۲۵
سنندج ۳۱۱، ۳۰۵
سنی ۲۸۷، ۲۹۳، ۳۰۷، ۳۱۴
سو [قریه] ۳۱۹
سوات [دره] ۲۲۹، ۲۴۳، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۰
سواستوپول ۶۲ ح
سوان ۱۱۹، ۳۰۶
سوئد [- ی] ۴۲ ح
سوئز [ترعه] ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۰
سونی ۳۳۲، ۳۳۴
سوداك ۶۳
سوراخانی ۳۱۵، ۳۱۶
سوریه [سوری] ۲۱، ۸۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۶۷ ح، ۲۶۶، ۱۷۱، ۸۵، ۸۴، ۶۶، ۱۱ ح
- ۳۰۵ - ۳۰۸
سوزنی سمرقندی ۲۶۹
سوزيانا [سوز] ← شوش
سو- لی ۱۴۹، ۲۳۵
سو- لی [خط] ۱۶۱
سون یون ۱۵۳
سویاب ۱۴۹، ۲۳۵
سیاوش [سیاورشان] ۸۵، ۲۷۲، ۲۷۳
سیاه [دریا] ۱۹، ۴۴ ح، ۵۳، ۶۲، ۶۳، ۱۵۰، ۲۲۱، ۳۰۳، ۳۳۵
سیبری ۱۴۸، ۱۵۴
سی پونج ۳۲۴ ح
سیحون (سیر دریا) ۳۵، ۷۸، ۶۳، ۷۹ ح، ۸۹، ۲۰۲، ۲۴۰
سیرت ۳۰۶
سینستان (سجستان، سکستان) ۶۵، ۸۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۴۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۱، ۲۰۶، ۲۲۶
۲۲۸، ۲۶۱ - ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۴
۲۷۶ - ۲۷۸، ۲۸۷، ۲۹۲، ۳۱۳
سیلوسترداسی ۱۶۷
سیم تسیان ۱۵۳
سین تیزیان ← ترکستان چین (ترکستان شرقی)
سیوان تیزیان ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۳۵
سیواس ۳۰۶
سیوند [- ی] ۲۶۵ ح، ۳۱۱، ۳۲۱، ۳۳۴
شاپور اول ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶ ح، ۱۶۷
شاپور دوم ۷۲، ۷۴ ح، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۰۶ ح
شاپور سوم ۱۶۴، ۱۶۵
شارجه ۳۱۳
شاردن ۱۶۷، ۹۲
شاش [- ی] ← چاغ
شاوود ۳۲۵ ح
شاه بهرام ۱۷۲
شاه دره ۳۲۲، ۳۲۳
شاهرود ۳۰۵
شاهسون ۲۸۷ ح
شاهنامه ۱۱، ۶۶، ۸۴، ۸۵، ۱۷۱، ۲۶۶، ۲۶۷ ح

شیرآباد ۲۸۹
 شیرآباد دریا [رود] ۲۸۹، ۲۴۱
 شیراز ۹۲، ۱۰۴، ۱۶۴، ۲۷۷، ۲۸۵، ۲۸۷، ۳۰۵
 ۳۲۱، ۳۱۲
 شیروان ۳۰۵
 شیشا ۲۹۱
 شیعه ۲۸۷، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۷، ۳۱۸، ۳۱۲
 شیک زیک ۳۲۶
 شیل و ۱۳۳
 صاحب ختلان ۱۶۱
 صدرالدین عینی ۲۹۴، ۲۹۵
 صرب [-ی] ۴۲ ح
 صفاریان ۲۲۶، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴
 صفویه ۱۶۷ ح، ۲۲۷ - ۲۲۹، ۲۷۰، ۳۰۷
 صلیبیون ۳۰۸
 صوفیان ۲۶۵
 ضحاک ۲۷۳، ۸۴
 ضیاءالدین نخشی ۲۶۹ ح
 طاق آب ۳۲۸
 طاق بستان ۱۶۴، ۱۶۵
 طالش [-ی، -ان] ۲۱، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۱۸۲، ۲۳۰، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۵۰، ۲۸۶ ح، ۳۱۷، ۳۱۸
 ۳۳۱ - ۳۳۴، ۳۳۶ - ۳۴۰
 طالقان ۳۲۰
 طاهر همدانی، بابا ۲۶۲ ح
 طاهریان ۲۲۶، ۲۵۷، ۲۶۱
 طبری ۱۵۴، ۱۹۹، ۲۳۴، ۲۵۹، ۲۶۱ ح، ۲۶۶
 طخاری [طخارستان] ۴۲ ح، ۱۴۸، ۱۵۲ ح، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۹۰ ح، ۲۰۴ - ۲۰۸، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۳۷
 طوس ۲۳۴، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۸-۲۷۶
 طوطی نامه ۱۷۲، ۲۶۹ ح
 طهران ۲۵۴، ۲۷۳ ح
 طهمورت [طهه روپا] ۸۴، ۲۷۳

۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۲، ۳۱۲
 شاهنامه بایسنقری ۱۷۰
 شچریا، آکادمیسین ل. و. ا ح
 شخ [رود] ۲۸۹
 شرح نسخ خطی فارسی و تاجیکی انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم ۲۵۴ ح
 شرح نسخ خطی فارسی، عربی و ترکی کتابخانه اصلی دانشگاه دولتی آسیای میانه ۲۵۵ ح
 شرف‌الدین [امیربدلیس] ۲۶۹ ح
 شرفنامه بدلیسی ۲۶۹ ح
 شعوبی، [نهضت] ۲۶۱
 شعوبی بشارین برد ۲۶۰ ح
 شگرن، آکادمیسین آ. ۳۰۳
 شماخی ۳۱۵
 شوبد ۳۲۲
 شوتول ۲۹۰، ۳۲۸
 شورآب ۲۹۰
 شوروی ۱۹-۲۲، ۳۶، ۸۰، ۸۴، ۸۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۴ ح، ۱۵۷ ح، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۹۲، ۲۳۱، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۷۶ ح، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۳ - ۳۱۷، ۳۲۲ - ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۲۹
 شوش ۵۷، ۶۰، ۱۱۱، ۱۱۲ ح، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۶۰، ۱۹۲
 شوشتر ۳۱۲
 شوشه ۳۰۶
 شوغان [-ی] ۲۱، ۲۹، ۲۳، ۷۹، ۱۶۲، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۴۰-۲۴۲، ۲۴۶-۲۴۸
 شول، ای. ب. ۲۹۲ ح
 شولمانوآشاریدوی سوم ۵۸
 شولوخوف، م. ۲۸۸
 شومر ۵۱
 شهرسبز - کش
 شهرستانهای ایران شهر (شهرهای ایران) ۱۷۳
 شهرک ۲۹۳
 شهرزاد [-یان] ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۸
 شبانیان ۲۲۷
 شبیرغان (شبورغان) ۲۷۶ ح
 شبیاد ۳۲۴
 شیخان مراغه ۲۶۱ ح

طيسفون ۱۴۷

ظهران ۲۸۷

غازی خان ۳۱۳

غرجستان ۲۷۶

غررا ۵۲

غز ۲۴۰

غزالی مشهدي ۲۶۹ ح

غزنویان ۲۶۸، ۲۷۰ - ۲۷۶ ح

غزنه [غزنی] ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰ - ۲۷۷ ح

۲۹۸ ح، ۲۹۹

غفار اف.م.آ. ۲۸۲

غفوراف. ب. گ. ۸۰ ح، ۲۳۱، ۲۳۲ ح

غلزانی ۲۴۳

فارابی ۲۵۹

فارس [- ی] ۱-۳، ۵، ۱۲ - ۱۵، ۲۱ - ۲۳، ۲۷ ح،

۲۸ - ۳۲، ۴۷، ۵۸، ۶۴، ۸۴، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۲۷،

۱۲۹، ۱۳۱ ح، ۱۴۷، ۱۵۹ ح، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۲،

۱۷۵ ح، ۱۸۱ - ۱۸۶، ۱۹۰ ح، ۲۰۲، ۲۱۰،

۲۱۴ ح، ۲۱۷، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۰،

۲۳۴ - ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵،

۲۴۹ - ۲۵۲، ۲۵۴ - ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰ ح،

۲۶۱ ح، ۲۶۲ - ۲۷۲، ۲۷۶ - ۲۸۲،

۲۸۴ - ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۹، ۳۰۰،

۳۰۵ - ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۳۱ - ۳۳۴،

۳۳۶ - ۳۴۰

فاسیان ۱۵۳

فاوست بوزاند ← پاستوس بوزاند

قایوم ۱۹۱

فتودوسیا ۲۲۲

فوات ۴۴ ح، ۵۷، ۱۱۹، ۱۶۰، ۲۷۲ ح، ۳۰۶، ۳۰۵

فرادا ۱۱۰

فراکبه ۱۲۲

فرانسه ۲، ۳۶، ۴۲ ح، ۶۶، ۶۷، ۹۱، ۱۳۱ ح، ۱۷۳،

۱۷۴ ح، ۱۷۵ ح، ۱۸۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۸۲،

۲۸۸

فرانگ راسیان ← افراسیاب تورانی

فراه ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۱۳

عباس [بندر] ۳۲۱

عباس اول، شاه ۳۰۵

عباسیان ۲۵۷

عبدالقدیر بیدل، میرزا ۲۶۹ ح

عبدالله بن طاهر، امیر ۲۵۷

عبری ۱۷، ۵۲، ۱۲۸ ح، ۲۴۹، ۲۵۰

عتبی ۲۲۸

عثمانی ۳۰۷

عجم ۲۶۶

عراق ۲۱، ۲۲، ۱۶۵، ۲۲۷، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۷،

۳۰۵ - ۳۰۸، ۳۱۱

عرب [- ی] ← اعراب

عربستان ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۴۷، ۱۵۰، ۲۳۵ ح،

۲۵۹، ۲۸۳، ۲۸۷، ۳۱۳، ۳۲۹

عربی [شبه جزیره] ۲۸۷

عرفی شیرازی ۲۶۹ ح

عشق آباد (اشك آباد) ۳۶، ۱۴۷، ۱۵۷ ح، ۱۹۲،

۱۹۳، ۲۷۶ ح، ۲۸۷، ۳۰۶

عقیر ۲۸۷

علاءالدوله، خواجه ۲۶۸

علی شنگ [دره] ۲۴۳ ح

علینگر [دره] ۲۴۳ ح

عمان [خلیج] ۱۲۰، ۱۲۸، ۳۱۲، ۳۱۳

عمرخان، امیر ۲۹۵ ح

عمرخیام نیشابوری ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۷

عنصری بلخی ۲۶۸، ۲۸۰

عهد عتیق ← تورات

عیلام [- ی] ۱۴، ۵۲، ۵۷، ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۵،

۱۰۹ - ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱،

۱۲۲ ح، ۱۲۵، ۱۲۸ ح، ۱۲۹ - ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۹،

۲۹۰

عینی ۳۲۸

- فرای، ر. ۱۱۲ ح
 فرتدر [ها] ۱۵۷ ح
 فرخ رود ۲۹۳
 فرخی سیستانی ۲۷۷، ۲۷۰، ۲۶۸
 فردوسی ۶۶، ۸۴، ۸۵، ۱۵۹ ح، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۷ ح، ۲۷۰ - ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۱۲
 فرغانه ۶۳، ۱۳۸، ۱۴۹، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۳۹ - ۲۴۱، ۲۸۹، ۲۹۰
 فرغانی [لهجه] ۲۷۶، ۲۵۹
 فرگرت ۵۴
 فرن گراسیان ← افراسیاب
 فروتیش ۱۱۰
 فرهنگ پهلویک ۱۷۷
 فرهنگستان افغان ۳۰۰
 فرهنگستان علوم امپراطوری ۲۰۵ ح
 فرهنگستان علوم تاجیکستان ۲۰۴ ح
 فرهنگستان علوم شوروی ۳۴ ح، ۱۱۲ ح، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۲۱
 فرهنگ مشرق ایران در عهد باستان ۷۸
 فریدریخ، ژ. ۱۲۸
 فریدون (فرشته نونه) ۸۴، ۲۷۲، ۲۷۳
 فریزند ۳۲۰
 فریمان، آ. آ. ۳۴ ح، ۷۶، ۹۱، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۳۴، ۱۹۹، ۲۰۵ ح، ۲۰۸ ح، ۲۱۰، ۲۱۱
 فلاوور ۱۶۶
 فلاندن ۱۶۷
 فلاوی، یوسف ۱۵۰ ح
 فلسطین ۱۲۵
 فن دریا ۳۲۸
 فنلاند [-ی] ۹، ۶۳، ۶۴
 فنیقی ۱۳۱، ۲۴۶
 فهرست اسناد دست نبشته... ۲۰۸ ح
 فهرست اقوام ۲۱۶
 فهرست فرهنگهای فارسی ۲۵۲ ح
 فهرست نسخ خطی شعبه تاریخ کتابخانه مرکزی بخارا ۲۵۵ ح
 فهرست نسخ خطی فارسی و ترکی، تاتاری و عربی کتابخانه دانشگاه امپراطوری سانکت ۲۵۵ ح
- فیروزآباد ۱۶۴، ۱۶۶
 فیروزکوهی ۲۹۲
 فیوزه ۳۰۶
 فیض آباد ۱۶۲، ۲۹۱
 فیلادلفی ۱۹۱
 فابوس بن وشمگیر ۲۶۷
 قاجار ۲۲۹، ۲۸۷ ح
 قادرونکی، حاج ۳۰۸
 قارص ۳۰۶
 قاری عبدالله ۲۹۱
 قاهره ۱۶۱ ح
 قاین ۲۹۴، ۳۱۳
 قبادیان ۸۸، ۱۵۹ ح، ۱۶۲، ۲۶۹، ۲۷۷
 قبیاق ۲۴۰
 قتیبه بن مسلم الباهلی ۲۵۷
 قدری جان ۳۰۸
 قرآن ۲۳۵، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۵۷، ۲۶۴
 قراخانیان ۲۲۷، ۲۳۹
 قراقلیاق [-ی] ۲۱۱، ۲۴۱
 قریلگسون ← کارابالگاسون
 قره‌تال ۱۵۴ ح
 قره‌تکین [کوه] ۳۵
 قردو ۳۰۷
 قرشی ۲۸۹
 قرقز [-ی، قرقزستان] ۲۰۲، ۲۴۱، ۲۸۳، ۲۸۸ ح، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۲۳ ح
 قره‌تکین ۲۹۱ ح
 قره‌قلپاق [-ی] ← قراقلیاق [-ی]
 قره‌کیوس ۳۰۶
 قزل ایرماک ۵۹ ح، ۱۱۹
 قزلباشان ۲۴۲
 قزل مزار ۲۸۸ ح
 قزل مو ۲۴۱
 قزمینی ۲۱۰
 قزوین ۳۰۵، ۳۱۱، ۳۱۶ ح، ۳۲۰
 قسطنطنیه ۱۵
 قشقانی ۲۸۷ ح

کارهای انستیتوی شرقشناسی علوم
ازبکستان ۲۵۴ح

کاری نیان ۱۲۲

کازاخستان [کازاخسی] ۳۵، ۱۵۴ح، ۲۴۱، ۲۸۳،
۲۹۰، ۲۸۹

کاسپی [-ان] ۱۹، ۲۱، ۳۵، ۵۶ - ۵۸، ۱۱۹، ۱۲۳،
۱۴۷، ۲۴۹، ۲۵۶ح، ۲۶۰، ۲۶۲ح، ۲۶۷، ۳۱۱،
۳۱۸، ۳۱۷

کاسویج، ک. آ. ۹۱، ۱۳۳

کاسی ۵۷

کاشان ۶۵، ۳۱۹، ۳۲۰

کاشغر ۲۰۶، ۳۲۴

کافرستان ۲۹۷

کافرنگان [زرد] ۸۸، ۱۵۹ح، ۱۶۲، ۲۴۱

کال.ا. ۲۵۴ح

کالاج [دهکده] ۲۳۶ح

کالاشا ۲۸۳ح

کامرون، گ. ۱۰۵، ۱۳۴

کامیش لی ۳۰۶

کان [خاندان] ۲۰۱

کان بادام ۲۴۱

کان گورم ۳۲۷

کاوالو ۲۹۰

کپنهاگ ۹۰

کیورجال ۳۱۷

کتاب پادشاهان ۵۲، ۲۵۰

کتاب حزقیال نبی ۲۵۰

کتاب درسی زبان اوستایی ۹۱

کتاب تاریخی به زبان فارسی ۲۳۱

کتاب تألیفات عمده درباره موزه آسیانی ۲۵۴ح

کنسیاس ۲۷۴، ۵۳

کنسی فون ۱۴۷

کنه گن (کنه گان) ۲۹۱ - ۲۹۳، ۲۹۸ح

کنه - کورگان ۲۸۷، ۲۹۰

کنیاور (کنخیاور) ۶۵

کجراوت [دهکده] ۲۳۶ح

کخوار ۲۹۷

کراچکوسکی، آکادمیسین ای. یو. ۱۷۲ح، ۲۰۵ح،
۲۳۱ح، ۲۵۹، ۲۶۰ح

کربا ۳۱۵

قصر شیرین ۱۶۵

قطران تبریزی ۲۶۸، ۲۷۶

قفقاز [-ی] ۹، ۱۴، ۲۰ - ۲۲، ۲۷، ۶۳، ۱۲۰،
۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۶۷، ۲۲۱، ۲۲۹،
۲۳۰، ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۸۳، ۲۸۷، ۳۰۱، ۳۱۶

قفقاز مقدم ← ماوراء قفقاز

قلزائی ۲۹۸

قلعه ۲۹۳

قلعه نو ۲۹۲، ۲۹۳

قندهار [-ی] ۵۶، ۱۲۱، ۱۲۵، ۲۰۸، ۲۲۹، ۲۸۵،
۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۷ - ۳۰۰

قوانین اوستائی و پهلوی، کتابخانه دانشگاه

کپنهاگ ۹۰

قوچان ۲۹۳، ۳۰۵

قوناخ کند ۳۱۵

قوندوز ۲۹۷، ۳۲۷

قونیه ۳۰۶

قهر - نرسه ۱۶۶

قهرود ۳۱۹

کانتانی، ل. ۲۳۱

کانوفمان، ک. و. ۱۹۶ح

کاپانوف، س. ک. ۲۰۹ح

کابل ۵۶ح، ۱۲۰، ۱۴۸، ۲۲۹، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۶۲،
۲۸۳ح، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۲۷، ۳۲۸

کاپادوکیه (کت پتوکه) ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱

کاپرانوف، و. آ. ۲۵۲ح

کانی ۲۸۳ح

کاتیاگو-طبرسان ۳۱۵

کارابالگاسون ۱۹۸

کاراشر [واحه] ۴۲ح

کارپینی، پلانو ۲۳۱، ۲۳۹

کارمیشف، ب. خ. ۲۴۲ح

کارناسک ارتخشیر بابکان (کارنامه اردشیر

بابکان) ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۷۵

کارون ۵۷، ۱۱۸

کارهای انستیتوی زبان فرهنگستان

شوروی ۱۲۴ح، ۱۹۹

فهرست نام‌ها و مفهوما ۴۱۷

کلیاب ۱۶۱ ح، ۲۰۸، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۲ ح، ۲۸۸ ح،
۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳

کلیله و دمنه ۱۷۲، ۲۰۴، ۲۷۵

کمیجیه (کامبیز) ۵۹، ۹۵، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۰ ح

کمدی الهی ۱۶۹

کنار [رود] ۲۴۳ ح، ۲۸۳ ح، ۲۹۱ ح، ۳۲۶

کنار دریا [ایالت] ۱۱۸، ۱۱۹

کنت، رز، ۱۱۲ ح، ۱۳۱، ۱۳۴

کنیه المؤمنیه ۲۱۰

کنیگ، و، ۱۲۸

کونن لون ۳۲۶

کوبا ۳۱۶ ح

کوبان ۱۶۳

کوته ۲۹۷

کوچ [واحد] ۴۲ ح

کوچخی سار ۳۰۶

کوچکارود ۲۹۷

کودگون ۳۱۹

کورآب ۳۲۸

کورام [رود] ۲۹۸، ۲۲۹

کوردان شبانان ۳۰۷

کوروش [کهنر] ۵۳، ۱۰۴ ح، ۱۱۰ ح

کوروش، وف، ۱۵، ۹۱، ۱۰۵، ۱۷۶ ح

کوروش کبیر ۵۲، ۵۹، ۹۵، ۹۶، ۹۹، ۱۰۴، ۱۱۰ ح،

۱۳۰، ۱۱۹

کوروشنامه ۳۰۷ ح

کورمانجی ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۳۷

کوست ۱۶۷

کوستاخاگوروف ۳۰۳

کوشانیان ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۶۱، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹ ح

کوشک ۲۹۲، ۲۹۳

کوشی یا ← حبشیان

کوکچ [رود] ۳۲۶

کولیاچ ۳۱۳ ح

کولیان ۲۹۰

کوم [رود] ۱۹۹

کومانی [لهجه] ۲۳۹

کومزاری [لهجه] ۲۲، ۲۸۳، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۳،

۳۳۴

کومی پرمیاکی ۶۴

کربلا ۲۸۷

کریوتر ۱۶۷

کرتار ۳۱۲

کرج (کرج) ۶۲ ح، ۶۳

کرخه ۵۷، ۱۱۸، ۳۰۵، ۳۱۱

کرد [-ی، -ستان] ۳، ۱۲، ۲۱ - ۲۳، ۱۴۰ ح،

۱۵۷ ح، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۸۲، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۱۵،

۲۳۰، ۲۴۰، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۶، ۲۶۹، ۲۷۰،

۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۶ ح، ۲۹۸ ح، ۳۰۵ - ۳۰۸، ۳۱۱،

۳۱۲، ۳۱۶ ح، ۳۲۱، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۴،

۳۳۷ - ۳۴۰

کردوک ۳۰۷

کردیر ۱۶۶

کرستوماتی (منتخب اوستا) ۹۱

کرکا ۱۲۲

کرکوک ۳۰۶، ۳۱۱

کرگالیک ۲۹۲

کرمان ۶۵، ۱۲۳، ۱۲۵، ۲۲۶، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵ ح،

۲۸۷، ۳۱۴، ۳۱۹

کرمانشاه ۱۰۵، ۱۶۵، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۱

کرمنه ۲۸۹

کروشنی ۱۶۲

کریستین سن، آ، ۵۵ ح، ۵۶ ح، ۹۰

کریمه ۶۳، ۱۵۰، ۲۲۲

کزنفون ۵۳، ۸۷، ۳۰۷

کسان سای (کاسان سای) ۲۸۹، ۲۹۰

کش (شهر سبز) ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۸۹

کشتوت ۲۳۷

کشف رود ۲۹۲، ۲۹۳

کشک دره ۲۳۵

کشکه - دریا ۲۳۹ - ۲۴۱، ۲۸۹

کشمیر ۱۴۸، ۲۰۲، ۲۹۷، ۳۲۶

کشه ۳۱۹، ۳۲۰

کشی ۳۲۸

کعبه زرتشت ۱۶۵، ۱۶۶ ح

کلات ۲۹۱، ۳۱۳ - ۳۱۵

کل بجار ۳۰۶

کلته منار [فرهنگ] ۳۶

کلکته ۱۵، ۲۵۴

کلون عبود ۳۰۵، ۳۲۱

- کومی زیربانی ۶۴
کوتنا ۳۲۲
کوهات ۲۹۸
کوه بابا [جبال] ۲۹۷
کوی - کريل - گان - کلا ۲۱۰
کوبی شف ۲۸۹
کوبته ۳۱۳
کوبنت کورتس روف ۱۵۱
که رودی ۳۴۰
کهگیلویه ۳۲۱، ۳۱۲
کیافرون ۳۱۹
کیاکسار ۵۹
کیان ۱۷۰
کیریچ نیکوف، آ. ۱۵ ح
کی روف ۱۶۷
کی سنجاق ۳۰۶
کیکوکی ۴۵ ح
کیلوار ۳۱۵
کیلیک ۱۲۳
کینگ، ل. ۱۰۵، ۱۳۳
کیومرث ۸۴، ۱۷۰، ۲۷۳
- کردیز ۲۶۸
گرشویج، ای. ۲۰۵
گران ۵۶، ۲۸۷ ح، ۳۱۸
گروفتند، گ. ۹۳ - ۹۷
گروزی، ب. ۱۷، ۳۱۵
گروندریس ۲۱۲
گریازنویج، ب. آ. ۲۶۵ ح
گریشمن ۱۱۲ ح، ۱۶۱ ح، ۲۰۸ ح
گریگورف، و. ای. ۴۴ ح
گز [- ی] ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۳۲، ۳۳۷
گشتاسپ ۷۲
گل ۱۵۰
گلپایگان ۳۱۹
گلخن ۲۹۵ ح
گلدنرک، ف. ۹۰، ۹۱
گلران ۲۹۲
گنج خانه ۱۱۷ ح
گنج شیز [آتشکده‌ای در اورمیه] ۶۹
گنجه ۱۶۷، ۲۷۷
گنجینه آمو دریا [مجموعه] ۱۵۹ ح
گندمک ۲۹۱
گنگ [دره] ۴۴
گوتا ۲۵۴، ۲۵۵
گوتیو، ر. ۴، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۰۵
گوجاران دیر ۲۴۳
گوران [- ی] ۳۱۱، ۳۳۰-۳۳۲
گوربند ۲۸۳ ح، ۲۹۱
گورکی، ماکسیم ۱۱، ۲۷۸ ح، ۲۸۸، ۳۰۱
گورگانیان ۵۶
گورون ۳۲۲، ۳۲۳
گوزکانان ۲۲۸، ۲۶۷
گوگول، ن. و. ۲۸۸
گوما ۲۹۲ ح
گومالا [دره] ۲۲۹
گومال رود ۲۹۸
گونت ۳۲۳
گیب، ه. آ. ر. ۲۳۱
گیجد ۲۸۹
گیزل دن ۶۳
گیگر، و. ۵۶ ح، ۷۸، ۹۱، ۳۱۷
- گانو ۲۴۳ ح
گانه‌ها (گندها) ۷۴، ۷۵، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۶، ۸۷، ۱۳۷، ۹۱، ۸۹
گالش ۳۱۸
گاندار [گندار] - قندهار
گاوا ۵۴، ۵۵
گنورگیف، و. ای. ۴۳ ح
گنوماتای مغ ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۷ ح، ۱۲۴
گیر - زرتشت [- یگری]
گیرقلعه (گورکاله) ۸۸
گجرات [- ی] ۶۵، ۷۳ ح
گدوزیا - مکران
گراماتیکا ۹۱
گربند ۳۲۷
گرجی [گرجستان] ۱۴، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۶۷، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۶

۱۱۵، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۷،
 ۱۷۲، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۱،
 ۲۳۲، ۲۵۴، ۲۶۰، ۳۰۳،
 لوتو- لان ۱۴۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۰۸
 لوب - نور [دریاچه] ۱۴۹
 لوت [کوبر] ۳۱۲
 لوت کوه [رود] ۳۲۶
 لوگر ۳۲۷
 لولوبی ۵۷
 لولیان ۲۹۰
 لون ۳۱۳
 لهستان [- ی] ۴۲
 لی بیان ۱۲۲
 لیتوانی ۴۲
 لیت وینسکی، ب. آ. ۲۰۹
 لیدی ۱۱۹، ۱۲۵
 لیوتوف، ا. ا. ۲۵۴
 لیوشیتس، و. آ. ۱۱۲، ۱۵۹، ۲۰۸، ۲۳۷

م. ا. سالتیکوف شچدرین [کتابخانه] ۲۵۴

مانراسی ۳۱۵
 ماتیکان چترنگ (داستان و با کتاب شطرنج) ۱۷۱
 ماتیکان هزار دانستان (کتاب هزار دستور) ۱۷۲
 ۱۷۳

ماد [- ی، - یان] ۱۹، ۵۱ - ۵۳، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۳،
 ۸۹، ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۸ - ۱۲۲، ۱۲۴،
 ۱۲۶ - ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۵۰، ۲۱۳،
 ۲۳۰

مار، آکادمیسین ن. یا. ۲۷، ۳۳
 ماراش کر ۳۰۶
 مارتیا ۱۱۰
 ماردین ۳۰۸، ۳۰۶
 مارکوبولو ۲۳۱
 ماروشچنکو، آ. آ. ۱۶۸
 ماری ۲۱، ۵۴، ۲۹۰، ۲۹۳، ۳۱۳، ۳۱۴
 مازندران [- ی] ۲۹۲، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۳۱
 ماسرمی ۳۲۱
 ماسون، استاد م. آ. ۱۹۳

گیلکی [گیلان] ۲۷۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۳۱، ۳۳۲
 گیل گیت ۲۹۷، ۳۲۶
 گیومرتن (گیومرتان) - کیومرت

لاتین [- ی] ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۴۲، ۴۳، ۶۳،
 ۸۰، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۳۳، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۷۶،
 ۱۷۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۹، ۲۹۵، ۳۰۴، ۳۰۵،
 ۳۰۷، ۳۱۶، ۳۲۴

لاتیشف، و. ۱۵۲

لاجین ۳۰۶

لاداکخ ۲۰۲

لار [- ی، لارستان] ۳۱۳، ۳۲۱

لازارپارتسی (لازارپاری) ۱۵۲

لاس بلا ۳۱۳، ۳۱۴

لاسگرد [- ی] ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۶،
 ۳۳۹، ۳۴۸

لاهور ۲۶۹

لاهیجان ۳۱۸

لیاب‌الالباب ۲۷۰

لینان ۳۰۸

لیسا [رود] ۱۵۴

لونی ۴۲

لر [- ی، - ان] ۲۱، ۲۲، ۲۴۵، ۲۸۵، ۲۸۶،
 ۲۹۸، ۳۰۵، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۲۱، ۳۳۱، ۳۳۲

لطیفی ۲۹۱

لغات سفدی در زبان تاجیکی ۲۳۷

لغت فارسی - روسی ۲۸۲

لغت فرس (لغتنامه اسدی طوسی) ۲۷۷

لغتنامه ایرانی باستانی ۹۰، ۱۳۴

لغت نامه‌های تطبیقی زبانها و لهجه‌ها ۹

لگمان ۲۹۱

لننس، و. ۲۰۵

لندن ۲۵۴

لنکران ۳۱۷

لنگرود ۳۱۸

لنین آباد ۲۴۱، ۸۴

لنینگراد ۵۲، ۵۷، ۹۱، ۹۹، ۱۱۲، ۱۱۳،

- ماکو ۳۰۷، ۳۰۵
ساگاسی ۳۱۴
ماگیدویج، ای. ۲۴۲ ح
مال ← جزیری، احمد
مالابار ۲۵۰، ۶۵
مالوج ۳۲۲
مالی، شیخ ۳۰۰
مان، اسکار ۳۱۹، ۳۲۱ ح
مانی [مانویان] ۱۹، ۷۰، ۸۳، ۱۴۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۳۴، ۲۵۶، ۲۷۲
مانشيان ۵۷
ماوراءالنهر ۱۵۰، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۴-۲۳۷، ۲۴۰، ۲۵۶-۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۶۹ ح، ۲۷۰، ۲۷۲
۲۷۶ - ۲۷۸، ۲۸۱
ماوراءقفقاز ۱۶۲ ح
ماورای آلان ۲۹۰
ماهیدشت ۳۰۵
مجار ۲۲۱، ۲۲۲
مجالس ۳۱۵
مجموع اطلاعات مربوط به اقوام ساکن آسیای
میانه در زمان باستان ۱۳۸ ح، ۱۵۴
مجموعه سفدی ۲۰۵ ح، ۲۰۸ ح
مجموعه نسخه شرقی فرهنگستان علوم
ازبکستان ۲۵۵ ح
مچی یا ← مکرانیان
محلات ۳۱۹
محمد [پیغمبر] ۲۵۷
محمد بن باعث ۲۶۱ ح
محمد بن مخلد ۲۶۳
محمد بن وصیف ۲۶۲، ۲۶۳
محمد عوفی ۲۷۰
محمود غزنوی ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸ ح
محمود کاشغری ۲۳۹، ۲۵۹
مخزن افغانی ۲۶۹ ح
مخندرولی [خط گرجی] ۳۰۵
مدارک جدید باستانشناسی تاجیکستان ۲۰۹ ح
مداگ دشت ۲۹۱
مداین ۲۶۵ ح
- مدیرانه ۲۰ ح، ۴۳ ح، ۵۱، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۶۰، ۲۲۷
مدینه ۲۸۷
مرال باشی ۲۰۶، ۲۰۷
مرتون ۳۲۵ ح
مرخوماین ۳۲۸
مردان [قبایل] ۵۶ ح
مردکان ۳۱۶
مردم شناسی افغانستان ۲۹۱ ح
مرغاب [رود] ۳۵، ۵۴، ۶۰، ۲۷۶ ح، ۲۹۲، ۳۱۳
مرغلان ۲۴۰، ۲۴۱
مرغیان (مرغو - مرغیان) ۵۴، ۷۹، ۸۸، ۱۱۰، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۴۷
مرکخ [دشت] ۳۱۳
مرو [- ی] ۵۴، ۵۵، ۵۷ ح، ۸۸، ۱۶۰، ۱۶۸، ۲۰۲، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۵۸، ۲۶۹، ۲۷۰ ح، ۲۷۶ - ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۷
مرو رود (مروالرود) ۲۷۶
مزار شریف ۲۹۱، ۲۹۸ ح، ۳۲۷ ح
مزامیر ۱۶۹
مزدکیان ۱۴۸
مزنکیان ۲۹۰
مسائل مربوط به معتقدات و کیش سفد از روی
مدارک معابد پنجی کنت [مقاله] ۸۵ ح
مساکنها ۶۲
مسئله پیدایش زبانهای هند و اروپائی ۴۳ ح
مسعود بن سعد سلمان لاهوری ۲۶۹ ح
مسعود غزنوی، سلطان ۲۶۸ ح
مسعودی ۱۵۴، ۱۷۱
مسقط ۲۸۷، ۳۱۳
مسکو ۱۱، ۵۲، ۵۷ ح، ۵۸ ح، ۸۰ ح، ۸۵ ح، ۹۱، ۹۹ ح، ۱۰۶، ۱۱۳ ح، ۱۱۵ ح، ۱۱۷ ح، ۱۲۴ ح، ۱۲۸ ح، ۱۳۰ ح، ۱۳۸ ح، ۱۵۴، ۱۵۹ ح، ۱۷۲ ح، ۱۹۱، ۱۹۹ ح، ۲۰۴ ح، ۲۱۱، ۲۳۱، ۲۵۲ ح، ۲۵۴ ح، ۲۶۰ ح، ۲۷۸ ح، ۲۸۴ ح، ۳۰۳ ح، ۳۱۷ ح، ۳۱۸ ح
مسیح [- ی] ۲۰، ۲۰۵، ۱۳۵، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۹ ح، ۱۸۷، ۱۹۶، ۲۰۵، ۲۵۶، ۳۰۱ ح
مشرق باستانی ۱۲۸ ح
مشهد ۲۳۴ ح، ۲۸۷، ۲۹۳

موسی [غار] ۳۶
 موسی خورنی ارمنی (موسییس خورناتسی) ۱۵۲،
 ۲۷۴ ح
 موش ۳۰۸، ۳۰۶
 موصل ۲۰۸، ۱۱۹
 موفق هروی ۲۶۷
 مولوی احمد ۳۰۱
 موماندی ۲۹۸، ۲۸۵
 مومن آباد ۲۴۲ ح
 مونجانی ۲۲، ۷۹، ۱۸۲، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۸۳ ح، ۳۲۶،
 ۳۳۶، ۳۳۹
 مونچاك تپه [شهرک] ۲۰۲
 موهنجودارو ۴۳
 مهاباد ۳۱۱، ۳۰۷، ۳۰۵
 مهاج قلعه ۳۱۵
 مهرجان ۳۲۰
 میان دورود ← بین‌النهرین
 می‌تانی ۴۴ ح، ۴۵ ح
 میترا ۱۲۶
 میخی [خط] ۱۴، ۱۹، ۵۳، ۸۸ ح، ۹۲، ۹۳،
 ۹۵-۹۹، ۹۷-۹۹، ۱۰۲، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹،
 ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۵۵، ۱۶۳، ۲۱۳،
 ۳۳۱، ۳۳۴ ح
 میر، ا. ۸۷
 میرشکا، میرسید ۲۹۵
 میکلوخو-ماکلای، ن. د. ۲۵۴ ح
 میکویان آباد (قبادیان) ۸۸، ۱۵۹ ح، ۱۶۲
 میلر، آکادمیسین و. ف. ۱۵۱، ۱۶۳، ۳۰۳، ۳۰۴
 میلر، استاد ب. و. ۳۱۶، ۳۱۷
 میلیندا این‌خا ۱۵۴
 میمند [-ی] ۲۶۶، ۲۷۶ ح، ۲۹۸ ح
 مینوک خرت ۱۶۸
 مینوی، مجتبی ۱۷۳
 میوتنر، فردریک ۹۳، ۹۴
 میه، آ ۶۸، ۱۳۴
 نائین [-ی] ۳۲۰، ۳۲۲-۳۳۴
 ناحوم ۵۲

مصر ۵۴، ۸۹، ۹۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۱۷-۱۲۱،
 ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۴۷، ۱۹۱، ۱۹۴
 مطالعات ساسانی ۱۷۳
 مظفرابوصالح منصوربن نوح بن نصرین احمدبن
 اسمعیل، سید ۲۶۶
 مظفرگر ۳۱۳
 معزی نیشابوری، امیر ۲۷۰
 معین، م. ۱۲۸، ۱۳۰ ح
 مغ [کوه] ۱۹، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۵
 مغان ۲۷۳، ۲۵
 مغول [-ی، ستان] ۶۵، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۹۸،
 ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۶۷، ۲۶۸ ح، ۲۶۹ ح،
 ۲۷۰، ۲۷۹-۲۸۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۱ ح، ۳۰۸
 مغولان کبیر ۲۶۸ ح، ۳۰۱، ۲۶۹ ح
 مقدسی، م. ۱۵۴، ۲۳۶، ۲۷۶، ۲۷۷
 مقدمه الادب ۲۱۰
 مقدمه ابومنصوری ۲۶۷، ۲۷۵
 مقدمه زیانشناسی رمان ۲۸۴ ح
 مقدونی [-ه] ۱۴۶، ۱۲۲، ۵۳
 مکران ۶۵، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۳۱۲، ۳۱۵
 مکری ۳۳۱
 ملاطیه ۳۰۶
 ملای جزیری ← جزیری، احمد
 ملخا ۲۶۹ ح
 ملیکی شویلی، گ. آ. ۵۲ ح
 مزاج ۳۱۵
 ممسنی ۳۲۱، ۳۱۲
 مناخ ۱۴۹
 منتخب آثار (ابوریحان بیرونی) ۲۵۷ ح
 منتخبی از متون مربوط به تاریخ جهان
 باستان ۱۰۶، ۱۱۳ ح، ۱۲۸
 منجیک (مونجیک) ۲۷۶
 منجیل ۳۱۸
 منجوریان ۱۶۰
 منصوربن نوح سامانی ۶، ۲۶، ۲۶۷
 مورگان، لوئیس ۱۳۵، ۱۳۶
 مورگنستون، گ. ۳۰۱
 مورگن شترن، گ. ۳۲۶
 موزه بریتانیا ۱۹۳، ۲۰۵، ۲۵۵

- نادرشاه ۳۰۵
 نادین تابایرا ۱۱۰
 ناصر خسرو علوی ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۶، ۲۷۷
 ناف - نامک ۲۰۴
 نامه‌های قدیمی سفدی ۱۹۸
 نامه تنسر به پادشاه طبرستان ۱۷۲
 نبشته طخاری بر روی خم ۲۰۸
 نجف ۲۸۷
 نحیا ۵۲
 نخجوان ۳۰۸
 نرسی [کنیه] ۱۶۴
 نرشخی ۸۵، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۷۳
 نرمان ۴۲
 نروزی ۴۲
 نریمان ۳۰۸
 نریوسنگ پارسی ۶۸
 نسا ۱۵۷، ۱۹۲-۱۹۴، ۱۹۶، ۲۷۶
 نستوری ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۹۰، ۲۵۶
 نسخ خطی انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان
 علوم ازبکستان و مطالعه آنها ۲۵۴
 نسخ خطی فارسی و عربی و ترکی کتابخانه
 عمومی ترکستان ۲۵۴
 نصر دوم ۲۶۵
 نظنز [- ی] ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۳۳
 نظامی گنجوی ۲۶۹، ۲۷۷
 نظیری نیشابوری ۲۶۹
 نعمه‌الله، خواجه ۲۶۹
 نفتون [میدان] ۳۱۲
 نقش رجب ۱۶۴-۱۶۷
 نقش رستم ۷۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴
 ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۶۴-۱۶۷
 نقوش پنجه کنت باستانی ۸۵
 نمت گوت ۳۲۵، ۳۲۶
 نمنگان ۲۸۹
 نوآباد [دهکده] ۲۳۶، ۲۹۲
 نوییان ۹۳
 نور [دره] ۲۴۳
 نورآت ۲۹۰
 نورانین ۲۸۹
 نوریا یازت ۳۰۶
 نولدکه، ت. ۱۷۰، ۱۷۶
 نومی ۳۲۸
 نه‌آرک ۱۵۱
 نهاوند ۱۵۹، ۳۱۱
 نیاز، ف. ۲۹۵
 نیاگ دن ۶۳
 نیبور، کارستن ۹۲، ۱۶۷
 نیجرائو ۲۴۳، ۳۲۸
 نیشابور [- ی] ۲۳۳، ۲۵۷، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۹۴، ۳۰۵
 نیکی تین، و.ب. ۱۵
 نیل ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۳۰
 نینوا ۱۱۹، ۵۹
 نیوبرگ، ه. ۵۶
 نیوت ۳۲۵
 وایخازدانا ۱۱۰
 واریما ۵۲
 واستوک [مجله] ۹۱، ۱۰۶، ۱۱۳
 واسیلیف، و.پ. ۱۹۸
 والریمان ۱۶۴
 والکوف، ای. م. ۵۴
 وامق و عذرا ۲۵۷
 وان [دریاچه] ۱۱۵، ۱۱۹، ۲۶۹، ۳۰۵
 وان [شهر] ۲۸۹، ۳۰۶، ۳۰۸
 واندالها ۱۵۰
 وایتی گانسا ۵۶
 وایکرته ۵۶
 وخش [رود] ۳۵، ۳۲۴، ۳۲۵
 وخسن [- ی] ۲، ۷۹، ۱۴۰، ۳۲۲، ۳۲۳
 ۳۲۵-۳۲۷، ۳۳۶-۳۳۸
 وخن دریا [رود] ۳۲۶
 ودا [- نی] ۴، ۳۶-۴۴، ۴۵، ۵۴، ۵۵، ۷۸، ۸۱
 ۱۲۶، ۱۲۶
 ورودج ۳۲۵
 ورزآب ۳۲۸
 وزرگ فرمتار ۱۶۶
 وزیرستان ۳۲۷

هرات [- ی] ۵۴، ۵۶، ۵۷، ج. ۱۲۰، ۱۲۱، ۲۲۹، ج.
 ۲۳۴، ج. ۲۴۲، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۶،
 ۲۷۷، ۲۹۱-۲۹۳، ۲۹۷
 هرتسفلد، ا. ۵۵، ج. ۷۰، ج. ۱۰۶، ج. ۱۱۲، ج. ۱۳۲،
 ۱۳۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ج. ۱۶۷
 هرخوایتی ← آراخوزیا
 هرمز [تنگه] ۲۲، ۳۱۳، ج. ۳۲۹
 هرودوت ۱۹، ۵۳، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۸۷، ۱۰۶، ج.
 هرهیه (هرویم - هاریوا) ۵۴، ۵۶، ۱۱۸، ۱۲۰،
 ۱۲۱، ۱۴۷
 هریرود ۵۴، ۱۲۰، ۲۲۸، ج. ۲۷۶، ج. ۲۹۱ - ۲۹۳،
 ۲۹۷
 هزار اسپ ۲۴۰
 هزاره [ایل] ۲۴۲، ۲۹۰-۲۹۴
 هزاره جات ۲۴۲، ۲۹۳، ۲۹۷
 هفت آب ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۶۰، ۲۳۵، ۲۳۹
 هفت گل ۳۱۲
 هفت لنگ ۳۱۲
 هلند [- ی] ۴۲، ج.
 همدان ۵۸، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸، ج.
 ۱۴۷، ۱۵۹، ج. ۲۸۷، ۳۱۱
 هند [- ی، هندوستان] ۳، ۱۳، ۱۴، ۳۶، ۴۳-۴۵،
 ۵۸، ج. ۶۲، ۶۴-۶۷، ۷۵، ج. ۷۷، ۷۸، ۹۰، ج.
 ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۴۷-۱۴۹، ۱۵۱،
 ۱۵۳-۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۲،
 ۱۸۱، ۱۸۵، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۲،
 ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۸-۲۷۰،
 ۲۸۳، ۲۹۴، ج. ۲۹۷-۲۹۹، ۳۱۴، ۳۲۶، ۳۲۸
 هندو [زبان] ۳۷
 هندوآریایی ۲۴۳
 هندواروپایی ۱۴، ۱۵، ۴۲، ج. ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۷۷،
 ۱۲۸، ۱۷
 هندواسکتی ۲۰۶
 هندو ایرانی ۴۲، ج. ۴۳، ۴۴، ج. ۴۵، ۶۸، ۷۵، ۷۷،
 ۸۳، ۱۰۰، ۱۲۶
 هندوکش ۲۰، ۵۴، ج. ۱۲۰، ۲۲۹، ۲۴۴، ۲۹۱، ۲۹۳،
 ۳۲۶، ۳۲۷
 هندیکی ۲۹۸، ج.
 هنیس، و. ۱۳۴
 هنیئت ۵۶

وزیری [قبیله] ۳۲۷
 وست ۱۷۳
 وسترگارد ۱۷۶، ج.
 وشگرد ۱۶۲
 ولادی قفقاز ۳۰۱، ج.
 ولف، فردریک ۵۶، ج. ۹۱، ۲۸۲
 ولگا ۶۳
 ومار [قلعه] ۳۲۴
 ونج [دره] ۳۲۷، ۳۲۵، ۳۲۷
 ونجی [لهجه] ۲۳۷، ۲۳۸
 ونیداد (ویدودات) ۷۲-۷۵، ۷۹، ۸۰، ۸۴، ۸۹، ج.
 ونی شون [- ی] ۳۱۹، ۳۴۰
 وی تسزه ۱۵۳
 ویسباخ ۱۳۳
 ویسپرد (ویسپرت) ۷۴، ۷۳
 ویشتاسپ [- ی] ۱۰۲، ۹۶، ۹۵، ۸۸، ۶۰، [۱]، ۱۱۰، ج.
 ۱۷۰، ۱۲۲
 ویشخارو ۳۲۵، ج.
 ویگلی ۲۸۳، ج.
 وین ۲۵۵، ۲۵۴، ۱۹۱
 وینیکلان، ن. ای. ۹۲
 هادانک، ک. ۳۱۹، ج. ۳۲۰
 هاراخ ویتی ۵۶
 هاروت ۲۹۷
 هالیس ← قزل ایرماک
 هامون ۱۱۹، ۱۴۸، ۳۱۲
 هانسن، ا. ۲۰۵، ۲۰۸
 هایبومانیت ۵۶
 هایمانا ۳۰۶
 هخامن ۱۱۰، ج.
 هخامنش [- ی] ۱۹، ۳۴، ۴۶، ۵۲-۵۴، ۵۹، ۶۰،
 ۶۳، ج. ۶۹، ۷۸، ۸۷-۸۹، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۶،
 ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ج. ۱۱۰، ج. ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۱۸،
 ۱۲۰-۱۲۴، ۱۲۶-۱۳۱، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۴۶،
 ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۸۴،
 ۱۹۴، ۲۱۳، ۲۳۸، ۲۴۹، ۳۳۴، ج.
 هدایت، صادق ۲۸۸

- هتینگ، و.ب. ۱۶۶ ح، ۱۹۸، ۲۰۵
 خوشتره ← کیاکسار
 هورن، پ. ۲۸۲
 هوزا ← عیلام (سوزیانا)
 هوشنگ (هه نوشیه نخ، هئوشین گه) ۲۷۳، ۸۴
 هون [- ها] ۱۶۸، ۶۲
 هه نزار ۳۰۸
 هیتاله (هیونیتها، هیتالیان) ۱۶۸، ۱۴۹، ۱۶۱، ۱۷۰، ۱۹۰ ح، ۲۰۶ - ۲۰۸، ۲۳۸
 هیتی ۴۲ ح، ۴۵، ۹۷
 هیرکانیه ۱۲۱
 هیروگلیف ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۳۰
 هیستاسپ ← ویشتاسپ
 هیلمند ۲۹۱، ۲۹۷
- یتیمه الدهر ۲۶۰
 بدغه [لهجه] ← نیدغه
 یزد [- ی] ۶۵، ۲۶۵ ح، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۳۱، ۳۳۳
 یزدگرد سوم ۱۷۰
 یزغولی ۴، ۲۱، ۲۲، ۷۹، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۸۶، ۳۲۲
 ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۳۶ - ۳۴۰
 یزیدی [سلک] ۳۰۷
 یسنه هفت فصل ۷۳، ۷۴، ۸۳، ۸۶ ح
 یشتها ۴۲، ۵۷، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۹۱
 یعقوب لیث صفاری ۲۶۲، ۲۶۳
 یغساب [- ی] ۲۱، ۲۳، ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۴۸، ۳۲۹
 ۳۳۵، ۳۳۷ - ۳۴۰
 یگیشه ۱۵۲
 یمه خشینه (یه مه خشه تیه) ← جمشید
 یوان تستس ۲۲۱
 یوان دبلاو کارینی ← کارینی
 یونه - جزئی [قبایل] ۱۵۳
 یوسف زای ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۱ ح
 یونان [- ی] ۱، ۴، ۹، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۳۵، ۴۲ ح، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۸۷، ۸۹، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۱۰۴، ۱۰۶ ح، ۱۱۰، ۱۱۱ - ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۷، ۱۴۱ ح، ۱۴۶ - ۱۴۸، ۱۵۰ ح، ۱۵۱ - ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۸۴، ۱۹۳، ۲۰۶، ۲۳۸، ۲۷۴
 یونکر ۱۷۷
 یونیه (نیونا) ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶
 یهود [- ی] ۱۵۰ ح، ۲۴۹، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۸ ح، ۳۱۵، ۳۱۶
- هتینگ، و.ب. ۱۶۶ ح، ۱۹۸، ۲۰۵
 خوشتره ← کیاکسار
 هورن، پ. ۲۸۲
 هوزا ← عیلام (سوزیانا)
 هوشنگ (هه نوشیه نخ، هئوشین گه) ۲۷۳، ۸۴
 هون [- ها] ۱۶۸، ۶۲
 هه نزار ۳۰۸
 هیتاله (هیونیتها، هیتالیان) ۱۶۸، ۱۴۹، ۱۶۱، ۱۷۰، ۱۹۰ ح، ۲۰۶ - ۲۰۸، ۲۳۸
 هیتی ۴۲ ح، ۴۵، ۹۷
 هیرکانیه ۱۲۱
 هیروگلیف ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۳۰
 هیستاسپ ← ویشتاسپ
 هیلمند ۲۹۱، ۲۹۷
- یادداشت‌های در اشتقاق و ریشه کلمات ۶۵ ح
 یادداشت‌های تاریخی ۱۵۳
 یادداشت‌های فرهنگستان علوم امپراطوری شعبه
 (تاریخ) ۲۱۳ ح
 یادرینتسف، ن.م. ۱۹۸
 یادگار زریران ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۰۶ ح، ۲۷۵
 یاران ۳۲۰
 یارخون ۳۲۶
 یارکند ۲۰۶، ۲۹۲ ح
 یاقوت ۲۱۰
 یاکسارت ← سیردریا
 یاکوبوسکی، استاد آ.یو. ۲۰۱
 نیونانکه برا ۱۲۲

